

مبارزه با اشتراک‌گرایی

عبدالله اوجالان



برگردان این اثر تقدیم می شود به:
شهید خوشمهر، شهید فرهاد پهلوان و شهید زیلان پهلوان
و تمامی شهدای راه آزادی میهن عزیزمان

این اثر ترجمه‌ی است از ÇETECİLİĞE KARŞI MÜCADELE
Öcalan, Abdullah
انتشارات MEM YAYINLARI دسامبر ۲۰۰۲

مبارزه با اشراگری
عبدالله اوجلان
برگردان/ ه. په پوله
انتشارات مرکز آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجلان ۱۳۹۳ ه.ش - ص.

ویرایش:

حروف چینی و صفحه‌آرایی:
گروه فارسی آکادمی علوم اجتماعی عبدالله اوجلان
چاپ اول: چاپخانه آزادی - ۱۳۹۳/۲۰۱۴ ه.شمسی

مبارزه با اشراگری

عبدالله اوجالان

فهرست

- به‌جای پیشگفتار ۹
- ظهور اشراگری در تاریخ جمهوری ترکیه** ۱۴
- زایدی اشراگری ترکیه در PKK ۲۱
- مبارزه با اشراگری در PKK و درس‌هایی که بایستی آموخت ۳۳
- نقش پیشاهنگان حزب در نهادینه‌ساختن خط‌مشی نظامی** ۳۶
- زندگی با رهبری به‌تنهایی نمونه‌ی است جهت شکست‌دادن دشمن ۴۳
- تعلیمات به حوزه‌ی جنوب غربی ۵۰
- تصفیه‌گری که در عرصه‌ی جنوب غربی به‌میان آمد و شکل‌گیری شخصیت در آنجا** ۵۹
- ملیتان پیشهنگ در هر حوزه‌ی ملیتان پیشهنگ است ۶۶
- در جایی که دشمنان داخلی و خارجی باهم متحد شدند ما متحمل ضررهای بسیاری گشتیم ۶۸
- اخلاک‌گران به همان شیوه‌ی که ما به ترکیه ضربه وارد می‌کنیم، از ما انتقام می‌گیرند ۷۷
- نیروی فکری، جوهر پیشرفت انسان است** ۸۴
- واقعیت جنگ ما واقعیت گریلایی است ۹۳
- تخریباتی که بر خط‌مشی حزب تحمیل می‌شود ۱۰۳
- مزدوریتی که به خط‌مشی نظامی تحمیل می‌شود ۱۱۳
- پیروزی خط‌مشی گریلا از سوسیالیسم و دموکراسی می‌گذرد ۱۱۷
- در صفوف حزب شخصیتی که دشمن را تأیید می‌کند موجب خسران می‌شود** ۱۱۹
- حاکمیت خط‌مشی بر شخص جوابگوی به حافظه‌ی خلق در عالی‌ترین سطح است ۱۲۳
- بدون مبارزه با اخلاک‌گری‌های داخلی PKK نمی‌توانیم به مقابله با دشمن بپردازیم ۱۳۶
- تجزیه‌ی تصفیه‌گری از چاره‌یابی مشکلات کادر می‌گذرد** ۱۵۱
- در PKK آزادی‌ضردرسانی وجود ندارد ۱۶۶

- جنگی که در حال انجام هستیم جنگی عاطفی، ایدئولوژیکی و تشکیلاتی است ۱۸۰
- استقرار یک حزب انقلابی به برخورد جسورانه با مسائل داخلی بسته است ۱۹۵
- نزد ما مرگ، مسابقه‌ی وزیدن در برابر باد است ۲۰۹

بزرگ‌ترین عملیات، زندگی مطابق با آزادی است ۲۲۲

سرنوشت سوسیالیسم و رهایی ملی در واقع با مبارزه طبقاتی درون حزبی مشخص

می‌شود ۲۳۵

جنگجویی رنج، جوهر سوسیالیسم است ۲۴۷

وصال جوهرین با رهبری، طرز زندگی ایدئولوژیک است ۲۷۰

کسانی که خود را در جوهر با رهبری یکی نمی‌سازند، قوانین جنگ آنها را نابود خواهد کرد ... ۲۷۸

می‌توانیم یاد شهدای مان را با راهکاری حزبی و ارتشی شکست‌ناپذیر است گرامی

بداریم ۲۸۱

به میزان رهایی یک خلق، رهایی زن نیز غیر قابل چشم‌پوشی است ۲۸۷

ظهور حزب‌مان مقاومت بود. اکنون نوبت به رهایی است ۲۹۶

سخن مترجم

این کتاب گزیده‌یی است از تحلیلات رهبر خلق کرد، عبدالله اوجالان حول مساله اشراگری در ترکیه و به‌ویژه زایدی آن در درون PKK که از سوی DAP (اتحادیه روشنگری دموکراتیک) در سال ۲۰۰۲ گردآوری و به چاپ رسیده است. همچنانکه در نسخه ترکی بنا به دلایلی خاص در آوردن نام برخی از شخصیت‌ها تنها به نوشتن یک و یا دو حرف اول نام آنها اکتفا شده در ترجمه فارسی نیز به همان صورت آمده است.

بدیهی است آنچه که اهمیت فراوانی دارد محتوای بسیار آموزنده این کتاب در باب واقعیت شخصیت کورد و PKK و اشراگری نشأت گرفته از ذهنیت نظام می‌باشد که در چاپ فارسی نیز سعی شده چنین امانت گرانبهایی، چنانچه هست با حفظ مضمون آن از هر لحاظی به سلامت به مقصد رسیده و در دسترس خوانندگان و طالبان افکار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان قرار گیرد. لازم به ذکر است با توجه به اینکه این کتاب ترجمه اول بنده است، از هر لحاظی به‌دور از اشتباه و کم و کاستی و در نتیجه انتقاد نمی‌باشد.

۵. په پوله

آثار او جالان

کوردبودن تلخ است و گریز از آن نامردی

عبدالله او جالان در چهارم آوریل سال ۱۹۴۹ در روستای عمرلی (آمارا) بخش خلفتی از توابع شهر تاریخی اورفا چشم به جهان گشود. تحصیلات خود را تا پایان دبیرستان در کوردستان به اتمام رساند و تحصیلات عالی را در آنکارا در رشته علوم سیاسی ادامه داد. در دوران دانشجویی از فعالان جنبش چپ به شمار می‌رفت. در ماه مارس سال ۱۹۷۲ به سبب شرکت در تظاهراتی که به مناسبت اعدام "ماهر چایان" از سران جنبش چپ برگزار شده بود دستگیر و به شش ماه زندان محکوم شد. پس از سپری کردن دوران محکومیت خویش، تصمیم به مبارزه‌ی مستقل از چپ‌های ترکیه گرفت و گروه ایدئولوژیکی را سامان داد که به "آپوچی"ها مشهور شدند. این تشکل گروهی شش سال بعد به سوی ایجاد یک تشکیلات حزبی رفته و حزب کارگران کوردستان PKK را در ۲۷ نوامبر ۱۹۷۸ در روستای "فیس" از توابع شهر دیاربکر بنیانگذاری نمودند. او جالان در سال ۱۹۸۴ پس از مهاجرتی که به خارج میهن جهت مصونیت از کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۲ ژنرال‌های ارتش ترکیه کرده بود، تصمیم به مبارزه‌ی مسلحانه گرفته و در سال ۱۹۸۶ ارتش رهایی‌بخش خلق کوردستان ARGK را سازماندهی نمود. این جنگ تا سال ۱۹۹۹ علی‌رغم مراحل متفاوت در یک سیر به راه خویش ادامه داد و از آن تاریخ به بعد با استراتژی "دفاع مشروع" در چارچوب نیروهای مدافع خلق H.P.G. تداوم یافت. در سال ۲۰۰۲ PKK به KADEK (کنگره‌ی آزادی و دموکراسی کوردستان) و در سال ۲۰۰۳ به کنگره‌ی خلق تغییر نام و ساختار داد و با یک سازماندهی که از سیستم عمودی به افقی تغییر یافته بود فعالیت‌های خویش را ادامه داد.

او جالان در سال ۱۹۹۹ طی یک توطئه بین‌المللی از نیرویی پایتخت کنیا ربوده شده و به نیروهای ترکیه تحویل داده شد و از آن زمان تاکنون در جزیره امرالی واقع در دریای مرمره محبوس است. وی در طی دوران زندانی انفرادی خویش با مجازات‌های دیگری نظیر محرومیت از هواخوری و گرفتن روزنامه و رادیو و ... مواجه شده که خود از آن به عنوان "تجربید اندر تجربید" تعبیر می‌نماید.

از نظر فکری، او جالان از همان دوران ابتدای فعالیتش آغاز به تحقیق و فراگیری و نوشتن و آموزش وسیعی نمود که در تاریخ کوردها چه از نظر فردی و چه سازمانی بی‌نظیر بود. کار گروه ایدئولوژیکی با نوارهای سخنرانی وی پوشش داده می‌شد و کار رسمی حزب با مانیفست حزب تحت عنوان "راه انقلاب کوردستان" آغاز شد که با همکاری یکی از رفقاییش به نام "محمد خیری دورموش" آن را تهیه کرده بود. شیوه‌ی کاری او جالان بصورت متداخل یعنی نظری و عملی بود. هم کار حزبی پیش برده می‌شد و هم

مواد لازم آموزشی برای آن تهیه می‌شدند. طی این دوران ده‌ها کتاب با مضمون درس‌های او جالان به چاپ رسیدند. تا سال ۱۹۹۹ که او جالان به نیروهای ترکیه تحویل داده شد، این شمار بالغ بر دوست جلد گردید. این حجم عظیم و بی‌نظیر کاری حاصل تلاشی بزرگ در طی بیست سال فعالیت متداخل فکری و عملی بود. متأسفانه کمتر کسی آگاه از این بُعد کاری او جالان است و بیشتر توجه معطوف عرصه‌ی حزبی سیاسی کار وی است، غافل از اینکه این عرصه چنین پشتوانه نظری بزرگ و حقیقتاً بی‌نظیری دارد. مهمترین این آثار عبارتند از:

راه انقلاب کوردستان، نقش خشونت در کوردستان، معضل شخصیت در کوردستان، مساله‌ی زن و خانواده، چگونه باید زیست؟ (دو جلد)، عشق کورد، جمهوری الیگارشیک، رهنمودهای پیروزی، سازماندهی چیست؟، مساله‌ی رهایی خلق کوردستان و راه‌حل آن، رهنمودهای آزادی، رهبریت و سیاست آپوئیستی، رهبریت و فلسفه مبارزه، زبان و عمل انقلاب، تصفیه‌ی تصفیه‌گر، منتخبات (سه جلد)، اصرار بر سوسیالیسم اصرار بر انسانیت، برخورد انقلابی با مساله‌ی دین، تاریخ در روزگار ما و ما در ابتدای تاریخ نهانیم، دگرگونی عظیم (گفتگو با مهری بللی، انقلابی‌چپ ترکیه)، رهبری و خلق (مصاحبه طولانی نیل‌الملحم روزنامه‌نگار سرشناس عرب با او جالان)، داستان دوباره‌زیستن (مصاحبه طولانی پروفیسور یالچین کوچوک با او جالان)، گزارش سیاسی تقدیمی به کنگره‌ی پنجم PKK، مخاطبی می‌طلبیم، یا ظفر یا ظفر، شخصیت مبارز در مبارزات رهایی‌بخش خلق، قیام مردمی در انقلاب دموکراتیک و دفاعیات متفاوت ایشان: راه‌حل دموکراتیک در حل مساله‌ی کورد، از دولت کاهن سومری به سوی تمدن دموکراتیک، اورفا سمبل قداست و لعنت، کورد آزاد هویت نوین خاورمیانه، دفاع از یک خلق، نقشه‌ی راه و مانیفست تمدن دموکراتیک که شامل بر پنج می‌باشد.

او جالان مقالات خویش را با نام "علی فرات" و در سایر جاها با نام اصلی خویش منتشر می‌نمود. این حجم کاری در کنار صدها نوار ویدئویی و صوتی و ثبت تمامی دوران زندگی رهبریت پشتوانه‌ی نظری و فکری عظیمی شد که جنبش آپوئی با آن به راه خویش ادامه داد.

به جای پیشگفتار

بر گرفته از دفاعیات رهبری

جدی ترین جنبه‌ی PKK در سنتز شرق - غرب، برخورد ویژه و معتقدانه‌ی آن است. به هیچ مرکز دگماتیکی وابسته نیست. خیالات واهی در سر نمی‌پروراند. انسان‌های صادق و باشهامت را مبنا قرار می‌دهد. وعده‌ی منافع شخصی و پرستیژ را به هیچ یک از اعضای خود نمی‌دهد. در موضعی قرار دارد که درها را به روی حقیقت، عدالت و زیبایی باز و آزاد بگذارد. در شیوه‌ی زندگی، یکسانی و احترام به رنج را اساس می‌گیرد. با پیشروی آن، جامعه پس از آنکه این ویژگی‌های اصیل را با چشم خود دید، به حمایت از سازمان برمی‌خیزد. بیش از سخنان آنها، نحوه‌ی زندگی‌شان را بسیار جذاب یافتند. آنچه کارا کتر و سرعت اولیه را به پیشرفت آن می‌بخشد، این ویژگی‌هاست. فقط جوانب اساسی ضعف آن نیز با آشکار شدن عدم کفایت این ویژگی‌ها به تنهایی، خود را نشان می‌دهد.

با رشد جنبش و خروج از حالت یک حرکت گروهی محدود، سربر آوردن مشکلات جدی مدیریتی و عملی، نواقص آن را به سرعت ظاهر می‌سازد. درست در همین زمان، حمله‌ی نیروهای نظام به آن، نقش آب‌دادن به فولاد را بازی کردند. خروج از کشور، هم در تاریخ ترکیه - آناتولی و هم در تاریخ کوردستان و خاورمیانه مرحله‌ی مهمی را با خود به همراه آورد. در دوره‌ی که معادلات جهانی درگیری شدیدی به سر می‌برد، اوضاع سوریه، فلسطین، اسراییل و لبنان زمینه و فرصت پیشرفت را فراهم می‌کرد. سپس وقوع انقلاب ایران و جنگ ایران و عراق، محیط را مساعدتر می‌ساخت. شرایطی که منجر به کودتای ۱۲ سپتامبر در ترکیه شد و نحوه‌ی رویکردهای خارجی با کودتا، به خودی خود امتیازی بود. در حالی که انتظار می‌رفت این جهش ناگهانی به مرگی زود هنگام بینجامد و یا اینکه در شرایطی متفاوت به صورت سازمانی محدود باقی بماند، مرحله‌ی ۱۵ آگوست شروع شد. این مرحله نیز چنانچه قبلاً پنداشته می‌شد، چندان طرح‌ریزی شده نبود، بلکه ظهوری خودجوش بود. به‌رغم این، نتایج عظیمی به بار آورد. دوره‌ی پیشرفت جدیدی به میان آمد که هیچ کس و قبل از همه، رهبری و اعضای PKK حدس نمی‌زدند.

ارزیابی شفاف‌تر PKKی این سال‌ها که در میان کوردها و تمامی کوردستان به مفهوم یک مرحله‌ی نوین تاریخی بوده، حتی تعریف آن از اهمیت زیادی در راستای دستیابی به حقیقت برخوردار است. عادت‌های برگرفته از نظام حاکم و رئال سوسیالیسم که در ابتدای ظهور ایدئولوژیکی‌اش با خود داشت، طی این دوره‌ی پیشرفت نوین، با برافتادن نقاب‌ها، چهره‌ی حقیقی خود را نمایان ساخت. ایدئولوژی محدود پذیرفته‌شده به کناری گذاشته شد. هویت سنتی با بهره‌گیری از اسلحه و مقام و مرتبه‌ی که به دست آورد، شخصیتی نمود گونه به خود گرفت. شخصیت‌های نشسته در کمین که وجه فتودالی آنها بیشتر بود، همچنین با نیرو گرفتن از گرایش ملی‌گرایی ابتدایی که در حوزه‌ی جنبش مؤثر بود، تا حد ممکن، سوزا زده‌ی برقراری حاکمیت خود شدند. از آنجایی که کادرهای صادق و روستایی محروم با تغذیه‌ی [ایدئولوژیک] محدود، قادر به برداشتن گام‌های لازم نشدند، شخصیت روبه‌رشد فتودالی با بهره‌گیری از ملی‌گرایی ابتدایی، بیش از پیش جرأت می‌گرفت. درست بسان یک سارق فتودال

بر تلاش‌های رهبری جنبش و دستاوردهایش که ثمره‌ی زحماتی باورنکردنی بودند حمله‌ور می‌شدند. عطش صدها ساله قدرت و فرماندهی ساختگی؛ اندک‌عقلی را که داشتند نیز از آنها می‌گرفت.

بسیار دیر به این امر پی برده شد که اینان نابودی مابقیه‌ی کادر معدودی را که صمیمانه و صادقانه به جنبش پایبند بودند با توسل به دسیسه‌بازی‌های فتودالی به‌شکل عملیاتی طرح‌ریزی شده درآورده‌اند. اقدام به تلاش‌های کربیه - که هنوز در وضوح کامل آن توفیقی بدست نیامده است - از سوی گرایش که از آن به‌عنوان "چهار شرور" تعبیر می‌شود، پس از شهادت عگید (معصوم کورکماز) که سمبل کادر صادق جنبش بود، درک می‌شد. مابین سال‌های ۱۹۸۸ - ۱۹۸۷ دوره‌ی سپری می‌گردد که مهر زده‌شده‌ی این اشرا بر پراکتیک تصدیق می‌شود. مفهومی از طرز عملیات رایج بود که در آغاز حتی باورکردن آن نیز مشکل بوده و به حالت این خط‌مشی درمی‌آمد که "تنها اشرا قادر به انجام آن هستند." معیارهای ایدئولوژیک، معنوی، اصولی، مسوولیت‌پذیری و صداقت جنبش، کاملاً به کناری نهاده شد. رفتاری که در هیچ یک از قوانین جنگ نمی‌گنجد و حتی معلوم نبود که چه کسی آن را انجام می‌دهد، همچون مرضی به نیروی گریلا سرایت می‌کرد. حتی با جلوه‌دادن رویدادها تحت نام درگیری، برای جلوگیری از فاش شدنشان، می‌توانست تا مرز به قتل‌رساندن کادرهای صادق پیش برود.

وقوع شهادت حسن بیندال در اوایل ۱۹۹۰ و وضوح کامل جنبه‌ی توطئه‌آمیز در آن، ضرورت هوشیارشدن را مطرح می‌ساخت. این صرفاً اشاره‌ی بود. این طرز فکر توطئه‌گری، آگاهانه و علناً مسوول مرگ بسیاری از کودکان و زنان شده بود با وجودی که اجباری در آن نبود. گونه‌ی از کادر و گرایشی مستعد برای کشتن ارزشمندترین رفقای که آنها را مانعی در برابر خود می‌دید بدون اندکی تأمل، رویدادی جنون‌آمیز بود، اما واقعیت داشت. اینان راه زیادی پیموده بودند. اعضای حزب در مقیاس وسیعی به حالت شریک جرم درآورده شده بودند. بقیه‌ی کادرهای قدیمی مرکز نیز که باید احساس مسوولیت می‌کردند، نقش سه میمون^۱ را بازی کرده و می‌گفتند: «نشیندم، ندیدم، نمی‌دانم». صاحبان این طرز فکر، خنثی‌سازی [اقدامات] رهبری را به‌رغم ایجاد عملیات‌های تاریخی و ارسال کمک‌های بی‌نظیر، بنا به رفتارهای راحت‌طلبانه و بی‌ارزش خود، در اوج پستی به یک اشتیاق تبدیل کرده بودند. فرزندان معصوم مادران و جوانان ثمره‌ی هزار و یک زحمت را گروه گروه به عملیاتی‌هایی مرگ‌بار می‌فرستادند که هیچ لزومی نداشته، طرح‌ریزی نشده و شاید تنها برای یک پاکت سیگار و یا تناول یک قوطی کنسرو بود. به شکل ماشین‌های آدم‌خواری درآمده بودند. به دختران جوانی که بایستی همچون برگ گل با آنها برخورد نمود، با دیده تحقیر نگریسته و همچون باری دیده می‌شدند و در تلافی، رغبت دختران به آزادی، از آنها گرفته می‌شد. در اولین فرصتی که دست می‌داد از تحمیل رفتار وحشیانه بر آنها فروگذار نمی‌کردند. هرگاه شدیداً به ستوه می‌آمدند یا به دولت یا به قرارگاه‌های ملی‌گرای ابتدایی پناه می‌بردند؛ حتی با فرارهای خود، اروپا را نیز به یک کاروانسرا تبدیل کرده بودند. نه تنها خود را آموزش نمی‌دادند،

^۱ نام یک داستان ترکی است. ندیدم، نشیندم، نمی‌دانم بهانه‌های کسی است که می‌خواهد خود را بی‌گناه نشان دهد؛ آن‌هم در اوقاتی که چیزها قابل درک‌اند.

بلکه امکانات آموزشی را که با هزار و یک زحمت تهیه شده بود، به هدر می‌دادند. از میان‌بردن انضباط سازمانی، جزو اولین کارهایی بود که می‌بایست انجام دهند. اوامر راحت‌طلبانه، به خدمت خود واداشتن و غرایز لعنتی هزاران ساله‌ی طبقه حاکم به ابتدایی‌ترین شیوه‌های خود بر صفوف سازمان حکم فرما می‌شد. در این معنا PKK به‌رغم کلیه‌ی تدابیر، در دوره‌ی ۱۹۹۷ - ۱۹۸۷ در واقع، هم وجهی باطن و هم ظاهر خود را در مقیاسی وسیع از دست داده بود.

محققاً PKK از یک پایگاه توده‌یی برخوردار بوده، قهرمانی‌های عظیمی از خود نشان داده، شهدای نخستین روزه‌های مرگ را تقدیم و در سخت‌ترین شرایط، حیثیت خود را حفظ نموده‌اند. اما هم در زندان، هم در کوه و در اروپا، برخی‌ها که به‌گونه‌یی دیگر بودند، جهت ارضای غرایز بسیار پست طبقه‌ی حاکم خود، دست به حمله‌ی بزرگی زده بودند. هر نوع بازی و جنایت برای‌شان مهارت به‌حساب می‌آمد. هر چند آمار دقیقی نیز در دست نباشد، به سهولت می‌توان گفت که حدود نود درصد از نیرویی که می‌توانستند کادر راستین حزبی و اعضای سازمانی صادق باشند، در اثر تحمیل آگاهانه‌ی اشتباه، قربانی این طرز فکر شده‌اند. تحقیقات توأم با جزییات، حقیقت را بیشتر آشکار خواهد ساخت. اینکه PKK به اندازه‌ی ازدست‌دادن اعتبار در هر سطحی، رویارویی با توطئه به جانب رهبری و تلفات کمرشکن، کادر، جنگاور و هوادار، تجهیزات، لجستیک و توده‌ی بی‌شماری را از دست داده است، در مقیاس وسیعی با این طرز در ارتباط است. با رسیدن به سال ۱۹۹۸ فرار و سپس دستگیری شمدین نیز نمایه‌ی مهمی از چگونگی وضعیت به اصطلاح بازمانده‌ی مرکز PKK است. مدیریتی که تا بحال هم شرایط و محیط را هر چند به آهستگی، برای این نوع خیانت‌ها مساعد می‌سازد، تا چه اندازه می‌تواند ادعا نماید که عقل و احترام شخصیتی خود را باز یافته است.

انتقادی گسترده‌تر را می‌توان از خط‌مشی به اصطلاح نظامی نمود. به حقیقتی از گریلا و به‌ویژه موقعیت رهبری و فرماندهی که با وجود امکانات نظامی - که اصلاً کم نیست - محیط کاملاً مناسب، امکانات لجستیکی و پشتیبانی مردمی نتواند ساده‌ترین خط دفاع مشروع را حفظ نماید، چه می‌توان گفت؟ به افراد گریزان از خط‌مشی با افق روشن آموزش و سازماندهی به‌معنای نظامی آن، تنبل‌هایی که بنا به امکانات گسترده بعضاً از زندگی توریستی نیز فراتر می‌روند و فرماندهانی فاقد جوهر که حتی امکانات موجود را نیز بیهوده هدر می‌دهند، چه اندازه می‌توانند شخصیت نظامی به خود بگیرند؟ با وجود گردآوری کلیه‌ی ویژگی‌ها و شرایط ایده‌آل برای اجرای یک جنگ دفاعی مشروع، فرماندهی را که حتی درک دفاع ذاتی در مساعدترین کوه‌ها را اهمال می‌کند، تا چه حد می‌توان جدی گرفت؟ یک مرکز فرماندهی پراکتیکی که غیورترین انسان‌ها را نیز همچون سربار ارزیابی می‌کند، چقدر می‌تواند مدعی باشد؟ مسلماً گرایش اشرارگری اعم از اینکه سر نخ آن به دولت‌های حاکم، اروپا یا ملی‌گرایی بورژوازی ابتدایی برگردد، مهر خود را بر سازمان، فرماندهی، خط عملیاتی و طرز زندگی زده است. عامل اصلی که رهبری را در حلقان قرار داد، جلب سازمان به این وضعیت بود.

خوب به یاد دارم، هنگامی که در خارج به‌سر می‌بردم، در اواخر سال ۱۹۹۸ و در میانه‌ی کنگره‌ی ششم چنین سخنانی ایراد کردم؛ "در برابر ذهنیت خفاشان و موش‌های فاضلاب که جنگ دفاعی مشروعی

را که می‌توان ده بار آن را به پیروزی رساند، به این وضعیت دچار ساخته‌اند، من چکار کنم؟" در برابر سازمان، شکست خورده بودم. گرایش اشرار چنان وضعیتی غیرهوشیارانه و بیچارگی را در میان اعضا به وجود آورده بود که باخت، همچون اسیدی از درون مرا ذوب می‌کرد. به جایی رسیده بودم که بی‌اختیار به یک روزنامه‌نگار ایتالیایی بگویم: «دیگر از سازمان استعفا می‌کنم». شمدین ساکیک در اعترفات بعدی خود تا حد بیان «این مرحله‌ی را من به‌وجود آوردم»، با ادعا و مستند سخن گفته و حتی جلسه‌ی مخفیانه از دادگاه طلب می‌کرد که جنبه‌ی درونی مرحله‌ی معلوم نیست. نمونه‌ی مشابه از فاجعه‌هایی که در طول تاریخ بر سر کوردها آمده است، باز هم خود را نمایان می‌ساخت. ارتجاع کورد، انتقام خود را می‌گرفت. آنچه را که صدها سال در خارج، طی توافق با دولت‌ها نتوانسته بود به انجام برساند، در درون، آن‌هم با نابود کردن امکانات طلایی PKK و انگار با کوبیدن PKK به صخره‌های سیاه، به انجام رسانده و خود را ارضا می‌کرد.

دولت، پس از مدتی دراز توانست بفهمد که PKK چرا جنگی را باخت که به راحتی می‌توانست به پیروزی برساند. می‌دید که این امر در اثر تدابیر خود وی نبوده و از کمک‌های نیروهای ارتجاعی داخلی و خارجی کورد تقدیر می‌نمود. ولی دولتی هم که در روند مافیازدگی قرار گرفته بود، بسیاری از ارزش‌های خود را از دست می‌داد. درس‌آموزی ما از هشدارهای ۲۸ فوریه مثبت بود. با رسیدن به سال ۱۹۹۸ رفع بن‌بست موجود از طریق صلحی شرافتمندانه و حل دموکراتیک، برای کلیه‌ی طرف‌ها مناسب‌ترین راه به نظر می‌رسید. این قاطعیت در حالی که در خاورمیانه بودم شکل می‌گرفت. راه پیام‌های غیرمستقیم باز شده بود. ولی منفعت‌پرستی سیاسی سطحی و روزانه همگام با اقدام امپریالیسم، به‌میان آوردن راهکارهای نوکرسانانه مناسب خود - که فرصت حلی شرافتمندانه را نداده و به منظور کشاندن به وضعیتی متناسب با منافع خود اعمال می‌شد - به محض دریافت واکنش در برابر تصمیم‌گیری و به مرحله‌ی اجرا گذاشتن این توطئه مغایر با عالم بشریت، کارهایی را که می‌توانست انجام شود بسیار محدود و دشوار یافت. برای من نیز راحت‌ترین راه، تن‌دردادن به مرگی فوری بود. طراحان توطئه نیز منتظر چنین چیزی بودند. راه فرصت‌ندادن به این امر هم، آزمودن یک زندگی تابوت‌مانند (زندانی انفرادی) بود. هر چیز پایان یک مرحله‌ی و آغاز مرحله‌ی جدید را اجباری ساخته و به نمایش می‌گذاشت.

سرچشمه‌ی اصلی نواقص و انحرافات بروزیافته در ساختار ایدئولوژیکی و عملی طی مراحل ظهور و رشد PKK، اساساً با مفهوم دولت و طرز خشونت در ارتباط است. رابطه‌ی میان دیکتاتوری و پرولتاریای سوسیالیست و مفهوم انقلاب متکی بر خشونت، مشخص است. خشونت انقلابی و دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان تعبیری نهادی در صورت موفقیت آن، کاراگر متضاد خود را در رنال سوسیالیسم ظاهر ساخته و نتوانسته است خود را از تبدیل به ابزار خشونت سرمایه‌داری باز دارد. این مرحله که در اتحاد شوروی به شیوه دردناکی جریان داشت، موجودیت خود را به‌عنوان دولت سرمایه‌داری به‌صورتی سازگار با منافع سرمایه‌داری ملی در بطن خود و به حالت شیوه‌ی از فرهنگ سنتی امپراطوری، همان نقش یعنی کثرت‌گرانبودن و حاکم‌بودن جنبه‌ی دیکتاتوری را ادامه می‌دهد. از این‌رو، تحول خود علیه خلق

زحمتکش را گام به گام استحکام می‌بخشد. در نتیجه‌ی عدم کاربرد موفقیت‌آمیز دیکتاتوری پرولتاریا به‌عنوان ابزار جامعه سوسیالیستی به اثبات رسیده است. در اصل، یکی از مهم‌ترین نتایج قرن ۲۰ در مفهوم ایدئولوژیک و سیاسی، این حقیقت است. بنابراین در بنیان تمامی مشکلات ایدئولوژی سوسیالیستی، عدم تجدید مفهوم انقلاب و دولت نهفته است.

برخی از دولت‌ها و احزاب سوسیالیستی، در تلاش ایجاد نوسازی در خود به شکل مدل سوسیال‌دموکرات سابق هستند که سرمایه‌داری را مبنای قرار می‌دهد. اروپای شرقی و روسیه عمیقاً در این مرحله به سر می‌برند. برخی‌ها در صدد شکل‌دهی خود به‌عنوان جنبشی نوین بر پایه‌ی حرکت محیط‌زیستی می‌باشند که سبزه‌ها نامیده می‌شوند. در حالی که پاره‌ی نیز سعی بر تداوم حیات خود در شرایط جامعه‌ی مدنی می‌باشند، افشار محدودی که بر گذشته اصرار می‌ورزند در تکاپوی بقا به شیوه‌ی طریقت‌ها هستند. گذران در مرحله‌ی انتقالی، امری میرم است. آنچه بایستی شکل‌گیری ایدئولوژیک کارا با نام خلق‌ها و عملی ساختن شایسته و مصرانه‌ی آن است. تداوم این‌گونه مباحثات تا به اثبات رسیدن نتایج موفقیت‌آمیز در عمل، امری طبیعی است.

آنچه برای PKK در حکم ضرورتی فوری است، تعیین مجدد راستای ایدئولوژیک و پراکتیکی خود طی این دوره‌ی تحول در سطح جهانی است؛ بدین منظور ادامه‌ی موفقیت‌آمیز مرحله‌ی انتقاد-خودانتقادی در حال جریان، به‌شکلی عمیق تا [تحقق] نوسازی، ضروری است. پیوند دادن این مرحله با شکست و یا موفقیتی عالی صحیح نیست. چنین برخوردهایی سطحی هستند. اگر هم موفقیت کامل به‌دست آید، باز این، یک مرحله‌ی ضروری است. اگر دست‌یابی به حالت نهاد دولت بسیار نیرومندی هم صورت پذیرد، همان‌طور که در مدل شوروی مشاهده شد، شاید وضعیت هم دشوارتر گردد. در طرفی دیگر، شکست کامل قرار دارد. از این‌رو، دیدن هر چیزی را همچون دگرگون‌سازی، حداقل به اندازه‌ی برخورد اول اشتباه است. اگر دلایل شکست و پیروزی مشابه باشند و به این دلایل به تحولاتی پرداخته نشود که باید صورت پذیرند، نه تجدید بلکه عنوان رویزیون و یا نوسازی را به آن می‌توان داد. در این معنا نوسازی هم چندان تجدید را در بر ندارد. آنچه بدان نیاز است، شکل‌گیری پایه‌ی ایدئولوژی و پراکتیکی استوار و مداوم می‌باشد.

اشرارگری در تاریخ جمهوری ترکیه

جای گرفتن در حرکت‌های گذر که طرز اخلاق و برخورد طبقات دیگر را ممکن می‌سازد، حرکتی بی‌یمن‌تر از جبهه و جنگیدن است.

جمهوری ترکیه چه در زمان تأسیس و چه در روزگار امروزان که مرحله‌ی مهم از تجزیه را به‌سر می‌برد، جهت نابودی اهداف طرف مقابل با استفاده از این راهکار در ایجاد تأسیسات و موانع درونی در شکل اشرارگری، صاحب مهارت فوق‌العاده‌ی می‌شود.

حرکت خود مصطفی کمال، در زمان نظام امپراطوری عثمانی به‌مانند حرکت اشرار ظهور کرده و این موضوع در آن‌زمان آشکارانه بر زبان رانده می‌شد. حرکت اتحاد و ترقی به‌تمامی به‌مانند یک سیستم اشراری فعالیت می‌کرد؛ مخصوصاً با ایجاد تشکیلات ویژه یعنی MIT (سازمان اطلاعاتی ترکیه). این سازمان در آن زمان، به‌شکلی بی‌نمونه و یا کم‌نظیر در جهان، در درون دولت ولی به‌شیوه‌ی مخفیانه خود را به‌عنوان یک گروه اشرار سازماندهی می‌کند. راهکاری که به‌ویژه در مرحله‌ی فروپاشی، امپراطوری عثمانی را سرپا نگه می‌داشت، اشراری شدن تشکیلات "مخصوصه" بود. هنگامی که فهمیدند نمی‌توانند این امپراطوری را نجات دهند، همان اشرار در آناتولی پخش شدند. آنها دارای تأثیرات زیادی بر نیروهای به‌نام "قوای ملیه"^۲ بودند. در اوایل، مصطفی کمال از این‌ها بسیار بهره می‌گرفت. برای نمونه حرکت "اتهم چرکس" نیز در واقع، به‌دلیل عامل تشکیلات ویژه‌اش اشراری بود. ولی گرایش آن هم‌راستا با طرفداران پادشاه نبود. مخصوصاً تحت تأثیرات بلشویک، در راستای ائتلاف آناتولی بوده و مانند این‌ها نیز "حرکت افه"^۳ به‌عنوان یک حرکت کوچک اشراری شناخته می‌شود. در آن‌زمان نامش نیز این بوده است.

مصطفی کمال در آغاز به این‌ها پشت می‌بندد ولی بعدها با تشکیل فرماندهی جبهه‌ی غرب همراه با "عصمت اینونو" تکوین ارتش منظم را برهم می‌زنند. برای آنکه در مقابل آن مانع ایجاد می‌کنند، امحای آنها را در اولویت می‌بینند. ادبیات پیروزی اول و دوم اینونو را درست کرده و اتهام چرکس به‌دلیل ناسازگاری با نظام نابود می‌گردد که ما همه‌ی این‌ها را با دیدی منفی نمی‌نگریم؛ بعدها در سال‌های ۱۹۲۵ و ۲۶ در آنکارا بسیاری‌ها به‌دلیل آنکه خط‌مشی مصطفی کمال را نمی‌پذیرند به‌همان طریق از بین می‌روند. دیگر در این سال‌ها ریشه‌کن شدن نظام جمهوریت مورد نظر آغاز می‌شود. عثمان لنگ^۴ و

^۲ در ترکیه به مصطفی کمال، کادراهیش و ملی‌گرایانی گفته می‌شوند که در برابر عثمانی و اشغال خارجی، انقلاب کمالیست را به موفقیت رساندند.

^۳ در دریای سیاه و اژه به کسانی که در برابر دولت و یا هر جریان دیگری مبارزه می‌کردند حرکت افه می‌گفتند. در زمان حرکت رهایی ملی ترکیه به دو گروه مزدور و مبارز تقسیم شدند.

^۴ عثمان لنگ (توپال عثمان) یک راهزن اهالی دریای سیاه، شخصی است که کشتی حامل مصطفی صوفی را که از شوروی به ترکیه می‌آمد طی توطئه‌ی کمالیستی وارونه کرده و او را در دریا غرق کرد.

همتاهاى او در مجلس حتى دست به جنایت می‌زنند. ولی بعدها بعد از اتمام کارهايش، از این کار دست برمی‌دارد. در ابتدا از آنها استفاده نموده ولی بعدها از صحنه دور ساخته و حتى مجازات می‌کنند.

در مراحل بعدی جمهوریت به‌ویژه پس از ظهور حرکت کمونیسم در سطح جهانی و سیستم سوسیالیسم همچنین تشکیل ناتو و مرحله‌ی مشارکت ترکیه در این سازمان، پدیده‌ی اشراغری با نام "گلا دیو" در سطح بین‌المللی به‌میان می‌آید. نحوه حمله و استفاده از روش‌های غیرقانونی و مخفی چه در حرکت‌های کمونیسم و چه در عملیات گروه‌های ملی در کشورهای هم‌پیمان ناتو از خصوصیات گلا دیو می‌باشد. به‌ویژه اجرای این راهکار که از لحاظ مالی توسط آمریکا تأمین شده و آموزش آن یعنی مدل اشراغری این تشکیلات را نیز برعهده گرفته موجب ایجاد بحران در محیط می‌شود. می‌توان گفت که از سال ۱۹۲۵ با ایجاد این سازمان، جنگ بزرگی در مقابل حرکت‌های رهایی ملی و نهادهای کمونیستی برپا شد. همچنین از همان زمان، ترکیه نیز وارد این تشکیلات شد. "آلپ ارسلان گورش" اولین فرمانده می‌باشد. می‌گویند "ترکش" اولین کسی است که از آنکارا فراخوانده شده و برای آموزش به آمریکا فرستاده می‌شود. آموزشی که در آنجا دید آموزش کنترگریلا بود. بعدها با برگشت به ترکیه در آلازک^۵ مسوولیت خود را ادامه می‌دهد. تحت عنوان "بخش روابط اجتماعی" اولین بذرخود را در ارتش و نهادهای مرتبط با جامعه می‌کارد. دادن اولین مسوولیت به گورش با گهواره‌بودن آلازک برای فاشیسم ارتباط دارد.

در اینجا موضوع اصلی یک فرمانده در درون ارتش، پیشبرد تاکتیک‌های هم‌سو با گلا دیوی ناتو آن هم با اتکای بر جامعه است. تمامی این اشراغری و یا گروهک‌های وابسته به سازمان جنگ و ویژه در درون تمامی نهادهای دولتی جای دارند. فاش ساختن وجود آنها در درون نهادها با جامعه مدنی در ارتباط است. زیربنای MHP^۶ نیز این‌گونه ایجاد می‌شود. مدیریت اشراغری کنونی که می‌گویند "محمد آغار" است نیز از آنجا نشأت گرفته و در درون سازماندهی کنونی جای دارد. همان‌گونه که می‌دانید ترکش یکی از فرماندهان مهم کودتای نظامی ۱۹۶۰ به این اشراغری پشته بسته است. حتی در اول به‌عنوان نخست‌وزیر انجام وظیفه می‌کند. دارای اختیارات زیادی بوده و هنگامی که خواهان تشکیل گروهی بود، مخصوصاً با جای‌دادن عناصر CHP^۷ - اینونو در رأس آن، قشر بسیار مهمی از بورژوازی را رودروی قشری از طرفداران کلاسیک دولت و صاحب نیروی نظامی دولت قرار می‌دهد.

این حرکت ترکش که با اتکا بر آمریکا صورت می‌گرفت در دست گرفتن قدرت توسط گلا دیو به‌معنای گرفتن تمام امکانات از آنها و سقوط به مرتبه‌ی دوم می‌آید؛ به‌معنای ضربه‌خوردن تمامی سرمایه و حتی کاپیتالیسم دولتی متکی بر آنها بود. بنابراین، اینونو و متکی بر آن جمال گورسل^۸ و بیشتر نیز اکیپ جمال مادان اوغلو، ترکش را تبعید می‌کند. در مقابل این اکیپ جنگ و ویژه، کسانی مانند اینونو که

^۵ نام یکی از شهرهای شمال کردستان

^۶ حزب حرکت ملی‌گرایی

^۷ حزب جمهوری خلق

^۸ بعد از سال‌های ۱۹۳۰ در ترکیه رییس جمهور بود. قبل از آن نیز در ارتش یک زرنال بوده است.

صاحب رسمی دولت بوده و کسی است که در تأسیس جمهوریت نقش بزرگی داشت، با اتکا بر آمریکا، هم رهبری حزب و هم این توانا‌ترین نماینده سرمایه و حتی کاپیتالیسم دولتی را حاکم‌تر می‌گرداند. با ضرباتی برخی‌ها مانند "تالت آی‌دمیر" همچنین کسانی را که با ترکش رابطه داشتند نیز سرکوب کرده، جهت‌دهنده‌ی کودتای ۲۷ می و مخصوصاً این شیوه که در آن مرحله تحمیل می‌شد، با انجام پیشگیری از یک کودتا می‌دانیم که باعث به‌وجود آمدن مرحله‌ی بعد از سال ۱۹۶۵ گشت.

همان‌طور که می‌دانید خصوصیت تپیک قابل فهم مرحله، ایجاد نهادهای مدنی و سازماندهی گرایش‌های متفاوت، افزایش تأثیر دایره‌ی جنگ ویژه وابسته به آمریکا، MHP، تشکیل کانون‌های مبارزه با کمونیسم و حتی تا حدودی مراکز ایده‌آل در میان قشر اسلامی نیز همچون سنتز اسلام - ترک، شاخه‌های مدنی و سازماندهی گرایش‌های مختلف می‌باشد. البته در چپ هم پیشرفت‌هایی حاصل می‌شود. از TKP^۹ که وابسته به شوروی بوده گرفته تا گروه‌های انقلابی چپ مستقل، گشایش‌های بزرگی به‌وجود می‌آیند. آن دوران شاهد جدال میان گروه‌های چپ و گروه‌های کوچک‌اشراری وابسته به دولت بود. یک‌بار دیگر کودتای ۱۲ مارس به‌وقوع می‌پیوندد. در این کودتا دایره‌ی جنگ ویژه در مقایسه با ۲۷ می مؤثرتر ظاهر می‌شود. تنها اینونو زنده است. CHP برای جهت‌دهی به این کودتا در تکاپو بود. مخصوصاً همراه با حرکت اجویت^{۱۰} برای پیشگیری از چپ رادیکال وارد چپ شده و توطئه‌گری را که "ممدوه تاخماچ" در رأس آن قرار دارد تنگ‌تر می‌سازند. قشری که در اینجا با ترکش رابطه نزدیکی برقرار کرده همچنان به‌طور طبیعی نیرویش را جهت تأثیر بیشتر دایره‌ی جنگ ویژه افزایش می‌دهد. ولی "گُرور" نمی‌تواند حاکمیتی را که خواهان آن است به‌دست بیاورد. زیرا با توجه به توازن میان نیروها هنوز وضعیت برای این امر فراهم نیست. چه MHP و چه احزاب مرکزی و در رأس آن احزاب جمهوریت همچنین چه گروه‌های مؤثر چپ به چنین کودتایی فرصت نمی‌دادند. شرایط نیز آن‌قدر نیز مساعد نشده است. در اینجا موضوع مهم کسب نیروی عظیم گروه‌های اشرار وابسته به MHP، با تکیه بر دولت به‌سطحی رسیده بودند که بخش‌های مهمی از دولت را در دست داشتند. ترکش تا مقام معاون نخست‌وزیر پیش آمد. تحت عنوان جبهه‌ی ملی‌گرایی مخصوصاً از سال‌های ۱۹۷۷ به‌بعد بسیار مؤثرتر ظاهر می‌شود.

در این سال‌ها حرکت آزادی ملی کوردستان نیز با رهبری PKK خواهان برداشتن گام‌هایی بود. همان‌گونه که می‌دانید مرحله‌ی آنکارا با خروج ارزشمند گروه‌مان به‌عنوان یکی از مراحل بسیار حساس آغاز گشت؛ مرحله‌ی است که در آن، پراکنده‌شدن در کوردستان مطرح شد. در آن‌زمان کودتای "نامق کمال ارسوی" که مستقیماً با ترکیه رابطه داشت روی می‌دهد. CHP - که هنوز تأثیر زیادی در درون

^۹ حزب کمونیست ترکیه که در سال ۱۹۱۰ تأسیس شد و در سال ۱۹۸۹ در بستری قانونی در ترکیه دوباره دست به فعالیت نمود.

^{۱۰} بولند اجویت شغل اصلی‌اش شاعر، نویسنده - روزنامه‌نگار بوده که پس از مرگ اینونو دبیر کل CHP شد. بعداً به دفعات نخست‌وزیر شده و بعد از کودتای ۱۲ سپتامبر از CHP جدا شد و DSP (حزب چپ دموکراتیک) را تأسیس کرد.

دولت دارد- با اجرای این کودتا در داخل دولت جای مهمی را به دست می آورد. اجویت هنوز به عملکرد خود ادامه می داد. به دلیل آنکه در آن زمان هنوز از خطر PKK نیز نامی برده نمی شود بیشتر با ایجاد اختلالگری (پروواکسیون) در درون چپ، به گمانش آنها را با فاشیست ها به جان هم انداخته و این گونه با خارج کردن دولت از مسیرش، آنها را شکست می دهد. تا ۱۲ سپتامبر نیز وضعیت بدین منوال ادامه می یابد.

همان گونه که می دانیم ۱۲ سپتامبر کودتایی برخاسته از هیرارشی دولت است. نمی توان در اینجا گفت ترکش کاملاً موفق شده است، حتی دستگیر می شود. زیرا امکان این را دارد که این کودتا را به نفع خود چرخانده و تمام ارتش را تحت کنترل خود در آورد. این نیز در آن زمان، برای دولت ریسک بسیار بزرگی بود. در واقع در درون هیرارشی مرسوم، نابودی چپ مورد هدف بوده و البته جنبش آزادیخواهی خلق کورد نیز، در وضعیتی بود که می توانستند آن را در عرض چند ماه نابود کنند؛ که چنین گرایشی نیز در میان بود. عملکرد نیز بیانگر این امر بود. همان گونه که می دانید مرحله ی تازه یی آغاز می گردد. در آن زمان تشکیلات ارمی آسلا^{۱۱} وجود داشت. اشرار را بیشتر با این سازمان مشغول می کردند. گروه چاتلی^{۱۲} برای اولین بار در آن زمان وارد کار می شود. در خاورمیانه و اروپا بخشی از سازماندهی آن را ایجاد کرده و با تصفیه شدن آسلا و بعدها با کشتن رهبر آن در آتن، آن را متلاشی می کنند. اما امروز این موضوع به خوبی قابل درک است که دولت با هدف قراردادن بیرون، دوباره دست به چنین اشرارگری زده است.

به دلیل آنکه هنوز گام ۱۵ آگوست را برنداشته بودیم احتیاج زیادی به مداخله ی ارتش ترکیه ندیدند. نیروی مان بسیار کم بوده و به عنوان "بازمانده ی شمشیر"^{۱۳} تعبیر می شد. لازم به بکارگیری تشکیلات ویژه نبوده و اساساً ارتش در این موضوع فعال بود. از لحاظ نظامی نوعی از تشکیلات "مخصوصه" که ارگانیزاسیونی از نوع اشراری بود، در اساس بعد از سال ۱۹۹۰ به صورت چشمگیری وارد عمل می شود. همراه با برداشتن گام ۱۵ آگوست اولین نیرویی که به ما حمله کرد ارتش و ژاندارمری بود. در نتیجه ی موفق نبودن تشکیلات ژاندارمری، نابودی برخی از فرماندهان اصلی و در رأس آنها "اسماعیل سلن" روی داد. از این ها گذار کرده و رفته رفته حرکتی که بدان JITEM^{۱۴} می گوئیم تا کنارزدن کسانی مانند "ارسور"، به پیش کشیدن تشکیلاتی که تماماً مبتنی بر یک اشرارگری وحشی بوده و در نتیجه تا از بین بردن ژنرال بتلیس در درون ارتش، به موقعیت نیرومندی تمایل پیدا می کنند.

^{۱۱} یک جنبش ارمی که با TC (جمهوریت ترکیه) مبارزه می کرد. به دلیل اپراسیون هایی که به ویژه از سوی کادرهای MIT و کنترراگریلا صورت گرفتند همچنین به دلیل گشایش های ترکیه در عرصه ی بین المللی در ۱۹۸۳ تجزیه شده و از میان رفت.

^{۱۲} یک گروه وابسته به جنگ ویژه و کنترراگریلا

^{۱۳} مخصوصاً بعد از قتل عام به کسانی گفته می شود که از آن به جای مانده اند.

^{۱۴} سازمان اطلاعات ژاندارمری مبارزه با ترور

این نیروها هنگامی که پی بردند قادر به نابودی نیروهای گریلا نیستند، در سال اول کارزار ۱۵ آگوست، آن راهکار را به کناری می‌نهند. وضعیت فوق‌العاده‌ی نظامی نیز با درک اینکه نتیجه‌ی طبق برنامه‌ریزی در سال اول ۱۹۸۸ کسب نمی‌کند، این تشکیلات (JITEM) بیشتر وارد کار می‌شود. این اشراگرایی که "دوغان گونش"^{۱۵} در طرح‌ریزی آن بیشتر دست داشته ارتش را نیز دچار زحمت می‌سازد. هم با استعفای فرماندهی کل ستاد ارتش "ن.تورومتای" و هم با رسیدن نوبت به فرماندهی کل نیروی زمینی "محمی‌الدین فسون‌اغلو" که می‌گفت «هرگز با آنها صلح نمی‌کنم، برای گرفتن جنازه من نیز نیاید» نشان از وجود چنین تضادی بود.

ارتش با اعمال انسجام در مورد تمامی قوانینش، برای ایجاد اشراگرایی در درون ارتش دست به ضدحمله‌ی بزرگ می‌زند. دایره‌ی جنگ ویژه در اوایل سال ۱۹۹۰ در درون ارتش گسترش یافت. گورش به تمامی با تکیه بر این گروه، رقبای خود را با استفاده از راهکارهای غیرقانونی بی‌تأثیر ساخت. به‌ویژه با طولانی کردن زمان تعیین شده در ژاندارمری دست به تصفیه‌گری بزرگی زد. بسیاری از ژنرال‌ها را تهدید کرده و به مقام مورد نظرش رسید. در آن زمان به‌طور فشرده‌ی کادرهای MHP را گردآوری می‌کرد. وزیران، قوی‌بودن گروه چالتی از بسیاری از گروه‌ها و وزیران را چنین بر زبان می‌آوردند: «می‌توانست گوش ما را بگیرد و بیرون بپندازد.»

معلوم است که تیم "چویک" (نیروهای ویژه چویک) مخصوصاً همراه با اعضای MHP سازماندهی شده و در این راستا هزاران انسان را تنظیم می‌کنند. وظیفه این‌ها از میان برداشتن انسان‌های مدنی همچنین کسانی بود که چه در تنظیمات شهرها و چه در میان گروه‌های ضعیف گریلا در دشت‌ها خود را به‌خوبی تنظیم نکرده بودند. یعنی می‌توان به‌صورت "اشرا ناپودگر" نیز از آنها نام برد. در سال‌های ۱۹۹۲ و ۹۳ این‌ها را به‌شکل منسجمی تنظیم و وارد عمل می‌کنند. در آغاز تانسو چیلر^{۱۶} از لحاظ سیاسی راه را بر روی تمام بخش‌های دولتی و نهادهای وابسته به وزیران می‌گشاید. حتی "مراد قره‌یالچین"^{۱۷} در درون SHP^{۱۸} نیز چنین گرایشی دارد. CHP به‌تمامی خاموش می‌شود؛ بی‌صدایش می‌کنند. برای آنکه CHP نقشی را که در ۲۷ می‌بازی کرد نتواند در ۱۲ سپتامبر ایفا کند، با رهبری قره‌یالچین و همراه با همکاری "حکمت چتین" آن را به‌تمامی به وضعیتی درمی‌آورند که بتوان از آن بهره گرفت. در اینجا یک نیروی نامحدود قدرت به‌میان می‌آید.

^{۱۵} رییس ستاد کل ارتش ترکیه در DYP (حزب راه راست) نماینده مجلس شد. در زمانی که رییس ستاد کل ارتش بود با نخست‌وزیر وقت، تانسو چیلر و رییس امنیت ملی ترکیه بزرگ‌ترین حرکت تصفیه را بر علیه حزب انجام داده و حتی تا سوءقصد به جان رهبری نیز پیش رفتند. هیچ کاری نماند که انجام ندهند ولی اکنون خودشان تصفیه شده‌اند.

^{۱۶} دبیر کل DYP که به پست نخست‌وزیری نیز رسیده است. در سال‌های ۱۹۹۴ همراه با دوغان گورش برای تصفیه حزب، بزرگ‌ترین ترور، فشار، قتل‌عام، فاعل مجهول و شکنجه را اعمال کردند.

^{۱۷} یکی از اعضای قدیمی CHP، پست رییس شهرداری آنکارا را بر عهده داشته. در زمان ائتلاف از حزب CHP وزیر شده و بعدها با جدایی از CHP حزب SHP (حزب حرکت سوسیالیستی) را تأسیس کرد. در دو دوره انتخابات مجلس ترکیه با HADEP متفق شد.

^{۱۸} حزب حرکت سوسیالیستی

با رسیدن به سال‌های ۱۹۹۳ جمهوری ترکیه در غیر حقوقی‌ترین مرحله‌ی تاریخ خود به‌سر برده و اشرار به نیرویی دست می‌یابند که ممکن بود مرتکب هرگونه جنایتی شوند؛ به‌شيوه‌ی که هم در درون دولت، ارتش، پارلمان و هم در میان هیئت وزیران نیرویی وجود ندارد که بتواند با آن به مقابله بپردازد. به عنوان مثال؛ قاتل محمد سینجار حتی قاتلان بیتلیس پاشا و اوزال^{۱۹} مطمئناً با این اشرار در ارتباط بودند. این روزها در یکی از روزنامه‌ها عنوان "برادر اوزال بایستی حرف بزند" به چشم خورد. زیرا معلوم شد اولین سوءقصدی که متوجه اوزال شده از طرفی چه کسی بوده و آشکار هم گشت؛ دوماً اینکه ترسیده‌اند. حتی نمی‌توانند سوءقصد را نیز آشکار کنند. می‌گویند که مرده است. یعنی اشرار آنقدر تأثیرگذار هستند. حتی آنکه در تمامی احزاب، همکارهای مشابهی را به‌وجود می‌آورند. مثلاً در حزب اوزال، مزدورانی مانند مسعود یلماز^{۲۰} را درست می‌کنند. اختلاف امروزه یلماز نیز بسیار عجیب است. موضوع، به پیش کشیدن یلماز در برابر اوزال است، ولی مزدور است. زمانی که اوزال را به‌تمامی پشت سر می‌گذارند، مسعود یلماز، بولند اجویت و دنیز بایکال^{۲۱} کنار هم می‌آیند. در درون DYP (حزب راه راست) نیز شخصیت‌هایی مانند "حسین جونروک" که از DP (حزب دموکرات) کلاسیک می‌آیند هنگامی که به سطح صفر می‌رسند با یکی شدن با موقعیت کلاسیک دمیرل در مقابل چیلر متحد شدند. در درون ارتش کسانی وجود داشتند که از گورش بسیار ناراحت بودند. بنابراین آنها خواهان بیرون کردن گورش در دایره‌ی که می‌ماند بودند. این، به‌عنوان حرکت مشترک تمام این‌ها مطرح شد.

در اوایل هر کسی را تبدیل به مزدور کرده و همه تحت تأثیر چنین ضرورتی هستند. ولی هنگامی که گروه اشرار، تمام این‌ها را تصفیه کرده و دست به بیرون کردن‌شان می‌زند، آنها نیز به‌دلیل دشوار شدن شرایط سیاسی و اقتصادی واکنش نشان می‌دهند. در واقع، این‌ها مخالف اشرارگری نیستند ولی هنگامی که دیدند هر چیزی از دست‌شان می‌رود، با نشان دادن واکنش سال ۱۹۹۵ فعالیت مخالفت با آن را آغاز می‌کنند. در حادثه‌ی "سوسورلوگ"^{۲۲} و در طی یک‌سال به‌وسیله تاکتیک‌های متفاوت این را نشان

^{۱۹} ترکوت اوزال در کودتای ۱۲ سپتامبر در کابینه‌ی الوسوی وزیر شده. در سال ۱۹۸۳ حزبی با نام ANAP (حزب مام میهن) تأسیس نموده و در انتخابات ۱۹۸۳ نخست‌وزیر شد. حزب او در دو مرحله‌ی پیاپی در انتخابات موفق گشت. در ۱۹۸۹ به پست رییس‌جمهوری رسید. برای آنکه خواهان حل مسالهای کورد بود. در سال ۱۹۹۳ در حالی که رییس‌جمهور وقت بود، توسط دولت پشت پرده مسموم و کشته شد.

^{۲۰} یکی از مؤسسين حزب ANAP (حزب مام میهن) که بعد از مرگ ترکوت اوزال، نخست‌وزیر شد. بعدها نیز در بسیاری از ائتلافات دولتی شرکت کرد. در کنگره به‌عنوان رهبر ANAP انتخاب نشد و بنابراین از آن حزب جدا شد. به جرم ارتکاب به دزدی‌هایی در دولت دادگاهی شده و برائت گشت. در سال ۲۰۰۸ نماینده‌ی مستقل مجلس شد.

^{۲۱} در درون CHP همچون یک حزب کار کرده، بعد از جدایی اجویت از CHP دبیر کل این حزب شده و اینکه در ترکیه نماینده‌ی واپس‌گراترین خط‌مشی کمالیستی است. در حالی که ادعای سوسیال‌دموکرات بودن را می‌کند ولی خصوصیت اصلی‌اش دشمنی با کورد و شوونیست‌بودنش است.

^{۲۲} در ترکیه شهرستانی از توابع "بالک ائیر" است. در سال ۱۹۹۷ در نتیجه‌ی تصادف یک کامیون با بنز و سانحه‌ی که به‌میان آمد و به نام سوسورلوگ مشهور شد. در درون بنز نماینده‌ی مجلس سادات بوجاک، کنترآگریلا عبدالله چاتلی و یک مدیر امنیت وجود داشته و در صندوق عقب ماشین بسیاری اسلحه وجود داشتند. این واقعه نمایانگر روی واقعی دولت پشت پرده است.

دادند. "شریعت می‌آید، لاییک بودن از دست‌مان می‌رود" و همراه با تبلیغ "بینید اشرار گریبان هر چیزمان را گرفته و می‌روند" آغاز شد که به این معنا بود؛ "اگر حمله آخر را نکنند، تمامی این احزاب از بین می‌روند. حتی در درون دولت هیچ‌گونه امکان شخصی برای شان باقی نخواهد ماند".

در واقع اگر اشرار به آنها سهمی بدهند، هیچ چیزی نخواهند گفت. هنگامی که آشکار گشت آنها سهم نخواهند شد، از هر طرفی صداها یکی شد. این حرکت "یک دقیقه تاریکی" و مسایلی مانند "سانحه سوسورلوگ" به وقوع پیوستند. وقتی که در درون دولت تکیه گاهی را پیدا کردند، حکومت مسعود یلماز را تشکیل دادند که اکنون پایه‌های این حکومت به لرزه درآمده است. از میان این اشرار آنهایی را مجدداً آزاد کردند که به جرم تهدید، به زندان انداخته بودند. در آن زمان باز هم چیلر مؤثر بود. به‌ویژه به‌طوری که از اعترافات پسر و زن ترکش درک می‌شود که MHP ای‌ها حتی ترکش را در مقابل خود همچون مانع می‌بینند. بعدها به دلیل استفاده مفرط از این‌ها مُرد. تا اینکه سپردن این فعالیت به اکیپی تازه یعنی به گروه اشارایی خالص و مخلص مطرح شد. این‌ها مخصوصاً طرفدار چیلر و قشری بودند که بیشتر به این کثافت کاری‌ها آلوده شده بودند. حتی کارا یالچین^{۳۳} در CHP نیز به رییس امور خارجه پارلمان منصوب می‌شود که در اینجا هم تأثیرگذار بودند. همچنین در درون ANAP (حزب مام میهن) مؤثر می‌باشند. خلاصه اینکه اکنون نیز در درون دولت سازماندهی شده هستند.

مهارت‌های این اشرار به قدری است که قابل حساب نیست. سهمی که به ما رسیده صداها قتل و عام و در رأس آنها قتل و عام‌های جزره، شرناخ و نُسبیین^{۳۴}، در اوایل سال‌های ۱۹۹۲ و ۹۳، کشتن بی‌رحمانه‌ی صداها انسان، کشتن یکی یکی انسان‌ها بدون دادگاهی تحت عنوان فاعل مجهول، ویران کردن حدود سه هزار خانه، ایجاد تشکیلات گسترده‌ی جاش‌ها و توسعه‌ی شبکه‌های مواد مخدر بوده‌اند. با آغاز سازماندهی وسیع اشارگری، نه تنها در شمال بلکه در جنوب کوردستان نیز انجام چنین تنظیماتی در میان بارزانی‌ها و حتی تا حدودی در درون YNK^{۳۵} پیش آمد. "کسرت" (عبدالله رسول) عضو کمیته‌ی مرکزی YNK را به عنوان ایجاد تشکیلات ارتباط مستقیم با اشرار و به جز او، بارزانی را نیز به تمامی وارد این کار کردند. همان‌گونه که در شخص بوجاک^{۳۶}، دیده می‌شود تمام فتودال‌های کوچک و بزرگ کوردستان و قشر مزدور به شکل مخرب‌ترین نیروهای اشرار درمی‌آیند. حتی روشن شد که بمب‌گذاری بر علیه ما در خاورمیانه در ارتباط با این گروه اشرار صورت گرفته است. در میان این‌ها با تنظیم برخی از

^{۳۳} یکی از اعضای قدیمی CHP، پست رییس شهرداری آنکارا را بر عهده داشته، در زمان ائتلاف از حزب CHP وزیر شده و بعدها با جدایی از CHP حزب SHP (حزب حرکت سوسیالیستی) را تأسیس کرده است. در دو دوره انتخابات مجلس ترکیه با HADEP متفق شده است.

^{۳۴} جزره، شرناخ و مسبیین؛ جزو شهرهای شمال کوردستان

^{۳۵} اتحادیه‌ی میهنی کوردستان که دبیر کل آن جلال طالبانی می‌باشد.

^{۳۶} نام یک عشیره در سیورک، از گذشته تاکنون مزدور دولت ترکیه بوده. رییس عشیره ممد جلال بوجاک بود و بعد از مرگش پسرش به پست ریاسیت دست یافت. مانند تار عنکبوت به سازماندهی پرداخته و دارای یک نیروی مسلح است. قبل از ۱۲ سپتامبر درگیری‌هایی با حزب داشته و بعد از کودتا تمامی اعضایش جاش شدند. با دولت پشت پرده‌ی جمهوری ترکیه رابطه داشته و همیشه ته‌تیک‌چی کارهای تاریک هستند.

مزدوران کورد، بازتاب آن در درون ما نیز پدیدار می‌گردد. جهت بی‌تأثیرسازی PKK در اروپا و هم به‌طور کلی چپ، دست‌زدن به جنایت‌های بسیاری از "آغجا" گرفته تا جنایت "پالمه"، تحت کنترل گرفتن ۸۰٪ تجارت موارد مخدر اروپا، تصفیه کردن کارخانه‌داران کورد توسط این کانال و کسب غیرمشروع بودجه‌ی بیشتر از بودجه‌ی دولت توسط اشار‌گرایان، نشان‌دهنده‌ی رسیدن کارها به نقطه‌ی بسیار وخیم است.

زایده‌های اشار‌گری ترکیه در PKK

اما آیا تمام این‌ها بر روی PKK هیچ سایه‌ی نخواهد انداخت؟ در این اواخر طی سخنان اخیرمان در مورد ۲۷ نوامبر ما نیز هیچ مانعی را برای اعلان آشکار آن نیافتیم. بحث بر سر "وجود یا عدم وجود گرایش اشار‌گری و سایه آن در PKK" را به پیش کشیدیم. وقتی که معلومات‌مان را به کناری آوردیم، در آغاز خودبه‌خود ولی با گذشت زمان و رشد اشار‌گری و درآمدن به حالت یک گرایش، نه تنها متوجه سایه‌ی اشار‌گری ^{۲۷}TC شدیم بلکه شاهد تأثیر مستقیم شاخه‌هایش نیز بودیم. رفته‌رفته، ضرورت تعبیر این رویداد به‌عنوان وضعیتی وخیم پیش‌روی‌مان قرار گرفت. آگاهانه یا ناآگاهانه؛ چنان وضعیتی به‌وجود آمد که نمی‌توان کوچک شمرد. وجهی اساسی اشار‌گری که به‌ما مربوط می‌شود همین است. وضعیت را از لحاظ تاریخی ارزیابی و به شکلی مؤثر آشکار نمودیم که مگر با اشار‌شدن بتوان مرحله‌ی تجزیه‌ی جمهوری ترکیه به‌خصوص از سال‌های ۱۹۹۰ به‌بعد را متوقف ساخت. تاریخ در آینده این‌ها را تحت ارزیابی گسترده‌ی قرار خواهد داد.

هیچ مشکل نیست که تأکید کنیم که غضب تمامی دستگاه جمهوری ترکیه و دولت و امروزه اگر به‌طور محدود در جامعه مدنی برخی نیروهای مقاومت‌گر هم وجود داشته باشند، هنوز هم گرایش اصلی آنها به سوی اشار است. این، راه را بر بسیاری مشکلات در ساختار اجتماعی و هرج‌ومرج‌های بزرگ در درون جمهوری ترکیه گشوده و بیشتر نیز خواهد گشود. حتی ممکن است تا سطح یک مبارزه طبقاتی سخت نیز تداوم یابد. برای آنکه از منظر بسیاری طبقات و اقشار درون ترکیه جنگ "سه‌م‌گیری از کیک"^{۲۸} به‌سطح گرسنگی رسیده و جنگ به‌طور طبیعی گسترش خواهد یافت. اروپا نیز در مقابل این وضعیت در حال اخذ تدابیری بوده، به رابطه‌ی میان اشار و دولت پی برده، اصطلاحات "دولت‌کنتر" و "دولت اشار" را به‌وجود آورده و ترکیه را این‌چنین مورد ارزیابی قرار می‌دهد. تشکیلات ویژه‌ی آمریکا دیگر ناجی نبوده و او نیز حمایت زیادی انجام نمی‌دهد. اگر محدود هم باشد، بینش‌رهایی برای خلق

^{۲۷} اختصار جمهوریت ترکیه می‌باشد که در این کتاب به‌جای آن، دولت یا دولت ترکیه نیز به‌کار برده شده است.

^{۲۸} منظور جدال بر سر قدرت است

ترکیه به‌مانند گذشته پنهانی نبوده و تا حدودی شناخته شده است. بنابراین اشرارگری محدود شده، تحت فشار قرار گرفته، دچار سکتة شده و به‌نظر می‌رسد که گرایش مقابل آن نیز رفته‌رفته قوت می‌گیرد.

قابل فهم است که با رسیدن به سال‌های ۱۹۹۵ هدف اصلی جمهوری ترکیه در سازماندهی این اشرار که یک گرایش و سیاست دولتی می‌باشد نابودی ما از راه نقشه‌هایی، حتمی بوده است. با مشاهده‌ی این ادعای مارژینال‌سازی می‌بینیم که بسیار دقت‌برانگیز و به‌مانند امضای حکم اعدام‌مان است. این موضوع بسیار جالب توجه است. اشرار نه تنها معرف گروهی مخفی در درون دولت، بلکه آن را به‌تمامی همچون سرکوبگر جنبش‌رهایی ملی‌مان در نظر می‌گیریم و طبق نقشه، این کار تا پایان ۱۹۹۵ تمام می‌شود. بعد از آن دولت همچون دوران مصطفی کمال، اشرار را به کار گرفته و همچنان که آنها از رده خارج می‌کند، از لحاظ نظامی نیز تا سال ۹۵، PKK را بازنده تلقی کرده بود. بنابراین چنین برخوردی ارایه شده بود که "از لحاظ نظامی، نیازی به اشراری که از آنها استفاده کرده‌ایم نخواهیم داشت". مثل حرکت مصطفی کمال هر کس و علاوه بر آن، فرماندهی کل ستاد ارتش نیز بر وجود اشرارگری واقف بوده، آن را به کار گرفته و اکنون نیز به کار می‌گیرند.

نمی‌توانیم بگوییم که تمام روابطشان را قطع کرده‌اند، ولی دولت را به‌تمامی به وضعیتی غیرقانونی درآورده‌اند. همچنین به وضعیتی همچون لانه‌ی اشرارگری درآورده که سرمایه‌دارانی مانند "سابانچی"^{۲۹} و حتی "قُچ"^{۳۰} را ناراحت می‌کند. تانسو چیلر به قُچ می‌گوید "سرمایه‌ی شاخ‌دار"؛ تا این حد بی‌خیال شده است. یکی از برادران سابانچی کشته شد. پسر وهبی قُچ و سابانچی می‌گویند "بس است". یعنی حتی رییس سرمایه‌داران ناراحت است. زیرا همان‌گونه که در جنایب "توپال" دیدم، به همه‌شان ضربه وارد می‌کنند. یعنی اشرار وحشی‌تر می‌شوند. شروری عادی مانند "بتیل" نیز در یک چشم‌برهم‌زدن ده میلیون دلار به‌دست می‌آورد. ارزش امکاناتی که این‌ها به آن دست می‌یابند کمتر از ۵۰۰ میلیون مارک نیست. پول در برابر این‌ها دوام نمی‌آورد؛ سرمایه نیز همین‌طور. اقتصاد به چنین پیچ‌خطرناکی می‌رسد. احزاب سیاسی و دیگر نهادهای جامعه نیز دیگر دچار وضعیت خفقان شده بودند. حتی در درون ارتش نیز چند ژنرال را کشته و بقیه را نیز اخراج کرده بودند. این‌ها با گفتن "برای گرفتن جنازه من نیز نیاید" عصبانیت خود را نشان می‌دهند.

ادامه بیشتر این به‌معنای نابودی دولت است؛ مانند پایان‌دادن به اشرار توسط مصطفی کمال در زمان تأسیس جمهوریت. اگر دقت کنیم او عثمان لنگ را به کار گرفت؛ از چرکس اتهام نیز استفاده کرد؛ اشخاصی مانند این‌ها را به کار گرفته است. ولی بعدها این‌ها را یا فراری داد و یا اعدام کرد. نماینده‌ی مجلس را در داخل پارلمان کشت و پس از مدتی قاتل را نیز اعدام کرد.

مابین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۹۵ از راه فعالیت‌های فوق‌العاده‌یی به نتیجه دست یافته و موفقیتش ورد زبان‌ها شد. همچون مدل تازه‌ی حرکت مصطفی کمال، می‌گویند که "از ارتجاع جلوگیری می‌کنیم" و

^{۲۹} سابانچی نام یکی از ثروتمندترین و کارخانه‌دارترین خانواده‌های ترکیه
^{۳۰} قُچ نیز نام یکی از ثروتمندترین و کارخانه‌دارترین خانواده‌های ترکیه است.

بدین ترتیب همانند سال ۱۹۲۵ تصفیه کردن را پیش می‌کشند. تحت عنوان اینکه "نیروی نظامی دولت بایستی حاکم باشد" در "باترا" [فرمان] توقف می‌دهند. در حالی که به‌طور طبیعی اشرارگری نهادینه شده و در داخل خود، دارای قوانین مختص به خود هستند. متعصب‌ترین [افراد] آن را تهدید می‌کنند. تحت عنوان تصادف مانند [واقعه] سوسورلوک برخی از این‌ها را با چنین حوادثی از میان برداشته و این تا حد مشخصی، موجب استحاله می‌شود. همان‌گونه که می‌دانیم تداوم فعالیت تغییر حکومت و فعالیت‌های شبیه به این، نه برای نابودی اشرار بلکه جهت تعیین حوزه‌ی آن می‌باشد. رسیدن "کورک اوغلو" به مقام فرماندهی کل نیروی زمینی در واقع، به منزله‌ی توافق با اشرار است. پلیس و ارتش نیز توافق می‌کنند. همچنین با ایجاد پیمان میان ارتش و اشرار و نهادهای دیگر، خواهان کنترل مرحله هستند.

سهمی که در تمام این رویدادها نصیب ما می‌شود چیست؟ اکنون بهتر متوجه می‌شویم که ترافیک این پیام جهت‌دار به ما با عبارت "از سال ۱۹۹۵ PKK مارژینال شده و از لحاظ نظامی نمی‌توانست کار زیادی انجام دهد. کارهایی که می‌توانست انجام داد؛ تقسیمات تازه به شکل اقتصادی، اجتماعی و حتی سیاسی و فرهنگی است" به شکلی بسیار مؤثری، انسجام یافته و انجام می‌گیرد. می‌خواهند این را بگویند که «شما از لحاظ نظامی شکست خورده‌اید.» حتی روی دیگر سکه نیز این پیام است که «اراده‌ی شما شکسته است، می‌توانیم با شما به توافق برسیم.» اما بر چه اساسی توافق انجام می‌گیرد؛ توافق بر اساس «اعطای برخی حقوق فرهنگی و انصراف از گریلابودن». بسیار واضح است که پیام بدین‌گونه است؛ با گفتن «فشار بر روی زبان و فرهنگ کوردی از میان خواهد رفت و حق بیان خود با هر زبانی داده خواهد شد. همچنین سر راه نهادهای دفاع از حقوق بشر مانع ایجاد نشده و با مرور زمان، گذار دموکراتیک تحقق خواهد یافت. بیمار، زخمی و زندانی به خارج منتقل خواهند شد» البته پیام عجیبی را دادند. اما مشخص نیست که چقدر با نیت خوبی گفته شده و ایجاد سیستم دموکراتیک واقعی را هدف می‌کند. این‌گونه ارزیابی می‌شود که احتمال اینکه تاکتیک باشد قوی است. از این جهت در اینجا نیز زیاد جدی گرفته نمی‌شود.

تنها جنبه‌ی تعجب‌برانگیز گرایشی که امروزه نیاز مفرطی به دادخواهی دارد، شخصیت‌های بی‌باک آن (همچون شمدین ساکیک) می‌باشد که در همان سال بدون اینکه هیچ ترسی را به دل راه دهد گفته است: «بایستی پیوستن به گریلا متوقف شود.» همچنین بستن کانال‌های عضوگیری گریلا، قرارداد آن تحت کنترل امنیت و مارژینال کردن گروه‌ها؛ از طرفی دیگر نیز گردآوری صدها گریلا در کنار هم در زمستان سخت جهت گرسنه‌نگه‌داشتن و از بین بردن آنها، وادار کردن به حمله به دشمن در زمان و مکانی که هرگز موفقیت به‌دست نخواهد آمد و به‌شکلی که در هیچ یک از چارچوب تاکتیک‌های گریلا نمی‌گنجد و بدین ترتیب، با از میان برداشتن اعضای مقاومت گر گریلا و شکستن اراده‌ی دیگر اعضا، قبولانندن راه‌حل مارژینال شدن، مورد هدف قرار گرفته شده است. آنچنان که اگر بازمانده‌ی وجود داشته باشد آن را به تمامی مارژینال کرده و تحت عنوان "زندگی اجتماعی و زندگی بخشیدن به همدیگر" تاکتیک برقراری رابطه‌ی زن و مرد را به کار گرفتند. اگر دقت شود طرفی گرسنه‌نگه داشته می‌شود. حتی این گرسنگی، منجر به خودکشی هم می‌گردد. در حالی که اشرار هرگز خود را گرسنه‌نگه نمی‌دارند.

علاوه بر تمام این‌ها می‌گویند که «این را برای قوی کردن اراده شما انجام می‌دهیم». در واقع، جهت حاکم ساختن طرز هوسرانه‌ی زندگی بر هر کس، دست به انجام پست‌ترین رفتار می‌زنند.

از «سرحد» وارد شده، از «درسیم»، «آمد»، «گازران» و «بوتان» خارج می‌شوند.^{۳۱} در حالی که در این مناطق با هزار زحمت از خود دفاع می‌کنند. البته که بقیه‌ی اعضا دارای توان و فهم زیادی نیستند. قرارگاه مرکزی را نیز، با زمین یکی می‌کند. بدان بسنده نکرده، مابقیه نیز در مکان ما می‌مانند. در این عرصه، تاکتیک جنگی ما با شما متفاوت است، البته که امتحان می‌کنیم. [یکی‌شان] می‌گوید: «سرگروه یکی از تیم‌ها را مگر من بی‌تأثیر کنم»، ولی ممکن نبود و برای رسیدن به تمامی اهدافش لحظه‌شماری می‌کرد. این برخورد، به‌صورت یک خط‌مشی درآمده که از سال ۱۹۹۴ و ۹۵ آغاز شده بود که البته چندان هم مهم نیست. موضوع مهم، گفته‌ها و نامه‌ی اسالی به فرماندهی کل می‌باشد. در اسناد تازه، به این جای داده و آمده است که PKK از لحاظ نظامی شکست خورده، مارژینال گشته و برای مابقیه نیز تدبیر اخذ می‌شود. اگر گامی بردارند بیشتر بدان‌ها حمله خواهیم کرد. بعد از آن، این کار با سرعت عملی می‌شد. به‌خصوص با حکومت جدید در پی اخذ تدبیر هستند. با اعمال تحمیلات پی‌درپی به‌شکل «به موضوع اقتصادی اهمیت بدهید» وارد کار می‌شوند. حال آنکه هیئت وزیران می‌گوید امکان اقتصادی وجود ندارد. این بار نیز جهت اجرای تاکتیک تازه کاملاً از راه زور، سرمایه به‌دست می‌گیرند. ایجاد سرمایه‌پی کاملاً وابسته، حلقه‌ی مهمی از نقشه را تشکیل می‌دهند.

جاش‌ها به شکل ارگانیزه‌تری درآمده و به‌عنوان بخش جدایی‌ناپذیری از ارتش، تخصصی می‌شوند. در یک نگاه در پی جایگزین‌سازی آنها به‌شکلی خطرناک‌تر به‌جای ژاندارمری می‌باشند. مخصوصاً برای حزبی مانند HADEP (حزب دموکراتیک خلق) چیزهایی که درصدد انجام‌دادن آن هستند بسیار عجیب‌اند. در این باره معلومات شفاف‌ی در دست می‌باشند. در درون حزب، گرایش را به‌وجود آورده و در تلاش برای گسترش بیشتر و همه‌جانبه‌ی آن برمی‌آیند. این واقعه، در برخی از سازمان‌های رسمی چپ نیز روی می‌دهد. در درون سندیکاها هم این گرایش به‌صورتی نیرومند سازماندهی می‌شود؛ خواهان به اتمام‌رسانیدن مرحله توسط یک پاکت دروغین دموکراسی هستند. در واقع، نقشه‌ی فرماندهی کل چنین بود. در این میان نیز، عجیب‌ترین مساله برای ما تحمیل آن بر گریلا بود.

همان‌گونه که قبلاً نیز ذکر کرده بودیم بر ضد حرکت گریلا امکان ضایع کردن وجود داشت. در داخل ما نیز از سال ۱۹۸۷ به‌بعد عناصر اصلی هنگامی که توانایی ایجاد یک ارتش سالم گریلا را نشان ندادند، حتی کادرهای سالمی که بعد از شهادت رفیق عگید امکان ایفای نقش خود را از دست دادند، همراه با گروه‌های دهاتی و عاصی - آواره^{۳۲} با مطرح کردن خود، به نیروی اصلی اشرارگری در درون ما تبدیل شدند. مانند اشراری که زمانی تحت عنوان «آفه» در غرب آناتولی فعالیت می‌کردند، در درون ما نیز هم‌اکنون ذهنیت‌های مشابه آن نیز کم نیستند. حتی اسم یکی از آنها آفه است. برخی‌ها این اسم را برارزنده

^{۳۱} از مناطق و شهرهای شمال کردستان

^{۳۲} مفهوم کسی است که ولگردی کرده و هدف مشخصی ندارد.

خود دیدند. این اعضا ریشه‌ی آنها دهاتی بوده و حتی دشوار نیست که تمام جوانان جلب این گرایش شوند. هنگامی که تاملی در مورد سطح ایدئولوژیک - سیاسی و موضوعاتی همچون دولت، قدرت و سیاست صورت نگرفته و سازگاری با نظم حزبی به وجود نیاید، مابقیه در حد اشرار عاصی - آواره‌ی این گرایش ظاهر می‌شوند.

نهادینه‌نکردن حزب، عدم سازماندهی و آموزش همچنین فقدان حس مسوولیت‌پذیری آنهایی که کار نظارت را برعهده دارند، راه را تا به آخر برای روی این گرایش در صفوف ما باز گذاشت. این وضعیت در PKK تا سال‌های ۱۹۹۰ بسیار گسترش یافت. ممکن است تمامی این‌ها با دولت در ارتباط نباشند ولی با مشاهده‌ی خوب و تلاش جهت حل از سوی هم دولت و هم فرماندهی کل قوا، ایجاد تحول در درون PKK و یا رشد گروه‌های عاصی - آواره از نوع اشراری در گریلا مرتبط می‌باشد. در تمام عرصه‌ها برای این گرایش سجده می‌برند، به‌صورتی که حتی اگر سرشان را هم بیری، دست از آن بر نمی‌دارند. نمی‌توان بدان ایدئولوژیک نیز گفت. ایدئولوژی دهاتی در واقع نمی‌تواند بیش از اشرارگری کارساز باشد. روشنفکر خرده - بورژوا نیز این گونه است. بیش از دماغوژی (عوام‌فریبی) نمی‌تواند کاری انجام دهد. بنابراین، به‌طور عینی، اشرارگری در PKK مخصوصاً تا اوایل ۱۹۹۰ بسیار نیرومند بود. در شهرها نیز گروه‌های مشابهی به فعالیت رفته که با درآمدن به‌صورت تیم‌های اشرار به تباهی گراییدند. همچنین بسیاری از خلق را کتک زده و همانطور که می‌دانید بسیاری از ارزش‌ها را زیر پا گذاشتند. امروز به‌صورتی تعجب‌آور می‌بینیم که در آنجا نیز با نام حزب، گرایشی به‌نام "اشرار شهر" گسترش یافته است. از فرماندهی کل قوا گرفته تا رییس حکومت؛ از مجلس گرفته تا رهبری تمامی نهادهای جامعه مدنی و نیروهای مخالف، همه به‌صورت همه‌جانبه متحد شدند. نام آن نیز "بسیج ملی" و "سازش همه‌جانبه" که شعار سال‌های ۱۹۹۲ بودند.

می‌دانیم که قبلاً دشمن اگر از افراد خودش هم می‌بود، برخی از خانواده‌ها را جهت اجرای نقشه علیه حزب انتخاب می‌کرد؛ مثلاً از درسیم خانواده حکمت و بعدها خانواده سحر یلدرم. این کارها قبل از سال ۱۹۹۰ عملی شد. در باتمان، خانواده‌ی شتر به‌صورت یک تیم؛ در منطقه عنتاب، خانواده ترزی جمال و در یوتان نیز تلاش اشخاصی مانند کورجمال، متین، هوگر بسیار فشرده بود. این فعالیت‌ها از طرف خانواده‌ها و رفته‌رفته از طرف برخی افراد، بر حزب تحمیل گشت و با کسب منفعت زیادی، در پی کنارزدن آنها برآمدند. چنین نمونه‌هایی زیاد می‌باشند. حتی در هر ایالت، بر وقوع پیوستن رویدادی مشابه در پیرامون گروه‌های خانواده‌یی و حمله حسودانه بدان واقف هستیم.

همچنانکه از سال ۱۹۹۹ سرتاسر ترکیه به‌سوی یک اشرارگری گرایش می‌یابد در درون PKK نیز این اشرارگری، زمینه‌عینی‌اش را یافته و به‌دنبال گسترش خود بود.

از طرف فرماندهی کل ارتش، یک ارزیابی صورت گرفت. شخصیت‌های بسیار مؤثر و کسانی که دارای وضعیت مساعدی بودند، در درون حزب انتخاب شدند. در دیاربکر از راه معلومات مشخصی، متوجه شدیم که یک بخش ویژه ایجاد شده که وظیفه‌ی آن، انجام هرگونه تحقیق و پژوهش در درون PKK به‌خصوص؛ یافتن اشخاص، نفوذ، تضعیف و جلب به چنین زندگی تباهی می‌باشد. مرکز مدیریت

اشرارگری تیبیک مورد نظر ایجاد گشته و برخی‌ها اعتراف کرده‌اند که هم‌اکنون نیز مشغول به فعالیت‌اند. همچنانکه می‌دانیم تقریباً تمام آت‌هایی که از آمد (دیاریکر) گریختند عضو این تشکیلات بودند. اما این‌ها را مجدداً به حزب می‌فرستند؛ حتی تا مکان ما نیز آمدند. اشرارگری در زندان و بعدها در داخل خود گریلا و در ایالت آمد سازماندهی شد. به‌طور طبیعی، برای این کار، بسیاری امکانات بسیج شدند. ما بعدها از طریق برخی اطلاعات متوجه شدیم که در "آمد" از کانال سرمایه‌داران، چند میلیارد برای تصفیه‌ی گریلا سرمایه‌گذاری شده است. در این باره خبرهایی را نیز دریافت نمودیم که هدف سرمایه‌گذاری؛ جلب آنها به زندگی نظام و هم‌رنگ‌سازی آنها با سیستم است. برای این نیز بسیاری سرمایه‌دار را به کار گرفتند. هم‌اکنون نیز در جریانیم که تلاش‌های مشابهی وجود دارند.

در اینجا نیاز می‌بینیم که به‌صورت واضح‌تری بیان کنیم؛ خانواده‌یی که در آن زمان، نجات یافته خانواده ساکیک است. مخصوصاً درباره‌ی سری ساکیک؛ دیدارش با شخصی با نام "یشیل" هم برای رفقای هم‌سلولی او در زندان و هم برای دولت همچنان به‌صورت یک معماست. برخی معلومات را در ارتباط با اینکه با هم کار کرده‌اند به‌دست آورده‌ایم. حتی وزرا نیز، علاوه بر این، دست به بنای یک مکان زده، دایره‌ی او از دایره‌ی یک وزیر نیرومندتر بوده، صاحب آخرین مدل بنز شده، جذاب‌ترین دختران بورژوا در دوروبرش بوده و معلوماتی منوط به اینکه به جوانان به‌عنوان خدمتکار امر داده به‌دست ما رسیده است. قبل از آن، ورشکست شده بود؛ یعنی می‌دانیم از خانواده‌یی اسلحه‌کش است. چگونه ممکن است که برادر یک فرماندهی گریلا به چنین وضعیتی درآید؟ یکی از آن برادران نیز زمانی که در گریلا بود کشته شد. پس، این خانواده نیز از خصوصاتی [خاص] برخوردارند. به‌اندازه‌یی هار بودند که برادر را به‌دست برادر می‌کشتند. یکی از برادرانی که در درون حزب ماست خودش این را بر زبان می‌آورد. بسیار هوس چنین زندگی‌ای داشتند؛ هر چیز خود را از دست دادند. یکی از خانواده‌های بسیار دیوانه‌یی هستند که از مرحله‌ی فتودالیسم به مرحله‌ی کاپیتالیسم گذار کرده‌اند.

من نیز این‌ها را از نزدیک می‌شناسم. برای کسب دوباره‌ی چیزهایی که از دست داده‌اند حاضرند دست به هر دیوانگی‌ای بزنند. شمدین در اعترافاتش این‌ها را بر زبان آورده بود؛ به‌خصوص اینکه پدرش چند زن گرفته، چقدر آنها را به کار گرفته، چگونه روستا را برده ساخته و خانواده چگونه برای کاپیتالیسم جان می‌دهند؛ یعنی زمینه خانواده برای به‌کارگیری‌اش بسیار مساعد بوده است. بنا به منفعت، به‌طور وحشتناکی به زندگی کاپیتالیستی گرایش می‌یابند. در ارتباط با آن از زمان حل‌شدن به‌بعد ابتدا با یکی دو حمله بدان هجوم می‌آورند، آنها را دیگر، خانواده‌های‌شان را کمی تهدید کرده ولی در نتیجه به زندگی پادشاهانه‌یی دست می‌یابند. با واسطه این شخص می‌خواهند HADEP را نه به دولت بلکه به‌تمامی به اشرارگری وابسته سازند. با توجه به نبود قطعیت در این باره، تحقیق این موضوع با ارزش است ولی وجود چنین خودپرویی در وسط آنکارا انسان را به فکر وامی‌دارد.

در همان سال‌ها در مدت زمان مابین ۱۹۹۲ تا ۹۴ کوردیناتور ایالت ما، شمدین ساکیک و یا شخصی که خود را دچار آن وضع کرده بوده ابتدا اشخاصی را که احتمال ایجاد مانع را دارند در داخل خود حل کرده و به احتمال زیاد از بین برده است. این موضوعی است که از اهمیت بررسی با تحقیقاتی

سیستماتیک برخوردار است. او کسی را که به او رهبری نمی‌گوید نابود می‌کند. این را حتی نه طی دادگاه‌های ساختگی بلکه در اعترافات انسان‌هایی که کشته شده‌اند وجود ندارد. یعنی افرادی را بدون بدون دادگاهی از بین می‌برد. در حالی که اگر مجرم هم باشد می‌بایستی حداقل مورد بازخواست قرار گیرد. ادعاهایی مبنی بر کشته شدن فرماندهان بزرگ گردان و یگان با یک فشنگ در جنگ وجود دارند. مثلاً در میان گروه‌ها به‌غیر از فرماندهان افراد زیادی کشته نمی‌شوند. این چگونه ممکن است؟ می‌بینند که این‌ها نه پایبند اشخاص بلکه پایبند حزب هستند. هر کس در مقابل او به‌مانند یک بت درمی‌آید. کسی که بعد از من آمده - که در حقیقت جایگاه من نیز در آنجا مؤثر نیست - تبدیل به "رهبر دوم" می‌شود. با پخش عنوان رهبری برای خودش، خواهان دردست گرفتن گریلاست؛ گروه‌های تمام‌کننده‌ی خود را نیز ایجاد می‌کند.

شرح تمام این‌ها تنها با حرص مقام‌طلبی یک شخص ممکن نیست. هر چقدر هم رتبه‌طلب و طمعکار هم باشد نایستی چنین عمل کند. در آن مرحله‌ی رویدادهای جالب توجه روی می‌دهند. اولاً زمانی در آمد؛ مرکز کوردستان، در خانه "بختیار آیدن" که اشرارگری هم به‌طور بسیار خاصی بدان معطوف بود، پیوستنی بهمین‌وار به گریلا صورت می‌گیرد. قتل عام "لیجه" همچون اجباری پیش کشیده می‌شود. در مرحله‌ی آتش‌بسی که اعلان کرده بودیم قتل سی‌وسه سرباز با فرمان شخص او اجرا می‌شود که در آن‌زمان ارتش، به‌دلیل اینکه سربازها با خود اسلحه به‌همراه نداشتند، آنها را مورد بازخواست قرار می‌دهد. این شکل بسیار عادی یک بسیج کردن نیست. یعنی آشکار است که انتقال این‌گونه سربازها غیرقانونی بوده و چنین برخوردی نیز توسط افراد ما تصمیم PKK نبود. حتی ما را نیز، در میان دو دره رها کرده بود و نمی‌دانستیم چه کار کنیم. همان‌گونه که می‌دانیم این مرحله بسیار مورد بحث قرار گرفت و یک‌باره علیه ما به کار گرفته شد. گرایش اشرارگری درون ارتش با تصفیه‌ی فرمانده‌هایی که از آنها بحث کرده بودیم، کنترل‌شان را در دست گرفت. به‌ویژه لیجه بر اثر قتل عام‌ها به ویرانه‌یی تبدیل شد. در میان ما نیز با این واقعیت اشرارگری درون PKK و نماینده‌ی این گرایش در آمد، با زد و خورد آنجا را در اختیار می‌گیرد.

این یک گرایش و یا یک فعالیت آگاهانه است. می‌توان در این مورد بسیار بحث نمود. ولی جان‌دادن این خانواده برای کاپیتالیسم، بسیار روشن بوده و خودشان نیز اذعان می‌کنند. در درون دولت جهت هموار کردن راه برای خود چنین گفته‌هایی را به‌پیش کشیدند: «HADEP را به‌دست بیاور، دولت تویی، کنترل کوردستان مال توست و بنابراین تو نیز به اندازه وضعیت فوق‌العاده فرماندار، صاحب صلاحیت می‌شوی.» اکنون آن شخص می‌تواند بگوید که «اگر انتخاباتی برگزار شود، نشان خواهیم داد که آپو نیرو دارد یا ما.» قابل درک است حتی خود را آن‌قدر بزرگ می‌بیند تا جایی که به ما "سلام" هم نمی‌دهد.

چالتی تا چه اندازه در درون MHP دارای اختیار بود او [سری ساکیک] نیز در HADEP به‌همان میزان. به‌راحتی نمی‌توان از کنار او گذشت. به جایی می‌رسد که به هیچ کسی گوش نمی‌دهد. همان ذهنیت حاکم است. در درون MHP، ترکش می‌گوید که نمی‌توانم چالتی را کنترل کنم. امروز

همسرش می گفت «ترکش نزد من بسیار عصبانی بود، نمی توانم این مرد را کنترل کنم. دیگر هر چیز از دست مان رفت.» خب، امروز MHP را در دست گرفته اند. هیچ کس در درون HADEP نیز نمی تواند این طرف را کنترل کند. مانند پادشاه زندگی می کرد. ولی منتظر چیزی بود. در واقع، نقشی که برایش مشخص شده کشاندن گریلا به مدنی شدن^{۳۳} بعد از تصفیه و گشودن راه اقبال شان است. بر روی خون هزاران شهید، رنج میلیون ها انسان، چه کسی می تواند با هموار کردن راه اقبال از این ها پیشگیری کند؟ تنها یک چیز؛ آن هم اینکه منتظر بود گریلا چه زمانی تصفیه می شود.

اکنون بهتر درک می شود که نیروی چاتلی نیز محدود بود. ولی دولت از راه آن گرایش، MHP را از هم می پاشد. ANAP را تجزیه کردند، حتی مسعود حرف هم نمی زند. یک مشت زدند، گسیج شد. نیروی نهانی گرایش بسیار نیرومند بود. در زمان خود، آن را در رأس قرار خواهند داد. اگر به تمامی عامل دولت کلاسیک از هم بپاشد، این ها نیز به طور مکملی، دولت خواهند شد. گریلاهایی که در درون PKK مقاومت می کنند با این گروه های عاصی- آواره درون PKK حقیقی تماس دارند؛ در حقیقت هم به سرعت افراد را در اطراف خود جمع می کند. جای دادن این ها در اطراف من بسیار عجیب بود. به طور بسیار فوق العاده ای اظهار علاقه می کردند. همیشه گفته ام که اگر به من تمایل نشان می دهند، دارای دو معنا می باشد؛ یا مانند حقی قرار، کمال پیر، مظلوم، عگید، خیری یک رفیق جانی جانی اند که همچنان امروز نیز انسان های زیادی وجود دارند که دارای چنین اعتقادی هستند؛ و یا از فاطمه گرفته تا سمیر و شاهین، جهت تحقق اهداف بسیار ویژه ای فعالیت می کردند. چنین تیپ هایی بسیار فراوانند. مثلاً کورجمال، مرا خدا می پنداشت. هنوز رفتارهایی را که شنر در برابرم نشان می داد به یاد دارم؛ همچنین سمیر هم چنین کارهایی را انجام می داد. هنگامی که روبه رویم قرار می گرفت سرخ سرخ می شد. من می گفتم این ملک است؟ چیست؟ این چقدر خجالت می کشد؟ ناراحت می شود. بعد از مدتی فهمیدم که با نهان ساختن ناراحتی درونی اش تبدیل به اناری شده که درونش سیاه شده است؛ به دلیل وجود یک خیانت در درونش بود که صورت او سرخ می شد؛ من به چنین نتیجه ای رسیدم.

آنهايي که بسیار جوهری پایبندند یک گام باورنکردنی در خط مشی بر خواهند داشت؛ خواهند جنگید.

ولی آنهايي که در درون شان چیزهای دیگری وجود دارد تو را به بت مبدل می سازند. زیبا ترین تحلیلات را انجام می دادند. در اطراف مان به مانند بت می ایستند ولی در پشت سر ما نیز کار خود را به طور وحشتناکی به انجام می رساندند. به طبع ما در این سال ها این را از نزدیک نظاره گر بودیم. آخرین عضو (شم دین ساکیک) به شکلی باورنکردنی در کنارمان رفت و آمد می کرد. ما را نیز به عنوان منبع نیرو به حساب آورده و به خوبی پی برده بود که هر عرصه را می تواند تحلیل برد. به اندازه ای نیرو به دست آورده بود که می توانست مرکز PKK را با لگد بزند و از این مطمئن بود. به هر منطقه ای که می رفت، یک ماه برای او کافی بود؛ در واقع، برای پاک سازی آن منطقه و مارژینال کردنش، سیستمی را یافته بود. بسیار عجیب است؛ در میان همه آنهايي که از بین رفتند تنها من ماندم. گزارشات مربوط به مرا برای شما خواندیم.

^{۳۳} در اینجا منظور دور شدن از زندگی و دیسپلین نظامی است

مهم‌ترین ارزیابی را بر زبان می‌راند. ولی نقطه‌ی را که عجیب دیدم بیان نمودم. او ما را مانند خدا تعالی می‌بخشید؛ چون که خودش پیغمبر زمین بود. اکنون درک می‌شود که این ارزیابی چقدر عجیب و [در عین حال] به‌جا بوده است. او قدرت زمینی خود را درست می‌کرد. ولی برای این نیز می‌بایستی فرستاده‌ی خدا باشد؛ لازم به گرفتن کمک از خدا بوده و بسیار عجیب اینکه، به تمام این‌ها اعتقاد داشت. می‌دانیم که الله، اصطلاحی ناواضح و یک مفهوم است. حال آنکه پیغمبر یک نیروی دنیوی است، فرستاده است. آری، تمام نیروهای مادی را تحت امر خود قرار می‌دهد. ولی برای این، توافق لازم است. یعنی برای آنکه او فرستاده خدا باشد لازم بود که من امر بدهم. شتر نیز می‌گفت که مظلوم دوغان مرا به‌عنوان خلیفه انتخاب کرده و بدین ترتیب، جهت تحت تأثیر قراردادن انسان‌های جاهل به‌طور طبیعی از این اصطلاحات استفاده می‌کرد.

به‌دلیل کسب تجارب بزرگ، هم در موضوع قدرت مادی و هم قدرت معنوی، شخصی نیستم که همانند شما به آسانی خود را فریب دهم. هم از لحاظ ثوریک و هم از لحاظ پراکتیک، ممکن نیست که انسان‌ها را نشناسم. آیا تجزیه و تحلیل شخصی از یک خانواده‌ی به‌پایان‌رسیده که این‌همه با دولت سروکار داشته، در زمان مبارزه با دولت به انسان مفت‌خوری تبدیل شده و ورشکست شده، امکان‌پذیر است؟ فکر کنید که فاطمه واقعاً به‌مانند الهه، نهان‌گرایی خود را با ۴۷ راز پنهان کرده ولی من باز هم او را افشا کردم. برای من مشکل نیست. خوب‌ها را نیز آشکار می‌کنیم. این کار ماست، وظیفه‌ی ماست. ولی این فرومایه، کمی تأثیرگذار ظاهر می‌شود. هر چه باشد، ۱۳ سال در میهن در هر منطقه‌ی جنگیده است! در مطبوعات بورژوا و حتی در مطبوعات امپریالیسم، با عنوان‌های؛ "موثرترین شخص بعد از آپو"، "فرمانده بزرگ نظامی"، "گرداننده واقعی ARGK (ارتش رهایی‌بخش خلق کورد)"، "مرد توان" و "صاحب واقعی نیرو" از او نام می‌بردند. خودش نیز همیشه تبلیغ خود را می‌کرد؛ "به این ایالت رفته، دیدیم که از آمانوس نیز سر درآورد. به اینجا نیز آمد، تمام ایالت‌ها را فتح کرد!" این تبلیغات را منتشر می‌کرد. این وضعیت، قابل درک است؛ خود را آگاهانه به‌صورت مرکز یک نیروی قلابی درآورده و دوروبرش را می‌ترساند؛ موجب تحلیل رفتن مرکز PKK می‌گشت؛ کادر را نیز به‌همین صورت. و از همه مهم‌تر، برای تیپ‌های هوسران، بیابرویی درست کرده بود. با امحا و فراری دادن آنهایی که خوشش نمی‌آمد زندگی را به وضعیت غیرقابل‌تحملی درآورده بود و برای دیگران، زندگی راحت و مخصوصاً زن را عرضه می‌کرد.

در مورد مساله‌ی آزادی زن، ما در حالی که از سال ۱۹۹۲ برای جنبش آزادی زن، دست به حرکت بزرگی زده‌ایم او نیز متقابلاً و به‌گمانم همراه با فرماندهی کل وارد عمل شدند. هدف‌مان متفاوت بود. ما زن را به‌عنوان اساس ARGK در نظر می‌گرفتیم. در مورد ایجاد ارتش زنان YAJK (اتحادیه آزادی زنان کورد) دارای تفکراتی بودیم. هنگامی که نیروی انقلابی زن آشکار گشت، دیدیم که به‌شکل نیرویی درآمده و این را مورد ارزیابی قرار دادیم. عدم ارزیابی این از طرف فرماندهی کل غیرممکن است. مثال‌های بعدی فراوان‌اند. فعالیت‌های مخالفت در آمد بعد از سال ۱۹۹۳ گسترش بیشتری پیدا می‌کنند. آنهایی را که کمیته‌ی مدیریت اشرار فرستاده به‌طور آگاهانه فاش خواهند شد و با انجام عملکردهایی

جداگانه، جوانانی را که تحت تأثیر سنگین نظام قرار گرفته و ملحق شده‌اند نیز با همان هدف می‌فرستند. هنگامی که سرگروه گریلا به چنین وضعیتی درآید، زن به تمامی به‌عنوان ابزاری ضدانقلابی درخواست می‌دهد. در مقابل آزادخواهی بزرگ با تاکتیک ازپا درآوردن جواب می‌دهد. این تنها استادی یک شخص نیست بلکه به‌عنوان نتیجه‌ی اعمال یک نقشه در مقابل ما ظاهر می‌گردد. نتیجه؛ اولاً به‌دلیل زمینه‌ی عینی بسیار مساعد در درون ما اشرارگری به‌صورتی جدی گسترش می‌یابد. به‌مرور زمان با آشکارشدن رشد گروه‌های عاصی - آواره در عرصه‌ی بوتان و همراه با حاکم‌شدن اشرارگری در درون دولت بعد از سال‌های ۱۹۹۰، در آمد بازتاب گسترده‌ی یافت. در مورد این واقعه نیز گفت که سایه‌ی اوست. نخیر، در آنجا انجام چنین تلاشی نه سایه او بلکه به‌طور قطع خود اوست.

در اینجا چندان هم جزئیات مهم نیست. اگر برادرش در آنکارا در درون چنین تنظیماتی جای دارد، سایه‌ی دیگری کافی است. چیزی که روی می‌دهد چیست؟ «در اینجا این کار را بدین شکل انجام می‌دهم. تو هم در آنجا به‌همین ترتیب انجام ده. من در شهر فعالیت می‌کنم تو هم در کوهستان مشغول باش.» درک این پیام‌شان آنچنان هم مشکل نیست. کسانی که در چنین فعالیت‌هایی جای دارند، بدون اینکه چیزی بگویند، از چشم‌شان خوانده می‌شود؛ به ابرها نگاه می‌کند، شمشک‌ها اشاره می‌دهند. یعنی چندان هم مشکل نیست. چنان که درک کرده‌اند احتیاجی به شماره رمز شناسنامه‌ها و حرف‌زدن سری با تلفن وجود ندارد. ممکن هم نیست. این یک گرایش است. فرماندهی کل قوا، بعد از سال ۱۹۹۵ چیزی که برای ما تعیین کرد این بود: «گریلا چه از لحاظ اراده و چه از لحاظ حجم دچار افت گشته و این آشکار است. کاری که مانده رفرمیزه کردن گریلاهای به‌جای‌مانده می‌باشد.» با چه اصلاح خواهند کرد؟ با دادن به‌اصطلاح زندگی تحت عنوان زندگی اجتماعی؟ این رفقا درست‌اند. من در این مورد آنها را مجرم نمی‌بینم. جهت چگونگی به‌صحنه‌درآمدن یک بازی می‌گویم. همان‌گونه که گفتیم در ابتدا با تحمیل کردن گرسنگی، اراده‌ی صدها انسان را شکسته و به‌سوی مرگ می‌فرستند. بعد از آن، راحت‌ترین زندگی را عرضه می‌کند. این‌ها بی‌اندازه متناقض بوده اما هر دو را نیز به تصفیه می‌کشاند. دست آخر، در سر تیترا یک روزنامه نوشته شده بود؛ «PKK مابین سال‌های ۹۵-۱۹۹۰ در مرحله‌ی ذوب‌شدن قرار گرفت. در واقع، آن را از بین می‌برند. مغز فلج آواره را برای این کار گشود؛» اشاره به این مدت، بسیار عجیب است. در واقع نه بنیه‌ی فلج مغز بلکه بنیه مغز اشرارگری را بر روی این گشود. در واقع، فرماندهی کل قوا نیز تحولات داخلی ما را بسیار خوب تعقیب می‌کرد.

در حال انجام مقاومت بی‌مانندی بودیم ولی او نیز به‌دنبال تصفیه‌ی بی‌ظنری بود. در کنار انجام اپراسیون‌های گسترده جهت به‌دام‌انداختن گریلا، در داخل ما نیز دست به به‌کارگیری حيله و راهکارهایی زدند که به عقل و خیال هم خطور نمی‌کنند. من در اینجا نمی‌گویم که تمام این‌ها را آگاهانه انجام می‌دهند ولی از لحاظ ذهنیتی، جهت نابودی گریلا وارد کار شدند. در اوایل سال ۱۹۹۵ قریب به صد نفر از نیرویی را که از سرحد به نزد خود آورده بود تصفیه کرد. در زمان عبور از مرز نیز همه‌شان تصفیه شدند. یک درگیری را هم به‌راه انداخت که طی آن نیز، نزدیک سی تا چهل نفر شهید شدند. ولی همیشه خودش سالم می‌ماند. مابقیه را نیز وقتی به درسیم آورده می‌شوند در راه ضربه می‌خورند. از چند نفر

به جای مانده با دادن افترا به یکی از آنها که راهنمای گروه بود، او را نیز به تله انداخته و بدین شکل، به سرنوشتش پایان داد. تمام این‌ها عجیب و لازم است که این‌ها را توضیح دهد. یک گروه پشاهنگ مانده بود که در مکانی ثابت در یکی از کوهستان‌ها امحا شد. زکی از آنجا به درسیم رفت و در آنجا ۶۰۰، ۵۰۰ نفر را با گرسنگی مواجه کرد. به گمانم برخی‌ها را نیز به سوی مرگ فرستاد. حتی کشتن نیز در جریان بود. مابقیه نیز به سطح حل شدن رسیدند. بعد از آن نیز به ارزروم، آمد، گارازان، بوتان، قرارگاه مرکزی رفته و در نتیجه تا اینجا آمد. هنگامی که به عرصه‌هایی از آنجا عبور کرده نگاهی می‌افکنیم، متوجه می‌شویم که هدفش، مارژینال کردن گریلا بوده است. کتابی با نام "دیدگاه‌های نظامی" نوشته و در آن، آشکارانه بیان می‌کند که ما گریلا را به چنین وضعیتی دچار ساختیم. فعالیت در عرصه‌ی خاورمیانه را مختل ساخت. بدین منظور، می‌خواست برای انجام چند توطئه در مرز شخصاً شرکت کند. این، البته به معنای دینامیت کردن آخرین سنگر است. انسان می‌تواند جسور باشد اما این قدر هم نه. اگر به نتیجه‌ی که حاصل شد بنگریم، درخواستیم یافت که حتی اگر مخصوص‌ترین مرد فرماندهی کل هم باشد، این همه خود را به زحمت نمی‌اندازد.

پس اگر گرایش را در پیش بگیرند، نیرویی وجود ندارد که این‌ها را متوقف سازد. ما هر چقدر گفتیم "زمینه‌ی اجتماعی"، او می‌گفت "زندگی اجتماعی". اگر راه هم هموار می‌بود، برادرش تدارک رسیدن به نیروی بی‌درد و بلا در بستر قانونی را صورت می‌داد. حساب این را می‌کرد که "گریلا تمام شد، تمام می‌شود". یعنی دارای شخصیتی کمی جمع‌وجورتر از چاتلی بوده، اتوریتور بوده و زندگی خاص خود را داشته و فکر کنید که از چپاولگر روستا به ماشین‌های آخرین مدل در مرکز آنکارا، دختران، بهترین دایره‌ی یک وزیر می‌رسد و این‌ها در مقابل چه انجام شده و در چنین جایی چکار می‌کند؟ خلق ترکیه و حتی بورژواهای شان در حالی که خون استفرغ می‌کنند، بایستی چگونگی زندگی این (سری ساییک) را مورد ارزیابی قرار دهیم. در سال ۹۵ او (زکی) در قرارگاهی که مانده با توجه به معلومات رفقای که از آنجا آمدند، تمام رفقا را نه تنها به آتش بس بلکه به تسلیمیت می‌فرستد. تدبیر این را نیز گرفته بود. مرکز را به کناری زده بود، در آخر تنها این مانده بود که خود را از دست من نجات دهد. در هنگام تلاش برای این کار، ابتدا به چپالوسی پرداخت و از من تعریف و تمجید می‌کرد. شتر نیز در اواخر فعالیتش می‌گفت که "حتماً می‌خواهم پیش تو بیایم." خیانتش آشکار شده ولی چاره دیگری نداشت. برای کشیدن نفس آخر پناه می‌آورد، طلب بخشش می‌کرد و یا اگر فرصت ببیند به انجام توطئه می‌پرداخت. به دلیل کاراکترش چنین برخورد می‌کرد. وضعیتی که او بدان گرفتار شده بود، تا حدودی بدین منوال بود. همان‌گونه که خاطر نشان ساختیم داشتن و یا نداشتن ارتباط زیاد مهم نیست، خود گرایش بسیار مهم است. اگر جنگ باهییت گریلابی PKK متوقف شود، واقعه‌ی قدرت بدون مرز ظاهر می‌گردد. در این زمینه خود را همانند یک یونیتا^{۳۴} دیده و در تلاش جهت تحقق یک زندگی به‌عنوان یک گرایش غیرسیاسی بود. همان‌گونه که می‌دانیم اکنون در نیکاراگوئه بخش مهمی از دولت تحت کنترل

^{۳۴} یک حرکت رهایی ملی در کشور آنگولا

کنتراگریلا در آمده است. قبل از ساندايست^{۳۵}ها که پنج تاده سال بر روی کرسی قدرت بودند، توسط کنتراگریلا از قدرت برکنار شدند. مهلا^{۳۶} این را می گوید: **ضرری را که یونیتا به ما رسانده نود درصد و ضرری که استعمار پرتغال متوجه ما ساخته ده درصد است.** در میان ما نیز قابل درک است که یواش یواش چنین چیزی روی می دهد. تخریباتی که از سوی گریلا و سربازان "کرم" انجام گرفته ده درصد نیز نمی باشد. شاید پنج درصد باشد. ولی ۹۵ درصد ضررهای مادی و معنوی حاصل پراکتیک این اشراگری است.

روشن است که قدرت خواهی او بسیار شدید است. می خواهند با خاموش شدن یک لحظه زودتر گریلا، حاکمیت خود را برقرار کنند. سربچی از تمام قوانین، گوش ندادن به کادرهای PKK و مرکزش همچین طرز برخوردش با من؛ همگی نشان دهنده وضعیت دوگانه‌ی قدرت است. یکی در مرکز، در بستر قانونی، دیگری در عرصه‌ی گریلا خواهان چنین امحایی می باشند. تمام این حرص و هیجان و جستجوی وحشتناکشان با حساب‌های چنین قدرتی در ارتباط است.

امکان دارد بگویند که ما این قدر آگاهانه انجام ندادیم. حتی ممکن است حقیقت هم باشد. تحمیل مخالف آن اصلاً لازم نیست. در هر نوع فراکسیون و در جوهر تکوین حزبی، اگر به نفع امپریالیسم و نیروهای استعمارگر گشایشی سیاسی وجود دارد در آنجا برخی‌ها حضور خواهند یافت. مثلاً آنهایی که ضعیف‌اند، می‌روند و برده‌ی بارزانی می‌شوند. بورژواها و آنهایی که ذهنیت فئودالی دارند به سوی امکانات بهتر، تمایل پیدا می‌کنند. در این مرحله، ما این‌ها را به‌خوبی تجربه نمودیم. اگر پیروزی جنگ روانی در مقابل فشاری دشوار هرگز امکان نیابد و بی‌اعتقادی در صفوف مان رشد نیابد، این گرایش چگونه به‌صورت وحشتناکی کار کرده و خود را نشان خواهد داد؟ در اعتراضاتی که خواهد کرد به احتمال زیاد بهتر واضح خواهد شد.

اگر مستقیماً با امر فرماندهی کل نباشد، می‌توان گفت که سایه‌اش در کار است. به‌نظر من هم سایه‌ی او (زکی) می‌باشد. در این کارها پیام کلی داده شده و پیام هم بدین شکل می‌باشد که "گریلا را مارژینال کن". او نیز این پیام را دریافته و به اعمال سیاست می‌پردازد. بدین منظور با گفتن "عملیات انقلابی PKK و گریلا به‌جا نخواهند بود، راهکار مارژینالگی سر می‌گیرد" دست به تدارکات می‌زند. خیلی خوب به نیروی دولت واقف است. از ضعف‌های PKK و چیزهایی که ما را با دشواری مواجه می‌سازد آگاه است. با گفتن "یک سال مقامت می‌کند یا نمی‌کند" بیشتر از من به حساب می‌پردازد. ولی معلومات بسیار مهمی در دست هستند. لازم است آنها را جمع‌بندی کرد. برای بیچاره‌هایی با ریشه دهاتی می‌گوید که: «یا به دهان‌شان چیزی بده یا با اعمال فشار بی‌تأثیرشان کنیم.» به‌نظر او برخی افراد عوام‌فریب به صفوف

^{۳۵} ساندايست نام یک حزب در نیکاراگوئه بعد از تحقق انقلاب به قدرت رسیدند و بعدها در انتخابات از قدرت دور شده ولی اکنون یکی از نیرومندترین احزاب نیکاراگوئه بوده که رهبر آن حزب نخست‌وزیر است.

^{۳۶} نام یک حرکت رهایی ملی در کشور موزامبیک

^{۳۷} مکانی است در مابین روسیه و قره‌دنیز که در جنگ‌های مابین عثمانی‌ها و روس‌ها بسیاری اوقات به دست عثمانی‌ها و بعضی وقت‌ها نیز به دست روس‌ها افتاده است.

پیوسته‌اند. هنگامی که در برابر او دو سخن بر زبان راندند می‌گوید که آنها را به دام خواهم انداخت؛ که عاقبت نیز همین کار را انجام داد. در نهایت، من باقی می‌مانم. همان‌گونه که می‌دانید با گفته‌های؛ "تو خدایی، تو همه چیزمان هستی"، خواهان جنگیدن با من است. اما می‌بیند که این راهکار، فایده‌ی ندارد. برای همین، اگر فرصتی می‌یافت، در یک قاشق آب مرا خفه می‌کرد. البته آن هم ممکن نبود. حاصل این گرایش، چیزی مانند نیش زدن عقرب به خود است. فلسفه‌ی این تیپ جنگ‌های قدرت چنین به پایان می‌رسد. این نوکرهای فتودال از توان و استعداد تأسیس حزب برخوردار نیستند. عاقبت بازی قدرت به طرز بارزانی در PKK مشخص است.

مبارزه با اشراگری در PKK و درس‌هایی که باید از آن آموخت

ما با یک احتمال و گفتن آیا این‌ها ممکن است اصلاح شوند، موضوع بحثی را به پیش می‌کشیم. اکنون نیز در درون ما چقدر می‌توانیم این اشراگری، مزدوریت قلبی، مدنی‌گرایی و خرابکاری را اصلاح کنیم؟ در درون جنگ بسیار فشرده‌یی به سر می‌بریم. برای چگونگی انجام این کار، همیشه مباحث زیادی انجام می‌گیرد. در واقع، به اندازه‌ی آنهایی که ادعای پایبندی سالم به معیار و ملاک PKK را دارید، از مرکز گرفته تا هر نوع کادر و جنگجو چرا در درون یک نارسایی عمده‌ی ایدئولوژیک - پلوتیک به سر می‌برید؟ در وضعیت یک معترف حداقل به میزان طرف مقابل و یا به اندازه گرایش - مقابل - هستید؟

پیشاهنگی کردن ایدئولوژیک - سیاسی را به کناری گذاشته و با عدم احساس مسوولیت، متمایل شدن به چنین اشخاصی (اشرار)، انجام مدیریتی دل‌به‌خواه و به کنترل در آوردن تان با زندگی قلبی‌ای که به شما داده‌اند؛ همچنین با مشارکت تقریباً سه‌چهارم اعضا در این گرایش، حذف قوانین صحیح سازمان و حتی با عدم برگزاری یک گردهمایی، کمی مانده بود که راه برای جلب تمام گردان‌های گریلا مطابق با گرایش اشخاص باز شود. در مورد چشم‌پوشی مداوم از دورشدن از ملاک‌های PKK آن مرکزی ما که بیشتر از همه به خود اعتماد داشت نیز وظیفه‌اش را به‌شکلی باراده و باورمند انجام نداده و در عوض جلوگیری از میل به گرایش اشراگری، به تمامی کادر ما را به حال خود رها می‌کنند؛ جنگجویان ما نیز در این مورد برده‌داری را ترجیح کرده و یا برای آنکه حوصله‌شان سر رفته پی‌درپی فرار می‌کنند. بدین ترتیب، به‌طور کامل، تصفیه‌گری اجرا می‌شود.

طرف مقابل به‌خوبی واقفند که بر روی کسانی کار کنند که به سرعت به‌سوی این گرایش جلب شوند. به‌وقوع پیوستن تمام این‌ها در مقابل چشمان تان یک واقعیت است و شما این را بهتر از من می‌دانید. رفته‌رفته اشراگری را مورد ارزیابی قرار دهید. در کنار آن، برای مرحله‌ی پیش‌روی مان، وظایف ملتانی را از هر جهت ذکر کرده‌ایم، ما بی‌کار ننشستیم. بر خودمان نام یک مبارزه‌ی بسیار عالی گذاشتیم. اما شما معنا ندادید؛ درس‌های لازمه را فراموش کردید. کاملاً برعکس، طبق گفته‌ی خودتان در میان "این و آن"

وامانده‌اید. توطئه‌ی شما لو رفت. دفاع هم کردید اما به بن‌بست رسیده و منتظر ماندید که بفهمید کدام خط‌مشی به‌طور قطعی حاکم می‌گردد؛ این نیز برخورد تپسک خرده‌بورژواهاست. بنابراین، پنج درصد فعال‌بودن خود را به کار نینداختید. مثل آنکه استعداد انقلابی شما با شما به گور رفت. برخی از شماها هم به تمامی پشت پرده مانده و اکنون هم به هیچ وجهی به منصفی عمل در نمی‌آورد. این موضع‌گیری صحیح نیست. بایستی دست از این رفتار بردارید. زیرا می‌بینید که دشمنان چگونه محیط را برای یک گرایش اشرارگری فراهم نموده، چگونه جهت‌دهی کرده و طبق نقشه از پیش تعیین شده به نتیجه می‌رسانند؟ بی‌نهایت عجیب است.

برای این نیز هر یک از میلیون‌های مان حزب یا ارتش، می‌تواند جای بگیرد. یعنی تاریخ خود را از روزی که مشارکت کرده تا امروز می‌تواند مورد ارزیابی قرار دهد؛ یا به برخی نتایج صحیح دست یابد. از لحاظ ایدئولوژیکی، سیاسی و سازمانی گرفته تا جنبه‌ی نظامی؛ از فلسفه زندگی و زندگی آزاد و موضع‌گیری‌اش تا چگونگی عمل کردن بدان، خواهید دید که چه بوده است؛ چکار کرده‌اید؛ چگونه تبدیل به عوامل ابزاری شده‌اید؛ و در چه و چرا مشارکت کرده‌اید؛ لازم است تمام این‌ها را روشن کنید. بسیاری از شماها درست بوده و با دادن جان‌تان، خواهان جنگیدن در این خط‌مشی هستید. ولی از قانون و نحوه‌ی آن ناآگاهید؛ چه مسوولیت‌هایی داشته و در هر جا و هر زمانی چگونه احتیاجاتش برآورده می‌شود. در این موضوع، فرقی با یک جاهل بیابان ندارید و این گرایش کنترای اشراری درون ما مطابق میل بسیاری از شماهاست. خود را لایق چیزهای ساده‌یی که می‌دادید دیده و خود را مورد بازخواست قرار نمی‌دهید؟ و حتی با روش‌هایی غیرعادی، شکایت‌کنان به تنگ آمده و با انجام کارهایی مشابه این گرایش را تکمیل می‌کنید.

این‌ها همه به درد این اشرارگری می‌خورد و گویی فرصت یافته‌اید. بنا به اینکه در آینده این موارد را بهتر به بحث بگذارید، اکنون به‌طور جوهری خود را مورد بازنگری قرار دهید. بایستی کهنه‌کارهای حزب با مسوولیتی بسیار مهم‌تر برخورد کرده و تازه‌ها هم خود را از عاداتی که از سیستم فرا گرفته‌اند برهانند؛ این؛ قاعده‌یی انقلابی است که نمی‌توان از آن رویگردان شد. در موارد لزوم با اعتراف به این، خود را پیرو آموزشی فشرده ساخته و با مینا قراردادن ملاک‌های واقعی میلیتانی PKK و ارزش‌های ایدئولوژیک-پلوتیک آن، به‌دور از ایجاد هرگونه مشکلی مشارکت کنید. با مشاهده‌ی عشق زندگی از اینجا، درک معیارهای نیروبخش سازمان، همچنین نه با شخصی‌کردن و فرماندهی میلی بلکه باید با آگاهی بر اینکه با رعایت مقررات، ممکن است توانت موثر واقع افتد، به آموزش اهمیت داده و در انجام وظایفی که از عهده‌اش برمی‌آید، جسور باشید. حداقل به اندازه‌ی این‌ها نیز شیفته‌ی قدرت خلق شده، بر همین اساس، شیوه‌یی که به متحقق‌سازبودن معیارهای حزب باور داشته و لحظه به لحظه آن را عملی ساخته، از لحاظ نظامی ملاک‌های صحیح ARGK را رعایت کرده و زندگی بادیسیپلین‌گریلا را نقصان نسازد، تا حدی که با هدف و انتظارات شما متناسب باشد، به‌طور یقین شما و گام‌های این را امر می‌کند. بر خورد‌های به‌غیر از این‌ها، زحمات شما را به‌باد داده و بدون آنکه متوجه هم شوید به عامل برخی‌ها

میدل خواهید شد. چیزی که لایق شماسست نه ابزار شدن بلکه رسیدن به ملاک‌های واقعی ملیتانی است. در اینجا بدون هیچ دودلی و سردرگمی، انجام صحیح وظیفه و کوتاهی نکردن مبنا می‌باشند.

تاکتیک‌ها می‌تواند خالق نقشه‌های متفاوت باشد ولی موضوع اصلی، راهپیمایی بی‌امان ملیتانی است.

رهبری با این طرز راهپیمایی‌اش در برابر اولاً، اشرارگری درون جمهوری ترکیه و دوماً، اشرارگری درون ما آنچه را که از دستش برآمده انجام داده و پیروز هم شده است. هر چقدر هم که روزانه در تلاش برای منحرف کردن واقعیات هم باشید همانگونه که مغلوب نگشته‌ایم، به دنبال تدارک حملات تازه‌ی گریلا همراه با روشن ساختن ابعاد خیانت و اشرارگری داخلی، در درون فعالیت‌ی بسیار جدی جای گرفته‌ایم. این‌ها را طی انجام فعالیت‌های رسمی به دام انداختیم. آشکار شد که تمام تلاش‌های‌شان بی‌تأثیر خواهد شد. جهت افشاسازی اشرارگری در تمامی ترکیه کم‌تأثیر نقش‌مان را ایفا نمودیم. حتی با آشکار کردن حره‌ی اشرارگری در عرصه‌ی بین‌المللی موجب شدیم که حتی آمریکا هم نتواند از آنها دفاع کند. بدین منظور، جنگی در حال جریان است. این شدیداً با واقعیت رهبری در ارتباط می‌باشد. درک این موضوع، چه در جامعه‌ی بین‌المللی و چه از راه مشاهده‌ی واقعیات خاورمیانه و اتفاقاتی که در درون ما روی دادند اصلاً مشکل نیست.

برای این نیز همیشه انسان را اساس گرفته و به تعیین‌کنندگی عمل انسان باور داریم. مطمئنیم که انسان از راه حق و حقیقتش به نتیجه می‌رسد. ولی این پیروزی با مشارکت حتمی در قوانین سیاسی و جنگ تحقق می‌یابد. من بخشی از این را منعکس ساختم که نتایج خوبی را نیز دربرداشت. در مورد لزومات این، اگر هنوز هم در درون اشتباه هستید به خود بسیار بدی می‌کنید. پیشگیری از این کاملاً در دست شماسست. خودباورانه و بی‌درنگ، صاحب فکری جستجوگر و سالم شوید. بی‌باکانه، به ضعف‌ها و کمبودهای‌تان اعتراف کنید. با آگاهی بر اینکه PKK بی‌شدن با ارزش‌ترین و نیرومندترین زندگی است، به رفقا بزرگ‌ترین ارزش را خواهید داد. بیش از خویش، با محافظت از رفیق، رفاقت و حزب، با دقت به قوانین در هر مکان و زمانی، برای کوچک‌ترین طرز پیروزی باید فکرتان را خسته کنید. زمینه‌سازی برای گرایش‌ات اشرارگری و گروه‌های عاصی - آواره به کناری، با آگاهی بر اینکه همبستگی گریلا می‌تواند داستان‌ساز بوده و کمتر از این را نمی‌پذیرد، اگر در این جای می‌گیرید، پیروزی بزرگ یک قشر سرکوب‌شده‌ی شما حتی چندان هم مشکل نیست.

ما بر این مبنا همراه با اینکه مرحله‌ی پیشروی‌مان را پیرو تحلیلات بزرگی قرار دادیم در تلاش برای به‌جای آوردن ضروریات عملی آن هستیم. انتظار قشر زیادی از شما در این جهت می‌باشد. ولی به‌خصوص تلاش‌های‌تان، سازماندهی عملی و پراتیک - پلوتیک در زندگی و در رأس آن بعد ایدئولوژیکی، چگونه انعکاس یافته است؛ چقدر کار کرده‌اید و یا نکرده‌اید و چگونه انجام آن را نیز خودتان حل خواهید کرد. با توجه به لزومات آن، به میزان آگاه‌شدن‌تان، بایستی لحظه به لحظه شخصیت‌تان را تغییر و تحول دهید. در این امر نیز رفاقت را مبنا قرار داده و باید بگویید نیرومند شدن من، نیرومند شدن گروه است؛ توانمند شدن گردان است؛ نیرومند شدن سازمان و حزب است. باید درک کنید این‌ها با سرکوب و یا با مسامحه و اشتباهات شخصی نمی‌توانند توانمند گشته و بازی که دشمن بر روی

ما اجرا می‌کند دیگر به نتیجه نزدیک شده است. بزرگ‌شدن تشکیلات، بزرگ‌شدن شخص است. تشکیلات و ابتکار عملی که موفق باشد، پیروزی شخص است. اگر در صدد بزرگ‌شدن و رسیدن به فرماندهی هستید بایستی [مبارزه‌ی] گریلا را توسعه دهید. حزب را نیز بر اساس اهداف سیاسی-ایدئولوژیک بزرگ کنید. خارج از این، راه عظمت یافتن وجود نخواهد داشت. بزرگ‌شدن‌های دیگر از راه اشرارگری ممکن بوده که آشکار شده آن نیز راه دشمن است.

ما شدیداً دفاع از PKK را ادامه خواهیم داد. همان‌گونه که شکست نخورده‌ایم برای پیروزی‌های بزرگ‌تر نیز در حال انجام تلاش مداومی هستیم. درستی راه، مدت درازی است که به اثبات رسیده است و رهروان این راه با تجارب و تدارکاتی که انجام داده‌اند، حتی دست‌زدن به یک حمله نیرومندتر دشوار نخواهد بود. بانگ ما نیز بر این اساس است. به‌طور قطع، ارزیابی حقیقی و پرجانبه‌ی آن بر عهده شماست. یک‌بار دیگر یادآور می‌شویم که فعالیت‌های ما فعالیت‌های پیروزی است. درک این چنین این موضوع و مشارکتی در همین راستا لزومات شخصیت پیروز است که نمی‌توان از آن رویگردان شد. اگر شما این را برانده‌ی خود می‌دانید، پس آنگاه با عشق بزرگ به شخصیت پیروز، آرزوها، نیروی فکر، تأثیر و عملیاتش و مشارکت همه‌جانبه در این مبارزه زیباترین کار را تحقق بخشید. ما با چنین عملی نه‌تنها کوچک نمی‌شویم بلکه زیباترین و نیرومندترین آن را به‌دست می‌آوریم. مگر زندگی از این باارزش‌تر می‌شود؟ برای همین نیز مگر عملیاتی باارزش‌تر از جنگیدن و مبارزه وجود دارد؟ شما را به این فرا می‌خوانیم و بر این اساس، به‌طور مطلق پیروز خواهیم شد.

پنجم دسامبر ۱۹۹۷

نقش پیشاهنگان حزب در نهادینه‌کردن خط‌مشی نظامی

مبارزه‌ی انقلابی‌ای که با رهبری حزب‌مان نه‌تنها در شمال کوردستان و یا سرتاسر کوردستان رفته‌رفته به شکل موتور رویدادهای انقلابی در محور منطقه تبدیل شده، تا جایی که امکان دارد به رویدادها سرعت بخشیده و محاصره‌ی واپس‌گرایی و ستاتوگرایی بین‌المللی امپریالیست تحت نام سیستم نوین جهانی و تحمیل مزدورانش را که می‌خواهند سد راه آن شوند، به‌همان اندازه که حقیقت دارد، شکست‌های سنگین و تصفیه‌ی ما را نیز مورد هدف قرار داده‌اند.

۱۲ سپتامبر به‌رغم نقش گرداننده‌ی ANAP-اوزال که در وضعیت یک فاعل بی‌امان فاشیسم بوده، توسعه‌ی همه‌جانبه جنگ ویژه و تطابقت‌های داخلی و خارجی به‌تمامی موفق به تصفیه کردن نشد. به‌رغم خواست حمل مشکل به پلاتفرمی سیاسی و روشنی موضعی که گرفته بودند، در آغاز این موضع‌گیری، باز هم اهداف تصفیه‌گری وجود داشته است. با درک اینکه "تنها می‌توان با به‌کارگیری راهکارهای

نظامی جلوی حزب را گرفت، اگر تاکیکی هم باشد، راهکار سیاسی هم آزموده شود، یک رویداد مهم مرحله‌ی را رقم زد.

در این میان کاملاً با شیوه‌ی مرگ و یا کشتن اوزال مواجه شدیم. ما جهت دادن شانس و نشان دادن نیت خوب خود، به اعلان آتش‌بس روی آوردیم که بسیار مؤثر واقع شد. انعکاس بین‌المللی و تأثیرات ملی‌اش بسیار پررنگ بود. موضوع تحولات را به‌تمامی به خود اختصاص داده بود. کشتن اوزال تا حدودی نیز واکنشی در مقابل اختصاص دادن موضوعات بحث به آتش‌بس بود. دولت به اندازه‌ی که به تنگنا افتاده در سیاست نیز، به نقطه‌ی پایان رسیده بود. با کشتن اوزال از یک جنبه، موضوع بحث تغییر یافت. در این یک ماه آخر، مثل آنکه با چاقو بریده باشند موضوع بحث نیز تغییر یافت و از این لحاظ هم مهم است.

از هر لحاظی که بدان بنگریم، نمی‌توان مرگ اوزال را به‌عنوان واقعه‌ی فیزیکی که خودبه‌خود انجام شده باشد ارزیابی نمود. از لحاظی، سطح پیشرفت حزب‌مان او را کشته یعنی ناموفق گردانیده بود. اوزال در حالی که خود را تازه جهت خروج از بن‌بست آماده می‌کرد بورژوازی ترکیه مخصوصاً اطرافیان کمالیسم به این کار فرصت ندادند. با گذار به دومین ضد حمله و رویارویی سیاسی با ما، آن شانس پیروزی داده نشده و به احتمال بزرگ، از مرگش چشم‌پوشی شده و یا از لحاظی، برای خاموش شدن در چنین زندگی‌ای ترکش کردند. بایستی این واقعه را چنین ارزیابی نمود. بعداً با تغییر موضوع بحث، با انتشار بیانیه‌ی در ماه اخیر، دمیرل رییس جمهور می‌شود. چه کسی نخست وزیر می‌شود؟ چه کسی رهبر DYP می‌شود؟ توضیحاتی بدین شکل در میان بود که می‌توانست موضوع بحث را در طول سال منحرف سازد. این نیز یک راهکار جنگ و ویژه است. بدین شکل، خواهان مخفی سازی موضوعات بزرگ انقلابی و ممانعت از انتشار آن بودند.

حزب‌مان با اعتنای بدان، با تدارکاتی بزرگ، در تلاش برای جوابگویی بود. جهت پاسخگویی به گسترش بیشتر سنگرهای‌شان، کامل نمودن و محکم‌سازی تدارکات اضافه کردن جایگاه‌های تازه به مکان‌های موجود و در رأس آنها نیروهای تازه؛ عمیق‌شدن در هر سطحی، راهگشایی بر بزرگ‌شدن؛ معطوف‌شدن به تدارک یک حمله‌ی منسجم و ریشه‌ی برای اولین بار در طول چند ماه، چه برای ترمیم تخریبات سال ۱۹۹۲ و در صورت لزوم، با گذار از مشکلات زمستان ۹۳-۱۹۹۲ فعالیت نمود. در نتیجه حمله‌ی ۱۹۹۳ به اندازه‌ی ایجاد تمایل پرجانبه و وسیع بین‌المللی، در سطح ملی نیز به همان میزان حساس شده و به همان مرحله‌ی کشیده شد که دوباره تمام نگاه‌ها به سمت سازمان جلب شود. لذا انجام سریع تر تدارکات مطرح گشت.

تضاد ملی همراه با بعد طبقاتی، بسیار خوب قابل درک است که تنها با راهکار صلح‌طلبانه و سیاسی حل نخواهد شد. جهت رسواسازی سیاست‌های ترور دشمن، در اوایل گفتیم که برای انجام دیدارهای سیاسی حاضر هستیم. هر چقدر هم که در این مرحله‌ی نیت خوب خود را در مبارزات سیاسی، دموکراتیک و صلح‌طلبانه نشان دادیم، امید ارزیابی آن به‌عنوان یک راه چاره‌یابی از طرف دشمن یک خیال‌بافی بود. دشمن اکنون نیز بر سیاست قدیمی خود اصرار ورزیده و به احتمال زیاد، تا زمانی که به

خاموشی بگراید از راهکار خود مبنی بر اعمال زور استفاده می‌کند. ما از اول این را می‌دانستیم و حال نیز چنین است. ولی در برابر نگاه داشتن حزب‌مان در موقعیت ناحق و نشان‌دادن هویت تروریستی به‌عنوان هویت اصلی آن، اسلوب سیاسی را بیشتر منسجم کرده و بهتر مورد استفاده قرار دادیم.

بایستی مساله‌ی آتش‌بس نیز در این چارچوب درک شود. تنها اگر در مسیر پیشرفت‌ها قرار گیرد، انجام متوالی آزمون‌های مشابه این دارای ارزش خواهد بود. در اصل، نیروی انقلابی هم با ارتش-گریلا و هم با پیشبرد تاکتیک تظاهرات-جبهه به پیروزی خواهد رسید. در این نمی‌توان شک نمود. نمی‌توانیم خود را با این سوالات فریب دهیم که "آیا می‌توانستیم از ارزش‌های دیگر استفاده کنیم". چه با قیام، چه با اتکا به گریلا، اگر مشقات خلق به‌میان نیامده و سازماندهی نشوند و تا زمانی که به جنگ و وسیع خلق دست نیابیم، نمی‌توانیم رسیدن به چاره‌یابی را در هیچ شرایطی نادیده گرفته و از آن حذر نکنیم. هر رویداد با موفقیت‌هایی در ارتباط است که در این چارچوب کسب می‌نماییم. تمام روش‌های دیگر نیز با موفقیت این راهکار مرتبط است.

مشکل، تعیین دوباره‌ی خط‌مشی PKK بر این اساس نمی‌باشد. خط‌مشی صحیح است و پیشرفت‌های مهمی در میان هستند. مثلاً پیشاهنگ‌بودن حزب و سطح حمایت طرفدار، و اینکه جای گرفتن در جغرافیای میهن و حتی تأمین احتیاجات لجستیکی که بتواند برای یک انقلاب کافی باشد، چندان دشوار نخواهد بود. مشکل از اینجاها سرچشمه نمی‌گیرد. مساله‌ی مهم برای یک انقلاب این سه چهار فاکتور اساسی است که نزد ما ارتقا یافته است. مشکل از نهادینه کردن این‌ها، بی‌کفایتی‌های مدیریت و به‌ویژه کادر که به‌هیچ‌وجه خود را بر نمی‌سازد و از نرسیدن به نیروی مدیریت بر مبنای صحیح، نشأت می‌گیرد. در PKK نیز این موضوعی است که به‌صورت فشرده بر سر آن بحث صورت گرفته و مخصوصاً موردی می‌باشد که تحلیلات، خواهان روشن کردن و حل آن است. شخصیتی که تحلیل نگشته، آن را در خود درونی نکرده و به نیروی مدیریت نرسیده باشد، نمی‌تواند انقلاب را مورد تحلیل قرار داده، نهادینه کرده و مدیریت نماید. این مورد، مشکل اساسی هر انقلاب می‌باشد که در ما بسیار واضح‌تر است. غیرسیاسی‌بودن شخصیت کورد و خصوصیت تاریخی و اجتماعی او از قبیل وفق‌نیافتن با سربازشدن، نتایج ضررمند خود را به‌ما نشان می‌دهد. به‌عصیانی سطحی و عملیات‌های انتحاری سرزده و با همان سرعت به‌راست کشانده می‌شود. به‌هیچ‌وجه به یک ملیتانی باثبات، هدف‌مند، سازمانی، عنادجو و پایبند به قوانین موجود تبدیل نمی‌شود.

ما هنگامی که آغاز نمودیم متوجه شدیم و از همان روزهای اول تا بحال تبدیل‌نشدن به انقلابی باثبات را مشاهده کردیم. حتی در پراکتیک مقاومت حیوان-سورک غالبیت گسترده‌ی عصیان‌گری دهاتی بر خط‌مشی نظامی‌مان را به‌عنوان یک راهکار در کنفرانس سال ۱۹۸۱ مطرح ساختیم. در ۱۹۸۴ با روشن ساختن ارتباط عدم موفقیت کامل پراکتیک با این گرایش، بیان کردیم که نگرش دهاتی موجود راه را برای شکست‌های بسیار مهمی گشوده و پراکتیک حزب را به مرز تصفیه رساند. در کارزار ۱۵ آگوست، اشاره نمودیم که به‌دلیل عدم سازماندهی به‌شیوه گریلابی، تبلیغات مسلحانه نیز دچار مشکل

شده و گروه‌ها به صورت گروه‌های عاصی- آواره درآمدند. بدین ترتیب نیز یک‌بار دیگر، تدارکات تاریخی‌مان را نقش بر آب ساختند.

رعایت نکردن قوانین گریلا، استفاده نکردن از اراضی، به‌جای نیابردن لزومات ارتباطات با خلق و راهزنی شدن، رفته‌رفته گریلا را به سوی تصفیه کردن خود سوق داد. مخصوصاً در کنگره‌ی سوم جهت توضیح این موضوع تلاش نمودیم. به‌عنوان یک نتیجه، بیشتر آن را مورد بررسی قرار داده و تحلیلاتی را صورت دادیم. می‌توان گفت هر سال با انجام تدارکاتی فراوان، خواهان حل این گره کور شدیم و بدین ترتیب، آشکار شد مشکل گریلانشدن سطحی نیست.

برخورد مستبدانه با خلق مخصوصاً باژگونه کردن پیشروی حزب، یک مشکل ریشه‌ی است. به آنهایی که نیرو و مقام دادیم، نتیجه‌ی که از آن به‌دست آوردند این بودند: "خلق را نیز، جنگجو را نیز سرکوب می‌کنیم، خود را با بی‌قانونی بیشتر از یک سرباز، به بهترین سرباز و آغای مستبد مؤثرتر مبدل خواهیم کرد." می‌دانیم که این نگرش در پراکتیک هوگر (متین) در سال ۱۹۸۸ ظاهر گشت. کمی مانده بود با دسیسه‌گری، طرز دهاتی و حیل‌کاری خرده - بورژوازی بر روی تلاش ما مفت‌خوری کنند و خواهان چنین سوءاستفاده‌ی از تمام نیرو و رتبه بودند. آشکار ساختن عملکرد و گرایش‌های کورجمال و مشابه با آن و مورد انتقاد قرار دادن‌شان، راه بر روی تحولاتی که می‌دانید گشود. "حزب کار کند، تقدیم به امر او کند، او نیز با تصرف بی‌حد و مرز این را به‌حالتی مرموز درآورد!" با این نه‌تنها به پشاهنگی حزب گذار صورت گرفته بلکه بدون در نظر گرفتن حزب، منطق را بدین گونه بیشتر وارونه ساخت که "چگونه آن را مطابق با منافع اشخاص درآورده و این فردیت را به‌شکلی پیشرفت دهم که یاری‌رسان نباشد". البته باز به چنین گرایشی هجوم آوردیم. انتقادات وسیعی را نیز انجام دادیم. اما به‌رغم تدابیر اتخاذی، در سال‌های ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۰ عدم پیشروی حزب ادامه یافت. در کنگره‌ی چهارم این مشکل به‌طور مفصل مورد بررسی قرار گرفت. هر چند در موضع‌گیری‌های قدیمی از لحاظ تئوریک اهمیت آن کمی هم آشکار شده باشد، اما در پراکتیک همچنان در حال تداوم بود. در واقع، با اعمال برخی مجازات سنگین از آن ممانعت شد ولی تأثیرات آن به‌شدت وجود داشت.

بایستی به این راست‌گرایی را هم اضافه کرد. عدم گسست از زندگی دهاتی و وفق نیافتن با ارتش‌گرایی به‌عنوان موضعی بسیار تأثیرگذار خود را تحمیل می‌کردند. این در منطقه‌ی مانند ماردین بسیار دردناک بود و در تمام ایالت‌ها در آغاز، جهت دست‌برنداشتن از زندگی دهاتی‌واری از خود مقاومت نشان دادند. سپس وفق نیافتن با ارتش‌گرایی و گریختن در هنگام تحمیل نظم ارتش، از درسیم گرفته تا سرحد حالتی بسیار خطرناک به‌خود گرفت. چیزی که امسال در "گاپ"^{۳۸} بسیار اتفاق افتاد، زیان‌های حاصل از نگسستن از این زندگی بود. در بوتان ۱۹۸۵ و در آمد ۱۹۹۰ شیوه‌ی زندگی دهاتی

^{۳۸} پروژه گاپ در اورفا بر روی نهر فرات بزرگ‌ترین سدی است که درست شده. همراه با این با دربرگرفتن بسیاری از مناطق نام یک سرمایه‌گذاری است. هدف اصلی از این پروژه ممانعت از پیشرفت جنبش آزادی و سریع‌تر کردن آسمیلاسیون کوردهاست.

رشد یافته بود. تطابقت با زندگی نظامی- حرفه‌یی آسان نبود. عدم تحقق پیشرفت در ارتش شدن با این تحول شخصیتی در ارتباط بود؛ که همه‌شان نیز با ازمیان رفتن به سرنوشت خود پایان دادند.

می‌دانیم که اختلال‌گری‌ها بسیار خواهان سوءاستفاده از این مراحل بودند. حتی خواست انتشار تأثیرات رفرم خواهانه جمهوری ترکیه که در واقع اوزال در نقشه رفرم خود این را مورد توجه قرار داده بود، به‌میان آمد. همچنین توجه شدیدی به عملکرد زندان، مخصوصاً بعد از مقاومت سال ۱۹۸۲ صورت گرفت و با مقاومت ۱۹۸۴ اشخاص را با یک طرز زندگی رفرم خواهانه به مرحله وارد ساختند. پیشاهنگان این کار تنها در کوهستان نبوده بلکه خواهان تصفیه‌گری در زندان نیز بوده و تحولات صورت گرفته بنا به این کار تا سطح مهمی آشکار شدند.

به‌دلیل واقعیت حزب در خارج از میهن که فعالیت در آن، جزو سخت‌ترین عرصه‌های پراکتیک است، می‌توان گفت که پیشاهنگ‌بودن در تمامی عرصه‌ها تا سال ۱۹۹۰ با خطرات بزرگی روبه‌رو ماند. رفقای زندان خود را به‌تمامی با زندگی در درون عادات نظام وفق داده و برخی برخوردهای انحطاطی تحت عنوان "حقوق بشر" گسترش یافتند. در واقع، حتی حق نگاه کردن به تلویزیون، پنخس برنامه‌های بورژوازی و برآوردن خواسته‌های دعوت به زندگی بورژوازی آگاهانه بود. بدین ترتیب، به‌جای سیاست شکنجه، سیاست "پرورش دادن" اعمال گشت.

به‌همان شیوه، خواهان بازتاب آن در میان گریلاهای کوهستان، به‌شکل "قانون پشیمانی" بودند. توطنه‌گران سرکشی این را انجام داده و برخی از آن اختلال‌گران - تعدادی کم از روی آگاهی و بسیاری هم ناآگاهانه- به پیشاهنگان مقاومت در برابر واقعیت این سال‌های جنگ و ارتش تبدیل شدند. در تحلیلات به تمام این‌ها اشاره شده است. لذا توضیح بیشتری نمی‌دهم. تحقیق صورت خواهد گرفت؛ با توجه به آن کافی می‌بینم. ولی لازم است که تحقیق کنید.

کادراهایی که خواهان مشارکت در حمله‌ی ۱۹۹۳ بودند، مخصوصاً در ارتش شدن و گریلاشدن صاحب ادعا بودند. از این جهت، بایستی دست به تحلیلات مسلمی بزنند. چرا که در وضعیتی قرار دارند که باید نتایج لازم را برای خود کسب کنند. بر این اساس، بدون آگاهی از پیشاهنگی در جنگ و مبارزه در راه حزب، ممکن نیست به شیوه‌یی صحیح با گریلا و سازماندهی خلق برخورد نمود. بدون درک مبارزه بزرگ رهبری در این راستا و بر این اساس، بدون درونی کردن آن، در این مبارزه راه زیادی طی نخواهد شد؛ از تصفیه شدن نجات نخواهید یافت.

با جهت‌گیری حمله‌ی ۱۹۹۳ قبل از هر چیزی، بزرگ‌ترین خطایی که در کادرها دیدیم ارزیابی سطحی تحلیلات بود. به‌همین دلیل خواهان کنترل مرحله‌ی آتش‌بس بودیم. به‌دلیل عدم درک پیشروی، با خودفریبی‌های خطرناکی با مرحله برخورد شد. امکاناتی که از راه آتش‌بس به‌وجود آمد کادر یا بسیار راست‌گرا، خشن، میلی و یا خودبین برخورد کرد. بدون مسوولیت‌پذیری تاریخی و بهره‌نگرفتن از امکانات و فرصت‌ها، هم از لحاظ تاریخی و هم از لحاظ روانه، بزرگ‌بودن خطر را به فراموشی سپرد. با دچار شدن به سرخوشی بعد از پیروزی ناچیز و یکی دو موفقیت، خود را گم کردند. حتی متوجه واقعیت PKK بزرگ هم نبوده، خود را از هرگونه خطایی دور نساخته و بدین ترتیب، همچنان با نگره‌داشتن

مجاری‌های تنفس حرکت در سایه‌ی آشکار موفقیت‌های ناچیز، خود را گم کردند. نتیجه؛ استقبال پراشتباه از مرحله از هر جهت، بی‌کفایتی و جهه‌ی ارتش شدن و حادث شدن برخورد خطادار، بحران مدیریت و رسیدن فرماندهی نیز به صفحه‌ی حاد و پیچیده.

هر اندازه که تحلیلات عمیق‌تر شده و واقعیت رهبری نیز به پیشرفت فراوانی دست یابد، کادرهای ما عکس آن را انجام می‌دهند. می‌گویند که «حزب خوب است. به من نیرو می‌دهد. رهبری خوب است به من نیرو می‌دهد. آن وقت می‌توانم حرف بزنم»؛ به جای آنکه بگویند «باید بدان دست یابم؛ نمایندگی‌اش را انجام دهم. این یک شرط بوده و بدون آن ممکن نیست». برعکس، به فرصت‌طلبی دهاتی و حیل‌بازی خرده‌بورژوازی پناه می‌آورد. کسب راحت قدرت و فرمانده شدن ارزان به میان آمده و از این راه در تلاش برای قبولاندن آن به رفقای جنگجو و اعضای حزب قرار گرفت. برای آنکه امکان آن وجود نداشت، با اصرار بر واپس‌گرایی در این موضوع موجب ایجاد بن‌بست می‌شود. حاصل آن، بحران رهبریت، بحران فرماندهی!

در کنفرانس‌های ایالات، به میزان خطرناک بودن این پی بردید. در کنفرانس آمد، بوتان و ایالت‌های دیگر و حتی در دادرسی قبل از آن، در مرحله‌ی خودانتقادی به حد کافی آشکار ساختیم که با دست خویش، خودمان را به چه حالی درآورده بودیم. در این مورد تلاش نمودم طی گفته‌هایی در بی‌سیم بدان رسیدگی کنم. فرصتی بسیار تاریخی بود. اما با این ضعف‌های تان آن را نقش بر آب ساخته و موجب از دست رفتن پیشرفت‌های مهمی گشتید.

به آن رسیدگی کردیم. جهت اصلاح‌شان تلاش نموده و اکنون نیز این تلاش‌ها ادامه دارد. کادر شدن را مورد بازبینی قرار دادیم. در واقع این در راستای چاره‌یابی رهبری و یا فرماندهی می‌باشد. آنهایی که در اول بهار می‌گفتند «برای هر چیز حاضریم»، می‌گویند «کمی طولانی کردن مدت می‌تواند مفید باشد»؛ می‌گویند «تازه متوجه شده‌ایم که چقدر عقب مانده و مرتکب اشتباه شده‌ایم». حال آنکه ما سال‌ها قبل توجه‌شان را به این موضوع جلب کرده بودیم. روزانه با همه‌ی شما صحبت‌هایی را انجام دادیم. در واقع، سال‌هاست حرف‌هایی را که قبلاً بیان کرده‌ام دوباره تکرار می‌کنم. سبب اصلی آن، سطحی ماندن تان است. تنگ کردن افق بینش و عدم تحقق تحول شخصیتی تان ما را وادار به عصیان کرد. بسیار عصبانی شدیم. انسان این قدر خود را عقب می‌اندازد؟ مگر در مقابل مسوولیت‌های تاریخی به این اندازه سطحی می‌ماند؟ در حالی که امکان و فرصت وجود داشت چگونه این اشتباه و نارسایی غیر قابل بخشش صورت گرفت. ناراحتی من بدین دلیل است.

چه تازه چه قدیمی؛ به‌ویژه رفقای باتجربه را شدیداً مورد انتقاد قرار می‌دهیم. جنگ آخر جنوب نشانه‌ی چه بود؟ در حالی که هیچ شکستی در میان نیست، تنها به دلیل حرکت نکردن طبق تاکتیک، هزاران مبارز کوه‌مانند را با امحا روبه‌رو کردند. حال آنکه اگر کمی با پیش‌بینی برخورد کرده، دارای حس مسوولیت تاریخی بوده و برای همه احتمال‌ها خود را آماده می‌کردند، به موفقیت‌های مهمی دست می‌یافتند. او (کور جمال) اکنون نیز خود را به عشق فرمانده بزرگ معطوف ساخته است.

من در اینجا اعلام می‌دارم که شکست می‌خورید؛ از بین می‌روید؛ له‌ولورد می‌شوید. او در آنجا اکنون نیز پیش خودش از دست ما عصبانی می‌شود. فکر می‌کند که فرماندهی بزرگ بوده و پی‌درپی به پیروزی دست می‌یابد. می‌گوید؛ "مگر انسان به‌رغم این همه پیروزی انتقاد می‌کند؟" ولی بعد از یک‌ماه وقتی عقلش سر جای خودش آمده و کم‌کم از خواب بیدار شد می‌گوید که؛ "اگر این مداخله‌ها صورت نمی‌گرفت، با شکست مواجه شده و خبردار هم نمی‌شدیم."

وقتی افرادی که هرچیزشان را صرف جنگ کرده‌اند، چنین برخورد می‌کنند دیگران چگونه خواهند بود؟ اگر رهبری مداخله نمی‌کرد، در یک کلام، تدارکات ما در سال ۱۹۹۲ در جنگ جنوب، در یک معنی روبه شکست می‌نهاد. در حالی که دوسه‌هزار نفر را با امحا روبه‌رو ساختند، گفتند که مقاومت کردیم. گفته‌ی مقاومت کردن چه معنایی دارد؟ مقاومت کرده‌اید ولی شکست خورده‌اید. این تدارکات را که برای کوردستان از آب و نان باارزش‌تر است به‌خطر انداخته‌ای. همان‌طور که می‌دانید چه کسی فعالیت جنوب را بر هم زد و چه کسی با امحا روبه‌رو ماند. برای آنکه وضعیتی را که بدان دچار گشتید، با حداقل خسران سپری کنید، تلاش‌های بی‌وقفه‌ی را در طول زمستان انجام دادیم تا شخصیتی را که خود را با کاتیک صحیح وفق نمی‌دهد و در زمان خود از امکان- فرصت استفاده نمی‌کند مورد شناسایی و ارزیابی قرار دهیم. چگونه می‌توان از آن خصوصیات گذار نمود؟ اگر تکرار هم بوده باشد به توضیح آن پرداختیم. گفتیم که مرحله‌ی دادخواهی، انتقاد- خودانتقادی و سپس به مساله‌ی آتش‌بس رسیدیم. در واقع، این کمی برای راحت کردن رفقای مان بود. چرا که بیشتر از این خواهند جنگید. ولی هیچ‌کس فکر نمی‌کند که این آسیاب از کجا آب می‌خورد. من تا کجا می‌توانم آنها را سر پا نگه دارم؟ هنگامی که ذهنیت چنین باشد و اشخاص برای گذار از این، دارای ابتکار نباشند، هر لحظه احتمال دارد که به زندگی خود پایان دهند.

نشان‌دادن این با درست‌بودن رابطه‌ی ندارد، ظرفیتش این قدر است؛ این هم شکست است. این شخصیت شکست را تنها در جنگ ۱۹۹۲ تشخیص ندادیم. در پراکتیک ۸۳- ۱۹۸۰ حتی می‌توان گفت در هر عرصه یافتیم. برای گذار از آن با تلاشی پایان‌ناپذیر، راه و روش‌های مختلفی را دربر گرفتیم. ولی رفقا خود را آموزش و به‌طور صحیح وفق نداده و نتیجه را طبق دانستی‌های خود تفسیر می‌کنند؛ با این نیز، به نتیجه‌ی غیر از شکست دست نمی‌یابند. این راهکار، در تمام ایالت‌ها با اشکال مختلف ادامه یافت. در سرحد، درسیم، آمد، ایالت مرکزی، گاپ و جنوب غربی چند شکستی را که یکی به‌دنبال دیگری آمدند، نه تنها در عرصه‌ی خودش، بلکه مبدل به صاحب عقل رواج‌دهنده‌ی نارسایی‌های سنگین به تمام حزب می‌گشتند. همچنین همان‌طور که می‌دانید از راه‌ارایی رهنمون‌ها و فرستادن دستوراتی برای هر کدام‌شان مجبور به انجام صدها مداخله از کوه آگری تا درسیم شدیم. نتیجه؛ کادرها را سر پا نگه داشتیم.

می‌خواهید که خود را با مبارزه، جنگ و ارتش شدن وفق دهید اما لازم است اسلوب و راه و روش این را بدانید. این، شاید از جنگ گرم هر روزه با دشمن سخت‌تر باشد. بدون رسیدن به جنگ، زندگی، تقسیمات و مبارزه‌ی درون سازمان و واقعیت درون حزب، نمی‌توانید در کوردستان حتی یک گام هم

بردارید. هنگامی که پیشاهنگ بودن PKK را آفریدیم همیشه این را گفته ایم که در نبود این، حتی گام‌های اولیه رهایی ملی برداشته نمی‌شود؛ حال نیز صدق کرده و ادامه می‌یابد. **با حاکم‌نکردن پیشاهنگ بودن حزب بر گریلا، گریلا حتی ۲۴ ساعت هم سرپا نخواهد ماند.**

بدین لحاظ در کنار پراکتیک آمد و بوتان در مورد تمام ایالت‌ها تحقیقاتی صورت گرفتند. می‌گویند برای این بود که پیشاهنگ بودن حزب را بی‌تأثیر سازیم؛ لذا با فردیت و راحت‌طلبی سرشان را جلوی خود انداخته، به پیش رفته و این نیز راه را بر روی هر زندگی هوسبازانه‌ی گشوده است. در نتیجه ضررهایی به میان آمدند که برازنده‌ی شما نبود. علل شکست‌ها و فرصت‌های ازدست‌رفته از کجا نشأت می‌گیرند؟ وضعیت وفق‌نیافتن با شخصیت حزبی و انجام‌ندادن مدیریت حقیقی حزب در میان است. بدون به‌جای آوردن این، نمی‌توانید ۲۴ ساعت زندگی را برای گریلا فراهم کنید. در کوردستان، بدون وجود پیشاهنگی صحیح PKK، نه تنها ما بلکه هیچ کس در شمال و جنوب کوردستان و نیز خارج از آن سرپا هم نخواهد ماند. این را کمی در مغزتان فرو ببرید؛ یا آویزه‌ی گوش‌تان کنید. اگر به شیوه‌ی PKK، رهبری و پیشاهنگی صورت نمی‌گرفت حال، کوردستان نابود شده بود. امروز، چیزی که کوردستان را کوردستان کرده پیشاهنگی به شیوه‌ی PKK می‌باشد. این پیشاهنگی نیز از یک واقعیت رهبری برخوردار است.

زندگی با رهبری، به‌تنهایی، نمونه‌ی است جهت شکست‌دادن دشمن

در برابر واقعیت رهبری قرار گرفته‌اید. می‌دانید که هر کس خود را جای رهبری قرار می‌دهد، ولی رهبری را غلط شناخته و بنابراین می‌گویند رهبری را در وجود برخی‌ها شناختیم. رهبریت در PKK سمبولیک و عادی نیست. از خصوصیت غیر قابل چشم‌پوشی برخوردار است. در کوردستان، دارای نقش ایفاشده‌ی می‌باشد. بدون او حتی طالبانی هم نمی‌تواند به سیاست پردازد؛ آنها‌ی درون زندان زنده نمی‌مانند؛ و خلق در کوردستان نمی‌تواند بگوید من دارم زندگی می‌کنم. دولت ترکیه در کوردستان دارهای اعدام را یک‌روز هم کم نمی‌کند؛ بدون او حتی نمی‌توان نقش کشید. واقعه رهبری چنین واقعه‌ی است. چنین بر زندگی حاکمیت ایجاد نموده و تحقق واقعیتی است که زندگی را بر این اساس درمی‌یابد.

هنگامی که از شخصیت رهبر و یا شخصیتی که در این وضعیت ما نمایندگی آن را برعهده داریم بحث می‌کنند برخی مطابق میل خود و برخی هم آن را همچون رییس عشیره ارزیابی می‌کنند؛ برخی هم مانند رییس خانواده؛ برخی هم پدر، آغا و یا مانند احباب. یعنی بنا به جایگاهی که در آن قرار گرفته‌اند می‌نگرد. نمی‌گویند که بدان برسیم؛ درک کنیم، اهمیت بدهیم؛ می‌گویند هرطور که بخواهیم او را در نظر بگیریم؛ از آن استفاده کنیم. هر کس این‌گونه برخورد می‌کند. طالبانی و بارزانی نیز به‌طور مکملی انجام می‌دهند. دوستان دهاتی ما هم طبق خودشان انجام می‌دهند. هیچ کدام از این‌ها برخوردی صحیح

نیستند. لازم است بسیار خوب بدانید که واقعیت رهبری این چنین مورد ارزیابی قرار نمی‌گیرد. بایستی نحوه خودسازی را به‌خوبی فرا بگیرید. در این توضیحات اخیر شیوه‌ی خودسازی، سال‌سال، ماه‌ماه، مرحله به مرحله حتی روزبه‌روز دارای چه مفهومی است، مورد اشاره قرار گرفتند.

می‌توانیم از خود دشمن، تمام برخوردها، رویدادها و اهمیت زندگی در برابر دشمن را یاد بگیریم. حداقل از آنجا بیاموزیم که دشمن چگونه در نظر می‌گیرد. کادرهای مان چنین ارزیابی می‌کنند انگار پیشرفتی معجزه‌وار انجام داده‌ایم یا آنکه راه را برای واقعی‌ی پیغمبرواری هموار ساخته‌ایم. به‌طور کلی، احترام بزرگی در میان است. ولی مساله، احترام هم نیست. رهبریت، یک علم است. در عین حال، اگر قوانین و حقیقت آن مورد توجه قرار نگیرد، با گفتن «من نیز این گونه‌ام، من هم می‌توانم انجام دهم؛ ارتش هم دارم، بر فراز کوه‌ها هم قرار گرفته‌ام» اشتباه بوده و نمی‌توانید تحمل کنید.

در جنوب، آمد و در هر جایی نمونه‌ی آن را مشاهده کردیم. هنگامی که مدیریت در وضعیت دشواری قرار می‌گیرد، می‌گوید: «اگر رهبری نبود یا خائن شده و فرار می‌کردم و یا می‌مردم.» بدون شک، نیروی رهبری به‌هر کس توان می‌بخشد. ولی بسیار ناکافی بوده و این را وقتی که با سختی رودررو می‌ماند درمی‌یابند. در جنگ جنوب می‌گفتند: «اگر تو نمی‌بودی، به وضعیت وخیمی دچار می‌شدیم. برای ما لازم هستی.» در حالی که در روزهای راحت و یا در مواقعی که لازم است عملی کنند به فکرشان نمی‌آید. اما هنگامی که با سختی روبه‌رو می‌شوند نامه می‌نویسند که چقدر به ما احتیاج دارند. **حال آنکه من هم یک شخص نیستم؛ ما میان اندوخته‌شده‌ی آگاهی تاریخ و مقاومت هستیم؛ [تحقق بخش] وصیت خواست‌های شهدا! بییم.** خواهان احیای ارزش‌های برجای مانده‌ی سوسیالیسم اعتلا یافته و امید خلق هستیم. در این باره، با مبدأ، موضع و برخوردی مبتکرانه به‌خود تعلق داشته و آنچنان که فکر می‌کنند، در وضعیتی بروکرات‌مانند که از بسیار تحولات عقب مانده است قرار نداریم. در مقابل امپریالیسم، هر نوع واپس‌گرایی و دشمن‌آزادی، یک واقعیت بوده و مداوماً خود را پیشبرد می‌دهیم. در حالی که بایستی چنین در نظر گرفته شده و مشارکت صورت گیرد، مشارکتی برده‌وارانه و برخوردهایی فریب‌کارانه، توطئه‌گرانه، قلابی، جاسوسانه و پراز خودفریبی وجود دارند. بهترین هایش می‌گویند: «توان گرفتیم؛ بسیار لازم هستیم.» ولی هنگامی که بدان‌ها یادآوری می‌کنم که در عوض این، لازم است به پیروزی دست یابید بدین شیوه از خود دفاع می‌کند که «من خود را از خودفریبی رها نساختم؛ بعدها متوجه شدم». در این معنا، به‌طور کلی، پدیده‌ی پیشاهنگ‌بودن در PKK و اصول آن، به‌ویژه تحقق آن در میان ما و انتقال و رشد دادن طرز رهبری، اگر نیروی‌تان را در معیار وی به‌خوبی دریافته و با زندگی یکی گردانید، زندگی‌تان همراه با اقبال می‌شود.

بنا به نمونه‌هایی که هر کسی از آنها باخبر است همه شما را به جدیت فرا می‌خوانم. حتی طالبانی هنگامی که رفت می‌گفت که یک عکس‌تان برای من بسیار لازم است. خواهان یادآوری آن بود که «من هر چقدر مزدوری هم کنم باز هم محتاج تو هستم.» منظورش این بود؛ بدون رهبری اینکارها انجام نمی‌شوند. خودش چگونه از من استفاده می‌برد؟ خودش خوب می‌داند اگر فرصتی برایش فراهم شود چکار خواهد کرد. این برای هر کس صدق نمی‌کند. کسانی که این را انجام می‌دهند خودفریبی می‌کنند.

یا درست برخورد کرده و راه را در پیش می‌گیرند و یا شکست خواهند خورد؛ تا زمانی که زنده باشند این چنین است.

در آمد، پیشاهنگ بودن حزب به کناری گذاشته شده که این، برای تمام ایالت‌ها صدق می‌کرد. مخصوصاً، می‌گویید که در آمد واقعیت رهبری به خوبی درک نشده است. این، تنها نشانگر آن است که ضعیف، سطحی و مشکل ساز بوده‌اید. به‌رغم کشیدن سختی و مواجهه با حالت‌های زیبای که بی‌نام‌اند، همچنان خواهان حل آنها می‌باشید. البته برای ما مهم است و ارزش نهادیم. تا اینجا آمدید ولی در نتیجه چه به وجود آمد؟ با این نواقص، نه تنها کسب پیروزی در انقلاب، حتی نمی‌توانید به وضعیت کنونی ادامه بدهید. ولی بیچاره هم نیستیم. چاره با در نظر گرفتن رهنمون و حقیقت حزب و بازتاب آن در هر مرحله‌ی زندگی، گریلا، قیام و در هر جایی؛ به عبارتی دیگر، انعکاس طرز، اسلوب و جوهر آن در اصول تاکتیکی و شیوه‌ی زندگی روزانه تحقق می‌یابد. کسی که این را انجام دهد موفق شده و برگزیده‌ترین فرمانده‌ی شکست‌ناپذیر خواهد شد.

این پدیده‌ی نیست که از پدر یا پدر بزرگم فرا گرفته و یا اختراع کرده باشم. من چگونه حزبی شده‌ام؛ ارزش‌هایی که PKK را به PKK تبدیل نمود چه بودند؟ لذا جوهری‌ترین بیان آن هستم، در این می‌توانم موفق گردم، همچنان که مرا به این نقطه آورده است. آنکه می‌گویید بهترین PKK یی می‌شوم و صاحب ادعا هستم بایستی این را انجام دهد. کسی نمی‌تواند بر اهداف و زندگی PKK و تمام خصوصیات خط‌مشی آن حاکم باشد. این، در هر جایی یک راه چاره است؛ به هر کجا برود اگر کسب کرده و با مشکل سر و کله بزند آن را حل می‌کند. کدام بحث را آغاز نماید به‌طور مثبتی به پایان می‌رساند. با کدام تقسیمات شروع کند، به‌طور مکملی انجام خواهد داد. شخصیت سالم حزبی بایستی تمام این‌ها را انجام دهد. رهبریت PKK در نبود شیوه‌ی رهبری آن، ۲۴ ساعت در کوردستان سرپا نخواهد ماند. موفقیت با آن در ارتباط است.

چرا این واقعیات را هر بار تکرار می‌کنید؟ می‌گویید که حتی به رهبری حزب هم توجه نمی‌کنیم. به واقعیت رهبری هیچ فکر نکرده‌اید، آن وقت زندگی‌تان تصادفی بوده و نمی‌دانید چگونه زندگی را به‌سر می‌برید. من این گفته‌ها را برای تمام ایالات و مناطق به‌طور مکرر تکرار کرده‌ام. گفتم که شما نمی‌دانید چگونه سرپا مانده‌اید. در دست‌تان اسلحه گرفته‌اید ولی هیچ‌کدام‌تان ارزش آن را نمی‌دانید.

شیخ سعید نیز قیام نمود. در ۱۵ فوریه آغاز کرده و در ۱۵ آوریل دستگیر شد و به خط پایان رسید. سید رضا نیز شش ماه نتوانست تحمل نکند، حال آنکه هنگام برپایی قیام با ده‌هزار نفر آغاز نمود؛ ولی در نتیجه اثری از آنها باقی نماند. این با طرز رهبری در ارتباط است. جمهوری ترکیه آنها را نابود کرد. به‌وضعیتی تبدیل ساخت که نتوانند نفس بکشند. در کوردستان با رهبری بارزانی نیز تنها توانستند ۲۴ ساعت مقاومت کنند، هنگامی که تکیه‌گاه آنها از دست‌شان گرفته شد نابود شدند. بارزانی بدون کمک خارجی دست به مبارزه نزد؛ در حالی که یک‌شبه ارتش صد‌هزاری را از هم پراکنده ساخت؛ بدین علت نبود که در دست سلاح نداشتند بلکه توان رهبریت را نداشت؛ در شیخ سعید و در سیدرضا نیز

همین طور. بدرخان بیگ اعدامی نیز به دامن سلطان افتاده و تبعید می شود. بزرگ ترین مجازاتی که می بینند این است. بعد از آن، استعمارگری حالت حادثی به خود گرفت.

چیزی که بر ما تحمیل می گشت این بود ولی طرز رهبری ما با راهکاری جداگانه با دولت ترکیه برخورد نمود. با خرد تشکیلاتی در برابر تمام اصرارها ایستاد. در نتیجه واقعیتهای شکست ناپذیر ظاهر گشت. **رهبری در PKK حقیقتی شکست ناپذیر است؛ نمایندهی شخصیت شکست ناپذیر است.** در هر عرصه ای ایدئولوژیک، سیاسی و ارتش شدن نمایندگی آن را برعهده می گیرد؛ دارای نیروی پیش بینی در زندگی بوده و همیشه آماده و باتدبیر حرکت می کند. صاحب سبک و طرز بوده و در تمام صحبت ها ماهر بوده و بنابراین از گرایش به استعمار گذار نموده است. آلترناتیو خود را نیز ایجاد می کند. اگر یکی هم بمیرد، با مبنای قراردادن ده نفر دیگر حتماً به پیروزی خواهد رسید. حقیقتی است که چنین فرموله می شود.

مگر شما می توانید با او زندگی کنید؟ می گویند سرپاییم؛ ولی در سایه ی وی سرپاییم. بدون مداخلات ما، شما هم دیدید که امکان سرپاماندن تان وجود ندارد. بزرگ ترین غفلت، عدم درک چگونگی سرپاماندن، زندگی کردن و عدم ادای حق آن از سوی شماست؛ هم غافلید و هم در آن مصرید. در این مورد سرخوش هستید. این صحیح نیست.

شخص به اندازه یی که پی به واقعیت خود برده می تواند جوابگوی تغییر و تحولات واقعی انقلابی باشد. با فاصله گیری بسیار از واقعیت، بیان یک غفلت در برابر آن را با کدام انقلابی بودن می توان منطبق ساخت؟ شخصیتی پر از خودفریبی راه را بر کدام موفقیت بزرگ می گشاید؟ در اصل شما در این واقعیات زندگی می کنید؛ با این وضعیت خود در PKK چگونه می توانید مسوولیت بپذیرید؟ حاصل این همه فقری و بدبختی تان نیز شکست است.

مرگ تا زیر بینی شان آمده و تکیه داده اما متوجه نمی شوند. این ها کیستند؟ غافل اند؛ از واقعیت رهبری بی خبر بوده و یا تنها از چند جنبه دارای آگاهی هستند. کسانی اند که از پنج تا ده وجهه باخبر می باشند. هرگز به مرگ اعتقاد ندارند ولی در یک وجبی مرگ به سر می برند. متوجه نیستند که شکست خورده و بازنده شده اند. حتی همه شان می گویند بدان فکر نکرده و در انتظار این نبوده اند؛ زیرا غافلند. پس چرا من چنین نیستم. ما از صفر آغاز کرده و از فرصت هایی به اندازه سوراخ سوزن استفاده کرده و با آنها به راه افتادیم. هیچ کس نه یک اسلحه، نه یک امکان نه یک رابطه و نه یک قلم در دست مان نگذاشت. با کم و کاستی و نبود شروع کردیم؛ همیشه با بی رحمی ها روبه رو بودیم. اما در نتیجه با معنادگی به رنج کشیدن راه را بر روی وقوع حوادث بسیاری گشودیم.

شما امکانات حاضر و فرصت های طلایی را به هدر می دهید. حتی اگر مانند شکلات هم ساخته شده باشد درونی نمی سازید. این شخصیت در انقلاب موفق خواهد بود؟ رهبری مطمئناً این گونه نیست. فرصت ها را تا به آخر غنیمت شمرده، تا آخرین درجه مواظب بوده و با آگاهی عمیق مسوولیت پذیری برخورد می کند. اگر با سینی، طلا به شما بدهند در دراز کردن دست تان خجالت می کشید، پس چگونه خالق ارزش خواهید شد؟ اگر دنیای عاطفه و مسوولیت تان این قدر ضعیف است شما در درون انقلاب موفق نخواهید شد.

برای این، بر روی طرز زندگی انقلابی تأمل نمودیم. به طور فراوان، درس‌های طرز زندگی انقلابی، روبه و رهبری تاکتیکی در PKK را دیده و زندگی رهبری را مشاهده کردید. لازم بود این‌ها در شما تحولی بزرگ ایجاد کند. در حقیقت، شخصیت‌تان با تأثیرپذیری شدید از خانواده و استعمار به صورت بسیار شگفت‌انگیزی رشد یافته است. هنگامی که بر روی این، تأثیرات جنگ ویژه را هم اضافه کنید آن شخصیت مگر در طبقات بردگی به سر ببرد، ولی هرگز به موفقیت دست نیافته و صاحب شخصیتی بسیار سازماندهی شده و آگاه نخواهد شد.

مشکل اصلی، گذار از آثار تأثیرات سیستم بر روی شخصیت خودفریب و زدودن آن از تمام حیات حزبی است. این برای گریلا حیاتی‌تر و دردناک‌تر بوده و خواهان پرجانبه بودن است. از احساس مسوولیت‌پذیری، هرگونه برخورد ماهرانه، در نظر گرفتن یک انسان، بررسی چگونگی مدیریت یک گروه و ارزیابی یک بخش کوهستان گرفته تا برخورد با یک قیام‌بایستی بدانید با تمام آنها بر اساس ملاک‌هایی صحیح برخورد کنید. بدیت ترتیب ممکن است شناس رهبری نمایان گردد. در PKK در مورد تمام این موضوعات حساسیت وجود دارد؛ شیوه برخوردی خاص در میان است؛ اگر این مهم را با روبه و اسلوبش چنین ایده‌آلیزه می‌کردید، هیچ سببی برای عدم موفقیت وجود نداشت.

نقد شخصیت تک‌تک شما تنها کار من نیست. در حالی که در سایه‌ی این ارزیابی‌ها خودتان می‌توانید انجام دهید. ما چارچوبی موضوعات آموزش، مستقرشدن، طرز حرکت، شیوه رفتار با خلق و در رأس آنها مشکلات ایالت‌ها و مدیریت را به‌خوبی ترسیم نمودیم. یک کادر عاقل، یک ملیتان با حرکت در این چارچوب بایستی مثل نام خود چگونگی برخورد با این مشکلات را بدانند. زیرا بسیار روشن است که هر چقدر که بتوانید انجام دهید به کادر مبدل می‌شوید. در غیر این صورت، بالای جان می‌گردید. بدین لحاظ آموزش‌تان را تمام کرده و از راه حزب‌تان خود را نیرومند سازید. انقلاب زبانی به‌غیر از این ندارد.

من چرا این‌ها را بسیار تکرار می‌کنم؛ چیزی که ما را وادار به این کار می‌کند، اشتباهات نابخشودنی شماست. اخباری که از تمام مناطق می‌آید مرا عصبانی می‌کند. می‌گویم این‌ها چگونه مرتکب این خطاها می‌شوند؟ چگونه مرتکب خطای مرگ‌آور شده‌اند ولی [به هر صورت] انجام داده‌اند. انسان با هفت گریلای فدایی، یک شهر را زیرورو می‌کند. حال آنکه آنها را به‌خاطر هیچ به سوی امحاشدن می‌فرستند. نه تنها یک گروه و صد گروه بلکه هزاران نفر این‌گونه از دست رفتند. اگر از هزاران اسلحه و انسان‌هایی همچون کوه به‌طور صحیح استفاد می‌کردیم امروز دشمن را از میهن بیرون رانده بودیم؛ به این کار خودزنی گفته می‌شود. این‌ها به‌طور طبیعی مرا عصبانی می‌کنند.

خودتان چگونگی اتلاف ارزش‌ها را توضیح می‌دهید؟ چیزهایی که می‌گویید انسان را به ترس وامی‌دارد؛ دهشت‌آور هستند. اگر احترام به خود را از دست دهید به چه حالی می‌افتید؟ عقل دارید، جگر دارید؛ وای به‌حال‌تان اگر این را به‌اندازه‌ی بی که به‌خودتان احترام بگذارد به کار نیاورید! گفتم بی‌درنگ خود را از این درد رهایی بخشید، حتی از این صحبت با بی‌سیم. همچنین گفتم که با چشم‌پوشی از

هرگونه ریسک، برخوردتان را اصلاح کنید. در چارچوب آخرین تعلیماتم انجام یک رفرم در سطح فرماندهی و کادرشدن وجود داشت.

با نیرو گرفتن از این تحلیلات مورد اعتماد باید به حرکت بیفتید؛ برای این حمله بزرگ، راه صحیح را در پیش بگیرید. مساله تنها مشارکت دهی خودتان نیست. به هر عرصه‌یی که می‌روید همچنانکه نهادینه کردن واقعیت رهبری و پیشاهنگی حزب، مبارزه کردن با اشتباهات و نواقص و تمام کردن و رسیدن به حقیقت آن در این مورد تعلل ناپذیر و حذرناشدنی است، بایستی مسوولیت‌هایی را برعهده گرفته و موفقیت را به اینجا پیوند دهید. اگر لازم باشد نه سی نفر و نه سیصد نفر بلکه سه هزار نفر باید مسوولیت رهبری و راهنمایی را برعهده بگیرند. آنچه انتظار می‌رود این است که هر جایی چه مسوولیتی وجود داشته باشد بعد از یک بررسی و مشاهده مشخص به سرعت خواهان آن شده و این گونه با انجام اصلاح و در دست گرفتن صلاحیت، مشارکت بزرگی را انجام دهید. مخصوصاً از کادری که در هر عرصه‌یی، خواه در جهه‌ی تنظیمات، خواه در میان گریلا و یا در عرصه‌ی دیپلماسی دارای مسوولیت‌اند، چیزی که از ایشان انتظار داریم این است.

هیچ‌گاه در حین انجام مسوولیت انقلابی‌مان، چنین تدارکات و انسجام قوا، امکانات و فرصت‌هایی نصیب‌مان نشده است. اکنون برای اولین بار این فرصت را به دست آورده‌ایم. پس لایق آن شویم! در حالی که در جهت جلوگیری از نتایج مخرب "خود را گم کردن" تلاش می‌کنیم بایستی خود را مسوول بدانید؛ به جای آوردن این مسوولیت‌ها مگر با مشی موفق بر روی وظایف امکان‌پذیر گردد. اگر لازم باشد شخصیت‌تان را آرد کرده و همچون سرشته کردن خمیر، از نو شکل داده و بایستی به حالت قابل خوردن درآورید. کادر مسوول این گونه برخورد می‌کند. جوانید، زیاد فرسوده نشده‌اید؛ توان رسیدن به این را دارید. پختگی، مسوولیت‌پذیری، درایت و فروتنی مزایایی هستند که به راحتی می‌توانید کسب نموده و درونی سازید. می‌دانید اگر برانزده‌ی چنین حزبی درآید؛ حزبی که صاحب این همه ارزش بزرگ است چقدر زندگی شرافتمندانه و باحیثیتی است. در وضعیتی قرار دارید که در مقابل هر چیزی که با آن مخالفید می‌توانید ایستادگی کرده و به هر چیزی که ما را به سوی آن سوق می‌دهد، باید به اندازه آب و نان بدان ارزش دهید.

به‌همین دلیل، برای به‌جای آوردن مسوولیت‌های سال ۱۹۹۳ که در برابرمان قرار گرفته و مطلقاً لازم است در آن به موفقیت دست یابیم، خود را مورد بازنگری قرار داده و به پیروزی اعتقاد داشته باشید؛ همچنان که همیشه به پیروزی معتقد بوده‌ایم امروز خیلی بیشتر باوری داشته و می‌دانیم لزومات این امر چه هستند. ارزش بسیار حمله را مگر با مسوولیتی بسیار عالی تحقق بخشیده و حتی برای یک‌بار هم نادیده نگیرید.

در هر عرصه‌یی که جای داریم تنها برای خود و مأموریت‌های ویژه‌مان، همچنین جهت انجام رهبری‌مان و گروه موجودی که در آن شرکت کرده نبوده، بلکه با حرکت از آنجا [انجام] تمام فعالیت‌های حزب و تعمیم رهبریت حزب به تمامی فعالیت‌ها را نیز به‌عنوان یک وظیفه برخواهیم شمرد.

نه تنها برای وظایف ویژه تحت اختیارات مان بلکه نبایستی هیچ گاه وظیفه مان را در برابر تمام حزب در هر جا و هر زمانی نادیده بگیریم.

شماها جهت اعمال سیاستی واقعی بر این اساس، هنگامی که در این مسیر حرکت می کنید، باید این بار آن را صحیح و کافی انجام دهید و تا رسیدن به پیشاهنگی حزب و یاری رساندن آن به واقعیت رهبری به نسبت نیروی تان می توانید مورد بحث قرار دهید. به این باور داشته و حال، بهتر مشاهده نموده و در به جای آوردن لزوماتش مصمم هستید. ما در این موضوعات به شماها کمک کردیم. این خودش موفقیت را به همراه خواهد آورد. در عرصه های دیگر نگویید که ندیدیم؛ نشنیدیم. اگر برخورد مطلوبی داشته باشید تنها این تحلیلات برای شما کافی است.

هیچ کس به ما نگفت این گونه انجام بدهید، آن گونه منتقل کنید و نماینده باشید؛ بنا به نیروی خودم انجام داده و به سازماندهی فعالیت ها می پردازم؛ به تنهایی مدیریت می کنم؛ امکانات هر چه باشند از آنها بهره می گیرم. شما نیز فرقی با ما ندارید. در عرصه ای که جای دارید بر خود مسلط هستید؛ برای حزب زندگی می کنید.

با جانورها جنگیدیم و برنده شدیم. چرا در محیط حزب موفق نشدید؟ می گوید: «دست خودم نبود، به خودم فکر کردم». نه تنها این ها بلکه حتی به پیش بردن و اندیشیدن عیب است. می توانید موفق شوید. این دارای راه و روش است. از این جهت، خود را به زحمت نینداخته و گند نسازید. این عاقبت شما را دچار شکستی ارزان می کند. هنگامی که برای موفقیت بزرگ تلاش نمودیم، امکان و فرصت های موفقیت بزرگ به دست آوردیم؛ چرا بازنده شویم؟ حیف است! شما و خانواده تان نیز چنین امیدی دارند.

شاید خودفروبی ها و نواقص تان شما را به سختی انداخته ولی این حمله از این لحاظ مهم است. از این به بعد نه تنها برای خودتان برای بلکه تمام اعضای حزب و حتی تمام خلق می توانید سرچشمه اساسی و نیروی یک رهبری شوید. حتی رسیدن سالم گروه های کوچک مان به عرصه ها کافی است. چند نفرشان برای یک عرصه کفایت می کند. نه به اشخاصی با برخورد ناسالم و شکست ارزان و یا هموار کردن راه با اشتباه و نواقص سنگین بر روی ناگواری ها، بلکه به شخصیت هایی مبدل شویم که امکانات را بسیار مطلوب ارزیابی کرده، فرصت ها را خوب دیده و حتی می آفرینند.

غیر از یک موفقیت عالی برای هیچ طرز دیگری، شانس راهپیمایی را نیاز ماییم. انجام مبارزه ای موفق با داخل و خارج، فرماندهی ارتش و نمایندگانش در بالا و پایین و هر چیزی که ایجاد مانع می کند، عاقبت ما را به موفقیت می رساند. شخصیت موفق چنین حرکت می کند. با طرز، اسلوب و رویه اش رهبر می شود. این واقعیت PKK است. این، باید چنین درک شده و به حقیقت بیوندد. خارج از این، آرزو، انتخاب و چاره ای دیگری نداریم. این آرزو و مجبورت برایم همچون یک اصل بوده و یگانه راه آزادی بوده، شیوهی زندگی بوده و فرصت زندگی ما می باشد.

خلق و نیروهای دیگر نیز به این باور کرده اند که راه دیگری برای زندگی وجود ندارد. هیچ کدام شان و حتی مزدوران نیز خارج از این چاره یی ندارند؛ به امکانی دست نیافته و فرصت

نمی‌آفرینند. حال آنکه حزب نیز این را به‌خوبی به‌اثبات رسانده است. رهبری PKK نیز این را به اثبات رسانده و به دنیا قبولانده است. از این لحاظ بایستی خردمندانه مورد ارزیابی قرار گیرد. دست کم از این به بعد به‌عنوان صاحبان موفقیت‌های صحیح، باید به‌اندازه‌یی که ما لایق شماییم، شایسته‌ی حزب و رهبری شده و به موفقیت دست یابید.

۱۷ می ۱۹۹۳

تعلیمات به حوزه‌ی جنوب غربی

به تمام نیروهای حزبی، جنگجویان و دوستان ارزشمند خلق‌مان در منطقه‌ی جنوب غربی کوردستان؛ برای فعالین این منطقه که در تاریخ حزب‌مان اولین گام را برداشتند درمندانانه بیان می‌داریم که در وضعیت کنونی‌شان در میهن، به واپس‌گرایی دچار گشته و فراتر از آن با شرایطی خطرناک روبه‌رو مانده‌اند. این عرصه چه در هنگام ظهور و چه در مرحله‌ی بعد از آن بسیار به حزب‌مان نیرو بخشیده و به اصل طبقاتی و رهایی‌بخشی ملی و انقلابی آن یاری رسانده، اما سطحی را که فعالیت‌های آنجا امروز بدان رسیده، جهت ارزیابی بادقت آن از هر لحاظ و حداقل از امروز به بعد جهت نجات و رشد هر آنچه که لازم باشد، ما را با مشکل مواجه می‌سازد. انسان‌های این بخش‌مان با جان و مال‌شان بیشترین یاری را رسانده و به میزان انتظارات‌شان، برای بدی‌ها نیز دارای دغدغه‌هایی هستند.

بارها در مورد این عرصه تحلیلات گسترده‌ی را انجام دادیم. نمی‌توان گفت که همان‌گونه که گفتیم در اوایل ظهور PKK و بلافاصله بعد از خروج از میهن نیز، این منطقه‌مان مکان اولین مداخلات انجام‌شده بوده و با توجه به تحولات منطقه، هیچ‌گاه ارتباطات در درازمدت قطع نشد. می‌دانیم که در خارج از میهن، خواست دفاع از این منطقه و تلاش برای انجام اولین مداخله در آن در اوایل سال ۱۹۸۰ به‌وجود آمد. فقط از آن روز تاکنون این مداخلاتی که با صرف رنج‌هایی گران‌بها صورت گرفتند؛ به‌خوبی می‌دانیم که نارسایی‌ها و اشتباهات داخلی ما به‌شکلی بسیار خطرناک از ممتازترین فعالیت‌های کنترالی دشمن، نتیجه را به میزان مهمی به‌هدر دادند. ما بی‌تردید خواهان کسب هویت تاریخی، اجتماعی و سیاسی منطقه شدیم. اینجا را همچون منطقه‌ی دریافتیم که جنگ ویژه در آن به‌صورت فشرده‌ی انجام گرفته و سرکشی تخریبات شخصیتی در آن روی داده است.

البته تمام این‌ها همان‌گونه که یک شیوه‌ی در واقع، چندان ایضاح‌کننده نیست، برای انقلابی‌ها نیز مصداق ندارد. انقلابی، انقلابی است؛ هرگونه مبارزه کردن را بلد است و فراتر از آن، هر جوهره‌ی خوبی را که لازم باشد بیافریند، به‌وجود می‌آورد. وظیفه‌اش این است و اگر انقلابی‌گری صورت می‌گیرد، مبتنی بر این هدف می‌باشد. وظیفه این چنین تعیین گشته و جهت انجام آن، تلاش در پیش گرفته می‌شود. خلاصه اینکه می‌دانیم انقلابی‌گری یک راه‌حل هنری است. کاملاً بالعکس انقلابی‌گری، فراتر از

بازگونگی تاریخی و بی‌شخصیت‌سازی جنگ ویژه، امر شخصیت‌سازی بزرگ را برای خود عمیق ساخت. مرحله‌ی فرار، شخصیت‌های بسیار دورو، قلابی و خودفریب را در بستر حزب و با امکانات آن روبه‌رو ساخت. در طول مرحله، خیلی خواستیم که با انعطاف برخورد نماییم؛ گفتیم این شخصیت‌ها تازه درست می‌شوند، زیاد به آنها فشار نیاوریم. وقتی که ما این را گفتیم، انگار زخم‌مان، جراحت بیشتری برداشت.

در سال ۱۹۸۲ یکی دو عصری که رفتند تمام موجودیت در دست‌شان را تخریب کرده و متقبل جاسوسی شدند. در نظر داشتیم که کمک کنیم ولی دیدیم به‌رغم این همه کمک حزب، اعتنایی که نشان داد این بود که با دشمن دارای ارتباط تلفنی برقرار کرد. چنین اعتنایی را همواره نشان داد. چرا که داوطلبانه برای دشمن جاسوسی کرده و ما در یک [فرد] حزبی این را مشاهده کردیم. از طریق راهکارهایی ظریف فرار آنچه که مشاهده کردیم این بود که «بعد از اینکه یکدیگر را بی‌تأثیر کردیم، من نیز برآم چگونه خود را به شهر برسانم». البته که حزب با پافشاری بزرگی، جهت دورنماندن این منطقه از انقلاب، به حمل بار بردوش گرفته‌اش ادامه داد. مخصوصاً پس از کنگره‌ی سوم - که البته بعد از کنگره‌ی دوم هم یک منطقه‌ی مهم مداخله بود- نیروهای دهنفری و بسیاری ملتیان قهرمان را - که بعدها همه‌شان شهید شدند- روانه‌ی این منطقه نمودیم. در سال ۱۹۸۶ تلاش کردیم که [نتایج] کنگره‌ی سوم را بهتر بدانجا انتقال دهیم. بدین منظور نیز تیم‌های بسیار توانمندی را فرستادیم. حتی می‌توانم بگویم تماماً گردان‌های گریلا را راهی آنجا کردیم. در ۱۹۸۷ مداخلاتی صورت گرفته و در سال ۱۹۸۸ این را وسیع‌تر ساختیم؛ در سال ۱۹۸۹ همچنین فقط نتایج به‌دست آمده؛ تمام این مداخلات از همان ساختار بیمار و از صدها خصلت هدرده و بی‌تأثیرساز اشخاص و مخصوصاً مدیریت، موفقیت به‌کناری، حتی جایی که بسیار آماده بود، نمی‌تواند خود را از تخریب کردن نجات دهد.

دست آگاهانه‌ی دشمن به چه میزان در این فعالیت‌ها وجود داشته و دارای علل عینی است، بدون هیچ شکی، مواردی نیستند که در اینجا به‌طور مفصل مورد تشریح قرار گیرند؛ بلکه در طول مرحله‌ی بهتر مورد درک قرار می‌گیرند. اما چیزی که بایستی بدانیم این است که ضرری را که بهترین جاسوس‌ها خواه ایزکتیو (عینی، ناآگاهانه) خواه به‌طور سوئزکتیو (ذهنی، آگاهانه) نمی‌توانستند به‌ما وارد کنند، خود در درون حزب به خودمان رساندیم. حال اگر آخرین رویدادها را مرور کنیم این بهتر درک خواهد شد. در پاییز سال ۱۹۹۰ رفقای بسیار باارزشی بیش از یک نیروی ملتانی چهل نفری را بی‌جهت از دست دادیم.

(...)

نمی‌دانم این رفقا آگاهانه این کار را انجام داده و یا در میان آنها برخی‌ها از روی آگاهی تنظیم کرده‌اند. نیروهای "مانیسا"^{۳۹}، "آدیامان"^{۴۰} و "پازارجک"^{۴۱} نیز دچار چنین سرنوشتی شدند. این زیان‌ها با

^{۳۹} نام یکی از شهرهای ترکیه

^{۴۰} نام یکی از شهرهای شمال کوردستان

^{۴۱} نام یکی از شهرهای شمال کوردستان و از توابع مرعش است

مستقر شدن جدی در کوهستان ارتباطی ندارد. چه کسی آنها را به نزدیک شهر فرستاد؟ در حالی که نمی‌توانستند از خود دفاع کنند رفتند؛ از آنها هم خواسته شد عملیات انجام دهند. این یک نگرش عملیاتی طرز گریلا نیست. شاید کاری باشد که یک ملیشیا بتواند انجام دهد. آن هم با ملیشیا انجام داده می‌شود. در نتیجه چنین وضعیت آشفته‌یی به میان آمد که به‌جز ضرر و زیان در روستاها، حاصلی نداشت. این‌ها زیان‌هایی هستند که هیچ کدام در چارچوب حمله‌یی جدی و یا مطابق نقشه‌یی هدف‌مند صورت نگرفته‌اند. اکنون در این وضعیت، یا یک سردرگمی بزرگ و یا یک انحطاط آگاهانه وجود دارد. حتی یک مسوول و یک هماهنگ‌کننده، حساب این‌ها را نکرده بودند. حال آنکه به‌طور کافی، معلومات به‌دست ما نرسیده است. رفیقی که هماهنگ‌کننده است (ترزی جمال) هفت تن از باارزش‌ترین رفقا را به سوی امحا فرستاده اما هیچ گزارشی مبنی بر چگونگی نجات‌دادن خود در میان نیست. انسانی که خود را خلاصی ببخشد می‌تواند تیمش را نیز نجات و یا در وضعیت نجات قرار دهد. در جایی که امحاشدن حتمی است، چرا تیم را رها می‌کند؟ به‌طور عینی نیز مرتکب جرمی سنگین شده است.

من گفته بودم که بایستی پاییز رفیق هماهنگ‌کننده به ما برسد. گفته بود: «برف شروع به باریدن کرده است.» - که هنوز رفیق مسوول پازاجک سالم است - گفت: «کمتر از شش ماه نمی‌تواند پایین بیاید.» من این را نیز گفتم؛ از آنجا کسی که از پیش تو آمد چند روز رسید؟ هفت‌روز، پس می‌تواند برسد. حال آنکه در طول زمستان رفت و آمدها وجود داشته است. وضعیت رفت و آمد چنان هم دشوار نیست. ولی چنین درک می‌شود که تمام نیرو در آنجا حبس شده و در طول آن زمستان به اصطلاح مورد دادرسی قرار گرفته‌اند. دیگر باور می‌کنم که نتایج وحشتناک پاییز ۱۹۹۲ نیز بر روی نیروها تأثیر به‌جای گذاشته و موجب ایجاد موضعی شبیه انتقام‌گیری شده است. احتمالاً خواهان تراشیدن گناهکار بوده و باارزش‌ترین رفقا تحت این عنوان مجازات شده‌اند. احتمالاً برای این کار، یک مدت شش ماهه در نظر گرفته شده و شاید این‌ها طبق خود، خواهان درک عدم موفقیت‌شان بوده‌اند. به همین دلیل، می‌توانند این بازخواست را انجام دهند. من از اول، تمام آنها را جاسوس اعلام نمی‌کنم ولی دارای منطق بسیار خطرناکی هستند.

آشکارانه می‌گویم که تمامی این انسان‌ها کنتراگریلا نیستند. حال آنکه دو رفیقی که از سوی سرگروه کنتراگریلاها و معترضان به‌عنوان کنتراگریلا اعلام شده بودند به شهادت رسیدند. رفیق "جودت" و "عمر" آنها‌یی هستند که بیش از همه اعتراف کرده‌اند. می‌گویند که اعترافات را به‌عنوان سند ارایه داده و با توجه به آنها لیستی صدنفری از رفقای که جاسوس‌اند تشکیل و به‌عنوان جاسوس به هر طرف فرستاده شده‌اند؛ نیمی از اروپا جاسوس، تمام کارکنان عرصه جنوب جاسوس، هر کسی که بتواند مداخله کند جاسوس، قسمت عمده‌یی از رفقای تمام ایالت‌ها جاسوس! بعداً رفیقی که این اعترافات را کرده، گفت: «بر روی پشتم شش تهِ درخت را شکسته‌اند.» تو (ترزی جمال) این همه معلومات غلط را بر چه اساسی کنار هم آوردی؟ در حالی که این رفقا رفقای هستند که مورد کمترین فشار قرار گرفته‌اند. می‌دانیم با آنها‌یی که در کوهستان‌اند و حشیانه رفتار شده است. زیرا یک نفر نظاره‌گر بوده که چیزهایی که رفیق جودت - که بعدها شهید گشت - گفته، حقیقت دارد. خودش نیز تحت شکنجه قرار گرفته است؛ در حالی که تمام این‌ها پابندی خود را به حزب و رهبری اعلام می‌کنند در موردشان تنها یک سند هم

وجود ندارد. شاید یک متقلب - آیا "ع" است نمی دانیم - او نیز شاید به احتمال بزرگی از شدت ترس، بارزش ترین ها آنها را با گفتن کنترها و یا "وژین"^{۴۲} اعلام می کند. این رفقایی که من می شناسم فداکارترین رفقینند. گفته می شود که هفده نفرند. دیگر چیز بیشتری نمی دانم؛ مشخص هم نیست که از باقی مانده ها چقدر خبر بیاید و بدین ترتیب، انگار دشمنان بزرگ را از بین برده اند.

از آن هنگام به بعد وقتی که ارتباط برقرار می کردند می گفتند که راحت شدیم. باشد، این چگونه راحت شدنی است؟ در حالی که تنها به یک هدف دشمن هجوم نیاورده اید؛ در بهار ۱۹۹۲ تنها در یک روستا فقط به خاطر خوردن غذا تحت مسوولیت یک رفیق، چهارده نفر شهید شدند. بیش از ده اسلحه به دست دشمن می افتد. تنها به خاطر مقداری غذا بدون هیچ کشف و نقشه بی سالم گفته می شود "برو برای ما غذا بیاور". امحای یک باره چهارده ملیتان کوه مانند به چه معنا می آید؟ ما گفتیم که این چه جرم بزرگی را تشکیل می دهد ولی این انسان ها به عملیات هایی فرستاده می شوند که اصلاً شانس پیروزی ندارند. این ها فدایی بوده؛ حزب چه امری داده بدون هیچ فکری به انجام رسانده اند. این بار نیز در شخص هماهنگ کننده و مدیریت فکر می کنند که آنها [امردهنده ی] حزب هستند، برای همین همه شان می روند؛ همراه با آنها، آن همه اسلحه و ارزش های مادی و معنوی از بین می روند. این ها جرم های سنگینی می باشند. هنگامی که گفته می شود مجرم کیست؟ می گویند: «در درون مان کنتر وجود دارد؛ وژین وجود دارد» و این چنین، پی در پی مرتکب جرم می شوند. نتیجه؛ چیز صحیح و سالمی که زنده باشد در میان نیست. البته که خلق بسیار شکایت می کنند. می گویند: «بارزش ترین فرزندان مان را دادیم. تنها نه برای یکی دو روز بلکه حداقل برای یکی دو سال بچنگند.» حق با آنهاست. جدای از این، صدها نفر در عنتاب، آدیامان، آدانا و در ملاتیا در انتظار پیوستن هستند: ملحق شدگان در یک ماه از بین می روند. صدها نفرشان نیز برای تجزیه و تصفیه شدن رها می شوند. این ها نیز خسران می باشند.

اگر یک انسان خود را آماده نکرده و باز هم به همان نقطه قبلی رسیده، روشن است که بایستی خود را مورد دادخواهی قرار دهد. ما ادعا نمی کنیم این ها کنترینند. ولی مشخص است که بهترین کنتر نیز نمی تواند نیروهای چنین ایالت بزرگی را تارومار کند. این طور فرض کنیم که مثلاً هفده نفر مجرم شناخته شدند؛ مگر انسان خبری به حزب نمی دهد؟ رفیقی که مسوول این است (ترزوی جمال) - که خودش در یک دوره دادگاهی شده و به سنگین ترین شکل مجرم شناخته شد- بسیار خوب می دانست که بدون تأیید ما نمی تواند به یک نفر هم مجازات بدهد؛ در نتیجه خودش نیز بدین شکل نجات یافت. این را نیز خودش مستقیماً دیده و در حالی که خوب می داند بدون خیر دادن به هیچ یک از مراکز حزب، نمی تواند خودسرانه آن هم با اعمال شکنجه برخورد کند. این در حالی است که نزد ما حتی شکنجه هم وجود نداشته و تا زمانی که جاسوس بودن کسی به اثبات نرسد حتی گفتن یک کلمه ی ناکافی غیرممکن است. حال آنکه ما

^{۴۲} نام حزبی است که محمد شئر خائن همراه با ساری باران خائن خواهان تشکیل آن بودند. معنای وژین، دوباره زیستن است.

برای جاسوسان غیر خودی نیز شکنجه را مبنای قرار نمی‌دهیم. شکنجه نزد ما به‌تمامی لعنت شده است. راهکارهای دادرسی‌مان انسانی است.

در درون حزب‌مان؛ با ارزش‌ترین حزبی‌ها بدون در دست داشتن هیچ بهانه و مدرکی، با معلوماتی مبتنی بر دروغ و گفته‌هایی شکنجه‌وار - که هیچ چیز را قبول نمی‌کنند - به انسان‌ها مجازات مرگ داده و علاوه بر آن به ما هم خبر نمی‌دهند! اکنون این چگونه توضیح داده خواهد شد؟ خوب، بیایید فرض کنیم که این‌ها انسان‌های خطرناک بوده و باید به مجازات برسند؛ اما لااقل خبری بفرست. حال آنکه چنین چیزی هم وجود ندارد؛ نه یک سند و نه اعتراف سالمی در میان است. همه‌ی آنها با شکنجه تکه‌تکه و در حین گفتن "زنده‌باد حزب و رهبری حزب" شهید شدند. چگونه جوابگوی این خواهند بود؟ باشد، فرض کنیم که یکی دو نفرشان جاسوس بوده، ولی مگر این قدر جاسوس ممکن است؟ حتی اگر چنین هم باشد، بدون تعلیمات حزب، مگر این همه انسان کشته می‌شوند؟ حتی اگر تعلیمات حزب هم وجود داشته باشد، قوانین زندگی صحیح حزب مشخص هستند؛ از مفهوم انسانیت برخوردار است. ما که بسیاری اسیر و جاسوس دشمن را رها کردیم؛ بدون زدن یک سیلی، نیروهایی را که با ما مبارزه کردند آزاد نمودیم. این‌ها طرز برخورد حزب هستند.

ما به دنبال نجات انسان‌ها از گل هستیم. حال این‌ها نیروهایی هستند که برای حزب می‌جنگند. انسان‌هایی هستند که ده‌ها بار در عملیات‌ها شرکت کرده‌اند. این‌ها در حالی که تا این اندازه واقعیت دارند در درک چگونگی منطق این نوع مجازات و دادگاهی دچار مشکل می‌شویم. این را برای آن بیان می‌کنم؛ رفقای زیادی وجود دارند که آلت آن شده و تماشاگر مانده‌اند. احتمالاً اکنون احساس کوچکی شدید را می‌کنند. بدون شک، به تماشانشستن اصلاً خوب نبوده و حتی برخی‌ها هم تأیید کرده و تبدیل به ابزاری برای اجرای آن شده‌اند. این‌ها نیز تأییدات و اعمال خوبی نیستند؛ ولی مسوولان درجه اول هم نمی‌باشند. در واقع، تحت عنوان [مجازات] کتترا باور کرده‌اند؛ همچنین به آنها باورانده و تحت عنوان انجام وظیفه‌ی حزبی، به آنها هجوم آورده‌اند. یعنی در ایالت جرم‌های زیادی وجود داشته و به‌همین دلیل نیز زمینه برای کتترا فراهم شده است. با گفتن "کتتراها را نیز پیدا کردیم" مطمئن شده‌اند.

بنابراین تأیید کردن، تماشاگر بودن و حتی اجرای کورکورانه قابل درک است. برخی رفقای درست دچار چنین وضعیتی شده‌اند. می‌گویند: «من کتترا را می‌زنم؛ تکه‌تکه‌اش می‌کنم»؛ یعنی دارای غضب زیادی در برابر کتترا هستند. کتترا را نیز با شکنجه از پای درمی‌آورد؛ این‌ها نیز می‌گویند: «ما هم با شکنجه کردن آنها را بکشیم». داستان بدین منوال است. ولی داستان بسیار بدی می‌باشد. برای حزب و حزبی‌ها فریب، انحطاط و انحراف بزرگی است. برخوردهایی اند که از دور و نزدیک با PKK ارتباطی ندارند ولی به انجام رسیده‌اند. شخصی که به او "ع" گفته می‌شود چگونه آگاهانه به اظهار دروغ پرداخته است؟ این قدر اسم و رفقایی را که شهید شده‌اند لو داده است؛ سند در دست و صدایش نیز ضبط شده است. انسان جاسوس چرا مقاومت کرده و خود را به شهادت می‌رساند که؟ آشکار شد چنین چیزی در میان نبوده و نیز به اثبات رسید. آیا دیگری هم جاسوس بوده و یا آنکه او نیز بر این اساس اعتراف کرده است؟ تنها برای نجات جان‌ش، چگونه به این همه انسان افترا می‌زند؟ شاید این چنین شروع شده و

همانگنک کننده نیز باور کرده است. علاوه بر این، هیچگونه تحقیقی انجام نداده، آیا واقعاً چقدر باور کرده است؟

می‌گفتم اگر لازم باشد به دقت موشکافی کرده، به بررسی پرداخته، مورد تحقیق قرار داده و آنگاه نتیجه‌گیری می‌کنیم. این رفیق نیز رفیقی است که بایستی بداند که خطاهای محاکمه چقدر نتایج وخیمی به بار می‌آورد؟ از طرفی دیگر هم اجازه داده نشده است. مگر می‌شود که همه‌ی این‌ها را حساب نکرده باشد؟ بهانه‌هایی مانند "کترا بود فرار می‌کرد..." باور کردنی نیست. در میان آن برف و قیامت، آدم از کجا فرار کند؟ اگر هم فرار کند چه اتفاقی می‌افتد؟ یعنی احتمال زیادی برای فرار وجود ندارد. اما اگر هم باشد، یک شخص مسوولیت مجازات این همه انسان را نمی‌تواند به تنهایی برعهده بگیرد. حال آنکه من نیز نمی‌توانم چنین تصمیمی را بگیرم. با حزب مشورت می‌کنم؛ حداقل با پنجاه یا صد نفر مشورت می‌کنم.

مثلاً در یکی از کمپ‌های ما بدون آگاهی مسوولین و تنها با تأیید اعضا مجازات کشتن به اجرا در آمده است. فریب‌دهی و دادن معلوماتی اشتباه از طرف برخی از آنها موضوع دیگری است ولی بنا به مقررات، همیشه باید فرمانده‌های رده بالا مطلع گردد. به طور خلاصه در جنوب غربی محاکمه‌هایی که انجام شده‌اند، دارای خصوصیات نبوده‌اند که بیان نمودیم. بنابراین رفیقی که مسوول بوده به احتمال زیاد، دروغ گفته و برای آنکه در این موارد به حزب معلومات بدهد او را به اینجا فرا خواندیم. می‌دانید که بر این اساس، این‌ها از مسوولیت‌شان برکنار شدند. اولاً جهت روشن ساختن تخریبات بزرگ صورت گرفته در ایالت؛ و دوماً برای حساب‌دادن به حزب، باید صحیح و سالم برسند. دو رفیق دیگر آمدند و شهید شدند. این دو نفر دیگر لازم است سالم برسند. رده‌ی مسوولیت آنها مهم نیست.

رفقای وجود دارند با گمان اینکه "این‌ها کترایند" در این کار شرکت کرده‌اند که مسوول درجه دوم هستند. به‌رغم نیت خوب‌شان، برای آنکه مساله را درک نکرده و عمیقاً نماینده‌ی حزب نبوده‌اند، این‌گونه آنها را مبتلا ساخته‌اند. آشکار است که آنها نیز بایستی به شکل مناسبی حساب پس بدهند. در این موضوع، اگر لازم باشد به حزب گزارش فرستاده و اگر احتیاج به یک بازخواست دیده شود بدان نیز جواب لازم را خواهند داد. اعضا نیز می‌خواهند به این تسهیل کاری و نیروی اجرایی را نشان دهند. حال آنکه، کادرها به تماشا نشسته‌اند که از این لحاظ، آنها نیز به نوعی شریک جرم هستند اما تحت عنوان "کتراست"، موجب شده‌اند که آنها نیز باور کرده و بر این اساس تبدیل به آلت شوند. برای آنها نیز یک خودانتقادی ریشه‌ی ضروری است؛ به دلیل آنکه تحقیق نکرده و سنت حزب را رعایت ننموده‌اند. همچنین مسوول این هستند که بسیار سطحی به مساله نگریسته‌اند. لازم است که حساب پس بدهند. حداقل بر اساس درجه دو و سه؛ از هر کس انتظار می‌رود که با بازنگری ریشه‌ی خود، خودانتقادی صورت داده و به شیوه‌های مناسب حساب پس بدهد.

برای رفع این مشکلات، به‌طور موقت دو رفیق را موظف کرده بودیم که به‌عنوان مسوول موقت، می‌توانند نقش خود را ایفا کنند. مخصوصاً در قرارگاه مرکزی و قرارگاه منطقه‌ی میانی با برخی تیم‌ها دیدار انجام داده بودند. ما به هنوز گزارشات مفصل و نتایج اکتسابی را تحویل نداده‌اند. بنا به این فکر،

لازم دیدیم که مداخله‌یی را صورت دهیم. حال نمی‌دانیم این رفقا چقدر می‌توانند این تعلیمات را در این چارچوب عملی سازند؟ اگر عملی کنند و یا نکنند، به گمانم برای برقراری ارتباط نزدیک با گروهی که تازه آمده تلاش خواهند کرد. وظیفه‌ی کوردینه تحت مسوولیت این گروه تازه‌رسیده گام‌به‌گام به پیش خواهد رفت. تمام فعالان دیگر نیز به نسبت توانایی‌شان در کارها به مسوول جدید کمک و از نو کارها را بازبینی و ارزیابی خواهند کرد. بر این اساس، ضرورت انتقاد و خودانتقادی، دادرسی و تقسیمات نو مبنا قرار خواهند گرفت. البته تمام این‌ها فرض مثال می‌باشند. اگر گروه مداخله به منطقه برسد و ارتباط برقرار شود، بعد از انجام تحقیقاتی مشخص، فعالیت‌هایی در پیش خواهد بود. مهم آن است که کسی که به خود اعتماد دارد و نیز می‌گوید «به حزب و به رهبری حزیم و به ارزش‌ها پایبندم و در این موضوع به خود اعتماد دارم» بایستی مشارکت کند. در هر وضعیتی که در آن قرار گرفته، هر جرمی را که مرتکب شده، هر چقدر هم که سنگین باشد، دست آخر تصمیم متعلق به حزب می‌باشد. با گفتن اینکه «من به خاطر حزب وجود دارم» خود را متحول ساخته و حداقل نیز بایستی خود را اصلاح نماید.

البته در حالی که ما در تلاش برای ایجاد کوردینه هستیم، آنها نیز نبایستی تحت تأثیر گذشته، برخوردها و تحلیلات سوپژکتیوی را انجام دهند. کم تا زیاد می‌دانید وضعیت ایجاد شده چقدر ناگوار بوده و در مقابل خلق و تاریخ تا چه اندازه راه را برای نتایجی مخرب گشوده است. شاید به دلیل ضعف شدید مدیریت و دوری از تاکتیک، تقریباً حدود صد شهید دادیم. ولی به خاطر این فرارها، ضررهای زیادتری وارد آمدند. اگر در کنار آن نیز فعالیت بدون ابتکار را هم اضافه کنیم، استفاده غلط از فرصت‌ها و امکانات، طرفداران حزب، جغرافیای منطقه و به علاوه تمام ضعف‌های دیگر، وظایف انجام‌نشده را نیز خاطر نشان سازیم، در واقع، منجر به از دست دادن هزار کادر و جنگجو می‌شود. از همه مهم‌تر بازی با امید و آرزوی حامیان و برآورده نکردن انتظارات آنها به‌طور عینی، تصفیه‌ی یک منطقه‌ی مهم مبارزاتی، فراهم‌سازی زمینه آن و عدم ممانعت از امر را به همراه آورد.

وضعیتی که هر کس در آن جای دارد، کمی بر این اساس، ارتکاب به جرم مشخصی را دربر می‌گیرد. حداقل اگر کمی منصفانه‌تر گفته شود به معنی عدم ممانعت از شخصیتی شکست‌خورده و تصفیه‌گری می‌آید. تصفیه‌گری تصفیه‌گری است. ضرر، ضرر است. شکست، شکست است. آری این موضوع دیگری است که چه کسی درست بوده، چه کسی کار زیادی را انجام داده و برای این راه را باز کرده است. در اینجا موضوع مهم، نتیجه‌ی حاصله می‌باشد. یک انقلابی بی‌امان انقلابی‌ای است که از این جلوگیری کند. انقلابی موفق، کسی است که در همان لحظه به خطر پی برده، اشتباه را در همان لحظه دیده و نقشی را ایفا کند که لایق تاریخ باشد. کاری که صورت نگرفته نیز همین است.

در آنجا رفقای بسیار باارزشی وجود دارند. در آخر نیز، گروه دیگری نابود شد. ما به آنها یادآوری کرده و گفتیم با تمامی نیروی‌مان، حداقل از این به بعد از تداوم آن جلوگیری می‌کنیم. اما بازهم اوامر را به‌جای نیاورده و آنها - سیدخان و اینان - نیز این‌گونه از دست رفتند. عدم اجرای تعلیمات حزب و نبود نیرو در به‌جای آوردن آنها شخص را این چنین به خودامحایی می‌برد. حزب باز سرپا خواهد ماند. ما حزب را سرپا نگه خواهیم داشت. جنوب غربی را نیز در دست گرفته و دوباره آنجا را در راه انقلاب قرار

خواهیم داد. ولی می‌خواستیم که شما رفقای باارزش، در این موضوع یاری‌دهنده باشید. چرا یک راه‌حل [پیشنهادی] شما مطرح نباشد؟ چرا کادراهایی هستید که برای تصفیه‌گری ناآگاهانه بدین اندازه زمینه‌ساز می‌شوید. از زندگی چه درک کرده‌اید؟ چنین زیان‌هایی برای شما هیجان‌آور است. مگر این راه نجات است؟ ترجیح بیشتری به نبود رهایی می‌دهید. زیرا خودتان سختی‌های بسیار بزرگی را از نزدیک تجربه کرده‌اید. ولی کم نیستند کسانی که این نتیجه برای خود لایق دیده و به اصطلاح تحت عنوان "با دشمن مشغولیم" خود را با زمین یکی می‌سازند. آری، بهانه‌های تاریخی هجوم به خود و نیز حساب‌خواهی مصرانه‌ی خلق چنین است.

ما حزبی بوده و برای خلق هستیم؛ وجودمان به‌خاطر تاریخ است؛ حساب خواهیم داد. من نیز حساب پس می‌دهم. اما چگونه حساب می‌دهم؟ با تفکر فراوان در مورد راهکار و انجام مداخلات پی‌درپی در آنجا و قرارداد دادن آن در راه انقلاب همچنین با لایق شدن برای شهدا و خلق حساب می‌دهم. شما بیش از من مسوولید. زیرا ما تنها به شما کمک مادی و معنوی کرده‌ایم؛ باارزش‌ترین جنگجویان، ملیتان‌ها و اسلحه‌ها داده‌ایم. می‌خواستید بزنید ولی اسلحه نداشتید؛ پول نداشتید؛ ملیتان وجود نداشت؛ جنگجو وجود نداشت؟ همه آنها وجود داشتند، چه کسی استفاده نکرد؟ شما در رأس مدیریت قرار دارید. مسوولیت ما دادن ارزش بسیاری بود که در عوض آن چیزی دریافت نکردیم. حال مسوولیت شما به این خاطر است که ارزش بسیاری را در اختیار داشته و بعد از آن استفاده نکردید. بنابراین هر کس وضعیتش را بسیار واقع‌گرایانه روشن خواهد کرد. لازم است خود را به بازی نگیرد.

برخی رفقا مدیریت را جاه و مقام درک می‌کنند. سال قبل رفیق "ج" را فرستادیم. گفته بود من مسوول خواهم شد. من گفتم تو دو نفر را اداره کن، آن وقت تو مسوولی، تو هر چیزی. ولی تیم تحت مسوولیتش، همه از دستش شکایت می‌کردند. خودش هم از دست تمامی تیم شاکتی بود و فراری می‌داد. تو اگر این همه انسان را فراری می‌دهی، راه را برای این همه شکایت گشوده و شکایت هم می‌کنی، از کدام مسوول بودن حرف می‌زنی ای رفیق! و دیگران نیز این چنین. تو به کادرها لطمه وارد می‌کنی، چگونه مسوول خواهی شد؟ انسان کمی با خود منصفانه برخورد می‌کند و مدیریت به این می‌اندیشد که "چقدر می‌توانیم زیر فشار قرار دهیم؟ چقدر می‌توانیم از آن استفاده کنیم؟" مدیریت نه برای تخریبات؛ بلکه جهت پیشبرد و نشان دادن معنویات حزب، پایبندی، اعتلای اراده و نیروی هماهنگی است. اگر این را انجام می‌دهی مسوول شو، مدیریت شو و برای رفقا مرکز جذب شو؛ خودت را در جایگاه باارزش‌ترین دار و ندار رفقا قرار بده که مسوول شوی. اگر بگویی من تحمیل و سرکوب می‌کنم، فراری می‌دهم و مسوولم، دیگر در این مورد تو مجرم هستی. در غیر این صورت چگونه این کلمات بر سر زبان می‌آیند؟ مدیریت آنجا نیز همیشه چنین از آب درآمده و به‌طور طبیعی همه این‌ها به‌دلیل نیروی انتقاد و خودانتقادی است. من نمی‌گویم مدیریت را برعهده نگیریم. می‌گویم حتی آنهایی که مرتکب جرم سنگین شده‌اند می‌توانند مدیریت شوند. ولی این کارها شروطی دارند. اگر شروطش را به‌جای آوری می‌توانی مدیریت شوی. در غیر این صورت مجرم بزرگی بوده و حتی حق زندگی کردن ندارد! تمام این‌ها واقعیت رهبری حزب هستند.

(...)

با کسب دوباره‌ی اعتماد خلق با دقت قابل ملاحظه؛ به اعلام این کارهای صورت گرفته و به اتمام رسیده با راهکارهای مناسب و قانع کردن خلق، کسب مجدد حس اعتماد به حزب و به خودآوری توده‌ها بایستی اهمیت بزرگی بدهید. خلاصه چه قدیمی چه تازه؛ مشکل دار، بی مشکل، مجرم و یا کسی که جرم کمی داشته باشد؛ برای تمامی رفقا می‌گویم که حداقل جهت‌رهایی لازم است از این به بعد با تمام نیرو وارد میدان شوید.

(...)

با در نظر گرفتن مشخص اوضاع، به هر کس مناسب‌ترین کار داده می‌شود و شما بهترین کاری که می‌توانید انجام دهید. موفق‌ترین کار کدام است؟ می‌توانید خواهان آن شوید. این بایستی بر اساس بحث و قناعت معین باشد. عهده‌دار مسوولیت به طور مطلق بایستی پایبند نظم باشد. چه در رده‌ی مدیریت باشد، چه به عنوان عضوی عادی، هرگز نبایستی به بی‌تأثیر کردن و برهم زدن نظم یکدیگر تنزل کنید. مساله‌ی مدیریت نبایستی به بحث گذاشته شود. در موضوع "خدمت"، هر کسی که به خودش بسیار اعتماد دارد، می‌تواند مدیر شود. کسی که بتواند اتحاد رفقا و نظم دفاع از ارزش‌های حزب و معنویات را در سطح بالایی نگاه دارد او مدیر است. شما می‌توانید این‌ها را به راحتی و طی انتخابات انجام داده و کسی را که شایسته نیست سر به زیر کنید. تمام این‌ها بر عهده‌ی شماست. به عنوان بالاترین نهاد حزب این‌ها را آشکارا بیان می‌کنم. اگر در پی ابراز پایبندی همیشگی خود به رهبری هستید، لازم است که این را این چنین به اثبات برسانید. این برای شما ارزش زندگی است. کمی رهبری و واقعیت حزب را درک کرده و بدانید که لزومات انجام وظیفه‌تان چیست؟ در مورد آن به طور صحیح فکر کنید. در این مورد فردیت شدید و حالت آگاهانه‌ی بی‌را که تجربه کرده‌اید پشت سر بگذارید. در هنگام انجام بدی بزرگ، در وضعیت مجرم قرار می‌گیرید. اما هرگز این گام را برندارید و جهت ممانعت از کسانی که می‌خواهند چنین کاری انجام دهند، حساسیت نشان دهید؛ به اندازه‌ی جنگ خارجی، جنگ درون‌حزبی را نیز به شیوه‌ی صحیح انجام دهید. به جز این، تاریخ به شما خواهد گفت که مبارزه داخلی حزب را به بدترین شکل انجام دادند. حداقل از این به بعد شما با شعار "کسانی وجود دارند که مبارزه درون‌حزبی را به طور مکمل انجام می‌دهند" بایستی از این به بعدش را انجام دهید. بدین ترتیب، می‌توانید خود را مورد عفو قرار داده و با کسب موفقیت‌هایی مهم، از لحاظ وجدانی، پایبندی خود را به شهدا - شهدایی هستند که بسیار ناگوار شهید شده‌اند - تداوم بخشید.

ما بر این اساس، با توجه به واقعیت حزبی‌مان، بلافاصله به هر کسی حق زندگی و بخشش را نشان خواهیم داد. اما باید به طور قطع با این بازی نکرده و ضروریاتش را به جای آورید. حزب نیرومند است. اگر پنج سال هم بگذرد، حساب خواهد خواست. ما در آینده دولت ترک را نیز به محاکمه خواهیم کشاند. از این لحاظ هیچ کس با گفته‌ی «من به اینجا و آنجا فرار می‌کنم، به اروپا می‌گریزم» خود را فریب ندهد. بهتر از همه، حساب‌خواهی حزب و حساب‌دهی در پیشگاه آن است. حال آنکه ما دوباره به بهترین شکل و رقیفانه به شما می‌گویم که دیگر معنا و اهمیت این را خواهید فهمید. نه تنها راه عفو‌تان، راه

موفقیتی بزرگ بوده حتی در صورت کسب آن می‌توانید خود را نیز بخشید؛ می‌توانید نیت خوب‌تان را اثبات کنید. ما این فرصت را دوباره برای همه شما و حتی برای مجرمان بزرگ نیز می‌شناسیم؛ بیچاره نیستیم؛ محتاج هم نیستیم. این بینش انسانیت‌مان است؛ نگرش حزبی بودن‌مان می‌باشد. لازم است استفاده بدی از آن صورت نگیرد و بدان ارزش زیادی داده شود. می‌توانید با کسب موفقیت‌های بزرگ، برای خودتان به نتایجی دست یابید.

بر این اساس، وظیفه‌تان را به‌خوبی انجام داده و در راستای پیروزی بایستی هر چیزتان را عرضه کنید. حزب به‌دنبال اهمیت و ارزش‌دهی به شماست. از این به‌بعد، وظیفه شما قبولاندن و اثبات شایستگی‌تان به حزب می‌باشد.

ششم می ۱۹۹۳

تصفیه‌گری که در عرصه‌ی جنوب غربی روی داده و شکل‌گیری شخصیت آن

بازی با ارزش‌ها وضعیت پستی است که هیچ بیماری و عاطفه‌ی ارزان نمی‌تواند آن را پنهان سازد.

با توجه به ارزیابی صحیح برخی مشکلات، چه با توجه به منطقه‌ی جزیره و چه از روی گزارشات رسیده از منطقه‌ی جنوب غربی کوردستان و در چارچوب کلی برخوردها، به‌رغم تکرار ارزیابی‌های صورت گرفته در این باره، چیزی که مشاهده می‌شود؛ از تأثیرات مستقیم دشمن گرفته تا ارزیابی سطحی و بسیار ناکافی واقعیت حزب، اوضاع روی داده در گستره‌ی وسیعی پیش روی‌مان قرار می‌گیرد. یعنی از امحاشدن گرفته تا تخریبیات و از دست رفتن امکانات فعالیت بسیار مفید؛ در حالی که امکان برداشتن گام‌های بسیار مثبت وجود داشته، در عوض در این مرحله، بدل بسیاری نارسایی‌های بسیار تازه و تداوم اشتباهات، راه را بر روی دادن زندگی اعضای درست‌مان و نتایج سنگینی هموار ساخته است.

با محاسبه تمام این‌ها، تحلیلاتی صورت گرفته و تعلیماتی ارائه شده بودند؛ آن‌هم به‌طور پی‌درپی. همچنین آموزش‌های فشرده‌یی را فرض نمودیم، اما می‌توانیم با توجه به گزارشات دیگر مناطق به‌راحتی به سطح اجرایی بسیار بی‌حاصل آنها تأکید نماییم.

دشمن به‌طور مداوم جنگ را دامنه‌دارتر کرده و این‌طور ادامه می‌دهد؛ نمی‌توانیم از این شکایتی داشته باشیم. دشمن است و هر کاری که از دستش برآید انجام می‌دهد. نمی‌توان با عدم درک راهکارهای مفید جنگ و روبه‌روماندن با اشتباهات سنگین، به‌طور طبیعی برخورد نموده و سطحی از آن گذشت. هرچه برعهده اراده‌ی انقلابی بیفتد لازم به انجام‌دادن آن است. برای این مهم، آگاهی و تلاش مسنجم، ضرورتی است که نمی‌توان از آن حذر نمود. همچنین با رفتن و برگشتن، کفایت انقلابی را

منحرف ساخته، ولی حساب که اشتباه باشد بالاخره بازتاب خواهد یافت. چیزی که رفقای ما در آن به سر می‌برند تا حدودی هم این است. حال آنکه حرکت‌مان در رابطه با هر جریانی بی‌راه حل نیست. در این اواخر، در تلاش رساندن جواب به تمام گزارش‌هایی هستیم که از قرارگاه آمده‌اند. مثلاً امروز در یکی از کمپ‌های جنوب که یکی از بزرگ‌ترین کمپ‌هاست می‌گویند که بسیاری مریض وجود دارند؛ اشخاصی وجود دارند که قبلاً خواهان رفتن به خانه بودند؛ حتی اعضایی وجود دارند که خود را با زندگی گریلا وفق نمی‌دهند. اگر دست آنها باشد این، وضعیتی طبیعی بوده و با گذشت زمان آنهایی که خود را با [مبارزه‌ی] گریلا و زندگی محکم نظامی وفق نمی‌دهند به خانه‌شان می‌روند. با افزایش بسیاری مریض، ممکن است به کار هم نپردازند. اگر به دست مدیریت آنجا باشد این موارد طبیعی هستند؛ ولی ما نمی‌توانیم عادی ببینیم.

موضع ما موضع خط‌مشی است. اگر مریض هم باشد، سرچشمه‌اش مدیریت است. اگر تا این اندازه بیمار وجود دارد، ناشی از مدیریت بد است. یک محیط گریلا نمی‌تواند این تعداد بیمار را تحمل کند. در هنگام آمدن به صفوف، برگشتن ممکن نیست. برخورد طبیعی با هر نوع برگشتن، راست‌گرایانه‌ترین موضع است. این، در تاریخ حزب‌مان موضعی می‌باشد که اتخاذ آن بسیار دشوار است. این برخوردهای حزب، برخی نتایج مثبت را به بار آورد. با دلایل بسیار، از ساده به آب‌دادن‌ها، شلیک کردن تصادفی اسلحه، انفجار نارنجک در کمرشان و قضا و قدرهایی مشابه بحث به میان آوردند. تمام این‌ها به دلیل نبود تدبیر به جاست. اگر کادر تو نمی‌تواند از آب عبور کند و بر تکنیک حاکم شود، حداقل این است کمبود آموزش دارد؛ به‌طور طبیعی، مسوولیت مدیریت این است. مردی که نمی‌تواند از آب بگذرد و یا یک تدبیر ساده اخذ کند پیش تو چه کار دارد؟ تو چرا در امور گریلا تسلط نداری؟ این‌ها مشکلات شمايند. لازم نیست که همیشه در جای دیگری منشأ مشکل را جستجو کرد.

در این اواخر در آمد نزدیک به پانزده نفر تلفات دادیم. گروه‌های گریلا در پی حمله به جاش‌ها، در میان سه روستا قرار گرفته و صبح ساعت شش دیده‌اند که اطراف آنها را محاصره کرده‌اند. مکان به‌شکلی بوده که حتی امکان عقب‌نشینی و گریز از درگیری از صبح تا شب وجود نداشته است. در نتیجه چنین درگیری روی داده که در هیچ قانون گریلابی یافت نمی‌شود. با ارزش‌ترین گریلاها که نیرویی پانزده نفره بوده‌اند از بین رفته‌اند. در اینجا دیدگاهی که از خود دفاع می‌کند، با به‌خوداعتمادی بسیار به این بینش تکیه کرده است که "دشمن به ما حمله نمی‌کند". حال در این اواخر، اگر راحتی شرایط را هم اضافه کنیم، بدون اخذ هیچ تدبیری، آن را تا جایی پیش بردند که نتوان از آن دفاع کرد؛ و در نتیجه با درافتادن به وضعیتی نامناسب، راه برای وارد آمدن ضربه‌یی فراهم کردند که درخور و حق حزب نبود.

تحت عنوان "این مدیریت کیست" از مسوولین رده‌بالا گرفته تا رده‌های پایین به تحقیق پرداختیم. در حالی که جهت تلفات کم، این مرحله را برای مداخله باز گذاشتیم، کسی حق ندارد که این‌گونه با برخوردهای ارزان، موجب تلفات گردد. در این کوه‌ها و با این نیروها انسان می‌تواند ضربات شدیدتری را بر جاش‌ها وارد کند. نه تنها محاصره‌ی جاش‌ها بلکه می‌توانیم تمام این‌ها را به محاصره در آورده و به کمین بیندازیم. این وضعیت از اول تا آخر از عدم مسوولیت‌پذیری شما نشأت می‌گیرد.

فرمانده به شیوه‌ی از روی کم‌اهمیتی بسیار، باعث ازدست‌رفتن نیمی از اعضا شده است. فرمانده در این اراضی بسیار بد، مستقر شده و به احتمال بسیار زیاد غافل است. زیرا متوجه نمی‌شود که در محاصره قرار گرفته است. ما نیز البته که نمی‌توانستیم قبول کنیم. لذا شدیداً انتقاد کردیم. اگر مدیریت و فرمانده‌ها بر روی راهکار جنگ، شب و روز کار نکرده و به‌طور قطع در درون چارچوب خط‌مشی و تاکتیک حرکت نکنند، راه را بر روی تلفات بسیار بزرگ می‌گشایند که این هم مورد بازخواست قرار گرفت.

حزب را [به خود] مشغول نکنید؛ واقعیت فرماندهی را به بازی نگیرید! حداقل چگونگی پایبندی به تصمیمی را که خود گرفته‌اید بدانید. نظامی بودن، جدیت و نظم است. دست‌آخر این همه غیر جدی نسازید. فرماندهان راحت طلب این‌قدر به ما ضرر ندهند. بیان کردیم که به‌عنوان اخذ تدبیر، می‌توان این فرماندهان را در همان لحظه از مسوولیت گرفته و اگر سهل‌انگاری سنگینی در میان باشد مستقیماً محاکمه خواهد شد.

از ایالت میانی گزارشی آمده است که طی آن، فرمانده تیم، چگونگی امحاشدن یک گردان را توضیح می‌دهد؛ [آنها را] در خطی مرگ‌بار نگه می‌دارد؛ واقعاً هم همه امحا می‌شوند. در اینجا مدیریت کجاست؟ یک نفر چگونه بیست نفر را در وضعیت امحاشدن رها می‌سازد؟ پس آن تیم گریلا بسیار ناآماده بوده و از خط‌مشی و گریلا آنقدر بی‌خبرند که به وضعیتی دچار می‌شود که بتواند حتی بسیار بیشتر از یک شخص کتترا ضرر برساند؛ نه مسوولان و نه فرماندهان رده‌پایینی یک تدبیر کوچک هم اخذ نمی‌کنند. نتیجه اینکه در آنجا به‌خاطر یک هیچ، نزدیک به یک تیم تلفات دادیم. ده پانزده نفر امحا شده و به همان اندازه هم فرار صورت می‌گیرد. در آخر معجزات کردن مشکل نیست؛ از اول پیشگیری می‌کردی. اگر مدیریت کافی می‌بود، گریلا مشارکت نموده و به‌طور طبیعی به این وضعیت درنی‌افتاد.

آنها را بدین خاطر می‌گویم چونکه جزو نمونه‌های اخیرند. در جنوب، قراردادی را که PDK امضا کرده رعایت نکرده و مبارزان‌مان را دستگیر می‌کند. حال آنکه این را گفته بودیم. با توجه به میزان رعایت قرارداد از طرف PDK، ما ساده برخورد نخواهیم کرد. حال آنکه آشکار است که کنترلش در دست دشمن بوده و هرطور که بخواهد جهت‌دهی می‌کند. از طرف دیگر، اگر خواهان فعالیت طبق شیوه‌ی برخورد ما هستند؛ برای تسلیم‌گیری و یا امحای این‌ها می‌آید؛ لذا باید همان موضع را بگیری. آنها قبل از اینکه تو را به تسلیم درآورند، تو بایستی آنها را به تسلیم درآوری؛ قبل از زدن تو، تو بایستی بزنی. گفتیم که واقعیت مبارزه چنین است. همیشه در انتظار مفهوم دوستی و رعایت قرارداد بمانی، صاف بودن است. در گذشته به‌دلیل این صاف‌بودن‌ها راه را بر روی تلفات بزرگی گشودند. از پرستیژ بسیار بزرگ و نیروی تأثیر‌گذاری‌مان استفاده نشده و این وضعیت در جنگ جنوب به شدیدترین شکلش به اجرا درآمد.

در گزارش جزیره که دیروز دریافت کردیم آمده است که به‌دلیل وجود مشکلات سخت، خط‌مشی حزب پایمال شده و با این مساله نیز به‌طوری عادی برخورد شده؛ همچنین حرکت خارج از خط‌مشی به حد آخرش رسیده است؛ آنهایی که رفته‌اند به‌دلیل تنگ‌بودن عرصه‌ی فعالیت و وجود برخی مشکلات، کار را بر این اساس ادامه داده‌اند؛ خصوصاً مهم دیگر نیز فعالیت زنان زمینه را برای تخریبات مساعد نموده است؛ انعکاس آن همراه با فروپاشی فتودالیسم و رشد بسیار از هم‌پاشیدگی خرده‌بورژوازی در میان

صفوف نیز بسیار فرسوده کننده شد؛ همچنین میزان انجام تحلیلات و تعلیمات‌های حزب در این باره در چندان سطح اجرایی‌اش بالا نبوده و فاصله زیادی از آن وجود دارد. در اینجا نیز بدون تردید مراتب مدیریت، مسوول می‌باشند.

در خط‌مشی، تحلیلات و سطح تعلیمات‌ها حقایق نشان داده شده بودند؛ امکان و فرصت‌ها بسیار فراوان هستند. اجرای آن نیز مشکل مدیریت پراکتیکی است. چند نفر ناکارآمد نمی‌توانند ما را مشغول کنند؛ وظایف موجود در چنین عرصه‌ی وظایفی‌اند که می‌توان با موفقیت به انجام رساند. اگر گرایشاتی خارج از خط‌مشی وجود دارند که به بیرون از زندگی حزب کشیده می‌شود، یا این‌ها را اخراج و یا برای جهت‌سازگاری با خط‌مشی، باید پراکتیک را در دستور کار قرار بدهی.

به‌دلیل اینکه بسیاری از شماها که در اینجا دید تازه‌اید این موضوع را کمی عمیق‌تر مورد ارزیابی قرار دهید. زیرا با پیشرفت فعالیت‌ها رشته‌ی کار از دست می‌رود. بی‌حاصلی و اشتباهات عملکردهای پراکتیک را همچون یک قدر و تخریبات صورت گرفته توسط برخی‌ها را بسیار ترسناک می‌بینند؛ برای چه کسی می‌ماند است؟ برای کسانی که ضعیف‌اند؛ کسی که در درک کردن کم‌وکاستی داشته و لزومات تعلیمات‌ها را به‌خوبی به‌جای نمی‌آورد؛ همچنین برای کسانی که این مهم را ماهرانه عملی نمی‌کنند شاید این‌گونه باشد. انقلابی که حق من است به هر جایی هم که برود به‌اندازه‌ی که مشکلات را می‌بیند بایستی نیروی چاره‌یابی را نیز نشان بدهد.

نزد ما هنگامی که مشکلات سر بر آوردند، عقب‌نشینی و نشان دادن ترس، جزو بیماری‌های مدیریت هستند. بسیاری از خلق‌مان نیز در چنین وضعیتی قرار دارند. نخیر، کار مدیریت، اجرایی کردن است؛ برای چاره‌یابی وجود دارد؛ تحقق و عملی‌سازی نیز تلاش بسیار زیاد و استادی می‌خواهد. در این باره نیز رفقای ما نیز آماده نیستند. تنها نوشتن شکایت برای رده‌های بالا کفایت نمی‌کند، بلکه از حادثه کردن مشکلات با مدیریت برمی‌آید.

برخی‌ها برای اینکه به‌اصطلاح چگونه دو مدیر را به‌جان هم بیندازند، شب و روزشان را می‌گذرانند؛ اگر هم بیندازند، ناراحت می‌شوند. آنهایی که در صفوف ما بر روی امکانات مفت‌خوری کرده؛ آن‌هم در مورد انسان‌های ما این کار را انجام می‌دهد و تمام دردش انداختن حزب به‌جان همدیگر است. پیش ما چه کار دارد؟ یا اگر جای دارد کیست؟ بشناسیم! یا ما به او هیچ آموزش نداده‌ایم؛ چیزی به‌نام تربیت نداده‌ایم و یا اگر این‌ها را ببینیم تربیتی مشخص خواهیم داد؛ از او کار خواهیم خواست. اگر با اصرار این را انجام ندهد، بسیار بیشتر تحقیق کرده و برای نهادینه کردنش تلاش خواهیم کرد. اگر بیشتر ما را با زحمت روبه‌رو کند او را سرکوب خواهیم کرد. تنها یک راهکار وجود ندارد؛ می‌توان ده راه و روش ایجاد نمود؛ نتیجه حاصل خواهد شد. همیشه این پرسیده خواهد شد که "بی‌تأثیرسازی مدیریت خوب کار کیست و دلایلش چیست؟" تا اینکه پیدا شده و مجازات خواهد شد. اگر خود فرمانده باشد به‌طوری و اگر مشکل از خلق باشد طور دیگری برخورد خواهیم کرد. اگر در میان کادرها نیز خرابکار وجود داشته باشد، همه آنها را یافته و مورد تحلیل قرار خواهند گرفت. این دارای هیچ جنبه‌ی نیست که مورد شکایت قرار گیرد.

گفته می‌شود برخی دختران ظاهر شده و یا در رابطه دختر-پسر، در سال قبل در فلان تاریخ، یک سری روابطی درست شده بود... در محیط غیبت زیادی وجود دارد! در این مورد نیز ما تحلیلات زیادی را انجام دادیم. اولاً در پس مشاهده‌ی این غیبت‌های مختلف و تخریبات ناشی از آن، ملزوم به یافتن دلایل طبقاتی آن هستیم. همراه با فروپاشی جامعه‌ی فئودالی، بورژوازی منقطع ظهور یافته و هر لحظه زندگی یک حزب سوسیالیستی را در معرض تهدید قرار می‌دهد. از طرفی دیگر، تهدیدات مخرب دشمن وجود دارند. با به کارگیری این اسلحه در تلاش برای ایجاد تخریبات در زندگی حزب می‌باشد. در کنار این نیز دارای کمبود آموزشی و ضعف تفهیم می‌باشیم. راه‌گذار از آن نیز از خودآموزی می‌گذرد.

حزب در این مورد صاحب برخوردی بسیار سازمانی است. در روابط موجود در PKK مبدأ برخورد آزاد معتبر بوده و به تمامی مبتنی بر داوطلبانگی است. در PKK اعمال زور ممکن نیست؛ نظم وجود دارد؛ لزومات خط‌مشی حزب مشخص است؛ باید به جای آورده شوند. در هر رابطه اجتماعی که این تحقق نیابد، راه‌حل انقلابی را در نظر گرفته است. در روابط خانوادگی، خویشاوندی، عشیره‌یی و دیگر روابط سازمانی حتی اسلوب و طرز خطاب روابط متقابل رفاقت را نیز مشخص کرده بود. در این باره کسی که تحلیلات اخیرمان را مبنا قرار دهد، می‌تواند با خود اعتمادی هر نوع رابطه‌یی را ایجاد کند. هنگامی که می‌گوییم هر رابطه‌یی، یعنی آشکار است چه خدمتی به آزادی نموده و کدام شیوه ارتباطی برای سازماندهی و عملیات، چه فایده‌یی دارد و یا باعث چه تلفاتی می‌شود. برخی‌ها می‌خواهند در کنار هم بمانند؛ در یک جا بمانند؛ اگر درست و باهوش باشند، غیرممکن است که ملاک این امر در نظر گرفته نشوند. اگر خواهان بازی با معیارهایند، فردی انقلابی نخواهند شد. اگر گفته شود "باهم فریب خورده، گیر افتاده و در این مورد در باتلاق وامانده‌ایم" با زندگی حزب سازگار نمی‌شوند.

در این دروس، نتایجی که باید از تحلیلات بگیری؛ اگر می‌خواهید چه در درون فعالیت، چه در اروپا و یا در خاورمیانه رابطه‌ی عاطفی برقرار کنید؛ بایستی بدانید تا چه اندازه برای تمامی دعوی حزب، طرز زندگی و سازماندهی آن مفید واقع خواهد شد؟ دست آخر، برای جنگ چقدر فایده خواهد داشت؟ ماهیت برخوردمان در رابطه با یکدیگر، در روح، عاطفه، فکر و جنسیت نیز مبتنی بر این است. بایستی تنها این ملاک را اساس بگیرید. اگر کسی خود را از زندگی حزب، انجام سازماندهی و عملیات عقب می‌زند، بایستی از او رویگردان شوی؛ حتی اگر همسر تو هم باشد. اگر نامزدت هم باشد باید دست از او برداشته و از او فرار نمایی. مگر کسب این نتیجه غیرممکن است؟

ملیتانی که در جبهه‌ی جنگ در تلاش برای رسیدن به پیروزی است، اگر دختر-پسر ما هم بگویند «به‌درون پناهگاهی رفیق و در آنجا بر خود حاکم نشدیم، بعد از آن منطقه از هم فرو پاشید، حزب متلاشی شد» البته که در موقعیت یک خائن قرار خواهی گرفت. ملیتان موظف رسیدن به پیروزی در جبهه است. چه در پناهگاه‌ها، چه در قرارگاه‌ها و چه در لحظه‌ی عملیات باشد، دچار کوچک‌ترین غفلت هم نمی‌شود. دست به ماشه است. زیرا هر لحظه دشمن به دنبال اوست. چنین نمونه‌یی روی داده و برخی اوضاع ناخواسته به میان آمدند. این‌ها تنها در راستای برقراری روابط نیست؛ چون که در درون خیانت جای گرفته‌اند. بنابه این دلایل بود که گفتیم بایستی رابطه این‌گونه برقرار شود.

در آغاز، وظیفه‌ی مدیریت، شب‌وروز پیشبرد و گسترش حزب و به‌پیروزی رساندن عملیات آن است. می‌گوید: «نامزدیم، ازدواج کرده‌ایم، کمی همسرم را ببینم. سه‌چهار ماه مشغول شوم، دوباره برمی‌گردم» و یا «نامزدم است، در یک چادر زندگی کنیم» شرایط حزب‌مان نمی‌تواند این‌ها را تحمل کند. اگر چنین رفتار کنیم ارزشی نخواهیم داشت. بی‌درنگ، دست از این بردارید.

تمام زنان و مردانی که پیش من آمده‌اند می‌گویند که بایستی حتماً به کوه و به میان گریلا بروم. من به آنها قوانین موجود در کوهستان را می‌گویم. برخی‌ها ماجراجویند. از نظام بی‌حوصله شده‌اند. دست‌هم را گرفته‌اند و خواهان ادامه‌دادن همان چیز در کوهستان‌اند. این غیرممکن است! در آنجا در دست هر کسی اسلحه وجود دارد؛ قبل از هر چیز تو با سلاح ازدواج کرده‌ی، اسلحه بالش توست. در هنگام یادآوری این‌ها گفته می‌شود «روحیه‌مان خراب می‌شود»، پس تو کوهستان را چطور در نظر گرفتی؟ حتی توریست این چنین به فراز آنجا نمی‌رود. این وضعیت، راه را بر آشفتنگی هموار ساخته است. کسی که این را چنین به‌میان می‌آورد یا فردی با خصلتی ضعیف بوده و یا دارای نیتی عامدانه می‌باشد. قوانین کوهستان و گریلا بسیار واضح هستند؛ تمام قوانین ارتش نیز همین‌طور. ندیدن این در هنگام اولین ارتش شدن و به‌جای‌نیارودن لزوماتش به‌رغم مشاهده‌ی آن نیز به منزله‌ی سخره‌گیری این کارهاست.

عواطف چگونه اعتلا می‌یابند؟ چگونه رشد داده خواهند شد؟ در این موضوع در تاریخ کوردستان، ما کارآمدترین تحلیل را انجام دادیم. اگر توان داری به جنگ، سازماندهی و به حزب پایبندش کن. عواطف و احساسات را عظمت ده. به هر نوع رابطه‌ات تعالی ببخش! اگر صاحب این نیرو هستی، انجام بده. ولی او چه می‌کند؟ یک روستایی که به‌دنبال ارضای هوس و امیالش است؛ در پناهگاه در کوه و یا در خانه با زنی که در پی ارضای هوس و امیالش است، همدیگر را در یک لحظه می‌یابند؛ روز دوم سکاندال (فاجعه)! این‌ها انقلابی نیستند، پست‌فطرت‌اند. از خانه‌شان گریخته، با دزدی برخی از مسوولیت‌ها را به‌دست آورده و مفت‌خوری می‌کنند. آنهایی که انقلابی نمی‌شوند، می‌توانند چه رابطه‌ی را ارتقا دهند؟ حتی چقدر می‌توانند عشق را عظمت ببخشند؟ ازدواج را متحول نمایند؟

ما برای رسواکردن این شخصیت‌ها دچار زحمت نمی‌شویم. اگر این‌گونه باشد به آنها یک نوبت غذا، یک ریال از پول‌مان و یک بالش هم نمی‌دهیم. تو ما را نشناخته‌ی. حتماً این چنین نمی‌شود؛ می‌گوییم که مرتکب جرم شده‌ی. با توجه به وضعیت، سنن جامعه و قوانین دولت نیز مجازات می‌دهد؛ ما هم می‌دهیم؛ نمی‌توانی محیط آزادی ما را مانند آخوری آشفته در نظر بگیری. زن و مردی که پیش ما می‌آیند، اعتلا می‌یابند. اگر می‌گویند «دارای غریزه و هوس هستیم»، باید آنها را در راه خدمت به انقلاب عظمت ببخشی. فکر می‌کنید که انقلابی بودن کاری آسان است. کسی که وابسته‌ی هوس‌هایش است؛ اگر بداند که چگونه می‌تواند این را به تنظیماتی موفق در صفوف PKK تبدیل کند می‌تواند زندگی کرده و بایستی درک کند که به‌غیر از این غیرممکن است. نمی‌شود که بگوید «مسوولیت را تصاحب خواهم کرد؛ بعد از غضب آن نیز، دیکتاتور خواهم شد؛ هرگونه بی‌اخلاقی را انجام خواهم داد»؛ کسانی وجود داشتند که بر این اساس در پی رسیدن به مقام مرکزی حزب بودند. این را بسیار امتحان کرده و جواب محکمی دریافت کردند.

غرایز و عواطف خانواده‌گرایی در اعضای ما بسیار ریشه‌ی است. آن‌چنان که ممکن است در راه آن از ده مرد هم چشم‌پوشی کنند. منشأ بسیاری حزب‌گرایی‌ها از اینجا می‌باشد. بسیار وابسته‌ی هوس‌ها بوده و اگر حزب طبق خواسته‌ی او با وی برخورد نکند او نیز حزب را به آتش می‌کشد. کادرهای PKK در این باره، متوجه قوانین و طرز زندگی خود هستند. در این موضوع، فداکاری و لزومات درک این را می‌دانند. تقریباً برای تمامی مناطق می‌گویم. کسی که دلش در پی عشق خوبی است مجبور است که خوب بجنگد. کسی که دلش به دنبال رابطه‌ی خوب با زن یا مرد است، ابتدا بایستی بداند که جوهر آن حاوی وطن‌دوستی، پابندی فوق‌العاده به وطن، جنگیدن در راه آن، سازماندهی کردن و آموزش آن‌هم آموزشی موفق می‌باشد. در غیر این صورت رشد عشق، با زندگی بر روی امکانات حاضر حزب و در عمق امیال مخرب و فردیت غیرممکن است.

در این مورد، در PKK از مدعی‌ترین جوامع به‌اندازه‌ی که دیده نمی‌شود، تربیت وجود دارد. می‌گوید: «می‌دانستم که این، بدین‌گونه است؛ اما به‌صورت مخفیانه علاوه بر انجام فعالیت، در پی هر نوع حزب‌گرایی مبتنی بر امیال برآمدم.» عاقبت این، مرگ است. کاری که کنترراگرایی انجام می‌دهد چیست؟ چنین مسائلی بسیار روی می‌دهند. همگی شان بیچاره‌هایی هستند که از [درون] جامعه آمده‌اند. به‌گمان‌شان مفهوم آزادی در PKK چنین است. اگر روزی به این‌ها فرصت بدهیم، روز دوم، ارتش از بین رفته و دو نفر را نخواهیم دید که بتوانند جنگ کنند. زیرا آن‌هایی که از زندان آزاد شده‌اند، از فعالیت جوانان و یا از هر عرصه‌ی می‌آیند حتی روستایی‌های بوتان، طی صحبت با هم، میان آنها وابستگی عاطفی ایجاد شده و بعد از اعمال تحمیلاتی بر حزب می‌گریزند. این آب آسیاب از کجا می‌آید؟

شما خواهان چنین زندگی‌ای هستید. ولی نمی‌دانید من این حزب را چگونه سرپا نگه خواهم داشت. حزب جنگ است، به شکلی دیگر در نمی‌آوریم. اکنون نیز حزب جنگ نیز برای ما لازم است. اگر حزب نباشد همه‌ی شما نابود خواهید شد. آنگاه من چگونه می‌توانم آذوقه‌ی شما را تأمین کنم. ما به زندان پول می‌فرستیم، شما را به حزب می‌رسانیم. این‌ها نیز با تشکیلات انجام می‌گیرند. تشکیلات نیز با جنگ، تشکیلات می‌شود. ضروریات یک حزب جنگی را در نظر نمی‌گیرد. PKK صاحب برخی سنگرهاست. خواهان استفاده از آن طبق میل خود بوده و می‌گوید: «اگر ممکن نباشد، فرار خواهیم کرد.» غلطی این گرایش از ابتدا مشخص است.

همیشه از حقوق انسان بحث می‌کنند. در حالی که با ما معامله‌ی انسانی صورت نگرفته است. کدام حق انسان؟ بایستی این را بدانید. نزد ما حق انسان تنها از یک راه، آن‌هم تنها با جنگ به دست می‌آید. گفته می‌شود که مگر حق احساس هم وجود ندارد؟ حق عاطفه نیز تنها با جنگ کسب می‌شود. نتیجه را بسیار خوب می‌بینید که ازدواجی باناموس، با ادای حق جنگ تحقق می‌یابد. به‌جز این غیرمشروع می‌باشد. اکثراً نیز به خیانت، تسلیمیت و هر نوع تباهی می‌گریید.

می‌توانم این واقعیت‌ها را بیشتر توضیح دهم، ولی در طی انجام تحلیلات، البته مشکل نیست که شما بدین شکل ارزیابی کنید. از وجود عواطف واقفیم. بر انسان، واقعیت انسان و عواطف آگاهیم. ولی واقعیت جنگ خانمان‌سوز در کوردستان در میان است. با درک صحیح تمام این‌ها نشان‌دادن نیروی

برخورد با این واقعه که بدان حزب شدن و ارتش شدن گفته می‌شود به شکلی صحیح‌تر در نظر گرفته می‌شود. برای این نیز می‌گویم می‌آیید اسلحه PKK بی‌ها را به‌دوش می‌گیرید ولی این در آغاز با درک واقعیت‌مان میسر است.

بدین دلیل با جزئیات تحلیل نمودم. هیچ‌کس نگوید که در اینجا شفافیت وجود ندارد. جستجوگر خوبی شوید. بسیار با جزئیات توضیح داده شده است. می‌دانستم که در هر عرصه، مشکلاتی به‌وجود خواهند آمد. برای این نیز از قبل تدارکاتی انجام دادم.

ملیتان پشاهنگ در هر عرصه‌ی ملیتان پشاهنگ است

بنابراین، راه‌حل در هر جبهه‌ی این است. عرصه‌هایی که از آن بحث می‌کنیم بسیار پیچیده بوده و زیر [بار مسوولیت] آن پشتمان خم شد. ما زمینه‌ی حزب را برای آزادی و برابری بسیار هموار ساختیم، ولی قوانینش را هم مشخص کردیم. می‌توانیم این را به‌هر کسی که می‌آید توضیح دهیم. اما خانم‌ها و آقایان خواهان ایجاد روابط نزدیکی هستند! معیارهای این را نیز بیان کرده‌ایم. اگر به کارتان می‌آید؛ ادامه دهید. اگر به کارتان نمی‌آید به‌جایی که آمده‌اید برگردید. اگر خواهان درک عظمت عواطف هستید در میان ما شروط آن تا حدودی چنین است.

عواطف بزرگ، هوس‌ها و دوست‌داشتن‌ها مجبورند که بر اساس جنگی میهن‌پرورانه رشد یابند. خارج از این نیز به عوام تعلق دارد. هر طور که با آنها برخورد کنند حلال می‌باشد. اگر مطابق با دین تفسیر شود درست است. بسیاری از رفقا با گفتن «تمام این‌ها را در یک لحظه فراموش کردم» این‌ها را انجام داده و خیانت کرده‌اند. این با فراموش کردن و دقت‌نکردن توضیح‌دانی نیست. تو ملیتانی و برای هر چیز دارای راه‌حل مشخصی هستی.

در این موضوع، فرماندهی‌ی که خود را کامل ساخته، به هر جایی که برود و هر کاری را که برعهده بگیرد چاره‌اش را خواهد یافت؛ برای زن هم می‌بیند؛ برای مرد هم می‌بیند. چرا راه را برای این باز کند؟ دل دختر و یا پسر در پی عشق است؛ راه آن از اینجا می‌گذرد. می‌خواهد رابطه برقرار کند؟ رابطه‌ی میان این ارتباط با جنگ این است. ما این را رد نمی‌کنیم. با این نه به شیوه‌ی فتودالی و نه بورژوازی برخورد می‌کنیم، بلکه با طرز PKK برخورد می‌نماییم. اگر صاحب نیرویی بفرما؛ این یک چاره است. اگر نیرویش کافی باشد می‌ماند. اگر کافی نیست نزد ما کاری ندارد. اگر هر کس این را در جایی که هست عملی کند تنظیمات حزبی مانند انفجار نارنجک صدا خواهد داد. مشارکت زن نیز راه را بر روی پیشرفتی بزرگ می‌گشاید. مرد نیز حتی اگر ازدواج هم کند، عاشق هم شود، زمینه را برای پیشرفت مهمی فراهم می‌سازد. ولی هر ریفقی بایستی بدانند که این روابط راحت نخواهد بود.

به زندگی خودمان نیز بنگرید؛ این فداکاری بزرگ بیانگر چیست؟ میزان دشواری زندگی سازمانی نشان‌دهنده‌ی این است که نمی‌توان در راستای موفقیت از آن حذر نمود. چرا زندگی زندان از هر جایی بی‌امکان‌تر مانده اما این همه فداکاری دیده می‌شود؛ به‌همین دلیل، معنایش برای حزب مهم است. در غیر این صورت، گذار ارزان از آن راه‌حل نیست.

بنابراین رفقا ترسناک‌اند، مشکلات خود را این‌گونه نشان می‌دهند، هنگامی که از احساس بحث به‌میان می‌آورد، این را به مدیریت ضعیف ارتباط می‌دهم. PKK یک نیروی قدرت‌مند چاره‌یابی است. اگر دقت کنید سیاست کادری و زندگی حزبی‌مان دشمن را شکست می‌دهد. مشکل است ولی موضوع مهم موفقیت است؛ موفقیت زیباترینش است و تنها راهی که به هر کس حق، افق و عواطفش را عرضه بدارد. تکرار این بی‌معنی است. چه وقت فکرتان را به کار می‌اندازید و عملی کردن را یاد خواهید گرفت؟ من از روی پیش‌نویس رمان روابط خود آزمون‌هایم را برای شما توضیح دادم. آن را با شما بیشتر ارتقا خواهم بخشید. من نیز وارد برخی روابط شدم. ولی روابطم چگونه به روابط جنگ تغییر یافت؛ با تحلیل جمهوری ترکیه و شخصیت و متحول‌ساختن به زندگی گریلایی و حزبی بزرگ‌ترین نمونه را بیان نمودم. من نیز اگر می‌گفتم "نمی‌توانم بگویم تحت تأثیر قرار گرفتم؛ مرا به کار گرفتند؛ معیارهای مرد کلاسیک مرا نابود کرد" آن‌روز پایان می‌یافتم.

بی‌وقفه ده‌سال سخت گذشت. به ارزش صبری بزرگ، نیروی مقاومت و درنظرگرفتن بدل‌ها وارد گشت. طی تحلیلاتی مهم در تاریخ PKK برای اولین بار شکست روی داد. این را بارها بیان کردیم؛ خانواده‌ی کورد زمینه‌ی پیروزی دشمن است. نگرش و قوانین حاکم بر آن در حالی که در مقابل دشمن، تسلیمیت مطلق و سرخم کردن را می‌آورد، پاسخگویی با راهکار موفق انقلابی، از تجزیه پیروزی می‌سازد. شما نتیجه را برای خودتان تحقق خواهید بخشید. هم گفته، انجام داده، در درون آن جای گرفته، تأثیراتش را به‌طور فوق‌العاده‌ی دیده و هم تحلیل نمودم؛ بهترین نتیجه‌ی را که برای انقلاب و حزب فایده داشت کسب کردم.

بسیاری از رفقای‌مان حتی خواهان درک این مرحله‌ی مهم هم نیستند. حتی متوجه این نشده است که واقعیت رهبری و حزب در این روابط بیانگر چه بوده و راه را برای چه نتایجی گشوده است. تو که از تاریخ حزب آگاهی نداری و از زندگی حزب بی‌خبری، نمی‌توانی کادری سالم شوی. اما بازهم می‌گوید PKK بی‌هستم. چگونه PKK بی‌هستی؟ در PKK، قانون و زندگی وجود دارد. یک واقعه‌ی سازمانی و واقعه‌ی مسنجم است. تاریخ یکسان است با نصفی از حزب. قوانین، ضروریات حذرناشدنی تکوین حزبی است. اولین تلاش و مقاومت آن، تلاش و مقاومتی است که تسلیم نشده است. تنها با نشان دادن این، حزبی خواهی شد.

تمام رفقا بدون درنظرگرفتن این‌ها می‌گویند که من PKK بی‌هستم. اگر تو PKK بی‌هستی فایده‌اش را ببین! این مشکلاتی که دارید چیست؟ ناکفایتی‌های شخصیتی چیست؟ بیچارگی چیست؟ همراه با سوالات مشابه این، بیچارگی‌های مشابه این به‌میان می‌آیند. راه این نیز از فعالیت‌های رفاقت که ما به شما ارایه نمودیم و همیاری می‌گذرد. حتی تذکر دوباره‌ی این به مدیریت هر منطقه بیجاست. اگر او

تحلیلات را عمیقاً درک می‌کرد همچون ملتانی مسوولیت‌پذیر مکرراً آن را در نظر گرفته و تقریباً برای هر مشکلی جواب‌های کاملی را به‌دست می‌آورد.

مفهوم "دستم را به کجا دراز کنم این ظاهر می‌شود" سخنانی کودکانه است. از هر منطقه گزارشات مشابه به این می‌آید. این گونه تأثیرات دشمن عادی است ولی PKK این‌ها را پشت‌سر گذاشته است. ناسازگاری با تشکیلات، آغابودن، رتبه‌خواهی، موقعیت‌طلبی و انجام هر نوع تخریبات و امثال این‌ها همچون راه‌حل به‌میان آمده‌اند. اگر تو هم می‌گویی ملتانم، مدیرتم، بایستی با آگاهی تمام بر این‌ها به حرکت افتاده و همچون مشت با نیروی حل جواب بدهی. همچنین باید مسوولیت‌پذیر بوده، خواهان اختیارات شده و احساس مسوولیت را رشد بدهی. لازم است دیگر این را درک نموده، صحت تکوین و نیز سالم‌سازی تکوین حزبی را بر این اساس بدانید. ولی در ابتدا تنها فداکاری، جسارت و مقاومت کافی نیست. این کار، قانون و راه و روش دارد؛ یک هنر بزرگ است. چنین PKK‌یی شدنی سخت‌ترین PKK‌یی شدن است. اما PKK‌یی بودنی است که بهترین نتیجه را به‌ثمر می‌آورد.

در جایی که دشمن داخلی و خارجی یکی شدند، ما متحمل ضررهای بسیاری شدیم

وخیم‌ترین وضعیت آن وضعیتی است که در جنوب غربی به‌وجود آمده است. ماه‌هاست که از طرفی بسیار غمگین گشته و از طرفی دیگر با درکی ژرف، خواهان درک آن هستیم. کمی شرف حزب را نمایندگی کرده و می‌گوید «ما پایبند رهبری و حزب هستیم». جنایت کشتن ۱۷ رفیق‌مان را می‌دانید. شخصی که مسوول این کار است، اینک در بازپرسی به‌سر می‌برد. برای‌مان روشن خواهد شد که کنتراست یا جانور! که توانسته با ارزش‌ترین رفقا آن هم تا جایی که خیال‌های رفیق زخمی‌اش را در جنگ از بین ببرد؛ تا حدی وحشی شده‌اند که یک رفیق دختر را لخت کنند. فکر کنم که روش‌های دیگر شکنجه را اعمال کرده‌اند. بریدن گوشت‌شان، له کردن و مشابه آنها؛ بسیار دردناک‌اند!

برخی‌ها هم به‌رغم درست‌بودن‌شان، با مفهوم انتقام‌جویی به شکل «کنترا را مجازات می‌کنیم» تنظیم شده، حمله‌ور گردانیده شده و اینچنین به کار گرفته شده‌اند. کسی که از پشت جهت‌دهی و در نگرشش چشم‌پوشی کرده متفاوت است. با گفتن «این کنتراست، با دشمن خوب می‌جنگد» دست به برخی اعمال غیرانسانی در PKK زده‌اند. حادثه واقعاً هم وحشتناک است. آلت شدن با گفتن "برای حزب بهترین کار را انجام می‌دهم" و... تصفیه‌گری ماهرترین کنترا و کار کسی است که با ظرافت بسیار عالی انجام داده است. کسانی را که زنده مانده‌اند دیدید؛ گرفتند و [به اینجا] آورده‌اند. در وضعیتی بدتر از مرگ به‌سر می‌برند. با ارزش‌ترین رفقای‌شان را پیش چشم‌شان به قتل می‌رسانند. یا تماشاگر مانده و یا به وضعیتی درآمده شده‌اند که برای این کارها کف بزنند. عقل سلیم از بین رفته است! همه‌ی آنها درست و فداکار هستند. اگر بگویید بمیرید خواهند مرد. ولی به این وضعیت هم کشیده شده‌اند.

برای آنکه به مباحث تان روشنی ببخشند، ابراز می‌کنم. تمام این‌ها مگر با یک بروشور گسترده آشکار شوند. در این موضوع هشدار داده بودم. با در نظر گرفتن تهدید به کسانی که به منطقه رفته و حتی به کسانی که شهید شدند، دستورات واضحی دادم ولی عملی نشدند. خواهید گفت که مانع شدند. حال آنکه در هنگام سوگند گفته می‌شود «در برابر هر نوع مانعی، طبق خط مشی حزب حرکت خواهیم کرد. پایبند رهبری خواهیم ماند.» بعد هم نیروی پایبندی را نشان نمی‌دهید. در برابر هر نوع راهکار دشمن، هوشیاری یک ضرورت است. می‌توان کسانی را که به آلت این تبدیل شده‌اند از لحاظ وضعیت اجتماعی تحلیل نمود.

می‌دانید که شخصیت آن عرصه با اعمال انکار، آسمیلاسیون و کمالیسم تا چه اندازه بر خلاف جوهر خود حرکت می‌کند. مثلاً در میانه‌ی قتل عام در سیم می‌دانید که در همان زمان یک فرهنگ توطئه‌گری چقدر رشد داده شده است. می‌توان در کوردستان به نمونه‌های بسیاری را از این اشاره نمود. PKK تمام این‌ها را بسیار خوب تجزیه و تحلیل نموده و در برابر این مسلح شده است. تحلیلات شخصیتی را طبق خصوصیات هر عرصه صورت داده و واقعیت توطئه‌گری آن را به‌خوبی روشن و آشکار ساخته است. یک انقلابی بی‌کفایت، شخصیتی اخلاک‌گر و جاسوس آگاهانه را به‌وجود آورده است. مگر با درک ژرفای خط‌مشی بتوانید تحلیل کنید.

در موضوع تفهم و موضع‌گیری، بحث از بی‌کفایتی به میان می‌آید. تپیی که مشکوک بوده و حزب نیز تحت نظر گرفته وجود دارد. تیزی جمال کسی است که قبلاً با حکم اعدام دادگاهی شده و می‌دانید که به او یک شانس داده شد. در حالی که خط‌مشی عملی نمی‌شود و مصرانه خواهان افزایش نیرو هستیم او توسعه نمی‌دهد. گفته می‌شود که عملیات انجام دهید اما انجام نمی‌دهند. از طرف دیگر هم شهادت‌های بی‌جایی وجود دارند. این تپ به تنهایی از عملیات نجات می‌یابد. مشخص نیست که این هفت نفر شهید شده یا به قتل رسیده‌اند؟ گروه ملاتیا بدین طریق امحا می‌شود. در جنوب گروه‌های گریلابی متکی بر دشت امحا می‌شوند. یک نگرش صحیح استقرار اعمال نگاشته یعنی به‌تمامی با وارونه کردن خط‌مشی در تلاشند که اینچنین عملی کنند.

حاصل این، امحاشدن گروه‌هاست. ولی انقلابی بی‌کفایت، متوجه این هم نمی‌شود. مابقیه به رغم دستورات هم در جایی جمع می‌شوند. حتی با گفتن «آیا رهبر حزب در مورد من به عنوان جاسوس فکر می‌کند» متردد می‌شوند. بسیاری‌ها از این هم درس نمی‌گیرند. کدام شخص و با چه هدفی باشد، طبق نظر خود خواهان یافتن توضیحی می‌باشد. زیرا بازخواست این همه شهادت صورت خواهد گرفت! چرا که سبب این همه شهادت گشته و مابقیه‌ی نیرو را در یک زمستان با گفتن «نخواهم گذاشت که شش ماه از کوه پایین بیایند، برف وجود دارد» نزد خود نگاه می‌دارد. طرفی که این را می‌گوید، می‌تواند میوه‌ی هفتگی خود را هر بار برای خود تهیه کند.

شش ماه عرصه را بر روی حزب و رهبر حزب بسته نگاه داشته و دست به اعمالی می‌زند که می‌دانید. برای تکمیل باقیمانده‌ی کار دو ماه دیگر فرصت می‌خواهد. اما یک امکان بسیار کوچک مداخله برای ما به‌وجود آمد که از آن استفاده کردیم. سخنان بی‌سیم را خواندید. در آنجا نیز تنها راه‌حل

در نظر من، نجات دادن مابقیه است. گفتیم که اگر جاسوس هم باشد به طور قطع مجازات (اعدام) نخواهد شد. دوماً گفتیم که شخصی که سازمان جاسوسی را آشکار کرده کار مهمی را انجام داده است. حزب خواهان مشاهده‌ای این با جزیاتش می‌باشد. اگر ممکن باشد زود به حزب برسانید. ضمانت هم داده می‌شود. کسانی هم بودند در سطح مرکز در گفتگوهای بی‌سیمى مثل آنکه به نفع او سخن می‌گویند در نتیجه، تخریبات را کمی محدود کرده و به سطح حساب‌خواهی رساندیم.

اگر توجه شود، در صورتی که به تمامی واقیعت حزب و قوانین آن عملی شوند، هیچ کس به این وضعیت دردناک دچار نخواهد شد. در عرصه هم تحول بزرگی به وجود آمده و شهادت‌هایی بدین شکل صورت نخواهند گرفت. احتمال کنترا بودن این شخص بسیار قوی است. بیست سال تجربه دارد. شاید به این هدف از جنبش‌رهایی خلق حرکت کرده و تا امروز هنرش را اجرا کرده است ولی ما نیز دارای تدابیری هستیم.

کنترا همیشه وارد شده و نفوذ همیشه وجود دارد؛ تاریخ PKK پر از مبارزه‌ی با این هاست. دشمن هم در داخل و هم در خارج کار می‌کند. تمام روابط را هم تحت کنترل قرار می‌دهد. خواهان نتیجه‌گیری است. به تاریخ تمامی سازمان‌های کورد و ترک بنگرید؛ MIT تمام آن را به تصاحب درآورده است. حتی در برابر خودش به کار گرفته، هر کس را به‌دست دیگری زده و کنترل را به‌دست گرفته است. به DEVSOL (حزب انقلابی) بنگرید. مگر حزبی باقی مانده است؟ در سال ۱۹۷۲ به PDKی ترکیه و به زدن سعیدها بنگرید، مگر سازمانی باقی ماند؟ در ۱۹۲۷ به TKP بنگرید، مگر حزبی برجای ماند؟ در آن زمان مصطفی کمال رهبری مانند لنین را به کار می‌گیرد. البته عملکردهایی علیه ما صورت خواهد گرفت. ما تمام این‌ها را به‌طور گسترده‌یی توضیح دادیم. در این مورد به ایالت جنوب غربی بیشتر هشدار دادیم. دشمن است، او هر چیز، هم نقشه و هم پراکتیک آن را انجام خواهد داد، اما کارهایی هست که بایستی ما انجام بدهیم. در این مورد قبل از هر چیز تحلیلات، رهنمون‌ها و دستوراتی وجود دارند که به‌طور قطع بایستی به‌جای آورده شوند؛ برای این باید با تفکر عمیق و انجام تدارکات، هر چیزی که لازم است حتی مانند گرگ‌بودن و... برخورد کنی. اگر اینچنین باشد می‌توانی زندگی کنی و کمی هم به پیش ببری. اگر انجام نمی‌دهی من چکار کنم؟ به این میزان می‌توانیم کمک کرده و درست کنیم.

حال آنکه رفقای باارزشی که به قتل رسیده‌اند، ماه‌ها نزد ما آموزش دیدند. خیلی به آن تیپ اختیار دادیم. حتی گفتیم مسوول هستید. اما با روح برده‌اش این را چندان نفهمیده است. نمی‌گوید «پست فرماندهی را به‌دست آوردم چرا از این استفاده نکنم؟»، متوجه نیست و رفته و تحت امر او درمی‌آید. به عرصه‌ی او می‌رود؛ به مساله پی نمی‌برد. بعد هم می‌گوید «مرا تنها گذاشت، می‌خواست به عملیات انتحاری بفرستد.» اگر تو چنین فکر کنی، تو را نابود خواهد کرد. انسان غمگین می‌شود ولی تنها با غم‌خوری، انسان نمی‌تواند از زیر بار این کارها نجات یابد.

مهم‌ترین درس این است؛ این رفقای باارزش نمایانگر شرف حزب هستند. در برابر پست فطرتی تسلیم نمی‌شوند. شهیدان بزرگی هستند ولی امکان پیشگیری هم وجود داشت. بایستی خیلی قبل از این به این فکر می‌کردند. بایستی با نقشه و با تنظیم می‌بودند. دشمن داخلی و خارجی بسیار نیرومند هستند. موانع

چه بودند؟ بایستی برای درک آن مغز خود را ترکانده و استاد می‌شدند؛ بایستی خود را تنها می‌گذاشتند. مگر این چنین حزبی شده و واقعیت رهبری به‌طور مداوم خاطر نشان می‌گشت. ولی این نیرو را نشان نداده است. اینچنین برخی‌ها آمده و نابود می‌کنند.

اگر بگوییم «با من چه کرد؟» این سیاست است. مانند راه‌رفتن روی آهن داغ است؛ البته که خواهی سوخت. نمی‌توانی بگویی «نمی‌دانستم، بچه بودم، خام بود» قبل از آن هشدار دادم. بایستی این هنر را جدی گرفته و لحظه به لحظه ملزومات آن را به‌جای بیاوری. بایستی توجه، هوشیاری و حس مسوولیت در حد اعلائی خود باشد؛ با قانون - قاعده، پراکتیک و اتوریته‌ی رهبریت به هر خطری فوراً جواب بدهی. اگر چنین باشی ملتبان و جنگجو هستی. در غیر این صورت، تو در خلاف اهداف خود حرکت خواهی کرد؛ دیگران تو را به کار گرفته، امحاشده و امحاکننده هم به کار گرفته شده‌اند. کورد به دست کورد و انقلابی به دست انقلابی ضربه خورده است، آن‌هم با بی‌رحمانه‌ترین شکل. چه کسی این کار را انجام می‌دهد؟ این را دشمن و استعمارگر انجام می‌دهد؛ دشمن است که مجری سیاست "تفرقه بینداز و حکومت کن" بوده و تو هم نمی‌توانی از نیفتادن به دام این بازی بی‌اهمیت جلوگیری کنی.

بایستی اشتباهات خود را دیده و درس‌های بسیار بزرگ و عمیقی بیاموزید. هم به خاطر یاد شهیدان با یک اتحاد بزرگ، کار جمعی، هوشیاری، با روح و موضعی متحدساز در برابر سیاست "کشتن سگ با سگ" که توسط دشمن عملی اجرا شده و تاریخ‌مان را زیر و رو کرده جوابگو باشید. بر این اساس، بایستی صاحب نگرشی انتقام‌جو بوده، از ارزش‌های خود بسیار محافظت کرده، تأثیرات دشمن را دیده و راه موفقیت را بگشایی. بیان دیگر واقعیت PKK این است. PKK بی‌که ما به شما یاد دادیم این است. این را آویزه‌ی گوش تان کنید. اگر گفته می‌شود به نوع دیگری می‌توان PKK بی‌شد بایستی تبعات آن را نیز تحمل کنید.

به‌طور خلاصه این‌ها را ابراز می‌کنم. شما نیز می‌توانید سؤالاتی را پرسید. گزارشات را با رفیق جمعه خواندیم. رفقای دیگر نیز کمی خوانده‌اند. در مورد این رویدادهای اخیر، برای روشن شدن موضوع این‌ها را بیان می‌کنم. در گفتگوهای بی‌سیم به‌طور گسترده‌تر جواب دادیم. در مورد عموم، بیانیه‌ها را مکرراً بر زبان آوردیم. حتی این نیز یک تکرار است. نمی‌دانم شفافیت چگونه ایجاد خواهد شد؟ در صورت لزوم دستورات مربوط به آن عرصه می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد. شاید این واقعه، شما را هم به لرزه درآورده باشد ولی واقعیت این است.

کسی هست که دارای فکر جداگانه‌ی بی‌باشد که بر آن بیفزاید؟ ما تاکنون این شخصیت را بر روی تخت عمل نخواستیم. تلاش خواهیم کرد بخوابانیم. فکر کنم به رفقای بی‌که به نزد او آمده‌اند گوش فرا داده و گزارشات را هم خواندید. می‌توانم نظراتم را از لحاظ انجام تدارک برای بازخواست کمی بیشتر بر زبان بیاورم. می‌توانید سوال کنید. در این موضوع، آیا کسی هست که افکار مفیدی برای دادخواهی و اندکی نیز تجربه داشته باشد؟

"ز": رهبرم مخصوصاً به لحاظ بازخواست، برای آنکه این شخص خود را به‌طور روشن بیان کند، می‌توان در مورد موضوعات وضعیت اجتماعی خود، وضعیت گذشته، رابطه‌ی خود با جنبش‌های خلق،

ورودش به حزب، رابطه‌اش با حزب و طرز رابطه‌اش مخصوصاً برای عمیق‌تر شدن بازخواست و از لحاظ تشریح واضح‌تر این وضعیت بیشتر کار کرد. نکته‌ی دوم؛ بایستی به شفافی در مورد نقشی که در این عرصه مخصوصاً در زمان عقب‌نشینی حزب و هنگام رفتن به میهن، همچنین موضع‌گیری خود را در مورد عملیات چاتاک^{۴۳} آشکار سازد. توضیح واضح موضعی که در میانه‌ی کنگره‌ی سوم در محیط کمپ اخذ می‌کرد و علاوه بر این، وابسته کردن رفقای جنوب غربی به خود مهم می‌باشند. بایستی این‌ها را آشکار کند. وضع رفیقی را کمی مورد بررسی قرار دادم. می‌گفت: «همه ما بر روی او حساب می‌کردیم» لذا می‌تواند بگوید: «از چیزی با عنوان هدف آگاهی نداشتیم، نمی‌دانستیم هدف PKK است یا دشمن! هنگامی که می‌گفت حمله کنید حمله می‌کردیم. به PKK بی‌کی که به ما نشان داده بود هجوم می‌آوردیم. نمی‌دانستیم دوست است، دشمن است و یا در اشتباه. حتی هنگام مشارکت در شکنجه‌ها بدون داشتن نگرانی اینکه این‌ها جاسوس‌اند، رفیق‌اند، شکنجه‌ها را هم با ذوق انجام می‌دادیم و در این کار، اصلاً دچار شک و تردید نمی‌شدیم.» شخصیتی است که چنین شکل گرفته. ترزی جمال برای این شخص نمونه می‌شود. از او تقلید می‌کند. این یک واقعه‌ی پایندی است. این طرز پایندی رویدادی عادی نیست. حتی کنترایی که دشمن در مکان‌هایی مخفی پرورش کرده نیز نمی‌تواند به این نتایج برسد. اگر بدین شکل با بازخواست برخورد کرده و پیش‌نویسی مرتب حاضر شود، احتمالاً از منظر تاریخ حزب‌مان و مخصوصاً این بُعد تصفیه‌گری و معنی ژرف آن به شکل شفاف آشکار خواهد شد. در این موضوع برای رفقای مصممی که تازه وارد حزب شده‌اند مخصوصاً برای پیشرفت‌شان تجربه‌ی بزرگی خواهد شد؛ آموزنده است.

- بله نفر دیگر.

ف: این شخص، در درون حزب‌مان از جایگاه مشخصی برخوردار است. مخصوصاً در مرحله‌ی بازگشت به میهن، اگر اشتباه نکنم، این مسوول گروه "هزل" یعنی مسوول هشت رفیق بوده است.

- ترزی جمال در آن جای داشته است؟

ف: بله خودش می‌گفت. این در "دیرک"^{۴۴} مریض می‌شود.

- پس این‌طور؟

ف: در زمان رفتن و در نیمه‌ی راه مریض می‌شود. توجهم را جلب کرده بود. هنگامی که مریضی‌اش را پرسیدم گفت: «به‌طور مداوم استفراغ می‌کنم.» غذا را به‌عنوان دلیل استفراغش نشان می‌داد. حال آنکه آن غذا را تمام رفقا خورده بودند. بدین شکل خود را باز می‌دارد. همچنانکه می‌دانید در این واقعه هشت رفیق به شهادت رسیدند. این واقعه مرا به چالش کشانده بود. در فهم این فایده وجود دارد. از طرف دیگر

^{۴۳} در زمان کارزار ۱۵ آگوست، شمزینان، اروه و چاتاک عملیات انجام می‌شد ولی این عنصر عملیات چاتاک را به بهانه‌های فراوان انجام نداد و رفیق عگید بعد از عملیات اروه و شمزینان به چاتاک رفته و در آنجا عملیاتی را انجام داد.

^{۴۴} یکی از شهرهای مرزی جنوب غربی کردستان

در مرحله‌ی ۱۹۸۸ مخصوصاً پراکنده شدن همگی گروه در حمله به جنوب غربی [شمال کوردستان] یک مرحله‌ی پراکتیک را داراست که طی آن چهار ماه تنها می‌ماند.

- در کجا می‌ماند؟

ف: در جنوب غربی.

- واقعاً هم این تنها بوده است؟

ف: بله رهبرم. این واقعه تفکربرانگیز است. در مدت این چهار ماه معلوم نیست چه جور زندگی کرده است؟ همچنین مرحله‌ی که با رفیق "م" مانده را تحلیل می‌کرد. می‌گفت: «رفیق م بر روی من اشتباه حساب می‌کرد. تلاش می‌کرد بر روی دست من دنیایی درست کند. مگر من خننگم که می‌خواهد از طریق من پراکتیکی را به انجام برساند؟» دست آخر هنگام مداخله‌ی عمر می‌گوید: «عمر با من بازی نکن.» وضعیت جالب توجه دیگر این بود که در زمان رفتن ما به میهن، وقتی که در حلب در مورد میهن و مشکلات پراکتیک صحبت می‌کردم، خودش می‌گفت: «سال‌هاست به جایی که می‌خواستیم رسیدم.»

- چه وقت؟

ف: در اوایل ۱۹۹۱ در هنگام رفتن به میهن. من آن وقت درک کردم که این سال‌هاست خواهان انجام کاری می‌باشد. در سطح مدیریت وظیفه گرفته و گشایش‌هایی را انجام می‌داد. به نظر من این وضعیت هم مهم است. همچون نتیجه‌ی وضعیت این زمستان که روی داد. یک حادثه رخ داد. در هنگام حضور عمر - هم در بررسی نوشته‌هایش و هم در حین بحث با رفقا - مرحله‌ی بازخواست پراکتیکی در نظر گرفته می‌شود. حال آنکه عمر در شش ماه آخر به طور مداوم در انگیزک^{۴۵} باقی مانده است. گشایشی عملی ندارد. همراه با رفیق خیری مانده ولی در حد جنگجو ظاهر شده است. وقتی که پراکتیک مورد دادرسی قرار می‌گیرد سربه‌سر عمر می‌گذارد. عمر هیچ نقشی ندارد. کاری که کرده این است که نزد گروه‌های آموزش مانده. این واقعه بسیار تفکربرانگیز بوده و چیزهایی هست که عمر تقریباً دو ماه با عنوان اعتراف‌نامه مطرح کرده است. ما چنین مرحله‌ی را سپری نمودیم. واقعه‌ی که توجه مرا برمی‌انگیزد، - به طور قطع اشتباهات زیادی وجود داشته است - عمر را وادار کرده‌اند که خود را به عنوان سرچشمه‌ی مشکلات معرفی کرده و این سخن را بر زبان بیاورد که «من جاسوس هستم و به‌طور آگاهانه انجام می‌دهم.» در آن مرحله به‌طور چنین چیزی را از عمر ندیدم. ادعاهای بی‌اصل و اساسی از این قبیل وجود داشتند. در اینجا دولت از ترزی جمال بسیار توصیف می‌کند. چنین برخوردی مطرح است که «جمال تنها نماینده‌ی خط‌مشی است، ما در تلاش برای سرنگونی او بودیم.» این برخورد روشن می‌سازد که این یک سناریو بوده است. در واقع، این یک ظهور است. همانگونه که رهبر حزب نیز بیان کرد بایستی از مسوول این همه عملکرد ناگوار حساب خواست. این تیپ چگونه می‌تواند حساب بدهد؟ بایستی برخی نتایج را آشکار کند. معترف معلوم این نتایج هم عمر می‌شود. هنگامی که سوالی از قبیل «چرا گشایش پراکتیکی تحقق نیافت» پرسیده شد با برخوردی همچون «وضع آشکار است مانع شدند» به

^{۴۵} نام یکی از مناطق شمال کوردستان از توابع ایالت ارزوم

سیاست دفاع از خود وارد می‌گشت. رسیدن وضعیتش به این نقطه خواهان گذار حساس از آن است. واقعاً هم درک این شخصیت کمی مشکل است.

- بله کسی دیگر؟ رفقای دیگر ...

ج: مخصوصاً برخی موارد که رفیق ز بر زبان آورد خیلی مهم هستند. رفیق آمده، گزارش نوشته و به همین دلیل از آن بحث کرد. اعمال گسترده‌تری هم وجود دارد. البته زمانی که گزارشات این رفقا هم گرفته شود، از آنجا نیز برخی نتایج آشکار خواهند شد. برای آشکار شدن وضعیت او، بایستی گزارشی در مورد خودش از گذشته تاکنون از او خواسته شود. در راستای این امر لازم است برخی سوالات را مطرح نمود. گزارشات رفقا نیز وجود دارند. برخی بیانات کسانی وجود دارند که خود را در این مرحله باز یافته‌اند. به‌جز این‌ها، گزارشاتی در میان هستند که از خارج آمده‌اند. فکر کنم که به‌طور آگاهانه ناقص است. مثلاً در اعتراف‌نامه نواقصی وجود دارند. چند گزارش مشابه به این وجود دارد. آغاز و پایان ندارد.

- گزارش رفقای با افکاری باثبات وجود ندارد؟

ج: گزارش هیچ کدام از آنها وجود ندارد. این مهم است. در واقع با توجه به تمام این‌ها اصل حادثه آشکار می‌شود. مشکل، کمی روشن کردن این موضوع است.

- چند بار در حالی که پلیس می‌داند این مسوول درجه یک است - در پراکتیک عنتاب، اورفا و

نیزب - او را دستگیر کرده و آزاد می‌کند.

ج: در عنتاب، آنها گروهی از جنبش‌های خلق بودند. در آنجا جوانانی با نام "الهان" و "ممو" وجود داشتند که به قتل رسیدند و بعد از آن، آن گروه در میان سازمان‌های مختلف پخش شدند. بخشی از آنها نزد ما آمدند. ترزی نیز مسوول گروهی بود که آمد. این‌ها، ترزی و شخصی که به او جعفر می‌گفتند، بوزان و دوغان هم بودند. وضعیت این‌ها نیز آشکار شد. بوزان شخصی است که در به‌قتل رساندن رفیق حقی نقش داشته است. دوغان در اروپا دولت آلمان را بر علیه ما تحریک کرد. جعفر کسی است که دعوی را که از آن باخبرید در آلمان ادامه می‌دهد. ترزی هم به عنوان مسوول این گروه آمد. بخشی از آن گروه به "جنبش راه خلق" گرویدند. چیزی که آشکار شد این است که آنها به‌صورت یک تیم تنظیم شده و در سازمان‌های متفاوت پخش شده‌اند. در تاریخ حزب‌مان، در آنکارا وضع رمضان در میان است. مثلاً گرفتن یک گروه جوان در آگری از دبیرستان و آموزش آنها، بعد هم آوردن به آنکارا و فرستادن به دانشگاه و پراکندن آنها در حزب وجود دارد. این وضع کمی مشابه به این است. واضح است که MIT در هر جا این چنین به صورت تنظیم شده این تیم‌ها را درون سازمان‌ها نفوذ می‌دهد. چنین چیزی به‌وجود می‌آید. بعد از آنکه نزد ما آمد چند بار دستگیر شد و به‌رغم آنکه در مدیریت و منطقه جای داشتند آزاد شد.

- برخی‌ها به قتل رسیدند.

ج: بله همچنین در واقعه دستگیری سمیر توسط رفقا با عنوان اینکه جاسوس است، در هنگام

خروجش از میهن، حادثه‌یی روی داد که در آن سمیر به‌دست این شخص در منطقه "آرابان" نجات می‌یابد.

- او نجات می دهد مگر نه؟

ج: آری او می گوید: «من او را می شناسم، جاسوس نیست» حال آنکه رفقا سمیر را با نام جاسوس گرفته اند. هنگامی که تریزی به خارج رفت، طرز زندگی اش در کمپ ها در میان است؛ شخصی است غیر جدی. روی نیاوردن به زندگی حزب، وفق نیافتن با نظم و هر نوع اشتباه و تمسخری را رشد می دهد.

- او انجام می دهد مگر نه؟

ج: بله در واقع این ها را آگاهانه انجام می دهد. ولی چنان نشان می دهد که "تریزی شوخ است، کمی هم اخلاقی در میان است که از سسلکش برمی آید"؛ در واقع این صحیح نیست. این آگاهانه بوده و بازی با زندگی حزب است. تحمیل فرهنگ و زندگی خارج از حزب است. در حمله ی چاتاک، در واقع نه عملیات چاتاک، اخلاقی در گام ۱۵ آگوست به وجود می آید. در زمان کنگره با فاطمه و کورجمال رابطه ایجاد کرده است.

- کنگره را تصرف کرده و می خواستند مختل کنند.

ج: در حالی که کورجمال به میهن رفته و قصد کنترل گرفتن، ایجاد اخلاقی و بعد هم تصفیه ی تمام عرصه ها را داشت، او نیز در اینجا همان کار را انجام داد. می خواستند در اروپا نیز انجام دهند.

- وارد عمل شدند.

ج: بله، بعد هم رفتن به میهن، عدم گسترش جنگ، بزرگ نکردن نیرو و نابود کردن نیروهایی که حزب فرستاده به شکل گروه های کوچک مطرح بودند. در واقع این ها نیز آشکار نشده که بایستی روشن شوند. دست آخر این وضعیت روی داد. البته این هر چیز را آشکار می کند. به رغم آنکه می داند چنین تصمیمی وجود دارد که در صورت تأیید رهبر حزب بایستی هیچ کسی اعدام شود، اما رعایت نمی کند.

- این را می داند؟

ج: بله این را این رفقا رفیق "د" یادش می اندازد. به رغم آنکه می گوید چنین تصمیمی در کنگره اتخاذ شده اما باز هم گوش نمی دهد. این ها را آگاهانه انجام می دهد، نه اینکه نمی داند. به رغم آنکه اعمالی مانند شکنجه، نزد ما وجود ندارند، اما به شکلی بسیار وحشتناک به اجرا درمی آورند. در واقع این گزارشات، به تمامی با این شکنجه ها نوشته می شوند. حتی یک گزارش بدون شکنجه هم وجود ندارد. از همه مهم تر، اگر مداخله ی رهبر حزب وجود نداشت، در جنوب غربی شاید ده نفر باقی نمی ماند.

- بعد آنها را هم ...

ج: تمام آنها را نابود می کرد. حتی بعدها برای کسانی که این کارها را توسط آنها انجام داده اند و اینکه یکدیگر را بزنند، راهکاری دارد. این رفقا را نابود کرده و به وضعیتی بحرانی مبتلا ساخته است. هر نوع روابط رفاقت و ملاک های انسانی از میان رفته و زندگی به حالتی تحمل ناپذیر تبدیل شده است. شک و تردید همه گیر شده و هر کس از وضعیت خود شبهه کرده است. چنین محیطی را ایجاد کرده که آن را هم با راهکاری بسیار عجیب فراهم ساخته است. قبل از هر چیز، راهکاری پیشه می کند که انسان ها را به موقعیت مجرم بکشاند. مثلاً وظایفی داده می شوند که قادر به انجام آن نیستند. در اینجا با جلب به

عدم موفقیت، مجرم نشان داده شده و به او حمله ور می شود. بسیار عجیب است! راهکاری که در مورد بسیاری رفقا به اجرا درآورده این گونه می باشد. در اینجا اعضایی را طبق فکر خود درست می کند؛ شرطی کردن و شرایطی کردن در میان است. تمام این ها آشکار می کند که این چه کسی است؟ این انتقامی عادی نیست. همانگونه که PKK یک حساب خواهی تاریخی از جمهوری ترکیه دارد و انتقام تاریخی اش را می گیرد، او هم به طور عکس، دارای وضعیت انتقام گیری از PKK است. وضعیت رخداده، نشان می دهد که او نیز در درون این انتقام جویی جای گرفته است. گزارشات موجود چیز زیادی را منعکس نمی سازند. فکر کنم که گزارش رفقا کمی هم شکل اجرای این بازپرسی را روشن می نماید. با توضیحات تان می توان برای شناخت این تیپ، کارهای لازمه را انجام داد ولی مساله کمی ژرف تر است. کسانی که در این مورد کتاب خوانده اند، "درد پلیس" را کشیده اند آیا می خواهند چیزی بگویند؟ بر اساس این توضیحات، برخی از شما می تواند چیزهایی ابراز کند.

ک: این مرد کسی است که ۱۳۱۵ سال در حزب جای گرفته است. وقتی که ما در زندان بودیم، به رغم آنکه به او و کسانی که از جنبش رهایی خلق آمده بودند جاسوس می گفتند؛ از این ها دفاع کرده و می گفتیم که این یک غیبت کاری جنبش رهایی خلق است. به جز او، برای کسانی که همراه با او در مرحله ی قتل عام مشارکت کرده اند، اگر بگوییم که فریب خورده اند بایستی این ها را نیز تابع یک بازپرسی قرار داد. زیرا این ها نیز انسان های آگاه بوده و در حوادثی که روی داده جای گرفته اند. هنگامی که در تحقق خط مشی اشتباه به وجود آید، ملت های دیگر بایستی اگر به بهای جان شان هم باشند، از خط دفاع کنند. از این منظر، بایستی به این ها گوش فرا داده و پیرو یک بازخواست جدی ساخت.

- بله نفر دیگر؟

ز: رهبرم، ما نیز در مورد این رویدادها با رفقا بحث کرده و خواهان درک آن هستیم. این واقعه شاید چند وجه داشته باشد. آشکار است که نمی توان این وضعیت را تنها با کنتراری توجیه نمود. یک حرکت تصفیه گری آشکار در جریان است. به رغم این، گذر از مرز و آمدن به حوزه ی رهبری تفکربرانگیز است. هدف چیست، چه خواسته می شود؟ این تیپ به طور فوق العاده یی به تبلیغ خود می پردازد. بایستی کمی روحیه وقایع و آن تیپ را مورد بررسی قرار داد. بنا به توضیحاتی که داده شد، نتیجه یی که آشکار می شود این است که دارای عقده بوده و می خواسته خود را به اثبات برساند. می توان این را به اثبات رساند که در گذشته کسی بوده که در جامعه طرد شده است. طبق این نتیجه آشکار می شود که دارای چنین آغازی بوده است. طبق گفته ی رفقای که با خودش آمده اند؛ در دشتی هموار درگیری روی می دهد و هشت رفیق شهید می گردند. اما با اصابت یک گلوله به اسلحه اش، خودش زنده نجات می یابد. رفقا را آنقدر تحت تأثیر قرار داده که همه ی آنها می گویند که فوق العاده مرد تاکتیک و در عملیات موفق بوده است. در نهایت با وضعیت همه جانبه یی مواجه می شویم. روابط کنتراری و نیز وضع روانی تیپ نشان می دهند که تلاش به اثبات رساندن خود پرچانه بوده است.

- نفر بعدی.

۴: رهبرم کارهایی که انجام شده واقعاً هم به تمامی یک وحشت است. به نظر من این کسی است که روان انسان را بسیار خوب می‌فهمد، چرا که از طرفی محیط را تروریزه کرده و از طرفی دیگر، رفقا را تک‌تک به قتل می‌رساند؛ این کار را نیز به دست رفقای دیگر انجام می‌دهد. به نظرم این یک واقعه‌ی کم‌اهمیت نیست، مگر انسانی متخصص بتواند شرایط چنین واقعه‌ی را به تمامی فراهم کرده و از هر لحاظ اجرا کند. این نیز وضعیت فعالیت اشخاصی حرفه‌ی که در زندان و بازجویی‌ها در سطحی بالا آموزش دیده را به یاد انسان می‌آورد. این تیپ نیز صاحب عملکردی همه‌جانبه و فراگیر است. به عنوان ضمیمه تحلیلات رفیق ج که رابطه‌ی این با برادرش چیست؟ در این مورد بایستی همچون یک واقعه انتقام‌گیری در نظر گرفته شود. وضعیت نابود کردن فیزیکی رفقا و اعمالی و وحشتناک در میان است. بایستی یک بازپرسی همه‌جانبه صورت گیرد. زیرا راهکارش مشابه راهکار یک انسان بسیار ماهر بوده و عادی نیست. - بسیار واضح است، بله نفر دیگر.

۵: رهبرم انجام این کار به دست یک شخص بسیار سخت است. همانگونه که رفیق ج نیز اشاره کرد قبلاً با یک اکیپ آمده بود. هنگامی که این رفقا به اینجا آمدند با آنها به بحث و پرس‌وجو پرداختیم و گفتیم «از این اوضاع آگاهی نداشتید» گفتند که «هنگامی که رفیق ج با ما حرف زد، بسیار راحت شدیم و بلافاصله برخی چیزها را برای او توضیح بدهیم.»

- آن روشن است. طرف استادانه، آن هم محبوب کردن خود را نشان داده است. طرف، آموزش نداده و وادار اطاعت از خود می‌کند. در حقیقت، آن مهارت را نشان داده است.

۵: در این وضعیت بایستی آشکار کرد که اطرافیان نزدیکش، ملحق‌شدگان مدت اخیر چه کسانی بوده و آیابه دست او و یا افراد دیگری به حزب پیوسته‌اند. دوم هم طرز عملیات است؛ کدام نوع عملیات‌ها را انجام داده و چگونه حمله‌ی انجام شده است. - بله نفر دیگر.

ز: نمی‌دانم برای بازپرسی فایده خواهد داشت یا نه ولی شاید درخواست گزارش از تمام اعضای آن منطقه و طبق آن رسیدن به نتیجه اجرا گردد.

در آن موضوع در واقع مشکل زیادی وجود ندارد. ۱۶ سال است که می‌اندیشم. از گروه این‌ها دوغان و جعفر پرواز کرده، به آنکارا آمده و گفته بودند «ما از جنبش‌رهایی خلق جدا شدیم خواهان مشارکت در PKK هستیم. واقعه‌ی "دوزتپه" در عنتاب روی داده بود و آمدن آنها کمی غیرعادی به نظر می‌رسید. جدای از این، دوغان کسی است که با نام PKK رفتن به اروپا را تحمیل کرد.

اخلالگران به همان شیوه‌ی که ما به ترکیه ضربه وارد می‌کنیم، از ما انتقام می‌گیرند

تجربیات ما در مورد اخلالگران بسیار گسترده‌اند. توضیحات شما به‌رغم چیزهایی که دیده‌اید بسیار محدود است. این نفوذهای به‌درون که بر واقعیت PKK تحمیل می‌شود - غیر از بُعد جنگ آشکار آن -

واقعاً هم داستان جاری بر سر زبان‌هاست. البته هدف ما از بیان این سخنان، اندکی آگاه‌سازی شماست. ژرفای آگاه‌شدن را بایستی درک کنید. جنگ روانی و نفوذهای به‌درون را بایستی با تامل فکری خوبی درک کنید. به همین دلیل از این واقعه استفاده خواهیم کرد. درس‌هایی را که از واقعه بزرگی که نظاره‌گر بوده‌اید فرا می‌گیرید بایستی حتماً در راستای هدف‌تان قرار گیرد.

خلق‌مان با توطئه روبه‌رو شده؛ خلقی است که در درون خود به یکدیگر ضربه زده‌اند. تمام روح و روان جامعه مطابق با این مساله حاضر شده است. اشخاص نیز بدین گونه‌اند. بدون شک بازنگری زمینه‌ی اجتماعی و مشاهده‌ی آن در ویژگی منحصر به فرد بازار چک، عتاب و اینکه در واقعیت به چه وضعیتی درآمد، جهت یک بازپرسی خوب موضوعی است که باید بررسی گردد. اینک اگر از سطحی‌ترین واقعیت اجتماعی و ملی بحث شود، در عتاب، خصوصیات ملی مورد انکار قرار گرفته و طبقاتی‌شدنی بسیار اغراقی را به‌خود دیده است.

در مورد اینکه جزو کدام طبقه بوده، باید بگویم که در عتاب دارای مغازه‌های کوچک خیاطی بوده. یکی از برادرانش در آن‌زمان با دشمن در رابطه بود. دارای حرص و طمع زیادی جهت کسب ثروت بودند. چرا که فقیر بوده و در هوس زندگی مرفهی به‌سر می‌بردند. یکی از خواهران او نیز با شخصی که "ندیم علی اوزان سومی" گفته می‌شود ازدواج کرد که در سال ۱۹۸۵ به‌بعد در مورد تعدادی اخلا لگر و نزدیک به هزار نفر گزارش داد. کسانی که همراه با او در "رهایی خلق" جای داشتند، همه‌شان مشکوک بوده که در نتیجه نیز افشا شدند. او در PKK سه بار دستگیر و آزاد می‌شود. در حالی که می‌بایستی با اجرای حکم اعدام دادگاهی گردد آزاد می‌شود. نمی‌دانم وقتی که به سرعت می‌رفت عمدی جدا شد یا نه؟ اگر این مساله چنین باشد، باید مورد بررسی قرار گیرد. ولی پراکتیک در "چاناق" با هدف بی‌تأثیرسازی انجام شده است. در یک لانه بوده که دشمن هر طرف را محاصره کرده اما او را ندیده است. این مساله چنین مواردی را هم دارد. در مرحله‌ی خروج از وطن، محیط را از هم می‌پاشاند که به محاکمه‌شدنش منجر می‌شود.

چیزی که در برخورد هایش تا کنگره‌ی سوم دیده شد این بود که اگر با توطئه‌گران همراهی نمی‌کرد، متمرکز شده بودند. بعدها برای اجراء، او را گرفته و با اعدام دادگاهی کرده بود. در آن‌زمان ما این حکم را تأیید نکرده بودیم. آیا این یک اشتباه بود یا نه؟ عدم شفافیت شخصیتی‌اش را اکنون می‌بینید. دادن حکم، رویدادی عادی نیست. با واقعه‌ی دامنه‌دار روبه‌رو بودیم که به‌تمامی روشن نشده بود. بازپرسی ناقص بود و بنابراین حکم اعدام تأیید نشد. یعنی مساله‌ی بخشش هم در میان نبود. پراکتیک این شخص را تاریک می‌بینیم اما بازپرسی، این موضوع را به‌تمامی روشن نساخته بود. نظری مبنی بر اینکه موارد تاریک در عملکردش اصلاً روشن نگشته، اکنون بیشتر به اثبات می‌رسد. عدم افشای آن برای یک ملت و یک حزب بسیار مهم است. روشن کردن مساله از کشتن او برای ما بسیار مهم‌تر بود. به‌همین دلیل ما برخی‌ها را اعدام نکردیم. فاطمه و سمیر کمی موجب تجربه‌شدند؛ وکیل و امثال او نیز همین‌طور. زیرا که روشنگری را مهم می‌بینیم. اگر بمیرد، تمام اسرارش با او به‌گور خواهد رفت، ولی چیز مورد احتیاج ما این اسرار است. وضعیت این نیز چنین روشن شد.

هنگام اقامت در میهن، اگر او به تنهایی در یک جا چهار ماه مانده باشد آن مدت باید مورد پژوهش قرار گیرد. به احتمال قوی، همراه با پلیس عنتاب، نقشه‌ی تصفیه‌گری در برابر جنوب غربی تدوین شده است. او بعضی اوقات تنها می‌ماند. برخی وقت‌ها هم دو یا سه ماه ... به احتمال زیاد در درون دشمن و نیروی جنگ ویژه نقشه‌های تازه‌ی کشیده است. می‌توان مراحل را که او تنها مانده است تحقیق کرد. بایستی حزب او را تحت کنترل قرار می‌داد و تنها به جایی نمی‌فرستاد، ولی مطمئناً جهت شناخت خودش به او فرصت می‌داد. برای روشن شدن وضعیتش به او شانس پراکتیک داده می‌شد. او نیز بسیار خوب بدان پی برده و میلی‌متری از آن استفاده می‌کرد. دست آخر، نمی‌گذاشت "م" با اتکا بر خود یک گام بردارد. شخصی که به او عمر گفته می‌شود پی‌درپی از این واقعه بهره می‌جست. این‌ها موضوعات بسیار آشکاری هستند. با تکیه بر این‌ها نه برای یک سانتی‌متر پیشرفت و گسترش منطقه، به تمامی بالعکس، در جهت بهم‌ریختن منطقه حرکت می‌کردند. او می‌توانست از عملکرد فاطمه این درس را بیاموزد؛ از پراکتیک سمیر و توطئه‌گران قبل از او نیز، زیرا این نمونه‌ی اخیر است. به همین دلیل پیداست که به‌شکلی بسیار مطمئن و حساس موجب نشده که او را به کار بگیرند.

حال مهم‌ترین آن نیز تصفیه آن گروه‌هاست. منطقی که تصفیه بدان تکیه کرده بازگونه کردن مقررات گریلاست؛ گروه‌ها را برای انجام عملیات‌هایی می‌فرستد که نابودی در آن حتمی است؛ کارهایی را که قادر به انجام آنهاست انجام نمی‌دهد. توسط کسانی که نمی‌توانند اجرا کنند انجام داده و بدین ترتیب، به سوی امحا سوق می‌دهند. تقریباً این برای همه‌شان صدق می‌کند. در این اواخر در مساله‌ی امحا کردن هفت نفر از گروهی هشت نفری این جملات آگاهانه گفته شده‌اند؛ «گلوله به اسلحه من نیز اصابت کرد، چقدر زرننگ بودم.» چرا که شاید آن گلوله را در جایی دیگر به دست کسی به اسلحه خود زده باشد. این نیز تا حدودی جهت تحت تأثیر قراردادن کادرهاست. در غیر این صورت در جایی هموار، همه‌شان امحا خواهند شد. در حالی که اگر گلوله به اسلحه‌اش اصابت می‌کرد، نجات او غیرممکن بود. به همین دلیل، این واقعه نشان می‌دهد که ساختگی بوده است. حال آنکه هزاران اتفاق مشابه این وجود دارند. مهم‌ترین آن؛ دادن تعلیمات خروج از میهن قبل از آنکه مورد توجه قرار گیرد. عمر، به او در مورد تعلیمات خروجش از وطن تذکر می‌دهد. او نیز می‌گوید که احتمالاً رهبری حزب، به جاسوس بودن من شک کرده است و به همین دلیل از منطقه خارج نمی‌شود.

در اعلامیه‌ی ماه نوامبر می‌گوید که به‌مدت کمتر از شش ماه از کوهستان پایین نمی‌آید و به تمامی راه را می‌بندد. در واقع، این، موضع‌گیری در برابر تعلیمات است. بنابراین دست به تدارک رفتن به خارج می‌کند. لذا گروه‌ها را به آنجا می‌کشاند. اگر زنده بود شاید در گزارش خود بر زبان می‌آورد. خیری بایستی قطعاً به منطقه فرات می‌رفت، ولی او را برای انجام چند عملیات انتحاری می‌فرستد؛ می‌رود و زخمی هم می‌شود. در آخر می‌گفتم که حتماً لازم است که برود؛ اما نگذاشتند و او نیز به کوه کشانده می‌شود. "عمر چوپچی" را نیز به همان وضعیت دچار می‌سازند. تنها گذاشته می‌شود. "ک" در این موضوع نقش زیادی دارد. در فعالیت تصفیه در دشت بازارجک تعدادی معاونش می‌شوند؛ گروه‌های ملاطیه و آدیامان نیز به همین صورت.

گروه ابوذر به احتمال زیاد در نتیجه این تقسیمات تصفیه شد. در غیر این صورت ابوذر رفیق سهل‌انگاری نبود که مرتکب چنین خطایی شود. به احتمال زیاد به دلیل رهنمون‌هایی که داد - زیرا بعد از بازگشت او گروه تصفیه شد - راه شهادتش هموار شد. حتماً او را تحت کنترل یک تقسیمات مشخص در آورده است. یا حداقل جایی را که در آنجا مانده به دشمن گفته است. برای او مشکل نیست. گروه‌های دیگر را نیز نابود می‌کرد. "ک" و "گ" دو ماه دیگر فرصت خواستند. یعنی اگر دو ماه دیگر می‌ماندند البته که هیچ کس سالم نمی‌ماند. مداخله‌ی ما در چارچوبی صورت گرفت که قبلاً گفته بودیم. گروه‌ها نیز این گونه خود را وفق داده بودند. فکر کنم گروه‌هایی که سالم مانده بودند، می‌توانستند از خود محافظت کنند. به‌رغم آنکه در دست عمر بود، اما در لحظه آخر متوجه شد که نمی‌تواند به ادله‌های عمر پشت بیند و او را از میان بردارد. آشکار نیست که آیا به‌شکلی قراردادی از دست داده یا نابود کرده و یا فراری داده است! بدین ترتیب، به احتمال بزرگ، اسناد در دست اوست. او می‌گوید: «هفده سال است که تا حدودی حزب را فریب دادم. در HK (رهایی خلق) نیز چنین کردم. عملکردی بسیار عالی دارم.» در آخرین سخنان ما در بی‌سیم، نظرات مرکز به‌صورت مثبت نشان داد. من کمی هم با دقت به وضعیت او برای اینکه اعتماد کنم، گفتم که آیا امکان دارد وژین یک حرکت کنترایی باشد؟ و او برخی از رفقای مهم را به گفتن "ممکن است" قانع کرده بود. چنین سخنی که ۷۵ درصد به نفعش بود به‌دست او رسید. به احتمال قوی، بدان اعتماد کرده بود. خودش هم صاحب تجربه بوده و بر این اساس تا اینجا آمد. می‌خواست این را در اینجا کمی عمیق‌تر کند. این چنین ممکن به‌طور بدی درونی شود. بایستی این را به موضوع رمان تبدیل نمود. صدها واقعه مانند این وجود دارد که به کسی که حساس و حقه‌باز گفته می‌شود نمی‌توان بدون نقشه فکر کرد. بازجویی، همه‌ی این‌ها را آشکار خواهد کرد.

نتیجه‌ی که ما بدان رسیدیم این است که PKK با یک تئوری متقابل، این طرز جدا کردن کوردستان و انسان کورد از جمهوری ترکیه را تحقق می‌بخشد. کسی که این را ایجاد کرده این نیست، بلکه تا حدودی کار یک مجری پست است. این شاید فاطمه باشد. برخوردی است در ارتباط با واقعیت خانواده‌ی مزدور که بر تاریخ کوردستان نقش بسته است. امکان افشانمودن آن شخصیت، واقعیت خانوادگی، طبقه‌ی مزدور و به‌طور عام وضعیت مزدوری در تاریخ کوردها و به‌طور خاص در این خانواده همچنین در این شخص و امثال این افراد هم وجود دارد؛ شخصیت‌هایی هستند ترسو و سطحی؛ اما جهت منفعت خود به اندازه‌ی یک مگس ارزش نداده و ممکن است دست به کشتن بزنند. این طبقه دارای چنین خصوصیتی است. یعنی هنگامی که زندگی‌شان به خطر بیفتد می‌توانند به کیفیت‌ترین زندگی روی آورند. این‌ها خصوصیات ساختاری است. زندگی آنها به‌طور قطع در ارتباط با توطئه‌گری بوده و تنها با وابستگی شدید به دشمن شکل می‌گیرد. استثناها قانون را تغییر نمی‌دهند، ولی واقعیت طبقاتی آن عمیق است. ما با تنگ کردن عرصه بر این طبقه در کوردستان آنها را به آستانه‌ی مرحله‌ی نابودی کشاندیم؛ دلیل پذیرفتن این شخصیت‌ها در صفوف‌مان و بخشش آنها‌یی که خواهان نجات‌یافتن از مرحله‌ی امحا بودند این است. چنین فکر می‌کردیم که شاید جوانان خوبی داشته باشند، ولی ما برای خود طبقه، تصمیم امحا را گرفته بودیم. آنها نیز با درک این، با نام طبقه‌ی زحمتکش کارگر و کوردستان بزرگ‌ترین انتقام

را تحمیل می‌کنند. در این واقعه، رویداد سمیر، وکیل و توطئه‌های دیگر این وجود دارند. اکثریت زیادی از قشر انکارگر بورژوازی نیز وارد این کار می‌شوند. جاش‌ها از یک طرف به معنای تداوم این می‌باشد و کسانی که در صفوف ما مزدور از آب درآمدند این چنین بوده‌اند. پراکتیک شاهین و امثال او چیزهایی همانند این را به همراه داشت.

سمیر همچون نمونه‌ی زنجیره‌ی اخلاص‌گری در PKK می‌گفت: «همان‌گونه که PKK در سال ۱۹۷۳ ظهور کرد، به همان شکل باید نابودش کنیم و همچنان که در شکم جمهوری ترکیه زخمی درست کرده و به بیرون زده، لازم است در همانجا آن را به خاک سپرد.» معنی این، ایجاد آنتی-PKK با همان راهکار تأسیس PKK است. یعنی خود را به مانند PKK‌یی نشان داده که می‌خواهد به PKK ضرر برساند. یعنی نه در رسمیت بلکه در عمل شیوه‌ی پایان‌دادن به PKK را ترسیم می‌کند. به گمانم در یکی از تحلیلات وجود دارد. من به این "دراکولا" گفته بودم. بروشور "تصفیه‌ی تبهکاری" وجود دارد که در شخص او به شکلی درخشان اصلاح می‌پذیرد. این را در سال ۱۹۸۳ تشخیص داده بودیم. در اینجا بعد جنگ طبقاتی مطرح است. هم مزدوریت فئودال و قشر آریستوکرات کمپرادور و هم قشر خرده‌بورژوا چنین موضع‌گیری دارند. در زندان، در اروپا، در خاورمیانه و کوهستان نیز وجود دارد. هوگرها با کورجمال‌ها رابطه دارند و حتی از لحاظ تیپ نیز نزدیک به اوست. متین هم خصوصیات مشابه به او را دارد. یعنی می‌توان نمونه‌های متفاوتی را نمایان ساخت.

حزب کم تا زیاد این را مورد بررسی قرار داده است. این در بالا هم بسیار ریز، پیچیده و هم بسیار وحشتناک به اجرا درآمد. یکی از آنهایی است که اسلحه‌ی حزب را به خطرناک‌ترین شکل در برابر حزب به کار گرفت. نمونه‌ی تخریب‌نش در محدوده‌ی یک منطقه مانده ولی اگر فرصت پیدا می‌کرد به سرعت گسترش می‌داد. به دلیل موقعیتی که در آن قرار دارد، هیچ معیاری را نمی‌شناسد. همچنین سناریویی که او به راه انداخته به دلیل وضعیتی است که او در آن جای دارد. یکی از خصوصیات او نیز؛ جهت اصلاح خود وارد حال و روحی وحشتناک می‌شود. سناریویی که بر عمر اعمال می‌کنند در واقع ناشی از همان حال و روح است. اگر اعتراف عمر را گرفته و او را وادار کنند بخواند، واقعیتش پدیدار می‌گردد؛ به طور عمیقی در وضعیت جاسوسی قرار گرفته و می‌گوید "عمر چنین است". به اندازه‌ی که به عمر تهمت جاسوسی می‌زند، همان قدر از لحاظ روانی راحت می‌شود. در حالی که عمر جاسوس نیست، اما از لحاظ روانی به سرعت به این وضعیت کشانده می‌شود؛ از طرفی هم شکنجه‌ی سنگینی را بر او اعمال می‌کنند. عاملان این، بسیار نیرومند و شخصیت‌هایی جانورآسایند که بسیار آب‌زیرکاهی‌اند ولی علیه دشمن حتی دارای یک عملیات هم نیستند. تمام عملیات‌های‌شان علیه حزب و خلق می‌باشند. در تدارکات بسیاری از مناطق به مثابه‌ی یک تیم و ثنوری نفوذ یک تیم، آن وقت‌ها از عنتاب قوی‌تر می‌شود. آشکار می‌گردد که گردهمایی‌هایی را در آگری، درسیم، باتمان و شهرستان‌هایی مانند این‌ها برپا کرده است.

در بوتان نیز گروه شش‌نفره‌ی که راه را برای شهادت عگید (معصوم کورکماز) باز کرد بر ملا شد. افرادی از این‌ها گریختند و برخی‌ها هم که از پشت ضربه زدند؛ آنهایی نیز که مشغول درگیری با دشمن

بودند تاکتیک روپوش‌واری را در درگیری بوتان به کار گرفتند. یعنی در جایی که دشمنان خارجی و داخلی متحد شدند ما بسیاری از چیزها را از دست دادیم. این در بسیاری از مناطق روی داد. حتی در عتاق؛ شهری که PKK از آنجا ظهور کرد. بنابراین نمی‌توان به عدم نفوذ یک گروه در اینجا فکر نکرد. تمام نشانه‌ها از احتمال وجود گروه خبر می‌دهد. پراکتیک جعفر در اروپا آموزنده است. چرا که شخصی است که در اروپا برای ناپودی حزب سرکشی می‌کند. همچنین دوغان یکی از اساسی‌ترین آنهاست. در هنگام بازپرسی از او، خود را از پنجره بیرون انداخته و انتحار کرد. اگر ترس بسیار بزرگی را احساس نمی‌کرد این کار را انجام نمی‌داد؛ بوزانی که حقی را به قتل رساند نیز این گونه. در "فزل‌چای" گروهی مشابه این وجود دارد. به دلیل ایفای نقش در قتل حقی، اشخاصی با نام‌های محمد اوزون و ادیب آدانا و مشابه آنها انسان‌هایی هستند که از آغاز به درون حزب نفوذ کرده‌اند.

موضوع ترزی جمال دارای تمایزاتی در گستره و طولانی‌بودن مدت است. تا حدودی شیوهی ضربه‌زدن او را می‌دانم. ما چگونه از ضربه‌زدن به دشمن بحث می‌کنیم او نیز در برابر ما با همان شیوه قرار می‌گیرد؛ ما چگونه با مهارت به فعالیت می‌پردازیم او نیز به همان شکل. شخصی که این گونه واقعیت رهبری را منحرف و باژگونه سازد کم دیده می‌شود. آن‌های دیگر نیز که به رهبری پناه می‌برند دارای چنین برخوردی بودند؛ در فاطمه، سمیر، شاهین و وکیل، این بسیار بارز بود. همچنین در واقعه‌ی شنر، گویا رهبری را عبادت می‌کنند ولی اگر رهبری به او پشت می‌کرد به او ضرر می‌رساندند. بسیار به‌ندرت می‌توان انسانی مانند سمیر را یافت که رهبری را عبادت کرده و در عین حال از پشت برایش چاه بکند. می‌توان این‌ها را همچون حلقه‌های یک زنجیر در نظر گرفت. این نیز شخصیتی است که بیش از هر کسی از واقعیت رهبری دفاع می‌کند ولی با نام من نیز این کارها را انجام می‌دهد. در حالی که کوچک‌ترین تأثیری بر این اعمال نداشتم، بسیار روشن بود که او این را انجام می‌دهد. پس طرز انتقام‌گیری این‌ها از ما همان نحوه‌ی ضربه‌زدن ما به دولت می‌باشد. مخصوصاً شیوه‌ی ارزیابی ما از فاطمه احتمالاً به‌شکلی بسیار ریشه‌یی بر آنها تأثیر برجای گذاشته است. زیرا آن عملکرد ده‌ساله‌ی ما برای اولین بار دولت ترکیه را فریب داد.

TKP (حزب کمونیست ترکیه)، PDK (حزب دموکرات کوردستان)، THKPC (جبهه - حزب رزگاری خلق ترکیه)، TIKIP و حتی DEO، هیچ حزبی از کنترل MIT خارج نشده است. دلیل گذار ما نیز حقیقت این خانواده و استفاده از آن با نام انقلاب بود. این خانواده‌ها را نیز آشفته نمودیم. این شخصیت‌ها را تا حدودی خوب مدارا کردیم. طرز مدارایم را در کتاب "داستان دیواره‌زیستن" نشان دادم. از مجازات نکردن ۲۴ساعته رفقا بحث می‌کردند. من صبری ده‌ساله نشان دادم و ضروری بود که این صبر را اشتباه‌آمیز به دولت نشان بدهم. کمی محبت و تا حدودی آگاهی و تدبیر منجر به حاصل شدن چنین نتیجه‌یی گشت. در غیر این صورت، غیر ممکن بود که در سال ۱۹۷۷ به سلامتی از این کارها بیرون بیایم. گذار از واقعه‌ی آن خلبان در سال ۱۹۷۸، تنها با استفاده از واقعیت این خانواده امکان‌پذیر بود. بعدها برای تحدید توطئه‌ها در شخص او و بر این اساس، جلوگیری از MIT با این برخورد ممکن بود.

اورموجو، خواهان نوشتن کتاب در این مورد بود، ولی کشته شد. به احتمال زیاد، یا یکی از اسرار MIT و یا یکی از شاخه‌هایش لو می‌رفت. از این لحاظ، ارزش تامل و اندیشیدن را دارد. در آخر، اوزال نیز این گونه بود. ما از اوزال استفاده کردیم؛ اما چگونه؟ خواستند با گفتن «اگر ما قانون اساسی را زیر پا بگذاریم» که مقصودشان پراکتیک شتر بود تاکتیک کنند. یعنی جهت روشن کردن مساله و کیل‌ها، می‌خواست کمی قانون اساسی را تحت فشار قرار دهد. اوزال در خدمت کنترراگریلا و جنگ ویژه بوده و مورد استفاده قرار می‌گرفت. بارزانی و طالبانی را نیز جلب کرده و از طرف دولت ترکیه که در خدمت آن بودند در مقابل آمریکا مورد استفاده قرار می‌گرفتند؛ عوض تمام این‌ها سیاست «فرم کورد» بود. بیانیه‌ی شاهین نه جهت محابله بلکه روی آوردن به اجرای فرم کوردها از طریق اجرای فرم‌هایی بود. مخصوصاً در سال ۱۹۸۷ خواهان انجام چنین حمله‌یی از راه شتر بودند. قبلاً به کسانی مانند شاهین، فاطمه، سمیر متکی شده بود. با عملی نشدن این‌ها در سال ۱۹۸۷ صورت گرفتند و اوزال با پاکت فرم سیاسی، آن را آشکار کرد. ما نیز از آن استفاده کردیم. برخی از رفقا به خارج رفته و نجات یافتند. حکایت بارزانی و طالبانی؛ هنگامی که می‌گوییم حکایت دولت فدرال، مساله کورد به مساله‌یی در سطح بین‌المللی رسید. نه تخریبات شتر و نه جنگ جنوب ما را از میان برنداشته و به‌رغم قولی که شتر به آمریکا و دنیا داده بود به‌صورت تعلیق درآمد. با رسیدن به نقطه‌یی که بمیرد، مرد و یا کشته شد. اگر دقت کنید همان مسایل در جریان هستند؛ جهت‌دهنده‌ی عملکرد توطئه‌گرانه در بالاترین سطح بوده و در صورت شکست، زندگی‌اش را بدل می‌دهد. این‌ها اجباراتی است که نیاستی کوچک شمرده شوند. در آینده تحقیق خواهد شد.

ترزی جمال نیز به‌عنوان یک موضوع مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. یک عامل بسیار بی‌رحم شتر است. یک نقشه‌ی خوب برای نابودی آماده کرده بود، اما نتوانست موفق شود. با وکیل در ۱۹۸۸ به او فشار آوردند. این نیز از آخرین عاملان آن بود. وکیل طی بیانیه‌یی در ارتباط با آخرین مرحله‌ی آتش‌بس‌مان در مقابل این تاکتیک‌مان دست به تهدید زده و گفت: «در آینده‌یی نزدیک حسابش را خواهد داد.» به احتمال قوی متوجه این اعمال بوده و خبر فرستاده بود. بدین دلیل می‌گفت «انتقام گرفتیم.» این طرزش را به خواست انتقام‌جویی و وحشیانه‌اش ربط می‌دهم. از این جهات نیز عملیات جنگ ویژه بسیار گسترده و عمیق صورت می‌گیرد.

در درون تمام این برخوردها این شخص خود را لو می‌دهد؛ شیوه‌های پراکتیکی راهکارمان او را به‌تمامی رسوا می‌کند. سوالات بسیار واضحی پرسیده می‌شوند. بایستی به این سوالات جواب بدهد. حمله‌ی بسیار آشکارانه‌یی در حزب صورت گرفته است. این مرد کسی را به حزب ملحق نکرده، دیگران را نیز از جنگیدن باز داشته و امکانات را به‌هدر داده است. ممکن است تمام این‌ها از تفهم غلط باشد. هنگامی که در دست دشمن بود بسیار آزاد نگاه داشتند. اکنون این تیب به‌تمام این‌ها جواب داده و تمام این موضوعات را روشن سازد.

نیروی فکری، جوهر نیرومند شدن انسان است

در پرتو تحلیلات مان بایستی در خود پیشرفت ایجاد کنید. زیرا طی تحلیلات یک‌بار دیگر، وضعیت فرد را همراه با کوچک‌ترین جزییاتش به‌مانند یک آینه به او نشان دادیم. با در نظر گرفتن آن، آشکار کردن صحیح واقعیت خود زیاد مشکل نخواهد بود. بنا به برداشت من؛ برخی‌ها حال نیز خواهان نشان‌دادن خود به شکلی متفاوت هستند که ناشی از وفق‌نیافتن بسیار با تحلیلات است. ولی این‌ها را بگویم که؛ به نظر ما کسی که خود را به شکلی صحیح ارزیابی نکرده و مشارکت ندهد جاسوس است. نه تنها برای این منطقه بلکه برای تمامی مکان‌های دیگر حزب، جاسوسی آگاهانه و یا ناآگاهانه هیچ اهمیتی ندارد. عدم قبول برخی از نظرات من تابحال یک اشتباه بزرگ است. اهمیت تاریخی فعالیت‌های انجام‌شده را نمی‌دانید. گذراندن با حرف‌های سطحی، بزرگ‌ترین بدیی است که می‌توانید در زندگی به خود روا دارید.

در شخص هر کدام‌تان تحلیلاتی را انجام دادیم که تا حساس‌ترین نقاط روح انسان عمق می‌یابد. ما زمینه‌ی شروع زندگی از صفر و تحقق آغازی تازه را فراهم ساختیم. لازم است این را درک کنید؛ همه‌ی امکانات زندگی‌ای که به اندازه‌ی آب و غذا اهمیت دارد داده خواهد شد. من با تمام سلول‌هایم مشارکت نمودم. تمام اعضای حزب، اگر کمی احترام داشته باشند، بایستی شیوه‌ی مشارکت را بدانند. این سخنان را به کناری بگذار: "این‌گونه پایبندیم"، "این چنین بزرگ می‌بینیم"، زندگی بزرگی می‌کنم". اگر یک رابطه‌ی عادی رفاقت هم وجود داشته باشد، کسب نتایج مهم این سخنان حتی در این موضوع مهر خود را بر زندگی آنهایی که مدعی‌اند زده و حتمی است که بلافاصله بتواند هر چیزی را مشخص کند. برای تمام اعضای حزب می‌گوییم؛ آنهایی که متناسب با روح این تحلیلات خود را مورد بازنگری قرار دهند و از نو بسازند؛ همچنین کسی که این را درک نماید به آسانی مرتکب اشتباه نمی‌شود. چرا که تا به آخر زمینه‌ی کسب موفقیت فراهم بوده و برای هر کس به‌منزله یک شانس بزرگ به حساب می‌آید. ما چنین برخورد کردیم و شما نیز در وضعیتی هستید که باید این را به شکل غیر قابل چشم‌پوشی در نظر بگیرید. در غیر این صورت، حملات بی‌وقفه‌ی دشمن را هر روز می‌بیند. همچنین جوانب ما وجود دارند که از طرفی ممکن است موفقیت‌آمیز، عهده‌دار و مفید باشد و از طرفی دیگر به شکست منتهی شود و به‌طور مداوم جارو کرده و [با خود] می‌برد.

ما خواهان کسب موفقیت بیشتری هستیم. ضروریات موفقیت بیشتر را مشخص نمودیم. هیچ کس در فکر و حساب زندگی دیگری نباشد. مهم‌ترین اشتباه‌تان از پاسخ شماست که تجربه کافی از واقعیات اجتماعی و سیاسی نداشته و به نفرت هدف‌مند دشمن پی نبرده‌اید. به دلیل بی‌تجربگی‌تان شماها را مجرم نمی‌بینم. ولی به دلیل در نظر نگرفتن این موضوع گناهکار به حساب می‌آوریم. کاش زندگی بی‌رحم اجتماعی-سیاسی را تجربه کرده و به نتایجی دست می‌یافتید. برای اینکه بعدها بسیار پشیمان نشوید حداقل از تجارب ما درس فرا بگیرید.

ساختار شخصیتی‌ای که عامل آن ۱۲ سپتامبر بوده بیش از آنچه که فکر می‌کنیم بی‌محتوا شده و همراه با خیال‌های بسیار نابجا، زندگی شخص را به شکل بی‌فایده‌ترین و ناکارآمدترین وضعیت درآورده است. حال آنکه نتایجی را که از عمق تاریخ دریافته‌ایم و تمام تجارب انسجام‌یافته‌ی انقلاب را به شما انتقال دادیم. حال آنکه اهمیت‌ندادن و عملی‌نکردن مصران‌های آگاهی‌ها در این باره شانس زندگی آن شخص را از میان برمی‌دارد؛ شانس مبارزه و موفقیت به‌کناری، شانس زندگی‌مان را از میان می‌برد.

ساختار جوان، بی‌تجربه و خام کادرها ما را نگران می‌کند. حتی جدیت و علاقه‌ی بی‌که به بازی هفت‌سالگی نشان می‌دادیم شما به جنگ نشان نمی‌دهید، لذا از کدام جنگ‌جو بودن بحث می‌کنید. البته تمام این اصطلاحات، در داخل ما بی‌محتوا شده و به معنی صرف نیرو می‌آید. ما در تلاش برای گذار از این هستیم. چرا که در زندگی شاهد چیزی به نام منطق و سیستم نشده و نمی‌داند برای چه کسی کار کرده و چرا و چگونه زندگی می‌کند. هر قالب و هر شکلی را به خود گرفته؛ همچنین با بی‌شخصیتی روبه‌رو هستیم. تمام این‌ها را با شفافیتی بسیار آشکار کردیم. همان واقعیتی که من همیشه بر زبان می‌رانم در میان است. شما که کمی چشم‌تان باز می‌شود، خطرناک می‌شوید. چیزی را که یاد گرفته‌اید به صورت بسیار واپس‌گرایانه‌ی با واقعیت طبقاتی، اجتماعی و خانوادگی تطبیق داده و چنین وضعیت به‌بن‌بست‌رسیده‌تری را ایجاد می‌کنید.

انباشت آشکار این‌ها را در PKK یک‌بار دیگر با تمام وضوح آن برای شما شرح دادیم. حاصل جدال ما با شما نمی‌بایستی این چنین می‌شد. در حالی که باید نظم را در شخصیت‌تان بیشتر نهادینه می‌کردید، به عقب‌ماندگی‌تان بیشتر تعمیق بخشیده و حتی رفته‌رفته عاشق آن شدید؛ این نتیجه‌ی عاقلانه نیست. این راست‌گرایی و میانه‌روی که به دلیل برخوردهای شما به وجود آمد بسیار ضررمند بود. به علاوه این عملکردهای‌شان را حقه‌بازی، منفعت شخصی و راحت‌طلبی تلقی کرده و اینگونه به طور فجیعی شکست خوردند. بارها گفتیم راست‌گرا و میانه‌رو برخورد نکنید. جوانی و کمبود تجربه پراکتیکی‌تان نباید شما را از مسوولیت‌پذیری دور سازد. هر چیزی را که بر زبانت می‌آید نگو و یا هر کاری را که می‌خواهی انجام نده. هیجان جوانی خود را که باعث چپ‌گرایی و یا راست‌گرایی شما می‌شود، می‌توانید به شکل نیروی یادگیری عالی و مسوولیت‌پذیری بسیار نیز به کار بگیری. می‌توانید نیروی جوانی‌تان را بر مبنای مشارکت در ارزش‌های انقلابی به کار بگیرید. چیزی که بایستی ترجیح دهید این است.

نیروی درک و مقاومت‌تان را به شکلی غیرمسوولانه به کار نگیرید. زیرا دین زیادی دارید که بایستی به این خلق، وطن و حزب ادا کنید؛ بدون ادای آن، شماها هرگز به آرامش دست نخواهید یافت. این در عین حال یک دین به انسانیت است. کسی که ادا نکند در آزمون انسانیت رفوزه شده است. به‌خاطر ادای این دین است که خودفروشی نمی‌کنیم. به‌هیچ شکل دیگری نمی‌توان انسان شد.

فکر کنید که آیا در دنیا شخصیت دیگری دیده می‌شود که به اندازه شخصیت و خلق کورد عقب‌مانده و خنگ نگه داشته شده و لمین باشد؟ تاریخ در [وجود] ما این گونه مورد حقارت قرار گرفت؛ برخوردی بی‌نهایت انکارگرایانه. فردی که تا این اندازه در بیرون از زندگی نگه داشته شده، مصرانه نمی‌خواهد برخی چیزها را درک کند. این چیزها در عقلم خطور می‌کنند. ابتدا بایستی آنها را که خود

را آزاد می‌بیند برده ساخته، سپس این برده‌ها را برای آزاد کردن به پا خیزاند. فرمولی که اکنون برای شما مناسب می‌بینم این است. شما نماینده‌ی شخصیتی هستید که در درون یک آزادی تقلبی خود را فراموش کرده است. در حالی که آزاد هم نیست، خود را به عنوان یک شهروند عادی می‌بینید. در بنیان اشتباه‌تان این وجود دارد. در حالی که از او (دشمن) نبوده و یک شهروند و میهن پرور نمی‌تواند از معیارهای عادی بشری استفاده کند. منبع تمام اشتباهات این است که خود را به مثابه‌ی یک شهروند عادی دیده و به اشکال مختلف نشان می‌دهد. بر این اساس، چنین شخصیت سالمی از ما درست نمی‌شود. شخصیت‌های [کورد] ما که بسیار تحصیل می‌کنند، می‌توانند برای دیگران ژنرال شوند؛ انقلابی باشند ولی نتوانسته‌اند برای خلق‌شان کاره‌یی شوند و این یک واقعیت است. این واقعیت یک خلق پایان‌یافته و انکار شده است. با مبنای گرفتن این در رهایی خلق می‌توان به کجا رسید؟ بسیاری از روابط شما این را نشان می‌دهد. مخصوصاً به لحاظ روابط برده‌وار، این واقعیت زندگی‌تان را به صورت قابل توجهی بر زبان آوردم.

تمام روابط‌مان تنها دارای ارزش برده‌سازی است؛ از ارزش سازمانی و جنگجویی بسیار کمی برخوردار می‌باشد. ارزش‌های احترام و دوست داشتن را بارها بر سر زبان آورده‌ام. در روابط‌تان منطق "کشتن سگ به دست سگ" دشمن و جو روانی آن حاکم است. بر این اساس، قوای مان تضعیف گشت. ولی از این به بعد نه تضعیف نیرو بلکه با کینی بزرگ به این جواب خواهیم داد. آغاز انقلابی بودن PKK را با جوهری بودن بزرگ پدیدار ساختیم. به راه‌انداختن و توسعه این جنگ این است. در غیر این صورت، وجود بسیاری از این‌ها در جنگ مشکل ساز می‌باشد. وجود بسیاری از شما با نام حزب تنها منبع مشکل است. بدین دلیل می‌گویم که بایستی شما ابتدا برده شوید. دلیل این درک عمق برده‌داری در هوای آزادی ساختگی است. آیا بعد از آن به آزادی صحیح دست خواهید یافت؟ من ادعا کرده و به اثبات می‌رسانم که به چنین آزادی نمی‌رسید. با جلب اعتماد شما به آزادی قلابی، فریب، اعتراف بسیار بزرگ جمهوری ترکیه و نیروهای امپریالیستی، به مثابه‌ی جامعه به قربانی چنین اشتباهی در آمدید.

برای حاکمان، زندگی ما چند ریال ارزش دارد؟ برای ما هیچ احترام می‌گذارند؟ ما برای خود چه احترامی قایل هستیم؟ بدون گذار از این و حس درد خود چگونه به سلامتی دست خواهیم یافت؟ خب، این تحلیلات این امکان را به شما خواهد داد. از این رو، واقعیت خود را دیده و به نفع آزادی متحول گردانید. این، فرمولی صحیح بوده و بجز این، زندگی از مرگ بدتر است. صحت این را شما نیز قبول می‌کنید. با حرکت بر اساس این بینش می‌توانید به صورتی صحیح با وظایف‌تان برخورد کنید. با جنگ به شکلی سالم برخورد کرده و در شخص خود، ارتش و تقریباً در تمام روابط‌تان به طور بسیار صحیحی آن را گسترش دهید. اما بدون درک این و اتکا بر چنین زمینه‌یی، حتی تمام جهش‌های‌تان پر از خطا خواهد شد. بزرگ‌ترین اهمیت آموزش، دادن چنین شانس آغازی برای شماست. اهمیت و احتیاج این را می‌بینید. برای این گفتم بایستی تفهم را آغاز کنیم. اگر در سخنانم اشتباهی وجود دارد می‌توانید اعتراض کنید؛ برخی حقایق را در خود تعمیم دهید. اگر در کتاب انسانیت جای می‌گیرد احترام بگذارید. من به جز این، راه و روش دیگری را سراغ ندارم. فکر چگونگی تحقق این را با تمام صمیمیت و احساس مسوولیتم

بیان می‌کنم. اگر صحیح باشد صحتش را بایستی بگوئید. فردی که عضو حزب باشد، باید صاحب راه چاره بوده و این چنین باشد. هم با عهدتان و هم با زندگی روزانه‌تان بایستی حق این را ادا کنید.

بر این اساس، تمام اعضای حزب از این درس‌ها، باید نتایج بسیار مهمی کسب نمایند. این تحلیلات تنها در مورد شما نبوده، بلکه تا جایی که بتوانم تقریباً در ارتباط با هر فعالیتی، تمامی حزب و وصال به خلق انجام می‌دهم. به آنها نیز گفتیم یک‌بار دیگر با بیان مختصر تمام تجربیات مان، تنها جهت تشخیص اشتباهات و قطعیت بخشی به کارهای صحیح مان تلاش بزرگی را به خرج دادیم. نه تنها در موضوعات نظامی-سیاسی؛ بلکه ریزبینانه چگونگی برقراری ارتباط میان جنگ و خصوصیات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را مشخص ساختیم. حتی چگونگی برقراری رابطه میان غریزه انسان‌ها و واقعیت جنگ را آشکار کردیم که جزو مسایل بسیار مهم و جدی بود.

اقتصاد؛ در تحلیل آخر، ارضای غریزه گرسنگی بوده که رابطه این را با جنگ بسیار خوب روشن ساختیم. حتی اگر می‌خواهی گرسنگی‌ات را برطرف کنی، گفتیم که بایستی گریلا بوده و نحوه سازماندهی را بدانی. این‌ها فرمول‌های صحیحی هستند. از ساختار اجتماعی و سیاسی خانواده گرفته تا غریزه جنسی را روشن ساختیم. شاید خانواده‌یی که با جنگ در ارتباط است از لحاظ اجتماعی و فرهنگی امکان پیشرفت پیدا کند. حتی می‌تواند غرایز جنسی را مقدس تر گرداند. با ارایه‌ی این تعاریف مهم، کوشیدیم زندگی سیاسی را نیز نشان دهیم. کارکرد اصلی سیاست، ارزش کلیدی بودن آن برای تمام زندگی است. تفکر در مورد سیاست، بنیاد حل تمام تضادهاست. درک سیاست و تعمق در آن یعنی گشودن تدریجی راه زندگی. حال، وضعیت نظامی قوی که در پس زندگی سیاسی جای دارد به مانند شمشیر برنده است؛ یعنی یک قدم برنده تر شدن شخصیت سیاسی. دیگر خشونت و خون وارد کار شده که به معنای رسیدن به نقطه‌ی حل تضادها از راه این اسلحه است.

ایدئولوژی؛ یعنی آشکار ساختن چرایی عدم تشکیل یک نیروی اجتماعی، سیاسی و نظامی از راه ایجاد نیروی فکر. نیروی فکر، جوهر نیرومند شدن انسان است. با پیشرفت درک در یک انسان، نیروی تحلیلات نیز پیشرفت می‌کند. مخصوصاً فهم فکر سیاسی که نزد ما به عنوان خط مشی ایدئولوژیک تعبیر می‌شود، آغاز حرکت دست-پا می‌باشد؛ آغاز پرواز پرنده‌ی زمینی و به معنای زنده شدن است. حال این از منظر واقعیت خلق ما یعنی خروج از وضعیت محدود و رسیدن به سلامتی است. برای این نیز با گفتن "ایدئولوژی و سیاست حیاتی بوده" این را به اثبات رسانده و رابطه‌ی آن با مرحله‌ی تاریخی مان را نیز آشکار ساختیم. اگر شما بگوئید که این بسیار با اهمیت نیست آنگاه چگونه می‌توانید به مانند گذشته زندگی کنید؟ اگر مانند گذشته شود دیگر هیچ کس شما را سیر نخواهد کرد.

نگرش هدردهی و تمام کردن چیزهایی که تحت عنوان PKK به وجود آمده و میراث موجودی که طبق رسوم از پدر به جای مانده رشد می‌یابد. برخی‌ها از دولت و عشیره‌شان این گونه استفاده می‌کنند. اگر ما نیز همانند شما با رتبه‌خواهی و موقعیت طلبی برخورد کنیم، برای ما به معنای پایان زندگی و آینده است. روشن کردیم که این موضوع، منحط بوده و نمی‌توان با چنین شیوه‌ی مصرف‌گرایی با ارزش‌های انقلاب و حزب برخورد نمود؛ اینکه ارزش‌های موجود نیز بایستی تنها جهت پیشرفت ارزش‌های جنگ مورد

استفاده گیرد با تمامی جزییاتش روشن ساختیم. می بینید که من غرایزم را در راه انقلاب برانگخته و آنها حتی خوردن و آشامیدن را لحظه به لحظه با واقعیت جنگ پایبند ساختم؛ همراه با تعمیق تفهم سیاسی و فکری اکنون نیز در تلاش برای تحقق پیشاهنگی در این مبارزه‌ام؛ راه دیگری ندارم.

اوضاع متناقض با این برخورد ما را نیز نظاره گر بودید. دیدید که انحراف از واقعیت جنگ، ارتش، حزب و حتی به تمامی انحراف از زندگی اجتماعی روی می دهد. کسی که خوردن و آشامیدنش مشکل ساز است، جهت خوراک مخصوص خود بر روی زحمات خلق مفت خوری می کند. به اینجا و آنجا و پیش این‌ها و آنها می روید. از آنهایی که به روستا رفتند انتقاد کنید. این موضع گیری‌ها بیانگر چیست؛ انحراف در زندگی اقتصادی و بازی با واقعیت جنگ. حال آنکه زندگی گریلا با شکلی متفاوت رشد می یابد. یعنی خوردن و آشامیدن گریلا متفاوت است. رفتن گریلا به روستا برای خوراک یک انحراف بوده و نتیجه اش مرگ است؛ یا به دست دشمن از پای درمی آید یا حزب او را نمی بخشد. برای یک سیگار، یک چای و یا محیط راحت گفته می شود که "به جنوب برویم؛ به درون خلق برویم؛ به روستاها برویم." به همین دلیل نیز بسیاری اوقات در سنگری شهید شده اند باقلا و غذای مخصوصی که از شهر آورده اند دیده می شود. کسی که این کار را انجام داده، قبل از هر چیزی مرگ گریلایی است. یعنی افسارش را صد درصد به دست دشمن داده است. اگر این طرز زندگی اشتباه بسیار خشن هم باشد، موجب سوق دهی به ارتکاب اشتباهات بسیار بزرگی شده است.

دست از زندگی خانوادگی و روابط خصوصی برنداشته و این یک انحراف اجتماعی می باشد که می گوید: «از روستا، همسر، دوستانم و از دوستانم دست برنخواهم داشت.» این نیز انسان را به سوی امحا سوق می دهد. بنابراین در صدها روستا در جایی هموار دستگیر و امحا شده است. این خطاهای ساده‌یی نیستند که بتوان به راحتی از آنها گذشت. اگر ریشه‌ی این کمی دیگر مورد تحقیق قرار گیرد خواهیم دید شخصیتی است که از زندگی خانوادگی و عشیره‌یی نگسسته، با زندگی گریلا وفق نیافته و دچار اشتباه و خطاهای فراوانی شده است. به همین دلیل در تاریخمان هر چیز را از دست داده‌ایم. برخی‌ها نیز تحت عنوان گریلابودن این را چنین منحرف کرده و با شکست مواجه می سازند. با نام یک زندگی، بیهوده به بیان طرز گریلا نپرداختیم. چرا که جهت چاره‌یابی یک واپس‌گرایی و انحراف تاریخی است.

گریلا در عین حال یعنی پیشرفته‌ترین زندگی اجتماعی. طرز اقتصادی گریلا طرز اقتصاد آزاد است، ولی به نظر شما این‌ها معنی دیگری ندارند. در این موضوع، رهبری در واقع به تنهایی مفهوم بسیار بزرگی را می رساند؛ در فلسفه‌ی تمام برخوردها یک ارزش علمی وجود دارد ولی به دلیل آنکه شما از این لحاظ پژوهش نکرده و با مغز دهاتی خود ارزیابی می کنید از درک آن عاجزید. در راستای زندگی سیاسی همراه با اصطلاح‌های قلمبه سلمبه در واقع خواهان تفهیم هنر و دنیای سیاسی به شما بودیم. به دلایل زیادی همچنین وجود انحرافات سیاسی آن را منحنط درک می کنید. با شوخی کردن با زندگی سیاسی و در کنار آن، زندگی در خارج از هنر سیاست و برخوردی که بدان نمی توان خشن هم گفت تا چه اندازه می توانید رهبر شوید؟ از این لحاظ در نمونه‌ی زندگی خود در تلاش جهت ارایه‌ی آموزش سیاسی و اهمیت بسیار زیاد مبارزه‌ی سیاسی به شکل قابل توجهی بودیم. کسی که نمی تواند سیاسی شود، نمی تواند صاحب هیچ

نقشی در زندگی گردد. داشتن زندگی و مبارزه‌ی سیاسی یعنی گشودن تمام درهای قفل شده. فکر نکنید شما با دردست گرفتن کلید سیاسی اکنون نیز جستجوی آن را می‌دانید. چرا که حتی نمی‌دانید به کلید احتیاج دارید یا نه! تمام درهای دنیا بر روی ما بسته شده و بدون وجود کلید، نمی‌توانید این درها را باز کنید. یعنی کلید لازم بوده و آن هم سیاست است. به همین دلیل نیز ما با این کلید، پرده از واقعیت میهن و خلق‌مان برداشتیم؛ پرده از واقعیت شما نیز برمی‌داریم. با دادن ارزش زیادی به این بایستی شما نیز یک کلید شده و در تلاش برای گشودن برخی درها باشید.

نظامی‌گری هنر نتیجه‌گیری سریع به‌شکلی دقت‌برانگیزتر است. نتیجه‌ی که سیاست در ده سال کسب می‌کند، نظامی‌گری در یک‌ماه به‌دست می‌آورد. ولی هنر بسیار حساسی بوده و ریزینی زیادی را می‌طلبد. در واقع، اگر مبارزاتی به‌مانند ما را در شرایط جنگ انجام دهند، یک ملیتان و یا یک فرمانده می‌تواند نقشی تاریخی را ایفا نماید. کسی که صحیح می‌جنگد، جنگ را عمومیت بخشیده و در آن پیشرفت ایجاد می‌کند یکی از بزرگ‌ترین شخصیت‌های عملیاتی تاریخ است. اگر تضادهای کوردستان را واقعاً بر اساس خط‌مشی سیاسی حل کرده و از مشکلات گذار نماید مرد بزرگ عملیاتی است. اگر واقعاً برازنده‌ی شخصیت جنگجوست، بایستی بیشترین نتیجه را کسب نماید. تمام خصوصیات جنگ و در رأس آن آموزش جنگجویان و سازماندهی‌شان به‌این دلیل حایز اهمیت است.

جنگجو کیست؟ چه وظایفی دارد؟ طرز، کار و عملکردش باید چگونه باشد؟ این‌ها برای بسیاری از رفقای مان هیچ اهمیتی ندارد. در حال حاضر، سطح فرماندهی‌مان؛ بخش بروکراسی‌ای که می‌تواند اپورتونسم سیاسی را آن‌قدر تحت فشار قرار دهد که بسیار مورد فشار هم قرار می‌دهد، نتوانسته از انجام چشم‌پسته‌ی کارها فراتر رود. شخصیت نظامی شخصیتی است که به‌طور خارق‌العاده‌ی به تفکر می‌پردازد. موضوعات ایدئولوژیک، سیاسی و اجتماعی بیان‌نویین شخصیت اوست. آنهایی که می‌گویند "ما نیز فرمانده‌ایم، فرمانده نظامی هستیم"، از این لحاظ لازم است متفکرترین شخصیت باشند. ولی هنگامی که نگاه می‌کنم هر کدام‌تان آنچنان از قابلیت ارزیابی به‌دورید که نمی‌توانید اطراف خود را تحلیل کنید. مردی که حتی قادر نیست از یک کوه کوچک بهره بگیرد، نمی‌تواند برخوردی صحیح با مردم داشته باشد؛ فرمانده درستی نخواهد شد. در تلاش برای نشان‌دادن این به شما می‌آیم. بدون فهم این خصوصیات ما نمی‌توانیم در این جنگ پیروز شویم.

در پراکتیک هر سال در تلاش برای چاره‌یابی مشکلات توسط من هستید. جنگی که شما به من بند کرده‌اید واقعاً چقدر سالم است؟ مثلاً "پایم گیر کرد افتادم" فکر می‌کنید فرماندهان سالم ما با این مساله چگونه برخورد کرده و تدبیر اتخاذ خواهند کرد؟ یک سوال بسیار مهم. حال آنکه لازم بود سال‌ها قبل به این پرسش جواب می‌دادید؛ اگر می‌گویید که با نمایندگی‌مان جهت انجام این کار آماده‌اید، بایستی جواب‌های سوزنده‌ی را آماده کنید. شما اکنون نیز می‌خواهید با همدیگر مدارا کنید، ولی من می‌گویم صاحب جنگی تا چه میزان عمیق هستیم. من نیز همانند بسیاری از فرماندهان و جوانان خلق‌مان که هر روز حال‌شان را می‌بینید، اگر واقعیت جنگ را به بازی بگیرم، تنها می‌توانیم این کار را چند روز ادامه دهیم.

شما به اندازه‌ی کودک‌ها خوشحالیده. ولی با کودک‌بودن چه موفقیتی به دست می‌آید؟ در موضوع جنگ نیز می‌توانید خوشحال باشید ولی خوشحالی چه؟ آتش جنگی را که در میان است با چه تشبیه کردید؟ صرف تنها برای اینکه با این جنگ بلعیده نشویم، آشکار است که چگونه جهت حیات بخشیدن به خود تلاش نمودیم. شما بدون کوچک‌ترین احساس مسوولیتی در حالی که کوچک‌ترین چیزی نمی‌بینید برف بازی می‌کنید. چه چیز شما مورد احترام قرار می‌گیرد؟ شاید تشخیص نداده باشید. شما در واقعه‌ی بزرگ مثل جنگ جای دارید. هر روز در حال فریاد کشیدن برای اندشیدن و چنین زندگی‌ای هستید. این در کجای دنیا دیده شده است؟ مگر چنین شما را اداره کنیم. تمام این‌ها بیچاره‌اند؛ یعنی به‌مانند شما خود را به آتش می‌اندازد ولی هیچی نمی‌شناسد. من در اینجا نیز با آتش جنگ به محاصره درآمده‌ام. می‌بینید که هر لحظه به نفس نفس می‌افتم. حال آنکه شما نمی‌خواهید دست از خواب‌تان برداشته و اگر برای یک زندگی راحت فرصت ببینید به دام آن خواهید افتاد. بدین ترتیب، در نتیجه‌ی عملی نشدن این کار، اکنون به شکلی دقت برانگیز نظاره‌گر هستید.

من بیست سی سال است که چگونه سرپا مانده‌ام؟ آتش، خانه را فرا گرفته؛ در این کشور اوضاع بدتری از آتش سوزی وجود دارد. هر چیز به صورت زنده‌زنده سوزانده می‌شود. چگونه می‌توانم مانند شما راحت و بدون نگرانی باشم. بایستی روشن کنید که چرا اینقدر راحت هستید. بررسی مشکل بی‌ادعایی در این کشور که در حال سوزانده شدن است چه چیزی را درست خواهد کرد؟ نمی‌توانید کاری از پیش ببرید. مگر در این وطن، هیچ ارزشی وجود ندارد که نجات داده شود. وضعیت عشایر را نیز قبول نمی‌کنند. همچون عشایر به جاهایی رفته‌اید و برخوردهایی را که انجام داده‌اید آشکار هستند.

در حالی که واقعیات این قدر روشن می‌باشند برخی‌ها مصرانه خواهان انجام آن به شکل دیگری هستند. صحیح نیست و اگر توجه کرده باشید ما از گناه و مجازات بحث نمودیم. اگر با این واقعیات برخوردی صحیح نداشته باشی و راه صحیح این‌ها را در پیش نگیری، مجرمی و مجازات تو نیز اعدام است. در اینجا برای شما حکم اعدام صادر می‌شود؛ همراه با یک زندگی عمومی، حکم اعدام صادر می‌شود. هیچ نباشد دارای تمایزاتی هستیم؛ زنده درک بکنند، مرده بمیرد؛ اگر خود را به مزار می‌سپارید حداقل چنین با فرومایگی همراه نباشد. مردن انسان مانند را به زندگی همچون حیوانات ترجیح می‌دهم. از هشت سالگی به تحمیل زندگی‌ای بر ما پی برده بودم که بر حیوانات روانی‌دارند. اگر شما این را تشخیص نداده باشید، بایستی خود را همچون احمقی محسوب کنید. بیهوده وارد این جنگ نشدیم. در حالی که فشار و خسارتی را که در دنیا دیده نشده و فراتر از آنها اشغال و چپاولگری استعمار را بر شما تحمیل می‌کنند، تو گنج می‌شوی، آن وقت من چگونه به تو احترام بگذارم. گفته‌های‌تان در مورد عدم آگاهی از تبلیغ و سازماندهی هر چه باشد در ماندگی شما را نشان دهد که این دشمن است شما را به این وضعیت در آورده است.

سازماندهی و تبلیغ؛ یعنی گام اول حرکت به سوی انسانیت. اکنون کنتراری یعنی دشمن داخلی را آشکار می‌کنم. کسی که تبلیغ کردن را نمی‌داند، اسلوب صحیحی نداشته، در زمان مناسب، سازماندهی خود را انجام نداده و در زمان خود تدبیر نگرفته در نتیجه کنتراست.

برای من آگاهانه یا ناآگاهانه بودن جاسوسی هیچ اهمیتی ندارد. وضعیت ناحقی را که بر میهن، ملت و خلق و انسانیت روا داشته شده آشکار ساختم. مابقه، فراخوانی و آغاز مرحله‌ی رهایی می‌ماند که راه و روش آن را نیز نشان دادیم. من با دو کلمه آغاز کردم. آن وقت‌ها از دهانم دو کلمه صحیح بیرون آمد. بعدها تمام نیرویم را به کار گرفتم. خود را به کتابخانه‌ها می‌انداختم. راهی را که بدان سر نزنم باقی نماند. هزاران جلسه درست کردم. با سخنانم تمام این‌ها را برای نشان دادن برقراری ثبات انجام دادم. حال چیزی که باعث به وجود آمدن عملیات من شد این است. باناموس بودن این است و اگر شما این گونه هستید چرا با دو کلمه آغاز نکردید؟ چرا یکی دو تبلیغ و ارتباط تشکیلاتی را دارا نشده‌اید. اگر عکسش انجام می‌گیرد دهانش خراب شده، زبانش را به کار نیاورده و در تشکیلات تبهکاری جای می‌گیرد. حال اگر در جنگ و ارتشی بودن به تمامی یک خرابکاری، پس تو یک کترا هستی.

با دادرسی وضعیت تان، خصوصیات دشمن و لزومات مقابله با آن را نشان دادیم. با چنین راهکاری چگونگی ایستادگی در مقابل آن را با جزئیاتش مشخص ساختم. اگر یک وضعیت غفلت در میان باشد، بایستی به این غفلت جواب داده، بیدار شوید و یا در مقابل آن در صفوف جای تان را مشخص کنید. زیرا دیگر خواب غفلت هیچ معنایی نداشته و به وضعیت برهم‌زدن دو نیروی مخالف درآمده است. بهانه‌ی غفلت و برجای مانده از گذشته باقی نمانده و در میدان، گناهکاران و نوکران وجود دارند. آنها در آغاز با دشمن هستند. کسانی که پیش ما قرار دارند مشخص‌اند. آنها نیز در درون ما و در برابر ما خود را تنظیم می‌کنند، ولی در مقابل آنها همیشه بیداریم. در حالی که چگونگی در آمدن به این وضعیت این گونه آشکار شده باز هم می‌گویند "بر سر خلق بروکرات شدیم"، "باعث رسیدن به بن‌بست شدیم" اسلوب مان خراب، طرز فعالیت مان خراب، نمی‌توانیم ضربه بزنییم". من این زبان را درک نکرده و به‌عنوان زبان جاسوسی و بی‌فایده‌ی در نظر می‌گیرم. زیرا بهانه‌ی ندارد. در صفوف مان کسانی به‌مانند بمب سرگردان هستند که معلوم نیست چه زمانی منفجر می‌شوند. لذا اجازه نمی‌دهیم که همچون اغتشاش‌گر و خرابکار حرکت کنند.

از نبود کفایت بحث می‌کنیم. مگر کاری که برای تحقق کفایت انجام دهید وجود ندارد؟ با اشتباهات تان برای ضرر رساندن و بی‌کفایتی حاضر بوده ولی برای حل عادی آن نیز ناپدیدید. اگر این گونه باشد تو شخصیتی جاسوس و دشمن داخلی مایی. دشمنی از روی ناآگاهی از کسی که آگاهانه جاسوس می‌کند خطرناک‌تر است. پس چرا این مشکل را پشت‌سر نمی‌گذارید. در اینجا وضعیتی که آشکار می‌شود؛ یک شکل تازه و یا یک حالت انطباق‌یافته با سبکسری و غافلی را بیان می‌کند. در مرحله‌ی رنج کشیدن، با مشارکت نکردن در مرحله‌ی تشکیلات، سر خود را زیاد به‌درد نیاورده و بدون هیچ اندیشیدنی می‌خواهید بر روی امکانات آماده زندگی کنید. در حالی که واقعیت تان این است، زندگی کردن بر روی امکانات آماده چه معنایی دربر دارد؟ این کاتاگوری تازه، جزو جرایم سنگین است. جرم بردگی نیز این قدر سنگین نیست. جاسوسی بر علیه خود، ازهم‌پاشاندن، خود را بی‌کفایت نشان دادن به خود و عملی نکردن در حالی که می‌تواند انجام دهد، همچنین لمپنی، مستی، ولگردی و... تمام این‌ها نیز جرم‌هایی‌اند که حکم‌شان اعدام است. آنها بی‌کفایتی که قابلیت زندگی کردن را ندارند، در حالی که به

تصورشان باهوش‌اند با درافتادن در این وضعیت به نوعی جاسوسی وارد می‌شوند. به‌جای زیستن مطابق واقعیت‌مان، کسی که طرز زندگی دیگری را می‌آزماید از کجا معلوم که پلیس نباشد. می‌گویید که این روح و روان خرده‌بورژوازی من است. من روح و روان خرده‌بورژوازی را نمی‌شناسم. ما یک حرکت جنگی هستیم که طرز و راه و روش آن مشخص است. گفتن "در بحران قرار دارم، مرتب نیستم، ناکافی‌ام، به امورات نمی‌رسم" شما را به صورت شخصیتی مشکوک‌تر درمی‌آورد. این نیز در عین حال، دشمن داخلی ما و نمایندگان آگاه و یا ناآگاه آن را آشکار می‌سازد. این را نیز بسیار خوب توضیح دادیم. گفتیم که هیچ‌کس حق نشان‌دادن خود به‌شکل جاسوس و چنین عملی را ندارد.

با رهایی جامعه از انجام جاسوسی ناآگاهانه، به مرحله‌ی خلق وارد می‌شویم. انقلابیون پیش‌قدم این هستند. اگر در این موضوع، پیشاهنگ سالم نباشد می‌توان چه به خلق گفت؟ جاسوسان درون خلق را چگونه بباییم؟ بدون آشکار کردن دشمن و جاسوس داخلی، دشمن داخلی خلق را چگونه حل خواهید کرد؟ نتیجه‌ی بی‌کیفیت از تمام این‌ها گرفته می‌شود در صفوف، جاسوسی ناآگاهانه-آگاهانه جایی ندارد؛ در سازماندهی و در رده‌های مسوولیت و به‌ویژه در میان خلق و نمایندگان فعالیت خلق، جاسوسی اصلاً ممکن نیست. صاحب فعالیت‌ها که خود را با تمام نیرو در خدمت خط‌مشی قرار می‌دهد انقلابی است. با به‌کارگیری همه نیروی‌تان، دلیل لزوم تشریح دوباره‌ی این اصطلاحات چیست؟ زیرا وضعیت قشر بزرگی از شما برای ما مشخص نیست که با ماست یا با دشمن، انقلابی است یا ضدانقلابی، گریلاست و یا کنترراگریلا. بدترین آن نیز این است. کسی که خود را شفاف نساخته و در مرحله، مشارکت نداده، خودش حسابش را بدهد. کارهایی را که بایستی انجام دهید کم انجام می‌دهید. اگر اکنون نیز کسی هست که مشکل دارد و کاری بی‌فایده انجام می‌دهد، او را از درون خود اخراج خواهیم کرد.

ما نشان دادیم که تمام راه و روش‌های زندگی بایستی به نفع انقلاب باشد. کسی که می‌گوید «من نمی‌خواهم درک کنم، کامل شوم و به‌تمامی مشارکت کنم» چه می‌خواهد؟ اگر می‌گویید که «من می‌خواهم تا حدودی به‌دلخواه خودم باشم» می‌توانی زمان و مکان رسیدن به این خوشگذرانی را به محیط به اثبات برسانی. اگر در بلابودنت اصرار می‌ورزی، برو و در جایی دیگر بلا شو. این موارد را آشکار می‌کنیم. اگر این کار را انجام ندهیم تفاوت میان دوست و دشمن، تفاوت میان گریلا و کنترراگریلا و حزبی و غیرحزبی را نمی‌توانیم قایل شویم و با رشد این سردرگمی، دشمن همه‌ی ما را در آب گل‌آلود صید خواهد کرد. در مشخص کردن و شفاف‌سازی صفوف، هر چقدر که واقعیات را حاکم کنی، آنقدر نیز می‌توانیم سرپا مانده و جنگ را به پیش ببریم. اگر کسانی هستند که مصرانه می‌خواهند میزان احتیاج ما به این را نبینند رفته‌رفته بایستی محاکمه شوند. دادگاهی نیز موج‌موج تا درون دشمن، مزدورانش و درون انقلاب را نیز تمیز خواهد کرد. برای این می‌گویید شمشیر انقلاب تیز است. اگر شما نیز نمی‌خواهید درو شوید به واقعیت روی آورید.

این موضوعاتی که در این تحلیلات در تلاش برای بازتاب آن به شما بودیم، یک ضرورت اساسی این کار است که همچون نام خود فرا گرفته و تا سلول‌های‌تان حس کنید. به‌دلیل تلفات ارزان و دردناک، خود را مسوول دیده و وظیفه‌ام را این‌گونه به‌جای می‌آورم. جامعه به‌شکلی دیگر امکان‌ناپذیر است.

به شیوه‌ی دیگر نه تنها جامعه‌ی آزادی حتی یک جامعه‌ی عادی و حتی یک اجتماع عادی نیز تشکیل نمی‌شود. کمی حواس‌تان را جمع کنید. من لزومات و وظیفه‌ام را به‌جای می‌آورم. ولی برای شما نیز کمی احساس مسوولیت لازم است؛ در عهده‌دار شدن وظیفه و کار نیز به‌همان شکل. تنها با نابودی هر یک، نمی‌توانیم از این کار جان سالم به‌در ببریم. این مساله شخصی ما نیست. دین ما در برابر وطن، تاریخ و انسانیت است. بازسازی خود، احترام به خود و اعاده‌ی شرف‌مان می‌باشد. سپردن زندگی به خودمان است. بیایید برانزنده‌ی این شویم. توان‌مان به این میزان است. اگر کسی وجود دارد که بهتر انجام دهد من هزار بار تشکر خواهم کرد. اگر در این کار به اندازه‌ی سرسوزنی کمک کند، عواطف، صداقت، احترام و سپاسگزاری بسیار بزرگ مرا خواهد دید. به یک علاقه‌ی عادی ارزش بسیار بزرگی می‌نهم. هم فوق‌العاده بیاموزید و هم فوق‌العاده به اطرافیان‌تان یاد بدهید که از این وضعیت لعنتی گذار نماییم. این حکم اعدام صادر شده را پاره‌پاره کنیم. من کمی این حکم را تکه‌تکه می‌کنم، شما نیز پاره‌پاره کنید. چرا که توان و امکان من به این اندازه است. این فرمانی برای شماست. یعنی حکم اعدام خود را با اسلحه‌های خود از میان بردارید.

واقعیت جنگ ما واقعیت گریلابی است

از سال‌های ۱۹۹۰ به بعد واقعیت جنگ ما یک واقعیت گریلابی است. در واقع از این سال به بعد تا حدودی در تلاش برای پیشرفت گریلا بودیم. ولی همچنان به تمام معنا آن را عملی نساختم. امکانات گریلا شدن و گسترش جنگ گریلابی بسیاری به وجود آمد. امکان حمله‌ی بزرگ نیز فراهم شد که همانند سال‌های ۱۹۸۴ و ۸۵ مورد استفاده قرار نگرفت. در مورد تاریخ جنگ‌مان برخی جزئیات‌بندی را انجام دادم و نمی‌خواهم تکرار کنم. حتی در زمان تشکیل گروه، ما می‌توانستیم در برابر خشونت انجام دهیم، محافظت از خود و گروه در مقابل حمله سوسیال-شوونیست‌ها بود. در آن زمان مستقیماً نه خود دولت بلکه شخصیت‌های جاسوسش در کار بودند. مخصوصاً برخی از فاشیست‌ها و جریان‌ها در شهرها همان‌گونه که به‌طور کلی فعالیت‌های انقلابی را تهدید می‌کردند ما را نیز مورد تهدید قرار می‌دادند. در مقابل آنها خشونت شخصی مناسب بود و بدین سبب، در سال ۱۹۷۵ در زمان تشکیل اولین گروه‌مان به چنین عملیات‌های خشونت‌آمیزی روی آوردیم. این به‌ویژه یک وجهه‌ی حقی‌قرار در مبارزه‌مان بود. او در شهری مانند عنتاب به حملات فاشیستی فرصت نفس کشیدن نمی‌داد. در آن زمان جهت گسترش گروه برخی‌ها مورد حمله قرار گرفتند و بعدها در هر جایی که بودیم، حتی در میان گروه‌های سوسیال‌شوونیست‌ها نیز این برخورد ادامه داد. زیرا آنها نیز در آن زمان با فاشیست‌ها تفاوت زیادی نداشتند.

هدفی که از آن فاصله داشتیم، تشکیل و پیشرفت گروه بود. هنوز از صف آرایی در مقابل پلیس، ژاندارمری و ارتش به دور بودیم. خشونت به کار گرفته شده در مقابل یک‌دو محور فتودال در پراکتیک حیوان-سیورک از لحاظ محلی خشونت بود؛ اما همچنان مستقیماً در برابر دولت نبود. اگر قلمرو این‌ها کمی گسترده‌تر شود، هدف آن در اساس، ایجاد فعالیت انقلابی و شماری وطن‌پرور برای کمک به ما بود. مخصوصاً به دلیل اجازه ندادن به رشد انقلابی‌گری در میان خلق به این خشونت‌ها روی آوردیم. این نیز تبلیغات مسلحانه نبود. خشونتی که در مقابل محورهای فتودال-نوکر صورت گرفته بیشتر بر اساس مفهومی دهاتی به وجود آمد. این انتقام دهاتی‌واری، شخصی بوده و ارزش گریلایی بسیاری نداشت، حتی دارای ارزش تبلیغات مسلحانه زیادی نبود. ولی به کارگیری چنین خشونتی برای بیداری و حمله‌ی دولت علیه ما کافی بود.

تصمیم‌گیری ۱۲ سپتامبر با مشاهده‌ی کمک‌های خلق حیوان، باتمان و بخش‌های دیگر کوردستان همچنین تا حدودی دیدن حملات به موانع ایجاد شده در مقابل خلق به اجرا درآمد. در اصل کار ۱۲ سپتامبر، حمله به چپ ترک وجود نداشت، بلکه ۱۲ سپتامبر حمله به جوانان انقلابی بود. یعنی همراه با تکوین حزبی حرکت رادیکال جوانان و آغاز جدی پراکتیک عملی گشت. اما در اساس، ۱۲ سپتامبر رویش به سوی عملیات انقلابی بوجود آمده در کوردستان بوده و صد درصد در اصل کودتا، سرکوب تشکیلات و خط‌مشی‌ای که PKK خواهان ایجاد آن بود جای داشت. کودتای ۱۲ سپتامبر دارای چنین تمایزی بود. کودتای ۲۷ می خیلی متفاوت‌تر بود؛ قشری از آن در میان طبقات حاکم، افسار خرد-بورژوا و طبقه متوسط، خواهان سهم‌گیری از قشر کم‌پرآورد مزدور و انحصارطلب رشد یافته و یکی کردن آن با واکنش قشر بروکرات خرد-بورژوازی کمالیست بود. آنها به انقلاب تمایلی نداشتند و هیچ‌گونه دغدغه‌ی انقلابی را دارا نبوده بلکه حاصل تضادهای درونی خود آنها بود. در جوهر، یک تضاد درونی دولت در میان بود. ولی ۱۲ سپتامبر از این لحاظ، بر ضد تهدید زیاد چپ و یا انقلابیون ترک نبود، در حقیقت چنان حرکت ارگانیزه شده‌یی از سوی چپ نیز در مقابل‌شان وجود نداشت. همچنین تهدیدی وجود نداشت که ملی‌گرایی ابتدایی اعمال کرده باشد. این قشر در دست برخی‌ها تنها ماشه‌اند. کودتا به تمامی بر علیه پیشرفت حرکت انقلابی در کوردستان بود. بنابراین رشد خشونت ضدانقلابی با ۱۲ سپتامبر جوابی برای خشونت انقلابی به کار گرفته‌ی ما گشت.

ضعف اعمال خشونتی که در آن زمان سازماندهی شد، استفاده‌ی شدید از سوءقصد‌های شخصی و داشتن وضعیتی فراتر از جنگجویان آماتور دهاتی، ما را به وضعیتی دچار می‌ساخت که به گمان‌شان با انجام چند کودتا نابود خواهیم شد. ۱۲ سپتامبر از چنین حمله‌یی به ما برخوردار بوده و می‌توانست نیز موفق شود. ولی اخذ تدابیر لازم در زمان مناسب و نجات خود از تأثیرات شمشیر کشیده شده به سوی ما امکان حمله‌یی تازه را فراهم نمود. ارزش اساسی حوزه‌ی خارج از میهن این است. در مقابل حرکت انقلابی‌مان برای اولین بار چنین شمشیر برنده‌یی کشیده شد که می‌توانست هر چیز را نابود کند. چرا که در تاریخ همیشه کودتاها از بین برنده بوده‌اند و بر اثر آنها اثر زیادی از زندگی باقی نمی‌ماند. هنگامی که این شمشیر به ما زده شد، با حساب اینکه نمی‌توانیم یک‌بار دیگر به خود بیاییم، از سال ۱۹۸۳ به بعد عاملان کودتای

۱۲ سپتامبر خواهان بازگشت دوباره به حصار مزرعه‌ی خود بودند. هر چه باشد شمشیر را زده و گفتند «باقی مانده‌ها بی‌فایده‌اند. لازم نیست در جستجوی‌شان باشیم. به خارج خواهند رفت. پوسیده خواهند شد.» بنابراین متوجه نشده بودند که فعالیت‌های ما در این عرصه، چنین نتیجه‌یی را به‌همراه آورده است. حتی روی آوردن به میهن را حدس نزده بودند.

هنگام بازگشت به میهن می‌خواستند ما را وابسته‌ی غرایز ملی‌گرایی ابتدایی PDK کنند. MIT در آن‌زمان از راه TKP دست به حرکت زده و در جنوب از PDK استفاده می‌کرد. به‌گمان‌شان ما بدون شکل بدون حمایت خارجی از پای درآمده و امکان حمله به میهن را نخواهیم داشت. در جنوب، فعالیت‌هایی که در لولان در حال جریان بود مخصوصاً به دم PDK گره زده شد. آن‌زمان به‌یاد دارم ادیس بارزانی که با MIT رابطه داشت جاسوس شده و رییس‌عشیره‌های شم‌دین و حکاری را که در آن‌زمان هنوز جاش نشده بودند به‌سوی خود جلب می‌کرد. «اول‌دره»^۶ دارای رابطه‌ی سی‌ساله‌ی بسیار خوبی با MIT بود. PDK از طرفی آنها را سازماندهی کرده و خواهان استفاده از رفقای ما در مقابل دولت همچون یک تهدید بود. حتی این مفهوم را فرض می‌کردند که «عملیات انجام ندهید تا شما را بیشتر به جنوب بکشانم». در آن‌زمان بینش راست‌گرا، ابزار دست این تحمیل‌گرایی شده و تدارک‌گریلا در آن مرحله‌ی را درک نکرد. حمله‌ی مشابه به حمله‌ی ۱۹۸۳ ما در اروپا نیز وجود داشت؛ محاصره‌یی تحت عنوان اتحاد چپ زیر سایه‌ی حزب کمونیست ترکیه (TKP) قرار داشت. این محاصره را نیز در منطقه‌ی ما از راه حزب کمونیست عراق (IKP) انجام دادند. حتی تا اعمال توطئه در درون ما به پیش رفتند. در سال ۱۹۸۲ و ۸۳ یک نقشه‌ی توطئه را تا بیخ گوش ما آوردند. گروه کوچکی که از حزب کمونیست عراق جدا شده بود نیز در مباحث‌مان جای گرفتند. بدین ترتیب، قبل از فرارسیدن سال ۱۹۸۳ هم در این عرصه و هم در خاورمیانه و اروپا با روش‌های اطلاعاتی نابود می‌شدیم. باید به این کار، خیانت و اخلاک‌گری درون زندان را اضافه کنیم. با رسیدن به سال ۱۹۸۳ سمیر - که بعدها روابطش آشکار شد - در آغاز دست به اخلاک‌گری زد که تا نزدیکی ما آمد. با تکیه بر این‌ها دشمن با خوداعتمادی می‌گفت: «نمی‌گذاریم این‌ها حمله کنند.» با این فکرش، پیش خودش حق داشت، زیرا با وجود تمامی این تدابیر، هجوم ما نیز واقعاً مشکل بود؛ از همه مهم‌تر وابسته‌شدن گروه‌گرایی که آماده کرده بودیم به PDK بود به دلیل نبود رهبری صحیح تاکتیکی. حوزه‌ی خاورمیانه هم واقعاً ناکفای و محدود بود. حتی سرپا نگه‌داشتن حزب تا ماه می نیز بسیار مشکل بود. در اروپا نیز در زمانی که اولین گام‌ها برداشته شد TKP آنجاها را به‌تمامی در دست داشته و حلقه‌ی شوروی را نیز تحت تأثیر قرار داده بود. در آن مرحله با آغاز حمله‌یی تازه در چنین وضعیتی به‌سر می‌بردیم.

اخلاک‌گری‌ها در بالاترین سطح خود، یقه‌ی ما را چسبیده بود و حتی نمی‌خواستند گام هم برداریم. زندان نیز بدین ترتیب، ولی با اعتصاب غذایی بزرگ بی‌تأثیر گشت. در اینجا نیز تنها با مقاومتی بزرگ توانستیم این را بی‌اثر کنیم. باید این‌ها را خوب درک کنید. بعدها به اصطلاح رهبران حرکت‌گرایی، با

^۶ نام یک شهرستان در شمال کردستان

بی‌مسئولیتی برخورد کردند. آنچنان قابلیت‌هایی برای توسعه‌ی حرکت گریلا نداشتند. گروه‌ها را به میهن فرستادیم. برخی از رفقا بروشور نوشتند. من نیز گفتم این‌ها می‌روند حداقل گریلا را وسعت می‌دهند. هنگامی که مائو به کوهستان می‌رود، دست به نوشتن "نوشته‌های نظامی" می‌زند. در مورد چگونگی آفریدن یک گریلا و تشکیل یک منطقه‌ی سرخ، سخنانی را انجام می‌دهد. رفقای ما نیز ارزش ده مائو را دارند. فکر کرده بودیم که با رسیدن به کوه بوتان، درسیم، آمد، تورو و زاگرس، به اندازه‌ی مائو قادر به تشکیل گروه‌های گریلائی هستیم. بعدها به خانه روستایی‌ها رفتند، در کناری آنها را محاصره کرده و گرفتند. PDK با راهکارهایی متفاوت و بسیار آسان گروه‌های گریلا را به خود و بر این اساس، به دشمن وابسته کرد. آنها را با فریفتن با هوسرانی‌های مختلف، جذب نکردن همدیگر، و خارج ساختن از نیروی سازمانی و موضوعی که اخذ کرده بودند گریلا را به حد کافی بی‌تاثیر ساخته بود.

در کمپ لولان همانند نمونه‌ی زله^{۴۷} مدنی‌گرایی گسترش یافت. کادرها را با کارهای باغ و باغچه مشغول ساخته و به اندازه‌ی منطق بی‌مسئولیتی پیش می‌رود که بدون داشتن تفکری جدی برخی‌ها را بر سر راه "به وطن بروید و بمیرید" قرار می‌دهد. در تعلیماتی که به آنجا فرستادم، ابراز کرده بودیم که با ادامه‌ی موضع‌گیری‌های کنونی دست به مجازات‌های متفاوتی خواهیم زد. اگر این مدرک گم نشده بود بسیار آموزنده می‌بود؛ گفته بودیم که در صورت ادامه‌ی این کارتان درگیر خواهیم شد. این نیرو را نیز ما آماده کردیم که باید مورد استفاده قرار گیرد. چرا که رفقا دچار استهلاک می‌شدند. در آن زمان مطابق با عادات مادی زندگی - که می‌دانیم - شخصیت‌هایی سر برداشتند که همدیگر را فراری می‌دادند. به‌رغم آماده کردن رفقای بی که به میهن می‌فرستادیم و سختی روانه کردن آنها گام ۱۵ آگوست را برداشتیم. یعنی این کارزار با تحمیلات ما تحقق یافت. اگر تعمق در مورد جنگجو، اعضا و فرماندهی، تامل همه‌جانبه و انجام کار با دل و جان صورت می‌گرفت؛ همچنین اگر یک نفر از ما که فعالیت‌های نظامی را بر عهده گرفته و در اصل برای ما لازم است وجود می‌داشت؛ البته نه به اندازه‌ی مائو و نه حتی به‌مانند یک کاسترو، اگر تنها چگوارا بودنی ساده تحقق می‌یافت ما از خیلی وقت‌ها تمامی کوردستان را در دست می‌گرفتیم. اگر کسی مانند چگوارا که به مشکلات نظامی علاقه نشان می‌داد، او نیز به گریلا تمایل نشان دهد وجود می‌داشت در سال‌های ۸۵-۱۹۸۳ یک ارتش گریلائی پانزده هزار نفری تشکیل می‌یافت، ولی چنین کسی در میان شما ظاهر نگشت.

نقش من در اینجا چه بود؟ اگر گفته شود مگر تو می‌توانی خود را به -چگوارا- تبدیل کنی؟ در صورتی که اگر چنین می‌کردیم، روشن بود که هر چیز تمام می‌شد. ما در اینجا همچنان به منبع الهام تبدیل شده، خالق نیرو و امکانات یدک بوده و به‌رغم تمام احتمالات منفی؛ هنگامی که دشمن در زندان، اعدام و تصفیه‌ی حزب را تحمیل می‌کرد، نقش برآب کردن آن را با موجودیت خود ارتباط دادیم. زنده‌نگه‌داشتن خود به‌معنی زنده‌نگه‌داشتن زندان و کوهستان بود. چنین نقشی را تعیین کردیم و آن صحیح بود. ولی به‌رغم وجود رفقای بسیار باتجربه، موضوع و خط‌مشی نظامی مورد توجه قرار نگرفت.

^{۴۷} نام یکی از مناطق جنوب کردستان

کسی که علاقه نشان می‌دهد نیز بروشور **جنگ چرا لازم است؟** را می‌نویسد که ما آن را در سال ۱۹۸۲ تحت عنوان **نقش خشونت در کوردستان** نوشته و آن را روشن ساختیم. در آن زمان من گفته بودم "شما با رفتن به پراکتیک، یک بحث غیرمفید تئوریک انجام می‌دهید. بحث "جنگ لازم است، چرا بایستی جنگ کنیم" را به کناری بکنیم. چرا که ما مدت زیادی است که تصمیم آن را گرفته و تئوری و تصمیم آن را مشخص ساخته بودیم. آنها نیز برای اجرای این رفته بودند. البته این یک انحراف یعنی یک نمونه‌ی دماغ‌گوزیک بوده و به صورت گسترده‌ی عملی شد. به جای فرستادن نیروی آماده، افزایش شمار نیروی جنوب و یا پشت گوش انداختن و حرکت‌های مرگ‌آور به میان آمدند. بعدها ما آنها را وادار به برداشتن این گام کردیم. کسانی که می‌بایستی در درجه‌ی اول مسوول این کار باشند، با چنین منطقی رفتند که "اگر جانم را می‌خواهند به کوهستان رفته می‌میرم" و در نتیجه، این کار را انجام دادند. ما نیز با گفته‌ی "ما خواهان چنین جنگجویی نیستیم" تا به اینجا کشانیدیم.

در آن زمان رفیق عگید، واقعاً هم تا حدودی خواهان پی‌بردن به این کارها و در تلاش برای انجام زندگی درست و مسوولیت‌پذیری بود. مخصوصاً رفیقی بود که تازه آماده شده بود. او نیز از آن طرزى که می‌دانیم رهایی نیافت. اگر زنده بود شاید کمک‌هایم را خوب درک کرده و به ارتش گریلا تبدیل می‌نمود. اگر پنج تا ده نفر مانند او می‌بود، گریلا را بسیار زودتر از سال ۱۹۸۵ در بوتان تشکیل داده و انتقال تدریجی آن به گارزان، آمد و درسیم بسیار مشکل نبود. در پشت پرده‌ی آن شهادت، واپس‌گرایی مضاعف بر جای مانده‌ها، عدم بکارگیری مغزشان، توجه نکردن به مشکلات نظامی و یا در آغوش نگرفتن آن با عشقی بزرگ مانع پیشرفت گشتند. الحاقی‌های بعدی، برای ما در دسرفرین شدند. طرف به نوعی، بسیار به شرف شخصی خود پایبند بوده و یا آنهایی که می‌گفتند "فرار نمی‌کنم"، نیز مرگ و خودکشی را تحمیل می‌کردند. دیگران نیز با دست‌زدن به هر نوع اخلاک‌گری و پرحرفی، به دنبال خفه کردن گریلا بودند. لذا مبارزه‌ی وسیع با آنها صورت گرفت.

مباحث کنگره‌ی سوم برای بی‌تأثیرسازی این تحلیلات بود. خواست‌های انتحار در میان بودند که این خود به معنی نابودی تیم‌ها نیز بوده و مطابق نگرش آنها از این بیشتر ممکن نبود. تبهکاران و پرواکاتورها با تحمیل همیشگی زندگی اروپا می‌خواستند حزب را به اصطلاح به شاخه‌ی سیاسی بکشانند. تا دیروز در بسیاری از کمپ‌ها وضعیت‌های مشابه نمونه ۱۹۹۰ به وجود می‌آمد. در آن زمان بر علیه این تحمیل، از بسیاری جوانب حمله کردیم.

فعالیت‌های ۱۹۸۷ تا ۸۹ ما به نوعی فعالیت‌های مخالف تبدیل شد که پیشرفت گریلا را به همراه نمی‌آورد. هر سال تعداد مورد هدف برای عضوگیری را افزایش دادیم؛ مثلاً اگر در سال ۸۷ هدف پانصد نفر بود سال بعد، آن را به هزار رساندیم. در نتیجه در سال ۱۹۸۹ از هزار نفر گذشت، در سال ۹۰ هزار و پانصد نفر و در سال ۹۱ به دوهزار نفر رسید. با کسب موفقیت در بالا بردن شمار عضوگیری، در تلاش برای خنثی‌سازی این انحرافات بودیم. یعنی کاری را که رفقا بایستی در کوه انجام بدهند ما در اینجا برعهده گرفتیم. در سال ۸۷ بازی کسانی به میان آمدند که مسوول گسترش گریلا یا انجام وظیفه‌شان بودند؛ مثلاً در بوتان تبهکاری عناصری مانند کورجمال، بدتر از یک دهاتی، در پی تحمیل یک

اخلالگری تیبیک و یا نابودی بسیاری از ارزش‌ها بودند. از طرفی در تلاش برای توقف آنها بوده و از طرف دیگر، در اینجا ارتش گریلایی را تشکیل دادیم.

در واقع، نیرویی را که می‌بایستی در میهن آموزش دیده و به جنگ برود، ما در اینجا آماده کرده و به جنگ می‌فرستادیم. آمار ارتش شدن، فرستادن یکباره پنج‌هزار انسان به جنگ بود. هر سال با ایجاد این پیشرفت، یک تاریخ گریلا در مقابل مان تجلی یافت. در اینجا یعنی قرارگاه نیز به تمامی تئوری هر نوع شکل‌گیری و مسلح کردن صورت گرفت. در میهن نیز امکانات بسیاری وجود داشت، اما کسی طالب چنین کاری نمی‌شد. اگر کادرهای بسیاری مانند عکید وجود داشتند، پیشرفت به وجود می‌آمد. کادری عادی که موجب ایجاد تحول نمی‌گشت، یا دستگیر شده یا از طرف خودی‌ها بی‌تأثیر می‌شد. در نتیجه، ما فشار آورده و مجبور به انجام فعالیت و ایجاد چگوارا در میهن شدیم. به‌همین دلیل، اندیشیدن و فعالیت بی‌مرز به‌عنوان شرط درآمد. در غیر این صورت با نابودی روبه‌رو می‌ماندیم.

اکنون بهتر درک می‌کنیم که کسی که به هیچ وجهی گریلا و به شخصیتی نظامی تبدیل نشده و در راستای پیشرفت جنگ حرکت نمی‌کند، در اصل، به تصفیه‌گری می‌پردازد. تا چه حد جاسوس، آگاه، از ریشه‌ی خردبورژوا، اسیر امیال و لمپن بوده موضوع دیگری است؛ ولی به‌طور عینی همه‌ی آنها مصرانه به دنبال تخریبات بودند. یعنی آموزش ناکافی، بی‌جسارتی، دوری از فداکاری و کم‌آگاهی برخی‌ها وجود دارد، اما تمام این‌ها واقعیت را تغییر نمی‌دهند. پس باید سال‌های ۹۰-۱۹۸۶ را مورد بررسی قرار دهید. یک ارتش شدن بزرگ، برعهده گرفتن بسیاری از تدارکات جنگ گریلا در خارج از کشور و قرارگاه مرکزی در آکادمی معصوم کورکماز در دره‌ی "بقاع" و ارتش شدن در آنجا همچنین جهت‌دهی به جنگ آزمون به‌شکل فرستادن جنگجو و گروه‌های مداخله به میهن، صورت گرفته و نتایج مهمی را هم دربر داشت. نتیجه این شد که در کوردستان ارتش ایجاد کرده و به جنگ فرستادیم. این می‌توانست در شرایط کوردستان نتایج تاریخی و امن‌تری را به‌وجود آورد. ولی به دلیل نبود پیشاهنگ در گریلابودن، در این عرصه به‌میان آمد. این‌گونه تاریخ را نقش بر آب نکردیم. موضوع مهم این است. شاید اگر در میهن چنین می‌شد، بهتر بود ولی کار و نقش اصلی از لحاظ تاریخی به اینجا انتقال یافت. با رسیدن به سال‌های ۱۹۹۰ صاحب چنین جنگی گریلایی شدیم. این واقعاً هم مرحله‌ی مهم بود. زیرا وضعیت آن‌زمان، وضعیت فوق‌العاده‌ی بود که جنگ ویژه، آن را ایجاد کرده بود. همچنین جنگ گریلا به حساسیت زیادی احتیاج داشته و در عین حال، زمان تبدیل کردن گریلا به بن‌مایه بود. اگر اکنون می‌توانیم هر نوع مبارزه‌ی را انجام دهیم، بنیان آن در این سال‌ها درست شده است. اگر در این سال‌ها این زمینه فراهم نمی‌شد، دست‌یابی به پیشرفت‌های سال‌های بعد به‌کناری، فعالیت‌های خارج از وطن، رسمی و قیام‌ها تحقق نمی‌یافتند. بر این اساس، قرارگاه مرکزی‌مان با رسیدن به سال‌های ۹۰، تشکیل گریلا، ظهور قیام‌ها و عملیات‌های خلق، تحولات خارج از میهن صورت گرفته و چنین نقشی تاریخی ایفا شد. بن‌مایه کردن گریلا و مرحله‌ی تثبیت وی، تخریبات بزرگی که از طرف دشمن تحمیل می‌شد، تلاش برای خنثی‌سازی مدیریت وضعیت فوق‌العاده و در یک نگاه، خنثی‌سازی ۱۲ سپتامبر با گام سال ۱۹۸۴ همراه شدند. اگر

توجه کنید اعمال خشونت طی فعالیت‌های گروه و مشارکت دادن خلق کورد در آن نتیجه‌ی مانند حمله‌ی ۱۲ سپتامبر را به‌بار آورد.

حال، جواب ما برای حمله‌ی ۱۲ سپتامبر، انجام تدارک برای گریلا و تصمیم برای بازگشت به میهن شد. سرتاسر سال ۸۳-۱۹۸۱ با تلاش در راستای این کار همراه بود. مراحل کنفرانس و کنگره‌ی دوم، روند انجام این فعالیت‌ها را سرعت بخشید. در سال ۸۲ با فرستادن گروه‌ها به میهن و در سال ۸۳ این کار تکامل یافت. کارزار ۱۵ آگوست یک ضدحمله و گامی بسیار مهم در برابر ۱۲ سپتامبر بود. در این راستا خواهان بازتاب ۱۲ سپتامبر با ANAP و تداوم آن بودند. در آغاز به گمانش می‌تواند این گام را به‌راحتی سرکوب کند. "اوزال" و "اورن" در یک اکیپ جای داشتند. اما با رسیدن به سال‌های ۸۶ که به‌ویژه سال ۸۵ اوضاع به‌وجود آمده بسیار عجیب بود. مسوولان ما می‌گفتند ۱۲ سپتامبر برگشته است. بعد از ۱۲ سپتامبر و رسیدن به اکتبر ۸۵ رهبران تاکتیک با گفتن «با ۱۲ سپتامبر تازه‌ی روه‌رویم، بدین شکل جنگیدن ممکن نیست، دوباره عقب‌نشینی کنیم»، نه در سطح عقب‌نشینی بلکه در مرحله‌ی بسیار عقب‌تر یعنی در مرحله‌ی تصفیه‌گری جای داشتند. ما در کنگره‌ی سوم خنثی‌سازی را بی‌تأثیر کرده و به ماندن همیشگی تبدیل نمودیم. بعد از آن با وضعیت فوق‌العاده جواب دادند. در مقابل، جواب ما کمی توسعه بیشتر گریلا بوده و این‌گونه در سال ۸۹ و ۹۰ بی‌ثمر بودن وضعیت اضطراری را نشان دادیم. حاصل آن، اعتقاد به امکان زندگی و سرپاماندن گریلا بود. آشکار ساختیم PKK حرکتی است که بیشتر سرکوب نمی‌شود؛ بلکه می‌تواند موفق شود. [اما] شاهد نقص و نارسایی مدیریت نظامی و وضعیت فوق‌العاده در مقابل گام ۱۵ آگوست بودیم. با یک تعبیر، از گام ۱۵ آگوست تا سال ۱۹۸۷ که زمان تبلیغات مسلحانه بود، گریلا‌ی این مرحله که ما بدان "مرحله‌ی تبلیغات" می‌گوییم زیاد به پیش گریلا دست نیافته است. بعد از سال ۸۷ تا حدودی شبیه گریلا می‌شود. به مرحله‌ی اول بن‌مایه کردن می‌گوییم ولی از سال ۱۹۹۰ به‌بعد به وضعیت گریلا‌یی همه‌جانبه‌ی رسید که به شکلی گسترده می‌توانست به مبارزه بپردازد.

(...)

از سال ۱۹۹۰ موردی که موجب ایجاد تفاوت گشت این بود که جنگ‌مان از خشونت شخصی و یا تبلیغات مسلحانه گذار کرده و درک شد که دیگر می‌توان گریلا را اداره کرد و اینکه به‌طور سریعی به سطح ارتش شدن و جنگ گریلا‌یی رسیده است. به‌ویژه ظهور قیام‌ها راه را برای نیرویابی گریلا گشوده و هم نتیجه‌ی حاصل شد که خلق توسط خلق جلب شد و این برای هر گریلا بسیار لازم است. دشمن اکنون نیز در تلاش برای شکستن و تصفیه‌ی این مساعدت است. زیرا گریلا از این طریق، تبدیل به نیروی بزرگی می‌شود. یعنی از خارج به وطن جذب شده، مشارکت گسترده‌ی از میهن صورت گرفته و دیگر قبل از هر چیزی، زندگی خلق امکان می‌یابد. هر چقدر هم که دشوار بوده و با تلاش‌های مخربانه و اخلاک‌گرانه نیز روبرو ماند، اما ثابت شد که دیگر می‌توانیم گروه‌های راهی وطن را گسترش داده و اینکه نمی‌توان گریلا را از درون و یا خارج با مانع مواجه کرد.

در زمان جنگ خلیج، کوشیدیم وضعیت عراق را بنا به جنوب کوردستان و خلع مدیریتی آنجا مورد بررسی قرار دهیم. به‌تمامی برای استقرار گریلا فرصت بزرگ و بی‌مثالی به‌وجود آمد ولی متأسفانه خوب

ارزیابی نشد. اگر ما در اینجا می‌توانیم ده هزار گریلا را آماده کنیم او می‌توانست بیست هزار گریلا آماده کند. زیرا در درون میهن با وجود مناسب‌ترین جغرافیا، باز شدن راه و دست‌یابی به هر نوع اسلحه فرصت بزرگی به وجود آمد. در اواسط سال ۹۰ و اوایل ۹۱ به‌تمامی خلاء وجود داشت؛ یعنی چقدر می‌خواست، می‌توانست به آموزش انسان‌ها پرداخته و مسلح کند. تمام اسلحه‌های عراق به‌شکل پراکنده‌یی در اراضی قرار داشت. ما با تمام نقشه و رهنمون‌ها، پول لازم و کادربندی را که بتوانند آموزش دهند نیز آماده کرده و فرستادیم. در آن‌زمان تحلیلات صورت گرفته در کنگره‌ی چهارم به گریلا داده شد. از طرفی دیگر، اخلاک‌گرمورد بحث، خواهان ایجاد انحراف در اینجا شد، ولی نتوانست مؤثر واقع شود. زیرا تدابیر اتخاذی بسیار مهمی در میان بوده و هیچ دلیلی برای بزرگ‌نشدن گریلا وجود نداشت. در واقع، در درون میهن نیز چنین بود؛ مثلاً گروه‌هایی چه از سرحد، آمد، در سیم و چه از جنوب غربی رسیده بودند. در ماردین مشارکت‌هایی محلی وجود داشتند.

بدون شک مشکلات رهبری تاکتیکی در آنجا نیز بسیار وسیع ولی امکانات برای پیشرفت گریلا بسیار زیاد بود. بی‌کفایتی تاکتیکی مانند نمونه‌یی که در گذشته در جنوب پدیدار گشت در تمام ایالات به‌وقوع پیوست. به‌هیچ وجه وفق‌ندادن خود با رهبری تاکتیکی، به نوعی به‌مانند وضعیت گروه‌های بوتان قبل از مرحله‌ی ۱۵ آگوست بود. گویی در تلاش برای عملی کردن وضعیت بعد از ۱۵ آگوست بوتان در سال‌های ۱۹۹۰ در ایالت‌های دیگر بود؛ حال آنکه لازم نیست. جنگ گریلایی بعد از سال ۱۹۹۰ در هر ایالتی می‌توانست تبدیل به ارتش شود. لذا قادر بود یک جنگ عالی را انجام دهد. کم و کیف توده‌ی خلق برای این مهم، صددرصد مناسب بود؛ تدارک و ارزیابی‌های مان برای این کار نیز همین‌طور. ولی برخورد راست‌گرایانه اجازه تحقق یک‌دهم از کارهایی را نداد که می‌توانستیم انجام دهیم؛ راه را بر روی به‌هدر رفتن امکاناتی بیش از آنچه که می‌دانیم گشود. به‌رغم تمام این‌ها کارهای انجام‌شده واقعاً هم با تأثیر حزب و مشارکت برخی اعضای درست‌صورت گرفت؛ و گرنه، امکان داشت نتیجه بهتری حاصل گردد. با درک و اهمیتی که در این مرحله به جنگ داده شد، این امکان وجود داشت که هر ایالت را به ارتش و مبارزی مکمل برساند. به‌رغم گرایش‌های مختلف، عدم ادای حق آن با کمبودها و بدین ترتیب اتمام این سال با نتیجه‌یی محدود؛ یک جنگ بسیار مهم گریلایی و شانس ارتش شدن، امکان و فرصت‌های مان و استفاده بسیار کم از تدارکات مان در میان بودند. هنر رهبریت و نیروی فرماندهی و پس‌گرا بوده و در ارتباط با خلق و سطح آموزش بسیار عقب‌مانده‌تر از سطح حزب ماند.

هر چقدر هم که نمی‌توان منکر پیشرفت‌های کنونی شد، اما فراهم‌نکردن تحولات روبه‌جلو به علت مشکل موجود کادر و رهبری تاکتیکی و تداوم این امر که ناشی از تدابیر کلی اتخاذی بود، یک واقعیت است. چرا که از امسال به هر ایالتی، حتی در سیم و سرحد نیز چهار پنج گروه مداخله فرستادیم. هرگونه مداخله ما نه تنها برای یک ایالت بلکه با هدف آغاز جنگ گریلایی در یک کشور بزرگ بود. لذا تیم‌های ۵۰ نفری را آماده کردیم. اگر یک تیم ۵۰ نفری درست بوده و وظایفش را به‌خوبی انجام دهد می‌تواند در ظرف یک سال، انقلاب یک کشور را سازماندهی نماید. متأسفانه با این نیروها تنها توانستیم حضور همیشگی داشته باشیم. تنها با مداخلات پی‌درپی در بوتان توانستیم مستقر شدن گریلا را تثبیت

کرده و بدین ترتیب جلوی پیشرفت‌ها را بگشاییم. همچنین گریلا را به سطحی رساندیم که نقش خود را کم تا زیاد ایفا کند. بوتان- بهدینان به‌خصوص در سال‌های ۱۹۹۱ و ۹۲ از شانس گام برداشتن برخوردار بود. ما هزاران داوطلب گریلاشدن را به آنجا فرستادیم. در این سال‌ها حدود چهار هزار نامزد گریلاشدن را دارا بودیم. در متروپل‌ها نیز عضوگیری بسیار وسیعی را انجام دادیم.

اکنون نیز وضعیت قرارگاه‌ها را مورد بحث قرار می‌دهیم. نشان‌دادن بی‌علاقگی بسیار به آموزش، برخورد بسیار واپس‌گرایانه به هنر ارتش، خودسرانگی بسیار در عملیات‌ها، تعصب بیش‌از‌حد، مبتکر نبودن و منش مأموروارانه، بروکراتیک و واپس‌گرایانه همچنین برخوردهای سرکوبگرانه متأسفانه ارزش‌های والای جنگ را به‌هدر دارد. در حالی که در اینجا با ارتش ده‌هزار نفری کوه‌آسا امکان نظم‌دهی یک ارتش گریلابی که دشمن را نابود کند وجود داشت، اما بسیار کم مورد استفاده قرار گرفت. امکان به‌کارگیری هر نوع اسلحه‌یی وجود داشت. اگر به‌شکلی صحیح از گریلا استفاده شود تنها یک روستا و یا خانه‌ی جاشی باقی نمی‌ماند که کنترل و یک تیم دشمن زده نشود. آریچی‌ها از دور به‌شکلی غیرجدی به‌کار گرفته می‌شود. تیم‌های مان را در پوسیدگی رها کردند. مخصوصاً طرز فرماندهی کاملاً به‌طرزی بلازا تبدیل شد. یعنی حتی مفت‌خوری کردن بر روی [رنج] تیم‌ها افزایش یافت. کسانی که آمدند، نیم‌روشنفکر- نیم‌روستایی نیز به‌مانند دیگران در آمدند؛ "ماهی ز سر گنده شود نی ز دم".

مخصوصاً در تحلیلات سال‌های ۱۹۹۰ و ۹۳ این مشکلات به‌شکل وسیعی مورد بررسی قرار گرفت. به‌رغم تمام این فشارها و کمک‌های بزرگ ما، مفت‌خوری تدریجی بر روی رنج رفقا، نشان‌دادن رفتاری تقلیدی و برخورد واپس‌گرایانه و به‌دور از نوآوری با جنگ افزایش یافته است. وخیم‌ترین نتیجه‌ی آن در جنگ جنوب سال ۹۲ خود را نشان داد. در واقع اکنون آشکار می‌شود که این برخوردها زمینه‌ی نابودی خود توسط خود را فراهم کرده است. کسی که می‌گوید "بهترین فرمانده منم" گریلا را بدون عشق در آغوش گرفته، فرار از آن را گسترش داده و رفقا را با طرز "بروید و بمیرید" از خود رانده است. وضعیتی که در پراکتیک‌های داخل میهن همچون؛ پراکتیک لولان، تمام کمپ‌های هفتانین، خاکورک و چوکورجا و مشابه به آنها به‌وجود آمده همین می‌باشد. در حالی که دشمن شش ماه به نیروها حمله نکرد از این فرصت نیز استفاده نبردند. در جنگ جنوب در این مورد تأثیرگذار بود. طرف نیازی به آموزش گروه‌ها نمی‌بیند. صدها داوطلب جنگجو می‌آیند. به آنها نیز یک "خوبید خوش آمدید" نمی‌گوید؛ عشقی در میان نیست؛ با بی‌میلی می‌داند که با چه حساب‌هایی روزش را به پایان برساند. مگر انسان به چنین فرصتی تاریخی و این همه امکان چنین جواب می‌دهد؟ پاسخگویی به این‌ها بدون شک می‌توانست بسیار چشمگیرتر باشد.

با عشقی بزرگ به آموزش پرداختم. نهادینه کردن تنظیمات و تاکتیک و تعقیب بی‌وقفه‌ی دشمن می‌توانست موفقیت فوق‌العاده‌یی را به‌همراه بیاورد. با این حال، دشمن خیلی می‌ترسید. حتی اوزال به وضعیتی درآمده بود که به فدراسیون "بله" می‌گفت. آن گرایش‌ها راست‌گرا و ناکافی، مسبب حمله‌ی حکومت اینونو- دمیرل با هدف امحا و تخریب بود. اگر یک گریلابی پر ادعا و بسیار کارآمد وجود داشت، این حکومت تشکیل نمی‌یافت؛ در واقع، دمیرل جسارت نمی‌کرد. اما پی به عدم آمادگی کامل

گریلا بردند. گزارشاتی که در مورد ما به دست آنها رسیده بودند، موجب شد که بگویند "با حمله بی جدی آنها را شکست خواهیم داد" که واقعاً هم حمله کردند. این مهم است. بنابراین، ضعف گریلا و استفاده نکردن از فرصت، به دشمن امید داده و این حکومت به شکلی بسیار عجیب، با راهکار استعماری بسیار کلاسیک که دوران آن به سر آمده بود، دوباره به تحمیل ذهنیت کمالیستی روی آورد. در غیر این صورت می توانستیم از آن گذار کنیم.

در پراکتیک جنوب با مزدوران جنوبی رابطه برقرار کردند. رفقای ما در جنوب، بوتان و ایالت های دیگر نیز استفاده نکردند. در نتیجه، عمر حکومت افزایش یافت. گفته ی "در این فصل نابود خواهیم کرد در این فصل نابود خواهیم کرد" تا ۱۹۹۲ تکرار شد. در سال ۹۲ می خواستند تدارکات یک ساله ی خود را با موفقیت کامل به اتمام برسانند و قابل درک بود که افرادشان - به لحاظ خودشان - ناراضی نبودند. زیرا با مقایسه وضعیت خود با ما پی بردند فعالیت های دیپلماسی و روابط با مزدوران بسیار گسترش یافته و با گفتن "اگر امکان تصفیه وجود دارد چرا استفاده نکنیم" حمله کردند. اعضای ما با جوانب ناقص و جاهل، با مبارزه ی گریلایی وفق نیافته و هر لحظه احتمال روی آوری آنها به جنگ جبهه یی وجود داشت. خلاصه، محاصره ی آنها یک واقعیت بود. کی مسوول این کار است؟ به اصطلاح فرماندهان و مسوولان ایالات. بدین شکل، تمام کمپ ها به مرز نابودی رسیدند. بعدها روی آوردن به همکاری و پناه بردن به مزدوران جنوبی یک تسلیمیت بود. اگر به تمامی به تسلیمیت در نیامده اند، در سایه ی وجود من در اینجا و یا فعالیت هایم بوده است. به رفقایی که در جنگ جنوب مقاومت کردند بایستی مطالبی را گفت. در واقع کار آنها مقاومتی ۴۸ ساعته بود. گروه های داخل میهن و بعد از دشمن با گفتن "جنوب حل کرده بود، در آمد نیز کمی وجود دارد" در حقیقت، حمله کرده و در آغاز سال ۹۳ آمد از دست مان می رفت.

چرا به طور صحیح واقعیت جنگ مان را ارزیابی نکنیم؟ بسیاری از تیم های مان نیز در انتظار و حتی مثل آنکه منتظر مرگ بودند. شخصیت ها و گرایشات حاکم بر کمپ زله آگاهانه یا نا آگاهانه خود را به صورت "گریلا تصفیه شد، چه موقع با معلمی فکری بازرانی و طالبانی بر روی میز در آنکارا خواهیم نشست" هندوانه زیر بغل شان داده بودند. اگر آمریکا نقشه یی ارائه کند، در اروپا رفرمیست ها در این کار دست دارند. نیروی مزدور در حال تهیه ی آن از راه رفقای ما بود. کسانی هم که آلت شده اند زیادند. اینک کارهایش در لبنان؛ برای گریلا دیپلماسی عرفات چقدر در راه گریلا باشد، گریلاهای ما نیز برای فرمانده های مان در جنوب کوردستان چنین نقشی را بازی می کردند. البته که تحت فرمان طالبانی و چنین کسانی، گریلا تا حدودی از طریق دیپلماسی اداره می شد. آمریکا و ترکیه تا چه میزان از این راضی بودند؟ تدارکات انجام گرفته از سوی اوزال این بود. دمیرل و اینونو این را نیز خوب دیده و هجوم آوردند. خواهان به تسلیم در آوردن همه شان بودند. حتماً لزومی به انجام یک توافق وجود ندارد. تسلیمیت را تحمیل کرده و ما نیز در مقابل آن برخی تدابیر را اتخاذ نمودیم. از اوایل ۹۲ و آغاز ۹۳ حمله کردیم؛ در برابر تحمیلات مزدوران داخلی و چه خارجی، اگر لازم می بود، در برابر هر گونه برخوردهای بی کفایت، جنگی بی امان را انجام دادیم.

اگر گریلای آماده‌بی هستی، با تکان دادن دست خود جنگ را به پیش خواهی برد. اگر کمی عاقل باشی، [امور] ارتش گریلا دشوار نیست. هزاران کس حاضر بوده و خواهان جنگ هستند. این را ما به وجود آوردیم. اما روبه کجا سوق می‌دهی؟ چرا در کمپ‌ها آنها را دچار استهلاک می‌کنی؟ اگر توجه شود از ۱۹۹۳ به بعد این‌ها در حال تداوم‌اند. در حالی که شما به ارتش گریلایی آماده‌بی رسیده‌اید، امکان و فرصت‌های زیادی را در اختیار داشته و مشارکت در این کار تنها با تعلیمات و آیین‌نامه‌ها ممکن است، این چه بازی است که انجام می‌دهید؟ بعدها با اعترافات دشمن به ۸۵، ۸۰ حتی به ۷۵ وارد می‌شود. خوب، این‌ها چکار کرده‌اند؟ تنها خود را مخفی ساخته‌اند. من بسیاری از آنها را می‌شناسم. آنهایی که فرار نکردند می‌گویند: «به‌خاطر شرف شخصی مان فرار نکردیم.» فراری‌ها نیز به‌صورتی آشکار این کار را انجام می‌دهند. چیز بسیار عجیب دیگری وجود دارد. کمی توضیح آن مفید خواهد بود.

تأثیرپذیری تازه‌واردها را از ۱۲ سپتامبر مورد بحث قرار می‌دهیم. آنها خواهان زندگی هستند. ۱۲ سپتامبر شاید آنها را به‌تمامی تحت تأثیر خود قرار داده باشد. تازه‌ها در مرحله‌ی حمله‌ی ایدئولوژیکی، شخصیت‌شان خراب شده و [مضمون] خواست‌شان از حزب یک زندگی منحرف است. دلیل دچار شدن به این وضعیت را درک می‌کنیم؛ اما تفهم کافی نیست. از راه آموزش و عملیات‌هایی که قابل آزمودن هستند، می‌توان این‌ها را به شخصیتی ارتشی متحول نمود؛ این، وظیفه‌ی ملیتان و گریلای واقعی است. می‌دانیم که مشکلات حزب شدن، سرباز شدن و گریلا شدن تازه‌واردها به‌تمامی مشکلات سازمانی شدن است. تحلیل‌ات نیز در این موارد از نظرات و مباحث بسیاری برخوردار می‌باشد. چرا که فعالیتی نیست که تا این میزان درک نشود یا در صورت فهمیدن، عملی نمی‌شود.

تصفیه‌گری که بر خط‌مشی حزب تحمیل می‌شود

موضوع مهم در درون تاریخ حزب‌مان وجود یک تاریخ نهانی می‌باشد که آشکار نشده است؛ به‌ویژه مواردی در میان‌اند که در ارتباط با حقیقت رهبری زیاد آشکار نشده‌اند. واقعیاتی که در درون غفلت تحقق یافته، در رابطه با خیانت همگانی جدی نبوده، به شخصیتی که دارای هیچ جدیت و احترامی نیست مرتبط بوده و در واقع، خود را چقدر مورد محاسبه قرار داده و یا نداده، همچنین در راه یک هدف تا چه اندازه در ایدئولوژی و سیاست حزب‌مان خود را مشارکت داده نامشخص است. شخصیتی که PKK بی‌نشده در برخورد با حقیقت رهبری خود را به‌شکلی روشن آشکار می‌کند. به‌دلیل آنکه من بسیار شاهد این ماجرا بوده‌ام می‌توانم آشکارانه آن را توضیح دهم. مثلاً شاهین دومنز و برخورد پست‌فطرانه‌ی او با رهبری را به‌یاد دارم. حتی برخی‌ها گفته بودند شاهین موقعی که در سال ۱۹۷۸ دستگیر شد گفته بود «آپو رفتنی است، از این به‌بعد شاهین کارها را اداره می‌کند.» بنا به این می‌دانیم این برخورد، شاهین را چگونگی به سوی خیانت سوق داد. چیزی که شاهین تصور می‌کرد این بود؛ «کم کم

کنترل را به دست آورده‌ام، مدیریت پراکتیکی PKK منم. آپو نیز شانس زیادی برای سرپاماندن ندارد." این را خود او گفته و به حساب او اگر من حزب را به دشمن تسلیم کنم می‌توانم زندگی کنم. اگر توجه شده باشد در درون این نگرش، این مهم وجود دارد که "حزب را به دست آوردم، آپو نیز در حال مردن است؛ هر چه بخواهم می‌توانم انجام دهم." بدین ترتیب، رهبر شدن اتحادیه‌ی کمالیست‌های جوان و حاکم شدن این نگرش - البته در زندان - به تکیه‌گاه هر نوع تحمیل خیانت از طرف دشمن تبدیل گشت؛ یعنی این دیدگاه تا حدودی حاکم گشت که "آپو می‌رود و کسی جانشین او می‌شود". اگر به زعم خودش انجام دهد دیگر هر چیز را به دست خواهد آورد. در خارج از زندان این گرایش حاکم بوده و در درون زندان هم مرتکب خیانت بر اساس همکاری و همدستی با دشمن می‌شود. حتی قبل از آنکه بمیرد، در اطلاعاتی MIT به‌طور آشکار بیان می‌کند که «این کار، بدون مرگ آپو غیرممکن است. آن مرد از سنگ نیز انسان درست می‌کند. من نمی‌توانم در این کار موفق شوم. در صورت زنده بودن او ما هر کاری که انجام دهیم بی‌معناست. با شکنجه هم نمی‌شود. در حزب نیز اصلاح‌طلبی‌ای که آغاز شده و طرز زندگی‌ای را که شتر پشاهنگ آن است مبنای قرار بدهیم»

فکر کنم که از سال‌های ۱۹۸۷ به بعد شکل تشکیلاتی به خود می‌گیرد. نه با شکنجه‌ی شدید و امحا بلکه می‌گوید زمینه‌ی برای تحقق اصلاح‌طلبی در PKK و اینکه راه آن را در PKK هموار سازد فراهم کنیم. این موضوع مهمی است. سیاست تغییر یافته و برخورد بر اساس رفتاری منعطف، انسانی و حقوق انسان، به قسمتی از سهم ما از برخوردهای جهانی آمریکا و امپریالیسم تبدیل می‌شود. به این‌ها نشانه‌های زندگی دروغین نشان داده می‌شود؛ مثل آنکه در انتهای تونل یک روشنایی و یا دادن چیزهایی به شکل قطره قطره وجود دارد. به این طرز زندگی شرطی کردن مانند سگ‌های پاولون^{۴۸} گفتم. این نیز یک متد آموزش و زندگی است. البته این‌ها با استفاده از بستر حزبی، شخصیت حزبی را به این شیوه‌ی زندگی می‌کشاند. در واقع، به بستر دشمن جهت‌دهی می‌کنند. نظام ۱۲ سپتامبر این را نیز در بیرون انجام داد؛ نه خود زندگی بلکه خیالش را حاکم ساخته است. عاداتی مانند سگ‌های پاولونی را مخصوصاً در میان جوانان به طوری وسیع گسترش داده است. در واقع، با یک قطره هر کس را با قلاب گیر انداخته است. چنین حمله ایدئولوژیکی و شرطی شدن را ایجاد کرده است و آسان نیست. به اعمال سیاستی امپریالیستی نیز در سطح دنیا می‌پردازد. در این باره، تلویزیون امکانات بسیاری را تدارک می‌بیند. جنگ ویژه از طریق این راهکارها جوانان را به دام می‌اندازد. زندان نیز این گونه به دام می‌افتد. من بیشتر به ارتباط آن با رهبری خواهم پرداخت.

شاهین برای خود چنین نقشه‌ی کشید و خواهان اجرای آن بود. البته در بیرون نیز این کار انجام می‌گرفت. سمیر نیز دارای برخورد مشابه با این بود که بعدها ارتباط آنها به‌شکلی مشخص آشکار شد. یعنی در زندان او انجام می‌دهد و در بیرون هم برخی اشخاص، که سمیر مسوول آنها بود. در واقع، چه وقت ما بمیریم او در بیرون حکم را به دست می‌گیرد. به‌ویژه در هنگام رفتن به اروپا یک گروه را به

^{۴۸} نام یکی از پژوهشگران و دکترین روس

خود وابسته می‌سازد؛ خودشیرینی کرده و نقل و نبات هم پخش می‌کند. زندگی اروپا و ارتباط زن - مرد را برای گروه به پیش می‌کشد. همان‌گونه که در نوشته‌اش بیان کرده بود، سه چهارم کارکنان ما را به خود وابسته کرده بود. در نوشته‌اش می‌گفت آنها این نگرش را قبول کرده و حتی یک نفر هم به حکاری نمی‌رود. طرف این را به طوری که جلب توجه کند می‌گفت؛ «شما نمی‌توانید یک نفر را به حکاری بفرستید، همه‌شان را به اروپا می‌کشانم.» مدتی شایعه‌ی دستگیری مرا منتشر کرده بود. آنگاه زمانش فرا رسید. چون که از من نجات یافته بود در پوست خود نمی‌گنجید.

این بیانگر یک گرایش بود. همراه با خیانت زندان به انجام فعالیت پرداخته بود. سحر نیز به ایفای نقش می‌پردازد. در آن زمان فاطمه را نیز دشمن خود کرده بود. ولی به احتمال زیاد او به‌طور مشاوره‌ی جنگید. وضعیتی به‌مانند دردست گرفتن کنترل از هر جهت را داشته و بدین ترتیب واقعه‌ی رهبری را نیز با پرسش "اگر بمیرد میراثش برای کی می‌ماند" به بحث می‌گذاشتند. به اصطلاح سمیر و سحر در اروپا و رفیق "آه" مشغول این کارند. در پیرامون او بازی پست فطرتانه‌ی در حال جریان بود. دیگری نیز (فاطمه) به اصطلاح مرا به بازی می‌گرفت. این‌ها به اصطلاح دو نفری بودند که از پشت ما را کنترل می‌کردند، دو پیر زن؛ مردی که هر دو را نیز به بازی می‌گرفت و شاید هر سه هم جاسوس باشند. آن موقع وضعیت را خوب درک کرده و به آه گفتم آنطور که پیداست این‌ها مداوماً با هم می‌جنگند؛ ولی در سخن، همه یک چیز را می‌گویند و به او هشدار دادم که "امان! فریب بازی این‌ها را نخور." در آن وقت‌ها خانواده‌گرایی دارای تأثیر بیشتری بود. در سال ۸۳ بود گفتم بایستی بازی این‌ها را نقش بر آب کنیم. حساب این بود؛ اگر سنگ هم بترکد، معلوم نبود سال ۸۳ را به سلامت به پایان خواهیم رساند یا نه. بعد از آن پست رهبری به جای خواهد ماند. [به اصطلاح] برخی‌ها باید آن را پر کنند. در حالی که سمیر خود را برای این حاضر می‌کرد فاطمه نیز به اصطلاح رقیب او بود. شاید هم تقسیم کاری صورت گرفته بود. بدین ترتیب بدون آنکه گامی برای حکاری برداریم این کار در بیرون به پایان می‌رسید.

مرحله‌ی بعد از شاهین، چنین برخوردی با واقعیت رهبری روی می‌دهد. البته که ما در برابر این گرایش، تا سال ۸۷ به شکل بی‌وقفه‌ی جنگیدیم. البته در درون این انحراف‌سازی یک بازیگر دیگر وجود داشت. به اصطلاح بهترین کادرهای مان نیز تحت کنترل این‌ها بودند. با کنترل کامل اروپا و لولان، در مقابل ما دست به تحریک می‌زدند. برخی‌ها را دوست و برخی‌ها را به دشمن خود تبدیل می‌کردند. تصمیم ما مبنی به اعلام جبهه و تعلیمات گام ۱۵ آگوست را عملی نکرده و آگاهانه به زمان دیگری موکول ساختند. حال آنکه اعلان جبهه می‌توانست مصادف با یک قیام عمومی شود، ولی با یک انحراف روبه‌رو ماند. یعنی از خط‌مشی گریلا نیز منحرف گردانده شده و وارد یک بازی زنانه-مردانه گشت.

به‌همین دلیل چگونگی ارتباط زن - مرد را مشخص ساختم. با تحت تأثیر قراردادن نزدیک‌ترین اشخاص به ما، فراری دادن از طریق بازی‌های زن - مرد و وابسته کردن برخی‌ها به خود و به یکدیگر و... این نوع مسایل بسیار شایع شدند. در واقع سمیر، سحر و فاطمه در اشاعه‌ی این نوع روابط بسیار موثر واقع شدند. خارج از این نه جهت حل کردن آن، بلکه همه‌ی این‌ها کمی برای توجیه این موارد بودند که "چرا تاکتیک تنظیم نشده" و یا "رهبری چرا عملی نکرده است؟" البته در کنار این‌ها دیگر رهبران ما را نیز

وابسته کرده بودند. عنصری که به او علی گفته می‌شود در درون این کار جای داشته و از اجرای دادگاهی اروپا گرفته تا پراکتیک جنوب غربی و واقعه‌های مشابه آن یک شاخه‌ی نمونه‌ی ترزی جمال است. اگر تابحال نیز گریلا در جنوب غربی پیشرفت نمی‌کند، از چنین منبع گسستی سرچشمه می‌گیرد. حتی نیم‌ساعت تحمل این شخصیت را نداشتیم، یک شخصیت بلا بود. دیگر چگونه بی‌تأثیرش می‌سازی؟ تا اندازه‌ی تئوری ایجاد کردیم. ملتان کیست؟ هنگامی که در حال توضیح خصوصیات اساسی آن بودیم، به جعفر (علی چتینر)^{۴۹} نگاه می‌کردم که مانند یک مرده بود، در واقع نمرده بود. به احتمال زیاد جاسوس بود که بعدها آشکار شد. شخصیت مرده؛ ارتباطش، طرز رهبریش مرده و با رفتن به یک کشور در یک لحظه، اتحاد را از میان می‌برد. از ماردین وارد می‌شود و در استانبول سر درمی‌آورد. در آن زمان گفتیم که مانند قالی جادویی علاالدین سوار قالیچه شده و از اینجا به آنجا پرواز کرده و می‌گردد. در نتیجه در آنجا نیز پلیس او را به خارج می‌فرستد. شخصیت‌های بسیاری مشابه او وجود دارند. حساب‌شان یکی است. با نگاه کردن می‌گویند «کی خواهد مرد که میراث برای ما بماند؟» این به احتمال زیاد، راهکار تصاحب حزب از درون به دست MIT می‌باشد. زیرا با PDK چنین برخوردی داشته است. TKP نیز با حرکت‌های چپ دیگر ترکیه چنین برخورد کرده است. یعنی نه با سرکوب از بیرون بلکه با محاصره یا تحمیل تسلیمیت و یا نابودی با توطئه.

برخی‌ها نیز چنان آگاهانه جاسوس نیستند. به‌عنوان بازیگر در جنگ آنها شرکت می‌کنند. به‌راحتی در خدمت‌شان قرار گرفته و غرایزشان را ارضا می‌کنند. مثلاً سمیر همیشه سفره‌ی بی‌لوکس حاضر می‌کرد. برای "ف" نیز می‌گوید که تو ازدواج کرده‌ی بی‌برای تو چنین خانه‌ی بی‌لازم است. به شورش که رفیقی خوب و ملتبان بود می‌گوید «برای تو زینب را به اروپا خواهیم فرستاد.» البته که خونگرم بوده، او سرش گیج شده و از خود بی‌خود می‌شود. حتی هنگامی که رفیق عگید به میهن می‌رفت به او گفته بود: «من به میهن نمی‌آیم.» عگید نیز می‌بایست بر او گلوه می‌باراند. آن وقت می‌گفتم بسیار خوب کردی. عگید ملتبانی بسیار ارجمند و یکی از پراعمادترین شخصیت‌ها بود. دیگران را نیز با روش‌های مشابه به این حال درآوردند. وقتی که رفیق عگید شهید شد مثل آنکه تنها من به عگید تکیه کرده‌ام، به‌یاد دارم که مانند اخلاک‌گرای دیگر پرسیدند "از این به بعد چه خواهید کرد؟" همچنین رفیقی به نام "علی عینکی" که از او بحث نمودیم وجود داشت. رفیق خوبی بود. نمی‌دانم دشمن او را به بازی گرفت یا نه؟ ولی به احتمال زیاد کسی بود که می‌خواست از صداقت خود دفاع کند. در مورد او نیز چنین بازی را انجام دادند که عاقبت خودکشی کرد. شاید او رفیقی درستی بوده یا اینکه می‌توانست خود را جمع‌وجور کند. با گفتن "عگید مرد اکنون چه خواهید کرد" او را تحریک کرده و از پای درآوردند. رفقای دیگری مشابه به او وجود داشتند. حتی "ف" را به بازی گرفته بودند. بدین ترتیب، نقشه کشیده بودند که کسی در اطراف‌مان باقی نگذاشته، تیپ‌های احتمالی رهبری را بی‌تأثیر کرده و اگر چیزی بر سر ما بیاید PKK را به دست

^{۴۹} علی چتینر در ۱۹۸۵ از حزب فرار کرده و به تسلیم آلمان درآمده و اعتراف‌گر شد. همچنین باعث دستگیری بسیاری از رفقا و دادگاهی آنها گشت. اکنون در آلمان صاحب محافظین ویژه است.

بگیرند. در آن زمان نوشته بودند "به آپو ضربه وارد شد." اتحاد چپ گروه‌های دیگر مانند گروه‌هایی که حرکت‌های کورد تشکیل داده بودند، همه‌شان در محاصره‌ی MIT بودند. "حیدر کوتلو" در ۱۹۸۷ به استانبول آمد. این‌ها با جمدان‌های شان برای ایجاد توافق [به علاوه کمال بور کای نیز] به آنکارا می‌آمدند. افراد ما را به اینجا وابسته کردند. تمام این‌ها در جنگ ویژه نقش‌های مهمی ایفا می‌کنند. جبهه‌ی دیگری را تحت این نام تشکیل داد که "چرا گریلا پیشروی نمی‌کند".

راست‌گرایی و میانه‌روی درون ما از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ چگونه سر آن تا دشمن رفته و بدانجا تکیه می‌کند؟ برای توضیح آن حرف می‌زنم. تا سال ۱۹۸۷ بسیار مشغول شتر، فاطمه، سمیر و وکیل بودیم. در واقع من چنین شبکه‌یی را مدارا می‌کردم؛ آنها هم مرا. کار ما نیز یک طرز سیاست است. اگر به تمامی آگاهانه هم نباشد، در زندان نیز همچنین این‌گونه خواهد بود. رفقا با دادن جان‌شان مقاومت می‌کردند. اگر ما در خارج از زندان نمی‌بودیم، مثل شیشه شکسته و تکه‌تکه می‌شدند. به‌طور طبیعی در این موضوع کمی نرم برخورد نمودیم. در نتیجه، ادعای "به حکاری نمی‌فرستیم" را بی‌تاثیر ساختیم. رساندن آن نیرو به حکاری بسیار مهم بود. در سال ۱۹۸۶ با عملی‌نکردن و بی‌تأثیرسازی کنگره‌ی سوم شانناژ می‌کردند. فاطمه‌ی فرومایه باز دست به تدارکات زد. موضوعات زن-مرد، خانواده، رابطه‌ی جنسی را برای او شرح دادم؛ اما خود را تنظیم کرده و ما را بسیار مورد استفاده قرار می‌دادند. به‌طور طبیعی ما نیز آنها را به نقد می‌کشانیم. گام به گام و به‌طور نفس‌گیری به راه هدف‌مان درمی‌آمدیم. رفقایی که به دام راست‌گرایی افتاده بودند، خواهان کنترل آنها با بازی‌های زنانه بود. برخی‌ها را به سوی خودکشی سوق می‌داد. به‌طور طبیعی ما نیز یقه‌ی او را گرفتیم. دارای تدبیر بودیم. رفقای نمونه‌مان نیز در کنار او نمی‌توانستند نفس بکشند.

یک مبارزه، یک جنگ در میان است؛ ولی رفقای ما بی‌خبر. حال آنکه ما در حال انجام یک جنگ واقعی هستیم. انسان ملتبان بایستی پیگیر بوده و آگاه باشد. بعدها فهمیدم که برخی از دختران و پسران را به دام انداخته‌اند. مغز رفقای فرماندهی را که می‌بایستی از همه بیشتر نزدیک ما باشند به بازی گرفته بودند. من برای آن نیز این جمله را به کار بردم: "دختری را پیش فرمانده‌های ما بگذار، برای به‌بازی گرفتن سی نفر از آنها کافی است!" در آن زمان همراه با یادآوری پراکتیک، این جمله را به کار بردم. یعنی طرف، بدون آموزش و صاحب‌نگرش بسیار کلاسیک نسبت به زن بوده و وضعیت دخترانی که می‌آمدند نیز همین‌طور بود. تمام آنها دخترانی بودند که به‌دنبال ازدواج بودند. کسی که برای ملتبان شدن آمده باشد کم بود و به‌طور طبیعی بر کارایی ما تأثیرگذار بودند. مدتی بود که ما را با شانناژ و چنین مشکلاتی مشغول می‌ساختند. زندگی اروپا نیز این‌گونه بود. با رفتن به جنوب و جدانشدن از دُم PDK، این گرایش حاکم بود که "اگر به وطن برویم مگر انتحار کنیم". می‌خواهم بگویم که در درون تمام این‌ها تأثیر دشمن وجود داشت.

تا سال ۱۹۸۷ با این‌ها چنین مبارزه‌یی انجام دادیم و در یک معنا به کناری رفتند. در این باره در مقابل جنگ ویژه‌ی دولت، آنها به اشتباه کشیده شدند. زیرا به احتمال قوی دولت تا سال ۸۷ به آنها امید داشت. اینجا کمی مهم است. یعنی دولت از خارج مستقیماً در حال جنگ بود؛ یعنی با سرزنی‌های دیگر

مثلاً مراجعه به دیپلماسی که بعدها صورت گرفت به ما حمله نکرد چرا؟ زیرا دامنه‌ی آن تا درون ما گسترانیده شده بود. تا سال ۱۹۸۶ - آگاهانه مدت آن را تا حدودی دراز کردیم- دولت می‌گفت: «آن مرد [آپو] را من سرپا نگه می‌دارم.» دیگر تیپ‌ها امثال فاطمه، سمیر، علی چتین، و کیل در درون ما وجود دارند؛ همه‌شان در داخل ما هستند. دولت حق داشت که بگوید تمام این‌ها مرکزی‌اند و به‌طور مطلق می‌توانند نیمی از تشکیلات را در دست بگیرند. از یک طرف سه‌چهارم رفقا به آلت دست آنها و با تحت تأثیرشان قرار داشتند. چیزی که راه را بر به‌وجود آمدن بحران، خرابکاری و بن‌بست هموار کرد چه بود؟ دلیل آن، این آدم‌ها بودند. شخصیت‌هایی که از خط‌مشی و واقعیت حزب نگسسته‌اند برای چه کسی کار می‌کنند؟ برای دشمن. حال آنکه کسی که این را رواج داد جاسوس‌های مستقیم و یا غیرمستقیم دشمن بودند. اعضای بی‌کفایت و برده‌ی ما چگونه تحت تأثیر این قرار می‌گیرند؟ تأثیر ۱۲ سپتامبر وجود دارد. از تأثیر اروپا، زندگی راحت و غیره بحث می‌کنند. او نیز کمی به زندگی راحت نگاه کرده و بدین ترتیب از راه به‌در می‌آید.

در ارتباط با این، رهنمون یکم اجاق ۱۹۸۷ وجود دارد. در آنجا ملتیان کیست؟ چه خصوصیتی دارد؟ وظایفش چیست؟ دقت و توجه وجود دارد. یعنی هم رسیدگی به این‌ها و هم خطاب کردن به ملتیان در آن آمده است. گفتیم که ملتیان مگر این‌گونه باشد تا که بجنگد. چه کسی چه نتیجه‌ی گرفت؟ چقدر دست از خطاهای‌شان برداشتند موضوع دیگری است. پراکتیک تریزی جمال در میان است؛ از طرفی او مارژینال می‌کرده و از طرفی دیگر آن زن. در هر جایی از کشور، یک جانور سر در آورده و به تخریبات می‌پردازند. در واقع، چنین تحلیلاتی در این محیط صورت می‌گیرد. اکنون تمام این‌ها را به‌روشنی به‌زبان می‌آورم. به‌طور طبیعی آن‌وقت وضعیت آنچنان مشخص نبود ولی مبارزه‌ی بی‌در میان است. اگر نتوانیم نمایندگی شخصیت جنگجویی را که پایبند حزب، خط‌مشی و تشکیلات است برعهده بگیریم، بسیاری چیزها از دست می‌رفت.

در سال ۱۹۸۷ به‌بعد یک مرحله به‌میان آمده بود. در واقع ما "آ" را نابود کرده بودیم؛ او را مجبور به عقب‌نشینی کردیم. کم تا زیاد عدم پیشروی سیستم با را دولت امتحان کرده و تحقق‌نیافتن تصاحب سیستم PKK از درون کمی درک شده بود. تنها در سال ۱۹۸۷ آخرین حمله این‌ها روی داد که باید آن را تشریح کنیم. در داخل شتر کنترل را به‌دست گرفته، وکیل نیز در اروپا به‌اصطلاح کنترل را در اختیار گرفته و تحت عنوان سخنگوی ARNK (جبهه‌ی رهایی ملی کوردستان) زندگی می‌کند. به‌احتمال زیاد در بوتان این هم‌تاهای متشکل از متین و هوگر یا آلت شده‌اند یا این‌ها شخصیت‌هایی هستند که PKK‌یی نشده‌اند. یکی دزد بود یکی توطئه‌گر و یکی هم لمپن. شاید برخی از آنها با دشمن در ارتباط باشند ولی این‌ها به‌طور مداوم مانند کورجمال بر پراکتیک بوتان هجوم آورده و به گریلا فرصت نمی‌دادند.

شهادت رفیق مان‌عگید اکنون نیز مشکوک است. یک گروه کوچک اخلاک‌گر وجود داشت، اولین روستایی که کورجمال بدان تکیه کرده بود، روستای "گوهینا" بود، شش نفر یک‌باره ملحق شده بودند. می‌دانیم که جاسوس بودن آن گروه بعدها آشکار شد. یعنی سرگروه آن چند نفر از این روستا بودند. در اوایل رفتن، احتمالاً چنین گروه توطئه‌گری را به درون گریلا نفوذ داده است. احتمال دارد رفیق عگید نیز

این گونه ضربه خورده باشد. وضعیت درگیری با دشمن در میان بود، ولی در کنارش چنین مردانی وجود داشت. زیرا طرفی که به آنجا آمده و در پشت عگید جای گرفته بود، در مارس ۱۹۸۷ خودکشی کرد. نزد ما بود. با اصرار خواهان نیش زدن به من هم بود. این فرد با نام فرهاد شخصی بود که در هنگام شهادت رفیق عگید، در دوسه متری نزدیک او قرار گرفته است. در این وضعیت بود که پیش من آوردند. شخصی بود که تا صبح می خواست پیش من بماند. ولی بعداً نگاه کردیم با کلاشینکف خودکشی کرد. به احتمال زیاد با دیدن این کمپ متوجه خیانتش شد. عدم موفقیت این توطئه را دیده و در نتیجه دچار بحران عمیقی شده و خودکشی کرد. چیزی که می خواهم بگویم در آنجا نیز زمینه‌ی توطئه وجود داشت که بدان تکیه می کردند.

در آنجا گریلا را چنین محاصره کرده و با احتمال عرضه‌ی زندگی ارزان، آنها را به کورجمال، متین و امثال او مرتبط کرده‌اند. بعدها جاسوس بودن عشیره‌یی که متین بدان پشت می بست آشکار شد. اگر غیرمستقیم هم باشد احتمال کنترل این‌ها وجود دارد. احتمالاً MIT دارای عواملی بوده که در آنجا جای داده بود. به آنها نیز این داده شد. اگر مستقیماً جاسوس هم نباشد اغراق "شما رهبرید" صورت گرفته است. کورجمال می گفت «من شخص دوم شدم». ما در اینجا کمی متین را تحت نظر گرفتیم. می گفت «تمام حکم را به دست گرفتم؛ کنترل تمام». در ماه ژانویه سال ۱۹۹۰ با شهید کردن رفیق حسن بیندال همان گونه که در میهن عمل می نمود، برای رسیدن به هدفش، موانع را از سر راه برمی داشت. نوبت به ما رسیده بود. طبق این نقشه با رفتن من به طور طبیعی PKK برای آنها به جای می ماند! این‌ها به این شیوه برای رهبری بازی درمی آورند. این گرایش‌ها مابین سال‌های ۹۶-۱۹۸۳ در بوتان شکل گرفته بود. هوگر، کورجمال و متین از آن دست افراد شناخته شده هستند. برخی‌ها از راه اغراق، گویا از نظر خود رهبر شده‌اند.

چگونگی آمدن متین به اینجا نیز عجیب است. در نتیجه‌ی زخمی شدنی نامعلوم از روی برانکاردا اینجا آورده شد. می دانیم که تحت کنترل دشمن به اینجا آورده شد. با در نظر گرفتن خوب محیط کمپی که همه را به خود وابسته کرده بود، تا مجازات کردن بسیاری انسان بی گناه به پیش می رود. موضوعی است که ارزش تجسس را دارد؛ به اندازه‌یی که در آخر می دانیم این است که این‌ها به شکلی عینی سازماندهی شده‌اند. در مقیاسی بزرگ از تحلیل ملی‌گرایی ابتدایی در منطقه بوتان سرچشمه می گیرد. خود را در سودای "ما رهبر می شویم همه چیز را به دست می آوریم" گم کرده بودند. شبکه‌ی فاطمه و وکیل در اروپا می گفتند «حزب را تصاحب خواهیم کرد». شتر، در زندان یک گروه شرور را جمع کرده و گفته بود: "در حال تصاحب هستیم؛" بدین ترتیب در جبهه‌های مختلف، یکدیگر را تکمیل می کردند.

در سال ۱۹۸۸ محمد علی بیراند آمده بود. به احتمال قوی او نیز در برخی از واقیعت‌ها جای گرفته بود و به من می گفت: «قبل از ۱۵ آگوست شما را نابود می کردند». یعنی خود در وضعیت یک میانجی قرار می دهد و می گوید: «می توانیم از طریق کانال ما از سوی اروپا صاحب برخی حقوق شوید ولی اولاً دست از این کارها بردارید.» و بعد از آن با گفتن «تو به گسترش گریلا اعتقاد داری» مرا امتحان می کرد. من هم خندیدم و گفتم "من کسی هستم از بی‌امکانی به راه افتادم، در سال ۱۹۸۸ چگونه این را پیشبرد

نخواهم داد". ولی به طور طبیعی آن مرد چیزی می دانست. یعنی به چنین نقطه‌یی ربط می داد: «من از نخست‌وزیر اتریش اجازه گرفته‌ام. تو را به اتریش دعوت کرده است.» به جز روزنامه‌نگاران اروپایی، در کنارش مردی فرانسوی که ترجمه می کرد وجود داشت. او نیز برای ملاقات آمده بود و می گفت: «اگر به مدت دوسه ماه از اینجا دور نشوی، حتماً بلایی به سرت خواهد آمد.» شاید هم راست می گفت. زیرا احتمال داشت اطلاعات فرانسه به او چیزی گفته باشد.

خارج از این تشکیلاتی به نام "لنگ‌ماین" که در کنار رفقا جای گرفته بود وجود داشت. آن حزب بسیار جسور، به اصطلاح بحث از رهبری استالینستی می کردند. در واقع، او نیز می خواست با این گروه به سوریه بیاید. ولی سوریه گفته بود کسی است که نمی توان بدان اعتماد کرد و در فرودگاه آن را برگردانده بود. بدین ترتیب او نیامد؛ اگر می آمد حتماً می خواست مرا بگیرد. از طرف نخست وزیر، ارتش و اتحادیه اروپا تصمیم گرفته شده بود. لنگ‌ماین هم که به رفقا هر نوع کمکی می کرد. در منطقه‌یی کوهستانی هلی کوپتر و حتی امکان آموزش مسلحانه را داده بودند. بعدها درک شد که همه این‌ها ساختگی اند. اگر من تصمیم اشتباهی گرفته و به آنجا می رفتم - که معمولاً نیز می توانستم بروم - در واقع کارمان پایان داده خواهد شد. از طرفی این تهدید وجود داشت، از طرفی هم، دیگری (بیراند) مرا مورد تهدید قرار می داد. اینکه می گفت: «اگر نروی، واقعا تو را نابود خواهند کرد، در سال ۸۸ بلایی سرت خواهد آمد.» در واقع این یک بازی بود، اما چندان اهمیت ندادیم.

بیراند اگر مستقیماً نه با نام TC بلکه با نگاه یک روزنامه‌نگار باتجربه می گوید "همه چیز حاضر است" انگار اروپا برخی چیزها را در گوش او فرو کرده باشد. با اورن و یا اوزال روابطی داشت. این بدین معناست که "تو را نمی کشیم، ولی به طور خلاصه لازم است که تسلیم شوی."؛ "اگر تسلیم نشوی کشته می شوی." یعنی به اصطلاح یک راه حل نرم را نشان می دادند. با رفتن به اروپا در اتریش، سوئد، فرانسه و یا کشوری دیگر در تلاش جهت تلقین این بود که "بدون آنکه خود را زیاد خسته کنی، از این کار نجات یابیم". سعی داشتند که طبق این نقشه، کار را به پیش ببرند و همان‌گونه که در اینجا عملی شد، در تلاش بودند که در درون گریلا، اروپا و زندان آن را گسترش دهند.

ما تمام این نقشه‌ها را با فعالیتی ماهرانه نقش بر آب ساختیم. بدون اینکه کارمان را متوقف کنیم، بیش از پیش به فعالیت‌های گریلا روی آورده که متعاقب آن منجر به تحولات مورد نظر گشت. این‌ها را بدین جهت ابراز کردم که به روشنی ببینید که دولت چگونه خود را در یک جا مستقر کرده و در جبهه‌ها چگونه جواب می دهد. برای آنکه جنگ ویژه، گریلا و رهبری را بسیار بهتر درک کنید؛ فهم چگونگی آن یک کمک است.

و این چنین با رسیدن به سال ۱۹۹۰ عاقبت کسی به نام "جم‌ارسور" در تلویزیون به حرف آمد. می گفت که «ما در اوایل ۱۹۹۰ بسیار راحت آپو را به دست انداخته بودیم. منتظر امر از بالا بودیم که آپو را زنده بیاوریم و یا بکشیم. گفتند که دست نزنید. تحت کنترل تان باشد.» به طور غیرمستقیم می خواست بگوید که بتلیس و ارسور را این‌ها کشتند. تعلیمات از بالا آمده است. راست و یا دروغ این مهم نیست، یک واقعیت را به زبان می آورد. با واقعیت ارسور هم در ارتباط است. آشکار شد که این مرد هشت سال

در جنوب در مقابل ما کار کرده و مسوول اطلاعاتی وابسته به او به درون کمپ ما نفوذ کرده است. آن مرد خودش می‌گفت: «تا درون‌شان نفوذ کرده بودیم.» در این معنا نفوذ و محاصره‌ی دوروبر توسط آنها صحیح است. افراد مورد بحث، در درون ما قرار دارند. احتمالاً مستقیم یا غیرمستقیم شاید این نامبرده‌ها باشند. سوء قصد مورد بحث آنها ممکن بود در واقعه‌ی شتر به‌اجرا درمی‌آمد. من ده‌ها بار این را نوشتم. شتر و افراد آن خانواده و آن ملعون کوچک، روزانه هم مرا تحت کنترل قرار می‌داد و هم لحظه به لحظه MIT ترکیه را در جریان می‌گذاشتند که برای چپ‌های ترکیه به اینجا آمده بودند.

ما بیهوده توطئه‌یی را که بر سر حسن بیندال آوردند همچون یک تمرین مورد بررسی قرار ندادیم. به‌دلیل آنکه در یک درگیری مستقیم بازی‌های‌شان رو شد، بی‌تأثیر گشته و به این واقعه رنگ تصادف دادند. اگر این تمرینی که آزمودند به موفقیت می‌رسید مابقیه برای آنها آسان می‌گشت. بدین ترتیب، صحت فعالیت‌های ارسور در اینجا آشکار می‌شد. در آن‌زمان "بارلاسا" و جاسوس‌های دیگری را تشخیص دادیم که با سفارت ترکیه رفت‌وآمد داشتند. تا درون کمپ ما نیز می‌آمدند. به این می‌گویند نفوذ. در زمانی که شتر در کمپ بود به‌نظر خودش به‌دنبال یک تنظیم ماهرانه بود. انگار کافی نبود که تمام زندان را به‌خودش وابسته ساخته بود. در کمپ نیز این را اشاعه می‌داد. با وابسته کردن دوستانش به‌خود در پی تصاحب حوزه‌یی بود که ما در آنجا بودیم. طرفداران ما در اروپا را نیز برایش مشکل نبودند. در آخر تنها من می‌ماندم. برای من نیز نقشه‌ی مورد نظر را آماده کرده بودند.

بعد از شهادت رفیق حسن تا حدودی تدبیر اتخاذ نمودیم. خودمان به‌تمامی کارها را مستقیماً به‌پیش بردیم. یعنی تدبیرمان را خود اتخاذ کردیم. زیرا بعدها نقشه‌ی فعلی را با تکمیل آن در کنگره‌ی چهارم به شکل توطئه‌یی طرح‌ریزی کردند که هدف آن در آوردن ما همچون یک حرکت سیاسی رفرمیست بود؛ به‌ویژه با نابودی گریلا در پی اجرای آن بودند. به‌همین دلیل شتر با دخترانی که تنظیم کرده بود این بحث را به پیش می‌کشید که: «سمومش کنیم یا با اسلحه کمری بکشیمش.» با استفاده از ضعف‌های مختلف جوانان در این حوزه می‌گوید: «طبق میل خود زندگی کنید. جنوب مال شماست. فرستادن جنگجو به وطن لازم نیست. در اینجا PKK به‌تمامی شما هستید.» به‌آنها‌یی که در اروپا پناهنده می‌گویند: «اروپا مال شماست. در آنجا می‌خورید و می‌نوشید، بر رویش به حالت سازمان درمی‌آید» و به آنها‌یی که در وطن بودند، با در رفتن از گریلا و طریقه‌ی مدنی شدن مانند "حیدر کوتلو" یکی شدن با نظام را تحمیل می‌کرد.

گمان می‌کنیم تمام این‌ها با گفته‌ی TC "در ۱۹۹۰ این کار را به‌پایان می‌رساندیم"، به‌طور گسترده‌یی با فعالیت‌هایی همراه بوده که جم‌ارسور بر روی آنها تمرکز داشت. به‌گمانم در حالی که شتر به‌عنوان یکی از مهم‌ترین اعضای آنها کار می‌کرد، دیگران نیز به‌عنوان مهره در این کار جای داده شده بودند. بدین شکل، فعالیت‌هایی را که خواهان انجام آن در درون ما بودند بی‌تأثیر گشت. ممکن نبود تدابیر اتخاذی ما به این کار راه بدهد. از راه تلاش‌های بسیارمان، حزب را در جهت تشکیل گریلا به سطحی رسانده‌ایم که اگر یکی برود، ده نفر جایش را می‌گیرد. در حالی که تحلیلات، واقعیت هر کس را آشکار می‌کند ارسور، اوزال و یا شتر چگونه می‌توانند موفق شوند؟

چگونه در سال ۱۹۹۸ موفق شدیم در سال ۱۹۹۰ با چنین تقسیماتی موفق شدیم و شانس بیشتری را جهت گشایش و توسعه به گریلا دادیم. این نیز با توجه به تشکیلات و واقعیت رهبری یک موفقیت است. در حالی که این چیزها را در آن زمان می دانستیم نمی توانستیم به این ها بگوییم "توطئه گر است؛ جاسوس است؛ یعنی بر روی چشمت ابرو وجود دارد" و اگر این ها واقعاً صحت داشتند، می گفتیم که می تواند مرد دوم باشند. یعنی آن حال و هوا را نشان ندادند و از پتانسیل او احساس می شد. به طور طبیعی همیشه "آیا" می گفتیم. همچنین برای ترزی جمال چنین بود. در حالی که با آن پتانسیل می توانست چهل چگوارا را از جیش بیرون آورد می گفتیم "اما او چرا دو کار نیک انجام نمی دهد؟" "شتر در حالی که اگر بخواهد می تواند هر فعالیتی را انجام دهد چرا تنها یک تبلیغات را انجام می دهد؟" به طور طبیعی این ها سوالاتی هستند که باید روشن شوند. یعنی اگر کسی بسیار می داند و انجام نمی دهد، این علامت سوال را در ذهن ایجاد می نمود. دارای قابلیت است؛ اگر بخواهد بهترین کار را انجام می دهد ولی انجام نمی دهد. اجازه نمی دهد انجام هم گیرد. پس اگر فرصت بیابد کارهای دیگری را به انجام می رساند و بایستی به او شبهه کنی.

البته اگر با چنین شیوهی برخورد کنید، بازی های این ها بسیار مؤثر نبوده و کین این ها از درون نقش بر آب می شود. او نیز در حالی که با چهار چشم به امید نابودی من بود تنها این تصمیم را نمی گیرد؛ استفاده از به کار گرفته شده ها و فکر کنم به تمامی زمان انجام توطئه را مشخص نکرده است. همچنین هر امکانی در اختیار نداشت. در تلاش جهت سوء استفاده از نیت خوب مان بود. ولی ما نیز با نام نیت خوب، دست از اتخاذ تدبیر بر نمی داریم. برای این نیز در تلاش برای استفاده از زمان بود. می گفت « کمی بیشتر در حوزه شما پیش تان بمانم.» به احتمال قوی می خواست برخی چیزها را به تکمیل برساند. او طبق خود می خواست پلان فرم درست کند. ما نیز می خواستیم او را افشا کنیم. عاقبت اینکه خودش رسوا گشت.

چیز مهم دیگر این است؛ امید دولت تا ۱۹۹۰ پابرجای بود. از ۱۹۸۶ حتی از ۱۹۸۴ به بعد، پس از شهادت های بزرگ زندان، اگر زندان را در دست می گرفتند بعد از ۱۹۸۸ امید فتح تمام PKK شدت می گرفت. چرا بعد از سال ۱۹۸۸؟ زیرا تا قبل از ۱۹۸۸ دولت به اخلاص دیگری اعتماد داشت. نابودی کامل فاطمه و وکیل در سال ۱۹۸۸ به وقوع پیوست؛ در ماه های تموز- آگوست روی داد. شتر بعد از آن واقعه آزاد شد. یعنی به احتمال زیاد حمله به PKK را بعد از آنها بر عهدهی او گذاشتند. از این جهت، در کمی درک بیشتر جنگ ویژه و گریلا فایده وجود دارد.

در سطح ایالت ها نیز شاید چنین اوضاعی به میان می آمد. من نمی توانم تمام داستان را تشریح کنم. می توان در مورد مشخصات هر منطقه و موضوعات مربوط و خارج از آن بحث نمود. در اینجا این چارچوب را مشخص می کنم. برای تفکر و درک بهتر کارهایی که انجام داده اید می گویم.

مزدوریتی که بر خط‌مشی نظامی تحمیل می‌شود

اکنون در جنگ گریلایی مان موضوع دیگری که در ارتباط با جنگ روانی در میان است و بایستی بدان اشاره کرد وضعیت بعد از سال ۱۹۹۰ است. در این موضوع، تا حدودی جای گرفتن طالبانی در کار را مشاهده خواهیم نمود. مساله فراخوانی و کشاندن او به آنکارا در میان است. ارتباطات طالبانی با ما و نامه‌هایی که نوشته بود نیز همین‌طور. فکر کنم در ماه نوامبر ۱۹۹۰ همچنین در فراخوانی ۱۹۹۱ حملاتی علیه ما وجود داشت که در آن سعی داشتند ما را به‌سوی خود جلب کنند. این تلاش‌ها با امپریالیسم مرتبط بوده و خواهان آنند که ما را نیز به‌خود وابسته ساخته و همچون کارتی به کار بگیرند. از سال ۱۹۷۲ تا ۱۹۸۰ و تا به امروز چنین فعالیت‌هایی جهت جلب ما وجود دارد. طالبانی با انگلیس با آمریکا و تمامی دولت‌های کوچک و بزرگ اروپا در ارتباط می‌باشد. ادعای سوسیال - دموکرات بودن را می‌کند. یعنی می‌کوشد که عامل آنها شود. به او همدست گفته می‌شود، جاسوس و یا دیپلمات هم بگویند، چه نامی بر روی آن می‌گذارند بگذارند، شخصی است که تنها کافی است کارش روبه‌را شود و به منفعتش برسد؛ آنگاه می‌تواند بگوید برای هر چیز حاضرم. هنگامی که فرصت‌های سیاسی ما گسترش یافتند، به‌طور طبیعی از طریق ارتباطاتی که بعد از ۱۹۸۰ توسعه یافت در تلاش جهت ارزیابی و به‌کارگیری او بودیم؛ او نیز در تلاش برای استفاده کردن از ما برمی‌آید. این تمایل او در سال‌های ۱۹۹۰ در جنگ خلیج افزایش بیشتری یافت. در سال‌های ۱۹۹۱ بیشتر شدت گرفت. ما می‌خواستیم که رابطه را به‌شیوه‌ی دوستانه گسترش دهیم. اما او هرگز نزدیک نشده، ما را همچون یک طوفان دیده و برای ساکت کردن ما می‌گوید: «لازم است که تدبیر بگیریم.»

اگر در سال ۱۹۷۷ ما را چنین مورد ارزیابی قرار داد، می‌داند اکنون ما را تحلیل کرده و تدبیر بگیرد؟ به اندازه‌ی که می‌دانیم با حکومت دمیرل - اینونو - که با اوزال نیز این‌گونه - ارتباط برقرار کرده می‌گوید: «در افشاسازی و تجرید PKK می‌توانم وظیفه بر عهده بگیرم؛ اما شما نیز در مورد سیاست‌های من در مورد جنوب کوردستان بایستی همکاری کنید.» به احتمال زیاد در سال ۱۹۹۰ قول‌دهی و قول گرفتن‌ها حتی می‌شود. پیش ما نیز آمد و با ما یکی دو پروتکل تقلبی امضا کرد. با هدف استفاده از ما در اوایل سال ۱۹۸۸ این کار را انجام داد. در ماه ژانویه سال ۱۹۹۰ به کنار هم آمدیم؛ او را به کمپ آوردیم. در آنجا نیز چنین برخورد کرد. رابطه‌ی ما را به‌عنوان عامل بالندگی به کار گرفت. دیگر چنین برخوردهایی کار او شده بود. در اینجا موضوع مهم هدف و چگونگی استفاده از او روابطش است. از جنبه‌ی دیگر، ما نیز خواهان بهره‌گیری از این روابط بودیم.

طالبانی رفتنش به آنکارا را به‌عنوان یک گام مهم دیپلماسی ارزیابی می‌کرد. رابطه‌ی او با اوزال، ترکیه را به شدت لرزاند. شاید این رابطه پایان کار اوزال را آورده باشد. در این چارچوب از سال‌های ۱۹۹۰ به بعد در پی بی‌تأثیرسازی PKK مخصوصاً با نام تروریسم در یک نگاه، افشا و تجرید کردن و

همچنین زدن بر چسب تروریسم بر گریلا و فعالیت‌های نظامی‌اش اساس گرفته شده است. حتی هنگام رفتن طالبانی به او می‌گویند: «تو تروریست بودن PKK را اعلان کن و بدین ترتیب این‌ها نیز قبول می‌کنند.» بسیار خوب می‌دانم قبولانیدن این موضوع به آمریکا و اروپا به احتمال قوی در نتیجه انجام یک فعالیت مشترک بوده است. بر مبنای صرف استمرار موجودیت سیاسی‌اش، به توافق رسیده‌اند. یعنی از سال‌های ۱۹۹۰ به بعد نقشه‌ی گذار از گریلا و از لحاظ سیاسی گذار از PKK طرح‌ریزی می‌شود.

آخرین نقطه‌ی توافق چیلر و کلیتون نیز همین بود. شنر و "ت" هم خواهان انجام این کار بودند. در حالی که آنها در آن زمان به‌عنوان جاسوسان جای گرفته و انجام این کار را هدف خود قرار داده بودند شنر خواهان انجام مؤثرتر این کار بود. طالبانی خواهان گسترش آن تحت عنوان دیپلماسی بود. می‌گویند: «انقلاب کوردستان می‌تواند به‌طور خطرناکی گسترش یابد. اگر برخی از فرم‌ها را انجام دهیم، ما PKK را نرم خواهیم کرد.» حتی برای خود می‌گوید: «اگر نرم کنیم شانس من بیشتر می‌شود.» در واقع، این به‌شکل یک رابطه بوده که با آمریکا و اروپا به‌طور فشرده‌ی اداره شده و به‌مانند آنکه کمی هم موفق می‌شود دیده می‌شد. ما از طریق حملات انعطاف‌پذیر، احتمال استفاده از او را افزایش دادیم؛ نه با تحدید گریلا بلکه با گسترش آن جواب دادیم. گریلا در سال‌های ۱۹۹۲ - ۱۹۹۰ به‌صورت خارق‌العاده‌ی به‌پیش رفت.

ولی همانگونه که ذکر کردیم رفقای مان در این باره می‌دانند که موضوع مورد بحث یعنی عدم ادای کامل حق گریلا، عدم پیشبرد جنگ گریلابی، وضعیت بن‌بست در جنگ جنوب و رسیدن به آستانه‌ی نابودی، این مرحله را سنگین تر کرد. بعد از آن به‌اصطلاح اراده "ف" با به‌کارگیری ابتکار عمل شخصی که چقدر این‌گونه است موضوع دیگری بوده، اما دارای اطرفیانی هم می‌باشد. اما مساله‌ی نابودی دیگران هم در میان است. به نظر او "به‌جای از دست دادن هر چیز، رفته‌ها رفته مابقیه مال ماست" و یا "به‌اندازه‌ی که نجات دادیم سودمند است" و بدین شکل، با منطق کسی که در دریا مار را در آغوش می‌گیرد خود را به مزدوران می‌سپارد. به‌طور طبیعی این وابسته‌شدن، به‌طور غیرمستقیم وابستگی به امپریالیسم و استعمارگرایی است. اگر توجه کنید در اینجا فاصله‌گیری از گریلابودن اندکی متفاوت است. تحت عنوان گریلا پیشرفت نوعی راست‌گرایی، عدم گسترش گریلا، عدم پیشبرد شخصیت گریلابی، جنگ و فرماندهی‌اش تحقق می‌یابد. از طرف دیگر، جنگ جنوب سفره‌ی است که دولت ترکیه آن را جهت نابود کردن بسیار مجهز ساخته. قبلاً نیز آزمون آن روی داد، ولی این‌بار جهت کسب نتیجه‌ی کامل با تمام تشکیلات حمله می‌کند. کمی حساب‌های طالبانی هم وجود دارد. زیرا PKK‌یی که به‌تمامی نابود شود برای خودش خوب نیست؛ از همه بهتر PKK‌یی است که یک پناهنده [و سربار] ایده‌آل بوده و می‌خواهد PKK‌یی پناهنده ایجاد کند. این جنگ این شانس را به او می‌دهد. قبلاً هم می‌توانست از این طریق از ما استفاده کند، ولی ما این شانس را نمی‌دهیم. حال آنکه وضعیتی که فعالیت‌های جنوب بدان دچار گشته این شانس را می‌دهد. واقعه‌ی که بدان "کمپ زله" می‌گوییم تا حدودی بدین شکل آشکار می‌شود. کمپ‌های دیگر صاحب چنان کیفیتی نیستند که بتوانند از این وضعیت گذار کنند. [آنگاه] چه می‌شود؟ در یک معنی گام‌به‌گام از راه‌های جداگانه از گریلابودن فاصله گرفته می‌شود.

ما سال گذشته به‌ویژه با تاکتیکی که تحت نام آتش‌بس "می‌توان به راه‌حل سیاسی نیز اندیشید" به‌میان آمد، به این برخورد کمی بیشتر جان بخشید. خود را در منطق "پس کاری که کرده‌ام صحیح‌تر بوده وارد راه‌حل سیاسی شدید؛ حتی من پیش‌قدم شدم" گم کرده است. در واقع، برخورد من بسیار متفاوت است. یعنی من جهت یک‌روز رهایی و برای آنکه کمی بیشتر به گریلا امکان و تجهیزات بدهم به این فرصت روی می‌آورم. از دیپلماسی سی‌ساله‌ی طالبانی استفاده می‌کنم. هنگامی که طالبانی گفت: «به آتش‌بس نزدیک می‌شوی می‌توانم این را به آنکار بگویم» ما نیز گفتیم که هیچ مانع و تردیدی وجود ندارد. به ما گفت که «اوزال آن‌قدر خوشحال شده که گفته امشب بسیار خوب خوابیدم». گفتیم که ما هم حاضر هستیم. اما جلساتی را که تشکیل دادیم چه فایده‌ی داشت؛ اگر توجه شود جهت رفع نتایج منفی جنگ جنوب، در حکم کمکی بزرگ بود.

در آن‌زمان، دولت ترک برای اولین بار با سردرگمی فکری روبه‌رو ماند. راه‌حل‌های سیاسی و نظامی مطرح شدند. از یک طرف، اوزال و طرفدارانش و از طرف دیگر، این گروه دمیرل-اینونو وجود داشتند که می‌گفتند «در حال انجام بازی است؛ طالبانی نیز برهم‌زن بازی است. نمی‌توان به سخنانش اعتماد کرد.» از طرفی دیگر کسانی بودند که می‌گفتند "می‌توان اعتماد کرد." این‌گونه به‌سربردن در سردرگمی فکری، رفع تأثیرات منفی جنگ جنوب، فرستادن نیرو به میهن، تا حدودی گسترش سطح آموزش نیروهایی که در وطن هستند و رسیدن سلامت به تابستان بااهمیت بودند. به‌همین دلیل بعدها اورن می‌گفت: «یکی از بزرگ‌ترین خطاهای تاریخی مان را در این مرحله مرتکب شدیم و در پیشرفت سال ۱۹۹۳ این تاکتیک بسیار تعیین‌کننده بود.» در تحلیلات آن‌زمان مان حتی در گردهمایی مطبوعاتی، مشاهده‌ی چگونگی پیشرفت گریلا مشکل نیست.

نتیجه‌ی که برخی‌ها و در رأس آنها "ف" از این موضوع گرفت بسیار متفاوت بود. راه‌حل سیاسی را به‌جای آنکه در آن مرحله به‌عنوان راه راست‌گرایی و راهی که در آن تخریبات به‌صورت عینی رخ دادند در نظر بگیرند، می‌خواستند به‌مانند عملکرد طالبانی این کارمان را همچون مهارتی دیپلماتیک و قبول‌اندن آن به‌مثابه‌ی سیاست‌مداری بزرگ برشمرند. همان‌گونه که گفتیم در واقع، آن قرارداد یک تسلیمیت بود ولی در چنان وضعیتی، جهت پیشگیری از امحاء شدن تاکتیک مناسبی بود که من نیز مناسب دیدم. در جنوب، سه‌هزار نفر امحا می‌شدند. در سال ۱۹۹۳ تمام گروه‌های گریلا و در رأس آن گروه آمد امحا می‌گشتند. بنابراین چنین قراردادی (همکاری) مساعد بوده و در تقبل لحظه‌ی آن، هیچ تردیدی به‌وجود نمی‌آمد.

(...)

همانگونه که طالبانی برای آنکه از دیپلمات بودن‌شان دفاع می‌کند هر چیزش را رو کرده و صاحب هنر بسیار بزرگی است؛ گرایش مزدوری که در زلزله به‌میان آمد واقعاً هر چیزش را رو کرده و سازمانده‌ی می‌نماید. تحت عنوان "اکنون چگونه از حوزه‌ام خارج شوم و یا اگر خارج هم شود، تأثیر زیادی نخواهد داشت"، گویا مرا تابع نقشه می‌گرداند. برخی از رفقا که شیفته‌ی توسعه‌ی گریلا در وطن هستند چگونه مؤثر نخواهند بود؟ با عنوان "این‌ها چقدر خواهان زندگی باشند در تلاش برای گسست راه آنها هستند"،

سعی بر تخمین زدن این‌ها دارد. این آشکار است! با تکیه بر این حساب می‌گویند که از زله جدا نمی‌شوم. دوره‌های آموزشی فرهنگی- اجتماعی ترتیب می‌دهد. نامزدهای گریلاشدن را تابع آموزش اجتماعی و فرهنگی می‌سازد. می‌تواند کنگره‌ی را به مدت شصت روز به درازا بکشانند. در میان رفقای زن موجود در آنجا، فکر ازدواج را در سرشان فرو می‌برد. حتی تا حدی که ما را از اعتبار بیندازد، خود را عالی‌جناب می‌خواند. البته که ما را نیز حساب می‌کند. از طرفی در تلاش برای خوردن نان ماست، از طرف دیگر بر روی "آیا بعد از ما چه روی می‌دهد؟" حساب باز می‌کند. بیچاره! خارج از اراده‌اش هم باشد، این، نتیجه وضعیتی بوده که در آن گیر افتاده. راه خود را راه درخشان سیاسی و راه دیگر را نیز زیاد روشنی‌بخش ندیده و به‌عنوان راه ناسالم گریلا می‌بیند. در حد توان فرورفتن در چنین اندیشه‌ی، غرق چنین افکاری شده و جهت انجام دیپلماسی دوسه ماه زمان می‌خواهد. در همین راستا نیز می‌گوید: «نزدیک بارزانی نشوید، در مرز عملیات انجام ندهید، حتی در حکاری هم...» این‌ها نیز تعلیمات‌هایی بودند که از طرف MIT و از راه PDK تحمیل می‌گشت. همچنین تعلیمات‌هایی که طالبانی خواهان تحمیل آن بود؛ می‌گوید: «با کمی دیپلماسی می‌توانیم به نتیجه برسیم.» آمریکا هم تا حدودی تعلیمات می‌فرستد؛ آنکارا نیز در مورد "ف" گفته بود که کمی از دیگری (آپو) عاقل تر است. به اصطلاح به TC اطمینان می‌دهد؛ یواش یواش رامش می‌کنند. به اینجا آمد. احتمالاً برای پایبند کردن من به این راه آمده بود. اما در حالی که او برای پایبندی ما تلاش می‌کرد ما نیز او را وابسته‌ی گریلا ساختیم. اکنون نیرویی که در دست دارد دچار تزلزل گشته است. به اصطلاح به نیروی خود می‌گوید: «اتحادمان را برهم نزنیم؛ از نیروی‌مان محافظت کنیم.» طالبانی به گمانش PKK را در دست گرفته و تنها من مانده‌ام. گویا با زبان شیرینش من را جذب خواهد کرد. می‌خواهند هوای یک مراسم را ایجاد کنند. البته من هم نمی‌گویم اصلاً نمی‌شود. یعنی روند بسیار خوبی به‌پیش می‌رود. عاقبت کی وابسته‌ی کی می‌شود؟ اوزال بسیار راحت. آن بزرگ‌ترین جنجال و اختلال در ترکیه بر این اساس گسترش می‌یابد.

عاقبت کمی بیشتر راه را برای گریلا گشودیم. موضوع مهم دستاوردی است که کسب نمودیم. طالبانی در وضعیتی قرار گرفت که نمی‌توانست سرجایش بنشینند و می‌گفت «به‌رغم هر اتفاقی، اوزال هم اگر برود بگذار برود.» زیرا گشودن راه ۱۹۹۳ آنقدر هم آسان نبود. امکان برداشتن گام آزادی ۹۳ واقعی بزرگی است. البته شما از لحاظ سیاسی- نظامی عقب مانده‌اید. به‌دلیل آنکه صاحب ادعاهای بزرگی نیستید درک نمی‌کنید یک سال کسب موفقیت تاریخی چیست؟ امکانات آن چیست؟ چگونه به‌وجود خواهد آمد؟ حال آنکه به‌طور نفسگیری تحقق آن در میان است. اگر مردی مانند اوزال می‌گوید که «من برای اولین بار امشب راحت خوابیدم» و بعد از آن، از پای درمی‌آید، لازم است که انسان از این‌ها به برخی چیزها پی ببرد.

(...)

با اوزال چکار کردیم که این قدر خوشحال شود یا بمیرد؟ ما وظیفه‌ی ملیتانی خود را به‌جای آوردیم. طالبانی لازم نیست که ناراحت شود. از طرفی شیفته‌ی ما می‌شود و از طرف دیگر با تمام دول اروپایی و

آنکارا این نقشه را می کشد که "تیرورست است، ضروری است خفه اش کنیم". طالبانی از من عکسی را که امضا کرده ام می خواست؛ من هم به او دادم.

پیروزی در خط مشی گریلا از سوسیالیسم و دموکراسی می گذرد

گریلاهای مان به گمان شان کمی می جنگند. حال به نظر من، به طور بسیار محدودی از امکانات بهره گرفته می شود. آن راه جنگ گریلا در سال ۱۹۹۳ بسیار هموار گشت. تصور کنید که آخرین حلقه ی توطئه را مثل کشیدن مو از ماست خنثی ساختیم. از جنوب هم استفاده بردیم. در حالی که آنجا را برای ما به گور تبدیل می کردند. در واقع، بستر تخریبات بود ولی کاملاً از آن استفاده نمودیم. بدون شلیک گلوله از بهار بهره گرفتیم. چیزی که کمی نظم را برهم می زد این بود. به غیر از آن، گریلاهای ما به جز بلائی سرشدن کار دیگری انجام ندادند. بدون آنکه بجنگند خبر امحای گروه ها را فرستادند. هر جا که گریلابودن به طور مستمری گسترش یافت، فرصت های بسیار ایجاد می گردد. ولی آنها خیلی ارزان از آن استفاده می کنند. دیگر بایستی برخی چیزها را درک کنید. یعنی لازم است چگونگی هموارشدن راه و ادای حق آن و راهپیمایی بر روی آن درک شود. بدون درک این ها شما نمی توانستید صاحب نقش شوید.

من کارهای خود را این چنین به اجرا درمی آورم. شما چگونه انجام می دهید؟ گریلابی که بودن و نبودنش یکی شده! من باز هم در ادعا زیاد مبالغه نمی کنم. کاری که من انجام می دهم جنگیدن در عرصه یی دشوار است. من جنگجوی عرصه ی دشوار هستم. زیرا محاصره یی بزرگ صورت می گیرد. ولی به رغم این می بینید که چگونه امکانات سیاسی، دیپلماتیک و نظامی را به کار می گیریم. بیشتر از این هم وجود دارد. در نظر بگیرید که بار این عرصه و وضعیت رابطه ی اینجا هم در جریان بود. به رغم این هر ماه - که در سال ۱۹۹۳ هزار و پانصد نفر را ملحق کردیم- از خاورمیانه و اروپا مستقیماً در رابطه با کارهای مان آن همه مبارز را مشارکت دادیم؛ این گونه فعالیت های بسیاری انجام گرفتند. اگر یک انقلابی خود را تحمیل کند آشکار است که این، راه بر چه می گشاید. به طور طبیعی این ها با یکدیگر در ارتباط بوده و طی فشارهای روزانه ظاهر می شوند. چیزی که دولت ترکیه را اینقدر هار می کند و او را به مرز نابودی می کشاند چیست؟

آیا گریلابودن امحای هر روزه ی یک گروه و از دست دادن اسلحه های بسیار است؟ حتی گردان های حاضر را به کار نمی گیرند؟ بعد از آن هم وارد حساب رهبر سیاسی و فرماندهی گریلا می شوند. وارد این حساب می شود که "چطور از منطقه و فرماندهی گردان دست برندارم؟ چگونه مرکزی باشم؟" که این ها حساب های غلطی هستند.

به طور خلاصه می خواهیم این را بگوییم. این در رابطه با واقعیت رهبری اشتباه بوده و به میزان غلط بودن آن، برخی از بی ادب ها و بی مایه ها وارد چنین حسابی می شوند. چه بر سر من می آید؟

به اصطلاح در تلاش برای تحمیل مرحله‌ی بعد از من می‌باشند؟ این حتی اگر با نیتی خوب همراه باشد، حسابی بسیار چرکین است. یعنی به اصطلاح با تحمیل راه مسامحه در تلاش نجات من هستند. در وضعیت گریه‌آوران می‌گویند که "شانس‌رهای وجود دارد!" گویا برخورد بسیاری از رفقای مهم از این‌گذار نکرده است. من نمی‌خواهم برای خراب‌شدن معنویات‌شان بگویم و یا نمی‌گویم که هر کس این‌گونه است. رهبری دارای چنین برخوردهایی است. برخی‌ها اشک در چشمان‌شان حلقه بسته و می‌گویند "آیا می‌توانیم از آن استفاده کنیم؟ چگونه می‌توانیم پایبندی‌مان را نشان دهیم؟" کمی چشم به گریه‌اند. اما در پس آن نیز، بنا به مورد دیگری که من تشخیص داده‌ام در واقع، حساب هر چیزی را در دست دارد. این را حساب می‌کند که "اگر اتفاقی بیفتد چه بر سر ما خواهد آمد؟" بعد از آن برخی از رفقای خوب‌نیت‌مان وارد این حال و هوا شدند. برخی‌ها هم بدون آنکه درک کنند درون این بازی جای گرفته و بسیاری از ملیتان‌ها این‌گونه بودند.

ملحق‌نشدن بسیاری از شما به گریلا و عدم ادای حق گریلا به چه معنایی می‌آید؛ به‌بازی گرفتن من است. هر چه باشد من کارهای‌تان را انجام می‌دهم؛ شرف‌تان را ما نجات می‌دهیم. تو هم بر روی آن مفت‌خوری کن! بگو او هم می‌برد و هم می‌دوزد. رفیق "ج" می‌گفت: «انجام‌دادن تمام کارهای ارتش و گریلا از سوی شما، در من به‌صورت نگرشی ریشه‌یی در آمد.» رفقای باتجربه‌مان وضعیت بسیاری از شماها را در نظر می‌گیرد. در غیر این‌صورت، در جای گرفتن در میدان برای این دعوی و مشارکت در برخی از حقایق نیز، نمی‌توان به عدم گسترش جنگ و ارتش گریلا فکر نمود. حساب‌های مبنی بر "بعد و قبل از من" منحن هستند. من فکر قبل و بعد را هم انجام داده‌ام. نقشی تاریخی در میان است. با تمام جوانبش به‌اجرا درمی‌آید. اگر تو درستی، صحیح و با کفایت مشارکت کن. آنگاه باید جوابگوی تمامی این مشکلات شوی. در اینجا از این طرز رفتار دهاتی، حیل‌بازی خرده‌بورژوازی و یا از تمام اوضاع واپس‌گرایانه‌ی عینی و یا ذهنی خود گذار کنی تا بتوانی در واقعیات مشارکت کنی.

به خود نگاه کنید. اعتقاد دارید با این حال‌تان موفق شوید؟ حال برای شما این توضیح تاریخی: فکر می‌کنید با آن انحراف، میانه‌رو بودن، پسندیدن روش‌های توطئه‌گرانه، ابزار شدن و یا بی‌صداماندن خود را نجات داده‌اید؟ مگر این نمونه‌ها ناموفق بودن این موضوع را به‌شما نمی‌آموزاند؟ مبنای واهی بودن خیال و انتظار این‌ها، وجود طرز صحیح جنگ و موفقیت و زندگی و نیز نپنهان‌بودنش در آن را به‌صورتی بسیار آشکار پیش‌روی‌مان می‌آورد. در حالی که واقعیات این‌قدر سوزناک‌اند چرا مشارکت نمی‌کنید؟ چه دارید که ندهید؟ و یا با مشارکتی ناکافی چه دارید که با آن زندگی کنید؟ منتظر چه چیزی هستید؟ می‌گویم که مال شما حساب‌هایی پوچ هستند. برای افرادی مانند شما حیف است! سپردن خود به انتظارات و خیال‌های پوچ و خیال‌های زندگی خشک لایق شما نیست. افراد زیادی دست به حساب زدند، اما موفق نشدند. مگر انسانی مانند شما بی کفایت، با ننگه‌داشتن خود در وضعیت انتظار موفق می‌شود؟ مشی در راه غلط و مشارکت کم و یا ناکافی را به حالت موفقیت تبدیل خواهید کرد؟

نتایجی که بایستی بگیرید، تاریخ جنگ PKK و تاریخ رهبری‌اند که وقایعی بسیار مهمی می‌باشند. ارزیابی صحیح آنها و انجام مشارکت صحیح تنها راه زندگی است. راه زندگی صحیح، زندگی همراه با

جنگیدن و زندگی شرافتمند این است. در اینجا از مشارکت برده گونه بحث نمی کنیم. تنها راه، راه دموکراسی، استقلال و سوسیالیسم است؛ بازی کردن با این راه، به راست و چپ کشاندن، به عقب کشاندن و سوق دادن به انتحار نیز هیچ معنایی دربر ندارد؛ از همه مهم تر نیز خیلی ها حساب های مفت خوری بر روی امکانات موجود و ارزش های حاضر را بسیار آزمودند، ولی تمامی شان به تاریخ پیوستند و یا به بدترین شکل رفتند. جهت دچار نشدن به این اوضاع و کاملاً بالعکس برای رسیدن به راه پیروزی بایستی تاریخ را خوب بدانید. برای شما امر پیروزی، وارد شدن به راه آزادی، دیدن شخصیت واقعی خود در اینجا و بدین ترتیب، به جای آوردن نقش تاریخی خود از هر چیز شایان تر است. تمامی چیزی که تاریخ به اشخاص خردمند و درست یاد داده این است. ولی اگر برخی ها نیز اکنون به جای ترجیح این، چیز دیگری را ترجیح می دهند به او چیزی نمی گویم، ولی ما به راه مان ادامه می دهیم. با هضم مداوم موفقیت، این راه را ادامه می دهیم. از این راه نرو، هنگامی که تو را هم نابود ساخت گریه نکن. به چپ و راست نکشان. در برابرمان هم قلع علم نکن. این راه، راه ماست. اگر می خواهید جنگجوی داوطلب، بی امان و نامعترض این راه باشید، تا به آخر برای شما جا هست. راه غرور و شرف است؛ هر کسی بدان احتیاج دارد، به اندازه ی تلاشش حق داشتن آن را داراست. راه خلق است؛ هر کس که خود را از خلق می داند، می تواند ملحق شود. ولی این راه دارای قانون، واقعیت و شیوه ی محقق ساختن است. بایستی پایبندی بدان را نیز بدانید.

۱۳ فوریه ۱۹۹۴

در صفوف حزب شخصیتی که دشمن را تأیید می کند موجب خسران می شود

اگر نتوانید حساب هر قطره خون انقلابی را بپرسید تاریخ شما را عفو نمی کند.

به رغم عدم اطمینان از سطح شما، ما همچنان به شکلی معنادار خود را در این کار مشارکت خواهیم داد. بایستی آشکارانه بیان کنیم جهت شناخت شما دچار مشکل می شویم. باید تأکید کنم که سخنان شما بچه گانه و حتی بیشتر از آن عقب افتاده است. البته این را در ارتباط با مبارزه انجام داده ی شما و خط مشی جنگی بیان می کنم. بدون شک می توان از برخی پیشرفت ها صحبت کرد ولی بن مایه ی اصلی تان آن قدر خراب و برخوردتان با انقلاب به اندازه یی اشتباه و ناکافی است که تمییز و تصییح آن واقعاً هم بسیار مشکل می باشد. می خواستیم که در این معنا رفقای قبل از شما را به شکل نیروی چاره یابی در آوریم، ولی متأسفانه می توان گفت نتوانستند از فرصت ها، امکانات و از شانسی که به آنها داده بودیم هیچ استفاده یی کنند.

دشمن را در یک طرف گذاشتیم، چیزی که به ما فرصت گشودن چشم مان را نمی دهد واقعیت شماست. از مرضی قدرت زودرس گرفته تا حتی وضعیت درک نکردن الفبای انقلاب در میان است و

تمام این‌ها به جان هم افتاده‌اند. به‌رغم تمام تلاش‌های مان جهت رفع آن، محدود می‌ماند. معنادهی به اینکه یک نفر چگونه سال‌ها این را تداوم بخشیده هر چه می‌رود قوی‌تر می‌گردد. این‌ها چگونه انسان‌هایی هستند؟ نمی‌توانیم از گفتن این خویش را بازداریم که این‌ها چگونه انسانی بوده و به چه کسی خدمت می‌کنند. حتی نمی‌خواهند به این پاسخ دهند که چرا و برای چه زندگی کرده و معنی نیروی زندگی چیست. اینکه اگر توجه شود این در عین وقت، تراژدی یک خلق است و تحت تأثیر شدید آن حرکت می‌کنند. این، یک واقعیت اجتماعی است.

اکنون بهتر درک می‌کنم که چرا از کوچک‌ترین سنین خود تابحال در برابر این واقعیت، عصیان کرده، گریخته و جهت آنکه تحت تأثیر آن قرار نگیرم چرا این قدر جنگیدم. بدین ترتیب وضعیت شما بهتر درک می‌شود. بیشتر از مجرم کردن‌تان، جهت تحلیل شما دارای اهمیت می‌باشد. در حقیقت در مقابل دشمن به‌اندازه‌ی کافی ضربه خورده‌اید. به اندازه‌ی بی‌میرید مرده‌اید. زدن ضربه‌ی دیگر از طرف ما بر شما بسیار معنادار نیست. البته شما چنین یاد گرفته‌اید. روزهایی که شما آزادترین روزها می‌بینید پوچ و بیهوده می‌گذرد؛ حال روزهایی که با سختی می‌گذرد جزو روزهایی به حساب می‌آید که بدتر از کتک خوردن گذشته است. شما به‌شیوه‌ی دیگر به ممکن بودن طرز جنگ آزاد زندگی فکر نمی‌کنید. و یا با دیدن و ارزیابی این حوزه به‌عنوان بی‌مسئولیت‌ترین عرصه، نمی‌خواهید زندگی کنید. در دوراهی "یا کار به‌صورتی حمال‌گونه و یا هنگامی که فرصت زندگی آزاد به‌دست آمد، تحقق آن به راحت‌طلب‌ترین، هوایی‌ترین و بی‌مسئولیت‌ترین شکل" قرار دارید. حال آنکه عدم قبول هر دو مورد، جوهر و اصل انقلابی بودن است.

اگر انقلابی بودن مساله‌ی تکنیکی می‌بود شاید بتوان کارها را به‌طور متفاوت حل نمود؛ ولی همچنان که با بسم‌الله تمام آیات و زندگی شروع می‌شود، به‌مانند شروع بسم‌الله به آغاز یک کار احتیاج دارید. کلمه رحمان و رحیم که با خدا شروع می‌شود چه معنی دارد؟ اگر مشخص سازیم، می‌توان آن را به‌شکل بسیار عالی عمیق نموده و با خط‌مشی‌ای که نماینده‌ی رهایی‌بخشی است شروع نماییم. بسم‌الله این است. بسم‌الله شما وجود ندارد، بسم‌الله ندارید. بایستی با واقعیت خط‌مشی‌ای که نیرویش برای نجات‌دادن کافی است شروع کرده و آن‌گونه زندگی کرد.

مثلاً می‌توان گفت که خود را پرورش داده‌ام. ولی هنوز در این موضوع، مشکل است بگویم حساسیتی که به خود نشان داده‌ام مثل نشان‌دادن شماست. واقعاً به لزوم خودآموزی، اعتقاد ندارید و یا در جایی که بدان داده‌اید بسیار کم است. آشکار است که می‌خواهیم آن را پشت‌سر بگذاریم. راه دیگری ندارید. شما با چه انقلاب خواهید کرد؟ اگر دست از انقلاب بردارید، چگونه زندگی خواهید کرد؟ مرگ یک راه‌حل نیست. جنگجویی زمخت هیچ چاره‌ی دربر ندارد، ولی شما این را برای خود، اطرافیان‌تان و حتی برای ما لایق می‌بینید. طبق نظر شما انجام هر کاری مباح است. حال آنکه حتی در دین اسلام، اعمال مباح، گناه و حرام تا آخرین حد با جزئیات مورد بررسی قرار گرفته‌اند. حتی نمی‌خواهند چیزهای حرام، مباح و حلال ما را ببینند. اگر از دیدگاه دینی تحلیل کنیم این وضعیت‌تان دینی نیست.

به معنی بی دینی می آید؛ خط نیست؛ بلکه به معنی شخصیتی عصیان کار اما شلخته، ناآماده و متحیر است که به میدان می آید.

افق نگرش بسیار تنگ بوده و نیت خوبش هر چه باشد، برنامه ریزی یک کار و انجام آن با راهکاری معقول هیچ پیشرفتی را به وجود نمی آورد. وجهه‌ی اصلی، نه کار جمعی، بلکه خنثی کردن همیشگی همدیگر می شود. در شیوه‌ی زندگی و نگرش تان به کار واقعاً هم انسان در درک این موارد با مشکل مواجه می شود که چرا این، چنین انجام می گیرد؟ چرا بیماری قدرت زودرس و گم کردن خود در عشق مقام طلبی این قدر برای شما خوشایند است؟ از یک طرف مدعی و از طرف دیگر خود را با ادعا نمی بینید، یعنی از سویی یک مریضی نابجای افراطی قدرت و از سوی دیگر خود را در انجام کارها مدعی نمی بینید که در واقع اگر یک تضاد هم باشد یک واقعیت است. حتی سال هاست مشخص نیست که چقدر خود را سنجیده و به معیار تبدیل کرده‌اند. مواردی که مشخص‌اند، عملکردی بیهوده، سردرگم کردن و سنگین کردن کارهاست. به اندازه‌ی که رغبت نشان نمی دهید اطرافیان تان را خراب می کنید. در غیر این صورت اگر شیوه‌ی صحیح دیدن اشتباهات خود را می دیدید این گونه وا نمی ماندید. دنیای درون خودتان را هم نمی بینید. از حساب درونی، دارا بودن یک نگرش عمیق تیمی و یک واقعیت عمیق هیچ آگاه نیستید. حتی هنگامی که اشتباهات خود را مورد بازبینی قرار می دهید، نتیجه‌ی بی‌عنوان خودفریبی، به تدریج زدن و نتیجه‌ی بی که مریضی را گسترش می دهد به دست می آید.

در واقع شما واقعاً یک جاهل انقلاب هستید. انقلاب‌های امروزی با تکیه بر آگاهی، انقلاب‌هایی علمی هستند. میزان لزوم آگاهی انقلابی معاصر را از خود بپرسید، هیچ کسی نیست که انجام دهد. استفاده از امکانات جنگی زیاد PKK با آگاهی انقلابی هیچ به عقل تان نمی آید. خیلی وقت هاست با بی‌خبری از رنج و نیز دیدن خود همچون قدرت این کار را خراب تر می کند. اکنون به طور قطع لازم است که شما را عاقل کرد. صد درصد بایستی راه عقل را بیابید؛ آن هم ظریف ترینش را. کسی که شما را به زور به انقلاب بکشاند وجود ندارد. لازم نیست که از جان خود هم بیزار شوید. باید راه انقلابی زندگی را ببینید.

دشمنی دارید که نمی خواهد هرگز اجازه‌ی زندگی به شما بدهد. ولی شما در صفوف خود تنها برخورداری را نشان می دهید که این را تأیید می کند. در واقع بایستی این گونه نباشد. بایستی به سرعت از این گذار کرده و نیروی جنگ و رهایی می شدید. این انقلاب تنها برای من نیست. واقعاً برای هر کس لازم و کار هر کسی است. ولی فرهنگ مان به میزانی که سپرده جوی کارهاست و از مسوولیت گریزان؛ در عین حال، آن قدر محکوم به زندگی کور کورانه و بی نتیجه است که نوع دیگر آن به صورت مساله در نمی آید. من در هیچ رفیقی، چه امکاناتش کم باشد یا زیاد، چه صاحب فرصت باشد یا نباشد، چه در شرایط سخت و یا راحت باشد؛ کسی را که برخورد خوبی را نشان دهد ندیدم. تقریباً در هر شرایطی درمانده است. بلای شرایط راحت شده و برای شرایط سخت، زبون و بیچاره تر می شود.

(...)

آنهايي که گريز از مسووليت را به عنوان يك راهكار مي بينند هرگز پيشرفت نخواهند كرد؛ صاحب فعاليتي جدی نخواهند شد. آنهايي که از این حوزه می‌روند به‌رغم این همه یادگیری‌شان چگونه می‌توانند

غلطی را تحمیل کنند؛ شما خود گفتید نیرویی را که گرفته‌اند چگونه به صورتی بد به کار می‌آورند. چه معلوم که شما این گونه نمی‌شوید. افراد زیادی که از بوتان و مناطق دیگر آمده‌اند، در اینجا یاد گرفته و متحیر می‌شوند. می‌گویند: «چگونه ما را با این حزب آشنا نکرده‌اند؟ این مسایل و در رأس آن، واقعیت رهبری را به ما یاد ندادند.» کسانی که چنین می‌گویند آیا می‌توانند چیزهایی را که یاد گرفته‌اند به صورت صحیح برعهده بگیرند؟ هیچ نباشد می‌تواند کمی بدی این را درک کند. آیا می‌تواند چند گام جدی بردارند؟ در غیر این صورت نیرویی که به دست آورده‌اند با فشار، پراکنده کردن و فراری دادن از آن استفاده خواهند کرد؟ قول دادن از این لحاظ شجاع بودن است. فکر کنید که شما با تکرار گفته‌ی «اگر عملی نشود چه می‌شود، من هم کمی بر روی آن حرف بزنم» از انسان بودن خارج شده‌اید. با این منطق و هوس زندگی راحت صاحب چیزی نخواهید شد که بتوان آن را جدی گرفت. برای آنکه شما را جدی بگیرند بایستی صاحب کاری باشید و دنباله‌رو موفقیت‌های جدی بود.

انقلاب کار آگاهی حتمی است؛ کاری است که بایستی با آگاهی‌های علمی انجام پذیرد؛ ولی حتی اعتقاد فراوان به لزومیت آگاهی در انقلاب بایستی مورد گفتگو قرار گیرد. حتی کم نیستند کسانی که علم و آگاهی را اضافی و مضر می‌بینند. اگر این گونه باشد چگونه می‌تواند انقلاب را تحقق بخشند؟ بساختن جامعه به کناری، این‌ها نمی‌توانند به خودسازی پرداخته و حتی طبق پیرامون‌شان به تنظیم بپردازند. یکی از آنها می‌تواند به راحتی بسیاری چیزها را خراب کند. چیزی که شما از رهبری و توان درک کرده‌اید تخریب دوروبرتان است. تمام این‌ها بلابودن کورد قدیم، هوسران و لمپن بودن کورد است که در جامعه‌ی کورد بسیار رواج دارد. همین که آغا شد سرکوب می‌کند. چیزی که از مسوولیت و نیرو درک می‌کند نه به شکل یک تقسیمات و یا پیشبرد زندگی بلکه به حالتی است که بدتر شود. شما نیز چنین درک می‌کنید. متأسفانه اعمال‌تان این را به اثبات می‌رساند.

شاید با گذار از مدارس جدی به اینجا نیامده باشید. می‌توان گفت که از دیستان‌های با تربیت عالی هم نیامده‌اید. اگر چنین است مجبوریم اینجا را به عنوان بهترین جای آموزش برای خلق ما ارزیابی نمود. حتی اینجا نیز [امکاناتش] زیاد هست. شکایت از کمبود امکانات صحیح نیست. حتی باید بگوییم زیاد است. ممکن بود وجود هم نداشته باشد. با بهانه‌ی اینکه وجود ندارد، مگر می‌توانستیم دست از رهایی برداریم؟ حال آنکه خلق‌هایی به‌مانند ما که در مرحله‌ی امحا به‌سر می‌برند، دارای نیروی کافی برای رشد خود و رهبران‌شان در شرایط راحت نیستند. انتظار و ادعای عکس آن اشتباه است. چرا فلسفه‌ی زندگی انسان اروپایی عقب‌مانده می‌شود؟ به علت راحتی واپس‌گرا می‌شود. شانس موفقیت انسانی که در دشواری قرار دارد بیشتر است ولی اگر از درماندگی‌اش آگاه شود و نجات از آن را اساس بگیرد این کار ممکن می‌باشد. در شرایط راحت هیچ‌کس انتظار موفقیت‌های سالم و بزرگ را نداشته باشد. در نظرم برخورد راحت شما با طرز حمله‌ی دشمن به شما و یکی هم مرحله را متضاد می‌بینم. حال آنکه دشمن بر سر قدرت بوده و صاحب نیرومندترین روابط جهانی است. ولی هنگامی که خشونت و انسجام موجود در او را با شما هم مقایسه می‌کنیم به‌طور حتم مال شما دردناک است. یعنی انگار نیروی قدرت شما می‌آید و کسی که تحت فشار قرار گرفته دشمن است. این صحیح نیست. کسی که به صلیب مرگ آویزان شده

شما باید. در حالی که به صلیب آویخته شده‌اید، مگر در ارتباط با اشتباهی ریشه‌ی توجیه کرد که چرا این قدر خود را راحت می‌بینید. پس سبب این و از این جنبه، عدم درک واقعیت رهبری چیست؟ در واقع دورویی بزرگی در میان است. زیرا اگر ما این جنگ را به شکلی صحیح ارزیابی کرده و موضع و موقعیت صحیحی بگیریم بایستی کار شما بیشتر از این باشد. زیرا شما نمایندگی کادرهایی را برعهده دارید که با جنگ گرم مواجه‌اند. اگر این را درک نمی‌کنید غافلید. یعنی در درون خود فریبی بزرگی به سر می‌برید. اگر این تمرکز بر فکر و اتمسفر روحی تان حاکم نیست باید به خود شبهه کنید؛ خود را بازمینی کرده و حداقل به واقعیتی دست یابید که بتواند جوابگوی دشمن باشد.

هیچ اسباب امحای این تیم‌ها و بی‌تأثیر بودن تان را ارزیابی کرده‌اید؟ بدون بازنگری این‌ها قادر به انجام هیچ کاری نیستید. بدون بررسی این روحیه‌ی امحا، غفلت، تدبیر و راهکار امحای خود را موفق به حساب نیورید. حتی من هم در بررسی کارها متعجب می‌شوم. حتی یک نفر هم جهت درک درس جنگ برخوردار نمی‌کند. واقعاً هم وضعیتی بسیار غیرعادی است. همان‌گونه که گفتم در درون کار، بیماری قدرت وجود دارد. فکر "خود را چیزی پنداشتن" وجود دارد. ما به دنبال درد جان و گویا رفقای مان به درد گوشت افتاده‌اند. خوب دیگر این است بیماری قدرت؛ اگر خود را راحت احساس می‌کنید، می‌تواند مشابه این باشد. هنگامی که با وضعیت خودم که در درد جان هستم مقایسه می‌کنم، بسیاری از رفقا به گمان‌شان هر چیز عالی پیشرفت می‌کنند، کسی که در تنگنا قرار گرفته دشمن است، حتی کسی که به موفقیت دست یافته ما هستیم. قطعاً من این قدر راحت نیستم. یعنی چه؟ چه ربطی دارد؟ بایستی دلیل این سال‌ها خودفریبی را از خود پیرسید.

حاکمیت خط‌مشی بر شخص جوابگویی به حافظه‌ی خلق در عالی‌ترین سطح است

حافظه‌ی خلق ما پاک شده و عقلش را از او گرفته‌اند. بنابراین، جهالت حاکم است. می‌توان گفت که عقل و شعور شما نیز تا سطح زیادی مغشوش و با نابودی روبه‌رو شده است. درک می‌کنم؛ به این دلیل زیاد صاحب نیروی فکری نیستید. چرا افراد یک ملت پیشرفته عاقل‌اند؟ مثلاً به آلمانی‌ها که بسیاری از شماها می‌شناسید بنگرید. آنها بسیار عاقل، منظم، بانقشه و صاحب تدبیرند. و بیایید به ما نگاه کنید و به وضعیت خلق مان در اینجا. شعورش را از دست داده و آگاهی‌اش را از هم پاشیده‌اند. هیچ مجاللی به جز روز را به شب‌رساندن و دویدن به اینجا و آنجا ندارد؛ و بدین ترتیب، واقعیت خلق مستعمره و برده این‌گونه آشکار می‌شود. طرف مقابل، با منطق مطلق حاکمیت و با بازتاب سیستماتیک آن در پراکتیک، مستقیماً توسط قدرتش حاکم است. حال ما نیز تنها با اشک چشم و شکایت فراوان به وضعیت برده‌هایی درآمده‌ایم که به اینجا و آنجا می‌دوند.

شرط اول آزادی گذار از این است. هنگامی که بیرسیم؛ شخصیتی که خود را جمع و جور و بانظم کرده و به منطق و شعور دست یافته باشد، نزد شما به چه میزان وجود دارد؛ جهت فهم آن هیچ تلاشی به خرج نمی‌دهید. طبق "تئوری دیوانگی" من، عدم انجام آن، یعنی یک جنبه‌ی بسیار خطرناک در شماست. خلقی است که صدها سال شعور و حافظه‌اش با بدی روبه‌رو مانده است. در واقع، اکنون می‌خواهیم که این شعور و حافظه را بازگردانیم؛ آفریدن تاریخ، ایجاد سیاست، بازسازی عرف و عادت و به وجود آوردن شعور و حافظه برای خلق در میان است. PKK در جایی تاریخ، شعور، حافظه و آگاهی خلق بوده و کادر، سطح نمایندگی آن است. آیا انسانی بدون شعور و حافظه می‌تواند روزانه زندگی کند؟ همان‌گونه که برای افراد بی‌شعور و بی‌حافظه حتی خوردن یک لیوان آب مشکل است برای انقلاب‌ها و خلق‌ها این بیشتر مصداق دارد. بدون وجود این‌ها نه یک خلق و نه یک تشکیلات نمی‌تواند سر راه آن قرار گیرد؛ به‌طور طبیعی شخصیت ملتتان نیز ناموفق می‌شود.

طبق تئوری دیوانگی که از آن بحث می‌کنم شما عکس آن را ادعا می‌کنید. تا حد "شخصیت بی‌حافظه و بی‌شعور بهترین شخصیت است" موضع نشان می‌دهید. انقلابی بدون خط‌مشی چه معنا دارد؛ یعنی شخصیت بدون حافظه و بدون شعور؛ از انقلابی‌گری که فعالیتی است خواهان سیاستی بسیار ظریف به کناری، حتی از زمخت‌ترین راهپیمایی یک انسان می‌توان پی برد که بدون حافظه امکان‌پذیر نیست. به‌همین دلیل بایستی به اهمیت زیاد لزوم آگاهی معتقد باشید. حاکم‌بودن خط‌مشی در شخص به منزله‌ی پاسخگویی به حافظه‌ی خلق در بالاترین سطح است. شما نیز باید خواستار این شوید. ملتتان شدن و رهبر شدن بدین معناست. ولی نمی‌خواهید حتی این گفته‌هایم را در سطح اصطلاح درک کنید. بعد هم فکر می‌کنید که می‌جنگید. این‌ها را به دلیل مسایل مهم دیگر بیان می‌کنم. واقعاً زمان‌مان هم مهم است؛ دشمن فرصت چنان زیادی به ما نمی‌دهد. یک مفهوم کلاسیک دشمن؛ قبل از آمدن بهار، در پی به اشتباه کشانیدن و بازداشتن ما از انجام آغازهای موفق است و همچنین به‌مانند هر سال امسال نیز چنین برخورد می‌کند. حال آنکه، منحرف کردن مساله تنها رسیدن به بهار نیست، هنگام ورود به تابستان، پاییز و زمستان نیز چنین برخورد کرده و بسیار خوب ما را تعقیب می‌کند.

دشمن با فایده‌گیری از عدم جافنادگی زیربنای منطق و عقل سلیم‌مان، هنگام آمدن زمستان ما را در پی تدارکی شدید غافلگیر ساخته و در تابستان نیز با مشغول کردن زیاد و راهکار خود به چپ و راست می‌کشاند؛ در نتیجه جهت نهادینه‌نشدن شیوه‌ی جنگ صحیح و خنثی‌سازی پراکتیک بهار روش‌های بسیار گمراه‌کننده‌ی فکری را تحمیل می‌کند. هر سال برای آنکه تمام مراحل را کمی بانقشه‌تر به پیش ببریم این قدر تحلیلات صورت می‌دهم. مثلاً وضعیت بعد از کنگره‌ی سوم و حتی اوضاع پس از کنگره‌ی دوم نیز این‌گونه ارزیابی شد. حال لازم به یادآوری است که می‌توان کنگره‌ی چهارم را پایان‌شده به حساب آوریم. تحت رهنمون آن و روشنایی درس‌های در حرکت به سوی بهار هر روزمان را تنظیم می‌کنیم. در زمستان و بهار ۱۹۸۲ مسوول تدارک حمله به میهن بودیم. کار زیادی را هم انجام داده، چند صد نفر را آموزش داده و قبل از رسیدن زمستان قسمت کثیری از آنها را به میهن رساندیم. بدین ترتیب می‌خواستیم که با گامی بزرگ دست به آغاز بهار بزنیم. ولی بیا و ببین که در کادر چیزی به نام آگاهی

اصلاً وجود ندارد. اگر به آموزش آن وقت مان نگاه کنید در واقع، فرصت برای گریلاشدنی خوب دیده می‌شود. برخی از بروشورها و نوشته‌های مان مبنی بر بازگشت به وطن وجود دارد. اکنون نیز راهنمای راه‌مان بوده و روزآمدبودنش را حفظ می‌کند. ولی کسی نبود که درک کند. بالاترین رده‌ی فرماندهی هم در آن در زمستان با مشکل مواجه شده بودند. برای گرفتن چند گونی آرد به دم PDK چسبیدند؛ مانند وضعیت بسیاری از تیم‌های کنونی مان. حتی ملخ نیز در فکر زمستان است. برای همین تابستان آذوقه‌اش را آماده می‌کند. مورچه نیز بدین گونه است. برای گذراندن زمستان در زیر زمین، در تابستان به‌طور فوق‌العاده‌ی کار می‌کند. یعنی فکر نمی‌کنم که گریلاهای ما به اندازه یک مورچه و حشره از تابستان استفاده کنند. آن وقت‌ها چنین وضعیتی در جریان بود. شبیه به آغاها برخورد کرده و بهار را به فراموشی می‌سپارند. به‌طور طبیعی آغای او هم دست دشمن است؛ مزدور دولت ترکیه است. با کشیدن نقشه‌ی خوب در مورد چگونگی برخورد با انقلاب و اخذ تدبیر، به ایجاد مانع پرداخته و مانند حساب گذراندن یک روز دهاتی که در زمستان گیر کرده، رفقای ما نیز در مشکل یک گونی آرد درمی‌افتند. به یاد دارم که یک سال مان را این گونه بیهوده گذرانیدیم.

گام سال ۱۹۸۴ را در واقع در ۱۹۸۳ می‌توانستیم به‌صورت بسیار بانقشه‌تری برداریم. ولی نوکر آغاشدن، نگرش دهاتیانه و یا بینش یک انقلابی که به خود اعتماد ندارد، زیر سایه‌ی نیروی آغا قرار می‌گیرد. آن زمان در مقابل نیروی قدرت و ملی‌گرایی ابتدایی در جنوب کوردستان با گفتن "می‌شود آغام"، در سال ۱۹۹۳ نیز همان وضعیت را به‌وجود آورد. بیدار کردن رفقای ما از خواب غفلت و فریفتگی‌شان ناشی از عدم درک اینکه PDK جهت حمله به آنها با دشمن به توافق رسیده ماه‌ها زمان گرفت. به‌مانند بهار ۸۳ بعد از ده‌سال همان ماجرا دوباره شد. برای به‌اصطلاح زندگی راحت و ارزان، هیچ امتیازی نماند که ندهند. هنگامی که گفتیم بیشتر به داخل جنوب بروید، به آنجا وابسته شده و می‌پنداشتند که زندگی می‌کنند. یعنی خوب است که ما در اینجا باشیم. در واقع، بسیاری از آنها با یکی دو عملیات اخلاص‌گرانه و یکی دو ضربه‌ی دشمن از بین می‌رفتند. نقشه‌ی که کشیدند این بود و گام به گام به پیش می‌رفت و در واقع آشکار است که با زور و بلا این‌ها را از خواب غفلت بیدار کردیم. در جریان هستی‌د که تقریباً هر سال این گونه است. حال آنها می‌پندارند که در آنجا زندگی می‌کنند. به فراموشی سپردن خود برای یک گونی آرد و زندگی راحت خودفریبی است. PDK، برای آنکه گریلا را از عملیات باز دارد با گفتن "نزدیک حکاری نشوید، نزدیک مرز نشوید، بیاید اینجا آرد وجود دارد" می‌خواهد این را کمی بیشتر به جنوب کشانده و جهت خدمت به خود درآورد. خارج از مفهوم کلاسیکی که می‌دانید و موقعیت برخورد‌های آغاگونه نمی‌باشد. رفقای ما با جلب شدن به این بازی، خود را به‌دست خود محکوم کرده‌اند. چندان آگاهی آزادی و انقلاب وجود ندارد. مشغول شدن با جزئیات تحت اندوختن اصطلاحات به وضعیت کنونی شباهت دارد. متهم کردن یکدیگر، مشغول شدن با کارهای پوچ و بدین ترتیب با بی‌نفس ماندن در هنگام وارد آمدن ضربه‌ی روز؛ آنگاه خواسته‌های مداخله از سوی رهبری؛ ولی ما دیگر نیروی مان را صرف این کار نمی‌کنیم. درافتادن به این وضعیت چیست؟ مگر صحیح است؟ اگر در انسان‌ها کمی حیثیت وجود داشته باشد در کوهستان خود را به این وضعیت می‌اندازند؟ چرا هر کس

به اندازه‌ی "حشره‌ی آگوست"^{۵۰} در فکر زمستان نبود؟ در حالی که ماه‌ها می‌گذرد با گفتن "زمستان اینجا این‌گونه است، آن‌گونه است" هیچ به فکر نیفتادید؟ پس هنگامی که گیر کردید از چه کسی سود خواهید برد؟ می‌توانید یک آغای عادی دهاتی را به کار بیاورید؟ فکر می‌کنید که می‌توانید آغایی عادی را فریب دهید. او از هر کسی فریبکارتر است. کسی است که انسان را از همه بیشتر فریب می‌دهد. بدون وجود منطقه‌ی مستقل و جنگی تو، از کدام آغا استفاده خواهی کرد؟ ولی هنگامی که به فلسفه‌ی شما نگاه می‌کنیم، به‌طور قطع این دیده می‌شود. مثل آنکه خودفریبی تان کافی نبوده، بیهوده این سال‌ها را نیز سپری کردید.

فعالیتی بسیار عالی بود که با تدارک چندساله‌مان فراهم شده بود. ولی آنها هیچ فعالیت گریلایی انجام ندادند. حتی به گریلابودن هم نزدیک نشده‌اند. بدین ترتیب با واردشدن به سال ۱۹۸۵ از آنهاپی که به وطن فرستاده بودیم، گروهی تقریباً ۲۰ تا ۳۰ نفری باقی ماند. به‌خصوص در این مرحله خلق به‌پا خاسته بود. می‌توانست ارتش به محافظت بپردازد. ولی شخصیتی غافل و بی‌مسئولیت، کسانی که کورکورانه و حمال‌واری زندگی می‌کنند و شخصیت راهزن این را نقش بر آب کرد. در نتیجه، به‌شکلی ورشکسته شده، به اینجا آمده و مشکلات خود را بر دوش ما گذاشتند. این به‌نظر شما یک فلسفه‌ی رایج کورد است: "روزانه زندگی کردن، چه عالی است، اگر این‌گونه نشود خود را به کناری می‌کشیم و ما را بزن، مرده‌ها می‌میرند." خارج از این گزینیه‌ی دیگری نمی‌آفرینید. تقریباً در تمام رفقا چیزی که سالانه دیده می‌شود این است. واقعیت چنین می‌باشد. اکنون به این میزان است. پس من هم مثل شما لازم است سرخم کنم؟ آیا عاقل‌ترین شما هستید. اگر عاقل‌اید یادآوری می‌کنم: از صاحبان و یا عواقب این برخورد اثری مانده است؟ مگر بی‌عقلی کرده‌ام که نفس به نفس و صبورانه و با نگرش و احساس مسئولیتی بزرگ به اینجا رسیده‌ام؟ اگر شما بسیار عاقلید، چرا نتایج آن را به من نشان نمی‌دهید؟ فکر می‌کنید زندگی و مجادله بسیار خوبی داشته‌اید؟ پس چرا گریخته و خود را مخفی می‌کنید. مگر جای فرار دارید؟

روزانه از ارگان‌های پخش دولت به چنین سرتیتر خبری گوش می‌دهیم. می‌گوید "ملیتانی که در کوهستان هستی! می‌دانیم که بسیار گرسنه شده‌ی، خیلی سردت شده. بدی زیاد آن زندگی حتمی است. بیا و به آغوش گرم دولت پناه ببر. از این زندگی بد نجات یاب." آری، برای گریلایی که در کوهستان گیر کرده چنین حرف می‌زند. ولی پس چرا این چنین دعوت نمی‌کنند؟ یکی دو بار از راه‌های غیرمستقیم به‌طرف من نه که دست‌درازی و دعوت نکرد؟ از روزی که من PKKیی شدن را آغاز کرده‌ام تا بحال چنین برخوردهایی وجود دارند، اما من هم طرز استفاده‌ی دارم. مثلاً؛ برای من چند سال زندگی در آنکارا را با امکانات دولت ارایه کرد. نقشه‌هایش جهت وابسته کردن ما به این راه افزایش یافتند. حتی اوزال نیز چیزهایی مشابه را امتحان کرد ولی فوق‌العاده استفاده کردیم. بنابراین از عالی‌ترین سطح تا پایین‌ترینش، ما دارای طرز برخورد هستیم؛ شما چه؟ در این مورد، حزب خود را مورد تحقیق قرار دهید.

^{۵۰} این حشره، شخصیتی کارتونی است که در درون کارتون، خیلی دیر اقدام به جمع‌آوری آذوقه برای زمستان می‌کند.

آنهايي که مي گفتمند: «بيا به تو يک گوني آرد مي دهيم، يک چاي مي دهيم...» همچون اردک با تکان دادن سر خود رفتند و تمام تيم ها امحا شدند.

مگر اين چنين تعقيب و خنثي کردن مستقيم و غيرمستقيم تدابير دشمن امکان پذير است؟ در درون شما چند نفر وجود دارد که عاقلانه حرکت مي کند. اگر حزب را مورد بررسي قرار مي دهيد بحث کنيد، چرا از درک آن مي گريزيد؛ مي خواهيد انقلابيوني آگاه و عاقل باشيد؟ چند نفر در ميان شما وجود دارد که از دشمن استفاده بي عاقلانه کرده و دشمن را به يک کمين خوب بيندازد. بالعکس، هر روز مشکلي به وجود مي آيد. در هرجا از ماردین، درسيم و آمد چشمش در پي چيزهاي کم اهميت است. به اين، چشم بي ناموس مي گويم. زيرا تنها بدین مي نگرند که "در روستا چه خبري هست؟ راحتی وجود دارد؟ چاي و سيگار وجود دارد؟ در روستا غيبت وجود دارد؟" فلسفه اش در اين حد است. نمي گويد: «لعنت بر روستا! اينجا يک دام است.» به جاي گفتن "انجا از هم پاشيده شده، جاي زندگي من بر فراز قلعه هاست؛ مکان زندگي من جايي است که دشمن نمي تواند خود را به آنجا برساند" همه شان بيشتر به دنبال راحتی اند.

کسي که بيش از همه دنبال راحتی مي گردد امروز نيروهاي جنوب در حال جنگ اند. هر روز خود را گرسنه نگه مي دارند، سپس از جايي که غير ممکن است کمک مي خواهد. فکر کنيد؛ به اصطلاح آنها باامکان ترين نيروي گريلا و نيروي هستند که بيش از همه لوکس زندگي کرده و نيروهاي مقدم اند. حال آنکه در اين وطن مگر هيچ مي توان به راحتی فکر کرد. اگر حتي جهت جاسوسي براي دشمن هم باشد مي تواند مطرح شود. رفقای ما در بسياري از قرارگاه ها با گفتن "من هم يک فرماندهي را تصاحب کردم" چه چيزي را تنظيم مي کنند؟ "خوردني را، نوشيدني را بياور؛ نمي دانم خب اين و آن را بياور!" فرماندهي بي عاقل در محيط جنگ هيچ مي تواند به اين فکر کند؟ متأسفانه اکنون تمام فرماندهان مان در چنين وضعي بسر مي برند. من در اينجا هستم، شايد به نظر شما هر چيز وجود دارد ولي قبر راحتی اي که در جايي ديده و يا طعم غذايي که در گذشته چشیده بودم نمي بينم. زيرا مسوليت ها زياد شده اند. اين نيز حتي فرصت نفس کشيدن به من نمي دهد. اين آشکار است. واقعاً هم نه خوابي حسابي و حتي امکان يک نفس کشيدن راحت هم وجود ندارد.

اين شيوهي فرماندهان ما تا رده بالاترين فرمانده ها هم طراز است با اختيارات. راحتی و زندگي راحت تر گرايش آنهاست. از کجا آموخته اند، اين هر چه باشد، ممکن است فرماندهي بي ناموس و بي مسوليت باشد. يک فرماندهي واقعي زمان سرخوراندن نمي بيند. در نتيجه، چنين فرماندهاني جاني همدیگر هستند. عملکرد هريک از آنها مانند يک جنايب پر از زيان مي باشد که به اين خسران جنگي هم نمي گويم. بدبخت ترين و محتاج ترين طرز خسران است. کجاست ناموس انقلابي؟ شرف کجاست؟ کجاست بينش؟ اگر اين سوالات را از خود نپرسيد شما چه انقلابي هستيد؟ صاحب کدام زندگي خواهيد شد؟ اگر به انديشيدن و تفهم نمي پردازيد پس به چه دردی مي خوريد؟

همانگونه که جوهره ي جوانمردی آکنده از روشني است با آشکار نمودن آغاز مي شود. اين وضعيت تان را مگر با تئوري ديوانگي بتوان توضيح داد. آن وقت طبق آن تئوري زندگي کنيد. اگر اين را لايق خود مي بينيد انجام دهيد. مگر چکار کنم؟ آن کسي که هر روز وحشيانه کشته مي شود تو يي؛ آن

کسی که بدترین نوع شکنجه را می‌بیند تویی. در جایی که بحث از زندگی راحت می‌شود، کسی که خفه می‌شود تویی؛ و این دیوانگی شماست. اگر صاحب بینش و جدیت نشوی، این‌ها به سرت خواهند آمد. در جایی که خود را بسیار جسور می‌بینید در واقع، دیوانگی وجود دارد. در جایی که به فکر امکانات زیاد هستید تنها فقری بزرگ تان در میان است. جسارت نمی‌کنم که همچون شما خود را صاحب قدرت، ثروت و جسارت بینم. زیرا به اندازه‌ی شما جسارت کور کورانه ندارم؛ به اندازه‌ی شما خود را صاحب قدرت به حساب نمی‌آورم؛ مثل شما هیچ نمی‌توانم راحت بخوابم. این گونه جسارت زندگی کردن هیچ به عقلم هم نمی‌آید. به علت آن هیچ فکر کرده‌اید؟ به نظر من کمی دارای بینش هستم. زیرا شما دیوانه‌اید. اگر شما بسیار عاقل می‌بودید این چنین دچار مشکل و متضرر نمی‌شدید.

لازم است به واقعیات احترام گذاشته و حداقل به اندازه‌ی دشمن پایبند نقشه‌های خود باشید. برای این گونه بودن هیچ بهانه‌ی ندارید. می‌گویم که دیگر دست از سپردن مشکلات خود بر دوش ما بردارید. برای ما انسان‌های باهوش، آنهایی که حرف فهم هستند لازم است. طبق شیوه‌ی که شما می‌خواهید مگر اینکه هر روز با شما دعوا کنم؛ با شما در جزئیات غرق شوم. با این طرز شما نه تنها رهبر شدن بلکه حتی یک جماعت هم درست نمی‌شود؛ به صورت یک گروه رفیق صمیمی و یا حتی آن گروه‌های دوستی در بچگی من هم در نمی‌آید. به اصطلاح از موسسان حزب تقلید می‌کنید. برای این امر، همیشه از اهمیت آموزش بحث می‌کنم. به طور مطلق بایستی برخی چیزها را درک کنید. عدم درک و آگاهی امکان‌ناپذیر است. از آگاهی کافی، آگاهی صحیح انقلابی و آگاهی مرتبط با واقعیت‌مان بحث می‌کنم. یعنی لازم است راه را بر روی این نتیجه نگشاییم؛ "نیروی خوبی کسب کردیم؛ می‌رویم و چنان از آن استفاده می‌کنیم و یا چنین جسارت گرفتیم، چنان می‌شویم." چیزی که می‌بخشیم این نیست. ما در مقابل تمام این گفته‌های تان همیشه مخالف هستیم.

در وضعیتی نیستید که نتوانید هیچ کاری را انجام دهید. حتماً خواهان انجام برخی کارها هستید. می‌خواهید بجنگید؛ آن هم گرم‌ترین گرم‌ها. ولی با این حال تان به گمانم نمی‌توانید جنگ کنید. تضاد و اشتباه در شما به نسبت بسیار خطرناکی وجود دارد. برای تغییر دادن آن تمام نیرویم را به کار می‌گیرم. اگر با کتک حل می‌شود، هر روز برخی از شماها را کتک بزنم. آیا صحیح خواهد بود؟ و یا مطابق با وضعیت هر رفیق، برای آنکه برخی چیزها از زندگی آزاد درک کند در جاهایی نگه داریم؟ من خودم درک بزرگ آزادی، سازمان و لوندادن راحت خود را در زندان یاد گرفتم؛ آنجا به من آموخت و یک‌بار دیگر دستگیر نشدم. آیا به جاست شما را نیز ماهانه به پراکتیک زندان بفرستیم؟ به نظر من این راهکاری بسیار خشن است ولی هر یک از شما را برای تفهم، داوطلبانه به زندان بفرستیم. با تجربه‌ها برای همدیگر این را شرح بدهند که "زندان به چه معناست".

منتظر بودیم آنهایی که در زندان به سر برده‌اند، تجربه‌ی خود را تشریح کنند. ولی آنها خطرناک‌تر شده‌اند. گفتیم آنهایی که در کوهستان‌اند، باید سختی‌های‌شان را شرح دهند؛ آنها نیز خودشان را بیشتر گم کردند. وضعیتی که با شخصیت تان نشان دادید در واقع کاری می‌کند که انسان نتواند سر جایش بماند. ما باز هم نمی‌توانیم از آسمان، انسان بخوایم. مجبوریم که از درون خود آماده کنیم. در دنیا هیچ

ملتی هر چقدر که به نفع شما هم کار کند رهبریتی را که می‌خواهیم به ما نمی‌دهند. مجبوریم که آن را از درون خود بیرون آوریم و نمی‌توان به شیوه‌ی دیگری برخورد کرد؛ حقارت است. نمی‌توان به نیروی جوهری‌تان اعتماد کرد؛ اگر با نیروی جوهری‌تان کسی نشوید کی شما را انسان خواهد کرد؟ مگر از راه به‌در کند. به این تذکرات من باید بگویید که "تکرار، تکرار است". ولی اگر به تمام رفته‌ها از دوره‌های گذشته بنگریم، کسی که رفته و اشتباه کرده کیست؟ گزارشات آماده را بررسی می‌کنید. خودتان هر روز مورد ارزیابی قرار می‌دهید. اینکه چه کسی صاحب این همه مشکلات می‌باشد سر و راز است، هیچ درک نخواهد شد؛ یعنی از میان شما تنها یک شخصیت باارزش و محترم درنخواهد آمد؟ همیشه با کسب نیرو بدترین بدها خواهید شد. ما این قدر خود را شرح می‌دهیم. عکس تحقق بخشیدن ما از طرف شما یعنی چه؟ واقعاً هم هیچ توانی برای انجام کاری [مفید] نداری؟ نمی‌توانید این را هم انجام دهید؟ صاحب یک‌دو حرف حساسی نخواهید شد؟

مبارزه طبقاتی را درک کردیم. شما هم یک خرده‌بورژوا هستید. ولی اگر می‌خواهید به‌عنوان یک خرده‌بورژوا زندگی کنید معیارهای آن را به‌دست آورید. با فشار آوردن به این همه ملاک، شما می‌خواهید در درون خودتان، بر کدام خرده‌بورژوای راه می‌گشایید؟ واقعاً اینجا دیگر سخن هم کفایت نمی‌کند. به‌ویژه قابل فهم است که شما درون سازمان را بسیار اشتباه در نظر گرفته‌اید. سازمان، آزادی است؛ امکان است. سازمان؛ رهایی از زندگی بسیار سخت و قهار است. من این را درک می‌کنم و سازمان برای من این است. اگر سازمان وجود نداشته باشد من نمی‌توانم زندگی کنم. سازمان برای من نقشی است که در هوا وجود دارد؛ آبی است که ماهی در آن شنا می‌کند؛ ولی به شرط به‌جای آوردن قوانین آن.

اینکه سازمان انسان را از تمام بدی‌ها محافظت کرده و آگاهی، روشنی‌بخش و فرصت می‌باشد صحیح است. اما این [پراکتیک]، تنها در مثال موش، جویدن و طبق خود تراشیدن، درآمدن به سطح واپس‌مانده‌ترین مخلوقات وجود دارد. فکر کنید که با به‌جای‌نیارودن حداقل قوانین که برای شما نان، عشق، آزادی بوده و یا هر چیزتان را مدیون آن هستید خراب می‌کنید. به‌طور خلاصه، ارزش‌هایی که شما را زنده نگه می‌دارند از بین می‌برید. هم گفته می‌شود که بدون سازمان و حزب ممکن نیست، هم قوانین رعایت نمی‌شوند. برنداشتن گام در راه هدف و کارهای داخلی سازمان به‌معنای تخریب آن است. ولی در همان لحظه با عنوان "من بدون سازمان نمی‌توانم زندگی کنم"، بهانه می‌گیرید. یعنی بدین صورت درک می‌کنیم که "به امکاناتش تکیه می‌کنم، زندگی خواهم کرد، ولی دستاوردهایم هیچ اهمیتی ندارند. من تنها زیستن با آن را بلدم".

حال آنکه زندگی در سازمان، سخت‌ترین زندگی است. زیرا در آنجا قوانین بسیار ظریفی وجود دارند. شیوه‌های بسیار ظریفی در جریان‌اند. این حتی به فکر بسیاری‌ها هم نمی‌آید. محیط کنونی PKK شرف است، ناموس است. یک‌دو روز زندگی، یک عمر ارزش دارد؛ امکان است، سرخم‌نکردن است، ناموس است و راحت بودن است؛ این را همه شما می‌نویسید، این‌ها صحیح است ولی در مقابل، چه تحولی صورت می‌گیرد؟ اگر عضو یک عشیره هم باشید، عشیره برخی قوانین دارد. اگر این‌ها را رعایت کنی، به تو جا می‌دهد. اکنون مورد دیگری که در میان ما ضایع گشته و مورد مهم نتایج است، آن هم

دزدی است. اگر از یک زحمتکش بپرسید، درخت را در چند سال پرورش داده است، برای آنکه آن درخت در آن سال میوه بدهد، چقدر زحمت کشیده است؟ خواهید گفت که این به من ربطی ندارد. این است بینش سازمانی شما. تغییر اجباری است. چرا که کار حزب، کار حساسی است.

ما همیشه گفته‌ایم شما تاکنون به‌اندازه اعتنایی که یک باغبان به باغچه و یک چوپان به گله‌اش نشان داده تاکنون به سازمان‌تان نشان داده‌اید؟ چیزی که نشان داده‌اید تنها؛ کار کورد، کار راهزن‌هاست؛ کار کورد کار محکومان است؛ کار کورد کار لمپن‌ها شده؛ برخوردها از این فراتر نرفته است. درک می‌کنم که چرا این موضوع چنین بسط یافته است. در این مورد فکر می‌کنید که عاقلید اما روح و روان حرص شما چیست؟ به‌نظر من لازم است خود کمی این را مورد ارزیابی قرار دهید. دزدی را به کناری بگذارید. روحیه‌ی راهزن، عوضی و لمپن چه بوده، عقل چه بوده، چگونگی برخورد با ارزش‌ها آشکار است. اگر نمی‌دانید من به شما بگویم. ارزش‌ها را کی و چگونه به‌وجود آورده و چقدر رنج داده شده است؟ هیچ بدان‌ها فکر نمی‌کند. عقلش تنها در کسب چیزی است که شما بدان سوءاستفاده می‌گویید؛ به‌جیب‌انداختن نتایجش. آری یک سبکسر، لمپن، دزد و یا راهزن همیشه چنین فکر می‌کند. آیا این یک طرز صحیح است؟ فرض کنیم طرز کورد صحیح است، آن‌وقت بزرگ‌ترین راهزن کیست؟ بی‌شک دولت است. آری دولت بزرگ‌ترین راهزن‌هاست که هر چیز خلق را به یغما برده و به غارت می‌برد. دیگران در کنار آن تنها دزدهای کوچکی هستند. مگر وظیفه ما در آمدن به‌صورت یک دزد کوچک است؟ حال آنکه در درون این خلق، چیز زیادی که بتوان دزدید، مگر باقی مانده است؟

اگر خود را تربیت نکنید، برخوردهای‌تان شما را این‌گونه لو می‌دهند. برای آن، اگر در مورد سخنانی مانند شخصیتی بسته؛ خود را زیاد آشکار نکرده، خود را بسیار جداگانه و خاص تحمیل می‌کند، ... تحقیق کنیم، خواهیم دید که بی‌حرفی کم‌اهمیت یک سازمان و رفتارهای سطحی سبکسر و لمپن دیده می‌شود. چرا که شما دارای وضعیتی نیستید که قابل درک نبوده، بسته باشد و هیچ آشکار نگردد. اگر صاحب فلسفه‌ی متعالی نمی‌بودیم، می‌گفتیم که عقلش بدان نرسیده است. اگر صاحب معلومات عمیق تاریخی می‌بودید می‌گفتم که عمیق سخن می‌گویند. اگر کاهن می‌بودید می‌گفتم که آینده را پیش‌بینی می‌کند. ولی هیچ کدام‌شان است؛ نه یک استاد تاریخ، نه یک فرزانه و نه یک کاهن هستید. بیچاره‌های خدا! کسی که با تفکر هیچ ارتباطی ندارد، در وضعیت درماندگی به‌سر می‌برد که زندگی‌اش را به تنه‌ی کور گره داده است. چرا درک نمی‌کنید؟ چگونه می‌خواهید خود را نشان دهید؟ مهم نیست. منطق شما این است.

انسان لازم است واقع‌گرا باشد. بایستی که خود را بسیار خوب فهمیده، بیان کرده و اگر امکان وجود داشته باشد با انقلاب تغییر یافته و دیگری شدن را بخواهد. به چیزی که می‌خواهد بایستی برسد. واقعیه‌ی که اینجا را سرپوش گذاشته و بسته ماند با این در ارتباط نیست. بعد از آن نیز حیل‌های مختلفی را به نمایش درمی‌آورد. لمپن‌ها و راهزنان خصوصیات دیگری دارند؛ راهزنان یا خود را بسیار خشن نشان داده و یا از مواضع بسیار عاطفی استفاده می‌کنند. در واقع همه این‌ها سرپوش گذاشتن است. من در این

موضوع تقریباً می‌توانم در مورد همه‌ی شما تحقیق کنم. می‌توانم تک‌تک آشکار سازم که تا چه میزان بدبخت، دهاتی، راهزن و بی‌فایده است. از این نظر می‌گویم، لازم به خودنهانی نیست.

جوانمردی با آشکارسازی و به‌میان آوردن آنچه که در ماهیتش وجود دارد آغاز می‌شود. ولی اگر با پایبندی در راستای خوبی، حقیقت، رنج، تلاش‌های دلاوری حرکت کنید چنین است. در این نیز موردی نیست که درک نکنید. اگر چیزی را درک نمی‌کنید، به این دلیل است که خود را بسیار متفاوت و دردمند می‌بینید. همه‌شان دروغ می‌گویند. تمام این‌ها شیوه‌های دفاعی‌اند که کاری از پیش نمی‌برند. فکر می‌کنید من در مقابل‌تان عقب‌نشینی کرده و یا می‌توانید مرا شکست دهید؟

برای بادکرده‌های درون حزب می‌گویم که؛ برای آنکه خود را جسور و یا خطرناک نشان دهند یک‌بار می‌بینید که خود را باد داده‌اند. جوجه‌تیغی برای نشان‌دادن میزان خطرناک بودن خود، تمام تیغ‌هایش را همچون نیزه باز می‌کند. آری نمایش شخصی شما عبارت است از این. این‌گونه نمایش‌ها مخصوص جانورهای وحشی است. داد و هواور و جنگ‌های دهاتی نشانگر این است. با نعره‌زدن ناگهانی خود را به میدان می‌اندازد؛ از جسور بودنش است؟ چند درمانده همدیگر را می‌زند، بعد از آن کلاتتری آمده و گوش همه‌شان را گرفته و با یک لگد آنها را به گوشه‌یی می‌اندازد. این چیزی است که بر سر کسی که از همه جسورتر است می‌آید. آنهایی که با آه و ناله کنان و گریه رفته و حتی یک گوشه بیمارستان را هم پیدا نمی‌کنند. تمام این‌ها اشتباه هستند.

باید جسارت بیان واقعیت خود را به‌دست آورید. در این موضوع طلب‌خواهی از شما چیزی بر علیه‌تان نیست. این خواسته‌هایی است برای جذب به زندگی صحیح‌تر. هدف ساده‌تر است. برای آنکه صاحب سرآغازی مطبوع‌تر و سالم‌تر باشید، بایستی از این هم عقب‌نشینی نکرده و نترسید. هیچ نباشد حداقل در مورد این بایستی دارای جسارت و بینش باشید. این هم تقاضای زیادی نیست و برای خودم هم نمی‌خواهم؛ برای شماست. اگر انسانید، می‌خواهید رهرو این باشید، چرا هنگامی که از شما جدیت خواسته شده و انتظار می‌رود که گام‌های مناسبی بردارید به‌شما برمی‌خورد؟ طرز تربیت و بزرگ‌شدن و دعواکردن‌تان شما را از ورشکستگی نجات نمی‌دهد. طرز ما را که در آن کمی کار صورت می‌گیرد نمی‌بیند؟ یعنی شما بیشتر از من صاحب حق، حقوق و مسوولیت و ضوابط و روابط هستید. برخی از مفاهیم اصلی را رعایت نمی‌کنید. شما دارای چنین وضعیتی هستید؟ بچه‌ی یک پادشاه، یک پرانسس و یا یک میر و یا آغا می‌باشید؟ نخیر همه شما بچه‌های جامعه‌ی ورشکسته‌اید.

در حقیقت، در فلسفه‌ی مورد نظر خانواده‌ی کورد گفته می‌شود که "بفرما بچه‌ام پادشاه می‌شود". این تنها شکلی از ادبیات است؛ شیوه‌ی تقلیدی بزرگ کردن آنهایی است که هیچ چیزی نداشته و ورشکست شده‌اند. در میان شما کسی که با لالایی بزرگ شده و پادشاه گشته وجود ندارد. نمی‌توانید ماشه هم شوید. وضعیت آشکاران این را نشان می‌دهد. از من بیاموزید. من صاحب تجربه زندگی‌ام. و گرنه با این طرز حتی نمی‌توانید ماشه هم شوید. ما را کمی جدی بگیرید. برخی اوقات به اشتباه می‌افتم. از طرفی بی‌جدیتی‌ای که من به‌خود نشان نمی‌دهم شما به من نشان می‌دهید. در این مورد ماشاءالله دارید.

ولی مخصوصاً در مواردی که من مهم می بینم تمایلی را که به راحتی به سیگار می دهید، نمی توانید نشان دهید. این هم باعث ایجاد تضادی بسیار وخیم می شود.

بنا به شیوه‌ی شما یک وابستگی فوق‌العاده گسترش یافته است. یک پابندی بی‌نهایت شگفت‌آور را به رهبریت نشان می‌دهید. ولی هنگامی که به طرزی که من خواهان آنم می‌رسد هیچ علاقه‌ی نشان نمی‌دهید. لازم است این تضاد را حل کرد؛ شیوه رهبری‌خواهی شما بایستی با طرز ملتانی که من خواهان آن هستم همخوانی داشته باشد. چاره‌ی دیگری ندارید. دعوت جمهوری ترکیه که اندکی پیش گفتیم یک راه‌حل است. پیروزی کسب خواهد شد. این را زیاد به صورت مشکلی در نیآورده‌ام. چیزی که من به مساله تبدیل می‌کنم، این است که به گمان‌شان مقاومت کرده و می‌جنگند؛ همچنین میزان بدبخت بودن‌تان است. حتی در اینجا اگر به جای آنکه پابندی‌تان را به من اعلان کنید با من جدال کنید خوشحال خواهم شد. بنابراین کسانی نیز هستند این گونه‌اند و دست به هر حمله‌ی زدن. از آنها زیاد بی‌حوصله نشدم؛ حتی راحت هم شدم. ولی چیزی که به من بسیار برمی‌خورد، برخورد آنهایی است که به اصطلاح در موقعیت پیشاهنگ ملتانی بوده و به‌دور از مسوولیت از خطرناک‌ترین توطئه‌گران هم بی‌مسوولیت تر ظاهر می‌شوند؛ نگاه کردن‌تان بیشتر به من برمی‌خورد؛ عصبانی‌ام می‌کند. مادام که درستید بایستی این را حل کنید. نمی‌توان از پابندی‌تان شک کرد؛ در این صورت باید طرز‌تان را اصلاح کرده و نیروی‌تان را نشان دهید؛ البته نه با شیوه‌ی دلخواه خود. اگر در این طرزی که فراروی‌تان قرار می‌دهم نیز شجاعی دارید و خود را توانمند برمی‌شمرد بایستی آن را نشان دهید.

فکر کنم برخی چیزها را درک می‌کنید و اگر لازم باشد بایستی بحث در مورد آنها را تعمیق ببخشید. زیرا من به‌طور کلی ارزیابی نکردم. از سال‌ها قبل تابحال محتوایش را تشریح نمودم. حداقل بایستی قابلیت تحقیق را داشته باشد. اگر می‌خواهید به‌طور قطع نیرومند شوید حداقل این امر را با پژوهشی صحیح و مباحثه‌ی متقابل پیشبرد دهید. اگر کمی به خود احترام بگذارید، دست کم بایستی این بار به تمامی موفق شویم. زیرا دیگر دغدغه‌ی من آنچنان که فکر می‌کنید، نمی‌توانید این گونه ادامه دهید. دشمن با احترام، غضب و طرز انتقام بزرگی برخورد می‌کند. شما با این حال‌تان حتی یک بره هم به حساب نمی‌آیید. این‌ها واقعیات آشکارند. بایستی از گفتن آن نهراسید. کسی که می‌خواهد دشمن را شکست دهد و خواهان آن است که نشان دهد یک گوسفند قربانی نیست، باید به این گفته‌های مان کمی توجه کند. تمام چیزهایی را که لازم است بر زبان آوریم، به‌طور مکرر گفته‌هایی که بتواند یک انقلاب را به پیروزی برساند مشخص ساختیم. چرا نفهمیدید؟ در آینده این را از خود می‌پرسید؟

در میان PKK بی که شما می‌پندارید و PKK بی که ما پیش‌بینی کرده‌ایم تفاوت بزرگی وجود دارد. به‌طور کلی، در میان انقلابی‌بودنی که شما فکر می‌کنید و انقلابی‌بودنی که ما پیش‌بینی کرده‌ایم تضاد بزرگی در میان است. ولی آن چیزی که ما می‌گوییم صحیح است. خیال‌ها و هوس‌های شما با انقلابی‌بودن هیچ ربطی ندارد. من بایستی خود را اصلاح کنم یا شما؟ آشکار است که توسط ما سرپا بوده و ما شما را سرپا نگه می‌داریم. ما برای اولین بار تاریخ را به نفع خود چرخاندیم. اگر من هم دست از آن بردارم در دست هیچ کسی، هیچ چیزی باقی نخواهد ماند. آنگاه چرا متحول نمی‌شوید؟ چرا توان رعایت

برخی ملاک‌های اساسی را ندارید؟ از هیچ کدام از شما نمی‌خواهم که به‌مانند "مانی" از من اطاعت کنید. چیزی که از شما خواسته می‌شود با اختیار عملی بزرگ به‌اندازه‌ی بی که می‌خواهید صاحب رویه و طرز شده و با لزومات مفهوم و تربیت یکی گردانید. آشکارانه بیان می‌کنم نمی‌خواهم که خود را به‌مانند یک مرده یا یک بلا ببینید. به‌همین دلیل می‌گویم که بروید و به‌دنبال مرگ‌تان در جایی دیگر باشید. من انسان زندگی‌ام، نه کسی که مرگش به ارزانی روی دهد. ولی بیایید خود را ببینید؛ شما انسان‌های مرگ و زندگی راحت هستید. من نیز این را نمی‌پذیرم. می‌خواهید من حامل مرگ و شخصیت‌های‌تان که جنازه را در ذهنم تداعی می‌کند باشم؟

من با آنهایی که خواهان زندگی‌اند نمی‌جنگم. من می‌خواهم همراه با هم بجنگیم. جای برای مردن زیاد است ولی مکان آن در اینجا نیست. اینجا واقعاً هم جای انسان‌های جاویدان است. شما به‌صورت بلا درآمده‌اید. می‌خواهید خود را از طریق ما منزه کنید. پدر من می‌گفت: «تو را می‌شناسم، اگر بمیرم حتی یک قطره اشک برآیم نخواهی ریخت.» و این صحیح بود. می‌خواهید جنازه‌تان را هر روز مثل آنکه در درون اشک غرق شده به ما بدهید که حمل کنیم. لازم است بدانید که کاراکتر من این‌گونه نیست. این گریه کردن‌ها، بدبخت‌بودن و اشک چشمان‌تان برای آن است که دلم برای‌تان بسوزد. ولی جای اشتباهی را برگزیده‌اید. کمال پیر را به‌یاد بیاورید. او هنگامی که مقاومت بزرگی را انجام داد به شکنجه‌گر گفته بود: «نمی‌توانی حتی گفتن آخر را از من بشنوی، تنها یک کلمه را که تو را راحت کند از زبانم نخواهی شنید، نمی‌گذارم چنین لذتی ببری.» آری، این است ملتان حقیقی ما. واقعاً هم چنین جملاتی را گفته و تنها کلمه‌ی که دشمن را خشنود کند بر زبان نیاورده است. بیایید و به خودتان بنگرید؛ تا چه میزان دارای راهکار، گفته‌ها و مواضعی هستید که دشمن را خشنود کند. شما این بوده و فکر می‌کنید مقاومت کرده و انقلابی هستید. اگر چنین است باید هم آخرین گفته‌ی پدرم و هم آن واقعیت مهمی را که کمال پیر بیان کرده درک نموده و مطابق با آن مکان و موقعیت خود را مشخص کنید.

در میان آنهایی که چند روز قبل در اینجا بودند مشخص شد که یکی جاسوس است. من نگفتم جاسوس است، خودش، خودش را لو داد. دست کم او آگاهانه جاسوسی می‌کند، ولی وضعیت بسیاری از شماها مانند جاسوس عینی است. شما را هنوز تحت فشار قرار نمی‌دهم، اما آنچه در درون ما شکل گرفته آن‌هم جاسوس‌بودن با نیت خوب چه معنایی دارد؟ در واقع، آگاهانه و یا ناآگاهانه‌بودن آن هیچ فرقی ندارد. کسی که می‌گوید "شما در درون دهشت در انتظار مرگ هستید" من نیستم. ما صاحبان زندگی هستیم. انسان بایستی کمی رقیقش را درک کند. در حقیقت در شما دل وجود ندارد؛ چیزهایی که شما همچون عاطفیت، دردمند و باحساس بودن به نمایش می‌گذارید، اثبات بی‌دل‌بودن شماست و یا انکار وجود دل است. زیرا موضع انسان با دل متفاوت است. اگر جسور می‌بودید هرگز این مواضع را نشان نمی‌دادید. جسورها؛ بی‌نویی و دردش را قبول نمی‌کنند؛ در شرایطی که کارش بسیار مشکل است خود را به فراموشی نسپرده و اشک ارزان نمی‌ریزد؛ به انصراف‌های ارزان روی نمی‌آورد. ما هم با دل و جگریم. بایستی این را درک کنید. چرا از درک آن گریزانید؟

می‌گویید این موضع‌گیری‌های تان مبارزه‌ی طبقاتی است. اگر چنین است پس نتایج آن را تحمل کنید. اگر در درون سازمان، مبارزه‌ی طبقاتی را به‌طور آشکاری انجام دهید جا وجود دارد، ولی اگر به صورت مخفیانه باشد شما را به توطئه‌گری دچار می‌سازد؛ و در آخر به نابودی خواهد کشاند. این چنین مبارزه‌ی طبقاتی نمی‌شود. حال آنکه آشکارانه می‌گویید موضع تان را در جهت منافع حزب و جبهه اتخاذ کرده‌اید. اگر چنین است آنگاه با این به چالش نیتید؛ جایگیری در طرف حزب و جبهه به معنای به‌جای آوردن حق لزومات آن می‌باشد. این نیز جهت اینکه شما به‌خوبی لایق حزب درآید، قولی مطلوب است. دست کم اگر در این مورد روی قول خود باشید ما برای گذار از هر نوع واپس‌ماندگی تان به‌طور طبیعی کمک خواهیم کرد.

(...)

اشتباه درک نکنید. هیچکس شما را به تلاش‌های حمال‌گونه دعوت نمی‌کند. کار انقلاب، کاری ظریف است و به حمالی ربطی ندارد، بلکه به‌تمامی کاری است فکری. به شعور، دقت، مسولیت و کفایت نیاز دارد؛ از همه مهم‌تر، تعقیب دشمن و رفع لحظه به لحظه‌ی اشتباهات خود است. انقلاب این است. با تعاریف مسخره و به‌دردنخور نه خود را و نه مرا فریب ندهید. می‌خواهید به این باور کنم که کودن بوده و انسان نخواهید شد؟ انصاف داشته باشید. حتی دشمن شما را نزد خود همچون انسان‌های کاملی محسوب می‌کند. اگر آن کورد واقعاً برای PKK کار می‌کرد به صورت یک شخصیت بزرگ پیروزی درمی‌آمد. متحیرم که چگونه کورد آنقدر برای دشمن کار می‌کند! و این چنین دارای هزاران عضو می‌باشد؛ مثلاً حتی جاش‌ها نیز از شماها بهتر کار می‌کنند. مگر هنگامی که در روستا جاشی می‌کنند قواعد نظامی را بهتر از شما عملی نمی‌کنند؟

لازم است خود را با برخی ارزش‌ها مقایسه کنید. در اینجا هر گروهی که به وطن می‌رود می‌گوید: «رفتیم و سرکوب کردیم». مثل آنکه هر کسی که از اینجا می‌رود مجبور به سرکوب شدن و سرکوب کردن است. این را از کجا درمی‌آوردید؟ چرا سرکوب کرده و سرکوب می‌شوید؟ حقایق در میان‌اند حقایق! مگر این‌ها با قیمت مرگ تحقق نمی‌یابند؟ حتی اگر من باشم باید در قبال این واقعیات مانع ایجاد کرد. چرا از این حرف‌ها چیزی درک نمی‌کنید. دوباره از اینجا خواهید رفت؛ آن‌هم با درمیان‌گذاشتن جان‌تان. به‌رغم تمام حقایق خواهید گفت: «فرماندهی آنجا چنین ما را بی‌تأثیر کرد» و یا «باهم سازش کردیم».

یک جمله که بسیار به گفتن آن عادت کرده‌اید این است "سازش نمودیم". با چه و با کدام اشتباه به مسامحه افتاده‌اید؟ هیچ غمی هم ندارد و یا اگر فرصت ببیند سرکوب می‌کند. خواهد گفت: «با نیرویی که از حوزه‌ی رهبری گرفتم، رفتم و سرکوب کردم». برای ما هیچ احترام قائل نمی‌شوی؟ چرا سرکوب کردی؟ در حالی که بایستی بسیاری سیاست‌های صحیح درونی و تنظیم شوند؛ اگر بگویی «فراموش کردم، حتی هیچ به فکرش نبودم» آن وقت تو کی هستی؟ با این موضع‌گیری‌های تان اصلاً تکوین حزبی و ملتپان‌شدن صورت می‌گیرد؟ در این موضوع کسی نمی‌آید و نمی‌گوید من صاحب جواب کافی و صحیح هستم. زیرا یا به مسامحه افتاده یا سرکوب شده و یا سرکوب کرده است. به‌طور خلاصه مگر

تقدیر است که هیچ کدامتان از این طلسم شیطانی در نمی‌آیید؟ جان‌تان، چیزی مختص به شماست. می‌توانم بگویم که تاکنون تمام دام‌ها را از کار انداخته‌ام. ولی نمی‌توان این تله‌ی شما را خراب کنم. در اینجا وجدان و بینش وجود ندارد.

مگر تقسیمات سازمان، استقرار و سنگربندی‌اش را نمی‌توان به نوعی دیگر سازماندهی نمود. مثلاً؛ این زمستان به جای آنکه خود را به اینجا و آنجا بروید، برای تأمین خوراک زمستان، راه و زمان مناسبی وجود داشت. تنها کافی است که بیندیشید. هلی کوپتری می‌آید راحت می‌تواند شما را تیرباران کند. در آن کوه‌ها هلی کوپتر نمی‌تواند ضربه بزند؛ دشمن نمی‌تواند به راحتی به آن کوه‌ها برود. با وجود تمام این همه نیروی مسلح، تنها تنظیم آن می‌ماند. هیچ کدام از این‌ها به عقل کسی نمی‌رسد ولی این به فکرشان می‌رسد که "چگونه با تمام نیرو و مفت‌خوری و از توان‌شان استفاده کنند". پایین‌رده‌ها هم درمانده‌اند و به این فکر فرو می‌رود که "چگونه خود را برای فرمانده به اثبات برسانم". حقایق وجود دارند؛ تعلیمات در میان هستند؛ موفقیت در وظایف وجود دارد؛ این‌ها به مغز هیچ کدام‌شان خطور نمی‌کند.

مهم نیست چه یاد گرفته‌اید، مهم آن است آموخته‌های‌تان را عملی می‌کنید یا نه؟ من در این مورد با شما بحث می‌کنم. اگر به اندازه‌ی یک دنیا هم صاحب معلومات باشید، اگر عملی کردن آنها را ندانید هیچ است. می‌توانید بر پشت یک خر کتابخانه‌ی درست کنید، ولی خر باز هم خراب است. مگر می‌توان با گفتن "یک کتابخانه حمل می‌کند" خر را مدح کرد؟ یعنی راهپیمایی خر، راهپیمایی خوبی است؟ صحیح‌تر بگویم، مگر همراه معلومات، عملی کردن آن نمی‌آید؟ چیزی که مختص انسان بوده و صحیح است بدین معناست که از هیچ چیز نترسید؟

رهبری PKK رهبریتی است که به رهبری واقعیات باوری دارد. یعنی من نیز تعقیب‌جوی مستمر واقعیات هستم. مگر این را به شما نشان ندادم؟ هر چیز را بر این اساس در نظر گرفته و شب و روزم را مطابق این تنظیم می‌کنم. آن‌وقت چرا مثل آنکه رهبری‌های دیگری وجود دارد برخورد می‌کنید؟ می‌گویید: «ترسیدم، نتوانستم نیرو شوم، تلاش کنم، نمی‌دانم، اهمیتش را نفهمیدم»؛ در ملتین بودن جای برای این تعبیر وجود ندارد. بی‌درنگ، از این‌ها حذر کنید. تعلیمات می‌خواهید تعلیمات؛ تحلیل‌ات می‌گویید تحلیل‌ات؛ توان فکری ندارید. بایستی به حقایق رو کنید. یعنی حداقل برای اینکه زندگی‌تان را در درون امکانات جای دهد، این امر لازم است. به زندگی صحیحی نیاز دارد که هر لحظه رویه‌رو شدن با دشمن را در نظر تان جلوه کند. برای این نیز بایستی جنگیدن، مبارزه کردن و اینکه سازمان را بفهمید. کسی هم نیست که به شما بگوید "افسانه درست کنید و یا با نوک سوزن چاه بکنید، به آفریدن ارزش بپردازید." می‌گویم که حداقل زندگی با امکانات حاضر را بدانید.

در میهن ما بدتر از جنگ، آنهایی وجود دارند که خود را به کار کردن وامی‌دارند ولی یک نان خشک هم به‌دست نمی‌آورند. از این لحاظ ۸۰ درصد بیکار، ناتوان و بیچاره‌اند. اگر در میان خون و عرق تا هنگامی هم که بمیرد کار کند، باز هم هر کس گرسنه و آشفته می‌ماند. نمی‌توان به ندانستن این و عدم درک لزوماتش اندیشید؛ این قابل بخشش نیست. این اشتباه که تقریباً در تمام شما وجود دارد نه با گذشت زمان بلکه بایستی بلافاصله از آن رهایی یابید. زیرا زندگی با این آغاز می‌شود. من نمی‌خواهم

زیاد به عامل اشتباهات و این زندگی شما تبدیل شوم. من همچنان با شما زندگی می‌کنم. فرماندهی را برعهده دارم، ولی بایستی معنی صحیح آن را بیابیم. می‌دانید که حتی مانند یک بچه با شما موافقم ولی لازم است شما نیز معنی آن را درک کنید.

ما PKK را از آغاز چنین درست کردیم. رفیق کمال پیر برای یک تحلیل نیم‌ساعته‌ی ما - که در آن زمان چند واقعیت را می‌گفتیم یا نمی‌گفتیم- مشارکت بزرگی را نشان داد و صاحب سخن بزرگی شد. به شما به اندازه‌ی دریا می‌بخشیم، اگر این را هم درک نکنید، آن شخصیت و ملتتان بزرگ، هر روز و هر ساعت شما را نفرین خواهد کرد. نمی‌توانید در مورد شهدا این قدر بی‌اعتنا باشید. برای این، هیچ کدامتان با هیچ بهانه‌ی حق آن را ندارید. مجبوریم هم‌راستای با شهدا به پیروزی برسیم. کسی که طبق شهدا زندگی نمی‌کند در اینجا جایی ندارد. لازم است زندگی مطابق با یک سری ارزش مقدس را بداند.

بدون مبارزه با اخلاک‌ری‌های داخلی PKK نمی‌توانیم به مقابله با دشمن بپردازیم

دیروز پنجمین سالگرد شهادت رفیق دوران بچگی‌ام حسن بیندال بود. اکنون نیز به اینکه [شهادت] او تصادفی بوده و یا طی انجام یک توطئه بی‌رحمانه صورت گرفته و چرا در درون ما چنین چیزهایی روی می‌دهد فکر می‌کنم. انقلابی‌ای که مرتکب قضا شد کیست و یا توطئه‌گر کیست؛ با عنوان "شخصیت فنودال و خرده‌بورژوا درون ما کیستند؟" همیشه وضعیت را مورد یک ارزیابی همه‌جانبه قرار دادیم. در جریان کار، همه این‌ها وجود دارد.

سال ۱۹۹۰ در تاریخ ما سالی بود که توانستیم گامی بسیار به جلو را برداریم. آغاز سالی بود که با زور و بلا هم باشد خلق و گریلا را در سطح بزرگی، مشارکت دادیم. تمام نشانه‌ها بیانگر این بود که یک گام بسیار بزرگ برداشته خواهد شد. البته دشمن هم بیکار ننشست. به‌خصوص از خاطرات انتشار یافته جم‌ار سور نتیجه‌ی که دریافتیم این بود. در نتیجه شبکه‌اش را تا درون کمپ گسترش داده بود. به عنوان رییس اطلاعات ژاندارمری، MIT، بنا به اعتراف چند شخص در مورد مرگش که من هم شخصاً در تلویزیون نگاه کردم می‌گفت: «ما تا کمپ هم نفوذ کرده بودیم، حتی می‌توانستیم امحا کنیم. ولی با تصویب نکردن فرماندهان بالایی با دلایلی غیر قابل درک، موفق به انجام این کار نشدیم». حتی با گفتن: «چرا دولت ما را دادگاهی می‌کند؟ چرا ارسور کشته شد؟» دست به شکایت می‌زند. این یک تضاد درونی آنهاست ولی موضوع مهم بیان یک واقعیت است. یعنی آدم‌ها بر سر ما نقشه منسجمی داشته و تا کمپ ما تأثیراتشان را گسترش داده‌اند.

در این مرحله بود که شهادت حسن بیندال با تصادف و یا با توطئه عملی شد. ما نه تنها نمی‌خواهیم یکی از رفقایمان را مجازات کنیم حتی نمی‌خواهیم با یک کلمه ناراحت کنیم. در وضعیتی نیستیم که به‌طور قطعی بگوییم شخصیتی که راه را بر این تصادف گشوده دیگر چقدر آگاهانه و یا ناآگاهانه بوده،

یک توطئه گر بوده، یک اخلا لگر بوده و یا یک شخصیت بی مسولیت بوده است. ولی موضوع مهم، نتایج واقعی آن و از همه مهم تر خود مرحله است.

برای آنکه نتوانیم در این سال دست به حمله بزنینم، دشمن همه‌ی امکاناتش را بسیج کرده است. برای آنکه بعدها ارسور در میان خودشان مخالفت کرده بود با جنایتی وحشیانه کشته شد. در اساس، واقعیت به میان آمده، نشان دهنده‌ی سطح بزرگ تضاد میان آنها بود. به جز این حتی بیانگر چگونگی منزله جلوه دادن یکدیگر در مقابل خطاهای خود یعنی در صورت عدم موفقیت بود. از این لحاظ درک آن مرحله مهم است.

تمام مراحل در PKK این گونه‌اند. من برخی‌ها را شرح دادم. مثلا دلیل آغاز نشدن حمله‌ی سال ۱۹۹۰ اخلا لگری "ساری باران" و اخلا لگرانی همچون محمد شتر و شاهین بالیچ بودند. در آن زمان هر سه آنها در مدیریت جای داشتند. حتی بر هر چیز حاکم شده و یا آن قدرت اختیار را داده بودیم. من هم بسیار امیدوار بودم. فعالیت‌های ژرف زیادی وجود داشت. از سخنرانی یکم ژانویه تا ۲۵ این ماه در کمپ بودم. در حالی که خود را در هوای "پیش به سوی پیروزی" گم کرده بودم، گفتند که اتفاقی روی داده است. در جنگ هر روز شهادت روی می‌داد. ما نمی‌توانیم برای این چیزی بگوییم ولی بعد از آن، وقتی که در مورد چگونگی روی دادن این اتفاق فکر کردیم، رفته‌رفته انسان به خودخوری پرداخته و سولاتی پی‌درپی برای انسان درست می‌شد. هنگامی که تجسس نمودیم، متوجه شدیم که می‌بایستی هرگز این تضاد روی نمی‌داد. در میان گروه‌های آموزش نه آموزش شلیک با اسلحه مطرح است و نه می‌توان یک میلیون هم بدان تضاد گفت. نشانه‌ی زیادی هم برای اثبات آن وجود ندارد. در آن زمان گفتیم این یک تضاد نیست چیز دیگری است. باز هم مجبور بودیم که صحیح بیندیشیم. شخصی که تضاد کرده چگونه شخصیتی است که ما او را در رأس انقلاب قرار می‌دهیم؟ او را به‌عنوان فرماندهی پراکتیک کمپ مان نگه می‌داریم. این چگونه شخصیتی است که برای انجام قضا مستعد است و نزدیک‌ترین و بارزترین رفیقش را به‌شکلی باورنکردنی به قتل می‌رساند! حتی اگر تضاد هم باشد می‌بایستی مورد تحلیل قرار گیرد. می‌گفتم با این شخصی که قضا کرده انقلاب به‌ثمر نمی‌رسد. نمی‌توان با این‌ها انقلاب را تحقق بخشید.

این شخصیت، انسان‌های بی‌گناه خلق، دهاتی‌های عادی و حتی جوانان تازه‌وارد را به‌دلیل خطای کوچک به تیرباران بسته و اکنون نیز در بسیاری جاها این کار را ادامه می‌دهد. در مواردی در همان لحظه تیرباران می‌کند و می‌گوید "به‌دلیل سختی‌های بی‌امان گریخت". انسان‌های بی‌گناه خلق را با چنین فرجام‌هایی روبه‌رو می‌گرداند. پس این تضاد نیست. این، شخصیتی جانی است. مشکل، مشکل، مشکلی انقلابی است. یکی از ابعاد کار این است. از جنبه‌ی دیگر، هنگامی که به اطرافیان مان نگاه می‌کنیم هر کس بی‌خیال است. اگر در دست آنها باشد، لازم به کوچک‌ترین حساب‌خواهی هم نیست. هنگامی که ما یکی دیگر از تحلیلات مان را با تحولات بعدی مقایسه کردیم، این گفته با بیانیه‌ی دشمن یکی بود که «ما به کمپ رسیده بودیم، در واقع می‌توانستیم نتیجه کامل هم بگیریم.» یعنی این رویداد با این بیانیه‌ها هم‌زمان شد.

یکی دو کنترای دستگیر شده را در آن هفته به اصطلاح فراری داده بود. همچنین می دانستیم که برخی اشخاص مشابه او در اطراف مان ایستاده اند. یعنی تمام نشانه ها حاکی از آن بود که احتمال ارتباط همه این ها وجود دارد. احتمالاً بسیار آگاهانه بوده و تصادفی نبود. زیرا این یک تمرین بود. اگر نتیجه می گرفتند، البته که نوبت من بود. برای آنکه ارتباطات درون کمپ را تحت کنترل قرار دهیم، چنین شهادتی ممکن بود نقش مهمی ایفا کند. شاید آنها راه کنترل PKK همچون کشیدن مو از ماست را امتحان می کردند. زیرا بعدها این ها گریختند و از عملکردشان مشخص شد که نادرست اند؛ آیا این سه شخص می توانستند PKK را به حزبی کاملاً متفاوت تبدیل کنند؟ آری، می توانستند. اگر ما این را حل نمی کردیم آشکار است که به احتمال نود درصد بر روی دستاوردهای PKK حاکم می شدند. این ها به چیزی احتیاج داشتند و نقطه یی که جاسوس به اشتباه افتاد این بود؛ به جای آنکه آشکارانه به من حمله کنند آن را در یک تصادف تغییر شکل دادند.

رفیق مان حسن بیندال، چگونه با قضا از بین رفت؟ اگر من آن را همچون تصادفی عادی قبول می کردم، شاید در دومینش هنگامی که در راه بودم اسلحه شلیک شده و من نیز این گونه بر اثر یک قضا از میان برداشته می شدم. آن زمان بود که PKK را به طور کامل به دست دولت ترکیه می دادند. این نظریه به احتمال قوی صحیح تر است. در سال ۱۹۹۰ جاسوسی می گفت: «ما چرا نکشیم، زیرا به ما نگفتند بکشید». پس آشکار است کشتنی که به دنبال برهم زدن محیط و کنترل PKK بود صورت نمی گرفت. فراتر از انجام چنین کشتنی، با ظاهر سازی تصادف، نقشی تصاحب PKK را حاضر می کردند. در واقع، آدم ها برای این کار کرده و حتی اگر یک هفته بیشتر می ماند شاید به نتیجه هم می رسیدند.

طرف ها بسیار نیرومندند. ساری باران در جنوب با PDK یعنی در یک جا با MIT کار کرده و اکنون نیز در بهدینان نمی توانیم بدی هایش را بر طرف کنیم. دیگری مانند کشیدن مو از ماست، زندان را تحت کنترل خود در آورده بود؛ تمام زندانیان پایبند او بودند. آنچنان تنظیمی کرده بود که تاکنون نیز ما نتوانستیم آن را بی تأثیر سازیم. نمی توانیم از تخریباتش گذار نماییم. دیگری هم بوتان را در دست گرفته است؛ بوتان یعنی متین یعنی شاهین بالیچ. این را نیز به طور کامل فراهم کرده است. چه باقی مانده است که؟ و کیل در آن زمان ها می گفت: «اروپا مال ماست، دول اروپا می توانند هر چیزی را تحت کنترل خود در آورند.» در نتیجه دشمن می خواهد در این سال - که نشانه ها هم کمی این را تداعی می کند - از PKK گذار کند. اوزال می گفت که «اگر در قانون اساسی، روزنه یی کوچک ایجاد کنیم چه می شود؟» که احتمالاً این برای زندان گفته می شود. زیرا طرف اعتماد جلب کرده است. اگر در قانون اساسی کمی برای گذار از PKK چیزهایی گفته شود، بگذار گفته شود، مباحثی بدین شکل مطرح بود که «موضوع مهم منفعت دولت است».

در صورت جمع بندی همه ی این ها چیزی که آشکار می شود این است؛ طبق خود می خواستند به شیوه یی عاقلانه اسلحه ی PKK را به خطرناک ترین شکل در مقابل میراث و دعوی PKK به کار بگیرند؛ می کشیدند از راه توطئه آن را تحت حکم خود در آورند. اکنون تمام احتمالات، حقیقت این موضوع را نشان می دهد. زیرا فعالیت های بعدی اش را دیدیم. هنگامی که در مورد پراکتیک همه ی

اخلالگرها تحقیق می‌کنیم آنهايي را که آگاهانه و یا ناآگاهانه عامل این کار شده‌اند نیز بررسی می‌کنیم، مشخص می‌شود که این گرایش راهی به‌جز رفتن به سوی دشمن ندارد. حال آنکه بی‌سواد هم نیست. زیرا پراکتیک ارسور هم با این در ارتباط است. ارسور هشت سال در مورد ما کار کرد؛ در عرصه‌ی جنوب، صاحب توان بسیار پیشرفته‌ی است. تقریباً جنگ جنوب را او کوردینه کرد و برای آنکه موفق نشد، کشته شد. تقریباً نود درصد کادرها به عامل تبدیل شده بودند.

شنر با گریه کردنش حيله می‌کرد. با گفتن "مظلوم دوغان مرا به‌عنوان جانشین خود انتخاب کرده... " می‌خواست اعتماد تمام رفقا را و در رأس نیروی واقع در جنوب را به این جلب کند. در تلاش بود که رفقا بیش از من به او گوش فرا دهند و از لحاظ عاطفی بیش از من پایبند او باشند. مشکل عاطفی رفقا آری، این ضعف‌هایی را که برای خود مطلوب می‌بیند به کار می‌برد. مثلاً یکی از دخترها که هنوز در زندان است می‌گفت «حاشا ما مثل سنگ پایبند او بودیم». ضعفش را تشخیص داده بود. شنر یکی از دختران را که در زندان بیشتر از همه مقاومت کرده به‌اصطلاح به رابطه‌ی عاشقانه سوق داده بود. در این موضوعات بسیار ماهر بود. در اینجا نیز نیروی جنوب او را می‌پرستیدند.

حسن بیندال، رفیق دوران بچگی‌ام، می‌توانست پایبند من بماند؛ اینطور فکر کرده‌اند که اگر او راهم از میان بردارند، دیگر هیچ‌کس باقی نخواهد ماند. این عامل چنین رشد می‌یافت. پس خصوصیات کهنه و سطح عقب‌مانده‌ی واقعیت‌تان برای پرواکاتور این‌همه زمینه هموار می‌کند. دخترها را من با دست خود آب و غذا می‌دادم؛ تغذیه می‌کردم. رفتند و پشت سر من هرگونه حيله و عواطف ارزانی را به کار گرفتند. یعنی من خودبه‌خود به این تحلیلات عاطفی دست نیافتم. گفتم چه بر سر این‌ها می‌آید؟ یعنی حتی برای انسان‌شدن این‌ها کسی که اینقدر خدمت کرده، امنیت این‌ها را فراهم نموده و سال‌هاست در تدارک این امر می‌باشد من هستم. حال شنر تازه آمده و شخصی است که مشخص نیست کیست. پس "چرا این دخترها او را عبادت می‌کنند و گویی تا پای مرگ پایبند اویند" را از خود سوال کردم؛ کمی از راه فریفتن و کمی هم با گرفتن نبض هر کس و خودشیرینی موفق شده است.

سمیر هم چنین بود. همان کار را در سال ۱۹۸۲ انجام می‌داد. برای آنکه در بیروت، برای‌شان یک خانه، یکی دو شناسنامه پیدا کرده و یکی دو احتیاج‌شان را برطرف کنم، شاید هم سال‌هایم را می‌دادم. یک‌باره متوجه شدم که سمیر همچنان در پی یافتن ولگردها، گروهی دختر و لگردد جوان را به خانه آورده، دمبک زده و ترانه می‌خوانند و به این هم می‌گویند: «چه زندگی خوشی است». حتی گفته بود: «رهبری حزب، چند خانه‌ی خوب برای ما در کنار دریا اجاره کند». در نامه‌یی که خودش نوشته بود می‌گفت: «سه‌چهارم رفقا پایبند من‌اند» و این صحیح بود. مخفیانه کار کرده و به ضعف اشخاص پی برده است. در آن زمان به باارزش‌ترین ملیتان‌های ما راه زندگی ساختگی را نشان می‌داد.

به اروپا رفت و در آنجا همان کار را انجام داد. یک‌باره دیدیم حزب از دست می‌رود. واقعاً هم در سال ۱۹۸۲ حزب هم از دست می‌رفت. طرف آن‌هم با تنظیم بهترین ملیتان‌های مان موفق شد. در زندگی مان سختی و دشواری‌ها وجود دارند. با مرحله‌یی تاریخی مواجه بوده و مجبوریم به‌طور مطلق از آن گذار نماییم. حال او می‌گوید: «نخیر، لازم است یک نفر هم به حکاری نرود، زمان مناسب نیست».

بعدها دیدیم که این به تمامی نقشه‌ی دولت است. در مجلس ترکیه گفته می‌شود: «اگر آدم‌های‌شان به حکاری بروند، بزرگ‌ترین ضربه را خواهیم خورد. این کار تمام خواهد شد». سمیر هم این تعلیمات را اجرا می‌کرد. به این دلیل با توصیف زندگی اروپا در اینجا با کشاندن بسیاری‌ها به درون زندگی نظام برای نقشه‌هایش به ایجاد عامل می‌پرداخت. کسی که از لحاظ روحی، آلت او شود بعدها به راحتی به خود نخواهد آمد. کسی که به این تنزل کرده و رأی تأیید می‌دهد، بعدها نمی‌تواند خود را جمع و جور کند.

در آن زمان اشخاصی به نام داود و شورش وجود داشتند. یکی از این‌ها تورسین ما و دیگری نیز یکی از مهم‌ترین ملیتان‌های ما بود. هر دو هم نامزد داشتند. سمیر گفت که «آنها را به اروپا بفرستیم». برای آنکه بتوانند آنها را به اروپا بفرستند می‌گفت: «در کنگره‌ی دوم اکثریت مرکز را به دست آوریم. اگر اکثریت را به دست بیاوریم آنگاه نیروی تصمیم‌گیری خواهیم داشت». اگر چنین تصمیمی گرفته می‌شد، رفتن به میهن تحقق نیافته و رفتن به اروپا اساس گرفته می‌شد. در آن زمان حرکت "رهروان انقلاب" نیز چنین کاری را انجام داده و با او متحد شده بودند. همان‌گونه که گفتیم در واقع این یک تصمیم دشمن بود. برای اجرای این تصمیمات گفته می‌شد که «کنگره را به کنترل خود درآوریم. فکر تمام این ملیتان‌های جوان را گمراه کنیم». مساله‌ی سه‌چهارم نیز در آن زمان مطرح شد. البته ما هم در جای خود یک سنگینی داشته و فعالیت می‌کنیم؛ طبق نظر ما انقلاب و میهن اساس است.

عاقبت دیدیم که طرف با ما در حال جنگ است. بسیاری چیزها را غصب کرده و نیمی از کادرها به حالت مریضی درآمده بودند. سخن دیگرش این بود: «نود درصد مغز جنگجویانی که این بار به میهن می‌روند آنچنان درهم ریخته شده که تو نمی‌توانی با این مغز این‌ها را به جنگ بفرستی». من بعدها متوجه شدم. این سخنش هم صحیح بود؛ نود درصد فکر رفقا را برهم زده، با مسایل بیهوده آنها را مشغول کرده و طبیعتاً کسی که مغزش مریض بوده و سردرگم است، مگر می‌تواند جنگ کند؟ به همان دلیل از آن کادر خیر ندیدیم. اگر حمله‌ی ۸۴-۱۹۸۳ این قدر ضعیف از آب درآمد، سهم این توطئه‌گر شاید از پنجاه درصد هم بیشتر باشد. در مرحله‌ی بعدی او را در مقابل مان قرار دادیم. می‌خواستیم تحلیلش کنیم. تمام اروپا به ما هجوم آورده و اکنون دردهایش کشیده می‌شود. همان‌گونه که گفتیم از طرفی PKK در آن زمان به دست می‌افتاد؛ سه‌چهارم هم به تصاحب درآمده و می‌خواستند مرا هم صاحب شوند. یکی دیگر به نام "زیاد" وجود داشت. او نیز می‌گفت: «در مورد تقسیم PKK توافق کنیم». منظورش از تقسیم، اتخاذ تصمیمات در مقابل انقلاب بود. برای این می‌خواستند یک سیستم رأی‌گیری را بدون نوشتن نام در زیر برگه‌های رأی ایجاد کنند. قصدشان این بود. بهترین رفقا نیز می‌توانستند به آلت این درآیند. یعنی می‌خواهم بگویم دشمن هر سال چنین نیتی داشت.

او (سمیر) بسیار خوب آموزش دیده و متخصص در دست گرفتن PKK بود. مأمور مخصوص مخالفت با من تا سال‌های ۸۳-۸۲، PKK یی را که خارج از وطن تشکیل شده به درون میهن فرستاده و کارهای بسیاری را که نمی‌توان کوچک برشمرد انجام داده بود. ولی در نتیجه ما نیز مبارزه‌ی بسیار وسیعی را انجام دادیم. در رأس هر چیز معضل شخصیت در کوردستان و بروشور بازگشت به میهن نوشته شد. بروشور بازگشت به میهن؛ در برابر آنهایی که مخالف بازگشت به میهن بودند و کتاب معضل

شخصیت در کوردستان در مقابله با مفهومی که شخصیت ملتیان را به بازی می‌گرفت نوشته شد. در کنار این، تحلیلات بسیاری را انجام داده و از طرفی هم به صورت روزانه تلاشی بی‌حد و حصر از خود نشان دادیم. در نهایت توانستیم یک گروه را به میهن بفرستیم ولی طبق گفته‌ی خودش گروهی بود که فکرشان سردرگم و یا فلج شده بود.

از کسانی که اولین عملیات را در حزب انجام دادند جوانی به نام شورش وجود داشت. در سال ۱۹۷۷ در عملیاتی که خودش انجام داده سیصد هزار لیره ترک را به دست انداخته بود. جوانی بود که پول را به ما تحویل داد. او نیز با یک دختر رابطه داشت. با گفتن "من به میهن نمی‌روم" خود را به زمین زده و مدتی با حیل‌های مریضی می‌خواست خود را تحمیل کند. تا اینکه شهید عکبید به مرز می‌آید. در آنجا نیز می‌گوید: «من حتی اگر بمیرم، یک قدم از مرز فراتر نخواهم گذاشت». رفیق عکبید در آنجا او را تیرباران می‌کند. تصمیم بسیار خوبی بود. مردی بود که سمیر او را آموزش داده و به عنوان تکیه‌گاه از او استفاده می‌کرد. دختری که آموزش داده بود وجود داشت. او نیز یکی از با اعتمادترین رفقای مرکزی به نام "شاه اسماعیل" را فراری داد. بزرگ‌ترین تلاش سمیر بدین شکل بود که "چگونه می‌توانیم بزرگ‌ترین ضرر را به PKK برسانیم".

این‌ها را برای درک چگونگی پیروزی قریب به احتمال آنها در سال ۱۹۸۲ شرح می‌دهم. اکنون شما به اصطلاح تاریخ PKK را می‌خوانید. ولی کجاست فراگیری درس! اهمیت مبارزه‌ی بی‌که ما در این سال‌ها انجام دادیم؛ اگر وجدان و جنبه‌ی پایبندی به وطن و ملتیان بودن داشته باشید درک خواهید کرد در غیر این صورت، با معلومات خشک تاریخی، حتی نمی‌توانید خود را از آلت بودن نجات دهید. این مبارزه‌ی بزرگی بود. طرف می‌توانست موفق شده و PKK را در سال ۱۹۸۲ نابود کند، که تصمیم نیز آن بود.

تعداد اعتراف کنندگان در زندان دیاربکر به هزار نفر می‌رسید، در حالی که مقاومت مظلوم و بعد از آن مقاومت کمال پیر و خیری و همراهانش جهت بی‌تأثیر کردن این خیانت بود. در زندان، کمال پیر و فرهاد کورتای و بسیاری می‌گویند: «برای متوقف کردن خیانت، به جز به آتش کشاندن خود چاره‌ی دیگری نداریم». مظلوم می‌گوید: «در نوروز غیر از چنین شهیدشدنی، راه دیگری نداریم». دیگران نیز می‌گویند: «خارج از روزه‌ی مرگ هیچ چاره دیگری نداریم». اگر توجه کنید در سال ۱۹۸۲ در کوهستان هیچ گامی برنداشته بودیم. در آنجا نیز سمیر اخلالگر، تقریباً همه‌ی اعضا را تحت کنترل خود در آورده و پایبند اروپا می‌گرداند. من تمام نیرویم را برای برداشتن یک گام، رسانیدن سالم چند گروه به میهن و اینکه مسیر PKK را به سوی میهن برگردانم به اندازه‌ی قیامت تلاش صرف می‌کردم. برخورد‌ها چنین بودند ولی حتی بهترین ملتیان از خود دفاع نمی‌کند. اگر ملتیان بودنی خوب که تلاش‌های آن دوره را درک کند وجود می‌داشت، ما شاید قبل از سال ۱۹۸۵ دولت را از آنجا بیرون می‌راندیم. نجات خود از آلت شدن به کناری، حتی شخصیتی که رها نیافته مینا قرار داده می‌شد. پس شخصیت ملتیان کجا ماند؟

می‌خواست که سال ۱۹۸۶ به شکل خطرناک‌تر و سهمناک‌تری برای ما گران تمام شود. در سال ۱۹۸۶ گفت که «تمام شد، دشمن به نتیجه رسید. یک گروه کوچک باقی مانده است». توطئه‌گر نزد ما

خود را تا پای مرگ آماده نشان می‌داد و می‌گفت: «نمی‌توانید گام بردارید». برخورد های مشخص اروپا هم در میان بود. از این نیز گذار شد. یعنی مرحله‌ی کنگره‌ی سال ۱۹۸۶ به معنای گذار از این و آغازی دوباره می‌آید. دولت می‌خواست که در سال ۷۶-۷۵ کنترل را در دست بگیرد و حتی به احتمال قوی، نقشه‌ی چگونگی استفاده از ما را می‌کشیدند. تا سال‌های ۷۸-۱۹۷۶ مجادله‌ی بی‌باورنکردنی صورت گرفت؛ در نتیجه چگونگی ظهورمان آشکار شد.

با فرارسیدن سال ۱۹۹۰ طرف بسیار بانقشه‌تر بود. MIT با تمام امکاناتش آزمون تحت کنترل گرفتن ما و یا نیروهای تاریخی جنگ ویژه جمهوری ترکیه از سال ۱۹۷۵ تا بحال، تمامی این آزمون‌ها را خلاصه کرده و به نتیجه رساندند. این بار در اوایل سال ۹۰ می‌گفت: «نمی‌گذارم به جودی قدم بگذارند.» به اصطلاح نقشه کامل بوده و این کار تمام می‌شود. دشمن کمی به خود مطمئن بود. سیاست زندان به صورتی که قانون اساسی را رخنه‌پذیر کنند مورد ارزیابی قرار می‌گرفت. شاهین بالیچ از کوه آمده و درهم و برهم بود. به اندازه‌ی که بچه ۱۵ ساله‌ی را به قتل برساند بی‌رحم بود. چگونه زخمی شد؟ به‌رغم این جراحت چگونه آمد؟ بایستی مورد تحقیق قرار گیرد. چه معلوم که او را نیز به‌عنوان بخشی از اجرای این نقشه از کوه پایین آورده‌اند؟

شتر هم که زندان را تمام کرده و آزاد می‌شد. گفته‌ی من که «اگر واقعاً درست باشد می‌تواند به اندازه‌ی کمال پیر کار کند» در واقع گفته‌ی معقول بود. طرف خود را مانند تیغ حاضر کرده؛ البته هنگامی که در مقابل من قرار می‌گرفت. در پشت سرم کاملاً در حال تدارک یک بازی بود. به احتمال قوی شاهین و باران هم این چنین. دشمن با تنظیم همه‌ی این‌ها سال ۹۰ را نقشه‌ریزی می‌کند. به‌گمانم همانند تاکتیک سال‌های ۷۵-که TKP و دیگر گروه‌های چپ‌گرای ترک را با آن روبه‌رو ساخته بود- برای ما نیز تاکتیک نابودی با توطئه را در نظر گرفته بود. در سال ۹۰ می‌گوید: «این بار موفق می‌شوم» ولی دچار اشتباه شدند. آری، وقتی که ما مسالهی تصادف را مورد تحلیل قرار دادیم؛ که آیا این یک تصادف، عملی عمدی، یک نقشه و یا واقعیه‌ی است که خودبه‌خود روی داد؟ اگر این چنین هم باشد بایستی آن را بررسی کنیم. مطلقاً تحلیلی وسیع لازم بود. در غیر این صورت ما با این افرادی که دچار تصادف شده و یا برای انجام تصادف آماده‌اند، نمی‌توانیم انقلاب را به ثمر برسانیم. معنای این تحلیلات این است.

در نتیجه تدبیرمان را اتخاذ و آن‌زمان تصمیم‌گیری نمودیم. یک طرز فکر را نشان دادم؛ گفتم که چنین شخصیتی از چنین طبقه‌ی، از بدترین جاسوس هم خطرناک‌تر است. چنان شخصیتی است که همیشه تصادف می‌کند؛ تحت عنوان تصادف، موجب مرگ انسان‌ها می‌شود. اولاً بایستی این را حل کنیم. آیا نیم‌فئودال-نیم‌خرده‌بورژواست یا شخصیتی لمپن، راهزن و ولگرد؟ در هر صورت، این شخصیت را تحلیل می‌نمایم. خارج از این، چشم‌پوشی از این جنایت‌ها ما را در موقعیت مجرم قرار می‌دهد. به‌جز او یکی دیگر هم در میان ما واقعاً نیز شخصیتی عقب‌افتاده، از شخصیتی برده گرفته تا هر نوع پس‌مانده واپس‌گرایی فئودال نزد ما آمده است. ما گفتیم که محیط درونی حزب را از این پس‌مانده‌های فئودال تمیز خواهیم کرد. می‌توان بدان آموزشی عمومی گفت. این آموزش در پنج سال اخیر، در محیط حزب

به اجرا درمی آید. بدون سالم سازی درون حزب، مبارزه‌ی برون‌حزبی غیرممکن است. بدون پاک‌سازی درونی، مبارزه با طبقات داخلی و توطئه‌گری، برده‌گرایی و هرگونه نقض سازمان و قانون در PKK، نمی‌توان با دشمن به مقابله پرداخت. این گونه با تحقق این اصل به امروز رسیدیم.

مثلاً؛ جاسوسی اخیر با پاک‌سازی داخلی حزب آشکار شد. یعنی دیگر شخصیت جوهری و تمیز و خطوط اصلی PKK و اینکه خصوصیات شخصیت ناسازگار با این‌ها آشکار شده است. هیچ‌کس در تحلیل آن با مشکل مواجه نخواهد شد. به‌اندازه‌ی محیط حزبی تمیز است که هم جاسوس و هم خائن را آشکار کند. اگر به خصوصیات شخصیتی PKK توجه شود هیچ جاسوسی نمی‌تواند خود را مخفی سازد. اگر دچار غفلتی خطرناک نشوید، نه جاسوس و نه اخلاک‌گر می‌تواند خود را تحمیل کند و نه برده‌ی خرابکار. همه‌شان خود را در یک لحظه لو می‌دهند. بنابراین یک نتیجه این است که این جاسوس آشکار شد.

طبق نقشه می‌خواستند که کار گریلا را قبل از آمدن بهار به اتمام برسانند؛ که برخی گروه‌ها به این سرنوشت دچار شدند. مثلاً؛ در ماردین هلی کوپتری یک گروه شش نفری را در جاده‌ی هموار تیرباران می‌کند. در آمد یک گروه چهار نفری خیاط در پشت جبهه شهید می‌شوند. مگر هیچ دیده شده است که یک گروه چهار نفری گریلا خیاطی کنند آن‌هم در پشت جبهه و به احتمال زیاد در درون روستا؟ حال آنکه دشمن این‌ها را نابود خواهد کرد. چرا که به‌اندازه‌ی نیرو دارد که تمام گروه‌ها را در این منطقه نابود کند. ما به دلیل آنکه قبلاً این‌ها را می‌دانستیم گفتیم که در مناطق مستقر شده، با سیستم‌های زیرزمینی به سنگر بندی بپردازید. شخصیت‌هایی که این را رعایت نکنند، امحا خواهند شد. از مسوول آن نیز روزی حساب پرسیده خواهد شد. لذا در کنگره‌ی چهارم برخی‌ها حساب پس می‌دهند.

از اعتراف جاسوس که به احتمال زیاد صحیح است می‌توان چه درک کرد؟ برای نقش برآب کردن مراحل مهم آن، دشمن به شکل رایج به اتخاذ تدبیر می‌پردازد. آن زمان دشمن، آنکارا را داشت. به‌مانند عدم اخراج من از بیروت و از آکادمی معصوم کورکماز، این‌بار نیز فکر کنم که در حال کشیدن نقشه‌ی برای بیرون کردن من از اینجا هستند. کفایت و یا ناکفایتی نیرویش موضوع دیگری است. عدم کفایت او برای این کار از جاسوسی که فرستاده آشکار می‌شود. زیرا جاسوسی را که بسیار آماده کرده بود نتوانست در مدتی کوتاه خود را از لورفتن نجات دهد. اگر مخفی هم می‌ماند شاید می‌توانست موجب برخی ضررها شود، ولی آیین‌نامه‌ی که به اجرا گذاشتیم به این کار فرصت نداد.

می‌توانید به‌طور عادی بپایند ما و حزب بمانید ولی اگر به‌تمامی بپایند بمانید حتی یک جاسوس هم فرصت نفس کشیدن نخواهد داشت. اگر هر کسی به‌طور صحیح در کارها مشارکت نماید، آنگاه هیچ شخصیت جاسوسی آگاهانه یا ناآگاهانه نمی‌تواند در حزب لانه درست کند. در صورتی که تدبیر و ظرفیت‌تان ناکافی باشد آنها هر کاری را انجام خواهند داد. در آنجا طرف روزی به بام خانه رفته و نقشه‌ی کاملی را آماده می‌کند؛ حساب کرده است که چند تیم چگونه می‌توانند نفوذ کرده و هر تیم در کجا به کمپ حمله کند. چیزی که بدان کمپ می‌گوید یک خانه است. اینکه می‌تواند با جان و دل این کار را انجام دهد؛ انجام می‌دهد و یا نمی‌دهد؛ عملی می‌شود و یا نمی‌شود به کناری؛ موضوع مهم نیست و

نقشه‌های دشمن است. حتی نقشه‌ی دستگیری زنده‌ی مرا هم می‌کشد. در سال ۱۹۹۰ گویا مرا زنده دستگیر کرده‌اند. شاید دروغ گفته باشد ولی در اینجا باز هم نیت‌شان مهم است. اگر توجه کنید خود را بسیار عاقل و شماها را احق می‌بیند. خب حال این یک جاسوس عادی است پس اخلاک‌گرهای دیگر چه؟ شتر، ساری باران را در نظر بگیرید؛ این‌ها در تاریخ PKK گام‌هایی را برداشته‌اند. تصور کنید؛ آنها خود را از همه عاقل‌تر می‌دیدند و تمام‌شان، کادرها و ملیتان‌های مان را مخصوصاً تشنه به چشمه برده و تشنه برمی‌گرداندند. به گمانم اکنون وضعیت من دست می‌دهد. درک می‌کنم؛ متوجه نقطه‌ی غلط هستم. می‌توانم در جا و زمانی مناسب موضع خود را اتخاذ کنم.

این واقعه‌ی اخیر نیز بسیار عجیب است. می‌گوید: «در درون یک هفته می‌گریختم، گزارش می‌دادم و نقشه‌مان را عملی می‌کردیم. قبل از رسیدن بهار درباره اینجا، اروپا و میهن برخی نقشه‌ها کشیده بودیم». معلوم است که این نقشه فرماندهی دولت است. چند روز قبل یک‌بار دیگر شورای امنیت ملی جلسه تشکیل داده و گفته‌اند: «ما نمی‌توانیم اهداف خارجی را پیش‌روی مان قرار دهیم»، نقطه‌ی که بدان امیدشان را بسته‌اند نیز با فعالیت در به کارگیری این حربه‌شان امکان‌پذیر است. در درون میهن، اپراسیون برای حمله به مکان تیم‌های غافل آغاز شده است. دشمن همیشه در فکر نقشه‌های نابودی بوده و می‌خواهد آنها را به اجرا برساند. باید این را نه با تعجب گوش داده و نه به عملی‌نشدن آن اندیشید. مثل آنکه دشمن لحظه به لحظه در میان شما بوده تلاش کرده و خود را همیشه به صورت حاضر و کافی نگه دارد. این، راه دیگری ندارد. شماها نیز ممکن است بعد از از دست رفتن هر چیز عاقل شوید. مساله، پیش‌بینی آن است؛ پی‌بردن بدان قبل از آنکه خطر متوجه ما شود.

شاید هم به تصادف چند نفر کشته شدند. چند شهید دادیم - که از آنها در همان لحظه حساب خواستیم - به جز این حتی یک تلفات هم ندادیم. در حمله‌ی نقشه‌دار دشمن، حتی یک تلفات هم ندادیم؛ آن‌هم به‌رغم استمرار فعالیت‌های مهم در بلندمدت‌ترین زمان در اینجا. بسیاری از رفقا به‌رغم آنکه دشمن تا بیخ گوش‌شان آمده تدبیر اخذ نکرده‌اند. احترام به تاریخ PKK و واقعیت رهبری به‌معنای مقایسه پراکتیک خود با این واقعیات می‌آید. ما هم به برخی نتایج رسیدیم. یک تصادف روی داده و ما پنج سال است به‌خاطر آن یک‌سری کار انجام می‌دهیم. شهادت مظلوم، عگید و حتی روی دادند؛ قول‌هایی که ما به آنها داده و کارهایی را که عملی کرده‌ایم در میان است.

در کنار شما صدها شهادت و تصادف رخ می‌دهد ولی به آنها معنا نمی‌دهید که در نتیجه‌ی این‌ها چه باید کرد؟ مثل آنکه هیچ اتفاقی روی نداده برخورد کرده و این نیز دلیلی آشکار است جهت توجیه عدم موفقیت‌مان. اگر ما آن را جدی نگیریم، ناهوشیاری، بسیاری از شما را به سوی مرگ می‌فرستاد؛ می‌گویید "من هم این هستم" و یا اینکه بلافاصله فراموش می‌کنید. اما آیا در آن وضعیت PKK باقی می‌ماند؟ اگر من در مورد این تصادف تجسس نکرده و آن را جدی نمی‌گرفتم آیا می‌توانستم سرپا بمانم؟ برای شما ده‌ها مثال زدم. بدون تحلیل تمام این مراحل و وقایع بحرانی و جواب‌دادن به برخی سوالات سخت، آیا می‌توانستیم حتی یک سال را پشت‌سر بگذاریم؟ حتی مگر ممکن بود که بتوانیم که یک تیم

را سالم نگه داریم؟ اگر من نمی‌بودم آیا تنها یکی از شما می‌توانست سرپا بماند؟ ما این مهم را با تفکر در مورد هر واقعه و از همه مهم‌تر با درس گرفتن کسب نمودیم.

برای آنکه حزب و محیط درونی را از خوبی و بدی تشخیص دهیم پنج سال است بی‌وقفه می‌جنگیم. مگر مبارزه‌ی این گونه به فکر تان نرسیده بود؟ صدها نفر مثل این - که این‌ها نمونه‌هایی هستند که به وقوع پیوسته‌اند - صدها تصادف و تمام چیزهایی را که از دست دادیم تحلیل می‌کنیم. حال شماها گفتید "متأثر شدیم، مسامحه کردیم، سرکوب شدیم"، مگر این زبان ملتان است؟ مگر این پایبندی به رهبری است؟ می‌گویید که "به طوری گسترده با تکیه بر سیگار، در کوهستان خوشگذرانی کرده و زمان تلف کردیم" این جوانمردی است؟ یعنی در اینجا فاصله زیادی را گرفته‌اید؟ آشکار شد که چیزی نیاموخته‌اید. اگر من نیز مانند شما بیچارگی را قبول می‌کردم و یا با گفتن "یک تصادف است دیگر روی داده، تقدیر است، یک اخلاک‌گر است سازش می‌کند، می‌توان به بازی گرفت" و یا اگر می‌گفتم "ضعف من است" خود را فراموش می‌کردم، تابحال چیزی در دست باقی مانده بود؟ لازم است توان درک برخی واقعیات را بیابیم. شما با گفتن «ما نمی‌توانیم به آموختن و تفکر بپردازیم» می‌پندارید که زندگی می‌کنید؟ من هم به اثبات می‌رسانم که در واقع شما به سایه‌ی ما زندگی می‌کنید، ولی نمی‌دانید که چگونه زندگی می‌کنید. حکایت صحیح این است؛ این‌ها دارای مدرک هستند. این حزب این چنین به اینجا رسید. جنگ راهی این گونه است. شیوه‌ی شما تنها از بین می‌برد. شما اکنون هم با برخورد های "خود را به کوچه علی‌چپ‌زدن"، "چرت و پرت گفتن" و یا "خود را درمانده نشان دادن" می‌توانید رهایی یابید؟ اگر بیست سال هم بگذرد، صحیح، صحیح است. دانستن این‌ها سخت نیست. فهمیدن و به‌جای آوردن مقتضیات آن جوانمردی است؛ باهوشی است. نخیر، مفهوم مسوولیت‌پذیری تان خیلی سطحی است.

در کنار شماها نیز تصادفات و شهادت‌هایی روی می‌دهند. می‌توانید با عنوان "چرا یک رفیق از دست رفت" به فکر فرو رفت؛ به فکر واداشته و از همه مهم‌تر تدبیر اتخاذ کنید. زیرا کمتر از من با خطرات مواجه‌اید. چرا انجام نمی‌دهید؟ می‌گویید که چیز مورد احتیاج من دود سیگار است. با این طرز تان نه تنها مرد عملیات و تاریخ نخواهید شد حتی نمی‌توانید چوپان هم شوید. چوپان در مورد گله‌اش چهل برابر شما هوشیارتر است. نمی‌گذارد گرگی به راحتی گوسفند و بزهایش را بدزدد. حال آنکه شما گردان گردان انسان به دشمن می‌دهید. حتی هوشیاری یک چوپان را هم نشان نمی‌دهید. مگر اینجا کجاست؟ هر چه باشد PKK است. این بی‌مسوولیتی بزرگی است.

در چهارمین کنگره‌مان در ارتباط با پراکتیک گذشته گویا تمام رفقای مان خود را لعنت کرده‌اند. بسیاری از فرماندهان مان با گفتن «لعنت بر گذشته‌مان؛ من دست به آغازی تازه خواهم زد» خودانتقادی به عمل آورده‌اند. این سخن آخر است. لازم است این گونه باشد؟ چرا بر گذشته‌ی خود لعنت می‌فرستید؟ چرا صاحب گذشته غرور آفرین نباشید؟ چه دردی دارید؟ هزاران شخص وجود دارد که اگر کمی نیروی صحیح مدیریت نشان داده می‌شد همه‌شان یک فرماندهی قهرمان ارتش خلق می‌شدند. سال قبل اگر کمی جوهری و به شیوه‌ی که مسوولیت را درک می‌کرد برخورد می‌کردید در آن بخش‌ها صدها شهادت روی نداده و شاید هر کدام‌شان تبدیل به یک فرماندهی بزرگ می‌شدند؛ زنده بوده و می‌جنگیدند. اگر

کمی سریع به کار می‌گرفتم که در سال ۱۹۸۹ آن را بیان کردیم، شاید هم این انسان‌ها نجات می‌یافتند. گفته می‌شود که نمی‌توان به راحتی پیش فرمانده رفت. چرا که او تنزل نمی‌کند که با یک شخص دیالوگی صحیح انجام داده و یا جلسیه درست کند. این بزرگ‌بودن را چنین بر دوش من گذاشته و این‌گونه عملی می‌کنند. برای خود هر نقشی و در رأس آن این را یعنی "کسی که نمی‌توان به گردش رسید" را لایق می‌بینند، اما عملکردتان آشکار است. مگر با گفتن "لغت بر پراکتیک گذشته‌ی من" می‌توان از زیر این بار نجات یافت؟ موضوع مهم، نگفتن لغت بر پراکتیک گذشته می‌باشد؛ گفتن "زنده‌باد سرگذشت بااقت" صحیح‌تر است. حال تحقق بخشیدن این، با تحلیل صحیح لحظه به لحظه زندگی خود و با پایبندی مستمر به وظایف و نشان دادن نیروی به‌جای‌آوری لزومات خط‌مشی انجام می‌گیرد.

کسی نیست که این را درک نکند. این امر با تنظیم بسیار خود و با برخوردی جوانمردانه تحقق می‌یابد. من کمی خود را روشن ساختم. یعنی اگر من هم مانند شما کمی غفلت را اساس می‌گرفتم از این خلق اثری باقی نمی‌ماند؛ از خیلی وقت‌ها این وطن نابود می‌شد؛ انسانیتش نیز از دست می‌رفت. چرا متوجه بزرگی خطر نیستید؟ "هر چه باشد موضوع مهم دود سیگار است!" موضوع مهم آن است یا تاریخ، یا مبارزه‌ی رهایی خلق‌هاست؟ یا تو، راهکار تو و بانشاط بودن توست؟ راهکار و شخصیت‌تان هر چه باشد، از خود خجالت نمی‌کشید؟ به اصطلاح خود را فرمانده و PKK می‌بینید. حتی این کارهایی که انجام داده‌ام ناکافی می‌بینم. شما چگونه پیشاهنگی هستید که می‌توانید با این همه خطر مواجه شوید؟ حتی در درون این خطرات زندگی می‌کنید؟ می‌گوییم که پیشاهنگان حزب نباید چنین باشند، ولی باز هم مفت‌خوری می‌کنند. حال شما حتی اندکی محاسبه هم نمی‌کنید؟ خطر وجود دارد. لازم است تدبیر اتخاذ کرد. آنها نیز به نظر شما هیچ اهمیتی ندارند.

می‌توانید بگویید که خصوصیات اساسی PKK چیست؟ طرز لازم برای جنگ این حزب چگونه کسب می‌شود؟ در این باره وجدان‌تان تا چه اندازه برانگیخته می‌شود؟ از هیچ کس خواهان پایبندی ارزان نیستیم. چیزی که من می‌خواهم بگویم؛ فردا که به اینجا و یا آنجا خواهید رفت، آیا می‌توانید به اندازه‌ی سالم زندگی کرده و صاحب تلاش متکی بر رنج خود باشید؟ یا می‌گویید: «از این حزب استفاه کنم، کمی سرکوب کرده، کمی به سازش می‌افتم و بدین ترتیب این کار انجام می‌شود.» باید بدانید این راه چاره نیست؛ «نیرویم برای این کافی نیست. نیرویم کفاف آشکارسازی گذشته‌ی قلبی‌ام می‌کند»؛ اگر چنین است تو یک دورویی، یک دروغگویی؛ هم می‌گویی درستیم و هم ماندم؛ گذشته‌ات خارج از یک لغت چیز دیگری نخواهد بود.

حال آنکه این به ژست کسانی که می‌گویند نمی‌خورد. اگر ما نباشیم، کسی حتی از کنارش هم عبور نمی‌کند. بدین هم باور نمی‌کنم که خودش و گذشته‌اش را لغت کرده باشد. اگر با این وضع ادامه دهد که فقط فرصت هدر می‌دهد، تحولی لغت‌آورتر را نیز نه تنها بر خودش بلکه بر اطرافیانش تحمیل می‌کند. مشخص ساختیم که این ضد فعالیت و یک مقاومت و تصفیه‌گری است و باید دست از آن بکشند. این‌ها همه هم نیات خوبی دارند اما در نتیجه، با شیوه‌ی که برای خود لایق دیده‌اید،

شخصیت‌ها از کجا سرد می‌آوردند. اگر می‌گویید "توان نداریم"، پس اینجا چه کار کرده و از کدام فرماندهی و انقلابی‌گری بحث می‌کنید. کسی هم که می‌گوید "من خواهان مقاومتم، اسلحه را دوست دارم" باید بر لزوم چگونگی دوست داشتن انسان نیز آگاه باشد.

حال آنکه من هم PKK را دوست دارم. من هم به اسلحه تمایل نشان می‌دهم. ولی انسان می‌تواند این را با تلاش به اثبات برساند. یعنی هنوز به ما همچون انقلابیون بیست ساله، تشخیص دادن یک الفبا در مثال «پسرم درس می‌خواند به مدرسه می‌رود» عاقل بودنش را نشان می‌دهد. یعنی این سطح خواندن، حتی به جز تشخیص ندادن الف و ب ارزش دیگری دارد؟ باز هم خود را عاقل می‌پندارید. وضعیت آنهایی که می‌گویند فرماندهی یعنی نیرو، سرکوب و راحت زندگی کردن، آشکار است. بروید و به وضع‌شان بنگرید، متوجه خواهی شد که چگونه راحت زندگی می‌کنند!

من کسی هستم که بسیار ادعا می‌کنم که خود را فریب نمی‌دهم. در این جنبش، من نیز غذا می‌خورم؛ با تکیه بر آن زندگی می‌کنم. ولی فردا اگر کسی از من حساب بخواهد برای آنکه اولین کاری که انجام دهم جهت اثبات بی‌خطابودن خود، موضعی را که اتخاذ کنم نشان می‌دهم. این شعار من است. زیرا این گفته را در بچگی بسیار شنیدم که «تو غذای ما را خوردی ولی در مقابل آن چیزی ندادی». برای آنکه تحت فشار قرار نگیرم باید بی‌امان کار کنم؛ و به همین دلیل از آن روز به بعد مرتکب خطا نگشتم. آری ما این‌گونه خود را پرورش دادیم. تلاشم در هر جا و هر زمان برای دفاع کافی است. کار صحیح این است. بزرگ‌بودن مقاومت مرا هم دوستان و هم دشمنان من قبول دارند.

خب چرا واکنش شما چنین است؟ وقتی که رهبری که بسیار به او پایبندید وجود دارد، پس به‌جای اینکه گذشته‌مان را با لعنت مورد مواخذه قرار دهیم، سرشار از موفقیت کرده و تقدیم نماییم. چرا صاحب تلاشی نشوید که به انسان غرور ببخشید؟ مگر خواستن این کار بدی است؟ مگر خواستن این، چیزهای زیادی می‌خواهد؟ نخیر، امری طبیعی است. چه می‌شد اگر کمی به مقررات دقت می‌کردی، صاحب تلاش رویه‌دار و طرزی بر اساس مبانی رهبری می‌شدی؟ حداقل به اندازه خود از انسان‌های جوان و زیبا دفاع می‌کردید، اما به‌جای آن، کوشیدی که مفت‌خوری کنی. به‌جای آنکه خیلی‌ها را بی‌رحمانه به سوی مرگ می‌فرستادید، اگر با غیرتی بزرگ، آن ارزش‌ها، اسلحه‌ها و سنگرها را محافظت می‌کردید، قیامت به‌پا می‌شد؟ مگر این کار صحیح نیست؟ واقعه‌یی که می‌گویم این است: "آفق ندارید، بینش ندارید حافظه و شعور ندارید".

ولی دشمن هم بیکار نمانده و همیشه نه برای منحرف کردن گام بهار بلکه برای بی‌تأثیر کردن تمام فصل‌ها و مراحل، هر چیزش را رو می‌کند. از جاسوس‌های عادی‌اش نیز می‌خواهد خوب‌تر از آن کسی که در میان شما می‌گوید بهترین ملیتانم، نقش بازی کند. درس‌هایی که بایستی از تاریخ حزب و واقعیات روزانه بیاموزید، بایستی فوق‌العاده و مستمر باشد و یا حداقل به‌اندازه‌یی باشد که یک نقشه‌ی دشمن را خنثی سازد. من طرح‌های دشمن در رابطه با این حوزه را هیچ مهم نمی‌بینم. حتی هجومش را همچون موفقیت قلمداد نمی‌کنم. موضوع مهم، جنگ در وطن است؛ اجرای طرح‌های جنگی مان در آنجاست که

برای این امر، تمام امکانات آماده گشته است. دشمن هر چقدر می خواهد به اجرای نقشه بپردازد، دیگر نمی تواند این کوه ها را در دست بگیرد.

در آن کوه ها تنها دلیل ناموفق شدن آن تیم ها خود شماست. در غیر این صورت، طرز جنگ صحیح عادی برای موفقیت کافی است. چیزی که ما در اصل به صورت مساله در آورده ایم این است. زیرا فعالیت های موفقیت آمیز صورت گرفته اند. جاهایی است که کمترین مشکل را داشته و اگر امکان داشته باشد منجر به چاره یابی می گردد. ولی نگاه کنید چیزی که ما را تهدید می کند چیست؟ صاحب گذشته یی لعنتی بوده و بنابراین، برخورد صحیح و علتش شخصی نبوده است. بدین ترتیب طرز ملتانی ساختگی که ما را از پیشرفت های تاریخی باز می دارد، فرماندهی قلبی و خود فریب است. چیزی که ما را می ترساند این است. در غیر این صورت، نقشه ی دشمن را اصلا جدی نمی گیریم. نقشه های دشمن حتی نمی تواند مسیر را عوض کند؛ تغییر نخواهم کرد.

ولی چیزی که رفقای مان تحمیل می کنند از همه ترسناک تر است. طبق تئوری دیوانگی زندگی می کنند. تیم خیاطی، لجستیکی و... در روستا چه کار دارند؟ آن هم در روستایی که دشمن هر طرفش را محاصره کرده، لذا به یک باره خود را در میانه ی درگیری ها دیده اند! بیا و از این گریلا ترس. بایستی این [کار] را نکنید. گریلا خود را تا این حد رسوا نمی کند و بنا به تعلیمات من با چنین گریلایی نمی توان کاری از پیش برد. اگر من باشم کدام فرمانده تحمیل می کند؟ اگر چنین کند به او می گویم بی شرفی. گریلابودنی را که طبق تو این گونه نیست تو چگونه به من تحمیل می کنی؟ خواهیم گفت که بایستی طرز صحیح این را پیاده کنی. قولی که من داده ام این است. اکنون به راحتی این خواسته شده بود که "چه لزومی دارد که در مقابل این گونه شهادت ها پر کین شوم". گفته شده «برو آذوقه ی فراوان و کمی خوردنی پیدا کن». حال آنکه تو بایستی آن را در تابستان آماده کنی. زمان اخذ تدبیر بسیار دیر است و در آن مرگ وجود دارد. حشره ی آگوست نیز اینقدر احمق نیست. آری وقتی که من می گویم "در شما دید و حافظه وجود ندارد" به علت این واقعه هاست. اگر بگویید: «فکر نمی کنم، نقشه نمی کشیم، تدبیر نخواهیم گرفت» نتیجه این خواهد شد. حق انجام این کار را نیز ندارید. حال آنکه بایستی اندیشیدن را بدانی. در وقت خود نقشه بکشید. بایستی از تابستان در مورد نقشه ی زمستان فکر کنید. تابستان را هم در زمستان. مگر من اندکی چنین برخورد نمی کنم؟ مگر این، تاریخ رهایی مان را تا حدودی به پیش نمی برد؟ خب، آن وقت تو کجایی؟ می گویی: "من مفت خوری می کنم؟" "من کشته و مرده ذوق خود شده ام!" یعنی تو یک دگر آزاری. در یک جنگ مرگ بار به سر می بریم. حال آنکه تو هم در این [میدان] آرنا وجود داری، در حالی که آمدن شیر برای تکه تکه کردن تو آشکار است چرا ایستاده یی و نگاه می کنی؟

امروز صبح به دلیل پنجاهمین سالگرد نجات کمپ آووسچیتز Auschwitz از طرف ارتش صلح، فراخوانی را شنیدم که در آن آمده بود؛ بزرگ ترین قتل عام تاریخ انسانیت است که از یک و نیم میلیون گذشته و جایی می باشد که کشتار جمعی و نسل کشی در آن اجرا شده است. بایستی آن کمپ را به خاطر بیاورید و اگر کسی آگاهی دارد، لازم است آن وحشت را برای شما شرح دهد؛ درک کنید که وحشت در آنجا چیست و مرگ در آنجا چگونه عملی شده است. زیرا کمپی مشابه آن در کشورمان وجود دارد.

حتی در بسیاری از مناطق کشورمان در حال ساختن آن هستند. انسانیت در پنجاهمین سالگرد آن، این وحشت را ارزیابی می‌کند. در تلاش برای نوسازی حافظه‌اش است. وحشتناک!

اگر شما نیز وحشتی را که در آن زندگی می‌کنید درنیابید، برای شما کاملاً آوسپچیتز است. اگر درک نکنید از انسانیت‌تان چه باقی خواهد ماند؟ تمام این نیروهای ویژه مانند یگان‌های SS (آلمان نازی) است. می‌دانید که نیروهای ویژه‌ی "ترکش" فاشیست چگونه انسان می‌کشند. اگر وضعیت دنیای دیگری در میان نبود، قتل‌عام واحدهای ویژه‌ی ترکش، از کشتار جمعی یگان‌های آلمان نازی هیتلر فراتر می‌رفت. به دلیل شرایط نامساعد امروزمان به‌طور محدودی ممکن است اجرا شود. خب، ایستارتان در مقابل این قتل‌عام کجاست؟ با دست خود، خود را به یگان‌های آلمان نازی تقدیم می‌کنید ولی وحشت آنجا و [معنای] آن مرگ را صددرصد بایستی درک کنید. پایبندی که به خاطر مرگ آن همه انسان نشان داده می‌شود، تکرارنشدن دگرباره‌ی آن مرگ‌هاست. ولی فراموش نکنیم که این مرگ اکنون بیش از هر کسی، برای ما در نظر گرفته شده است.

شاید بسیاری از ملل دنیا از این مرگ بی‌خبرند، ولی ما روزانه با آن روبه‌رو هستیم. جلوگیری از آن از سرآمدترین وظایف انقلابیون ماست. حال آنکه دنیا اعمال صورت گرفته بر سر ما را نمی‌شنود. همان‌گونه که در آن کمپ، یگان‌های آلمان نازی با گسستن تمام پایبندی خود با انسانیت، آن را حاضر کرده بودند، دشمن نیز جهت یک کمپ بسیار عمومی، با موفقیت در پراکندن و منزوی‌سازی تمایل دنیا خواهان اجرای همان کار است. اگر پی به این نبرید، آن وقت شما چه چیزی را درک می‌کنید؟ حال آنکه آن انسان‌هایی که نازی‌ها بردند بی‌دفاع و بیچاره بودند؛ آنها را گردآوری کرده و به آنجا می‌بردند. حال آنکه در دست شما اسلحه وجود دارد. آن انسان‌ها نیز در آن کمپ‌ها مقاومت بزرگی کردند. چگونه به دنبال زندگی هم بودند!

خبرنگار صبح می‌گفت «برف می‌خوردند». نمی‌گفت که برف می‌نوشیدند می‌گفت که به دلیل گرسنگی برف می‌خوردند. یک سرهنگ آمریکایی ده روز تنها با آب برف زندگی‌اش را ادامه داده، آیا گریخته؛ یک اخلا لگری است، برای منحرف کردن موضوع بحث می‌باشد. به‌طور صحیح درک نکردم. البته اگر صحیح باشد شاید هم درست باشد، خود را این‌گونه آموزش داده است. یک انسان پانزده روز تمام تنها با آب برف می‌تواند خود را زنده نگه دارد. این واقعه وضعیت شما را به یادم آورد. آن مرد برای زندگی‌اش آن قدر تلاش به‌خرج داده است. اما ملتتان ما در کوهستان، هنگام کمبود سیگار حوصله‌اش سر می‌رود. در واقع امکان هر خوردنی وجود دارد. زیرا شرایط آن را نشان می‌دهد. ولی باز هم دلش برای چیزی بی‌حوصله می‌شود و می‌گوید «خب، اول به روستا سری بزنم، ببینم خیاط چگونه کار می‌کند». این بی‌احترامی به زندگی است، خیانت به حق زندگی است.

تمامی مراحل کشتار جمعی، اهمیت احترام به زندگی را متذکر می‌شود. انسان را به اساس گرفتن بهای زندگی وامی‌دارد. ولی اگر آشکارانه به زندگی بی‌احترامی کنید، به‌شکل دیگری از شما بحث خواهد شد. من آن‌گونه خود را مانند شاه و ماه نمی‌بینم. ولی بهترین انسان‌ها، فرماندهان و حتی جنگجویان‌مان در مقابل زندگی بی‌احترام‌اند. آیا احترام به زندگی مهم است یا دوختن لباس نزد خیاط در

جلوی درب مرگ دشمن؟ و یا جمع کردن کمی آذوقه در روستا مهم است! وگرنه خود زندگی مهم است؟ در حالی که لباس و آذوقه هم وجود دارد حال آنکه گریلایی نیست که از گرسنگی و یا از سرما هم مرده باشد. اگر کمی مانند آن سرهنگ آمریکایی به خود احترام بگذارید هیچ اتفاقی نمی افتد. این سرهنگ یک ارتش امپریالیستی و شما؟

خلق کورد که در مرحله ی کشتار جمعی به سر می برد، صد درصد بایستی به زندگی جلب شود. مگر گریلاهای ارتش آزادی بخش آن که نقشه ی راهنما و پیشاهنگ را دارند دچار چنین وضعیتی می شوند؟ چرا مقایسه نمی کنید؟ عدم خواست شما برای تفهم، فقدان حافظه و شعور و تن پروری تان کاملاً طبق تئوری دیوانگی است. این ها را از کجا پیدا می کنید؟ هیچ جایی برای توجیه ندارد. انسانید و صاحب فکر، کمی نیز به حال خود بازگردید. چرا این گونه راحت از حق زندگی بزرگ و مقدس دست برمی دارید؟ این را به آنهایی که در کنگره ی چهارم که گذشته خود را لعنت کرده اند می گویم؛ این قدر ضعیف و سبکسر و دست بردار خود شده اید؛ آنگاه پیش ما چکار دارید؟ این قدر گسترش بی احترامی به زندگی مستقیماً لمپی است؛ بی ناموسی است؛ تسلیمت در برابر هوس و غرایز است و هر چه هم بگویید این است. در غیر این صورت، یک انقلابی به راحتی بر گذشته خود لعنت نمی فرستد.

حق ندارید که این گونه در مقابل من و مشارکت در PKK و ارتش بایستید. یا به شیوه ی صحیح به مانند انسان شده و مشارکت می کنید و یا بدبخت و بیچاره خواهید شد. ما در مقابل دشمنی هستیم که به دنبال چنین کشتار جمعی و نسل کشی است. این هیچ جنبه ی درک ناشدنی ندارد. برای ناموفق کردن ما نمونه هایی هم به شما نشان دادیم. همان گونه که حشره ی آگوست در زمستان برای به دست آوردن بهار هر چه از دستش برمی آید انجام می دهد گفتیم که ما نیز چنین بهار را در نظر خواهیم گرفت که آن را نیز من انجام می دهم. چرا تمام حزبی ها مخصوصاً ملتانی هایی که از خود تعریف می کنند، این را نمی گویند؟ می گویند در PKK امکان وجود ندارد و مریض قدرت شده اند. من نمی خواهم در مقابل تان حرف های سنگین به کار ببرم. ولی نمی توانم هم تسلیم شوم. شاید شما بتوانید در برابر هم تعظیم کنید. ولی من اصرار دارم که این چنین باشم. ممکن نیست به سرکوب و مسامحه و مدارا کردن روی آورم. غیرممکن است با گریه و خواهش و توطئه، جلوی مرا بگیرید. تمام اعمال خشن و ظریف را مد نظر قرار می دهم. لذا غیرممکن است که متوجه نشوم.

من هم درک می کنم. به شکلی باور نکردنی عاشق رفیقی ام. با چشم خود این را می بینید. در میان تان هم فرقی قابل نشدم. ولی نه با رفیقی و صمیمیت و نه با برادری بد گرفته یی که می دانید و یا رهار کردن در نیمه، همشهری بازی و یا با برخوردی که بسیاری از شماها لایق خود می بینید، بلکه با پابندی ملتانی. تا آخر هم در این کار شریکیم و فکر نکم در این باره کمبود خدمت به وجود بیاید. ولی تنها چیزی که می خواهم بگویند این است که بگویید با کمترین احتیاجات آماده ایم. اگر آماده نیستید سر جای تان بنشینید. من به طوری آشکار گفتم. اگر برخی ها انجام نمی دهند، مثلاً خواهان راحت طلبی شخصی هستند آنها را بفرستید. گفتیم که زنان بسیاری در آنجا وجود دارند، مرد هم وجود دارد، آنها را ازدواج داده و مکانی بدهید. برخی ها از زندان آزاد شده و برخی ها در کوهستان پژمرده شده اند؛ نان و آب این ها را هم

تأمین کنید؛ در آنجا زندگی کند. گفتم که از روی میل چه می‌خواهند با همدیگر انجام دهند. مطمئناً با آنها هیچ کاری هم نخواهیم داشت. می‌توانند آن‌گونه هم زندگی کنند. به‌عنوان یک طرفدار PKK می‌توانند بمانند.

ولی هم از ملتبان بودن و فرمانده بودن بحث می‌کنند هم همیشه از خراب کردن کارها. آری، نمی‌توانند این را انجام دهند. بسیار خوب، می‌دانم چگونه به انسان‌ها خدمت می‌کنم. نیرویم اثبات‌گر این است. عملکردم این را به تمام دنیا و عالم نشان می‌دهد.

موضع‌گیری دیگر ما در رابطه با واقعیت کنگره‌ی چهارم این است. همه‌ی شما بایستی درس لازم را از این فرا بگیرید. حال آنکه از طرف دیگر ما دارای تدارک هستیم. این‌ها را هم مشاهده کردید. در حال انجام تدارکات بزرگی هستیم. ما همیشه به اعمال خود اطمینان داریم. در زمانی که با دو کلمه هم به راه افتادیم مطمئن بودیم. وقتی که بسیار فقیر به میدان آمدیم بسیار اعتماد کردیم. اکنون نیز اطمینان داریم. این به انجام دادن کار از طرف ما منجر شده است. اعتماد صحیح با انجام کار خوب حاصل شده است. اگر این را دریافته و کمی ناموس داشته باشید، با نشان دادن نیروی هماهنگی با آن، این را به اثبات خواهید رساند. اگر پایندی به سخن ارزش داشته باشد، دست کم در گام‌های بعدی‌تان با هماهنگ کردن مفهوم آن با شخصیت خود و قبل آن، این را به اثبات برسانید.

۲۶ ژانویه ۱۹۹۵

تصفیه کردن تصفیه‌گری از حل مشکلات کادر می‌گذرد

آنهایی که درک نمی‌کنند منظورم چیست، رفته‌رفته تنها سرشان را بیشتر به سنگ زده و حتی در زمانی که می‌گریزند مانند خفاش‌ها در روز هم ظاهر هم نمی‌شوند.

اگر مشکل کادر را حل نکنیم، تمام تلاش‌های دیگر بیهوده بوده؛ شماها به اندازه‌ی که وابسته‌ترین‌های دشمن شده و دشمن رنج خود شوید، دشمن با به‌کارگیری بد شما و انجام خطا بر علیه ما به خود تعلق داده و نظاره‌گر نیرومند شدن آنها توسط شما هستیم. در حالی که در تلاش برای تحلیل شخصیت‌تان هستیم، دریافته‌ایم که شما را به حال خود رها کنیم، به‌جز موفقیت، هر چیز دیگری را کسب نموده و تمام خصوصیات باورنکردنی در شما قابل مشاهده است. بدون به‌ثمر رساندن جنگ و گام برداشتن به جلوتر با این شخصیت به‌نظر من دارای ثبات نبوده و امکان‌پذیر نیست. اندیشیدن در مورد شخصیت‌تان ما را ارضا نکرده و بنابراین وارد موضوعات دیگر نمی‌شویم.

من شخصی هستم برای آنکه خود را راحت فریب ندهم حساسیت زیادی نشان می‌دهم. بنا به این موضوع، می‌بینم که این شخصیت‌تان امید زیادی نمی‌دهد. خطاهای باورنکردنی‌ای که انجام می‌دهید، درک‌نکردن اصلی‌ترین واقعیات و زمینه‌دهی جهت به‌بازی گرفته شدن با نام یک خلق بزرگ‌ترین

بدطالعی است. در تلاش برای تحلیل چگونگی واماندگی شما در این وضعیت می‌باشیم. به این دلیل انجام مطالعه عمیقی را در بخش‌های علمی مانند سوسیالیسم یا جامعه‌شناسی و روان‌شناسی لازم می‌بینم. زیرا نه به مثابه‌ی یک واقعه‌ی انقلابی، بلکه به‌عنوان یک واقعه‌ی کلینیکی در مقابل‌مان قرار گرفته‌اند. یعنی یک مریضی است. به‌طور طبیعی چیزی که در شخص شما دیده می‌شود، میزان انعکاس واقعیت خلق در شخص و درآمدن آن به حالت مریضی است.

اگر توجه شود، به‌تمامی با یک تغییر راهکار روبه‌رو هستیم. در گذشته برخورد و کین انقلابی‌مان در رابطه با ملت، طبقه و حزب و تشکیلات بود. در واقع، این‌گونه اختصاصی‌کردن و تحلیل مرحله‌را همچون یک نیاز نمی‌دیدیم. به‌گمان‌مان انقلاب از راه تحلیلات و حقایقی کلی و تلاش‌هایی عادی به نتیجه خواهد رسید. ولی بعدها متوجه شدیم که این برخورد، وخیم‌ترین و غافل‌ترین برخورد می‌باشد. بنابراین در این چندسال اخیر، با بازگفته‌کردن تمام تلاش‌های‌مان یعنی منحرف‌ساختن از یکی‌شدن؛ هنگامی که حل آن در شخصی تحقق یافت، مجبور شدیم آن را عمیق‌تر نماییم.

با نام یک خلق بزرگ‌ترین بدطالعی، فراتر از بدشانسی در واقعیت ما، برای شما بیانگر واقعیت شکست و مرگ می‌باشد. ولی سال‌هاست مبارزان کم تا زیاد چیزی درک کرده و با نکان‌دادن آنها، گمان می‌کردم که به امید، عزم، و اصطلاحات دیگر معنی خواهند داد. در انتظار می‌ماندم در موضوع شکست راحت، چه معنایی به مقاومت داده و چگونه آن را جهت راهگشایی بر تحولات اساس می‌گیرند. ولی چیزی که آشکار شد، شخصیت‌هایی بودند که هر چه رفت بیش از اندازه منفعت متقابل را اساس گرفته، تهی گشته و به صورت بلایی تمام‌عیار درآمدند. این تا حدودی هم در رئال سوسیالیسم تحقق یافت. شخصیت سوسیالیسم که تحلیل نشد بعدها به حالت خطرناک‌ترین مریضی‌ها درآمد؛ سوسیالیسمی که بالغ شده بود خودبه‌خود به تهاهی گراییده و تجزیه شد. به این دلیل، بایستی منشأ مریضی را دیده و صددرصد آن را چاره‌یابی نمود.

حال نکته‌ی دیگری که در مورد آن تعجب می‌کنم این است که چرا جستجوهای درونی شما بسیار سطحی و مختوم بوده و حتی آن را همچون نیازی نمی‌بینید. عدم تحقق زندگی با این شخصیت آشکار است، ولی پس شما به چه باور دارید؟ شاید شما این را با آغوشی باز بپذیرید که "مدتی طولانی است که مرده‌ایم!" مرگ شما از لحاظ ملی و اجتماعی، صحت دارد ولی ما بر خود نام حرکت مقاومت را نهاده و می‌گوییم "نوبت رهایی رسیده است." اگر این اصطلاحات دروغ نباشد، لازم است به‌طور مطلق خود را سوال بپوش کنید. اگر مرده‌اید بلند شوید و بگویید؛ اگر به‌تمامی مریض بوده و در حال امحا به‌سر می‌برید باید آن را بگویید، ولی چیزی که دیده می‌شود بالعکس؛ شخصیت فوق‌العاده دروغگو و سرپوشنده می‌باشد! دروغگویی سازمانی، سیاسی، ایدئولوژیکی و عملیاتی به‌طوری‌باورنکردنی در شما رشد یافته است. دروغگویی حتی به خصوصیت اصلی زندگی تبدیل شده است. یکی از موضوعاتی که باعث تعجب من گشت این بود که به‌جای بیان قوی حقیقتی نیرومند، چگونه با اعتقاد به عمل بدان با توجیحات فوق‌العاده از چپ و راست و حاشا مثل موش، می‌توانید خود را بپذیرید. باید بگویید ضعیفی و بیچارگی. حال آنکه بیچاره و ضعیف در جنگ مشکلی به‌نام سرپاماندن ندارد، زیرا آنها مرده‌اند. ولی در اینجا در

سایه PKK تقلب کاری دیگری به میان آمده و می گوید: «در محیط PKK مقاومت کرده و بنابراین زندگی می کنیم.» وقتی که به ریشه یابی می پردازیم دیده می شود که در واقع زندگی و مقاومت برایش بلا شده است. دیگر بایستی این را درک کرده و با تشخیص و مداوا برایش راه حلی بیابیم.

درمندان می بینم که شخصیت تان به تمامی تحت تأثیر ورشکست شده ترین، بی معنی شده ترین و پوچ شده ترین سیستم شکل گرفته است؛ البته اگر بتوان به این شکل گیری گفت. لذا به شکل بی ادعایتین درآمد، با کارهای بسیار بیهوده مشغول شده و بدین ترتیب نماینده خطرناک ترین انسان هستید. مخالف با جوهر بوده و اگر کمی حقایق اساسی وجود داشته باشد در مقابل آنها شخصیتی پربلا و خطرناک را نمایندگی می کنید. حال واقعیت رشد این رهبری قلابی را در PKK آشکارانه بگویم؛ به اندازه یی که از دشمن نمی ترسم از شما هراس دارم. از این رو، تمام عادت های مان را در این اواخر بر روی شخصیت تان تأمل می کنم.

نمی خواستیم جنگ را این قدر شخصی کنیم. ولی آن گونه موضع گیری های ترسناکی دارید که اگر به خود کمی احترام قایل شوید و یا اگر می خواهید پایبندی به اعتقاد خود را معطوف به انجام کاری تداوم بخشید به طور قطع، بایستی از شما حساب ببرسیم. من سال های قبل می گفتم که محیط آماده نیست؛ امکانات و تجارب شان کفایت نمی کند. بعدها دریافتم که مساله این نیست؛ هنگامی که هر چیز به طور خوبی ارایه نشود نیز خطرناک تر کار می کنید. آری آنگاه به این مرحله ی حل و تفکر گام برداشتید. دست از سر تان برنخواهم داشت. زیرا با این حال تان نه تنها آبادگر وطن و یا سازمانده دویاره ی جامعه نخواهید شد، بلکه تبدیل به خطرناک ترین تکیه گاه نظام خواهید گشت. حتی نظام در مقابل ما بلکه به کلان ترین سرمایه گذاری روی بیورد. مثلاً؛ خواهان تجزیه ی ما بوده، گروه های سوء قصد درست کرده و بسیاری از راهکارهای جنگ روانی را گسترش دهد. با عدم صرف تلاش زیادی در مقابل شان خود به خود آنها را نقش بر آب ساختیم. ولی فکر کنید در حالی که تمام تلاش مان روبه شماست؛ شما تاکنون با حيله بازی و مودبانه در مقابل مان، هر چه بیشتر خود را فریفته، مریض تر و بیچاره تر کرده و تحمیل می کنید. مثل حقوق فردی که آمریکا خواهان تحمیل بر خلق هاست، به نظر شما این نیز حق شخصی است؟ خطرناک ترین نمایندگان آن می شوید و در واقع به حقوق فردی نیز بزرگ ترین ضربه را وارد می سازید. خواهان حل این مساله هستیم. انسان بدون آمادگی، مگر این گونه خود را به میدان جنگ می کشاند؟ هنگامی که انسان خواهان کشتی و یا عروسی باشد این گونه مسخره و غیر جدی خواهد بود؟ در ساده ترین بازی ها مثلاً هنگامی که به تماشای یک بازی فوتبال می نشینیم، شاهدید که اگر در بازی یکی دو بار ساده ترین قوانین رعایت نشود، اخراج می شوند. فکر کنید که این ساده ترین بازی هاست. در بازی ماندن جنگ که محیطی است شاه و یا قلعه بازی می کند، اگر شما این قدر بی قانونید که حتی راه را برای تحمیلات مخالف آن باز می کنید، آن وقت خواهیم گفت شما کی هستید؟

در درون دهشت به شکلی حق به جانب؛ اکنون متوجه می شوید گفتید "مگر ما چه کرده ایم؟". یا یک جاهل سیاه بخت بزرگ و یا خود به خود ما را به وضعیتی در آوردید که هیچ آماده نبودیم یا نیز از همان ابتدا خواهید گفت که این کار طبق شما نیست. ولی اگر تمام این ها صحیح هم باشد انسان حداقل بعد از

مدتی برای درک واقعیت تلاش خواهد کرد. مثلاً بگویم نادان بودید ولی بایستی یاد می‌گرفتید، چرا آتش سوزان جنگ به‌شما چیزی نمی‌آموزد؟ و یا اگر ما به‌علت اقتضای تاکتیکی، شما را به میدان جنگ فرستادیم، بگوئید آماده نیستیم و بگریزید و یا اگر در میدان هستید قوانینش را یاد بگیرید.

هرگامی در حوزه‌ی جنگ در راستای مقتضیات تاکتیک برداشته می‌شود، ولی چرا همیشه ما را با شکست، بازی با قوانین و با با درک‌نکردن آن مواجه می‌سازید. اکنون یکی از بزرگ‌ترین مشکلات مان فرماندهی است. در غیر این صورت این وضع‌تان چه خواهد شد؟ اگر طبق تئوری ولگردی و لمپنی بگوئید "ما تابع هیچ قانونی نیستیم"، این نیز برابر است با انکار زندگی. زیرا زندگی با قوانین اداره می‌شود. شاید آتهایی که به کائوسی عمیق مبتلا شده‌اند می‌توانند بگویند: "در طوفان گرفتار شده‌ایم، حال فکر کردن نداریم." اگر در یک طوفان فوق‌العاده گرفتار آمده‌اید، آن وقت بگوئید «طوفان ما را گرفته و می‌برد» که ما نیز طوفان را کنترل کنیم؛ شما نیز هوای جنگ را ایجاد نکرده و یا باد مبارزه را به‌راه نیندازید. وقتی طوفان فرو نشست، شما در گوشه‌ی استراحت خواهید کرد. ولی برای تمام این‌ها بایستی از خواسته‌ی برخوردار باشید. در آن صورت برای چه آماده‌اید؟ به‌طور طبیعی با گفتن «آیا من برای این کار راه گشوده‌ام؟» عصبانی می‌شوم.

ما خواهان برپا کردن طوفان و گسترش جنگ هستیم. برای این مصمم بوده و برای ادامه‌ی آن به تدریج تلاش‌های بی‌نظیر مان توسعه می‌یابد. حال آنکه کم آموزش داده نشده و وسایل جنگی کمی عرضه نمی‌شود. کسی که به این معنا نمی‌بخشد شما باید آشکار است که در وضعیتی سردرگم، بیچاره و سخت به‌سر می‌برید. البته این با واقعیت جوانمردی ارتباطی ندارد. در این وضعیت کارهایی که می‌توانی انجام دهی چه خواهند بود؟ آری در اینجا در تلاش انجام آن هستیم.

فراگیری می‌تواند مهم‌ترین راه گذار باشد. ولی قابلیت یادگیری‌تان بسیار ضعیف است. از جهالت قرون وسطی بحث می‌شود، [جهالت] مال شما نیز از آن گذشته و وضعیتی مانند فراگیری دروغ دارید: هر چیزی که آموزش داده می‌شود دروغ را بسط می‌دهد. البته این نیز با سطح پیشرفت استعمارگری ارتباط دارد. بزرگ‌ترین بدشانسی جامعه‌ی ما و یا بزرگ‌ترین ضرری که دیده این است؛ تحمیل دشمن در این جملات نهفته است: "دروغگو و بدون جوهر زندگی خواهی کرد؛ برای ارزش‌هایی که به اندازه گردوست، زندگی خواهی کرد؛ تو هرگز واقعیات عمومی و اجتماعی را نخواهی دید؛ هرگز مانند کسی که از فعالیت‌هایش چیزی درک کند نخواهی بود؛ زندگی نخواهی کرد؛ حتی فراتر از خلق استعمار شده، بیکاری و شرایط زندگی یک حیوان زندگی خواهی کرد". این تا حدودی بیانگر واقعیت استعمارگری است.

در واقع یک استعمارگری ناآگاهانه است. ولی به‌علت بربر بودنش، جهت اجرای استعمارگری با راهکار جهالت سیاه، نمی‌داند ابژه تحت کنترل درآمده و یا چه بر سر انسان آورده است. برخی اوقات وحشیانه می‌کشد، برخی اوقات می‌گوید: «یک سواری است و یا مانند یک حیوان بارکش شاید برای من فایده داشته باشد» و بدین ترتیب در آخر نگه می‌دارد. وقتی به برخی از آنها بسیار نیاز داشته باشند کاری می‌دهند؛ مثلاً مانند جاش شدن؛ مانند بازنشسته‌هایی که به اروپا می‌فرستد و یا مانند سربازگیری‌ها. گاهی

با گفتن "همه‌شان را بکشیم، تمام روستاها و خانه‌های‌شان را خراب کنیم" این گونه نمایانگر وضعیتی متضاد می‌شوند.

در درون این واقعیات وضعیت شما چه خواهد بود؟ جنگجو بودن شما به کسی شباهت دارد که در میدان رینگ همیشه با ضربه خوردن گیج شده است؛ با مشت خوردن از چپ و راست همیشه گیج شده و به هیچ وجه نمی‌تواند به خود بیاید. انجام حمله‌ی مقابل به مثل به کناری، اصلاً نمی‌فهمد که با چه روبه‌رو شده است. آری، شما نیز تا حدودی دچار چنین وضعیتی شده‌اید. آن قدر گیج شده‌اید که یک وضعیت حمله به مقابل را نمی‌توانید بیابید. منشأ این وضعیت، این است که به هیچ وجهی تاکتیک گریلا را فرا نگرفته و برخی وظایف سازمانی را انجام نداده‌اید.

وقتی برخی از گزارش‌های آمده از شهرهای بزرگ را می‌خوانیم؛ می‌بینیم که اکثریت آن تحت تأثیر بی‌اهمیت و گیج‌کننده‌ی سیستم به دست و پا زدن افتاده‌اند. به این نتیجه رسیدیم که این‌ها خارج از زندانی شدن چاره‌ی دیگری ندارند. زندان در معنایی که می‌دانید مکان دستگیری نبوده بلکه نزد ما یک واقعیت جامعه‌شناختی است. شما با این حالتان مگر بتوانید زندانی شوید. لازم است این اصطلاح را کمی به کار گرفت. وقتی دشمن یک دستش را بلند می‌کند، شما به حالت زندانی درمی‌آید و به گمانم اکثریت‌تان این را پشت سر نگذاشته است. عصبان کاری‌تان در مدتی کوتاه با زندانی شدن خاتمه می‌یابد. شاید برخی از شما به زندان نرفته‌اید ولی در کنار ما در موقعیت زندانی به سر می‌برید. مثلاً با نگاهی به گرفتاری و ناراحتی‌های‌تان اینجا نیز برای شما گویی یک زندان است.

توجیه جامعه‌شناختی آن این است. چونکه کوچک‌ترین اختلال و عصبانی را انجام نداده‌اید. مثلاً برای مدت کوتاهی هم باشد به علت عدم تحمل شما و از طرفی هم جهت تحت فشار قراردادن نظام البته به تجرید در خواهید آمد. بیان دیگر آشکار آن، این است که هنگامی که به فعالیت‌های حوزه‌ها می‌پردازیم، می‌بینیم که پراکتیک‌تان در اصل، پراکتیک جرم است. با این وضعیت، از رعایت یک قانون هم عاجزید. به این دلیل نیز همه‌شان به برهم‌زنی می‌پردازند؛ با قوانین بازی می‌کنند. در مهم‌ترین آن نیز، اشتیاق به زندگی آزاد، ضعیف و یا منحرف می‌گردد؛ شگفت‌زده شده و در مدت کوتاهی به تباهی کشانیده و طبق خود به وضع یک زندانی درمی‌آید. به دلیل وجود کوهستان، شاید به راحتی به دست دشمن نمی‌افتد، ولی زندگی‌اش در کوه به مانند یک وضعیت زندانی است نه آزادی.

لازم نمی‌بینم که توضیح بیشتری بدهم. چیزی که می‌خواهم به شما بگویم این است که به رغم تمام این‌ها آیا صاحب توان مفهومی مشخصی هستید؟ هنگامی که یک نگرش و فکر سالم به وجود آید، آیا توان درک، عملی کردن و به جای آوردن آن را به طور متقابل دارید؟ من در اینجا از شما می‌ترسم و می‌گویم "هر لحظه مقررات را نقض خواهند کرد". یکی از مهم‌ترین مبانی‌ای که واقعیت دادرسی‌مان را آشکار کرده این است؛ زود زود از مقررات سرپیچی نکن. تاکنون توانسته‌ایم توضیح دهیم بیانگر چه بوده و چرا این گونه است؟

مجبوریم که مشکل را ریشه‌ای‌تر در نظر بگیریم. هنگامی که به نیت زندگی‌تان نگاه می‌کنم؛ می‌بینم که با این، مبارزه‌ی را که برای زندگی لازم است عملی نمی‌کنید. زیرا ساختار شخصیتی‌اش ضعیف

بوده، هیچ ضابطه‌یی را که مبنا قرار دهد و چیزی که خود را با آن فریب دهد وجود ندارد و دروغش نیز فراوان است. با این شخصیت‌ها مگر واقعیت قهربرانگیز بازی که می‌دانید، شکست، سردرگمی و سفالت کورد آشکار شود. در این مورد مردانگی و جوانمردی نیروی عملش را بیان می‌کند. هنگامی که در این باب، از شما می‌خواهیم دارای دیدی صحیح بوده و بر اعمالی درست تکیه کنید، می‌گویید: «جان‌مان را بگیر، این را بر ما تحمیل نکن.» این به میزانی که وضعیتی عجیب است، در واقع به همان اندازه بازی وحشتناکی می‌باشد؛ «جان‌مان را بگیر ولی قوانین بازی را تحمیل نکن!» خب چرا این گونه‌اید؟ حال آنکه مدیریتی که بسیار سوداگر آن شده‌اید فرماندهی به تمامی مبتنی بر قوانین است. در واقع، پیشاهنگان، نماینده‌ی حقیقی‌ترین، بارآده‌ترین و بیشترین مطالبات هستند. در این موضوع، مشکلات‌تان آشکار می‌شود. بعد از آن گریخته و از بین می‌برید؛ «اول کن چیزی را که می‌دانیم انجام دهیم». خب، چیزی که می‌دانید چیست؟ یک هیچ! چقدر می‌توانید حیات ببخشید؟ تنها یک برده‌داری را که عبارت از یک هیچ است تحمیل می‌کنید.

من در مقابل آن مقاومت می‌کنم. سال‌های اخیر را بر این اساس به پیش می‌برم. اگر با یک مبارزه و وحشتناک هم باشد در مقابل شما مقاومت خواهم کرد. خیلی ببخشید این هم یک طرز جنگ است. من این راه را بر روی این نگشودم، بلکه شما با اصرار تحمیل کردید. هنگامی که خود را بسیار عاقل دیده و کارها را از حدش خارج کنی، البته که بایستی من مقاومت کنم. صاحب برخی حقایق بوده و اکنون نیز معتقدیم که مهم‌ترین بیان آن آزادی است. در واقع، جوانمردی مقاومت در برابر خواسته‌ی شما برای نابودی این است. هر چقدر که می‌خواهید بگویید «جایم تنگ است، من نمی‌توانم حرکت کنم». هر چقدر که می‌خواهید لمپنی، یاغی‌گری و تقلب کنید؛ آگاهی و بیداری من در مقابل هر بازی‌تان درک و فرصت‌ندادن به شماست. فکر کنم این، یکی از کارهای بسیار صحیحی است که بایستی انجام دهم.

این دعوا را من آغاز نکرده‌ام، شما مصرانه تحمیل می‌کنید. من به اندازه‌ی بی که در هیچ حرکت دیگری دیده نمی‌شود حقایق را به شما نشان داده و امکانات را نیز در اختیار‌تان گذاشتم. حاضر کردن آن طبق خود به وسیله شما صورت می‌گیرد. اگر میدان را برای شما خالی کنم نمی‌توانید به حساب برخی چیزها برسید که این خلق بدان‌ها امید بسته است. تمام این رویدادها و این همه شهادت نتیجه آن می‌باشد. می‌دانید فدایی‌بودن‌ها و رنج‌های مشخصی وجود دارند. در یک لحظه این‌ها را به پایان نمی‌رسانیم. اگر زندگی را نمی‌دانید مگر من به اشتباهات راه عبور خواهم داد؟ اگر جنگ و مبارزه را نمی‌دانید مگر به شکست‌تان فرصت خواهم داد؟ کجاست آن گفته؛ «این بلا از کجا آمد!» اکنون نیز برای شما دارای چنین معنایی هستم. با زبان بیان نمی‌کنی، ولی هنگامی که به شخصیت تحت فشارتان نگاه می‌کنم می‌گویید «این بلا از کجا آمد؟» هم‌روستایی‌های ما در ابتدا چنین می‌گفتند. در اولین عصیان‌های‌مان همیشه با این سوال روبه‌رو می‌شدیم. اکنون در شما این را به‌طور همه‌گیری می‌بینم. کسانی که به ما بلا می‌گویند خود در وضعیتی دردناک به سر می‌برند؛ نمی‌توانند دو سنگ را کنار هم بیاورند، دو بز را بچرانند؛ کوچک‌ترین امکان نیروشدن را به‌جای نمی‌آورند. ولی ما این را به اثبات رساندیم؛ بزرگ‌ترین اثبات این است.

قطعاً این را در شما جا خواهیم انداخت؛ اگر جان‌تان هم بالا بیاید، بایستی با جان و دل پایند یک حقیقت شده و مقتضیات آن را به‌جای آورید. بدون تحقق این، غیرممکن است شما را راحت بگذاریم. می‌توانید مقاومت کنید، مقاومت هم می‌کنید؛ هر کدام از شما همچون یک حزب هستید. ولی نه جنگیده و نه حزب‌تان را به پیش می‌برید. اگر توجه شود اکنون بر اساسی مثبت در مورد کار با شما سخن می‌گویم. در مقابل طرز فکر و خواسته‌های خطرناک‌تان دفاع و مقاومت نموده و اگر ممکن باشد مصرم که به راه صحیح بکشانم. من صددرصد به احمق بودن و کودنی فرصت نمی‌دهم. مسوولیت‌های خود را با دقت به‌جای می‌آورم. مجبورید مرا بنا به برخی خصوصیات بشناسید. برای آنکه اشتباهات خود را تکرار نکنید و اعتراف کار نشوید، مجبور به شناخت، انجام کارها، روابط و مرحله‌ی مبارزه هستید. در واقع، تمام مراحل زندگی ما چنین است ولی در موضوعاتی که بسیار به شما مرتبط است، دست کم در آنهایی که بسیار ضعیف می‌باشند، به شدت به یادگیری احتیاج دارید. زیرا طرزری که در تمام شما حاکم است، مطمئناً شیوه‌ی است‌گریزناپذیر از شکست. به تمام کادرها امکانات لازم داده شد. دست برداریم؛ نه تنها تحمیل موفقیت از طرف ما بی‌نتیجه ماند بلکه آشکار شد که برای شکست بسیار آماده‌اید. اگر به گذشته همه‌ی شما نگاه شود تنها یک شخص هم وجود ندارد که وضعیتش چنین نباشد. بایستی دلیل این را از خود پرسید. اگر می‌خواهید از وضعیت کادر دروغگو و شکست‌پذیر به‌درآید؛ همچنانکه در جنگ نیز این‌گونه‌اید، بایستی بی‌بیرید تمام روابط زندگی‌تان مخرب و نابودگر است.

ما در حضور تاریخ نمی‌توانیم بگویم چنین آمده و چنین هم بایستی برود. من می‌خواهم که دیگر به انجام کمی کار تاریخی اعتقاد داشته باشم. چهل سال است مشغول هستیم. می‌خواهیم در انجام کارهای بر وفق تاریخ، خود را برحق ببینیم، ولی چیزی که شما می‌خواهید انجام دهید مسخره کردن آن و به اثبات رسانیدن خلافتش است. چه اثبات بدی!

هنگامی که سرخط معلوم واقعیت محاکمه شده شما را بررسی می‌کنیم به‌نظرم برای همه‌ی شما کم تا زیاد ملاک است. یعنی در آن آینه به‌راحتی می‌توانید خود را ببینید. تمایلات شما به زندگی که کوچک‌ترین ارتباطی با انقلاب، آزادی و پیروزی ندارد، بیشتر در میان است. آری بزرگ‌ترین دورویی‌ای که می‌گویم این است! حتی نخواستن دیدن خود درماندگی است. به اصطلاح باتجربه‌ها آنها که خود را چیزی می‌بینند چنین‌اند، اگر این‌گونه باشند شما چه خواهید شد؟

به فکر فرو می‌روم که شما را در کجا نگه داریم و با شما از کجا آغاز کنم. باشد، این‌ها هیچ زندگی نکردند ولی در مقابل مان استوار دیده می‌شوند. اگر چنین است در کجا جای دهیم؟ اگر دشمن باشد خواهد گفت: «یا به قعر زمین، یا تبعید و یا خریدن.» ما هیچ کدام از این‌ها را انجام نمی‌دهیم؛ نه مرگ، نه تبعید و نه خریدن. زیرا در رفاقت، جایی برای این‌ها وجود ندارد. می‌گوییم به راه راست بیایید، سال‌هاست مقاومت کرده و نمی‌خواهند تنها یک واقعیت را درک کنند. توان ندارند. به اندازه‌ی یک نوزاد، بیچاره‌اند. هر چیزی که می‌گویند برای من خنده‌دار است. مثلاً در راه مقام - که بیش از هر چیزی وابسته آن بوده - قدرت و در ارتباط با خواسته‌های زندگی هر چیزی که می‌گویند آن قدر برایم بدبختانه می‌آید که می‌گویم نوزادان نیز چنین نیستند. از خود می‌پرسم چرا این‌گونه شدند؟ چرا این‌ها به‌وجود

آمده و یا زندگی کردن بلد نیستند؟ می‌گویم جنگ؛ نمی‌دانند به جنگ هم بپردازند. تحت عنوان جنگ، اعمال و هر چیزش بزرگش را جهت خودمرکزبینی‌های بی‌اهمیت انجام می‌دهد؛ خلق، ملت و آزادی وجود ندارند. تنها یک رقیفش نیز در کنارش نیست. یک جنگ و حشتناک خودمرکزبینی!

هنگام گفتن این‌ها مبالغه نمی‌کنم. فکر می‌کنم ناحقی هم روا نمی‌دارم. با متمرکزشدن رویدادها شاید وجدان‌تان بیدار شود. تا جایی که می‌بینم در دعاها از هفت سالگی جای گرفته و به‌نظر خودتان حرص بودن و عصبانیت بسیار بی‌اهمیت است. آن نیز برای "مامان به من کمی ماما بده" و "یا مادر به من یه تکه نان بیشتر بده" می‌باشد. نمی‌توان یک میلی‌متر بیشتر از این را بیان کرد. تمام شخصیت‌تان بر روی این شکل گرفته است. این نوزادان گنده را در این جنگ بی‌امان چگونه در نظر بگیریم؟

آنگاه بایستی چگونه حلی بیاییم؟ علت سوال همیشگی من که "در میان شما یک ملت‌ان شجاع وجود ندارد" همین است. اگر آنچنان که ادعا می‌کنیم نیستید این گوی و این میدان. همه شما کم تا زیاد از آزمون‌های زیادی گذشته‌اید. کدام‌تان صدایش بلند و یا به‌جا و معتبر بود؟ مثلاً اگر من مسوول باشم، چند رفتار که بتواند مورد تأییدم باشد مطرح هستند. ملاک‌های من مهم بوده و اکنون به‌دلیل نبود تعقیب‌گری دیگر و اینکه آن را بر دوش من گذاشتید، مجبوراً اکنون من نمایندگی آن را برعهده گرفته‌ام. از لحاظ شما نمایندگی کردن یعنی این مطلب؛ اگر نقشه‌یی یا قولی داشته باشد بدون روی آوردن به تقلب‌کاری و فریب‌دادن، به‌طور آشکار بیان کنند که مطابق لزومات آن چه کاری را انجام داده است. کسی که صاحب این توان بیان باشد بسیار نادر است. کجاست آن کسی که مسوولیت می‌خواست؟ شما بودید که می‌خواستید با ما باشید؟

گفتن "به تازگی شما را درک می‌کنیم" بی‌معناست. مادام پایبند بوده و با تکیه بر آن می‌خواهید گام بردارید چرا تنها در سخن احتیاجات آن را برآورده می‌کنید؟ دروغ‌های‌تان بسیار زیاد است. چرا خود را دچار این وضعیت ساخته‌اید؟ اگر توان‌تان کافی نیست چرا به‌خود گفتید سربازم، فرمانده‌ام. حساب این را چگونه خواهید داد؟ اگر بگویید چیزی را که می‌دانستیم انجام دادیم در هیچ کتاب ارتشی و رتبه‌داری وجود ندارد. آشکار است که خودتان درست کرده و من درآوری است. کسی وجود ندارد که با تشخیص‌ها و پراکتیکی صحیح جوابگوی احتیاجات باشد. اگر هر چیز را طبق خود در نظر بگیرید، یعنی منکر سطح اجرا، حزبی شدن و نمایندگی‌تان هستید. چیزی که به آن دروغ و دورویی می‌گویم در اینجا است. دروغ‌گویان چنان واضح و فریبکاری نیستید؛ مانند بدبختی ناتوان و بیچاره دروغ‌گویید. ولی فرمانده بودن و سرباز بودن یعنی این: جوانمردی و عمل کردن به قول خود؛ سهم‌بودن در اعتقاد مشترک و تا آخر پایبندی به تصمیم و فکر است. به‌طور طبیعی این، به‌معنی چیزی که شما به‌گمان‌تان، حرف چیزی و عمل چیز دیگری نیست.

پایبندی یعنی بر خورداری از طرز جنگی که در عمل با خطوط اصلی‌اش سوق‌دهنده‌ی موفقیت است. وقتی که در این مورد ادعا می‌کنید که یک هیچ هستید، آنگاه به شما گفته خواهد شد دروغ‌گویید. از این لحاظ، نظم بسیار لازم است. چون که واقعه‌یی است که در سرآغاز انجام می‌گیرد. در اینجا بود و یا نبود من مهم نیست. از این لحاظ، با نام خلق هر کاری که بخواهد انجام شود، اگر یک نگرهبان باغچه را

هم به جای من بیاورید این دستور را خواهد داد و دارای چنین انتظاری خواهد بود. تئوری که در مقابل این فرا گرفته‌اید قطعاً در ارتش هیچ جایی ندارد. چیز صحیح در این مورد، قبول حقایق بوده و اگر مشکل هم باشد رسیدن بدان و اجرای آن است.

بر روی اینکه برخی حقایق را چگونه بیشتر برای شما توضیح داده و اینکه چه چیزی می‌تواند لزومات آن باشد فکر می‌کنم. صحیح‌تر بگویم اگر به رهایی اعتقاد داشته باشیم می‌گویید «واقعاً هم در این کار جای داریم» بایستی با شما چه کار کنیم؟ برای به‌درآمدن از این بیچارگی بزرگ و نابودی آن، بایستی چکار کنیم؟ از یاد نبرید که با این حال‌تان مگر من بتوانم شما را تا جایی برسانم که اصول عشیره‌یی اعتبار دارد. با فامیل و همشهری‌های مان کمی مدارا کنیم! وضعیت‌تان مگر به این میزان اجازه بدهد. یعنی نمی‌توانیم بگوییم با این‌ها ارتش و جنگ را به پیش ببریم.

می‌گویید رفتار و روابط روزانه؛ چگونه این‌قدر راحتید؟ نمی‌توانم درک کنم. جنگ‌جوترین و باتجربه‌ترین انسان این میهن هستم. ولی باز هم در کارها وامی‌مانم. تنها با راحت‌ترین حال‌تان مثل رقص "چفته تلی"^{۵۱} در این میان می‌رقصید. مگر شخصیت جنگ این‌طوری است؟ در واقع، خطای‌تان در اینجا است؛ خیال می‌کنید که مخصوصاً به دلیل مقامی که دارید شما را نمی‌شناسند و یا این کار من نیست. حال آنکه چنین نیست. ما مانند شخصیت‌های رتبه‌دار دیگر نیستیم. صاحب طرز مطبوع آنها نبوده ولی دارای شیوه‌یی هستیم که رفته‌رفته پیشرفت می‌کند؛ این از اول نیز چنین بود. فراموش نکرده‌ام. برای به‌کنترل‌درآوردن بچه‌های دهاتی از نظم یک بازیگر برخوردار بودم. تصور کنید که حتی در آن‌زمان برای گردآوری اطرافیان، بی‌درپی بازی درست می‌کردم. ولی چگونه؟ از شکار پرنده گفته تا جمع‌آوری خوردنی. با برخی کارهای کوچک می‌خواستیم به آنها یاد بدهم. مردی که در آن سن و سال به‌دنبال این کارها بوده مگر می‌شود شما را درک نکند؟ برای اداره‌ی شما مگر می‌شود نقشه نکشید؟ می‌تواند شما را به حال خود رها سازد؟ با این جنگ دشوار، شما را با عاداتی که از سیستم آموخته‌اید رها کند؟ در اینجا به‌تمامی در غفلت به‌سر می‌برید.

البته هنر من است؛ بدون تجزیه‌ی سازمان، برای توان‌بخشیدن به مدیریت همیشه تاکتیک‌هایی را می‌آزمایم، ولی شما این را راحت نمی‌بینید. ما ماییم. با گذشت زمان من، من می‌شوم. خودم بسیار می‌توانم سرپا بمانم. خود را بسیار فقیر حس می‌کنم. در واقع این‌ها را ما به شما یاد می‌دهیم. شخصیت‌های مورد دادرسی‌تان را در نظر بگیرید. در واقع، هنگامی که خود را چیزی می‌پندارید و این را به سطحی خطرناک رساندید برای کمی دیدن واقعیات، واقعیت رهبری و یا واقعیت حزب را محسوس کردیم؛ خود را بدبخت‌ترین انسان دنیا حتی مانند کودکی دیدند. این به چه معنا می‌آید؛ وضعیت بسیاری از شما آن‌گونه که می‌پندارید توانمند نیست.

در واقع اگر توجه کنید واقعاً هم به نیرومندی همه‌ی شما از دل پابیندم و احتیاجاتش را برآورده می‌کنم. در خانواده‌های‌تان کسی هست که شما را چنین موثر سازد؟ با اعتمادترین دوستان‌تان نیز چنین

^{۵۱} رقصی است تک‌نفره که در میان ترک‌ها رایج می‌باشد.

امکان نیرومند کردن شما را دارا هستند؟ وجود ندارد، ولی من شما را توانمند می‌کنم. می‌خواهم نیرو ببخشم ولی در عوض، کسی نیست که کمی نماینده‌ی حقایق باشد. من نخواستم که در وضعیت کودکی بمانید، از لحاظ اجتماعی - ملی صحیح برای پیشرفت‌تان هر چیزی ارایه شد. ولی کسی که این را به نیروی جوهری خود تبدیل نکرد شما بودید. چکار می‌توان کرد اگر شما دست از آن بردارید؛ خود را در شکل بزرگ‌شدنی بسیار خطرناک فراموش خواهید کرد.

مثلاً من احتیاط می‌کنم؛ هیچوقت مانند شما خود را در بزرگ‌شدن به فراموشی نمی‌سپارم. اگر می‌دادم نمی‌توانستم یک روز زندگی کنم. حال آنکه هر یک از شما اکنون یک بلای بزرگ‌بودن هستید. اگر شما را راحت بگذاریم خلق از دست شما به درد افتاده و تمام نهادهای مدیریتی‌مان به دلیل مقتضیات تئوری مشهورشدن سرکوب بلا می‌شوند، البته با تکیه بر من؛ موجبات ناراحتی من در اینجاست. هنگامی که او را به حال خود رها می‌کنم، مثل یک کودک گنده‌اید و شاید هیچکس به او سلام ندهد. ولی با تکیه بر ما حتی می‌تواند جان انسان‌ها را به‌درآورد. در اینجا نقاط صحیح؛ خود را پایمند احساس کردن و کسی که بتواند برای شما منبع و تکیه‌گاه نیرو باشد و آگاه‌شدن از تمامی واقعیات هویتی‌اش می‌باشد. شما نمی‌توانید به‌مانند من خود را تنظیم نموده و واقع‌گراشدن را در خود تحقق ببخشید. کاری که انجام می‌دهید مانند فریبکاری دهاتی، دزدی نیرو است.

وضعیت بسیاری از شما را به تاجر قیصری تشبیه می‌کنم. تاجر قیصری چه می‌کند؛ خر پدرش را رنگ کرده به پدرش می‌فروشد! نتیجه‌ی که در آخر در مورد شما بدان رسیدم اگر باورنکردنی هم باشد صحیحش این است. در تمام گزارشاتی که نوشته‌اید می‌گویید: «نیروی که از رهبری گرفتیم، چگونه در برابر رهبری و حزب به‌کار گرفتیم». آری، این کار تاجر قیصری است. حداقل تاجری قیصری باشید. چیزی بگیر و در مقابلش چیزی بده. شاید رفقای‌مان شرم کنند ولی در آنها توان سیاسی، کاری که انجام می‌دهید سطحی‌ترین تجارت است. وقتی که می‌خواهم مفهوم اجتماعی هر یک از شماها را درک کنم نتیجه‌ی که بدان می‌رسم این است. حال آنکه همان‌گونه که این نیرو را من تشکیل نداده‌ام ما نیز شما را بزرگ نکردیم.

ادعا می‌کنم که از یک کلمه گرفته تا مهم‌ترین واقعه‌ی که بدان می‌گویید اختیارات، هر چیزی را با آگاهی و مسوولیتی بزرگ به شما دادیم. حال آنکه من نیز دریافت کردم، نیروی من را از خلق و شما گرفتم، ولی طرز من آشکار است. بایستی آگاهانه، نقشه‌دار و با سازماندهی و حافظ باشید. برایش دلسوزی می‌کنم. به کوچک‌ترین گام خطاکاری فرصت داده نمی‌شود. از طرف دیگر، این توان همیشه تولید گشته و بزرگ می‌شود. چرا خود را با من به شکلی کاذب مقایسه می‌کنید؟ برای این کار چه حقی دارید؟ چرا مصرانه مرتکب این دروغ می‌شوید؟ توان‌بخشیدن دین‌گردن ماست ولی چرا استفاده صحیح را نمی‌دانی؟ لازم نیست تاجر قیصری شوی! انسان اگر شاگرد هم باشد به استادش نگاه کرده و می‌گوید "بایستی من هم این مغازه را بزرگ کنم؛ به نیروی من کمی توان اضافه کنم." به کجا و برای کدام مقام؟ اگر نگاه کنید بسیاری از تاجران این‌طور هستند. واقعیات را خواهم گفت ولی شرم می‌کنم و یا اگر بگویم، بازی خراب می‌شود و یا خدا می‌داند به کدام خرابکاری سر بزیند؟ برای این نیز می‌گویم؛ این بازی

مشکل را بایستی بیاموزید. در این موضوع کسی که به خود بسیار اعتماد دارد بلند شود تا که واقعیات او را از هر جهت روشن کنم که چگونه بازی را طبق مقرراتش بازی نکرده، نیرو را صحیح به کار نبرده و حشش را ادا نکرده است؛ می‌توانم در شخص تک‌تک شما بازی بسیار بدتان را به اثبات برسانم. برای این نیز اگر با ما هستید، می‌گوییم یاد بگیرید و با ما بحث نمایید. حتی می‌توانید با ما دعوا کنید. می‌توانید بگویید چرا ما را فریب دادید؟ من خواهان جای گرفتن در این بازی هستم. می‌توانید با گفتن «من در این جنگ جای نمی‌گیرم» محکوم کنید. دشمن نیز هر روز از فریب دادن شما به دست من سخن می‌گوید. شاید شما را فریب داده باشم ولی بهانه‌هایم روشن است! خب، تو چرا فریب خوردی؟ چرا تا به امروز با فریفتن خود زندگی کردی؟ تو هیچ مسوولیتی نداری؟ من دشمن خود را هم فریب می‌دهم. کسی که شما را آفریده دشمن است. بنابراین البته که شما را یعنی در وجود شما دشمن را فریب خواهم داد. این وظیفه‌ی من است. اگر به درد شما نمی‌خورد از خود دفاع کنید. نه که از خود دفاع نمی‌کنید از خود دفاع می‌کنید؛ در این طرز تجارت قیصری، گویا هوشیار چنین می‌کنند. البته دیگران نیز به‌طور نهانی انجام می‌دهند که این‌ها از چیزی خبر ندارند. یعنی آنها از اول تا به آخر چنین آمده و چنین می‌روند. حال آنکه شما به اصطلاح بسیار پایند ما هستید. اکنون نیز به ما گوش می‌دهید؛ پس من چی هستم؟ به دنبال چه هستم؟ و من جنگجوی چه هستم؟ گویا سال‌هاست که تحلیلات ما را می‌خوانید. چرا تنها یک‌روز هم که شده این را نمی‌گویید؟ «این مرد که پایند او هستیم و رفیق راه ماست این شیوه‌های ما را قبول نمی‌کند؟»

رفاقت؛ اتحاد آنهایی که به‌طور مشترک زیسته و می‌جنگند. بر این باور و ادعایم که بسیاری از رفقای پیشاهنگ‌مان را درک نکرده‌ایم؛ «تو هم ما را درک کن. حزب من است.» برای این نیز احترام قایلیم. حزب، شما باید بدان توجه می‌کنم. به یک درصد از جوهری که حزبی می‌شود توجه می‌کنم. محیط لازم را ارایه می‌کنیم، به وضعیتی درمی‌آورم که بیشتر از من دارای اختیارات باشید. قرارگاه مرکزی نمونه‌ی کوچکی از آن است. در آنجا تقریباً تمام فرماندهان گروه چه کار کردند؟ چیزی با نام حزبی‌گرایی را جانداختند؟ تنها یک مدیریت ما که حاضر به اهدای جان خوب باشد کجا وجود دارد؟ و من به‌رغم این‌ها چگونه به‌طور رسمی و فعلی مسوول کل PKK گشتم؟ حزب را با گذار از آن به وضعیتی غیرقابل شناخت درآوردید من نیز کمی خلاف آن را انجام داده؛ با گفتن «حزب این است. حقیقت این است.» اصرار زیادی ورزیده و آشکار است که به این موقعیت دست یافتم. وگرنه برای این آیا من از شما صلاحیت دزدیده‌ام، خودم بر خودم تحمیل کرده‌ام؟ کاملاً برعکس، هنگامی که شما به صورت مغایر با سازمان درآوردید، عملکرد من تنها اصرار بر حقایق بود. واقعیات، اینچنین ما را توانمند ساخت. پس حزب شما نیستید، منم. اگر شما حزب بودید؛ قوی می‌ماندید. هیچکس از شما نمی‌تواند بگوید تو نیرو را از من دزدیدی. چنین نبوده، در تمام مراحل زندگی‌مان در تلاش برای سرپا نگاه داشتن شما بوده و می‌توانم این را به اثبات برسانم.

توانابودن و حزبی‌بودن‌تان را به کناری بگذاریم؛ در شخص خود به شکلی وسیع بسیاری از ارزش‌ها را از دست دادید. اگر این نتیجه را که در عوض نمایندگان کردن حزب و پیشرفت فعلی موجود کسب

کردم با اثباتی بزرگ آشکار شود؛ دیگر اگر به شما هم بر بخورد، فعلاً واقعیتی است که بایستی پایبند آن باشید؛ از هر جهت برای خود زندگی را مشخص ساخته و طبق آن نیروی زندگی را نشان دهید. تکوین حزبی تنها این چنین تحقق می‌یابد. در غیر این صورت، دست‌درازی به اختیارات، اسلحه‌های حزب، ارزش‌ها و امکاناتش مانند یک دزد و با به‌بازی گرفتن آنها ممکن نیست. اگر اینگونه باشد وحشی‌گری است. مگر شخصیتی که از شکارچیان قبیله‌های عصر حجر باقی مانده بتوانند چنین کاری را انجام دهند.

اگر کمی بیشتر دنیای درونی‌تان را تحلیل کنم، اوضاع باورنکردنی پدیدار می‌گردد. تعمیق‌بخشیدن برای من مشکل نیست ولی منتظرم شما در جایی بگویید «کافی است درک کردیم». تا زمانی که این را نگویند دست از یقه‌ی شما برنخواهیم داشت. غیر از این نمی‌توان به‌صورت رهبری درآمد. بایستی برخی سوگندهای شرافتمند و دفاع از ارزش‌ها را تحقق بخشیم. به هیچ‌کس اجازه‌ی ادعای مردبودن از راه‌های ارزان را نخواهیم داد. حتی وقتی مادرم می‌گفت «تو را این‌قدر بزرگ کردم، چرا این و آن را برایم نمی‌خری؟» با گفتن «مغایر با قوانین است» آن را نمی‌پذیرفتم. شخصی هستم که دارای چنین عنادهایی هستم. به‌طور قطع، هیچ‌کس را با زور نگرفته و از حوزة‌ی خود بیرون نمی‌کنم. فقط اینجا عرصه‌ی فریب‌دادن نیست. نمی‌توانم دورویی را قبول کنم. من واقعاً مبادی بی‌امانی دارم. اگر این رسمی شده و خلق از آن آگاه است بایستی راهی را یافته و بدان احترام بگذارید. بسیار ناراحت می‌شوم وقتی که خیال می‌کنید قلدرید. به‌نظر من این‌ها اشتباهند.

هنگامی که من این جنگ را گسترش دادم، اگر به‌خود و بنابراین به انسان‌های مان اعتماد نمی‌کردم، نمی‌توانستم این گام را بردارم. می‌دانید که این یک داستان خارق‌العاده دارد. کسانی که سازماندهی را هیچ تلقی کرده و تنها یک قانون سازماندهی را درک نمی‌کنند انکارگر و دروغ‌گویند. این سر‌بابودن‌تان را مدیون چه هستید؟ اگر من فقیرترین بنده‌ی خدا هم باشم، می‌توانم در مقابل آن‌همه هیچ‌دیدن من و مفت‌خوری‌تان بی‌صدا بمانم؟ اگر PKK بی‌بودن من و شما را کناری بگذاریم و به‌مانند یک محقق عادی نیز در نظر بگیریم چنین است. برخی مسوولان MIT به اینجا آمده و می‌خواستند ما را از هر لحاظ درک کنند؛ نمایندگی دارند و هر روز ما را مورد تجسس قرار می‌دهند. حداقل به اندازه‌ی آنها تحقیق کنید. دیگر یا بمانید یا بروید.

من نه بلای سر شما بلکه می‌خواهم با شما جنگی بی‌امان را به‌پیش ببرم. حتی می‌توانم خود را در سطح یک طرفدار ببینم. اما اگر یک ملتیناید، طرفدار از شما یک انتظاراتی دارد. طرفدار اهدافی دارد و به دلیل عدم توانایش، از توان‌بودن ملتین برخی انتظارات را دارد. اگر آن ملتین آن را عملی نکند، محبوب هم نمی‌شود. می‌خواهم از رهبری بحث کنم. وضعیت شما به این اجازه نمی‌دهد. در اینجا چیزهایی را که می‌خواهند به اثبات برسانند و یا بیان کنند بسیار خوب می‌دانم. مخصوصاً در رأس مرکزمان تمام سال‌های خود را صرف کرده‌اند: «خوبیم، متشکر، اگر لازم باشد خواهیم مرد، ولی بی‌خیال، لازم نیست حساس در نظر گرفته و به‌طور فشرده به‌هم بافت. اگر دانسته‌های مان را عملی کنیم از این کار ممنونیم.» چیزی که در زیر این نهران مانده بازی با یک تاریخ بزرگ است؛ به صفر‌رساندن کارهایی است که شاید بتوان برای این خلق انجام داد.

اگر بر اساس واقعیت شما این‌ها را در نظر بگیریم "در زندگی‌ام، اینم و آنم" و یا "به معرفت و جسارتم" باور ندارم. هنگامی که آشکارانه این‌ها را بیان می‌کنید در استفاده از موقعیتی که در آن قرار دارم بسیار دقت به خرج داده و نمی‌گذارم از من سوءاستفاده کنند. اگر بگویید شما را به کار گرفته‌ام بایستی بدانید که به دلیل برخی اهداف از شما استفاده کرده و برای این امر، مهارت بزرگی را نیز به کار گرفته‌ام. پس چطور از من استفاده می‌کنید؟ در تاریخ به جز من آیا کسی دیگر وجود دارد که بیشتر از من با نام یک خلق خود را به کار گرفته باشد؟ پس مادام که از خود برای این خلق بهره می‌گیرم، استفاده از شما که از درون این خلق آمده‌اید دین گردن من است. به جز این با شما چه کنم؟ برای این خلق به کار نگیرم و یا اینکه برای دشمن به کار بگیرم؟

از روزی که به دنیا آمده‌ام تاکنون در مقابل بزرگ بودن ساختگی شما خود را در مانده می‌بینم. ولی حالا که به این سن رسیده‌ام آیا دیگر نمی‌توانم از خود دفاع کنم؟ اگر مشکل شما تجربه و حتی آموزش می‌بود، می‌توانستیم بسیار بیشتر ارایه بدهیم. کار کمی به جای دیگری رسیده است. برای ما ارزیابی صحیح آن ارزش‌هایی که بر روی آن بازی صورت می‌گیرند و اینکه بر سر راه گردش چرخ تاریخ به نفع ما سنگ انداخته می‌شود آشکار گشت؛ نیچاندن چرخ! چشم خود را به این دوخته‌اید. زیرا بی‌صبرید. از بی‌اهمیت‌ترین حالتان جهت زندگی با خود غرغر می‌کنید، آنچنان که انسان از شما می‌ترسد. بدون هیچ خجالتی، در سخنانی که گفته، رفتاری که انجام داده و موضعی که اخذ می‌کنند وجود دارند. مگر به دلیل این مواضع تان مدام به شما تذکر ندادام. پس کسانی که هیچ‌وقت این تذکرات ما را جدی نگرفتند، چه کسانی هستند و بهانه‌های‌شان چیست؟

تحت فشار قرار گرفتن شما را می‌توانم درک کنم. ولی من نیز سختی می‌کشم. باور کنید که در جایی به اندازه یک قبر است، بازی بزرگی انجام می‌دهم. تمام بهانه‌های این امر را به شما گفتم و عرصه‌های بسیار گسترده برای کار و فعالیت به شما ارایه شد. خب، در اینجا کسی که به اندازه‌ی یک سوزن ارزش نمی‌دهد کیست؟ شما مرا احق پنداشته و فکر کردید که خودتان بسیار باهوشید. اما روشن شد که این‌طور نیستیم. اکنون در این وضعیت چه خواهید گفت؟ چرا رفاقت را این قدر با مشکل روبه‌رو ساختید؟ اگر برای یک‌بار هم باشد آخرش را هم حساب نکردید؟ من چیزی گفته بودم؛ «اگر در قبر هم باشد بایستی حساب‌دهی را بدانید.»

رفیق محمد خیری دورموش، مگر در زمان شهادتش نگفته بود: «ما مدیون می‌رویم؛ بزرگ‌ترین ناراحتی‌مان این است؟» پس این سخن بسیار باارزش چه معنایی دارد؟ چه کسی خود را با بانگ‌های شهید زیلان وفق داد؟ این بانگ‌ها را هیچ‌کس به حساب آورده و از من اجازه می‌خواهد. مگر می‌توانم چشم‌پوشی کنم؟ شصت روز در اعتصاب غذا مقاومت کرده و می‌گویند «من مدیونم» و احساسات واقعی خود را بیان می‌کند. زیرا آنها جنگجویان بزرگی بودند؛ تمام دغدغه‌اش زیستن برای ادای دینش می‌باشد. دیگر هیچ چیز دیگری را نمی‌خواهد. مگر این، موضع‌گیری صحیحی نیست؟ مگر این برای ما به‌عنوان یک مبدأ اصلی در نظر گرفته نمی‌شود؟ دیگری، یک دختر بسیار جوان! کمی از ارزش‌های ما متأثر شده و هم آن درک و اجرای صحیحی را که می‌دانیم با توانایی بزرگی نشان داده است.

شما خود را از تمام این‌ها معاف دیده، صاحب حق و رتبه دیده، ولی اصلاً مدیون مقتضیات مقررات ندیده است. در حالی که از امکان بسیاری برخوردار بوده لزوماًش را به‌جای نیاورده و این را بر من نیز تحمیل می‌کند. حتی اگر من از بدترین بی‌ناموس‌ها باشم مگر برای این سرخم خواهم کرد؟ مگر به این هیچ فکر نکردید؟ بدون آنکه خجالت بکشید مرا اینقدر بدبخت و بیچاره دیدید. ولی بایستی حساب این را می‌کردید که در جایی محتملاً بتوانم چیزی شده و واکنشی از سوی من صورت گیرد. اگر می‌گفتم مانند جانوران وحشی شاید برای شما بهترین بهانه "بخشش" می‌بود. در صورتی که آگاهانه انجام می‌دادید بایستی مغزتان را تجزیه کرد. اکنون در برابر ما برای ایستادن چه نیرویی دارید؟ ما با نام یک خلق مگر می‌توانیم با این ارزش‌ها بازی کنیم؟ اکنون نماینده‌ی این ارزش‌ها من هستم. اگر هنگامی که من قابلیت خود را از دست داده و بی‌توان شدم، می‌توانید مفت‌خوری کرده و حتی یک سازمان توطئه‌گر تشکیل دهید؟ من می‌گویم که نمی‌ترسم و تا جایی که بتوانم مقاومت کنم، مقاومت خواهم کرد. ولی در برابر چشم‌مان چنین بازی کردن با ارزش‌ها و قوانین غیر ممکن است. قبل از هر چیز باید این‌ها را عملی کنید. به‌دنبال آن هستم که شما این‌ها را بیشتر محسوس کنید. در غیر این صورت توان داشته و می‌توانم قیامت برپا کنم.

به اینجا آمده‌اید. هر چقدر فرصت داده می‌شود جسارت انجام زندگی سطحی خودتان را بیشتر نشان می‌دهید. از بزرگ‌ترین مبدأ و جنگ بی‌خبرید. خلق‌ها از این رو، ریشه دواندند. برای ما بدترین چیز، به این دلیل آشکار شد. ما امکانی به‌دست آوردیم و به شما ارایه کردیم. اکنون می‌بینیم که تمام جنگ شما برای نابود کردن این است. در وضعیت مدافع خود نیستیم ولی مرا مجبور به این کار می‌کنید. نایستی مرا این قدر ناتوان و احمق می‌پنداشتید؛ اینقدر غافل و جاهل شوید. بایستی بزرگی را کمی لایق می‌دیدید. چرا به چپ و راست خم می‌شوید؟ برای این خلق، کمی راحتی و صاحبان حقیقی لازم است. اگر تا حدودی این‌طور باشید مگر قیامت می‌شود؟ همیشه مرگ وجود دارد. ولی مرگ برای من، همیشه ارزان‌ترین چیز است. خارج از این راه، از لحاظ جامعه‌شناختی، مرگ اگر وجود داشته باشد آن است. آن هم در این راه ممکن است این را صورت بخشیده و چیزی بهترین از این چیست؟

تمام این‌ها را برای آنهایی می‌گویم که در میهن و در میان رفقای خود، خود را بسیار عاقل دانسته، آگاهانه تمام ارزش‌ها را پایمال کرده و یا در مقابل وظایف بسیار مهم جسارت برخورد به‌دور از بینش و ناآگاهانه را نشان می‌دهند. اگر اکنون یک کودک طبق آن شما را بزرگ کنم. نخیر اگر می‌گویید "دیگر بزرگ شده‌ایم، جوانیم می‌توانیم کار کنیم" تا که ما با شما طبق آن برخورد کنیم. نزد ما اعمال فشار وجود ندارد. داریم به شما الفبا را یاد می‌دهیم. اگر وارد اصل کار شوید به چه حال در خواهید آمد؟ تمام سلاح‌تان این است که با نام هجوم به‌سوی دشمن، همچون کارت فشاری برای تهدید کردن صورت می‌پذیرد. من تدابیر خود را اتخاذ کرده‌ام. به هر جایی که بخواهید می‌توانید بروید. من از لحاظ وجدانی راحتم. این، برای من کافی است.

خطرناک‌ترین گریز نیز ماندن در حزب و تحمیل این موضع‌گیری است. در حالی که تا به آخر ناآگاه، بی‌قانون، بی‌جوهر و بدون حساسیت و دقت هستید، می‌گویید: «ما هم در کنار شمایم.» ولی به

بازی‌تان در نمی‌آیم. هر چقدر که می‌خواهید ادامه دهید. کسی مثل من زیرک و عاقل وجود ندارد. آشکارانه بیان می‌کنم که به گمانم در موضوع سرکار گذاشتن انسان‌ها درس‌هایم را به خوبی فرا گرفته‌ام. خود را همیشه فرشته‌ی خوب نمی‌بینم. ولی وقتی که کار به شیطان‌شدن برسد، افریت را هم پشت سر می‌گذارم. من موقعیت خود را چرا این قدر نیرومند کردم؟ چرا این خلق را به شکلی که به من نیرو و توان دهد پایبند کردم؟ برای گرفتن انتقام! برای گرفتن انتقام از هر چیزی که از آن عصبانی شده، درست ندیده و زشت می‌بینم. تازه این را می‌فهمم. تازه این را می‌فهمید و یا تاکنون نفهمیده‌اید؟ فلسفه‌ی انباشت نیرو از دیدگاه من چیست؟ این سوال را هیچ از خود پرسیده‌اید؟ بایستی از خود بپرسید که این انسان چرا این قدر در تلاش بوده و این همه خود را نیرومند می‌کند.

تا اینجا آمدید. حداقل اکنون دست به یادگیری بزنید. چرا من اینقدر خود را به سختی وامی‌دارم؟ هر چقدر که درس داده باشم، به اصطلاح نیرو گرفته و در تلاش جهت نابودی ما صرف می‌کنند. وقتی که می‌گویم چرا چنین می‌کنید، مردهای گنده دست به گریه می‌زنند. این رسوایی و دورویی است. از خواسته‌های زندگی کردن بحث کردید، به شکلی باورنکردنی و عمیق تئوری زندگی پیشبرد دادیم. برخی از خواسته‌ها و دوست‌داشتن‌های‌شان بحث کردند؛ برای این تئوری عشق را بسط دادیم. شما در کجای تئوری جنگ و عشق جای دارید؟ اگر این را نگویند به شما اجازه زندگی کردن نخواهیم داد. این قانون رهبری است. نگویند که هیچ درک نکردیم و نشنیدیم. اگر طبق خود تئوری داشته باشید بایستی بلافاصله به جای دیگری بروید. زیر ماسک من نمی‌شود. من که شخص دروغگویی نیستم!

به نظر دشمن هنوز سرپایم و من چقدر پایبند PKK باشم شما را نیز به این پایبندی دعوت می‌کنم. هر چقدر به واقعیات تئوریک و پراکتیک خلق پایبندی نشان می‌دهم شما نیز آن قدر نشان دهید. مگر سوسیالیسم نیز این نیست؟ مگر رنج اشتراکی این نیست؟ اگر اکنون به شما بگویم که ترسوید، بیشتر از من برای مرگ حاضرید. اگر بگویم جاهل سیاه‌بختید، به گمان‌تان هر چیزی را می‌دانید. پس تحت چه عنوانی، این قدر با کارها بازی می‌کنید؟ اگر از درون می‌گویید «باور نمی‌کنیم در واقع، این یک بازی بود که تو ما را به دام آن انداخته‌ای.» تا که آن وقت به این بازی پایان دهیم. حداقل چه کسی این طور فکر می‌کند تا که برای او نیز [بازی‌اش را] به پایان برسانیم. دیگر به خودم شک می‌کنم. بیش از صد دوره آموزشی ایجاد و برای همه آنها تلاش بزرگی صرف نمودیم. تنها یک نفر که خود را مورد بازنگری قرار دهد ظاهر نشد. در پی اثبات آنند که چگونه تبدیل به انسان نشده و طبق خود به شکل افه درآمده‌اند. افه‌شدن شما در برابر یک پلیس به چه دردی می‌خورد؟ برای خود دادرسی ساختگی دارید. نمی‌خواهد تاریخ حزب را اصلاً درک کند. واقعاً هم به کارگیری PKK را مانند کار تخته‌ی نقش‌دوزی هیچ به حساب می‌آورید. برخوردارتان مانند آن است که اصلاً چنین PKKی وجود ندارد. به این دلیل است وضعیت خطرناک به خود می‌گیرید. دیگر تاریخ مراحل حزب‌مان را که از پل صراط گذشته‌اند درک کنید! بایستی چگونگی دست‌یابی به نیروی مدنی و تحمل، تأمین نیروی آگاهی و ملاک و توازن آن را بیاموزید. مگر خارج از این می‌توان تاریخ حزب را آموخت؟ این به معنی قلدری ساختگی همراه با در دست گرفتن اسلحه نمی‌آید. دوباره بایستی ذکر کنم کسانی که می‌گویند من برترینم، خود را از

وضعیت زندانی شدن نجات نداده است. هنگامی که ارتشی حاضر را به دست او دادیم، نمی‌تواند به‌جز پراکندن آن، نقش دیگری را ایفا کند. ولی یک تاریخ PKK در میان است؛ تاریخی که من ارگانیزه کرده‌ام. فرا نمی‌گیرید، زیرا واقعیات طبقاتی و شخصیتی مختص به خود دارید. اگر یاد بگیرید بازی‌تان خراب خواهد شد.

اگر اکنون نیز به واقعیت اجتماعی - ملی مان باور نداشته و نیز یک جنب‌وجوش و یک احیا وجود ندارد وای بر حال شما. از وضع شما ناراحتم، ولی از خود ممنون. زیرا هر چه باشد کارهایی را انجام داده‌ام. حداقل با تضادهایم روبه‌رو ماندم. مانند شما خود را فریب ندادم. اگر سخت هم باشد، از نتایج به‌دست آمده، اکنون راحت‌ترم. واقعاً هم نمی‌خواهم شما را با سختی روبه‌رو کنم ولی بایستی آشکار بگویم که؛ انسان در کودکی‌اش چه باشد آن است. فرض کنید که بیش از همه مانند پدر و مادرش است. ولی من از آن زمان تاکنون در تلاش هستم که طبق خود باشم.

از کودکی جنگی در میان است. اکنون نیز به‌طور طبیعی چنین خواهم بود. یعنی اگر در این سنم چنین نباشم چه وقت چنین خواهم شد؟ طبق شما ممکن نیست. می‌خواستم مثل شما شوم؛ می‌خواستم برای از کودکی تا بزرگی این خلق به شکلی درآیم که در تاریخ خود هیچ‌گاه شاهد آن نبوده است. یک انسان نماند که نخواستم درک کنم. کوشیدم تمام انسان‌های مان را شناخته، واقعیات‌شان را درک نموده و ناظر بر برخی واقعیات باشم. نمی‌توانید این را انکار کنید. شما نیز کمی درک کنید. اگر من برخی نظرات و مواضع محترم و باارزش داشته باشم، امیدوارانه آنها را خواهید دید. چرا همیشه از دشمن یاد گرفته، از ما یاد نمی‌گیرید؟ چرا این همه به این دروغ‌ها و حقه‌بازی‌ها ارزش می‌دهید. ولی چرا به برخی از واقعیات ما ارزش قایل نمی‌شوید؟ کمی تواضع داشته باشید. مگر من اکنون نیز با هیجان یک کودک چیز یاد نمی‌گیرم؟ آیا مرحله را تعقیب نکرده و با نشان دادن تمایلی شدید به شما مگر نمی‌خواهم در میان بگذارم؟ پس چرا این قدر فردگرا، بی‌توجه و مخفی‌کار برخورد کرده؛ از این لحاظ، قاطع و بسیار محافظه‌کارید.

همان‌گونه که می‌بینید به دلیل مشکلات‌تان نمی‌توانم سرم را بلند کنم. تا زمان گذار از این وضعیت‌تان چنین خواهد بود. آیا می‌توانید چیزی از ما درک کنید؟ واقعاً هم پیشرفتی وجود دارد؟ وضعیت موجود را درک کنیم که اگر کاری وجود داشته باشد انجام دهیم. حتی نمی‌توانید وضعیت‌تان را شرح دهید. اگر در میان شما کسی عاقل وجود دارد، به من چند چیزی بگوید.

در آزادی زیان‌رسانی وجود ندارد

زکی مرا بسیار به فکر وامی‌دارد. حتی این فکر به عقلم‌خطور می‌کند؛ آیا زکی می‌تواند از این فردیت بزرگ و صحیح‌تر اینکه از این طرزش گذار کند؛ در مورد آن شخص دیگر (سری ساییک) از

زندانی نامه‌یی آمده است. گفته می‌شود با پیشیل^{۵۲} گفتگو کرده است. در آنکارا یک دفتر نمایندگی بسیار بزرگ دارد. آن هم از طرف نزدیک‌ترین دوست‌هایش گزارش شده است. پیشیل تا چند سال قبل، به سری سائیک گفته بود که می‌توانم زمینه دیدار تو را با مهم‌ترین اشخاص درون دولت فراهم کنم. از این رو، هر روز با دفتر او رفت‌وآمد داشته به بحث و گفتگو می‌پردازد. فکر کنید که؛ اکنون پیشیل از طرف دولت غیرقانونی شده و می‌خواهند اخراجش کنند. حال او می‌خواهد سیاستمداری و یا شخصیتش را با چنین اشخاصی استحکام بخشد. اینکه تا چه میزان خطرناک است آشکار شد. چطور پیشیل را می‌شناسی؟ او در آن سه‌راه مهارت‌های زیادی دارد. شاید شما را فریب داده و بی‌خبرید. آن شخص شما را به کار می‌گیرد. در آنجا او را به سیاستمدار مبدل می‌کند. حتی این را نیز به او گفته است که؛ «من در زمان جنگ آن را نجات داده‌ام». آن مرد نیز حداقل به اندازه‌ی شما در آنجا جنگیده است؛ بی‌خبرید. این را به این دلیل می‌گویم؛ اگر به‌طوری بسیار جدی حزبی نشوید، خطرناک‌ترین کنترای دشمن بر روی تو حساب باز خواهد کرد. در مورد آن شیوه‌ی تو، من سایه‌ی این را دیدم. بهتر بگویم دشمن بر روی این خانواده‌بازی حساب می‌کند. چرا آن مرد را هدف قرار می‌دهد؟ می‌داند که از راه او تو و بنابراین از راه تو حزب را با سختی روبه‌رو کرده و در نتیجه موجب باز کردن خطرناک‌ترین شکاف خواهد بود. این یک خطر است. یعنی برای اینکه به تو فکر می‌کنم بایستی بیشتر از این، در مورد وضعیت تو تأمل کرد.

مثل آنکه شکست دادن تو در درون خانواده‌ی خودت کافی نیست. در خانواده‌ی PKK در وجود تو در تلاش برای شکست دادن PKK اند. این را نیز دشمن انجام می‌دهد. تو اکنون نیز این را نفهمیده‌یی. عدم حزبی شدن یعنی عدم دست‌یابی به قوانین صحیح سازمانی و این به معنی تکرار آن واقعیت شکست بزرگ در خانواده و در PKK است. انسان از تو شگفت‌زده می‌شود. با عنوان اینکه چگونه می‌تواند این‌گونه باشد به فکر فرو می‌رود. چرا اینقدر خودت را فریب دادی و چرا تاریخ PKK را انکار کرده‌یی؟ می‌خواهم نظراتم را در مورد اینکه چرا خود را با انسان‌های ما یکی نکرده عمیق‌تر کنم. البته تمام این‌ها باعث افزایش بیشتر شبهات می‌شود. چرا در تلاش برای ایجاد نظریه‌های جنگی مستقل بوده‌اید که در گزارش نوشته و بحث کرده‌یی؟ نظریه‌هایی در مورد زندگی درست کرده‌یی. صافی، مطمئناً من با شبهه به تو نمی‌نگرم. ولی تو چگونه جسارت کردی؟ و از همه مهم‌تر هنگامی که گفتی «تمام تکیه‌گاهم رهبری است» بدون آنکه کوچک‌ترین چیزی را درک کنی، هم خود را مثل نظریه‌پرداز نشان داده و هم آن را عملی می‌کنی. به این فکر می‌کنم چه کسی به تو این جسارت و جرأت را داده است. اگر خانواده‌بازی بگویم در آنجا نیز شکست خورده‌یی. حتی به وضعیتی دچار شده بودی که محتاج نان خشک شدی. به‌رغم آنکه هر چیز خود را از PKK گرفته‌یی، به وضعیتی دچار شده‌یی که PKK را جدی نمی‌گیری. بیا و از این کار سر در بیاور. یک سخن مشهور می‌گوید؛ «انسان اگر یک قهوه دوست را بنوشد، چهل سال او را فراموش نمی‌کند». هر چیزی را مدیون PKK یی ولی شکرگزاری را هم هضم

^{۵۲} یک کنترآگریلا بوده که در کوردستان بسیاری از میهن‌دوستان را بدون دادگاهی اعدام کرد و تمام کارهای زشت و پلید دولت را در کوردستان عملی ساخت.

نمی‌کنی. در اینجا به وضعیت شخصیتی که درک‌کردنش بسیار مشکل است درآمده‌ای و همان‌گونه که گفته‌ام، می‌خواستی این را به سطح نگرشی درآورده و فراتر از آن در این راه، تلاش بی‌امانی را انجام می‌دادی. هیچ از خود نپرسیدی که این‌ها صحیح باشند؟ بسیار فکر می‌کنم. یعنی اگر توجه کنی می‌خواهیم تو را جلب نماییم. مثلاً اگر تو را به حال خود رها کنیم، نه تو برای کسی چیزی باقی خواهی گذاشت نه کسی برای تو. وضعیتی بسیار خطرناک است. اگر بگویم تو یک بی‌وجدان بزرگ هستی، طبق این چیزهایی که گفتم بایستی تو را سوزاند؛ که حیف است. ولی با این روش‌هایت هم به نتیجه نخواهی رسید. صددرصد متوجه خواهی شد. به دلیل اینکه مسوولیم حتی نمی‌گذارم بخوابیم. آنقدر با امور صاف و خام برخورد کرده‌ای که انسان به وحشت می‌افتد.

تحلیلات سیاسی‌ای و نظرانی که در مورد گریلا ارایه کرده‌ای شاید برخی نتایجی افراطی باشد ولی با ایدئولوژی PKK و حتی جنگ سیاسی بزرگ اصلاً هم‌گرایی ندارد. هیچ ربطی با سازماندهی‌ای که من انجام داده‌ام ندارد. تو با این می‌توانی چکار کنی؟ جملاتی که در مورد زندگی به کار برده‌ای هر چیز را لو می‌دهد. حتی زیاد بعید نیست که خیلی سریع به وضعیت کنتررا درآمده باشی. چقدر مساله‌ی وخیمی! اگر تدبیر عمومی وجود نداشته باشد وحشتناک خواهی شد. قصد و نیت خوبی داری. نمی‌گویم که عمدی انجام داده‌ای؛ من این خصوصیت را به خوبی می‌شناسم. با زور و بلا از جنگیدن بازداشتیم. اگر فرصت بیشتر می‌یافتی و امکانات بیشتری برای ایجاد حاکمیت وجود می‌داشت هر چیز تمام می‌شد. اکنون بیا و نگران نشو. در واقع عجیب می‌بینیم. یعنی نمی‌خواهیم امیدم را قطع کنیم، به جنگیدن و موفق‌شدن باور دارم ولی نمی‌توانم این را در نظر نگیرم. این تصمیم‌گیری فردی و چنین اعمال بی‌امان و بی‌تردید آن را از کجا آموختی؟ چه کسی این توان را به تو یاد داد؟ واقعاً هم تعجب می‌کنم. بر این اساس از خود سوال می‌کنی زکی؟

زکی: رهبرم می‌خواهم در پرتو تحلیلات‌تان به‌طور خلاصه بیان کنم. صحیح است؛ یعنی بر روی ایستار فردی من در درون حزب سایه‌ی دشمن وجود دارد.

- سایه هم دارد. آیا توجه کرده‌ای که بر روی این چقدر حساب کرده‌اند؟

ز: من از روز اول متوجه شده‌ام و از راه‌های گوناگون آن را به حزب انعکاس داده‌ام. من در واقع، ...

- ولی انعکاس چیزی است و متحول کردن چیز دیگری.

ز: به دلیل اعتماد به‌خود و رهبری کمی هم می‌خواستم زیر این سایه بمانم. در این باره به این نیز فکر کردم که دشمن کمی در مورد این شک و امیدهایی داشته باشد.

- ولی او (سری ساکیک) ارتباط برقرار می‌کند. این رابطه بر سر میلیون‌ها انسان بلا خواهد شد. تو

می‌توانی به اینجا خوشبین باشی. شاید خوشت هم بیاید ولی او نمی‌ترسد. اکنون اگر این مرد را مورد مؤاخذ قرار داده و مجازات کنیم چه خواهد شد؟

ز: رهبرم برای سری گفته می‌شود. من از روز اول در تلاش بودم رابطه‌ی او را با حزب قطع کنم.

رفت و در اروپا ارتباط برقرار کرد. خط‌مشی که او از کودکی تا به حال دنباله‌رو آن بوده و می‌پذیرد با خط‌مشی‌ای که ما عملی می‌کنیم تفاوت دارد. در میان ما هیچ رابطه‌ی وجود ندارد.

- خط‌مشی نه، به آن کنترا امید داده شد. هر روز با کنترا گفتگو می‌کند. فکر کنم با او روابط دیگری هم دارد. یشیل درنده‌ترین قاتل است؛ می‌دانی آن مرد کسی است که روستایی‌ها را بی‌رحمانه از بین می‌برد. درنده‌ترین قاتل سه‌راه بینگول-العزیز-درسیم است. به دفترش رفته و دیدار می‌کند. مگر با چنین قاتلی می‌توان چه ملاقاتی کرد؟ حتی مسعود یلماز با "چاتلی" ملاقات نکرده است. در صورت به اثبات رسیدن ملاقاتش او را به بدترین وضعیت دچار می‌کند. آنگاه می‌گوید «من هر روز با یشیل گفتگو کرده مگر چی شده؟» از این رو می‌گویم که نباید سطحی در نظر گرفت. مهم نیست. یعنی خواهی گفت از خانواده‌بازی است به‌من چه؟ همچون یک واقعه‌ی فرهنگی، بسیار تحت تأثیر این‌ها قرار داریم. آن هم مهم نیست. ایستار او با تاریخ PKK یعنی با شکل‌گیری تئوری و پراکتیکی آن هیچ رابطه‌ی ندارد. نمی‌خواهی هم هیچ رابطه‌ی برقرار کنی. همیشه در حال گریختن هستی. ولی با تکیه بر آن، ابرقدرت شدن را اساسی‌ترین حق خود می‌بینی. آیا بسیار خطرناک نیست؟ این، به چه معنی می‌آید؟ آیا هیچ فکر می‌کنی؟

ز: رهبر من نظراتم را در گزارشاتم توضیح دادم. دلایل و برخورد با زندگی و جنگ را آشکار کردم. من اکنون ادعا نمی‌کنم چیزهایی را که بیان کرده‌ام به‌تمامی صحیح است. ولی اکنون نیز ادعا دارم که در عمل در میان اعمالم و تحلیلات رهبری تفاوت بسیار زیادی وجود دارد.

- باشد، یکی از بارزترین نمونه‌های آن نیز تویی. ولی تو چگونه توانستی خود را از بوتان و آمد مجرد کنی؟ در حالی که جزو کسانی هستی که بیش از همه در آن ایالت‌ها گشته‌یی؟ چگونه می‌توانی فراموش کنی که بیش از همه مسوول این پراکتیک هستی؟

ز: من خود را طرد نمی‌کنم. من می‌خواهم از این نجات یابم.

- خودت نوشته‌یی. شیوه‌ی تو تنها این بوده که به بوتان بروی و آنجا را بر سر آنهاپی که در آنجا نبود خراب کنی. این گونه حقه‌بازی ممکن است؟ به‌نوعی می‌گوید «مسوول منم»، می‌خواهی به جوهر کار وارد شوی. تو برای ندیدن این به تلاشی دیوانه‌وار روی آوردی؟ خطا کرده است، خوب، اکنون می‌خواهی این را توسط من پاک کنی؟ دست از آن بردار. تمام خطا کار من است. من مسوولیتش را برعهده می‌گیرم. باشه چرا اکنون نیز این تحول را در PKK نمی‌بینی؟ چیزی که شما بدان جنگجو بودن و دستاورد می‌گویی من بر روی آن بسیار فکر می‌کنم که خودت در یک جمله گفته‌یی؛ حتی لازم نیست که من بگویم. آیا تمام جنگجو بودن تو در درون حدود فردیت بود؟ تمام جنگجو بودن از راه امکانات PKK بود؟ از قبل برخی انتظارات خانواده‌یی که بسیار به‌دنبال آن افتادی، وجود دارد؛ می‌گویی آنها را جلب کنیم! این گرایش؛ «نمی‌خواهم در بوتان بمانم. حتماً بایستی به موش بروم. در موش هم به زنگوک^{۵۳} بروم» چیست؟ تو در روستایت حسابی داری. یک حساب کوچک دهاتی داری. تمام این PKK را گرفته و برای این به کار می‌بری؛ به دنبال اوپی. خودت نوشته‌ای. به گفته‌هایت کمی معنی‌بده. چرا زنگوک؟ چرا موش؟

^{۵۳} نام یک روستا از توابع موش روستای شم‌دین ساکیک خائن است.

ز: «رهبرم، این برخورد و فکر ۱۵ سال قبل است. اکنون...»

- ولی ظرفیت تو همین است.

ز: بله از آن نشأت می‌گیرد.

ویژگی دیگری در میان است؛ از جنبه‌ی طرز تفکر حتی یک انسان وجود ندارد که با او به توافق برسی. متوجه این شده‌یی؟ کسی که با تو تنها یک مخالفت ساده‌ی لفظی هم داشته باشد، با گفتن "نابخشیدنی هستی" او را در برابر خود قرار می‌دهی. باشه هیچ فکر نمی‌کنی که این رهبر چگونه این قدر تحمل می‌کند؟ توجه کن تو همان گونه که حتی یک کلمه را هم تحمل نمی‌کنی، بسیاری را هم رنجیده کرده‌ای. این هم یک راهکار است؛ نمی‌گویم بدنیتی. این به کجا می‌انجامد؟ تو با این طرز نه تنها نمایندگی کردن PKK آیا می‌توانی خانواده‌ی خود و یا برادرت را تحمل کنی؟

ز: نخیر رهبرم.

- یک هم‌روستاییت را هم تحمل نکردی.

ز: آشکار شده طرز من طرز شکست است.

- چرا اعتراف نمی‌کنی؟ البته روشن است.

ز: رهبرم من این را انکار نمی‌کنم. تنها بر روی من ابرهای تردید زیادی درست می‌کنند. من از این هم شک می‌کنم.

- از کدام‌شان؟

ز: از گزارشات آمده که این قدر شبهه درست می‌کنند شک دارم.

- ولی طرز تو راه را بر این می‌گشاید.

ز: اکنون من نتوانستم رهبرم را نمایندگی کنم؟

- نمایندگی کردن به کناری. این بسیار هم مهم نیست. باز هم من با ارزش می‌بینم. آن موضوعی دیگر است. چرا تو اینقدر راه را بر روی این وضعیت شک برانگیز باز می‌کنی؟ این غرور دارد. شیوه‌ی بزرگ بودن دارد. فکر کن چقدر وحشتناک است که در مرکز هم به کسی امکان ورود را نداده و آنچنان با کوچک‌ترین انتقاد برخورد کرده‌یی. ولی از طرفی دیگر، تمام این‌ها خطرناک است که به این اندازه خود را بانفوذ تلقی می‌کنی؛ شبهه‌دار است. تو در اینجا تردید را بین؛ در راهکارهای خودت. در جای دیگری به دنبال شبهه نباش. از طرفی این برای تو پناهگاه می‌شود. هنگامی که این واقعیات را در نظر می‌گیرم طرز تو این است. «پس به من مشکوک می‌شوند.» این برای تو یک پناهگاه است. خود را لو می‌دهی. در اینجا هیچ چیز مشکوکی وجود ندارد. اگر وجود داشت در محیط حزبی هستیم، مگر از تو می‌ترسیم. مثلاً چرا جسورانه به واقعیات نمی‌نگری؟ بسیار ساده می‌خواهی حتماً به جایی پناه ببری. نخیر! شجاعانه با واقعیات روبه‌رو شو. اگر اعتقادی وجود دارد، در مورد حزب ادعایی داری، با واقعیات روبه‌رو شو. چرا فرار کرده و در عوض جواب بد می‌دهی؟ این‌ها انسان‌های تو هستند. کسی به آنها چیزی نمی‌دهد، چرا با حساب بر روی آنها این قدر جنگجویی کند؟ تو این حق و وظیفه را چگونه می‌توانی ببینی؟ کسانی که کارهای مرکزی خود را انجام نمی‌دهند می‌توانند حزبی شوند؟ هنگامی که نتوانستی

کارهای خود را محکم کنی، چرا در PKK وظیفه قبول می کنی؟ اگر مرکز نباشد، مغز نباشد پاها به چه درد می خورند؟ این سوال ها برای ما بسیار مهم اند. جوهر کار هستند.

فراموش نکن که تو حتی شخص دومی را هم نپسندیدی. حتی حق هم با تو باشد وضعیت همه ی آنها را روشن ساختیم. کمی فقیر و بی اراده اند. ولی این ها را بایستی در اول تحلیل کنی. نه تنها تحلیل نکرده بلکه ترجیح دادی که باز زمین یکی کرده، نادیده گرفته و از کنارش بگذری. در اینجا هیچ باور داری که موفق شوی؟ با فرار همیشگی از این ها به کجا خواهی رفت؟ اگر این هم نشود، ناراحت می شوی. البته که باید تحلیل کرده و به راه راست بکشانی. من وضعیت تان را با تحولات روزانه مقایسه می کنم. مواضع و بالغ بودن شما در سطح ارتباطی می باشند که با واقعیات برقرار می کنید. کسانی که واقعیات ها را درک، طبق مقتضیات آنها خود را بازنگری نکرده و نظم نمی بخشند، به هیچ بهانه یی پناه نبرند. کسانی که خود را نیافته نمی توانند موقعیت شان را به شفافیت برسانند. تمام این گفته هایم را درک می کنی مگر نه؟

ز: رهبر من تا به امروز برای انسان ها زندگی کرده ام. من می خواهم دوباره این ها را شرح دهم. از گرایشات جنگی گرفته تا نگرش های روزانه ی زندگی، وضعیتیم با چیزهای شخصی هیچ ارتباطی ندارد. اگر برای این انسان ها نباشد آن قدر خسته نشده، درد نکشیده و هیچ کاری انجام نمی دادم. نمی توانم انتقادات در این باره را قبول کنم.

باز هم به تو ناحقی نکنیم. خود را در یک خیال گم کرده یی. مضمون این خیال را آشکار کن؛ شاید یک سوسیالیست خیالی هم باشی. این نیز با گذشت زمان مفهوم خود را می بازد. باز هم گمان نمی کنم که با این وضعیتت به جایی برسی. فرض کن که شرایط مناسب شد. آنگاه تخیلش از خیالات یک آغای کورد فراتر نخواهد رفت؛ فرهنگ تو آنقدر است. تمام فرهنگت از آن خانواده است. تو بگو بینم به کدام فلسفه باور داری؟ کدام گام بزرگ روشنفکری را برداشته یی؟ فکر جنگ داری؟ در محیط خانواده یی که در آن زندگی می کردی تضاد شدیدی وجود داشت. با دیدن یک فرصت بزرگ رسیدن به PKK خود را برای برداشتن گامی بزرگ همراه با آن به زحمت انداختی. همین قدری، به جز این، داستان تشکیل PKK را می دانی؟ PKK دارای یک داستان تأسیس است. دوباره می گویم یعنی تو با این طرزت یک راهزن خوب خواهی شد؛ یک آغای خوب ولی نمی توانی PKK یی شوی. حتی می توانی چند جنگجو هم جذب کنی. در واقع این هم ممکن نیست. زیرا اگر این واقعیت تغییر نیابد، چه به دست خواهی آورد؟ اکنون تو واقعاً می گویی: «می خواهم کودکی ام را تحلیل کنم.» ولی با آن اسلحه یی کمری می خواهی چکار کنی؟ تو آن را بسیار مبالغه کردی. اسلحه ات در کمر و می گویی: «من قادر به انجام هر کاری هستم.» چنین چیزی در میان نیست. اینک طبق شیوه ی تو، باشد بسیاری از PKK یی ها را در چنین محیطی رها کنیم. اکنون خواهی گفت: «دیگر محیط بدون PKK وجود ندارد.» این صحیح است، جنگ ماست. هر جا که بروید PKK به آنجا نفوذ کرده است؛ کنتررا نیز همینطور. تو راه سومی را چگونه خواهی دید؟ این اثباتگر آن است که دیگر واقعیت رهبری PKK، به مرحله ی تاریخی مشخصی دست یافته و از طرف دیگر، جنگ ویژه ی دشمن را خنثی ساخته است. ده ها حزب با عنوان «این وضعیت چه

وقت به پایان خواهد رسید؟» در انتظار خواهند ماند. ده‌ها حزب تشکیل شده و ده‌ها نفر منتظر رسیدن نوبت‌اند. ده‌ها مساله دیگر وجود دارند که بدین‌گونه‌اند. اصلاً لازم نیست بیشتر بسط دهیم. هر چه هم باشد وضعیت چنین است. تمام این‌ها شاید مشکل‌زا باشد. شاید هیچ کدامشان PKK یی سالم نباشند ولی این بدین معنا نیست که PKK یی وجود ندارد. من مدعی‌ام می‌توانم دفاع از طرز PKK را مورد بحث قرار دهم. مثلاً دست آخر من وجود دارم؛ من انجام می‌دهم. مرا انکار خواهی کرد؟ توان میناگرفتن مرا داری؟ می‌توانی مرا اساس بگیری؟

ز: رهبرم، مشکلی به‌مانند درک نکردن تحلیلات انجام گرفته را ندارم.

- واقعاً هم درک می‌کنی؟

ز: مشکلی ندارم.

- درک می‌کنی ولی بر اعمال طرزت هم اصرار می‌ورزی.

ز: رهبرم برایم موضوع بسیار مهمی است. من نمی‌توانم روحم را از بین ببرم.

- روح تو چه روح؟

ز: اگر انجام آگاهانه بسیاری از کارها را قبول کنم نابود خواهم شد. من برای حزب تلاش کردم.

- آن یک اسلوب درماندگی است. باشد تو را درک کردم. اگر بگویم برای حزب کار نکردی و یا کارهایت برای حزب نبود فلج خواهی شد. تو را درک می‌کنم. آن برای تو بماند. ولی آن روح PKK نیست. من هم از چنین روح‌هایی برخوردار بودم؛ جنون داشتم اما تمام آنها را دور ریختم. باشد، می‌گویی «اگر آن روح برود، در من جان باقی نخواهد ماند.» درک می‌کنم ولی این روح، روحی جمعی نیست. این روح، روح آزادی نیست. تو مصرا نه می‌گویی روح متفاوتی دارم. تمام این‌ها چیست؟ اکنون خوب درک کن. خود را در وضعیت واکنش دفاع ذاتی فوق‌العاده‌یی قرار داده‌یی. این تو را به هیچ‌جا نخواهد رساند.

(...)

روح عمومی، اولاً شهداست؛ روح جمعی خلق است؛ من اندکی تجلی آن هستم؛ در عین حال روح آزاد است. چرا انسان‌ها این قدر از تو می‌ترسند؟ اگر روح، روح خلق باشد مگر این‌ها از تو خواهند ترسید؟ خب، فرض کنیم اولی مجرم، دومی و سومی تو را درک نکردند؟ یعنی در تو وجوه خطرناکی وجود دارد. روحی که تو نمایندگی می‌کنی مگر روح بسیار وحشتناکی نیست؟ بسیار خوب می‌دانستم که گفته‌ی "مرا دوست نمی‌داشتند" متعلق به تو بود؟ چرا دوست ندارند، زیرا تو می‌ترسانی. در جایی که ترس وجود داشته باشد، دوست داشتن وجود نخواهد داشت و برای این نیز، طبقه حاکم صاحب هرگونه خطری هستند. چرا ما در اینجا به غیر از فردیت، به کسی زیاد شانس نمی‌دهیم؟ و یا به تعبیر دیگر، چرا از من به‌عنوان روح عمومی یاد می‌شود؟ می‌خواستیم که شما نیز چنین باشید اما اکنون شخصیتی که بایستی روح خلق باشد به‌رغم تمام تلاش‌های مان خود را زیاد آشکار نکرده است. تو چه وقت به اثبات رساندی که روح خلق هستی؟!

ز: رهبرم من نمی‌توانم خود را بیان کنم.

- تمام این‌ها دفاع جوهری است. نمی‌توانی خود را بیان کنی. به بیان صحیح معنی بده، راحت باش. ما با "ف" ۲۵ سال جنگیدیم، دیگر خود را راحت احساس کرد. اکنون عمومی شدن را آغاز نموده است. به هیچ شکل دیگری که نمی‌شود. یعنی کسی که این قدر متعلق به خود باشد با رسمیت و سیاست سازگار نخواهد شد. بسیار عجیب است! نیت خوب و صافی داری. ولی به تو بگویم حتی با این وضعت، واقعیت طبقاتی و حتی ملی و جنگی PKK را به خطر می‌اندازی. می‌توانی خوب هم باشی ولی یک خطر هستی. مانند این رفقا خواهی شد؛ یک نمونه‌ی متواضع این‌ها. کسی که به این‌ها تعلق نداشته، نمی‌تواند بزرگ این‌ها باشد؛ خود را بیان کند. پس ما را درک کن. اگر مانند آنها نشوی، نمی‌توانی فرمانده آنها شوی؛ به‌رغم تمام ضعف‌ها و واپس ماندگی‌ها اگر زبان این‌ها نشوی، نمی‌توانی پیشاهنگ‌شان شوی. بزرگ‌ترین مشکل شما هم در اینجا است. از طرفی دیگر، برای فراگرفتن نمی‌کوشید. همه می‌گویند مثل خودش است. طبق خود بودن از یک بلا بودن فراتر نمی‌رود. راز بزرگ بودن من چیست؟ تو چیزی از ما درک نکردی؟ چرا به‌رغم تمام این کوشش‌های مخالف در تلاش‌های سازمانی نیرومندیم؟ کم تا زیاد برای اینکه به همه تعلق داشته باشیم کوشیدیم. این نیز با چه امکان‌پذیر است؟ به تمامی به‌مانند یکی از آنها درآمدن. متواضع باش. تو با مرکزی‌ترین رفقا هم چیزی را در میان نگذاشتی. فکر کن به اندازه‌ی من با این‌ها می‌جنگی؟ نخیر! تاکنون خسته شده‌ی؟ انجام داده‌ی؟ نخیر! ولی به‌رغم این، در میان می‌گذارم. اگر با این‌ها در میان نگذارم، من در یک روز یا مانند تو این‌ها را می‌کشم یا فرار خواهند کرد. این، راه دیگری دارد؟ اکنون طبق وضعیت تو، در این میهن سرباز شدن ممکن نیست. با طرز تو در این وطن تکوین حزبی تحقق نمی‌یابد. زمانی که راهزن بودی چند نفر پیش تو بود؟ چند نفر به تو اعتقاد داشت؟

ز: نمی‌دانم در ظاهر هر کس با من بود. ولی اکنون ...

- یعنی قبل از آمدن به PKK ارتش داشتی؟ چند نفر وجود داشت. فرمانده‌ی چند نفر بودی؟

ز: نخیر تنها خودم بودم.

البته که تنها بودی. مخصوصاً برای زنان دهاتی می‌گویی که یک گروه داوطلبانه با من بود. شاید دل تمام زنان ضعیف با تو باشد. ولی بدین معنا نیست که آنها ملیتان آزادی‌اند، بلکه به‌طور عینی نشانگر آن است تو سازماندهی می‌کنی؛ می‌خواهی بچگی‌ات را تحلیل کنی؛ کاری خوبی است. من هم بچگی‌ام را تحلیل می‌کنم. صد درصد عکس بچگی تو است! تمام جنگ من در روستا برای اتحاد و در هر صورت برای گردهم آوردن آنها بود. برای این‌ها بی‌اندازه جنگیدم و موفق شدم. بزرگ‌ترین بیانش را عاقبت در PKK یافت. تو حتی معنی این را هم هیچ نمی‌دانی. در کوردستان، شخصیت‌های نیرومندی که مقاومت می‌کنند زیادند؛ راهزن‌های داستان‌وار و یا داستان‌های محکوم‌وار در اینجا وجود دارد. من هم برخی از آنها را می‌شناسم. در کنار روستای ما کسی به نام "اوسه خاجو" وجود داشت. آن مرد فوق‌العاده بود. تو کمی با او شباهت داری. ولی از لحاظ رهایی و آزادی‌بخش ملی معاصر می‌تواند بیانگر چه باشد؟ چقدر راهزن وجود داشت رفتند و جاش شدند. اکنون باید برخی چیزها را به‌طور صحیح تحلیل کنیم. تئوری ساختگی بزرگی، انسان را دچار فلاکت می‌کند. از ابتدا تاکنون خود را در موقعیت اشتباهی جای داده‌ی.

اکنون بایستی موقعیت خود را به طور صحیحی ایجاد کنی. تو که بیش از همه پایبندی به مرا بیان می کنی، اکنون چند درصد از گفته هایم را درک می کنی؟ برای چند درصد آن حاضری؟
 ز: درک می کنم رهبرم.

- برای تقسیم کردن آماده یی؟ راحت باش. اولین مبدأ این امر، فروتنی است.

ز: رهبرم، تنها موضوعی که با آن مخالفم، این است که من به عنوان یک فرمانده اگر در موضوعی موجب ایجاد شک می شوم، هر چقدر هم تلاش کنم...

- من سال ها با جاسوس ها نشست و برخاست داشتم. تو چرا به خود شک می کنی؟

ز: من هیچ شکی ندارم. من در جلسه قبلی هم ابراز کردم. من اکنون خواهان کمی تواضع، مشارکت داوطلبانه، جای گرفتن در کنار انسان ها ...

- نه کمی، بایستی از هر لحاظ چنین باشی، چگونه؟

ز: با سعادت.

- باشه سعادتت، شرفت.

ز: واقعاً جنبه یی است که باعث راحت شدن انسان می شود. در بالا ماندن همانند شکنجه است.»

- آن بالا ماندن اشتباه است. اگر صحیح هم باشد مانند خندیدن به آتش است. به دلیل آنکه درک نمی کنی می خواهیم تو را بر این اساس بازسازی کنیم. تو اعتماد نداری ولی من اعتماد دارم. پس رهبری یعنی چه؟ دیگر درک کن. به دلیل آنکه بسیار پایبندی می گویم. رهبری به معنی اساسی ترین منبع اعتماد است. بعد از اینکه معتمد او شدی و می خواهی اثبات باشی و ارزان برخورد نکنی، به هر چیزی نخند و از کنار آن نگذر. هم می گویی پایبندم، هم شک و تردید دارم. این دورویی است. تو پایبندی به رهبری را چگونه درمی یابی؟ بعد از یک بار پایبندی به ما و اینکه رهبری به تو اعتماد کرد می گذرد. مگر این برای تو کافی نیست؟

ز: کافی است رهبرم.

- پس آن وقت چرا همیشه می گویی نگرانم. اگر این را بگویی خواهم گفت تو به دنبال یک زندگی دیگر هستی و من این را زود درک خواهم کرد، عاقلم. می خواهی خود را ارزان به این انسان ها بقبولانی. لازم نیست؛ می گویی این را به اثبات خواهم رساند. طرز گذشته یی من نیز چنین بود. در این مورد تحلیلات فراوانی وجود داشت. من به خودباور بوده و در نتیجه، تمام آنها را شرمنده کردم. آن زمان ها می گفتند: «بنا به اعتقادم»؛ اکنون شما می گوئید «طبق رهبری». اگر آنگونه است تمام این ها تکمیل کننده یی همدیگر خواهند بود. دیگری با کارهای سطحی به تمام خواهد رسید. می تواند تمام این انسان ها را از ته خود قبول کنیم. آن هم با تکیه بر تمام این تجربیات تان. می توانید خودتان را آنقدر ثروتمند و نیرومند به حساب بیاورید که همه دین تان را ادا کنید. برخی چیزها وجود دارد که اکنون نیز بسیار ضد و نقیض اند. در تاریخ رهبرها یک مورد بسیار مهم وجود دارد. مثلاً شما حتی تصمیم گرفته اید که سرباز رهبری شوید

ف؟

ف: می توانم سرباز رهبرم شوم.

- یعنی می‌گویی این تصمیم را گرفته‌ام.

ف: صحیح است رهبرم.

- فکر کنم که تو از اول هم این‌گونه بودی زکی؟

ز: اکنون نیز این‌طورم.

- سرباز و یا فرمانده بسیار مهم نیست. اگر چنین باشد بایستی بسیار بیندیشی. یعنی دروغ نمی‌گویی.

من نمی‌خواهم به شما بگویم دروغ‌گوئید. بالعکس می‌خواهم با تمام امکاناتم در تلاش بوده و همه شماها را تکامل بخشیده و با تقسیم نمودن به پیش‌برم، ولی این بسیار مهم است. بایستی ریفیقی باشید که در این امر همکاری باشید نه سرباز من. در میان‌مان تمایزات رتبه‌بی هم وجود ندارد. با هم به پیش می‌بریم. فرق موجود نیز این است که من در میان برابرها اولین هستم. اینقدر قوانین، نزاکت و حساسیت آن وجود دارد که جهت عدم خودفریبی تان بیان می‌کنم. فراموش نکنید که؛ شما با من یک‌ساعت تان را قسمت نمی‌کنید. من پی‌درپی به شما تعلیمات دادم. در مورد یکی از آنها هم فکر نکردید.

خوب شد که من شخص کله‌شقی نیستم. در میان ما هنوز هم بسیاری‌ها این‌گونه‌اند. فکر می‌کنی با نام ما فرماندهی می‌کنی. این‌ها فردا در برابرمان چه جواب خواهند داد؟ فکر کنید شما پیشاهنگی امر خوبی را برعهده گرفته‌اید. بدون انجام این کار، در یک گام دیگر چه روی خواهد داد؟ با نام تاریخ شکست خواهیم خورد. آن سربازی که بسیار عاشق آنید از بین خواهد رفت. من به این اعتقاد دارم که کمی جوابگوی خواسته‌های شما شده‌ام ولی شما بارها جوابگوی خواسته‌های برحق ما نشدید که مورد تحلیل قرار گرفته و به‌صورت نگرشی درآمده بودند. در اینجا یک خودفریبی وجود دارد. برای این نیز می‌گویم که آیا اکنون واقعه‌ی پایبندی را به‌طور صحیح به‌جای می‌آوری؟ این را مهم می‌بینم. هیچ تعجب نکنید. خواهان ارزش بخشیدن هستم. کوچک‌انگاشتن و طرد کردن اصلاً به فکر نمی‌رسد. در پی معنادار، موفق و جذاب کردن شما مییم. ولی کمی به من گوش فرا دهید. به دلیل لزومات قوانین مجبورید که به من گوش کنید. هنگامی که می‌گویید "به نظر من" روح و مبدأ به پایان رسیده و تمام بنیان‌های ارتش شدن خراب می‌شود.

چرا می‌خواهیم در اینجا شما را به مانند منظم‌ترین، جوهری‌ترین، صاحب مبدأیی‌ترین و پایبندترین اشخاص درآوریم؟ چرا ما به جدیت ارتش باور داریم. من اکنون نیز به‌رغم تمام این‌ها نمی‌خواهم رفقای قدیمی‌ام را ترک کنم. آشکارانه پشتیبانی می‌کنم. ولی دیگر بایستی معنی این را درک کنید. در مقابل هیچ‌یک از این‌ها نیایستی ما را شرم‌منده کنید و یا نیایستی بگوئید ما را با مشکل روبه‌رو کردند. بالعکس بایستی به اثبات برسانی چقدر ماهرانه و جسورانه گام برمی‌دارید. پایبندی به رهبری این است. مستمرترین آن‌هم پایبندی به تجربه‌ی بزرگ است. اکنون فهمیدی؟

ز: فهمیدم رهبرم.

- آنچنان شنیدن شک و شبهه از تو در میان نیست. در درون چنان انقلابی جای داری که تقریباً به تمام‌شان یاد می‌دهی. به تمامی مطابق اوامر رهبری، یک کمبود وجود دارد. دیدی در جایی متردد هستی، عقب‌نشسته، صحیحش را یافته و حرکت کن. «وضعیتی وجود دارد که در موردی متردد بوده و صحیح

ندیدم. می‌توانید به من کمک کنید؟» خواه فرمانده، رفیق و خواه رهبر هم باشد. ما که در این موضوع هیچ چیزی را دریغ نکرده‌ایم. اکنون این کار این‌گونه ادامه خواهد یافت. بایستی قول بدهید، یک قول بزرگ و جدانی. من نیز راه و روش این را به شما نشان می‌دهم. کمی بیشتر خود را با این کار مشغول کنید. ای کاش این را شهرت آور انجام داده، در جنگ خواهان ایفای نقش بوده و کمی بیشتر خود را آماده می‌کردید. تقریباً جای انجام وظایف خالی است. اکنون در تمام مراتب خلا وجود دارد. می‌گویم که موقتاً با فلان کس مدارا کن؛ در کار فلان کس مداخله کن. به نظر من هیچ کدام استعداد فرماندهی ندارند. کسانی مانند شما را آماده می‌کنیم مگر نه؟ از این لحاظ، در اینجا کمی شما را آماده نمی‌کنیم؟ آنگاه متواضع بوده و خود را مطابق با وظیفه آماده کنید.

کسی که خواهان جنگ است شما و شما می‌گویید تا به آخر پاینده مبارزه هستیم. تدارک و ملاک‌های این بسیار مهم می‌باشد. مهم‌ترین خصوصیات این کار؛ تواضع، صبر، پیش‌بینی و تشخیص موارد صحیح است. این‌ها بسیار ناکافی‌اند. کشتی بسیاری‌ها غرق شده است. کمی شما خود را جمع‌وجور و مدعی می‌بینید، ولی نتیجه چه شد؟ کسانی که بتوانند بایستی آماده باشند. چه ارزشی دارد که برای این‌ها فرماندهی ارزان باشی. در نتیجه خسته‌اند و می‌دانید که در چه وضعیتی به سر می‌برند. فرماندهی موفق، همه این‌ها را دیده و تدبیر اخذ می‌کند. نیروی بزرگش را صحیح به کار می‌برد. اگر داده‌های حزب را به‌طور حسابی ارزیابی نکنید، جان‌شان را از بدن‌شان جدا کنید اسراف می‌کنید؛ فرمانده شدن به کناری، به‌غیر از تخریب یک ارتش، کاری دیگر از پیش نخواهند برد. من تو را درک می‌کنم. مگر من تو را بیشتر از تو و حتی بیشتر از برادرانت درک نمی‌کنم؟ مگر آشکار نیست که از آنها هیچ خبری ندیدی مگر نه؟ تو اگر مدیریت خودت می‌بودی، جان سالم به‌در می‌بردی؟

ز: حتمی نیست.

- حتمی نیست. پس من تو را بیشتر از تو درک نموده، بر ساخته و تغییر هم می‌دهم.

ز: من در این مورد هیچ شکی ندارم.

- آن وقت با احترام و ارزشی بزرگ این را درک کنی! که این را نه برای من بلکه من باشم یا نباشم هم آنقدر اهمیت ندارد. زیرا من تحت عنوان ارزش‌های مشخص این کار را انجام می‌دهم. این‌ها میراث پدرم نیستند. با نام یک خلق این چنین موضع نشان می‌دهم. باید شما نیز خود را با آن وفق دهید. این خلق صاحب نیروی پیشاهنگ است. بایستی مطابق با آن حرکت کنید. مادام که من در وضعیتی آنچنان بیچاره و دردناکی به اینجا آورده شدم هزار بار منت گزارم. بایستی بگویی که من جوابگوی این خواهم بود. کمی قبل بیهوده از رفیق خیری دورموش بحث نکردم. ما به او چیزی ندادیم. چیزی که من به خیری دادم بسیار محدود بود. کمی به او ایستار صحیح را نشان دادیم. سپس کمی او را به اینجا و آنجا فرستادیم. در محیط‌های بسیار سخت، امکان موفقیت بسیار ضعیف است، یک وظیفه برایش مشخص کردیم. ولی درد او این بود که "چگونه می‌توانم دینم را ادا کنم". جانش از بدنش گرفته شده ولی همچنان می‌گوید: "دینم مانده؟" موضع عملی کسی است که PKK را کمی درک کرده و کمی وجدان داشته. اکنون خیلی بیشتر از او در اختیار شما قرار گرفته شده است. دیگر لازم به یاد دادن نیست. خودتان دین دارید. اگر مواضع

صحیح باشد و به وضعیتی رسیده باشید که این گونه لایق از آب درآید، مشکلی وجود ندارد. به هر جای که بروید کار صحیح و سالم در نظر گرفته می‌شود. پایبندی این است. خارج از این ملاک و یا چیز دیگری را نمی‌پذیریم. ای کاش می‌توانستید کمی قدرتمند شوید. به خودتان هم کمی اعتماد کنید. گفته‌های «متردم، شک دارم» هم بیهوده است. چنین سخنان بیهوده‌یی هیچ لزومی ندارد. محیط آنقدر مساعد است که رویدادها و پیشرفت‌ها محتاج یک فرماندهی سالم بوده و تنها کافی است شما حاضر باشید. واقعیت این است و با موضوعات دیگر و یا برخوردهای نابجا این تدارک جدی را ضعیف نسازیم. بر این اساس، فکر کنم که آماده‌اید.

ز: تلاش می‌کنم که لایق درآیم.

- اکنون نیز راحت و خوشحال نیستی؟

ز: راحتم رهبرم. تنها این موضوع مرا ناراحت می‌کند. آن‌هم تحلیل و حل می‌شود.

- در سایه نیروی عظیم رهبری آن نیز تحلیل می‌شود. در این موضوع خود را رها کن که بگویی این موضوع را من حل کنم. کمی در این چارچوب اگر مشارکت جو باشی، می‌توانی ظهوری بزرگ را رقم بزنی. نه طبق گفته‌های اطرافیان بلکه طبق گفته‌های من انجام بده. اطرافیان، بیچاره‌های خدایند. اگر این‌ها درمانی داشتند، به سر خود می‌زدند.

ز: برخورد رهبری برای من اساس خواهد بود.

به‌هر حال باید چنین باشد. آن بیچاره‌ها مگر بتوانند برای خود فایده‌یی داشته باشند. در انتظار چیز زیادی از آنها نباش. حتی برای یاددادن نیز در تلاش باش. تو که بسیار خواهان موفقیتی، ما نیز خواهیم گفت که تو این شانس را داری. به تو راه و روشش را خوب یاد خواهیم داد. این بار نه به‌مانند گذشته بلکه بسیار ریشه‌یی، عمیق و بادقت تر گوش بده. دارای پتانسیل هستی. ما می‌توانیم آن را به اوج برسانیم. ما تمام کارهای مان را طبق آن تنظیم می‌کنیم. این صبر بزرگ نیز برای این است. نبایستی درد و نگرانی داشته باشی. بالعکس برای آن چیزی که می‌خواستی راه هموار شد. همراه با معنویات و عزمی بزرگ با عنوان اینکه ساعت انجام آن رسیده صاحب هیجان باش. ولی دوباره می‌گویم زندگی پر از مسایل شگفت‌آور است. اگر می‌خواهی با ریشه‌یی‌ترین شکل به آغاز بازگردی این تدارکات را عمیق‌تر کن. هر چه پیش آمد به‌جای آنکه بگویی «وای! این نیز به‌سرمان آمد» بایستی بگویی «آن را پشت‌سر گذاشته، شکست داده و برای کسب برخی پیروزی‌ها به حرکت افتادم». فلسفه‌ی زندگی من این است و من می‌گویم که از آن استفاده کنید. احتمالاً نیروی پایبندی‌ات را نشان خواهی داد. برای نشان دادن نیروی پایبندی‌ات تردیدی داری؟

ز: اصلاً

باشد، به‌طور قطع تحت فرمان رهبری همچون یک ارزش مستقیماً به‌سوی آماده‌سازی خود در حرکت هستی؟

ز: من بیش از همیشه باور دارم.

باشد، یعنی چارچوبه را خوب ترسیم می‌کنم. با گفتن «چرا چیزهای بیشتری به این‌ها یاد ندادیم؟ امروز در یک حرکت تو من نیز مسوولم.» من نیز خود را به این دلیل نمی‌پسندم. تو یکی از آنهايي هستی که می‌خواهی PKK خود را تحمیل کنی، به‌رغم این، تو را پذیرفتیم. دیگر تو را تحت فرمان PKK درخواهیم آورد. این گفته‌ی توست که «PKK در طرفی و من در طرفی.» این بسیار به من ربط دارد. گفتن این سخن خواهان جرأت زیادی است. به‌معنی تحمیل دو PKK یی بودن می‌آید. اکنون بهتر درک می‌کنم که این چه مسوولیت بزرگی بوده و تحلیل آن، خواهان چه تلاش بزرگی است. فکر کن. می‌توانی به راحتی خود را ببخشیده و به‌طور نامحدود، به‌طور مداوم گام برداری.

(...)

خواه با رفقا خواه با من باشد اگر در درون هم صاحب فکری سالم باشی، کسی نمی‌تواند به این چیزی بگوید. واقعاً هم دشمن مهم نیست. قطعاً از این به‌بعد مهم‌ترین وظایف می‌تواند متعلق به ما باشد. هر چه زودتر تدارکات‌تان را ریشه‌یی کنید، اگر به شما وظیفه و یا پستی داده شد آن را به شیوه‌یی تاریخی به‌جای آورید. برای هر کس این شانس وجود دارد. همچون مسابقه‌ی چه کسی عملی کند تشویق خواهد شد. با مواضع زورکی، شخصی و فردی ممکن نیست. با نمایندگی سالم طرزی که انسجام بخشیده‌ایم، می‌توانید راه را بر روی برداشتن گامی مهم بگشایید. دنیا نیز در مورد این خلق بحث و گفتگو می‌کند. فکر نکنم که زندگی بیش از این هیجان و خوشبختی را به‌وجود آورد. اکنون نیز با هیجان این امر خودم را سرپا نگه می‌دارم. ضربه‌ی مهم نیز چنین است. زندگی بزرگ نیز بعد از آن می‌آید.

در بزرگ‌ترین جنگ می‌بینید که؛ اساسی‌ترین اهداف ماست و چیزی ما را از ما جدا می‌کند. مانند گفته «کرم درخت از درخت است» نجات خود از این کرم‌هایی که در حال خوردن ما هستند به‌معنای رهایی ما می‌باشد و در اینجا در حال انجام این جنگ هستیم. شما بیش از حد کرم دارید. بسیار خورده شده و می‌خورید. مگر دشمن ما را به وضعیت یک درخت توخالی درنیآورده؟ مگر کرم‌های این درخت در درون خودش نیست؟ می‌توانی این را انکار کنی؟ اگر خلقی هستیم که خائن در آن فراوان، خیانت تا به سلول‌های مان در آن نفوذ کرده، اگر ما این را از درون شما بیرون نیاورده و کرم‌های آن را نکشیم مگر خیری از ما برخواهد آمد؟

واقع‌گرا باشیم. خوش به‌حال ما که زمان جنگ با این تاریخ شرمنده را یافتیم. بازهم خوش به‌حال ما که؛ این بار هم نه عصیان کرده و نه کشته شده و نه به وضعیت بدتری مبتلا می‌شویم. شاید هم صاحب امکاناتی هستیم که می‌توانیم انتقام هزاران سال را بگیریم. این‌ها هیجان‌بخش بوده و به‌جز این در ما شخصیت پیشرفت نمی‌کند. من در مورد واقعیت زندگی بسیار تحقیق کرده و اکنون نیز به صورت گسترده‌یی می‌جنگم. به این نتیجه رسیدم که راه قطعی پیشرفت و بزرگ‌شدن این است؛ که به اثبات رسیده است. شما نیز بسیار فقیر بوده و از هر چیز محرومید. به تنوع و بزرگ‌شدن احتیاج مطلق دارید. به کسانی که این شانس را بشناسند، به آنها اعتماد نموده و گوش فرا خواهیم داد.

در مقابل مان چنان دشمنی وجود دارد که نمی‌خواهد شما را به‌عنوان صاحب هیچ چیزی ببیند. من دست از آن نیز برداشتم. هیچ لزومی برای تعریف دشمن وجود ندارد. به خود نگاه کنید؛ بدشانسی‌ای در

میان است که هیچ طرفی از شما نمی‌خواهد متقابلاً همدیگر را جدی بگیرد. آن‌هم در درون حزب و در میان شناخته‌شده‌ترین کادرها چنین است. مانند گرگ‌ها به سوی خوردن همدیگر رفته‌ایم. مگر چیزی خطرناک‌تر از این می‌تواند وجود داشته باشد؟ شما روزانه این را عملی می‌کنید. این بزرگ‌ترین بی‌احترامی و خطاست. کسانی که برای معظم‌ترین ارزش‌ها این راه رفاقت را انتخاب کرده‌اند مگر اصلاً این‌گونه امکان‌پذیر است؟ از رخسار همه‌ی شما خوانده می‌شود که می‌گویید «من چنین نمی‌شوم. نمی‌توانم با این کار کنم.» اتحادهای کنونی بیانگر این است که تا به آخر فردی بوده و بر اساس صمیمیت شخصی است؛ از قوانین اصلی بریده شده و از روی ناآگاهی، وظایف زیر پا گذاشته شده، پیشرفت‌ها به‌وجود نیامده و یا حق آنها ادا نشده است. بدتر از آن بسیاری امکانات پیشرفت به هدر رفته ولی ملتان ما هیچ غمی ندارد. ما این را لایق شما نمی‌دانیم. چیز بسیار مهمی که ما در اینجا از شما می‌خواهیم این است.

شما را خسته کردیم. شاید با زحمت روبه‌رو ساختیم. به جنگی هم فرستادیم که آماده نبودید. به عنوان یک احتیاج پایبندی به خطرات شهدا، تمام زندانیان دردکش و حتی کسانی است که امروزه در کوردستان در پراکتیک جنگ جای گرفته‌اند و مخصوصاً کسانی مانند شما که از امکانات آماده‌شدن برخوردارند. دیگر با در نظر گرفتن صحیح این کار به‌عنوان یک بیان پایبندی به این ارزش‌ها نیز مطلقاً بایستی موفق شوند. در اینجا به اندازه‌ی یک اندیشیدن با یک فکر آرام، می‌توانیم تمام خصوصیات بازسازی خود را کسب کنیم. دشمنی نیست که بتواند ما را از این کار دور سازد و این فرصت مکملی است. حتی تعداد ما در اینجا می‌تواند انقلابی ده برابر انقلاب کوردستان را به واقعیت بپیوندد.

فکر کنید که؛ آمدن این همه انسان با تجربه از هر طرف کشورشان، این‌گونه اجرا کردن، حزبی شدن و انجام فرماندهی بی‌اهمیت نیست. این در کوتاه‌مدت به معنای پیروزی انقلاب است. ولی با بی‌تأثیر کردن این دوره آموزشی و یا در خود دوره؛ همچنین معناندادن به ما و حزبی شدن نو هر کسی، عملی کردن آگاهی‌اش به چه معناست؟ این یعنی ازدست‌دادن تاریخ؛ همراه با تاریخ، مسخره گرفتن این تحول بسیار مهم که با هزار و یک رنج به‌دست آمده است. دشمن ربع یک قرن می‌باشد که با ما در حال جنگ است. نه تنها واقعیت PKK؛ بلکه قرن‌هاست هر چیزی با نام موجودیت ملی و طبقاتی را تعقیب می‌کند.

در اینجا جوابی برای زندگی بدی که فاشیسم بر خلق تحمیل می‌کند چه بود؟ تنها با دیدن این، گفتم این تنها خودش منبع بزرگ هیجان بوده و فکر و دل را به کار می‌اندازد. نتیجه‌ی برخورد با وظایف به‌مانند گذشته به طرفی، اگر به اندازه مجهز کردن خود ادعا وجود داشته باشد کفایت تمام کارها را می‌کند. جدی گرفتن این مهم به اندازه‌ی نفس کشیدن فایده‌ی بزرگی دربر خواهد داشت. طرف مقابل نیز کار می‌کند، آن هم به‌طور فوق‌العاده. ما جوانیم چرا کار نکنیم؟ چرا به جای کار کردن بی‌وقفه، درماندگی و بیچارگی را لایق خود ببینیم؟ نمی‌توان با هیچ بهانه‌یی از این دفاع کرد. ولی فراموش نکنید که با تجربه‌ترین شما ناامید است. مابقیه را نیز آنقدر بی‌ادعا می‌بینم که برای هر نوع [منفعل] بودنی آماده‌اند. این‌ها موضوعات دردناکی هستند. کسی که در میان شما از همه بیشتر دچار زحمت می‌شود منم، ولی می‌بینید که خود را لحظه به لحظه همچون ماده از احساس کردن متوقف نساخته و این‌طور نیز هستم.

رهبری صحیح چنین عملی می‌شود. من به اندازه‌ی شما زمینه و عرصه‌ی جنگی ندارم ولی همان‌گونه که می‌بینید در این جای تنگ، بر مبارزه طبق مقتضیات جنگ واقفیم. شما نیز می‌خواهید این را با نام خود به پایان برسانید.

به نظر من، باز هم وارد بهاری تاریخی می‌شویم. بهار این‌گونه به نظر می‌رسد که به معنی بهارشدن گام برمی‌دارد. این زمستان راحت بود. این به چه معناست؟ تمام آن زمستان‌هایی که دشمن خواهان تحمیل آن بود معنی خود را از دست داده است. بایستی بهارها را بیشتر از همیشه با دل و عقل مان به بهار تبدیل کنیم. این نیز به چه معنی است؟ **با نام خلق، ملت، بعد از صدها سال به بهاری دست یافته‌ایم که متعلق به ماست.** این‌ها مهم‌اند. لازم است بسیار جدی گرفت. از این لحاظ مطمئنیم که یک فعالیت باارزش انجام داده‌ایم. مشکلات باز هم به وجود خواهند آمد. شاید تلفاتی هم بدهیم. شاید من هم از بین بروم. این‌ها هیچ اهمیتی ندارند. موضوع مهم ادای حق چنین مرحله‌ی است. بایستی هیچ کدام‌تان تردد و شک زیاده نداشته باشید. بالعکس چشم خرد و بصیرت‌تان را به سوی اعماق برگردانید. مانند پروژکتور بخش‌های مخفی و مرگ‌آور خود را دیده و جلوی روشنایی قرار دهید.

بی‌اعتمادی میراث دشمن است. بی‌اعتمادی به خود و عواطف، روحیه‌ی شکست می‌باشد که دشمن از راه ضربه‌زدن مداوم برجای گذاشته است؛ و قطعاً چنین است. می‌گویم که طبیعی نیست. مدت زمان زیادی است که ضربه وارد شده و اعتماد خود را از دست داده‌اید. ولی ما در اینجا از حاکمیت برخوردار هستیم. در واقعیت ما بازندگی وجود ندارد. به این باور نداریم که شکست می‌خوریم. بنابراین روحی که از اینجا خواهید گرفت، روح غالب و برنده است. این نیز با عقل سلیم در رابطه است. زیرا چیزی که در مورد موفقیت تصمیم خواهد گرفت در نهایت مغز است؛ فشرده‌گی فعالیت‌های درونی است. واقعیت این است. این را هیچ‌کس با هیچ بهانه‌ی نمی‌تواند تغییر دهد. اگر جسارت کند با جنگ شدید روبه‌رو خواهد شد. کاری که من در اینجا خواهان انجام آنم نابودی روحیه‌ی بازندگی و بنابراین، از بین بردن شکست در مغز است؛ تحت هیچ بهانه‌ی به کسی اجازه نمی‌دهم خود را تحمیل کند. در برابر این هیچ مرزی قابل نیستیم. از این لحاظ به جای تحمل سختی و پنهان کردن خود زیر نقاب‌های مختلف، صاحب روح موفقیت شده و بنابراین صاحب نیرویی شوید که می‌پسندید.

سوم شوبات ۱۹۹۲

جنگی که در حال انجام آن هستیم، جنگی عاطفی، ایدئولوژیکی و سازمانی است

هنگامی که تمامی تلاش‌هایی که در برابر مشکلات داخلی حزب و جنگ طبقاتی، مسامحه و زمینه‌دهی به جنگ ویژه دشمن را از هر لحاظ تحلیل می‌کنیم؛ بیابید به‌طور عمیق، لزومات در آمدن

به صورت کادر باثبات حزب را درک کرده و به جای آوردن آن را به عنوان مبنای تمام پیروزی‌ها در نظر بگیریم.

در حال انجام جنگ بزرگی هستیم تا با هزار و یک سختی میهنی مانند کوردستان را به آنهایی که نمی‌خواهند قبول کنند؛ ابتدا به خلق کوردستان و رفته‌رفته به سیاست جهانی بقبولانیم؛ حتی قبل از آن در بخش‌های علمی، هویت خلق و حتی در هویت فرد جای بیندازیم. در این جهت‌گیری جبهه‌های ایدئولوژیکی-سیاسی-نظامی داخلی و خارجی این جنگ که مدت درازی است ادامه دارد در حالی که با تمام پیچیدگی و مشکلاتش انجام می‌گیرد، مشکلات جبهه‌ی درونی از آن فشرده‌تر و حساس‌تر بوده و لازم است به طور مطلق صورت بگیرد. برای راه‌های چاره با پیشبرد یک طرز ماهرانه و نگرشی عمیق در برابر موانع، بحث از پیروزی‌های بزرگ در این جنگ نیز ممکن است.

بسیاری از انقلاب‌ها در حالی که خون قهرمانان واقعی آن روی زمین بوده و رهبران‌شان زنده‌اند، منافقانه و با گفته‌هایی روزآمد یعنی اپورتونیستانه و از جهات متفاوت خود را طبق تحولات انقلابی تنظیم کرده، با تحمیلات، موجب گشودن راه بر روی خطر شده و با ضربه‌پذیری از حملات جبهه‌ی خارجی و حتی مقروض ماندن در برابر بزرگترین هایش، انحرافات، دیگری شدن و با تحمیلی بسیار متناقض با جوهر خود روبه‌رو می‌مانند. حال هنگامی که طرفدار ناآگاه انقلاب و ملیتان‌ها در هر جنگ وارد نیستند، ناهوشیار و غافل بوده و از مهارت جنگی بی‌نصیب باشند، این انقلاب ممکن است در مدت کوتاهی مغایر با جوهر خود درآمده و از طرف دشمنان‌شان به راحتی دستگیر هم شوند.

به انقلاب اسلام فکر کنید. در حالی که جنازه‌ی حضرت محمد بر روی زمین است جنبش معاویه که بسیار نیرومند بود، وارد جنگ قدرت می‌گردد. اگر امام علی صاحب یک نیروی قوی ملیتانی نمی‌بود، در واقع در هنگام دفن جنازه دستگیر می‌شد و همانگونه که می‌دانید بعد از مدت کوتاهی به‌رغم تمام آگاهی و ملیتان‌بودنش، [معاویه] انقلاب را به چنگ می‌اندازد. این برخورد راست‌گرا که تا به امروز نیز ادامه دارد در واقع، انحرافی است که در تاریخ باعث تخریبات زیادی شده، به موفقیت رسیده و با جای دادن تمام تأثیرات منفی خود از ۱۴۰۰ سال قبل تا به امروز ادامه داشته است.

در انقلاب فرانسه کسانی مانند "روبس پیرر" زیر گیوتین رفتند. در حالی که بهترین ملیتان‌های‌شان و نمایندگان مشهورشان به گیوتین زده شده، بورژوازی با واپس‌گراترین شیوه، این انقلاب را تصاحب می‌کند. در مرحله‌ی هفتاد ساله‌ی انقلاب بلشویک از آغاز تا پایان این چنین بود. این انقلاب که در راه آن بیست میلیون انسان جان خود را فدا کرده‌اند به سطحی رسیده که امروزه برزبان‌راندنش موجب شرمندگی می‌شود. مواجهه‌ی انقلاب‌ها با حملات منحرف‌سازی و فتح کردن از طرف مخالفان و یا کسانی که در ظاهر دوست بوده که در واقع دوست نبودند، از واقعه‌هایی بود که به‌طور فشرده نظاره‌گر بودیم. این مساله در بسیاری از کشورها چنین است.

به‌رغم محدودیت و نافرجامی مضاعف انقلاب کمالیست، "چرکز اتمم" که در این انقلاب نقش قابل توجهی داشت، حتی کمونیست‌ها نیز که جنگیده بودند، رفقای مستقیم مصطفی کمال، "کاظم کارابکر"، "علی فواد جبوی" و اتحاد‌گرایان قدیمی که قوای ملیه را تنظیم کرده بودند، حتی کسانی مانند

"محمد عاکیف" که سرود استقلال را نوشته بود؛ افرادی مانند کوردها که در جبهه عنتاب، مرعش، با موفقیت به پیروزی رسیده بودند، در حالی که جهت موفقیت این انقلاب اصلی‌ترین نقش ایفا می‌کنند، آنهایی که بعدها آمده و در واقع، مصطفی کمال که یکی از مفتش‌های پادشاه بوده و نقش سرکوبگری این انقلاب‌ها را برعهده داشته متوجه می‌شود که در مقابل مقاومت خلق نمی‌تواند مؤثر واقع شود، دست به مانور می‌زند. قبلاً نیز تاکید کردم یکی از خصوصیات مصطفی کمال این بود که در آن‌زمان در شرق اگر کوردها یک حرکت ملی را گسترش دهند برای رهبر شدن آن خود را حاضر می‌کرد. به‌عنوان مأمور پادشاه برای سرکوب می‌آید. می‌بیند که احتمال موفقیت جنبش خلق بیشتر است؛ این‌بار از مفتشی پادشاه دست برداشته و نقشه رهبر شدن انقلاب آناتولی را به چنگ انداخته و همراه با کسب موفقیت در مدت زمان کوتاهی تمام تدارکات انقلاب را نابود می‌کند. حتی کاظم کارابکر حکم مجازات اعدام می‌گیرد. بعدها جهت رهایی از این با مشکل زیادی مواجه می‌گردد. با قتل و ععام گسترده‌ی کوردها و امحای اتحادگرایان همان‌گونه که می‌دانید هیچ حد و مرزی را نشناخته و تا دیکتاتوری یک‌نفری به پیش می‌رود. آزمون کمالیسم به کناری بلکه حتی هنگامی که آزمون مصطفی بارزانی را در نظر می‌گیریم، هزاران روشنفکری که خواهان پیشبرد جنبش ملی کورد مدرن بودند، طی نبرد با آن فکر واپس‌گرای عشیره‌ای‌اش نه تنها روشنفکران جنوب کوردستان بلکه تمام روشنفکران شمال و شرق کوردستان را به دام انداخته و به جنگ با همدیگر سوق می‌دهند. خون آنها را به امنیت شاه و جمهوری ترکیه می‌فروشد. با به‌بن‌رسانیدن و بی‌تأثیرسازی تشکیلات آنجا سی سال است در حال انجام بازی است. ما این را در صورت انجام تدارک و فعالیت بزرگی می‌توانیم متوقف کنیم؛ این مساله اکنون نیز یک مبحث جنگی فشرده بوده و هزاران روشنفکر کورد را تحت عنوان آزادیخواهی ملی کورد و کوردبودن از بین می‌برند. اکنون چگونه‌بودن کورد با نقش راهنمابودن تانک و توپ‌های دولت همدستی‌اش بهتر درک می‌شود. این بسیار آموزنده است: برای چه کوردبودن، چرا کوردگرایی و تحت عنوان چه کسی و به سوی کجا؟ به‌طور طبیعی تمام این‌ها را به‌عنوان جاسوسی آگاهانه توضیح نمی‌دهیم. این‌ها مفاهیم طبقاتی‌اند. مفاهیمی‌اند که دارای همه‌گیری ملی و اجتماعی بوده و جنگ در چنین جوامع پر از تضادی، یکی از لزومات دیالکتیکی است. به‌جای ناراحتی و بیچاره‌گذاشتن خود که چرا چنین می‌شود؛ طبق لزومات مبارزه با بررسی اینکه در کجای آن و چگونه در آن جای بگیریم، تنها راه جواب صحیح است.

می‌توان نمونه‌های برخی از جنبش‌های رهایی ملی معاصر را به‌شکلی قابل توجه ذکر کرد. در آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا و همان‌گونه که می‌دانید در گسترده‌ترین جنبش آزادیخواه ملی چین، شانگ کای‌شک، یک گرایش بوده که او نیز خواهان دولت چین بود. ارتش میلیونی هم داشت ولی مزدور بود. در ویتنام نیز نمونه‌های مشابه جالب توجه‌اند.

در آفریقا و آنگولا یک حرکت مپلا (MEPLA) وجود دارد که مبارزه‌ی نظامی را آغاز کرده و به‌سوی پیروزی در حرکت است. ولی از طرفی دیگر هم یونیتا وجود دارد که در مقابل واقعیت مپلا ظهور کرده است. بازهم در آفریقای جنوبی یک کنگره‌ی آفریقا و رهبری آن در جریان است. ولی حرکتی مانند زولو Zulu که بسیار مشغول‌کننده و مزدور است نیز وجود دارد. همچنین یک حرکت گریلابی در

نیکاراگوئه وجود داشت؛ حرکتی به اصطلاح گریلابی که توسط فرماندهان جدا شده تشکیل یافته در جریان است که مزدوران کنترا گریلابی هستند. حرکت‌هایی نیز وجود دارند که بسیار منحنی گشته و متشکل از فراری‌های مزدور شده و یا افرادی بوده که در درون حرکت جای گرفته‌اند؛ ولی بعدها به راست‌گرایی مبتلا شده و زمانی طولانی است که با دولت همکاری داشته‌اند.

حرکت‌های گریلابی که از خط‌مشی چگوارا منحرف شده و اکنون نیز در نیکاراگوئه، سالوادور، کلمبیا و در بسیاری جاهای دیگر مشابه با این در تلاش برای برقراری سازش بوده نیز وجود دارند؛ یعنی در کوهستان تا حدودی برجای مانده دارند. در حالی که تضاد میان میلا و یونیتا ادامه دارد نکته عجیب این است که بخشی از این‌ها از سوی CIA جهت‌دهی می‌شوند. لازم نیست که هویت اصلی‌اش جاسوسی باشد. تنها جهت‌دهی می‌کند؛ به راست‌گرایی می‌کشاند. زمینه حاضر کرده و از راه‌های غیرمستقیم چه مادی و چه معنوی کمک می‌رساند. مثلاً در نیکاراگوئه، ساندنیست‌ها را این‌گونه از قدرت برکنار کرده‌اند و با کمک‌های آمریکا آنهاپی که در مقابل ساندنیست‌ها برانگیخته شده‌اند در درون ساندنیست‌ها جای دارند؛ میلا نیز این‌گونه است. میلا که تمام درد جنگ را متحمل گشته واقعاً هم در مقابل امپریالیسم با استعمار جنگ کرده‌اند؛ در میان کسانی که از آن گریختند رهبر هم وجود داشت. «ساویم‌بی» شخصیتی است که تمام خصوصیات واپس‌گرا را پیرامون خود جمع کرده و تمام نیرویش را از مزدوریت کسب کرده است. در موردش این گفته‌ی میلا مشهور است: «شهادت‌ها و تلفاتی که در مقابل پرتقال دادیم ۱۰ درصد و تلفاتی که در برابر این‌ها دادیم ۹۰ درصد است.» حرکت زولو که بر توده‌ی عشیره‌ی کلاسیک متکی است اکنون نیز در آفریقای جنوبی یک تهدید محسوب می‌گردد.

این نمونه‌ها را به کناری بگذاریم، در واقعیت کوردستان همکاری‌های مستقیم آمریکا، اسرائیل و ترکیه و کمک‌های بسیار و غیرمستقیم بارزانی و دیگران بسیار قابل توجه است. شاید هم روزانه مؤثر باشد. آمریکای امپریالیست جهت شکست‌نخوردن آنها تمام دنیا را به کار می‌گیرد. دلیل اصلی پنهان‌مانده در پس این موضع آمریکا در مورد عراق، نجات بارزانی می‌باشد. اکنون از یک جهت خبر اصلی آژانس‌های جهانی است. چرا می‌خواهند بارزانی را نجات دهند؟ به‌طور طبیعی اگر کمی ریشه‌ای‌تر تحلیل شود این آغازی عشیره‌ی و ملا و مزدور فتودال را بسیار تغذیه کرده و آنها نیز در خاورمیانه یک رابطه کلیدی بسیار مهم را تشکیل داده‌اند. به‌دلیل آنکه بسیار خوب می‌داند قطع این رابطه به موضوع تحول انقلابی عظیمی تبدیل شده و حتی از لحاظ تمام خاورمیانه به‌رغم آنکه امروزه ضعیف‌ترین حلقه‌ی زنجیره می‌باشد، به‌علت پیش‌بینی تأثیرات بزرگ زنجیره‌ی از حمله‌ی متقابل نمی‌هراسد. لذا اگر لازم باشد جنگ منطقه‌ی را در نظر می‌گیرد.

در میانه‌ی اپراسیون ۱۴می تحلیلی را انجام دادیم. هدف، گسست سریع حمله انقلابی PKK و تشکیل یکی از واپس‌گراترین موقعیت‌های مبتنی بر منطقه است. این یک تشخیص نظری بود که بر مبنای اوضاع سیاسی موجود صورت گرفت، ولی بعدها معلومات شفاف این را به شکلی کارساز تصحیح کردند. در واقع، ما نیز به روشنی، تشخیص داده بودیم. در اولین هفته‌ی اپراسیون، در اروپا یکی دو گسست انجام گرفته شده مثلاً؛ متوجه شدیم که برخی از مدیریت‌های HADEP بدون گرفتن اجازه و خودسرانه تمام

کشورهای اروپا را گشته‌اند. گروهی و در رأس آن احمد ترک بدانجا رفته و می‌روند. یکی هم شراف‌الدین الهچی که حزب هم دارد، در همان هفته او را به آنجا می‌برند. با فرستادن یک گروه به جنوب، همراه با سری ساکیک در آنجا خواهان ایجاد یک جبهه‌اند. دیگران برای ایجاد یک جبهه در اروپا به برگزاری جلسه می‌پردازند که در مطبوعات انعکاس یافت. در روزهای گذشته شخصی معلومات واضح‌تری به ما داد. او گفت: «آشکارانه در این موضوع بحث کردیم. گفتند که یک جبهه درست کنیم. حتی گفتند که من رییس جبهه شوم.» ولی او برای اینکه کمی ما را شناخته، البته که جسارت نکرد. احتمالاً در انتظار محاسبت. ممکن است بگوید: «ما ۱۵ روز صبر خواهیم کرد، اگر PKK ضربه‌ی مرگ‌بار را دریافت می‌کرد، ما جبهه‌ی خود را اعلام می‌کردیم. اکنون این جبهه اعلان نشد. ولی مشخصات و تدارکاتش بسیار گسترده است. به تمامی با جهت‌دهی و کمک MIT به پیش می‌رود. این تحولی بود که تنها مبتنی بر اپراسیون ۱۴ می بود. قبل از آن نیز در جریان است.

در تاریخ PKK از روز ظهور به بعد سناریوهایی در رابطه با امحا و کشتن ما همیشه وجود داشته است. DDKD (کانون فرهنگی انقلابیون شرق) در سال ۱۹۷۶ این را موضوع مطرح ساخته و با عنوان «با این طرزشان عمرشان سه ماه است، میراث‌شان مال ما خواهد شد» در انتظار بودند. می‌خواستند بر این اساس، DDKD را به کار بگیرند. «حرکت پنج بخشی‌ها» و «حرکت کوک» نیز به وجود آمدند. در انتظار این به سر می‌برند که «PKK نابود خواهد شد و میراثش برای ما باقی خواهد ماند.» اکنون این‌ها مستقیماً در بسیاری از حملات درونی PKK دست دارند؛ از کشتن حقی قرار گرفته تا صدها انسان میهن‌پرور. مخصوصاً در سال ۱۹۷۸ اتحاد کوک-چپ را ایجاد کردند. بعد از آزمون سال‌های ۷۹-۷۸-۱۹۷۷ حیوان-سیورک، نیروها آماده شده بودند. آشکار شد که به PDK پشت بسته و همان‌گونه که می‌دانید نتیجه‌ی را که خواهان آن بودند به دست نیاوردند.

ما هنگامی که به خاورمیانه عقب‌نشینی کرده بودیم به اینجا نیز آمده بودند و کمی با اتکای بیشتر بر احزاب کمونیستی - که در آن زمان آنها را تبدیل به مزدور کرده بودند- و امکانات و تجارب‌شان، در پی اجرای یک توطئه بسیار روشن بودند. حتی به دنبال ما بودند. از راه حزب کمونیست در جنبش‌های فلسطینی نفوذ کرده و برای نابود کردن خط‌مشی آن در خاورمیانه هر چه را که می‌خواستند انجام داده و اتحاد را خراب کردند. ما نیز به دنبال تحقق یک اتحاد بودیم. بعد از گام ۱۵ آگوست در اروپا با یک حزب کمونیست تحت عنوان اتحاد چپ - که حمایت کشورهای کمونیست را کسب کرده بودند- به کنار هم آمده بودند که دولت ترکیه آشکارانه چک سفید به آنها داده و گفته بود: «با این گام PKK مخالفت کنید، در آنکارا انجام فعالیت قانونی را برای شما به رسمیت خواهیم شناخت.» همان‌گونه که می‌دانید به صورتی بسیار پلید دبیرکل TKP به ترکیه رفت. به هر جا می‌رفت چمدانش نیز در دستش بود. به دلیل آنکه در مورد PKK که «در اولین سال نابود می‌شود» و یا مطمئن نبودند... آن «والیز» و چمدان‌هایش را در فرودگاه برگرداندند. یعنی برای آنکارا تا این اندازه آماده بودند. اما تنها شرط، نابودی ما بود!

بعدها تحولات دیگری روی دادند؛ در سال‌های ۷۸-۱۹۷۷ این بار اخلاک‌گری حسین یلدرم‌های وکیل که با اتکا بر زندان انجام دادند به وجود آمد. در داخل، شنر و در خارج، خودش همچنین فاطمه هم در

داخل این کار بود. حرکتی در جریان بود که آنها می‌خواستند در سال ۷۸ به نتیجه‌ی حتمی برسند؛ اکنون نیز به یاد دارم آن مساله‌ی "رفتن آپو" در آن زمان بسیار توجه‌برانگیز بود. حتی به من نیز گفته بودند «اگر در این به این گرایش نپیوندی، عمرت دوسه ماه خواهد بود. در این دوسه ماهه یک بمب منفجر می‌شود.» اکنون نیز در مورد سرپاماندن ما تعجب می‌کنند. این را نیز می‌گفتند که: «دست از مقاومت مسلحانه بردار، به مطالبات خودمختاری فرهنگی کفایت کن، یا به اروپا بیا و یا دست از جنگ بردار.» در مورد گفته‌های این‌ها تعجب کردم ولی بعدها تدارکات گسترده‌ی این‌ها روشن شد.

در زندان محمد شمر هر چیز را در دست گرفته و قشر ملتبان بی‌تأثیر شده بود؛ همچنین در اروپا همین‌طور. یک دستگیری صورت گرفت که حسین یلدرم و افراد ما در آن نقش زیادی ایفا کردند؛ برای اولین بار در خاورمیانه آن سوءقصد‌های جدی روی دادند. یک سری اخلاک‌گری‌ها به اجرا درآمدند. تیم‌های بسیاری آمده بودند. یعنی آنچنان تنظیم گسترده‌ی بود. دلیل موفق‌نشدن اصلی تیم‌ها؛ جلب کامل PKK به مزدوی بود. یعنی اگر توجه نمی‌خواستند PKK را نابود کنند بلکه نقشه به تسلیم درآوردن در میان بود. حرکت امحا که در زندان تا سال ۱۹۸۴ ادامه داشت تا سال ۱۹۸۷ در خارج از زندان نیز اجرا شد. ولی هنگامی که فهمیدند امحا زیاد عملی نخواهد شد به تغییر تاکتیک دست زدند. تدارکات رشد یک خط‌مشی مزدورگری در بستر PKK بسیار فشرده بوده و مسافت زیادی را گرفته بودند. در اجرای این امر، همچنان موجودیت ما مهم بود.

ما نیز صاحب یک جنگ هستیم؛ از آغاز به بعد، با رفتن تحت عنوان PKK از سال ۷۶-۱۹۷۵ به بعد در آنکارا، هنگامی که گروه گسترش یافت، آن خلبان و فاطمه که از درون نفوذ کرده بودند مهم هستند و ما این را خیلی به کار گرفتیم. به دفعات گفتیم و اگر به‌طور خلاصه بخواهیم ذکر کنیم اینکه ما با آنها جنگ تاکتیکی داشتیم. این جنگ تاکتیکی دارای جوانب بسیاری بود. ولی مهم‌ترین موضوع، خروج سالم از آنکارا و در همین راستا جهت خروج سالم گروه، نهراسیدن از آزمودن هر روش و تاکتیکی بود. از تأثیرات مثبت آن تقریباً یک سال استفاده بردیم. از طرفی دیگر، برای آنکه خط‌مشی ایدئولوژیک - سیاسی PKK گسترش نیابد، نابودی به‌وسیله برخوردهای فوق‌العاده اخلاک‌گرانه در نظر گرفته شدند. یعنی در سال‌های ۷۸-۱۹۷۷ به گمان‌شان این اقدامات به نتیجه خواهد رسید.

PKK وجود نداشت، یک گروه محدود بود که هنوز هیچ نامی بر روی خود نگذاشته بود. کادرشدن تعداد خیلی اندکی در اطراف مان، یک راهکار جنگ روانی بود. انبوهی ملتبان وجود داشتند که با روحیه و عواطف بازی کرده و به حالت ناشناخته‌ی درآمده بودند که اکنون نیز وجود دارند. آنها از به بازی گرفتن عواطف، معنویات و روحیه‌شان به بعد، یک‌بار دیگر به خود نیامدند. حتی می‌خواستند مرا نیز به نقطه‌ی برسند که از گروه بگریزم. یعنی با تهدید و اخلاک‌گری مرا نیز به‌طور موقت فراری دادند. یک‌بار گروه و یک‌بار خانه را ترک کردم. سپس ما خود را جمع‌وجور کرده و دوباره نیروی مبارزه را نشان دادیم؛ ولی نه یک مبارزه سطحی و عادی. راهکار، صبر، روش و شکل آن بسیار مهم است. زیرا این یک جنگ‌جو بودن کوردستانی است. اگر خصوصیاتش را ندانید و حاکم نباشید نمی‌توانید بجنگید و در همان لحظه شکست خواهید خورد.

من نیز در حال شکست خوردن بودم. آن گونه خود را مبالغه کرده و انعکاس نمی‌دهم. ولی شکست نخوردم. کمی شانس، حاکمیت بر اراده خودم، عدم خیانت به آگاهی‌ام، مانع نکردن ترس جان و منافع شخصی در میان بودند. گفته‌های کمال پیر و جمیل بایک «بکشیم و نجات یابیم» دانسته می‌شود. حتی یک اخلا لگر می‌گفت «چرا در حالی که وضعیت خلبان آشکار است اما کشته نمی‌شود؟» رفقای که هم انتقاد می‌کردند و هم در درون، وضعیت را تحمل نمی‌کردند، می‌خواستند کار را این گونه حل کنند. البته من چنین گرایشی را نداشتم. بعد از آشکار شدن وضعیت خلبان، تقریباً یک سال برقراری رابطه با او مهم بود؛ شاید اصلی‌ترین طرز رابطه‌ی دشمن بود که بعدها منجر به خطا شد.

اگر آنها کشته می‌شدند شاید ما کمی احساس راحتی می‌کردیم ولی باعث می‌شد که دولت نیز تدابیر گسترده‌ی اتخاذ کند. این یک راهکار است. یعنی ما با تحمل این‌ها به گمان‌مان به نتیجه‌ی بهتری خواهیم رسید، و گرنه تخریبات این‌ها کم نبودند. اگر لازم باشد با اعمال روانی و خود توطئه‌چینی، حتی با اعمال راهکار شکنجه در درون ما مثلاً؛ صدها شهادت که فاطمه سبب آن شد وجود دارند. او موجبات خودکشی و یا سوق‌یابی به خودکشی پنج تا ده تن از نزدیک‌ترین رفقا را فراهم کرده، باعث فرار صدها نفر گشته و اولین کسی بود که حکم شکنجه کردن بسیاری را نیز داده است. بسیاری از این‌ها را در نظر نمی‌گیرید، حال آنکه بسیار مهم‌اند. زیرا در آنجا کسی که تحریک کرده شخص نیست، بلکه ملتبان PKK است و کسی که شکنجه شده و خطا کرده یک رفیق نیست؛ اگر ضعیف هم باشد جنگجویی است که جسارت جنگیدن را دارد. افرادی که فراری داده شدند اگر کمی ضعف هم داشته باشند، کسانی هستند که می‌خواستند جنگجوی کوردستان شوند.

دشمن به خانه تو آمده و هر چیز را می‌گیرد، میهن را نشناخته و حتی نامش را قبول نکرده و به وضعیت اشغال درآورده است؛ خلقت را به شکلی بی‌حد و مرز امحا می‌کند؛ تنها شخصی که روحش را نخریده باشد باقی نمی‌گذارد. در اینجا وضعیت من البته که عجیب است؛ باز هم آشکار کنم؛ اثبات‌ها و بی‌ثبات‌ها رفته‌رفته آشکار شده و هر کس در تلاش برای انجام وظیفه‌اش است. تمام جوانمردی من نفروختن روحم بود. خواهی گفت «این چیز بسیار مهمی است؟» البته که مهم بود. یعنی نفروختن روحم در این سال‌ها و پیشرفت علمی‌ام نه به عنوان مأمور دولت بسیار مهم هستند. پیشرفت‌های بعدی بر روی این ایجاد شد. این همه پیشرفت و این روح و این اراده بر این اساس گسترش یافتند. کارهایی که این‌ها می‌خواستند انجام دهند قبل از هر چیز وابسته کردن روحم هم از لحاظ مادی و هم از لحاظ معنوی به دولت بود. یکی از آنها (خلبان‌ها) بسیار پولدار بود. دیگری نیز (فاطمه) جنبه معنوی و یا بعد عاطفی‌اش نیرومند بود. ولی شکست نخوردن در برابر هر دو آنها بسیار مهم است. زیرا آشکارانه می‌گویم؛ بسیاری از شماها برای یک سیگار شکست می‌خورید و در صورتی که شما را راحت بگذاریم روح‌تان را به کجا و به چقدر عرضه می‌کنید مشخص نیست.

من به شما اطمینان ندارم، ولی در اینجا کسی وجود ندارد که بگوید «آگاهانه مشغول مزدوری و فروختن روح‌تان هستید.» چشم و دلی که این را تشخیص دهد ندارید. شاید روح‌تان از زمان‌های دور اغفال و فروخته شده باشند. ما در اینجا می‌خواهیم کمی روشن سازیم. زیرا وقتی محیط برای شما آزاد

گذاشته شد معلوم نیست در کجا جای می‌گیرید. کسانی که در تمام گزارشات راحت‌طلبی و سطحی‌خواهی زندگی را منعکس می‌کنند شما باید. روح‌تان زمانی طولانی است فروخته شده، ولی من آن‌طور نبودم. امکانات مادی طرف مقابل را همچون ابزار تلقی کرده، خواست‌های خریدن روح من وحشتناک بوده و علاوه بر آنها من تنها بودم؛ یک خلق، حزب و امکانات مادی که از من حمایت کند وجود نداشت. از لحاظ معنوی نیز بسیار فقیر بودم ولی به‌رغم این، نیروی سرپاماندن را نشان دادم. در واقع این بزرگ‌بودن من است. در غیر این صورت می‌دانید از لحاظ جنگ به اندازه هیچ کدام‌تان نچنگیده‌ام. جنگی که من به‌پیش می‌برم، جنگ عاطفی، ایدئولوژیکی و سازمانی است و به‌گمانم چیزی که در جنگ تعیین‌کننده باشد این است. در نزد ما جنگ بر این مبانی لازم می‌تواند به‌پیش برود. اگر من این جبهه جنگ را به پیش ببرم موجودیت PKK، ۲۴ ساعت مقاومت نکرده و مطمئنم تنها با یک حمله‌ی کوتاه ممکن است تمام چیزها را از دست دهد. جنبه‌ی دردناک کار این است که این‌قدر شجاع و باناموس خود را نشان می‌دهید ولی آشکارانه در درون یک غفلت به‌سر می‌برید. شما از جبهه‌های جنگ خبر ندارید. حتی دولت ترکیه آن‌گونه حساب‌ریزی‌هایی دارد؛ برای به‌راه راست کشاندن بچه‌هایی که فریب داده شده‌اند امیدهای بسیار بزرگ داشته و گام‌هایی را برمی‌دارد.

معنی خروج از آنکارا در این است. البته گروه‌مان در آن‌زمان به دلیل این طرز برخورد من به‌من مشکوک بودند. ولی تنها برای پرکردن معده‌شان این طرز روابط لازم بود. زیرا پول را از آنها می‌گرفتم. همچنین تنها برای حفظ جان و تداوم عمرشان به این روابط متکی بوده ولی بعدها این را بر علیه من به‌کار بردند. موضوع به‌جای آوردن لزومات بود که در آن مورد تا حدودی موفق شدیم. گام‌نهادن به دیاربکر مهم بود و همچنانکه می‌دانید در آنجا حدود یک‌سال ماندیم؛ آنچنان سالی عادی نبود. اعلان رسمی PKK صورت گرفت. این جسارت کردن است که خواهان در نظر گرفتن کوششی بزرگ بوده حتی احتمال یک‌هزارم، یا اگر باشد با گام برداشتن از [کار] شدنی. دلیل ذکر همیشگی این‌ها نیز این است که چشم دل و آگاهی‌تان آنقدر تاریک شده که من برای شما بحث از احتمال یک‌هزارم و حتی یک‌ده‌هزارم را برای اجرای آن می‌دهم. ولی به‌رغم این‌ها این گام‌های بزرگ را برمی‌دارم. این‌ها گام‌های برداشته شده، بی‌نتیجه و به‌دور از شهادت نیستند؛ و از همه مهم‌تر گام‌هایی به‌دور از کوشش و مهارت نمی‌باشند.

روزگاری هیچ امکانی وجود نداشت، با در نظر گرفتن این افرادی که آن‌زمان هنوز مشکوک بودند، به ایجاد باوری، روابط و مادیات سازمان می‌پرداختم. البته در آن وقت‌ها من در دست آنها مانند پرنده‌ی بی‌بوم بودم. ماجرا را برای شما گفتم؛ جاسوس‌ها مرا در قفس به‌عنوان کبک می‌بینند. زمانی هم داستان نمک‌دادن آن خلبان در جریان بود. به من می‌گفت «این چیست» من می‌گفتم این نمکدان است. می‌گفت «با این چه می‌کنند» من نیز می‌گفتم نمک می‌پاشند. به عنوان جواب می‌گفتم «بله پرنده‌ها را سرخ می‌کنند با این نمک‌ها!» من نیز در آن زمان صاف بودم. نمی‌دانستم که چرا جاسوس این را می‌گوید. بعدها متوجه شدم که؛ به من با چشم پرنده در قفس می‌نگرد که هرگاه بخواهد سرش را بریده، سرخ کرده، نمک پاشیده و می‌خورد. و البته بسیار عجیب است. واقعاً هم در آن زمان از قفس پریدم. این

داستان بسیار مشهور است و در مورد چگونگی پرواز کبک از قفس تعجب می‌کنند. خواهید گفت که: «کسی که در تلاش برای رهبری حرکتی به این بزرگی است چگونه به قفس می‌افتد.» آری در بازی پرنده‌شدن در قفس و یا بی‌تأثیر کردن تلاش‌شان موفق شده بودم. ولی مطمئن نبوده و هر روز پای پرنده را گره می‌زدند و با برخورد‌های «پرنده در قفس بمان، پرواز نکن، نگاه کن تو را این‌گونه خواهیم خورد» تهدید می‌کردند. من حس می‌کردم و سرتاپایم می‌لرزید. لرزیدن را شاید شما به عنوان ترسو بودن تحلیل کنید ولی همانگونه که یک پرنده در قفس اگر عقلش کار کند صاحبش سرش را خواهد برید. یعنی اگر بگویید به‌جای آنکه بپرد، سرش را ببرم و بخورم، وضعیت من نیز چنین بود. این دارای هیچ بعدی نیست که درک نشود. برای آن نیز بایستی عاقلانه برخورد کنم و وضعی برای پریدن بیابم. ولی می‌دانید هنگام پرواز قفس بزرگ وجود دارد. زیرا تمام مرزها یک قفس است و اطراف تمام شهرها محاصره شده بود؛ آن نیز یک قفس است؛ قفس در درون قفس. پرواز و رهایی از یک قفس کافی نیست. قفس‌های بی‌شماری را در درون هم درست کرده‌اند؛ در تمام دنیا قفس قرار داده شده است. زیرا عموماً دنیا نیز عرصه‌ی حاکمیت اوست.

اینگونه شما خود را آزاد می‌پندارید ولی مفهوم آزادی شما آزادی برده بوده، پرواز را از یاد برده و به مفهوم آزادی کبک مرغ‌شده شباهت دارد. اگر در تمام قفس‌ها نیز باز شود نیروی زیادی برای پرواز ندارد. هم‌قلبتان بایستی برای آزادی بنید و هم بایستی برای کوچک‌ترین بازی، نیرو و پر پرواز داشته باشید؛ نه با یک بال به‌هم‌زدن بلکه بعدها با پرواز و پشت‌سر گذاشتن قفس‌های بسیار آن‌هم با در نظر گرفتن نقطه ضعف کوچک. آن‌وقت می‌توانی بگویی که از این قفس نجات یافتم. در اواخر ۱۹۷۰ و اوایل ۱۹۸۰ حرکت ما نیز بدین شکل بود. یعنی همیشه خواهان پرواز بود. می‌توان نقش بازی کردن کسی که امیدش را به آزادی بسته به‌عنوان پرنده‌یی عاقل درک نمود. در نتیجه چنین کردم؛ گویا صاحبانم مرا می‌آزمودند. برخی وقت‌ها آزاد می‌نمودند؛ مثلاً در آن‌وقت‌ها پرواز نکردم. من چه وقت از آنکارا پرواز کردم؟ چه وقت در دیار بکر پرواز کردم؟ چه وقت از کوردستان پرواز کردم؟ برای این تصمیمات آگاهی و نقشه لازم است. در غیر این صورت با نبودن این‌ها تو را در هوا خواهند گرفت. طرز صحیح فعالیت به این دلیل مهم است. من این‌ها را برای شما توضیح می‌دهم ولی مدت زیادی است به دل شما ضربه وارد شده است. اولاً برای پرواز بایستی از ته دل، احساس آزادی بزرگی وجود داشته باشد. دوماً؛ آگاهی‌تان تاریک شده و اگر تمام درها هم باز شود چشم دیدن را ندارد.

یعنی این حرکت شانس تحول بسیار مهم و تاریخی را به احتمال یک‌هزارم چنین ارزیابی می‌کند. پس آیا دویدم و به‌تمامی نجات یافتم؟ به عرصه‌ی خاورمیانه آمدم. یک حوزه‌ی آنتی‌آمریکاجی، صهیونیست و آنتی‌کمالیست بود. به‌رغم آن، ماندن در سایه‌ی صاحبم را ادامه دادم. زیرا دشمنم را هیچ‌گاه کوچک نمی‌بینم. می‌گویم به‌طور مطلق از چپ و راست مرا پیدا خواهند کرد؛ محتاطانه حرکت می‌کردم. یک گام بیجا را بر نمی‌برداشتم. معلوم نبود که چه روی می‌داد؟ در جنگ بایستی احتیاط و فراتر از این به‌کارگیری زمان بسیار مهم است. صاحبم روزانه حزب را خراب می‌کند. پایبندترین رفقایم را

نابود می کرد ولی من نیز به طور فوق العاده‌ی سازماندهی می‌کنم. با روشی بسیار ماهرانه هر رابطه را برای خدمت به سازمان به کار می‌گرفتم. چنین مسابقه سازمانی‌ای در جریان بود.

دشمن در تلاش برای سرکوب روحم بود، من نیز عشق بزرگ آزادی را ژرف‌تر می‌نمودم. مثلاً یک خصوصیت بازی در آن زمان این بود؛ «روح را بفروش و رها شو. به من بفروش نجات باب چه می‌خواهی؟» خطر بزرگ که هدف اصلی‌اش این بود «ای بیچاره‌ی خدا! اگر پول می‌خواهی بگیر. در آنکارا آپارتمان طبق دل خودت بگیر. اگر زن می‌خواهی به بهترین آن یعنی من گیر خورده‌ی. زود باش روح را بفروش و رها شو.» آری، بازی اینقدر جالب توجه بود؛ در واقع بازی نبود یک واقعیت بود! من با هر چیزی با اینکه می‌خواستم این گونه به نتیجه نرسم، وجدانم چیز دیگری می‌گفت. بایستی اعتراف کنم که در آن زمان، روان، روح و حال دوگانه‌ی داشتیم؛ امتحان کنم یا نکنم؛ در آنکارا زندگی کنم یا نه؛ پول که زیاد می‌شود وابستگی به پول را قبول کنم یا نکنم؛ از طرفی دیگر زن وجود دارد. با زن زندگی کنم یا نه؟ با شک بزرگی برخورد می‌کردم.

از بچگی‌ام به خصوص در مورد دین و فلسفه یک شک‌گرایی کوچک داشتم. شک‌گرایی رفته‌رفته به عنوان مبنای علم‌گرایی در آورده شده است. پادزهر دگماتیسم، شک‌گرایی است ولی البته شک‌گرایی علمی است. این را در سطحی بسیار پیشرفته به کار می‌گیرم. بنابراین در این واقعه نیز خصوصیات شک‌گرایی دوجانبه‌ام را حفظ نمودم و در نتیجه همان گونه که گفتم فروخته نشدم. بالعکس، به یک استاد تاکتیک متحول ساختم. این یک جنگ مهم شخصی من بود. در جنگ، نیرویم را از اینجا می‌گیرم. یعنی از جنگجو بودن شما نیروی زیادی نمی‌گیرم. شما نیرویم را تمام کرده و با مشکل روبه‌رو می‌کنید.

چنین زمان‌های حساس تاریخی که مرا به من تبدیل کرد وجود دارند. توضیح داده بودم که در بچگی نیز برای نجات از قفس جنگیده و بسیاری اوقات همانند این، شخصیت رهاییم را با ریشه‌های سالم درست کردم. چیزی که به شما بسیار ربط دارد جنگجو بودن حزب است که چنین آغاز شد. جنگجو بودن میلیون‌های آن زمان را انکار نمی‌کنم؛ بسیاری از رفقا جنگیدند. شهید هم شدند ولی چیزی که آن سرپا نگه داشته و جهت‌دهی کرده این است. مقاومت از لحاظ ایدئولوژیک و معنویات و به طور قطع، جای‌ندادن به زندگی فردی مادی، قوانین تأمین‌کننده‌ی اصلی این جنگ بوده و بعدها نیز ادامه دادم. ازین بردن آن فشار عظیم بر روح‌مان و آن بازی‌های سیاسی از اواسط ۱۹۸۰ آغاز می‌شود. گام ۱۵ آگوست ظهوری بود که بر این اساس صورت گرفت.

امکانات کنونی خاورمیانه را آزمودم. توانستم از آن استفاده کرده و دیدم که می‌تواند کمی آزمون جنگ سازمان را تحقق بخشد. البته نه تنها دیدن چگونگی پیشرفت آزادی بلکه در راه آن تلاش‌های بسیاری به انجام رساندم. از آن لحاظ یک جنگ بسیار گرم بود. اهداف کنگره‌ی تأسیس را به یادتان بیاورم. این کنگره، آزمون عجیبی بود. در روستای "فیس" دیار بکر یک گام جسارت‌وارانه برداشتیم که نامش هم اگر به‌تمامی نگذاشته شده باشد، بسیاری‌ها معنی‌اش را هم نمی‌دانستند. فکر نکنم دولت نیز به‌تمامی آن را درک کرده باشد. افراد ما نیز آن را درک نکردند. با حال و هوایی گفتند ما نیز در خاورمیانه حمله کردیم. آن وقت اشخاص مشهوری مانند سمیر وجود داشت می‌گفت: «۷۰ درصد

کادرهای تو را من تنظیم کرده‌ام، جنگجویان را تنظیم کرده‌ام.» در واقع، به گرایش من سازگار بودند. واقعاً هم تنظیم کرده بود. همیشه با گفتن "پسرعمو" این نگرشش را بر من تحمیل می‌کرد. بعدها درک کردم که برای آنکه آشکار نشود جسارت نمی‌کرد خودش مستقیماً این را بگوید.

یک نوع طرز زندگی را پیشنهاد می‌کند. در راه و روش خود بسیار ماهر است. برای یافتن خانه‌یی در بیرون با هزار و یک درد واقعاً جنگیده و در طول یک سال چیزی که یافتم تنها یکی دو خانه بود. در حالی که من مشغول آموزش رفقا در کمپ‌های فلسطین بودم، تا جایی که شنیدم خودش در یکی از خانه‌ها نشسته و با گروهی از دخترها موجب روی‌دادن چنین واقعه‌یی می‌شوند. مرد چاقی به نام "داود" وجود داشت. در دست او تشت خانه را گذاشت. این نقش دمه‌ک را داشت و در دست برخی‌ها قابلمه و گفته «این می‌تواند نقش دف را بازی کند»، خودش نیز ترانه می‌گفته و دختران را مجبور کرده که به شکل گروهی ترانه بگویند. به یکی از رفقا گفته: «تو ازدواج کن؛ برای تو مطمئناً یک خانه لازم است. چرا تو این پتو را در آغوش گرفته‌یی؟ همسری همچو طلا داری. چرا با او در خانه‌یی زندگی نمی‌کنی؟» برای تأمین امنیت رفقا من اینقدر زجر می‌کشیدم. با گرفتن هر جایی از کوهستان با عنوان اینکه یک سنگر مقاومت را به دست آورده‌ام، پرواز می‌کردم؛ آنها نیز پشت سر ما نیز این کار را انجام می‌دادند. به این نقشه‌های بزرگ می‌گویند. مثلاً بسیار عجیب است؛ به عنوان نمونه؛ برخی داوطلب باارزش ملیتانی وجود داشتند. چرا آنها مانند خواسته‌ی انسان زندگی نکرده‌اند! با گفتن این، در حال عصیان بود؛ در مغز بسیاری از آنها فکر اروپا را جای داده بودند. ما می‌خواهیم در مقابل مرگ‌بارترین لحظه‌ی تاریخ یعنی ۱۲ سپتامبر یک گروه را تنظیم کنیم. حال آنها می‌گویند: «دست از سر ما بردار، دیگر می‌خواهیم زندگی کنیم.» متأسفانه نیت و عاطفه یک مشت جوان و دختر را خراب کرده بودند. قطعاً من آنها را تغذیه می‌کردم. هویت و امنیت سازمانی‌شان را من تأمین می‌نمودم. ولی موضعی که پشت ما اخذ می‌کنند بدین صورت درمی‌آمد.

در هنگام برگزاری کنگره‌ی دوم، من می‌گفتم که گام‌های عالی برخوردار خواهیم داشت. هنگامی که رفقا را به میهن می‌فرستادم، می‌گفتم گام تاریخی برمی‌داریم ولی نگو که روح بسیاری از آنها فروخته شده بود. شخصی مشهور از این‌ها به نام "بسه" وجود داشت که یکی از هوس‌بازترین شخص‌های مرحله بود. به گمانم هنوز هم زنده است. یک مرد مرکزی به نام شاه اسماعیل بود که می‌گفتم با عکید شانی هم‌طراز است. در مرحله‌ی بسیار حساس به اصطلاح همدیگر را تنظیم می‌کنند. "بسه" بی که ما به او غذا می‌دادیم فکر کنم که در عنتاب نیز مانده در آنجا یکی - فکر کنم کمال یازیجی اوغلو- برای او یک خانه کرایه کرده و گفته «تنها کار شما به عنوان دخترها این است که بدون خروج از خانه هر ماه یک بار تلفن کرده و بگویید ما خوبیم. دیگر چیزی از شما نمی‌خواهیم.»

موضوع مهم عادت‌دادن آنها به این طرز زندگی است. این دختران یک‌بار دیگر به خود نیامدند و با آن نگرش زندگی، ملیتان ما را به اروپا فراری داد. این‌ها می‌گفتند: "رهبر حزب می‌داند چگونه ضربه بزرگی خورده است." من هم می‌گویم آفرین. زیرا چنین ضربه بزرگی بود. سمیر در آن وقت نیروی هادی او بوده و معاونانش نیز کم نبودند. آن‌هم سالم‌ترین ملیتان‌ها و قدیمی‌ترین رفقای من را به بازی گرفته

بودند. به آنها زنان و دختران را اشاره می‌دادند و البته هر چه هم باشد تمام تلاش از سوی من است. می‌خواهد مرا مانند یک احمق به کار گیرد. با تکیه بر من می‌خواهند در اروپا زندگی کنند.

اینکه کین رهبری چه بوده و یا با چه عواطفی جنگ را اداره می‌کند مواردی بسیار مهم می‌باشند. ما همچنان صبر نمودیم. یعنی اگر نیزه در گونی فرو می‌رفت هم نمی‌خواستیم که ببینیم. این‌ها را به کنگره‌ی دوم آوردیم. ولی درد این‌ها کنگره نیست که! فکرشان آتش گرفته بود. اگر انسان یک‌بار به روح و هدفش خیانت کند اصلاح کسانی که این‌گونه نیت‌شان را خراب کرده‌اند بسیار مشکل است. هنوز به یاد دارم من باز هم با این نگرش که "تا زمانی که روح از بدنت جدا نشود امید ما قطع نمی‌گردد" و گفتن "این‌ها اصلاح می‌شوند" می‌خواستم به زندگی کردن سوق دهم. بعد از کنگره‌ی دوم برخی نشست‌ها انجام دادیم. تمام سعی داود، سمیر، فاطمه و باقی نه در جهت کنگره و یا میهن بود چیز اصلی که بدان اهمیت می‌دادند دغدغه‌ها و غرایز زندگی بی‌اهمیت‌شان بود. ملیتانی که بهترین نیت را داشت می‌گفت: «بگذار تا یک هواپیما بدزدیم، این‌گونه نجات یابیم و شرط‌مان را بر دولت ترکیه تحمیل کنیم.» حال اگر ۴۰ هواپیما هم بگیریم و ۴۰ ملیتان تروریست مردند. آری آشکار شد و این‌گونه تنها خوشحال می‌شد. یعنی در حالی که بهترین‌شان این چنین بود، کوشیدیم که مرحله را بدین شکل اداره کنیم.

اگر دقت شود ما از این‌ها نمی‌ترسیم. کنترل نیز در دست‌مان است. اگر این‌ها را نکشیده و بیرون نمی‌کردیم به اقتضای حساسیت به‌طرز سیاسی حزب و به دلیل صبرمان بود. با اتخاذ تدبیر، نیروی سازمان را افزایش داده و در زمان بار کردن، بار می‌کردیم. آنها یک‌بار خرابکاری می‌کردند من ده بار درست می‌کردم. بزرگ‌ترین اسلحه من این است. در حالی که آنها بی‌تأثیری را تحمیل می‌کردند کوشش بسیار عالی من مطرح بوده و اکنون نیز کار کرد خود را حفظ کرده‌ام. بایستی بگویم که آنها از روی آگاهی خائنی نکردند ولی طرف، روحش را فروخته بود. مثلاً این را می‌گفتند «بگذار تا ساعت ۱۲ بخوابیم، بگذار هر جور که دل‌مان می‌خواهد صبحانه بخوریم. چی میشه سفیده‌ی تخم‌مرغ را دور بیندازیم و زردیش را بخوریم؛ اگر ملیتان‌ها کمی این‌طور زندگی کنند!» آری، این‌ها را بر من تحمیل می‌کردند. البته دیوانه می‌شدم. ولی کوشیدم که صبور باشم. با ورود مساله‌ی رابطه‌ی زن و مرد به درون کار فلاکت بزرگ‌تر شده و واقعاً هم دیوانه می‌شدند. دیگر خارج از صبر کردن، دندان روی جگر گذاشتن و سپردن به‌دست زمان چاره‌ی وجود نداشت. زیرا اگر در آن زمان آنها را مورد هدف قرار می‌دادم می‌گفتند سازمان به چهار پنج بخش تبدیل شده است. نقشه‌ی دشمن نیز این بود. مثلاً آنچه‌ان سحر را از راه خانواده‌اش تنظیم کرده که به "آه" درست می‌گفتیم بمیر، از پشت‌مان می‌مرد ولی سمیر هر کس را آنچه‌ان شناخته و تنظیم کرده که او درسیم را به‌دست بگیرد. داود بینگولی است. او نیز چنین وضعیتی داشت. او نیز بینگول را [به اصطلاح] به‌دست خواهد گرفت. شورش و اینا وجود داشتند. برخی‌های‌شان تجزیه شده و به‌جز آن شتر نیز وجود داشت. آنها نیز باتمان را به دست می‌گرفتند. دیاربکر را نیز همین‌طور؛ رفیق سیف‌الدین وجود داشت. خانواده او را نیز به بازی می‌گرفتند. یکی اورفا را به دست خواهد گرفت. بازارجکی‌ها وجود داشتند. آنها نیز عنتاپ و مرعش را. در واقع، در میدان کسی باقی نخواهد ماند. بنابراین لازم بود که ما به‌شکل کلاسیک به جنگ نپردازیم.

در مورد زندگی نه با مفهوم جنگ کلاسیک، بلکه بینش تدابیر من بسیار متفاوت است. بنابراین به این سبب رابطه با فاطمه را به یک رابطه‌ی جنگ بزرگ تغییر دادم. نشان دادم رابطه‌ی زن و مرد با شرایط ما یعنی یک رابطه‌ی جنگ فوق‌العاده. در شرایط زندگی شخص در آن زمان در حالی که هیچ امید و امکانی وجود نداشت جنگجویی امید و سازمان را برعهده گرفتم و وضعیتی را آفریدم که بتوان زندگی نمود. البته این‌ها نیز تیپ‌های هوسرانی بودند. اگر من نمی‌بودم قادر به سیر کردن شکم خود هم نبودند. اگر توجه کنید در تمام گرایش‌های سازمانی من، زندگی دادن به اطرافیانم بسیار مهم بود. آنها تنها می‌خورند؛ هوسباز و یا بدنیت ولی ضعف‌تان در اینجاست؛ بدون من قادر به انجام کاری نیستند. مثلاً اگر فاطمه و برخی‌ها را از لحاظ ایدئولوژیکی تحلیل کنم، چرا در روابط شخصی، عبادت‌کنان پایبند من می‌شدند؟ زیرا برخی امیدها داشتند. من نیز برخی چیزها را اعتلا می‌بخشتم؛ نماینده‌ی تعالی ارزش‌ها هستم. اما پایبندی‌شان این بود.

در مورد اینکه چگونه می‌توان با من به عنوان شخصی رفیق شده و با من بار را تقسیم کنند هیچ تلاشی صورت نمی‌دادند. مطابق راهکار خود انتظاراتی دارند. در درون طبقه، ملت و عشیره شکست‌خورده‌اند. می‌خواهند خسران‌های‌شان را از راه من تلافی کنند. آبا و اجداد خود را تا آخر به دولت فروخته‌اند اما در وضعیتی هستند که بگویند «من دوباره بزرگ خواهم شد». تمام خانواده چنین بزرگ شده‌اند؛ در رأس روستا آغا؛ در رأس طریقت، شیخ؛ و آریستوکرات ولی به آخر کار رسیده‌اند. ۴۰۰ سال است از زمان عثمانی به بعد با خوردن ضربات مکرر، قدرت شیخ و آغایی قیمت شده است.

این‌ها اکنون در میان‌مان بچه‌های زیادی دارند. این را به این دلیل گفتم؛ هنگامی که خانواده‌ها دختران و پسران‌شان را بزرگ می‌کنند می‌گویند «پسرم بزرگ شده پادشاه خواهد شد». در واقع، هیچ هم نخواهد شد. ولی فرهنگش این است. هیچ به بزرگ کردن برده همچون برده فکر نمی‌کنند. یک بازی وسیع است که دیگر به حالت فرهنگ در آمده؛ اکنون نیز حاکم است. این‌ها نیز واقعاً نمی‌توانند خدمتکار هم شوند. اگر خواهش و تمنا هم کنند از پانصد نفرشان، پنج نفر برای خدمتکار شدن قبول نخواهند شد. این واقعیت ترکیه است. این را من درست نکرده‌ام. ولی طرف حال نیز می‌گوید من مانند پادشاه زندگی خواهم کرد. دختر نیز می‌گوید: «من مانند ملکه زندگی خواهم کرد» و یا «من چیز کمی از پادشاه ندارم»؛ «آزاد زندگی خواهم کرد». هنگامی که برخی لزومات را یادآوری می‌کنیم می‌گوید «اصلاً این‌طوری نیست من چنین بزرگ نشده‌ام». بی‌رحمی تضاد در اینجاست. در جوهرش هیچ چیزی ندارد ولی در شکل مکمل نشان می‌دهد. مفت، آدم شده؛ زن شده است. ما متوجه آن نیستیم. خود را این گونه می‌پندارد.

پادشاهی اطرافیانم که هر چیز خود را از دست داده‌اند به شکل یک بار وحشتناک درآمده است. یکی می‌دهند صد می‌خواهند. حتی تنها کارشان، جویدن و دزدی است؛ هر چیز را می‌خواهند. از عادات غارتگری، دزدی و راهزنی برخوردار است. هیچ مردی خانه‌اش را ترک نمی‌کند. ولی در رویداد فاطمه من خانه‌ام را ترک و فرار کردم. باز هم دست‌بردار من نبود. زیرا خواهان تمام کوردستان بود. مگر یک خانه چیست؟ احتیاجی هم که بدان نداشت. در میان گریلا چند کسی بدین شکل وجود داشتند؛ «بوتان برای من کافی نیست پادشاهی بوتان برای من». یکی دیگر می‌گفت «گازان کافی نیست». حال آنکه اگر

این‌ها را برای دولت رها کرده بودیم در این صورت، ممکن بود از لحاظ سیاسی یک مزدور کوچک شوند. عاقل‌ترین‌شان شاید جاسوس می‌شد. حال آنکه جاسوس، رتبه بزرگی به حساب می‌آید؛ دولت آن را به هر کسی نمی‌دهد؛ به چنین کوردی هیچ نمی‌دهد. بیشتر به عنوان بازیچه، مترسک و یا مهره به کار می‌گیرند.

در تمام این سال‌ها بعد از آنکه کمی امید به وجود آوردم و نشان دادم PKK نابود نمی‌شود این‌ها این بار دست به بازی بزرگ‌تری زدند. حمله‌ی ۱۵ آگوست انجام شد. با چهار چشم منتظر بودند که چه وقت تمام خواهد شد. دولت ترکیه ابتدا می‌گفت "اگر سنگ روی سنگ هم نماند، سه روز باقی خواهند ماند". بعد گفت: «سه ماه نابود خواهد شد.» مابقیه‌اش را من چه خواهم کرد. صبر کردند و در زمان کنگره‌ی سوم برگشتند. یکی از آنها می‌گفت: «همچون ۱۲ سپتامبر شده و ما هم برگشتیم.» فکر کنم اکنون نیز در گروه آمانوس چنین مباحثی مطرح است؛ یک غفلت بزرگ. گفتم "چه ۱۲ سپتامبری؟ از ۱۲ سپتامبر شش سال گذشته است." به اصطلاح می‌خواستند به من بقولانند و اینکه مرحله‌ی کنگره‌ی سوم را به مرحله‌ی تجزیه تبدیل کنند. در آن زمان نقشه این بود که به تمامی [راه] اروپا را هموار ساخته و کنگره‌ی دوم را نیز به کنگره‌ی بی‌تأثیری تبدیل کنند. در کنگره‌ی سوم می‌گفتند «دیگر این گریلا کارآمد نمی‌شود.» فکر کنم که یک دهاتی آمانوس چنین ادعایی دارد: «در آنجا گریلاگری نمی‌شود.» این‌ها البته ادعاهایی بزرگ و تاریخی هستند. ارزیابی مفهومش را از بسیاری جهات بررسی خواهیم کرد.

پلاتفرم‌هایی را که شما انجام داده‌اید بسیار ضعیف و بدون چاره می‌بینم. پلاتفرم آن‌وقت بسیار بامعنی‌تر بود. تا جایی که به یاد دارم نیت تمام مرکز، بلاشدن بود. فاطمه بازی آخر خود را انجام داده و رفته‌رفته خطرناک‌تر می‌شد. یک روز در اتاق تنها بود. وقتی گفت «ترس من تو را مسموم نمی‌کنم.» این چه سخن است! ترسیدم و با خود گفتم اگر چنین فکری دارد باید با احتیاط برخورد کنم. البته عملکردهای دیگری هم داشت؛ روح بسیاری از رانندگان نزد مرا خریده بود. بازی چگونگی به دست آوردن مرد را بسیار خوب می‌دانست. چگونگی استفاده از چند دختر ننگ را نیز به نحوی ماهرانه می‌دانست. با آغاز کنگره‌ی سوم یک رفیق به نام "ف" که بسیار نزدیکم بود متردد بود. با ترس گفت: «هبرم فاطمه چنین و چنان می‌کند ولی حرف نمی‌زند لال شده». بعدها فهمیدم که فاطمه قصد داشته آنها را به کار بگیرد. با گفتن «این دختر را برای تو می‌گیرم تو را چگونه آدم خواهم کرد؟» فکر کنم با عواطفش بازی کرده بود.

در آن زمان چند مرد مرکزی داشتیم. دو رفیق اکنون اینجا هستند. تمام آنها را بر اساس تشکیلات خود تنظیم کرده است. با یک طرز تنظیم دهاتی که؛ «سطح این قدر، سطح دیگری آن قدر» با هر یک برخوردی را نشان می‌دهد. چهار نفر در حالی که مرکزند چیزی نمی‌گویند؛ رانندگان نیز همین‌طور. فاطمه گویا از این راه، زمینه‌ی وارد آوردن ضربه‌ی آخر را هموار می‌کند. این را می‌داند؛ اگر ما را بکشد مرکز در دستش مثل مترسکی خواهد بود. "آ" می‌گفت: «من خود را از طبقه‌ی هفتم پایین خواهم انداخت.» عجیب است نفهمیدم که چرا می‌خواهد خودش را از طبقه‌ی هفتم پرتاب کند. در طبقه‌ی هفتم

جای داشتیم. این واقعه در آنجا روی داد. همراه با پای گذاشتن چنین تشکیلاتی به آن مرحله، به گمانم بازی و توطئه‌ی بدتری را طرح‌ریزی کرده بودند. زیرا یکی از آنها بعدها فرار کرد. این شخص نیز اکنون زنده است. طرف یک روز رابطه برقرار کرده تا در مورد چیزهای آن زمان حرف بزند. برای آنکه خیلی ترسیده بود فرار کرد. فکر کنم تا جایی که سوءقصدی را انجام دهد، بر رویش کار کرده بود. برای این نیز آن رفقا نگران بودند. حتی برخی‌ها گفتند که خود را خواهند کشت. اگر جرم‌شان سنگین نبود این چنین سنگین حرف نمی‌زدند.

در برابر این‌ها ما نیز نقشه‌های گسترده‌یی داشته و با احتیاط بودیم. اگر تحلیلات کنگره‌ی سوم خوانده شود دیده خواهد شد که برای اولین بار تحلیلات را تا آن سطح عمیق کرده بود. تأثیر ما بر روی کسانی که به کار می‌گرفتند نیز وجود داشت. ما نیز تحت کنترل قرار می‌گرفتیم. در تلاش برای جلوگیری از نگرانی و ترس اعضای مرکزی بودیم. البته برای انجام حمله‌ی تازه به مین، تدارکات یک دوره وجود داشته و نیز تعدادش را زیاده‌تر می‌کردیم. از جاهای متفاوت مخصوصاً مشارکت جوانان جنوب و اروپا گسترده بود. یک نیروی سیصدنفری برای رفتن به مین آماده کرده بودیم. آنچنان که در این عرصه در ۱۹۸۵ حتی ۲۰ نفر هم باقی نمانده بود. من تمام امیدم را به مین بسته و می‌گفتم این گریلا آنچنان پیشرفت خواهد کرد که یک‌بار دیگر شکست نخورد. اما در عرض یک‌سال پایانش دادند. فاطمه بلافاصله بعد از شهادت عکید گفت: «مبارزه‌ی گریلا به پایان رسید.» می‌خواست بگوید که «دیگر تسلیم شو». من باز هم مثل آنکه چیزی برهم نخورده برخورد نمودم.

در رابطه با شهادت عکید گفته بودیم در کوردستان با یگان‌های گریلا حرکت خواهیم کرد و آن را به اثبات خواهیم رساند. ولی موضوع مهم در اینجا راهکاری است که در مورد فاطمه به کار بردیم. هر ریفی پیشنهاد متفاوتی می‌کند. برخی‌ها می‌گفتند «اعدام کنید» برخی‌ها می‌گفتند «بسوزانید» ولی البته من کاری انجام ندادم. حتی به خانه هم دعوتش کرده و گفتیم به آتن برو. رفت؛ نکشتیم. در واقع آزادش کردیم. بعدها با حسن یلدرم و کیل به اروپا رفته و به ماهر هم گفته بودند: «بیا تو را دبیرکل کنیم. اگر آپو تمام امکانات را به کار گیرد نمی‌تواند سه نفر را به اروپا بفرستد.» واقعاً نیز چنین بود. تمام دولت‌های اروپایی را تنظیم کرده بودند. اطلاعات آلمان و سوئد تدبیر اخذ کرده و در همان زمان، با متهم‌ساختن حزب‌مان به دست داشتن در جنایت «پالما» می‌خواستند مهر تروریست را بر ما بزنند. در اروپا قابل‌مهی جادوگری را می‌جوشاندند و دولت ترکیه در آنجا حاکم و از طرفی دیگر گلاادیو وارد کار شده بود. واقعاً هم خفقان حاکم بود. واقعاً هم چند ملیتان ما که قادر نیستند در جاده راست راه بروند می‌توانند چه کار کنند؟ گویا به کسی که از همه پایبندتر است می‌گویند: «بیا تو را دبیرکل کنیم.» منش ناموس دهاتی ما بدان میزان اجازه نمی‌داد. ولی حزب، پول و آرشو را به دست آورده بود. ما همیشه پایبندی خلق را صحیح در نظر می‌گیریم. ملیتان عادی نیز کمی پایبند می‌باشد. ولی با این حمله اروپا کم مانده بود جوهر حزب از میان برود.

از همه مهم‌تر ظهور تیم سوءقصد در چارچوب فعالیت‌های ارسور جهت سوءقصد علیه ما بود. یک دختر را که با خودش برد، گویا تا پیش من فرستاده بود. یعنی فعالیت‌هایش تا این حد وسیع بودند. احتمالاً

سوء قصد نقش بر آب شد. زیرا برخی‌ها را رسوا نمودم. می‌گفتند «با اسلحه در پشت‌تان قرار داشتیم. جسارت نکردیم.» موضوع مهم بزرگ‌بودن نقشه‌ی بی بود که می‌خواستند عملی کنند.

مختص بودن این حوزه چیست؟ دولت با طرح خودمختاری فرهنگی موافق است. به‌طور قطع خواهان انصراف ما از مبارزه‌ی مسلحانه گشت. از لحاظ زندگی نیز، به‌شکل طرز تنظیم شده‌های درون زندان در اروپا درمی‌آید. فراموش نکنید که در زندان نیز اتاق مخصوص داده می‌شود و می‌گویند «هر جور که می‌خواهید زندگی کنید؛ مانند آغا و پادشاه!» می‌گفتند: «اکنون در مهین، جنگجویان یک مرحله‌ی بسیار سخت را پشت‌سر می‌گذرانند. افراد زیادی نمانده‌اند. بس است، تو هم دست بردار». آن زمان حسن یلدرم با گفتن «قلب خواهد گرفت، رهبری چگونه تحمل خواهی کرد؟» از من التماس می‌کرد. من نیز همیشه می‌گفتم به قلب او دقت کنید. رفتن به سویس و استراحت در جاهای ویژه را به سازمان نیز گفتم. گفتیم هر چه می‌خواهد بدهید. او نیز مانند پادشاه زندگی می‌کرد. ولی نشد و البته انجام نداد. سال‌های ۱۹۸۹-۹۰ با جنگ در برابر این گرایش موفق شدیم.

هر نقشه‌ی دشمن پیروز نخواهد شد ولی نقشه‌ها طبق خصوصیات مرحله عملی می‌شوند. مثلاً برای کوهستان و گریلا نقشه دارند. من نمی‌گویم آگاهانه جاسوس‌اند، ولی گرایش بسیار قابل توجهی بود. باز هم کسانی که بر KUK (کنگره‌ی ملی کوردستان) اتکا داشتند، می‌خواستند در درون ما [این را] رشد دهند. ما برخی از آنها را از آنجاها کشانیم. PDK به جنگ در جنوب شدت زیادی بخشید. برخی‌ها ارتباط برقرار کرده بودند؛ به‌ویژه در مورد باتمان انسان‌ها را از گریلا جدا کرده و در روز دوم به اروپا رسانده بودند. برخی‌ها به کمپ آمده و هر روز دعوا می‌کردند.

این‌گونه رفیق بچگی‌ام حسن بیندال را شهید کردند؛ تظاهرسازی شهادت در میان بود. شنر و ساری باران در میان بودند. مرحله‌ی بی بود که می‌خواستند به‌تمامی از بین ببرند. همه‌ی این‌ها جاسوس آگاهانه نبودند؛ گرایش طبقاتی است. طرف چیزی به‌عنوان روح و آگاهی PKK را نمی‌شناسد. کورجمال که در زندگی گذشته خود راهزن و توطئه‌گر بود می‌گوید: «یک عمر تحولی که من با هزار بار با در نظر گرفتن خطر فراهم نمودم، یک‌روزه در PKK به‌دست خواهم آورد؛ هر چیزی فراوان، بیا کیف کن». به اصطلاح این باثبات‌ترین ملیتان بود که دارای ریشه روستایی بود. جنگ بر روی ارزش‌ها را این‌گونه انجام می‌دهند. حتی این را می‌نویسند؛ «تو را با نزاکت خواهیم کشت. تو کار کن و ما چنین مصرف می‌کنیم!» و نام این را کشتن از راه نزاکت گذاشته بودند. هر کدام‌شان مفت‌خوری می‌کردند.

(...)

ثبات یک حزب انقلابی، بسته به برخورد جسورانه با امور داخلی است

برای آنکه از برخوردهای یک انسان او را درک کنید بایستی ناظر خوبی باشید. افراد بسیاری که در وضعیت مردن و خستگی به‌سر می‌برند وجود دارند؛ آنها هیچ هدفی ندارند؛ به دنبال یک کاسه آش‌اند.

یک حمال است که برای هر چیز حاضر است. ولی می‌بینی که جسور است. برای این نیز یک انسان یا واقعاً پایبند هدف است؛ جسور است جوانمرد و قهرمان می‌شود و یا اگر به هدف هجوم می‌آورد، حمله بزرگی را انجام می‌دهد. جسور است می‌خواهد به انجام برساند. مانند مرده است، او نیز از هدف گسسته است. یعنی با توجه به روحیه‌ی انسان می‌توانید به راحتی به برخی نتایج سیاسی دست یابید. نمونه‌هایش را بسیار نشان دادم. در نتیجه در حادثه‌ی شتر نیز وضعیت چنین بود. او نیز بسیار جسور بود. ولی یکی دو بار آزمودیم؛ بر اساس اهداف حزب جسور نبوده و تنها به دنبال تصاحب مخوف است.

تصاحب کردن، یک خصوصیت به جای مانده از خانواده و پدرش است. تعدادی کلاهبردار داشته‌اند. یک روزنامه‌ی تقلبی منتشر می‌کردند. با چنین عملکردهایی، خلق باتمان را فریب داده و زندگی کرده‌اند؛ به احتمال زیاد پدرش با PDK رابطه داشته و احتمال می‌رفته که در آن موقع جاسوس شده باشد. خانواده در کوردستان هر چیزش را در هر صورتی، به بازی بر روی حرکت کوردستان مرتبط ساخته است. در زمان زندان دیاربکر، خانواده میلیاردها پول دریافت کرده و او خانواده‌اش را به سویس می‌برد. خانواده‌ی که قبلاً نان خشک نداشته اکنون میلیاردها پول از راه زندان می‌گیرد؛ طعم PKK را چشیده و مهارت بازی با امکانات PKK را به دست می‌آورند. تا جایی که شهردار دیاربکر را انتخاب کنند، از نیروی PKK استفاده می‌کنند. به گمانم با توان PKK و تا حدودی هم گروه آمد، آنها "آتالی" را برگزیدند. ولی شتر بسیار خوب می‌داند؛ کار جمع‌آوری میلیاردها پول، کار مادرش بود. خودش به دنبال کار بزرگ تری بود.

نقشه آشکار است که اگر او PKK را از جنگ و خط جنگ مسلحانه باز دارد، دولت به او بازپرس کل کوردستان را خواهد داد. شاهین نیز این را امتحان می‌کرد اما با روشی جداگانه. به عنوان مزدور اجرای سیاست امحای سال ۱۹۸۲ می‌گوید: «کوردستان را به من می‌دهند.» او را نیز با این مبالغه کرده‌اند که؛ «PKK را نابود کن، به هر چه بخواهی دست خواهی یافت. ابتدا، از اعدام نجات خواهی یافت. سپس استاندار خواهی شد.» این وعده و وعیدها برای او جذاب‌تر می‌آید. شاهین شاید جان سالم به‌در برد ولی پول این حزب را می‌خورد؛ میلیاردها پول را می‌برد. یعنی هم از ما و هم از دولت می‌گیرد. از طرفی هم حاکمیت او بر روی صدها و هزاران میلتان مطرح بوده و در این کار موفق شده است. شتر به این هم کفایت نمی‌کند. به عرصه‌ی ما آمده و می‌خواهد همه چیز را بستاند.

در آن هنگام کمیسرها به کسانی که از زندان آزاد شده‌اند می‌گویند: «بچه‌ها هر طور می‌خواهید فعالیت سیاسی انجام دهید. هیچ مخالفتی با فعالیت‌های سیاسی‌تان نداریم. تنها باید مخالف مبارزه‌ی مسلحانه درآیید.» گفته‌ی که بر لب بسیاری از آزادشدگان از زندان جاری بود؛ «از PKK ایدئولوژیک دفاع کنید ولی باید جنگ مسلحانه‌اش را متوقف کنید.» شتر رهبری این کار را برعهده داشت. او نیز بسیار جسور بود. فاطمه با ازفرم‌انداختن تمام حزب و در آوردن به حالتی ناکارا، می‌خواست به نتیجه برسد. نقش تاریخی او این بود. حال نقش تاریخی شتر مخصوصاً بعد از سال ۱۹۸۷؛ «نام PKK بماند، نام کورد بماند حتی به شما حق آزاد اجرای سیاست را هم می‌دهیم. فقط بایستی این حزب را از جنگ مسلحانه باز دارید.» شتر مدافع پروپاقرص این بود و واقعاً این را در سطح پیشرفته‌ی انجام داد.

هنگامی که موفقیت‌های یک‌ساله شنر را در اینجا بررسی می‌نمودم بهترین ملیتان PKK نیز نمی‌تواند چنین کاری انجام دهد و من کمی مجبور بودم به درست‌بودنش باور کنم. زیرا من متوجه تمام بازی نبودم. احتمالات و نشانه‌ها زیادند ولی برای دادن حکم قطعی، زمان لازم بود. بعدها تمام روش‌های مخفیانه‌اش آشکار شد. راهکارهایش بیشتر مبتنی بر استفاده از دخترها بود. دخترها نیز به دلیل صاف‌بودن‌شان ضعف‌نشان می‌دادند. در مورد یکی از آنها سند به‌دست آمد. آنگاه بود که دریافتم طرف ما مخفیانه کار می‌کند. ما نیز آشکارانه برخی تدابیر اتخاذ کرده بودیم. می‌دانید که بعدها گریخته و به دامن PDK رفت.

موضوع اصلی و مهم در آن مرحله، ایجاد یک سازمان ویژه از راه کانال MIT و JITEM (مرکز ژاندارمری، اطلاعات و مبارزه با ترور) ارسور به‌مانند شبکه آن در اطراف ما بود. زندان را تنظیم کرده بود. شنر هم که خواهان تنظیم مابقیه در درون ما بود می‌گوید «۸۰ درصد کنگره حامی من‌اند، دو‌یست نفرشان را تنظیم کرده‌ام.» در نامه‌ی این‌ها وجود داشت. یکی از دلایل خوی‌نگرفتن جنوبی‌ها (کادرهای واقع در جنوب) به جنگ نیز او بود. دو ماه در میان آنها کار کرد. با تبدیل همه‌ی آنها به منبع مشکلات، به‌حالتی درآورد که نتوانند جنگ کنند.

اگر یک مرحله‌ی ظهور گرم و بسیار مهم نمی‌بود و بعد از سال ۱۹۹۰ گریلای بوتان را تحت نظر نمی‌گرفتم آن را هم به تهای می‌کشاند. یعنی مرحله‌ی بعد از دمیرل، اینونو و اوزال بود. تا قبل از آمدن شنر به اینجا همه بر وفق اوزال تنظیم شده بود. مرحله‌ی بی بود که با یک برخورد ساختگی حتی به خودمختاری کوردها آری می‌گفتند. همچنین درهای زندان باز شده بود. شکافت درهای قانون اساسی را هم مورد بحث قرار می‌دادند. حتی این نقشه تا نزد من نیز آمده بود. هنگامی که اوزال در هواپیما بود این جمله را به مطبوعات گفته بود: «آپو را هم شکست خواهم داد.» در حالی که «گوئوری جیوا اوغلو»^{۵۴} پیش من آمد معلوم بود که گفته‌هایش یک امتحان اوزال است. حتی یک کارخانه‌دار هم که هوایم‌ای خصوصی داشت آمده بود و می‌گفت: «هر طور که بخواهی می‌توانی از هوایم‌ای استفاده کنی» که این‌ها برخوردهای آمریکاواری اوزال بود. گویا می‌خواست با این برخوردها مرا بیازماید. البته سخن اوزال در آن زمان: «اگر انسان دستش را به سوی این مرد دراز کند بدنش هم خواهد رفت.» عجیب است. عاقبت چنین شد. یعنی من خواهان تحول آن مرحله بودم، اما می‌بایستی در این موضوع بسیار دقت کنم. زیرا بسیاری‌ها با عنوان اینکه «با دولت رابطه برقرار کرده» کم مانده بود حزب را بفروشدند. زندان به‌تمامی برای این مرحله آماده شد و از هر جا در میان رفقا مداخله صورت می‌گرفت. اوزال جرأت این را داشت که به من برسد و عاقبت نیز چنین شد. خودش رفت. نمی‌گویم با دولت هیچ رابطه‌ی نداشته است. مثلاً من در مراحل اول غیرمستقیم هم باشد، با باژگونه کردن نقشه‌های علیه ما به‌وسیله فاطمه خوج را تحقق بخشیدم. در مرحله‌ی ۹۰-۱۹۸۸ تمامی پیام‌های مخفی‌ای که به‌وسیله روزنامه‌نگاران برای ما می‌فرستاد، آزادشدگان

^{۵۴} نام یک روزنامه‌نگار و نویسنده در ترکیه

زندان که بر خودمختاری فرهنگی تکیه زده بودند و حرکت‌های پیرامون را به‌طور صحیحی ارزیابی نمودیم. گام سال ۱۹۹۰ این‌گونه به واقعیت پیوست.

هنگامی که با اوزال سیستم ترکیه به تمامی تغییر یافت، اینونو و دمیرل دوباره به قدرت رسیدند. بعد از آن گورش و چیلر آمدند. با این تغییرات در قدرت به دلیل برملاشدن نقشه‌های قدیمی‌شان آن تصمیم مشهور گرفته می‌شود. «این بار خطر بزرگ شد. کوردستان را متروکه می‌کنیم. با دادن فدرالیت قلبی به جنوب، آنجا را بر PKK خواهیم بست.» جنگ سال ۹۲، ویرانی هزاران روستا و انجام قتل‌عام‌ها در این مرحله گسترش یافته و تا ۹۵-۱۹۹۴ ادامه یافت. اگر دقت کنید بعد از رد سیاست‌های اوزال در بنیان جمهوری ترکیه قیام‌ها خروشیدند. برای گریلا نیز امکان تشکیل یک ارتش پنجاه هزار نفری پدید آمد. درهای جنوب بیش از هر زمان بازتر شد.

در نتیجه در جنگ خلیج اگر واقعاً هم یک کادر باثبات وجود می‌داشت، در کوردستان یک حکومت و استقلال کامل هم نباشد، به موقعیت یک دولت دست می‌یافت. دلیل محقق‌نشدن این، عدم ارزیابی آن مرحله از طرف این بینش فرماندهی ساختگی بود که در آن زمان ریشه دوانیده و در رأس مرکزمان قرار داشت. یعنی اگر کمی آگاهی تاریخی و سیاسی و عشق به آزادی را داشتند با پنجاه هزار نفر در کوهستان، ارتش گریلا درست می‌شد که این نیز مسوولیتی سیاسی نبود که به موفقیت دست نیابد. در جنوب نیز دولت به وجود نمی‌آمد. حال آنکه هر جا پر از اسلحه بود. اما تدارکات نداشتند. دولت ترکیه بهتر به تدارک پرداخته بود و خوب هم فشار آورد. حال آنکه در آن زمان می‌توانستند مزدوران جنوب را از بین برده و در جنوب فدراسیون تشکیل دهند. این گام را نیز با زور و بلا برداشتند. در آن زمان هر راهی باز بود. در واقع، بارزانی‌ها وجود نداشتند، با پُف می‌توانستند آنها را از بین ببرند. ولی رقبا وظایف‌شان را به‌جای نیاوردند، کاملاً بالعکس، گریختند. کسانی که از میان ما فرار کردند و در رأس آن شنر و ساری باران رفتند و بارزانی‌ها را تنظیم کردند. دولت ترکیه به اصطلاح با تحقق‌بخشیدن به فدراسیون در جنوب، در نهایت آن جبهه را بر روی ما بسته و آنجا را تا سال ۱۹۹۷ به‌عنوان یک جبهه‌ی جنگ به کار گرفتند. از طرف دیگر، بایستی مبارزه‌ی بعد از ۱۹۹۰ در شمال را بررسی کنیم. پراکتیک آخر آمانوس را ارزیابی کنید. چرا که باید آن را به شفافیت رساند. زیرا این موضوعات تا به آخر با هم مرتبط هستند.

به‌دلیل عدم ارزیابی جهات مثبت آن مرحله ناشی از طرز ساختگی فرماندهی و در رأس آن مرکزی‌های‌مان، نتوانستیم از فرصت ارتش‌شدنی بزرگ و دولت‌شدن به نسبتی مهم استفاده ببریم. در هیئت وزیران ترکیه آن هم از زبان چیلر، نخست‌وزیر وقت، به‌کاربردن این جمله واقف بودم: «در واقع، جنوب غربی رفته بود؛ آن را از دست داده بودیم؛ هنوز این نهانی است و مورد بحث قرار نمی‌گیرد. در این سال‌ها دوباره به چنگ انداختیم، می‌دانم که چنین جمله‌یی را به‌کار برده بود. و تمام قهرمانی او هم که از اینجا سرچشمه می‌گرفت؛ «در دوران نخست‌وزیری من جنوب غربی را که از دست رفته بودیم دوباره به‌دست آوردیم.» این است فاتح و ترک‌بودن اصلی. نام و شهرت گورش نیز از این سرچشمه می‌گیرد. من در آن زمان با عنوان اینکه این مرحله‌ی تاریخی را ارزیابی نمی‌کنم بسیار ناراحت شدم.

تدبیری که ما در برابر این گرفتیم انجام فعالیت‌های بزرگ در این عرصه بود. به سرحد گروه رفته و دولت شده؛ خبر نداریم. اگر سرش را ببری، از این نگرش دست برنمی‌دارد. در بوتان طرز ساختگی فرماندهی ایجاد شده است. همچنین اگر سرش را ببری از آن رویگردان نمی‌شود. هر کس چیزی را که حتی در خوابش هم نمی‌دید گویا به‌دست آورده. کوچک نمی‌شمارم ولی یک‌باره دختران هم خود را فرمانده به حساب آوردند. آنها نیز بدین ترتیب از دست می‌روند.

البته به‌رغم تمام این‌ها، آمد جایگاه مخصوص تری داشت. ارگانیزاسیون آمد را با مرتبط‌ساختن با آمانوس البته گسترده‌تر بررسی خواهیم کرد. بدون سرزدن به شخصی کردن، ابتدا در برشمردن برخی از دلایل جزئی و کلی فایده وجود دارد. در آمد یک پراکتیک زندان به‌میان آمد. در اصل زندان در آن مرحله تحت کنترل درآمده و بی‌تأثیر گشته؛ تحت عنوان حقوق انسان در فردیت شدیداً فرو رفته؛ دعوت مطلق جنگ و مقاومت قهرمانانه با شعار تابه‌آخر جنگ خیری‌ها، کمال‌پیرها و مظلوم‌ها به تمامی فراموش شده؛ و به جای آن حق شخصی در اولویت قرار گرفته است. هنوز هم نامه‌هایی را که برای شنر می‌آمد به یاد دارم. یک دختر که به اصطلاح ازدواج کرده بود، در نامه‌هایش لزوم چگونگی درک عشق فیلم‌های آمریکایی را به کار می‌برد. نامه‌هایی که در آن جملاتی مانند "بایستی چگونه از زندگی در هالیوود" و حتی "کجای لب‌های سزن آکسو"^{۵۵} را فهمید آمده بودند. یعنی چیزی که می‌خواهم بگویم این است که این فرهنگ را به ملیتان‌های مان تزریق کرده بودند، به آن "توان‌بخشی"^{۵۶} گفته می‌شود. به این‌ها می‌گویند حقوق فردی: "آی اگر به بیرون برم" و یا "آه اگر امکانات زندگی شخصی به دست‌مان بیفتد"، "تلویزیون می‌دهند". نمی‌دانم خوراک‌شان را هم با عنوان حق شخصی تنظیم می‌کنند. می‌گویند حق ملاقات شخصی. حتی برخی دختران را تنظیم و چنین وادار به دیدار می‌کنند. در مورد زن چنان اشعاری می‌نویسند که انسان متحیر می‌شود.

یعنی با تحریک خیالات و غرایز اشخاص، چیزی با عنوان خواسته‌ی جنگ در آنها باقی نمی‌ماند. حتی مخالفت با جنگ نیز صورت می‌گرفت که تابحال نیز تأثیراتش باقی مانده است. چرا این‌ها دشمن جنگ‌اند؟ کمال‌ها، خیری‌ها و مظلوم‌ها وصیت کردند؛ «تو بایستی صددرصد انتقام ما را بگیری»، کمال پیر می‌گوید؛ «در این جنگ پیروزی را می‌بینم». خیری می‌گوید: «بر روی سنگ مزارم بنویسید مدیون خلق». تصمیم مظلوم از سر ناخنش، یک تصمیم جنگ است. در زندان آمد چنین جنگ بزرگی وجود دارد. برای همین، نمی‌توان به بازتاب این واپس‌گرایی در گریلا فکر نمود. در درون، مکانیسم‌هایی هستند که این را اداره می‌کردند و می‌بایستی به وجود CIA (سازمان جاسوسی آمریکا) در این کار اشاره کرد. زیرا در سال ۱۹۹۰ مسوول‌مان در اروپا خبر فرستاده بود. این رفقا نیز اکنون زنده‌اند. یکی از اعضای اطلاعات فرانسه گفته بود؛ «برای منطقه سرمایه‌گذاری سه میلیارد دلاری صورت گرفته که در آن شم‌دین

^{۵۵} یکی از خوانندگان پاپ در ترکیه

^{۵۶} سیاستی که دولتمداران برای عادت‌دادن تدریجی زندانیان به زندگی نظام و دورساختن از مقاومت مبتنی بر خطمشی‌شان می‌باشد.

ساکیک وجود دارد. از این موضوع خبر دارید. رفقای ما نیز به عنوان تهمت آن را رد می کنند. هنگامی که به من نیز گفتند من گفتم تهمت است. رفیق شمدین خیلی سالم است. گروه نیز می جنگند ولی البته بعدها آشکار می شود که این طرز زندگی آمد در سال های ۹۱-۹۲ خیلی آزاد گذاشته شده بود. قابل درک است که هر فرماندهی ما در آنجا دارای یک زندگی بسیار خاص و مختص به خود می باشد. از تلویزیون گرفته تا هر نوع خوراکی را می خرنند. به اندازه بی که می خواهند زن هم وجود دارد. به گمانم بسیاری از آنها را حاضر کرده و اینگونه فرستاده اند.

طرزی که به کار می گیرند، نه تنها در عرصه ی جنگ بلکه در نظم زندگی هم اصلاً وجود ندارد. در واقع چیزی که او بدان امکان می گفت، عادت دادن آن زندگی ویژه به مانند زندان آمد بود. یعنی میلیاردها پول را برای این امر به کار می گیرد. این بعدها در برخی اعترافات برملا شد. فکر کنم شنر خودش هم می دانست. خودش مستقیماً به برخی ها گفته است "تنها برو، با او بخواب، نمی دانم چکار کن." برای این نیز دختران ویژه ای را نیز آماده کردند. کار را تا این حد به پیش می برند. روزنامه نگاران آزادانه به آنجا می روند. مگر دولت ترکیه توان نداشت؛ در واقع توان داشت از این طریق، تمام کادرها را تحت تأثیر قرار دارد. آری اکنون نیز در حال بازسازی این کادر است. بسیاری ها مانند "گرم" وجود داشتند که پرورش داده شده بودند. من تمام این ها را جاسوس اعلام نمی کنم ولی وضع شان بسیار روشن است. در حالی در سال های ۹۰-۹۵ چیزی که در زندان، خیری ها و کمال ها را امحا کرد، بر گریلا تحمیل می شد. اکنون می گوید من نمی خواهم زیر پوتین دشمن له شوم. آنقدر امکان برای زندگی و خوردن وجود دارد که البته می خواهد زندگی کند.

مظلوم ها و کمال ها آن مقاومت را انجام دادند. ولی شنرها می خواستند زندگی کنند. البته برای حق زندگی انسان احترام قایلند. حال آنکه جنگ ما در جهت دست یابی به حق زندگی مان است. به همین دلیل، این گفته اش را به عنوان یک گستاخی بزرگ تلقی می کنم. کسی که این گفته ها را در برابر من و در درون حزب به ما می گوید اگر اسلحه اش را در برابر من به کار گیرد بهتر است. این جنبش البته که در راستای زندگی است. این همه شهیدمان بیهوده رفت؟ مظلوم ها، کمال ها و خیری ها بیهوده شهید شدند ولی شنرها عاقل اند؟ انسان بایستی چیزی که از دهانش بیرون می آید خوب جویده و از طرفی دیگر به مدرک تبدیل نکند؛ در گزارشات چنین چیزهایی را ننویسد. این ها چیزهای وحشتناکی است، مگر اکنون من در اینجا آنگونه که گفته می شود به دنبال زندگی ام؟ حال آنکه مگر ارزشی هست که دشمن زیر پا نکرده باشد؟ چیزهایی به نام شرف و آزادی، شخصیت، روح و مادیت مگر باقی مانده است؟ هر چیز را زیر پا گذاشته اند. این جنگ ما کمی هم جنگ نجات زندگی است. تو در PKK می خوری و می نوشی. ولی من نیز این را مدیون شهدا می دانم؛ مدیون خون خیری ها، کمال ها و عگیده هایم. اگر این مقاومت ها وجود نداشت مگر ما می توانستیم حال نفس بکشیم؟

من همیشه گفتم؛ در اینجا به نان و پیاز راضی هستم. مانند شما نمی جنگم. این گونه از حق زندگی ام استفاده می کنم. اگر قبول کنید خوش به حال من. سهم من در جنگ همین قدر است. می گویم این را نیز عادی ببینید. با انجام بیش از این حتی می خواستم به کوهستان بروم. ولی به دلیل شرایط این غیرممکن

است. تکنیک دشمن مرا و شما را نیز نابود خواهد کرد. اینجا را با برقراری توازنات بسیار ویژه‌ی سرپا نگه داشته‌ام. فعالیت‌هایی که اینجا به سبب توازنات دنیا انجام می‌دهیم کم مانده راه را بر روی یک جنگ جهانی هموار سازد. جهت احقاق حق زندگی، تأمین کمی امکان زندگی برای این رفقا یعنی برای یافتن کمی امکانات جنگ اکنون نیز فعالیت‌های مان را در این عرصه ادامه می‌دهیم. تصاحب وطن بدون جنگ را کجا شنیده‌اید؟ نه تنها به دست آوردن وطن؛ مگر بدون جنگ می‌توانید روح‌تان را نجات دهید؟ یک تکه نان را به دست آورید؟ کجاست نگرش ناموسی شما؟ برای مفاهیم زندگی دیگر مگر امکان وجود دارد؟

تمام این کوشش‌های فوق‌العاده که می‌توان اندکی شرافتمند قلمداد کنیم، تنها جهت گشودن درگاه یک زندگی است. اکنون نیز که به این سن رسیده‌ام، در تلاشم درک نمایم. چگونه باناموس زندگی کنم؟ انسان می‌تواند مرا به جای خنک بگذارد ولی نه اینقدر؛ مگر این نظریه‌ی بزرگ جنگ را برای له کردن شما زیر پای دشمن پیشبرد دادیم؟ سال‌هاست به این تلاش ادامه می‌دهیم. برای این همه شهید می‌توان گفت که له شده؟ نخیر آنها قهرمان‌اند. همیشه گفته‌ام؛ اگر ما از آنها سطحی‌تر نمی‌بودیم چنین نمی‌شد. یعنی شخصیت‌های اصلی بزرگ و صاحبان زندگی، آنان‌اند. کاری که بر عهده ما می‌افتد ادامه‌ی خاطره و وصیت‌شان با جنگ است. آنها برای استقلال و آزادی شهید شدند. مگر این هم بدون جنگ ممکن است؟ اولین تحلیل PKK این است که اگر در کوردستان یک جنگ خلق برپا نشود برزبان‌راندن کلمه‌ی کوردستان ممکن نیست. این بسیار دور از واقعیت است. مجبور می‌شوم اولین کلمه‌ی PKK را برای شما به اثبات برسانم و شما نیز این‌ها را بی‌صدا گوش می‌دهید. تحریکی بزرگ‌تر از این ممکن نیست. بروید این تئوری را به پدر و اجدادتان بفروشید؛ در جای دیگری حرف بزنید؛ در جای دیگری گوش بدهید؛ در میان خود بحث کنید ولی این را به من نگوئید. این کارتان وحشتناک است.

رابطه‌ی میان جنگ و زندگی را به اندازه‌ی بی‌که تاکنون شاید در دنیا هیچکس نشان نداده شده تجلی خواهیم داد. نخیر، نه تنها این شخصیت (زکی) همه مانند این هستند. شتر نیز این گونه بود. انگار من در مقابل عشق بزرگ او مانع بوده‌ام. برای این نیز خواهان جنگ با من بوده و بدین ترتیب، راه را برای زندگی خواهد گشود. تصمیم متعلق به شماست؛ اگر دست از جنگ برداریم مگر می‌توانیم زندگی کنیم؟ واقعاً هم برای آمانوس همانند جبهه‌های دیگر جهت آماده کردن یک گروه به نفس نفس افتاده و تمام تدارکات هیجده‌ساله اینجا را هیچ می‌پندارم. هر بار شهادت پنج الی ده رفیق روی می‌دهد. مثلاً یک جوان برای اینکه تحمل پیمودن راه را ندارد یک فشننگ را در سر خود خالی می‌کند؛ این نیز یک فداکاری بزرگ است ولی شما آن را حتی مقدس یاد نمی‌کنید. به‌رغم آنکه از همه عقب افتاده است، برای آنکه مانع ایجاد نکند، آنقدر باشرف است که تیر را در سر خود خالی می‌کند. حال نیز در منطقه‌ی "دریای سیاه" یک گروه داریم. نه خلقی و نه یک پشتیبان برای ماندن دارند. اکنون تمام خلق را با عنوان اینکه آنها دشمن‌اند به عصیان وامی‌دارند. به‌رغم اینکه نیروی دریای سیاه سی نفر بودند اما قهرمان. آیا ما برای جنگ آنها کلمه‌ی قهرمان را لایق می‌بینیم یا اینکه عنوان "بیهوده می‌میرند" را؟ کدام‌شان صحیح است؟ شم‌دین برای ما هرها و دین‌ها می‌گوید که: «ما نمی‌خواهیم مانند آنها بمیریم.» می‌توان بحث کرد

ولی شهادت آنها بزرگ است. به عنوان نمونه؛ آنها مردند ولی من زنده‌ام و اکنون نیز پرچم انقلاب را برافراشته‌ام. می‌گویم من نمرده‌ام. اکنون در جنگ نیز ادعایی دارم. نمی‌خواهد مانند چگوارا باشد! حال آنکه آخرین گفته‌های چگوارا برای کاسترو این است؛ «مردن من به معنای نابودی و پایان انقلاب نمی‌آید، انقلاب تداوم می‌یابد.» مگر اکنون می‌گوییم چگوارا بیهوده مرد؟ فکر کنم تمام انقلابیون جهان نشانگر آنند که نمرده است.

در PKK آزادی بیان و تحلیل وجود دارد ولی برای یک چیز آزادی وجود ندارد؛ انسان برای یک زندگی با شرف و چیزی که در راه آن همه شهید داده شده، مقاومتی که تمام پابندی‌مان را نشان داده و همچنین برای جنگ، زبان‌درازی نمی‌کند. این را نیز نمی‌گوید: «خودم را زیر پای دشمن له می‌کنم». نمی‌توان گفت آمانوس یک عرصه‌ی توطئه و دروغ است. این عامل، خاطره تمام شهدای آنجا را نابود کرده و برای رفقای آنجا چیزی به نام روحیه باقی نگذاشته است. با تسلیم کردن اراده‌شان، آنها را رها کرده و حرکت می‌کند. در واقع تازه تحلیل خواهند کرد که چه بر سرشان آمده است. ولی چگوارا و ماهر نیز تنها مانده و از چهار طرف هم محاصره شده بودند، اما تسلیم نشده و فرار هم نکردند.

من تحت عنوان چرا برگشتید آنها را مجرم نکردم. حتی در روز اول گفتم او هم بایستی درک کند. تحلیلش خواهیم کرد. ولی این را به حالت تئوری درآورده و از آن مهم‌تر می‌گویید «قرارگاه را در میان مرز درست کنیم!» یا نمی‌دانید چه می‌گویید یا اینکه می‌خواهید سنگر کوچکی را که داریم با زمین یکی کنید. هنگامی که عکید شهید شد گروه ۲۰-۳۰ نفری و از هر طرف محاصره شده بودند. اکنون در منطقه‌ی دریای سیاه هر طرف دشمن وجود دارد. گروه آنجا نیز ۳۰ نفر است ولی مقاومت می‌کند. ماهرها مقاومت کردند، دیز به تنهایی مقاومت کرد؛ ما نیز هرگز نخواهیم گذاشت با این‌ها برخورد اشتباه صورت گیرد. هیچ کسی تحت عنوان «تئوری ایجاد می‌کنم» نمی‌تواند مزخرفات بگوید. اگر به این عرصه نخواهید آمد؛ یا از مرز آمانوس به بوتان خواهید رفت و یا به [آغوش] دولت می‌رفتید. ما این قدر در برابر ارزش‌های مان بی‌احترام نخواهیم بود. بگذار قبل از آنکه من تا آخر بحث کنم بسوزم، ولی این سخنان از دینامیت هم خطرناک‌تر است. این‌ها را در میان ما رواج ندهید.

گریلا برای مرگ به ایالت آمد نرفته بلکه برای زندگی می‌رود؛ برای موفقیت گریلا. هیچ‌یک از شهدا برای «بیهوده شهید شوم» سرش را بر زمین نمی‌گذارد. ما اصلاً گریلای مان را به عنوان گریلای انتحار گسترش ندادیم. انتحار زیلان نیز یک خودکشی نیست. زیلان یک قهرمان بزرگ است. خودش تصمیم گرفته و عملی می‌کند. به او نیز به اندازه یک الهه ارزش می‌نهمیم؛ یک عظمت است. هر کس هر چه می‌خواهد بگوید ولی یک انتحار نیست. همه‌ی شما می‌دانید عملیاتی که به انجام رساند یک تصمیم جوهرین است. در تمام گام‌های گریلای مان یک افق زندگی اصیل و سرخی زمان شفق وجود دارد. در حالی که چنین است تئوری ایجاد و برهم‌زدن مغز جنگجویان بسیار خطرناک است. ما به عنوان حزب تمام این‌ها را به طور متفاوتی تئوریزه می‌کنیم. هر کس می‌تواند سهمی را که می‌خواهد از اینجا بگیرد.

اولاً؛ انسان تا حدودی تاریخ PKK را بررسی می‌کند. در زندان آمد بر اساس سیاست توان‌بخشی، رهبری (محمد شتر) با عظمی اینگونه آشکار شد. این‌ها آنچنان بازی‌هایی عادی نیستند. اکنون نیز CIA

از راه یونان خبر فرستاده و می‌گویند: «شم‌دین را عفو کنید.» اطلاعات فرانسه نیز می‌گوید: «در منطقه سه میلیارد سرمایه‌گذاری کرده‌ایم.» یعنی او نیز می‌گوید: «کاری نکنید.» سری سائیک می‌رود و با برادر فراری‌اش "دزوان" بعد از ۱۴ جولای یک جبهه‌ی مخالف را ایجاد می‌کند. چند روز قبل با هم می‌خواستند یک گروه میانجی را به کار گیرند. می‌گفتند چند نفر می‌تواند واسطه بماند. من نیز اسم چند نفر را که بتوانند در دوره بمانند گفتم. گفتند «نه، حتماً بایستی مسوول این‌ها سری باشد. HADEP بدون سری نمی‌شود.» ما با دزوان چه کردیم؟ دزوان خورد و خوابید و کوچک‌ترین گامی را برای جنگ برنداشت و رفت در آنجا رتبه گرفت. اکنون در ۱۴ می سامی عبدالرحمان می‌گوید «کارگران تمام شدند.» در تلاش برای تشکیل جنبش جبهه هستند. رییسش را هم از خانواده‌ی سائیک انتخاب خواهند کرد. به‌رغم تمام این‌ها من شم‌دین را در همان رده متهم نمی‌سازم. موضعش را هم آشکار کرد؛ بدان کفایت نکرد؛ در برنامه‌ی تلویزیونی هم مشارکت کرد؛ تا حد "در آنکارا ژنرال، فرمانده و بروکرات را باقی نخواهد گذاشت" گفته‌های قاطعی را زد. گفت: «گریلا در کوردستان به بن‌بست رسیده، راه این با عبور از توروس به درون آناتولی و حتی رفتن به آنکارا می‌گذرد.» مسوولیت قبول کرد. من گفتم اگر وظیفه ندهم خاطرش شکسته خواهد شد. زیرا به عنوان یکی از فرماندهانی که راه گریلا را در کوردستان بسته، خواهان گشودن راه است. گفتم که به‌جای سرکوب و خراب کردن، خواسته‌اش را به‌جای آورم. مگر واقعیت این نیست؟ مگر قبلاً بیانیه‌ی او به افکار عمومی جهان این نبود؟ یعنی آشکار می‌شود که در آن زمان چه کسی در کوردستان گریلا را به بن‌بست رسانده است.

دوماً؛ تصمیم گریلا از روی آمانوس و توروس تحقق می‌یافت. حتی تلفن را به‌تمامی از دور خارج کرده، اما فرماندهی تا لحظه‌ی آخر تلفن را پیش خود نگه داشته و به‌جایی که با آن در ارتباط است این پیام را فرستاده است که «من چه کار کرده‌ام». احتمالاً اگر احمق نباشم درک کرده‌ام که حتی این فریب‌کاری دهاتی‌ات بیانگر چیزهای بسیاری بوده است. بی‌سیم و تلفن را ول می‌کند. چه می‌گوید «تلفن نبود!» هنگامی که نقشه‌های بازگشت را آماده می‌کردی تکنیک وجود نداشت؟ امکانات تکنیکی وجود داشته و چندبار هم تلفن کرده است. کجاست گشودن مجاری‌های تنفس گریلا؟ اکنون این گفته نشود «گروه خراب بود»، حال آنکه گروه خراب نبود. این یک حقارت بزرگ به گروه بود.

سوماً؛ آگاه و یا ناآگاه‌بودنش را خودش خواهد گفت. دریای سیاه برای دولت ترکیه بحران بزرگی است. همان‌گونه که می‌دانید در این روزها هیئت وزیران هر روز جلسه تشکیل داده و می‌گوید: «از کجا این گریلای دریای سیاه به‌صورت بلا درآمده؟» زکی به هزاران نفر گویا با عنوان جنگ خلق امید می‌دهد. من نیز طی بیانیه‌ی آشکار ساختم که در دریای مدیترانه یک حمله بزرگ‌تر آغاز خواهد شد و در اینجا دیگر روزشماری می‌کنم. ولی او رابطه را قطع و به جنوب می‌گریزد. از طرفی دیگر می‌خواهد در جنوب قرارگاه درست کند. فرماندهی کل ترکیه این نقشه را کشیده و اکنون در حال حمله به سوریه است. سوریه با اذعان "مگر تو می‌خواهی که حلب و لاسکیه از طرف ترکیه اشغال شود" مرا تحت فشار قرار داد. دلیل چنین گفته‌یی در این‌باره این بود که ترکیه او را بسیار تحت فشار قرار داده بود. با اسرائیل توافق کرده و اگر ما باشیم یا نباشیم، در این عرصه چیزی را بهانه قرار خواهد کرد. نه تنها ایجاد قرارگاه در مرز

سوریه بلکه ایجاد دو درگیری در سر مرز به معنی اشغال سوریه می‌آید. خوب باشد حساب این چگونه داده خواهد شد؟

من در این عرصه ۱۸ سال است چگونه مدارا می‌کنم. حرف زدن در صورت عدم آگاهی از این تاریخ به معنای قبول قطعی اخلاص‌گری است. از کجا معلوم که با اوامر فرماندهی کل حرکت نکرده‌اید؟ خواهم گفت تلفن داشت. شاید حرف زده باشد. هر ماه بدون شلیک یک تیر، گریلای توروس و دریای مدیترانه را بدون نقش می‌سازد! که دیگران وجود دارند، یکی هم در آنجا هست؛ او نیز به کار نمی‌گیرد؛ تنها یک عملیات وجود ندارد. حال آنکه در برای سیاه با ۳۰ گریلا جنجال به پا کرد. در آنجا نزدیک به صد گریلا و به‌رغم آن همه امکان حتی یک سیلی هم به دشمن زده نشد. از کجا معلوم که فرماندهی کل به او نگفته باشد: «وضعیت سخت دریای سیاه جنجال به پا کرد. هیچ نباشد دریای مدیترانه بی‌صدا باشد و تو عقب‌نشینی کن. برو و در آنجا یک اخلاص‌گری انجام بده. من هم وارد بشوم و کارشان را تمام کنم!» در پشت پرده‌ی این کار آمریکا قرار داشته و اینکه عراق در حال نابودی است. خوب از کجا معلوم تو جزئی از این کار نباشی. به اثبات خواهد رسید که هیچ ارتباطی با حزب ندارد. تنها با این عملکردش در ارتباط نیست. دلیل قطع ارتباط و تا حدودی نرفتن به شمال در اینجا آشکار خواهد شد. در آن کوهستان‌ها "اینجه ممد"^{۵۷} به تنهایی ۲۵ سال جنگید. اکنون نیز گروه‌های هفت نفره وجود دارد. سه سال است در آنجا به‌سر می‌برد و چیزی هم نشده. چه می‌شود که یک استاد بزرگ گریلا دو ماه هم در آنجا نتواند زندگی کند؟ کوه‌های آدیامان و نورحق هیچ مساعد نیست. ولی در آنجا سه سال است که گروه وجود دارد. اکنون آشکار خواهد شد آنها در آنجا در انتظار له‌شدن در زیر پای دشمن‌اند و یا برای آزادی و شرف واقعاً بندی می‌کنند. بیش از ۵۰ نفر مگر یک گروه ۷۰-۸۰ نفری گریلا نمی‌تواند تنها یک عملیات به انجام برساند؟ در دست‌شان موشک و بیکیسی وجود دارد. دشمن هم پی‌درپی می‌آید. بدون شلیک کردن یک گلوله می‌گویند: «نشو و فرار کن». مگر غیرممکن بود که اسلحه‌ی در دست را شلیک کنی؟ البته برای این‌ها توضیح لازم است.

این‌ها یا طبق اوامر فرماندهی کل اینگونه حرکت می‌کنند و یا می‌گویند "آتش‌بس یک‌طرفه" و یک زندگی بر این اساس را بر ما تحمیل می‌کنند. من نیز خواهان آتش‌بس؛ ولی حداقل اگر خواسته‌های ملت دموکراتیک و شرف‌مندان‌هی مرا بپذیرد آتش‌بس ممکن خواهد بود. از طرفی هم متقابلاً از اسلحه انصراف خواهیم کرد. اگر زندگی‌مان را ضمانت نکنیم من چگونه آتش‌بس یک‌طرفه را اعلام خواهم کرد؟ بدون طلب هیچ حق ملی-دموکراتیک، ما نیز تحمیل‌گر بزرگ‌ترین خیانت دنیا خواهیم شد. انسان جسور خواهد بود ولی این قدر هم نه. چه کسی به شما گفته که اینجا یک عرصه‌ی مطلق جنگی نیست؟ چگونه به باوری آگین به دروغ واداشته شده و یا باور کردید؟ شاید کمی بتوان در عرصه‌ی جنگ زندگی کرد ولی در اینجا امکان آن هم وجود ندارد. اگر به این خلق قولی داده‌ام، صاحب شرف باشم، در هر صورتی

^{۵۷} در چوقوروی ترکیه نام یک راهزن‌ست در یک افسانه. یاشار کمال، نویسنده‌ی مشهور کورد در ترکیه رمانی چهارجلدی با نام "اینجه ممد" دارد.

در اینجا کار دیگری انجام نخواهم داد. اینجا عرصه‌ی مفت خورشدن و پست شدن نیست. در اینجا جهت بستن راه بر روی این موارد هر چیزمان را به کار برده‌ایم و این نیز بهانه‌ی جنگ بزرگی خواهد بود. حال آنکه مگر اینجا به عنوان بزرگ‌ترین عرصه‌ی که جنگ در آن صورت گرفت نقشش را ایفا نکرد؟

PKK یعنی این همه جنگ یعنی این همه مقاومت. واقعاً هم مگر تنها یک شهید، شرف زندگی نیست؟ انسان اصلاً می‌تواند بگوید آنها تلف شدند؟ مگر این اسلحه‌ها شرف و ناموسی بزرگ نیست؟ مگر یک فشنگ، واقعیتی بزرگ نیست؟ شما هیچ به شلیک راحت یک اسلحه و یا عدم شلیک آن فکر کردید؟ اسلحه‌ی بارزانی‌ها اسلحه‌ی چه کسانی است؟ در کوردستان چه حزب دیگری اسلحه به کار گرفته و این همه شهید دارد؟ مگر این‌ها بزرگ‌ترین گنجینه‌ی ما نیستند؟ مگر آن اسلحه‌های آزادی در دست‌تان از ما بارزش تر نیست؟ این‌ها کمی دردسر و گویا مانع زندگی شدند؟ اکنون هیچ کس نگوید "من روابط ویژه دارم چرا مشکوک می‌شوند؟" من چیز دیگری را شرح می‌دهم؛ آنهایی که در نمی‌یابند منظورم چیست تنها رفته‌رفته سرشان را بیشتر به سنگ زده و حتی در زمانی که می‌گریزند، مانند خفاش‌ها ظاهر هم نمی‌شوند. مگر فاطمه بیرون می‌آید؟ اگر شجاع است خودش را آشکار کند. تنها یک عکسش را به روزنامه بدهند. مگر رهبر بزرگ نبود؟ مگر شرف موفق نبود؟

دفعه‌ی قبل خیلی تأکید کردم. به جای آنکه مرا پیغمبر پنداشته و تعالی ببخشی، واقعیت را درک کن. شاید بهترین پابندی در میان شما رفیقی است که تحلیل می‌کند. هنگام رفتن تنها گزارش یک نفر را خواندم. آن هم گزارش خودش بود. گزارشش داستان‌واری بود. خودش با درآوردن من همچون یک امید بزرگ، آیا نگفت: «من حتی به آنکارا می‌رفتم، مجاری تنفس گریلا تا درون آنان‌تولی باز خواهم شد.» خب، این چه رویگردانی و سهل‌انگاری است؟ نمی‌گویم که همیشه بد کرده است. اگر دقت شود من مرد حرف خودم هستم. وقتی زکی به اینجا آمد مسالهی "سینوی پشه‌دار" را گفت. سینوی پشه‌دار را خواندم و لایق ندیدم. خودش ماجرای سینو را برای‌تان بازگو کرد. چیزی به‌مانند داستان "علی کشانلی"^{۵۸} است. هنگامی که گفتم هم "به این اندازه هم نیست. مطلقاً وجوه پرتوان و مثبتی داری" یک‌باره تبدیل به ماهرترین گریلا شد. دست از سینوی پشه‌دار برداشت. داستان علی کشانلی را رها کرد. اکنون مسوول نظامی PKK است؛ BBC می‌گوید فرمانده‌ی نظامی.

اگر فرمانده‌ی نظامی بخواید، فرمانده‌ی ایدئولوژیک را خفه خواهد کرد. یعنی من چه توانی دارم. مرکز هم که صفر. چه کسی به مرکز گوش می‌دهد که! فرمانده‌ی نظامی هر چیزی را تعیین می‌کند. اگر بخواید کودتا هم خواهد کرد. هر کار را هم انجام خواهد داد. با گفتن "هیچ کس بهتر از من گریلا را نمی‌شناسد" آن را تبدیل به تئوری هم کرد. آخرین نمونه‌هایی که به‌وجود آورد این بود: "حسن کن، فرار کن." انسان ژرف می‌شود ولی تا این حد هم نه! دیدن اینجا به‌عنوان یک مرکز فرار، حقارت بزرگی است. مگر وضعیت من در حد حوزه‌ی گریز است؟ او اکنون در تلاش برای اثبات این است. احتمالاً با من دست و پنجه نرم می‌کند. قول و قرار گذاشته و خواهد گفت "تو قاچاقی". اگر او راستش را نگوید، به

فکر عاقبت خودش باشد. همانگونه که خیال کرده اینجا یک عرصه‌ی فرار نیست، به شکلی فوق‌العاده به اثبات خواهد رسید که هیچ‌یک از آنها عرصه زیستن او نیست.

با گفتن «سیستم قرارگاه مبتنی بر جنوب آیا در هفتاین درست نمی‌شود؟» می‌خواهد به من درس خرد بدهد. انگار من ۱۸ سال در اینجا آب در هاون کوبیده؛ هیچ مغزم کار نکرده؛ و عرصه‌ی تاکتیکی بسیار مهمی را ارزیابی نمی‌کنم. این را هم آشکار خواهد کرد. به‌طور مطلق می‌خواست در مورد اینکه من چقدر خنگم پیام بفرستد و از همه مهم‌تر پیش من به‌دنبال چه می‌گردد؟ اگر سینوی پشه‌دار است در جستجوی چیست؟ نخیر اگر فرماندهی بزرگ گریلاست در پی چه چیزی می‌باشد؟ برای جواب‌دادن به این سوالات بایستی یک تحلیل سال‌های ۹۵-۹۰ را به پایان برسانیم.

در حالی که دشمن کوردستان را آنچنان مورد هجوم قرار داده و جغرافیایش را از روی تاریخ پاک می‌کرد، نیندیشیدن به یک مزدور غیرممکن است. در جنبش‌های ملی ممکن نیست. این در دنیا و در کمالیسم نیز به‌تمامی چنین است. گرایش مزدوری بیشتر در زندان گسترش یافت. زیرا در اسارت به‌سر می‌برد. خواه به‌دلیل خاص بودن جغرافیای آمد و یا خواه در ارتباط با زندان، در کوردستان یک مرکز بوده و مزدوریت بسیار قوی است. از طبقه‌ی بورژوا برخوردار بوده و اکنون نیز ایجاد می‌کند. بعد از سال‌های ۹۱-۹۲ جنوب در محاصره‌ی بزرگی قرار می‌گیرد. گریلاهایی که در بوتان‌اند با وحشتناک‌ترین تهاجمات نابود می‌شوند؛ مابقیه هم که تباه شده و در حال ازبین‌رفتن هستند. آمد با امکانات و طرز زندگی‌اش تغذیه کرد.

تقریباً هر روز خبردار می‌شویم که می‌گویند: «پیامدها و تأثیرات زندگی در اینجا وحشتناک است. هر کس زندگی‌اش را اینگونه تنظیم کرده و در اطرافش گروه وجود دارد. اثراتش تا این اندازه وسیع است.» در اینجا PKK به دیگری شدن گرفتار شد. گرم رفت. در PDK هر روز در تلویزیون حرف می‌زند و به PKK هجوم می‌آورد. می‌گوید: «من مرکز PKK ام.» او به آمانوس رفته و تمام خلق را به دشمن ما تبدیل کرد، وگرنه ما نکرديم. یعنی این عنصر، گویا یکی از کادرهای سالم شم‌دین بود. کسی است که هر روز به تلویزیون رفته و PKK را با زمین یکی می‌سازد. در عملیات آخرش ۱۲ رفیق قهرمان را به شهادت فرستاد و فرار کرد. در آمد صدها نفر این چنین رفتند. بر روی این مفت‌خوری خواهد کرد. یک دختر در زندان برایم نامه می‌نویسد. می‌گوید «در آمانوس گرم چنین به من حمله کرد.»

در آمد صدها واقعه مانند این رخ داد ولی اکنون نیز ارضا نشده می‌گویند: «ما اینجا می‌خواهیم این‌طور زندگی کنیم و بایستی PKK این زندگی مرا تأیید کند.» چه زندگی است؟ اگر زن آزاد باشد، اعتلا یابد و اگر زن واقعاً هم صاحب عشق و میهن خود باشد به او خواهیم گفت هرگونه می‌خواهی زندگی کن. برای این؛ «جهت پیشبرد رابطه و زندگی آزاد می‌جنگیم.» ولی آنها با گفتن؛ «نخیر گروه‌بازی خواهیم کرد. به‌تمامی در درون روابط فتودالی، پایبند من خواهند شد» دخترها را در آنجا به میمون تبدیل می‌کنند. چیزی به نام شخصیت و اراده باقی نگذاشته‌اند. صددرصد طرف ما یک دختر و یک زن داشته، طبق میل خود امکانات زندگی را یافته و همه به اصطلاح مانند فرمانده باقی خواهند ماند. اگر اکنون دولت همه این‌ها را نمی‌تواند جارو کند، بدین علت است که من در سال چهار بار مداخله می‌کنم.

اطرافیان جارو شده، آنها باقی می‌مانند. خیلی تحت فشار قرار گرفته و می‌گریزند و نام این نیز می‌شود «من می‌خواهم زندگی کنم». اکنون این یک بازی است. برخی‌ها آگاهانه و برخی‌ها ناآگاهانه در این بازی جای می‌گیرند. یعنی هویت تمام این‌ها جاسوسی نیست. به دلیل طرز زندگی‌شان اینگونه است.

اگر با زن چنین زندگی‌ای امکان داشت من با فاطمه زندگی می‌کردم. ولی نشد. می‌خواست مرا به تسلیمت بکشاند. من هم متردد بودم و کم مانده بود شکست بخورم. ولی چه خوب شد که شکست نخوردم. بدین ترتیب این رابطه با زن برقرار نگشت. ما به جای این نه تنها "رابطه‌ی آزاد" بلکه فعالیت‌های زن را گسترش دادیم؛ فعالیت‌های مرد را توسعه دادیم. ولی این شخصیت‌ها می‌گویند: «این زندگی این چنین خواهد شد» که ممکن نیست، اگر چنین شود من به تسلیمت درخواهم آمد، بعد از آنکه روحم را تسلیم می‌گرفتند، فیزیک و جنسیتم تسلیم گرفته شده و به پایان می‌رسیدم. این یک جنگ است که من نمی‌خواهم در اینجا زیاد تئوری‌اش را بیان کنم. کتاب‌ها این را بسیار خوب بر زبان آورده‌اند. در مستعمرات آفریقا، الجزایر این‌ها بسیار خوب به کار گرفته شده‌اند. رابطه‌ی میان شخصیت مستعمره با جنسیت، طبقات و ملی‌گرایی به اثبات رسیده است. در واقع، من نیز در تحلیلاتم به اثبات رساندم، می‌تواند بررسی شود. اینگونه تسلیم شدن در برابر این روابط، به تدریج تا کنترابودن هم به پیش خواهد رفت، و رفت هم. کنترابودن کرم آشکار است و بینیم که می‌توانید حل کنید. صدها تن دیگر نیز وجود دارند، مابقیه نیز بلا. یکی به نام "ه‌بوون" وجود داشت. از اینجا رفت و آمانوس را هم مغشوش کرد. بایستی رفیق‌مان شم‌دین از خود بپرسد که این‌ها نتیجه چه بوده، رابطه و پیوندی آن را با شخص روشن سازد.

زکی در اواسط ۱۹۹۳ با یک گردان به اینجا آمده بود. بایستی هر چیزش را هم خوب به یاد بیاورد و هم خوب بنویسد، نترسد. اگر از درست‌بودنش مطمئن باشیم، با خودش کاری نخواهیم داشت ولی اعمال انجام‌شده را این بار بایستی با طرزی صحیح بنویسد. یگانی را که آورده بود طبق خود تنظیم و شکل داده بود. برای این کار هم حق دارد. فرمانده است، باید انجام دهد. من به این هم چیزی نمی‌گویم. من در اینجا نیز محتاطانه حرکت می‌کنم. طرف صاحب توان است. گردان را تنظیم کرده و حقیقت است. یعنی من به حقوق شخصی احترام می‌گذارم. فرمانده است، گردانش را تنظیم کرده و هر کسی مسلح است. یک خصوصیت من است. من برای شخص توطئه‌چینی نمی‌کنم. ولی می‌خواهم درک کنم و نمی‌خواهم بلافاصله بی‌اسلحه شود. من فاطمه را تا آخر نگه داشتم. اگر می‌خواستم می‌توانستم در یک قاشق آب خفه‌اش کنم، ولی انجام ندادم. در طرز جنگ من کمی این برخوردها وجود دارد.

اکنون این را همه‌گیر کرده‌اند و می‌گویند «ما این‌طور دختر می‌خواهیم، ما خواهان چنین زندگی‌ای هستیم». اگر وضعیت کنونی‌مان را بسیار بد می‌بینیم آنگاه بایستی به آزادی بیندیشیم. اگر این کلمات برای شما وحشتناک است، باشد من هم این جواب را می‌خواهم که "آزادی چگونه بود؟" ارضای خود با تکیه بر ضعف زن برای من جواب نخواهد بود. جنسیتی است، مفهوم آن نیز مرا ارضا نمی‌کند. جای عادی این، جای دیگری است. در خانه مانده و ازدواج می‌کردی و یا مانند یک روستایی به مشروع‌ترین شکل رابطه برقرار کرده و می‌توانستید حل کنید. در غیر این صورت، بدین شکل راه‌زنی است که بگویی: «اسلحه

دارم، ترسانده و به خود وابسته می‌کنم.» برای همین به این پناه آورد که «من رهبر درجه یک حزب خواهم شد.» کسی که مرکز PKK را هیچ پنداشته و طرفداران حزب را هیچ به حساب بیاورد از او این سوال پیش می‌آید که این اسلحه را از کجا آوردی؟ می‌گوید: «من از گردان خود دفاع کرده بودم.» هنگامی که تو را به مشروعیت فرا خواندم، می‌توانی از کدام گردان بحث کنی؟ آنگاه نیز گریه کرده و خواهد گفت: «تو خدایی، تو پیغمبری.» من نه خدایم و نه پیغمبر، یک جنگجوی آزادی‌ام. رفقای من نیز معلوم‌اند؛ از مظلوم‌ها و حقی‌ها گرفته تا عکیده‌ها و زیلان‌ها، همه مشخص‌اند؛ زندگی، تئوری و خواسته‌ی عشق و آزادی‌شان نیز معلوم. طرفی که تا اندازه‌ی سر سوزن تئوری ایجاد کرده، مگر می‌تواند واقعیاتی را که به اندازه خورشید درخشان است انکار کند؟

در مورد این، با این عناوین فلسفه هم خواهد بافت: «با زن چگونه می‌توان زندگی کرد؛ به جای له‌شدن زیر پای دشمن چگونه می‌توان "آزاد" زیست؟ چگونه مرکز PKK هیچ پنداشته خواهد شد؟ چگونه می‌توان اعضای PKK را به گوسفند تبدیل کرد؟» و جهت اثبات این گویا آزادی فعالیت می‌خواهد. هنگامی هم که ممکن نبود گفته خواهد شد که فلان مدیریت یا فلان شخص چنین و چنان خطرناک‌اند. تمام این‌ها واهی‌اند و هیچ ارزشی ندارند. خودت اینگونه عضو گروه را لو دادی؛ «در این کوردستان من هم وجود دارم» هنوز نمرده‌ام. برای تحقق حساب‌های تان بایستی در انتظار روز مرگم باشید. همانگونه که نمرده‌ام هنوز توانا و مؤثرم. اگر جهت زندگی را روبه من قرار داده‌اید، اولین کاری که بایستی انجام دهید، یا بسیار خوب فریب داده یا یک توطئه خوب را طرح‌ریزی کنید و یا منتظر مرگم بمانید. یا اینکه راه دیگری وجود دارد. با طرز من انجام یک مبارزه‌ی عالی با من، راه دیگری ندارد. من نمرده‌ام و نمی‌خواهم راحت بمیرم.

نمی‌توان راحت برای من توطئه‌چینی کرد. اگر قصد چنین کاری را داری توطئه‌ات را سالم انجام بده. حال آنکه نظم و بابرنامگی را حساب کنید. من سال‌هاست در هاوان آب نکویده‌ام. حزب و خلقم را پولادین کرده‌ام. هیچ بیکار نمانده و تمام راه‌ها را بستم. زیرا من نیز می‌خواهم زندگی کنم. تئوری، تحقق زندگی و کوشش بی‌حد آن را نشان دادم و اکنون می‌بیند، به‌رغم عدم خواسته‌ی من، خلق هر روز می‌گوید «زنده‌باد رهبری!»

رومی‌ها دارای یک مفهوم آزادی بودند. سزار تمام ثروت دنیا را به رم می‌برد. مخالفان می‌گفتند «سزار، جهت زندگی کامل، بر سر ما دیکتاتور شد.» حال آنکه سزار می‌گوید: «من این ثروت‌ها را به رم آوردم.» ولی مخالفانش با قبول نکردن این می‌گویند: «نخیر، تو شرف رم را لکه‌دار کردی. تو در برابر آگاهی شهروند آزاد رم یک خطر هستی. یک دیکتاتوری»، بدین ترتیب، او را تحت فشار قرار می‌دهند. هر کس به همدیگر هجوم می‌آورد؛ داستان سزار اینگونه بود. مابقیه نیز گویا این ثروت و آزادی رم را تقسیم کرده و زندگی خواهند کرد. ولی تاریخ چنین نوشته است؛ رم یک‌بار دیگر به خود نیامد؛ آن شکست، آخرین شکست شد. اکنون ادعای مخالفان ما نیز به این شباهت دارد: «من برای زندگی به اینجا آمده‌ام.» من نیز دیکتاتور و مانع زندگی‌ام. [به اصطلاح] تبدیل به فردی شده‌ام که قلب تمام دختران و

پسران را از آنها گرفته‌ام! می‌خواهند در درون PKK زندگی کنند؛ «اگر آن دیکتاتور نمی‌بود.» خب، آیا این تحلیل درستی است؟

گذشته‌ی نزدیک خود را به یاد بیاورید. اگر شهروندان بسیار آزادی هستید چرا در کنار من ایستاده‌اید؟ چرا به اینجا آمده‌اید؟ مادام که اینقدر عاشق زندگی هستید در اینجا چکار دارید؟ می‌توان دو چیز گفت؛ یا شما نیز مانند آن توطئه‌گران رومی در حال طرح‌ریزی آخرین بازی خود هستید یا مانند آن سناتوران کودن تماشاچی هستید؛ و یا در آخر نفرین شده و خواهید رفت. این ایستار، توجیه دیگری ندارد. در واقع وضعیت‌تان کمی متفاوت‌تر است. شما جنگ واپس‌گرایی را انجام می‌دهید. در غیر این صورت فکر نکنم که معنی زیستن را همچون اصطلاح هم بدانید. محض آگاهی‌تان بایستی این گفته‌هایم، این همه شهید و تلاش میلیون‌ها انسان را در موقوف و دل خود جای دهید.

ما ریفی به نام "صبری گوزویوک" داشتیم. برای گرامی‌داشت یاد شهیدان، ذکر نامش را ضروری می‌بینیم. او تنها یک لحظه هم در جایش بیکار نمی‌ماند. از محاصره‌ی لبنان خارج شده و با یک کشتی تا یونان فرستاده شد. به گمانم در آنجا یک روزنامه‌نگار سوخته می‌بیند. در همان لحظه می‌گوید؛ «این جوان، تمام خلق را در درون خود جای داده است.» آن صبری، اینگونه صبری بود. شهید PKK اینگونه است. واقعیت در آغوش گرفتن خلق، متجلی شهید است و نمی‌خواست حتی یک دقیقه هم بیکار باقی بماند. نه در آن زمان بلکه با امکانات کنونی آمانوس به آن منطقه صاف و هموار اورفا رفته و در آنجا شهید گشت. از او خواهش کردم که «از اینجا و از سیورک می‌توانی به آدیامان برسی.» می‌گفت «نمی‌مانم»، نتوانستیم متوقفش کنیم. یعنی اوست صاحب زندگی. شاید تأثیر زنجیروار شهدا ما را پایبند زندگی نماید.

مرگ نزد ما یک ورزش مسابقه‌دهندگان در برابر باد است

"ف" را هم مورد تحلیل قرار دادم. در واقع صحیح است، جاسوسی آگاهانه‌اش هم مطرح نیست. در جنگ ۱۹۹۲ در "زله" شکست خورده و در آنجا به تسلیم درآمد. مزدوران جنوبی می‌خواستند ارتباط میان او و آنکارا را برقرار کنند. حدود ۱۵۰۰ گریلا هم داشت و همانطور که می‌دانید به دنبال محافظت از آنها بود. اگر نقشه‌یی که برای او درست کرده بودند به موفقیت می‌رسید، واقعه‌یی مانند طرز یونیتا روی می‌داد. البته بعد از آنکه نیرویی باقی نماند که در جنگ ضربه‌یی مرگ‌بار خورده، با طرز مهلا تا به آخر مقاومت کرده و در برابر مزدوران سر فرود نیاوردند، مابقیه نیرو ۱۵۰۰ گریلا و بیشتر از آنها هم وجود دارد، بزرگ شده و بر روی آن یونیتا را گسترش خواهند داد. برای این نیز آمریکا هم وارد کار شده بود. مزدوران نیز در کار بودند. می‌گویند "پرورش بده پرورش بده". می‌خواستند گریلای آنجا را به یک نیروی پناهجو تبدیل کنند. مگر نیروی عرفات را دچار چنین وضعیتی نکردند. هزاران گریلای فلسطینی را به تونس و بعدها به قزه کشاندند و اکنون به جز امور دیپلماتیک کار دیگری از دست‌شان بر نمی‌آید.

در آزمون اول خواستند کمی "ف" را به کار بگیرند. البته ما صبورانه او را تا حدودی آموزش داده، قانع کرده و کمی هم نیرو دادیم. خواستند که در درسیم بر روی دکتر باران چنین آزمونی را انجام دهند. در این مرحله رابطه گرילה با خارج باز شد و نام این رفیق نیز مسوول نظامی PKK شد. در واقع باران درست بود ولی ضعفش این بود که آن امکانات را به یک طرز صحیح گریلایی تغییر نداد. نه مغز و نه قلبش تحمل کرده و در واقع گریلای درسیم بعد از ۱۹۹۰ روبه زوال رفت.

موضوع شمدین ساکیک در آمد متفاوت است. اکنون به رفیق مان امکان به اثبات رساندن درست بودنش را خواهیم داد. چگونگی انجام این کار را با تمام جزئیات آشکار خواهد کرد. اگر توضیحی ندهد ما به نیت بدش ربط خواهیم داد. زیرا بسیاری کارهای انجام شده در میان بوده که ما از آن آگاهی داشته‌ایم. هر چیزی که در مورد عدم فعالیت ناآگاهانه وجود داشته باشد بایستی تمام این‌ها را بنویسد. ولی اگر حداقل این را به عنوان یک گرایش به حساب بیاوریم. اکنون دشمن یک‌باره زیرینا را درست کرده، زندان هم به تمامی مطابق این و روابطش با رییس شهرداری نیز آشکار است. بعدها شنیدم بهترین ملیتان ما را نیز در خانه‌ی خود جای داده ولی بعدها خواستند نابودش کنند. این مرد، منتخب خانواده‌ی شتر بوده؛ با ما این همه دارای رفت و آمد بود. این مساله ممکن نیست خارج از آگاهی دولت باشد. زیرا زمینه‌ی مزدور بودن شهرداری‌اش به‌طور رسمی مشخص شده است.

فکر کنم شمدین خودش را بهتر می‌شناسد. حتی کودکی‌اش را نوشت. چگونه یک تکه نان نداده‌اند؟ چگونه غرق در نفرت بزرگ شده است؟ خودش بسیار خوب می‌داند. از طرفی هم از یک خانواده فتودال است. یعنی آغایی پدرش در مقابل چشماتش است ولی از طرفی هم بسیار فقیر شده و همیشه از خانواده طرد می‌شود. با PKK در این مرحله رابطه برقرار می‌کند. امکان بزرگ شدن و زندگی در PKK را می‌بیند. ولی اگر محدود هم باشد یک بنیه‌ی ایدئولوژیک - سیاسی ندارد. در طرز فتودال و در رأس آن در خانواده‌اش مبدل به انتقام خواهد شد. در حالی که فرزند یک آغا بوده و می‌باید بسیار ارجمند دیده شود انتقام این همه شکستش را خواهد گرفت و وسیله آن را نیز در PKK می‌یابد. اول در محیط روستا بزرگ بودنش را به اثبات می‌رساند. در واقع، رفیقی بسیار کودک‌مانند ولی ارضا نشده و رفته‌رفته این را در پیرامونش نشر می‌دهد. موش، گارزان، بینگول، آمد برای او کفایت نکرده و کافی هم نیست.

من هم خودم را بسیار خوب می‌شناسم؛ بسیار درمانده بودم ولی من بسیار با توازن و نقشه حرکت کردم. بدون پی بردن به حد خودم، به اندازه‌ی یک سر سوزن نه چیزی گفتم و نه گامی برداشتم. از طرفی هم مطمئنم در این راستا بر اساسی ایدئولوژیک - سیاسی بتوانم کاری انجام دهم. زیرا گفته‌هایم به ارزش طلاست و اگر گام‌های سیاسی‌ام بیجا باشد هیچ کس حتی با دادن یک سلام به من نزدیک نخواهد شد.

شمدین بایستی دوباره تاریخ PKK را بخواند و بسیار جدی درک کند که در اینجا چگونه PKK وجود دارد. ساختن دو کلمه در PKK ده سالم را گرفت و شخصاً برای نجات از دام خانواده همچو گرگ ده سال دیگر هم کار کردم. برای نجات سالم از آنکارا این همه امکان داده شده بود و آن هم ده‌سالی را گرفت. آری بعد از آن با این کلمه‌ها PKK را آغاز کرده و بزرگ کردیم. هنگامی که زکی

بعد از سال‌های ۱۹۸۰ با PKK آشنا می‌شود سی سال کاری وقفه در پشت حزب وجود داشت. حتماً بایستی تلاش‌های وحشتناک مابین سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۹۰ خوب درونی شود. بعد از سال ۱۹۹۰ تمام کوردستان، به‌پا خاسته و کم مانده بود که دشمن با ازدست‌رفتن کوردستان روبه‌رو بماند. او نیز به یک‌باره می‌گوید «من دولت شدم». این بیش، تنها بینش این رفیق نیست. در بوتان تمام فرماندهان به بیماری «من دولت شدم» مبتلا شدند. گفته‌ی به‌عنوان «دولت زودرس» را خودشان بیان کرده‌اند؛ مریضی دولت و قدرت زودرس در هر انقلابی وجود دارد. ولی در اینجا بسیار به‌ما ضربه وارد ساخت. به‌گمان‌شان می‌توانند بر سر گریلا تبدیل به قدرت شوند. می‌گویند «نتیجه این همه جنگ کافی است» و این گویا در آمد عملی شد. حال آنکه آمد ناپود شد و در آن روستایی باقی نماند. اگر کسی برای لیجه احترام قایل است باید برود و کمی وضع آن روستاها را بپرسد. زکی بایستی این‌ها را بنویسد؛ شهادت‌های لیجه و مشکلاتی که آنجا با آن مواجه شد. نه تنها لیجه بلکه اگر راست و چپ این و تنها در مورد آمد فکر کنی، سیلوان، آبهازرو، هانیسی^{۵۹} هم وجود دارند؛ بعد از سال ۱۹۹۰ موج موج در کوردستان پخش می‌شود.

قبل از سال ۱۹۹۰ در بوتان نیز یک تحول به‌وجود آمده بود. در سال‌های ۸۸-۱۹۸۷ پراکتیک هوگر شدن به‌وقوع پیوست. برای هوگر هم نمی‌گویم جاسوس آگاهانه است ولی این هوگر شدن این بود؛ «هجوم آوردن به تمام خلق، حتی به یک کس هم گوش نداده و تصاحب خواهی کرد!» آری بنیان فرماندهی بلازای بوتان چنین ایجاد شد. نه رابطه‌ی رفیقی و نه خلق بلکه؛ «با زور هر چیزی را حل خواهی کرد!» و حتی کورجمال و امثال او می‌گویند: «اگر دیدی که به تو گوش نمی‌دهند بایستی در هنگام درگیری تیربارانش کنی و یا کسی را که مورد اعتمادت نیست، بایستی تصفیه کنی». واقعاً هم فتوا دادند. نام این نیز فرمانده می‌شود! جاش شدن ده‌ها هزار نفر تا حدودی با دولت نیز مرتبط می‌باشد، ولی ماجرای چنین کنتراری‌های درون ما را نیز زکی به‌خوبی برای ما شرح خواهد داد.

جدی‌نگرفتن حتی یک مرکز PKK و دوست‌نداشتن درست و حسابی یک PKK ولی البته به‌جز برخی از دختران! بایستی تمام این‌ها را به شکلی صحیح و باثبات توضیح دهد. من فرزند بیدار این خلقم. کسی که برای من درست ننویسد، نمی‌تواند یقه‌اش را از دستم دریاورد. این را تمام PKK‌یی‌های بسیار با تجربه هم می‌دانند. شمدین هم بایستی خوب بنویسد. صحیح و بدون هیچ ترسی. از همه مهم‌تر خود را به یک گرایش سیاسی تسلیم کرده است. یعنی از طرفی می‌گوید سینوی پشه‌دار و از طرفی می‌گوید: «در اینجا نمی‌توان زندگی کرد. گریلا، فلان ممکن نیست» از طرفی دیگر هم می‌گوید: «من به آنکارا حمله خواهم کرد». این تضادها را بایستی خوب توجه کند. چطور ممکن است تو در حالی که سینوی مگس داری، به یک شخص گریلا تبدیل می‌شوی. یکی از بزرگ‌ترین مبتکران گریلا در PKK و تاکتیک‌پرداز آن شدی. اگر چنین است چرا با گفتن؛ «گریلا فقط در آنجا گسترش می‌یابد» و با

قانع کردن ما حزب را برای تئوروس تشویق کردی؟ از همه مهم‌تر در تلویزیون می‌گویی: «من تا آنکارا خواهم رفت. هیچ ژنرال و بروکراتی را رها نخواهم کرد. جان سرمایه را هم خواهم گرفت.»

فرماندهی کل به دلیل آنکه «تو مسوول نظامی هستی» برای ما نقشه می‌ریزد. از طرفی هم از آمانوس سر در آوردی. این یعنی چه؟ جلسات پی‌درپی فرماندهی کل با حکومت برای دریای سیاه نبود بلکه برای آمانوس بود. این نیز معنادار است؛ از احضار یکی دو ارتش گرفته تا رفته‌رفته در نظر گرفتن هر نوع جنگ روانی. مگر تو این را نمی‌گویی؟ مگر تو نیستی که از آنجا سر در آورده و دشمن را پیدا می‌کنی؟ چرا اینگونه حرف زدی؟ چرا اینگونه سر در آوردی و بعد هم چنین کردی؟ یعنی روبه‌رو کردن تمام PKK با خطر؛ مگر این کشاندن فرماندهی کل با تمام نیرویش بر روی PKK نیست؟ باشد اگر احتیاجات را انجام داده و مجاری‌های تنفس را نمی‌گشایی، چرا پیشنهاد می‌کنی؟ چرا سرت را دراز می‌کنی؟ اگر نمی‌رفتی حداقل ۱۵ گریلا در نیمه راه شهید نشده و این همه امکانات تلف نمی‌شدند. رفقای مان نیز آنقدر خسته و از حال نیفتاده و آمانوس خالی نمی‌شد. مادام که استاد بزرگ تاکتیک هستی چرا مرتکب خطا شدی؟ چرا قبل از آن برایم گزارش نفرستادی؟ چرا بعد از حمله‌ور کردن تمام نیروهای فرماندهی کل و مواج‌ساختن تمام امکانات مان با سختی اکنون گزارش می‌دهی؟ این گزارش نیست و عفو می‌خواهی! من نمی‌گویم که تنها برای بخشش و زیستن خواهی آمد؛ تو برای جنگ می‌آیی ولی با یک طرز جنگی اشتباه.

نتیجه‌ی مهم‌تری که آشکار شد این است که نابود کردن گریلا بعد از سال ۱۹۹۰ به‌لحاظ تعداد غیرممکن بود. همانگونه که گفتیم برخی‌ها آزمودند ولی موفق نشدند. کار شمدین بسیار دقت‌برانگیزتر است. با انعکاس تحلیل BBC با عنوان «فرماندهی مشهور نظامی را به قتل رساند» در افکار عمومی، شمدین بر روی این بازی انجام داده و بدین علت به اینجا آمده است؛ برای میدان خواندن می‌گوید: «من عفو نمی‌خواهم.» هیچ کس به موهایش هم ضرر نرساند آزاد است. یعنی در اینجا خودش بهتر از هر کسی زندگی کند، ولی به ما ضرر نرساند؛ در عرصه‌ی ما به دنبال مرگش نباشد.

خواسته‌ی له‌نشدن زیر پای دشمن چیز خوبی است، به این ارزش می‌نهم. اگر جنگ هم بخواهی بدان هم ارزش می‌دهم. ما یک بار دیگر به خودش کمک خواهیم کرد. به جای کشتن فرماندهی مشهورمان در زیر پای دشمن در جایی مانند تئوروس؛ به او هر چه که بخواهد و بهترین عرصه‌ی جنگی مان را خواهیم داد. جهت تدارکات و نقشه، هر چه می‌خواهد عرضه خواهیم کرد. در حضورتان این را بسیار آشکارانه می‌گویم. برای اثبات آن هر چقدر که زمان لازم باشد؛ کمک مادی-معنوی آن را نیز خواهیم داد. این را همچو اسم خودش بدانند که به باثبات بودن ما نیز اعتماد دارد. ولی پیش ما به دنبال مرگش نگردد. در غیر این صورت بدین معنی است؛ «تمام این‌ها بازی‌های نشأت گرفته از من عملی نشد» و این مرد، اگر به اندازه‌ی فاطمه هم باشد مرا مشغول کرده و حتی موجب می‌شود که این را بگویند؛ «پس آپو تحمل نخواهد کرد. نگاه کن مشهورترین کادرش را به قتل رساند» حال آنکه من تدبیرم را گرفته‌ام.

در واقع روحیه‌ی شمدین غیر عادی است. از طرفی مرا به مقام پیغمبری می‌رساند و اگر چنین بارزش باشم بایستی دو کار انجام دهد؛ یا مانند امام علی خواهد بود- می‌دانید که او شمشیر حضرت محمد بود. به او می‌گفتند شمشیر خدا- یا آن استقرار را نشان خواهد داد و یا بایستی مانند معاویه شود. می‌دانید او نیز به شام آمده - قدرتی را که در برابر مکه و مدینه مهیا می‌کرد اول از رومی‌ها و بیزانسی‌ها فرا گرفت. در اینجا شاهد زندگی با شأن و شهرت بود. رفت آن را بر سر علی خراب کرد. من صاحب چنین آگاهی تاریخی‌ای هستم و اگر دقت شود به صاحب اینجا گفته بودم "من در اینجا هیچگاه مانند امام علی نخواهم مرد. نخواهم گذاشت از پشت به من خنجر بزنند" اگر من این را در برابر دولت می‌گویم در جنگ قدرت، چگونه با یک ملیتان سطحی حتی با کسی که خود را به سینوی پشه‌دار تشبیه کرده شکست خواهم خورد؟ این غیر ممکن است. با گفتن «نخیر من چنین نیستم» می‌تواند از خود دفاع کند. خوب باشد تو کی هستی؟ امام علی هستی و یا شمشیر PKK! مسوول نظامی یعنی شمشیر این سیاست، اگر شمشیر PKK بی‌آنگاه شمشیرت را درست به کار بیاور. هر کسی مرتکب خطا می‌شود، شاید مرتکب خطای بزرگ هم شود. حتی برای عملکردی صحیح می‌تواند عفو هم نخواهد. ولی خوب اصلاح شود و کار صحیح را انجام دهد؛ این گوی و این میدان. این حق را برایش خواهیم شناخت.

بعد از سال‌های ۱۹۹۰ تشکیل یک مدل سازمانی در PKK همچون مدل یونیتا مطرح می‌باشد. یعنی در درون حرکت رهایی ملی، جبهه کوردستانی رشد یافت. این جبهه که دارای تدارکات بسیاری بود در اروپا نیز رشد یافت. اکنون نیز وجود دارد ولی آنگونه که می‌خواستند عملی نشد. مرتبط با آن در جبهه‌ی شمال نیز ادامه‌دهندگان داشت. می‌خواستند بسیاری احزاب و به گفته‌ی خودشان جبهه درست کنند. این نه از شکست خوردن ما بلکه مخصوصاً به دلیل انجام فعالیت‌های نقشه‌دار از طرف من تا این اندازه امکان پیدا نکرد. در نتیجه اکنون بارزانی خودش می‌رود. کسانی را که آمریکا گرفته و پرورش داده‌اند، حال من به کار می‌آورم. کسانی را که آلمان پرورش داده‌اند حال من به کار می‌گیرم. این موضوع اول است.

موضوع دوم؛ در درون PKK یک UNITA گفته شد؛ اگر برادر من هم باشد توانش برای این کفاف نمی‌کند. می‌دانید که خصوصیات یونیتا این است؛ به کارگیری مشکلات گریلا با اتکا بر راست‌گرایی، دفاع از عدم موفقیت گریلا؛ یعنی می‌گویند: «به جای له شدن زیر پای دشمن در یک زمینه مزدوری زندگی کنیم.» اکنون کسی که این‌ها را جهت‌دهی کند، ممکن است یکی باشد، ولی هزار هم از دشواری‌های جنگ تشکیل شده‌اند. مثلاً ۹۰ درصد گریلاهای بوتان خواهان این هستند. حتی صدها نفر گریختند. آنهایی که پیش ساری باران و بارزانی رفتند یک زمینه‌ی مزدوری ایجاد نشد. ولی طرز میلا در نزد ما نیز یعنی تا به آخر پایبندی به هدف و حاکمیت بر جنگجویی است.

خواستند این کار را در ایالت آمد به شکل گسترده‌تری انجام دهند. هنگامی که شش در سال ۱۹۹۰ از بین رفت، در واقع مرحله‌ی بعدی آن در خارج از زندان به شکلی غیرمشروع گسترش یافت. شمدین بایستی به کارگیری مطلوب امکانات موجود در ایالت آمد را توضیح دهد. من نمی‌گویم تمام این‌ها امکانات دولت است. نخیر ما حداقل هر سال در آمد چهار بار مداخله کرده‌ایم. هزاران گریلای قهرمان‌مان شهید گشتند. ارایه‌ی تمام امکانات از طرف خلق آمد قبل از هر چیز لزوم پایبندی به شهادت.

PKK حدود بیست سال است که در عشق و زندان آمد دارای سرمایه گذاری است. جایی است که کمال پیرها و مظلوم‌ها و خیری‌ها خود را فدا نمودند. حتی هزاران مقاومت گر دارد و آمد میراث آنهاست. خلق، کمک فوق‌العاده‌ی صورت می‌دهد، میراث آنهاست. اکنون نیز یک جنگ گریلایی که ساعت به ساعت کنترل می‌کنیم در میان است. یعنی جنگ سالانه و روزانه‌ی من یک واقعیت آمد است. ولی کادر آمد این را درک نکرد. حال رفیق شمدین نه تنها این را تحلیل نکرد بلکه مرا به عنوان پیغمبر تلقی نمود. حال آنکه نه که پیغمبر بلکه یک تلاش بی‌وقفه‌ی بیست‌ساله‌ی خلق و زندان با هم و اتحاد آنها و خودش هم بعد از سال ۱۹۹۰ بر این اساس با ماندن در حزب، چگونگی گسترش جنگ را تشریح خواهد کرد. نمی‌گویم هیچ کاری نکردی و یا هیچ چیز صحیحی انجام ندادی. این در شیوه‌ی ما وجود ندارد. احتمالاً برخی کارهای خوب انجام داده ولی به چنان نقطه‌ی رسیده که دیگر نمی‌توان چیزی برشمریم. البته دلایل روانی-اجتماعی، سیاسی و تأثیرات غیرمستقیم دشمن را بیان خواهد کرد. زیرا خودش می‌داند تمام امکاناتی که از بیرون ارایه شد، مثلاً آن دخترها؛ بسیاری از آنها جاسوس بودند. بایستی بسیاری از آنها را آشکار کند.

چرا به‌رغم قوی‌بودن بسیار گرایش یونیتا بعد از سال ۱۹۹۰ تحقق نیافت. تقریباً در هر ایالتی یونیتاگری وجود دارد. در بوتان و جنوب نیز وجود دارد. چرا این‌ها با طرز جنگ ما یکی نشدند؟ خواه یا ناخواه می‌خواهی بگویی. من اکنون مسوول درجه اول این جنگ هستم. ممکن است بگویند صحیح یا اشتباه کردید. ولی به این‌ها این شانس را ندادم. در PKK، در میان خلق و در جنوب کوردستان نیز اجازه ندادم.

من شما را به درک واقعیت دعوت می‌کنم. نمی‌خواهم هرگز شما را به جنگ بفرستم. ولی بعد از آن همه شهید، بر روی این همه میراث تاریخ PKK و مقاومت گری بزرگ، به گرایش مزدوری فرصت نخواهم داد؛ اگر غیرمستقیم هم باشد اصلاً امتحان نکنید. من چنین نیستم و می‌دانم چه می‌گویم. زیرا ده سال صبر کردم تا یک گفته‌ی صحیح را بر زبان آوردم. در صورت بازتاب عملکردهای مارژینال‌ساز این اواخر دولت در جبهه‌ی PKK، بایستی یک پراکتیک و نگرش را بر روی صحنه بیاورید. دیگر این باید روشن گردد. شاید در اینجا مبالغه‌ی وجود داشته باشد ولی برای اینکه به‌خوبی متوجه شوید، اغراق مفید است.

همانطور که می‌دانید یونیتای آنگولا حتی دولت را در آنگولا قبول کرده و تحمیل پذیرش بر اساس آمریکا و تا حدودی پرتغال و استعمارگری جدید او دانسته می‌شود. در اینجا آن نیز وجود ندارد. اگر هم وجود داشته باشد از خودمختاری فرهنگی فراتر نمی‌رود. دادن و ندادن آن هم معلوم نیست. اگر سرمان و حتی سر شمدین را از دست دشمن نجات دهیم برای من مانند یک معجزه است. مرتکب هیچ خطایی نشده و قصد فرار هم نداشته باش. فدانکردن ارزان جان هم چیز خوبی است. من برای این احساس هم احترام قابلم. زندگی بزرگ خواهان مرگ بزرگ است. برای این هم یاری‌رسان خواهیم بود ولی بایستی گامی اشتباه برندارد. همچنین نبایستی از گریلا خسته شده و آن را همچون نیرویی درمانده ببینی. به

مارژینال شدن گریلا هم زیاد باور نکنند، می‌تواند پیشرفت کند. لازم نیست به این فکر کند که عمر گریلا به پایان رسیده است.

بارزانی خودش زندگی می‌کند ولی با فروختن میهنش. برای خوردن تکه‌نانی پیش بارزانی بایستی چهل بار وطن را بفروشی. بایستی بزرگ‌ترین ارزش‌های ناموس‌ات را بفروشی. در آن صورت، می‌توانی لقمه‌یی را بخوری. مگر رفتن پیش کسی مانند بارزانی انجام سیاست است؟ رفتن به اروپا نیز همین‌طور. مگر می‌توان به اروپا رفت و سیاست کرد؟ اروپا کی رهایی‌بخش خلق شده است. در آنجا قشر فاشیست ۱۵۰ سال بر روی ما کشتار جمعی صورت می‌دهند؛ صد سال است که انگلیس و فرانسه و اکنون آلمان حامیان بزرگ قتل‌عام این خلق‌اند. در اینجا دموکراسی ممکن است؟ سلیم چروک کایا^{۶۰} از دموکراسی گریایی، دیکتاتوری آپو و مساله‌ی زن در نزد آپو بحث می‌کند. اکنون تو در آنجا ارتباط همیشگی با پلیس آلمان را به پست‌ترین شکل زندگی مبتنی بر خرید و فروش مواد مخدر خواهی کرد و آن‌هم [به اصطلاح] می‌شود دموکراسی؟ می‌شود زندگی آزاد! حتی دخترش را روی دوشم گذاشتم. من دیکتاتور شدم. تحلیل سیاسی به کناری، وجدان کجا رفت؟

پس در اینجا گروهک‌های مخالف PKK درست نخواهد شد. با تکیه بر PDK گریلا ممکن نیست. آیا گرم و دزوان به‌عنوان مسولین درجه اول جنگ ویژه در آنجا گریلا هستند؟ آیا سری سیاستمدار کوردستان است؟ انصاف! مگر تمام آن توپ و تانک و هواپیما، سیخوسکی و کبری و هلی‌کوپترهای جنگی و بمب‌های دولت ترکیه برای نابودی حرکت نیستند. انسان کور می‌شود ولی مگر می‌تواند تا این اندازه واقعیات را در نظر نگیرد. مگر تمامی این‌ها حزب کوردستان هستند؟ علاوه بر آن، تعدادی جبهه‌ی ویژه درست شده‌اند، آیا این‌ها جبهه کوردستانی می‌باشند؟ حتی یونیتا نیز شرفی دارد. می‌دانید اکنون نیز در کشور خود می‌ماند. یونیتا در مقایسه با این‌ها بسیار پاک و منزه است.

من در کوردستان با دیدن دوسه کلمه با نوک سوزن شروع به کندن چاه کردم. شما نیز برایم در مورد کوردستان و حقوق زندگی و گریلا بحث پیش می‌آورید. شاید گفته شود «خدا درست کرد»، هیچ نمی‌خواهم آن‌چنان خود را وصف کنم ولی خلق گفت در این میهن زندگی و گریلا را ما آفریده‌ایم. اکنون در حالی که این موضوع چنین است برای من تئوری می‌بافید. در وضعیتی که در این وطن تنها یک برگ با نام کوردبودن و آزادی تکان نمی‌خورد، جهت آفریدن نیروی تصمیم‌گیری گریلا سال‌هایم را صرف کردم. اکنون با ندیدن این‌ها در مورد گریلا احکام صادر می‌کنید! حتی هم‌روستایی‌هایم می‌دانند که من حتی یک مورچه را هم نمی‌کشم. در برابر جان چنین حساسیتی دارم. بر روی چمن هم پای نمی‌گذارم. می‌گویم این‌طور مخصوص بماند. ولی تو آمده تحت عنوان گریلا انسان‌ها را زیر پوتین دشمن له خواهی کرد؛ همچون ما در برابر دل هم باید این‌ها را بگویی که: «من نمی‌خواهم له شوم!»

ولی خب، تو شروع کردی. پدرت، مادرت تو را بیرون می‌کردند. تو خودت نوشتی نمی‌گذاشتند به روستا بروی و حتی یک لقمه نان به تو نمی‌دادند. بعداً در PKK چنین باشوکت و بالهت شدی.

^{۶۰} جزو اولین اشرار در اوایل تأسیس PKK می‌باشد.

بزرگ شدی. نه با خیر من هم. من نماینده‌ی PKK ام. در برابر این همه رنج آنها چه ادا خواهی کرد؟ این همه رفیق شهید شدند. خب باشد، به تو چیزی نشد. موفق شدی که زندگی کنی. باشد هیچ چیزی ننداری که به خاطر آنها بدهی؟ مگر حتی یک لقمه نان آنها را نخوردی؟ حتی من هم نمی گویم من آفریدم. من نیز برای اینکه لایق نان درآیم، تلاش نمودم. ولی برای این شهدا احترام قایلم و واقعاً هم برای یاد آنها کار می‌کنم.

این مرکز با من می‌جنگد، ولی جهت تمیز کردن کثافت‌شان، برای اصلاح این مرکز هر روز در حال کوششم. مگر تو از دست آنها به اندازه‌ی من سختی دیده‌یی؟ چگونه می‌خواهی در یک لحظه از بین ببری؟ ما به خاطر PKK یی‌ها این همه رنج صرف می‌کنیم. به گمانم به اندازه‌ی من تو را با سختی روبه‌رو نمی‌کنند. مادام که بهتریش را می‌خواستی مگر به‌جز این‌ها می‌شود؟ اگر درستی و نمی‌خواهی آنها را تحریک کنی، به‌جای سردرگم کردن‌شان در موضوعات جنگ و زندگی؛ کارهای ما و این همه شهید را تشریح کن. دست آخر، هم مرکز و هم دیگران نیز وجود دارند. فردا وقتی که گفتند «نمی‌شود» تلاش کن که آنها را قانع کنی. ولی نه با جنگ با آنها و اینکه لازم نیست تهدید کنی. در درون حزب، تهدید غیرممکن است. در داخل حزب اختیار عمل وجود دارد. ولی اگر می‌خواهی اختیار عمل را مانند استالین به کار بگیری - که استالین مرد بزرگی است او را دخالت نمی‌دهم- می‌توانی مانند او هر کاری را انجام بدهی. ولی این جان سوسیالیسم را بالا آورد؛ آن را تجزیه و نابود کرد. اگر چنین است بایستی از این راهکارهای ناپسند دست برداریم.

به‌عنوان نتیجه، تو این همه در حق من بدی روا داشتی. من می‌توانم دلایلی بر زبان بیاورم که تو ۴۰ بار اعدام شوی. ولی می‌گویم سیاست است. چنین چیزهایی امکان دارد؛ همچنان چاره بایستی سیاسی باشد. ما اینقدر صبور برخورد می‌کنیم، سر تو مغشوش می‌شود. انسان سر می‌بری و هیچ PKK یی را جدی نمی‌گیری. اینکه به‌جز من فرد دیگری را جدی نمی‌گیری، معنی دیگری دارد. به گمانم می‌خواهی جنگ آخرت را در برابر من به انجام برسانی ولی این هم که لازم نیست. ما به تو چه کردیم. تو در خانه‌ات از برادرانت یک لقمه نان پیدا نمی‌کردی؛ از تو نفرت هم کردند. تو را بیرون می‌کردند. حال در کوردستان تو را تبدیل به بااهمیت‌ترین و مشهورترین شخص ساختیم. تو می‌گفتی: «من سینوی پشه‌دار بودم.» همچنین ما گفتیم "تو یک فرمانده مشهور و بااهت PKK یی". به‌رغم این از ما چه می‌خواهی؟

به جای تهاجم بی‌حد و مرز به این‌ها؛ هر چه باشد مسوولش منم. کمی این‌ها را با من حل کن. تنها به یک سخن من گوش بده. مثلاً اگر تنها یک تاکتیک را با عنوان «با فلان کس چگونه زندگی کنم؟» باشد نیز از من فرا بگیر. تو بسیار عاقل و بزرگ هستی که من دارای تجربه‌ی ۲۵ سال صبر با آنها هستم، نمی‌خواهی با این‌ها مشترک زندگی کنی؟ حال آنکه این‌ها نه مرا بلکه کمی خود را مفت‌خور کرده‌اند. تو حاصل این‌هایی؛ تو شم‌دین این‌هایی؛ نه مال من. بر روی زحمت این جنگجویان بیچاره که به تو خون دادند بزرگ شدی. جنگجویانی که از قانون بی‌خبر بوده، از سربازی چیزی درک نکرده و حزبی‌هایی که قانون حزبی را به کار نمی‌گیرند. زیرا همانگونه که آنها را دوست نداشته‌یی، زندگی خود را تنها در نابودی آنها می‌بینی. به ضعف آنها کمر می‌بندی. بعد هم آمده و به من پناه می‌بری.

این گفته‌ی تو «از روی صافی مرتکب شدیم» بازی خطرناکی بوده و اکنون خطرناک‌ترین بعد کار این است. فکر نکنم بسیار آگاهانه بوده و زمان زیادی باشد که با فرماندهی کل در ارتباط هستی. گفته می‌شود برخی شک و شبهه‌ها وجود دارند، ولی اکنون نیز نمی‌خواهم باور کنم. زیرا فکر نکنم بازیگری اینقدر بزرگ باشی. می‌گویم «از روی صاف بودن مرتکب شده» و امیدوارم تاریخ مرا مرتکب اشتباه نکند. ولی بسیار بد بازی می‌کند. در طول یک سال آن همه تحلیل انجام دادم که «این بازی تمام شود متوقف شود».

همچو بنده‌ی تحت امر فرماندهی کل، یک عرصه را خالی کرده، بعد هم آمده از آن دفاع می‌کند. هیچ اهمیتی ندارد. من حتی نمی‌خواهم آمانوس را به مشکل تبدیل کنم. به رغم این، جان ارتش ۵۰ هزار نفری PKK بعد از سال ۱۹۹۰ را بالا آورده و مسوول درجه‌ی اول آن است. هر کس را مجرم نشان می‌دهد ولی اشتباه خود را تنها با یک کلمه بر زبان نمی‌آورد. کمی می‌آزماید. در واقع، سه بار است که مرا می‌آزماید. اگر در من کمی ضعف ببیند چیز موجود را هم نابود خواهد کرد. اکنون نیز ایست نمی‌شناسد. یک بار صبر، دو بار، سه بار صبر کردم؛ مگر سیرناشدنی هستی؟ هنگامی که در سال ۱۹۹۳ به اینجا آمدی گفته می‌شد «آپو او را تیرباران کرد»؛ که صحیح می‌گفتند ولی شما متوجه نشدید؛ نام این پراکتیک در نزد آپو تیرباران است ولی من انجام نداده‌ام. طرف مقابل تحریک کرده و تو را بلای سرم کرد. او کافی نبود در این اواخر هم آمدی. اکنون یک‌بار دیگر می‌آیی. قبل از سال ۱۹۹۰ نیز همان عملکرد کافی بود! چیزی به جز احترام نزد ما دیدی؟ مگر به‌اندازه‌ی که از خون شهید دفاع نکرده و رنج‌های PKK را به‌هدر دهیم در مانده‌ایم؟

تو به عنوان یک فرد خیلی عاقل، یک فریبکار بزرگ دهاتی، یک آغای فریبکار بزرگ، مانند کارهایی که پدرت با روستایی‌ها می‌کرد و کارهایی که برادرانت می‌خواهند بر سر تمام خلق کورد بیاورند، می‌خواهی در درون حزب این را به درخور من بدهی. مگر این ممکن است؟ برادرانت را نیز به خاطر تو می‌بخشم. مگر این کافی نبود؟ سری در آنکارا قرارگاه درست کرده و در انتظار نابودی گریلاها در کوردستان به‌سر می‌برد. همچنین کنتراهای درون HADEP و دختران بسیار جذاب را تنظیم می‌کند. این نیز به اصطلاح زندگی ایده‌آل است! نابود خواهیم شد و او نیز خواهد دید! مگر دولت ترکیه، کوردستان را بلافاصله خواهد داد؟

ما از هر کسی خواهان فرماندهی بزرگ نیستیم. از آمانوس برگشتی. پیش ما آمدی؛ من حتی در این باره گفتم خوب است. چیزی که در دل مان به پایان رسید این بود. او اشتباه کرد. گفتم حرف بزرگ زد ولی دل و عملش اجازه نمی‌داد و عقب‌نشینی هم خوب شد. ولی طبق فکر تو و ایجاد آن به عنوان نظریه با عنوان «رفقا عقب‌مانده‌اند، مدیریت عقب‌مانده است» دیگر دیدی که هیچ کسی این تحمیل را در شرایط PKK هضم نمی‌کند. شاید به‌دلیل سختی‌ها چند جنگجوی احمق را به‌سوی خود جذب کنی ولی PKK اکنون بی‌نمونه است. فریب نخواهد خورد. عاقل باش! این است راه عاقل.

اکنون من این را در اینجا بکشم خواهند گفت: «مشهورترین فرمانده نظامی‌اش را کشت.» نه تنها این، در تمام مرکزمان کسانی هستند که برای کشته‌شدن مان فشار می‌آورند. اگر اکنون استالین زنده بود در

یک لحظه همه این‌ها را گلوله‌باران می‌کرد. ولی من این کار را نخواهم کرد. حتی طرف مقابلم فرض می‌کند که «یا انجام خواهی داد یا انجام خواهی داد»، ولی نه! به عنوان تاکتیک انجام نخواهم داد. مگر فاطمه بسیار توانا بود؟ او را نیز نکشتم. به اندازه‌ی یک مگس هم توان نداشتند. نه اینکه می‌ترسیدم، بلکه تدبیرم را گرفتم. نه تنها فرماندهی مشهور، هر کسی می‌خواهی باش، نمی‌توانی به من کوچک‌ترین ضرری را برسانی. در برابر CIA تدبیرم را گرفته‌ام. در اینجا در برابر دولت تدبیرم را اخذ کرده‌ام. در درون PKK و در برابر خلقم تدبیر را گرفته‌ام. ولی آنچنان که با یک روش مخصوص ما را مشغول می‌کنی. دقت کن مگر چنین توطئه‌ی بی‌دقتی ممکن است؟ در زمانی که من زنده‌ام چنین بازایی در برابر گریلا امکان دارد؟ می‌گویی «صاف هستم». اگر می‌خواهی فرماندهی نظامی شوی خودت را آگاه کن.

اگر می‌خواهی در درون PKK نه سینوی پشه‌ی بلکه یک فرمانده بزرگ شوی؛ تاریخ و واقعیت جنگ PKK را خوب بخوان و اگر توان داشته باشی، روح تمیز باشد که خیلی کثیف نیست؛ ذهن‌ت نیز هنوز روشن است اگر خیلی تاریک نشده باشد، کاری را که اول بایستی انجام بدهی این است که برای این‌ها احترام قایل شوی. در برابر این‌ها به اندازه‌ی من زحمت خواهی کشید. این‌ها معاونان تو هستند. اگر به خود باور داری اصلاح کن. برخی چیزها وجود دارد. دست از کارهای یونیتایی‌ات بردار. مخصوصاً تا زمانی که من زنده باشم این کار غیرممکن است. بدون آگاهی انجام می‌دهید. من چنین فکر می‌کنم. من نمی‌توانم بگویم به تمامی آگاهانه این کار را انجام داده‌اند. برخی‌ها می‌گویند آگاهانه است. بررسی خواهد شد، خودش هم توان این را دارد که اثبات کند ناآگاه بوده. من خواهم گفت خود را از روی ناآگاهی تبدیل به ابزار انجام این کارها کرده. آنگاه روشن باش و اگر باور نداری از این حذر کن. هر گفته‌ات از بهترین یونیتاچی بهتر است. کمی هم به ما باور کن. ما که سیاست و رابطه‌ی میان جنگ و گریلا را درک می‌کنیم. ما باز هم به خاطر خلق کوردستان می‌خواهیم تو را زندگی دوباره‌ی ببخشیم. یک قول داشتی، زیرا خواهان زندگی بیشتر هستی. حتی بچگی‌ات را مانند یک رمان می‌نویسی. ولی تو به این احترام نمی‌گذاری. اگر این جنگجوها و در این عرصه لقمه نانی را دیدی هزار بار شکر کن. به دنبال حيله‌بازی دهاتی نباش. اگر انجام دهی یونیتاچی خواهی شد؛ اگر انجام دهی عملکرد سری را در آنکارا در اینجا کامل خواهی کرد و برای خانواده‌ات هم خوب نخواهد شد. مگر می‌توانیم این را ببخشیم؟ خب باشد فهمیدیم، مزدوری در آنکارا، ولی دیگر بس است. کم مانده که حتی بارزانی هم تسلیم شود. به کردارتان پایان دهید. کمی قدر و قیمت این وطن را بدان. زیرا می‌گویم که مادر مغذی تو این و PKK است. شما نمی‌خواهید که به شکلی مداوم این را حتی درک کنید. تصمیم آتش‌بس و زندگی یک‌طرفه؛ آن‌هم به کجا و چگونه می‌شود معلوم نیست. آیا تو می‌خواهی زندگی کنی؟ اگر می‌خواهی زندگی کنی این به‌طور طبیعی با بحث کردن با من تحقق خواهد یافت. باشد بگویم این‌ها را سرکوب کردی؛ دخترها را سرکوب کردی، خب چطور می‌توانی مرا سرکوب کنی؟ خواهی گفت: «اصلاً چنین قصدی ندارم». اگر چنین قصدی نداری به من گوش بده! مگر تو نبودی توان و اعتلا بخشیدی. مادام که دارای ثبات هستی، دورو و بدنیت نیستی آنگاه انسانی را که نزد تو از هر چیز

با ارزش تر است گوش بده! زیرا به گمانم کمی ارزش داریم. شاید پیغمبر نباشیم، اما آنقدر عقب افتاده هم نیستیم، این‌ها مهم‌اند.

نه تنها در مورد شم‌دین، در اینجا بسیاری‌ها هستند که خواهان یونیتاگری‌اند. تمام این‌ها را آشکار خواهیم کرد. گفتیم که به موضوع بحث‌مان تبدیل شده. دفتر همه‌شان را خواهیم گشود. در تمام طول این زمستان به‌طور گسترده‌ی این کار را انجام خواهیم داد. مجبوریم نقش‌مان را در برابر تاریخ به‌خوبی ایفا کنیم. استقرار یک حزب انقلابی به برخورد جسورانه در مورد کارهای داخلی در ارتباط است. به‌عنوان مقتضیات این کار در تحلیل کارهای اینجا هیچ ترددی نداریم اگر باثباتید، مطمئناً نایستی بترسید. به‌شأن و مقام و اعتبارمان چیزی نخواهد شد. برعکس شاید بر بنیانی درست و به‌شکلی عالی به خود خواهیم آمد. برای همین در ابتدا گفتیم متواضع باشید. شما از شهدا بزرگ‌تر نیستید. شما از خلق نیز بزرگ‌تر نیستید. شما از خود حزب هم بزرگ‌تر نیستید. متواضع بودن یعنی گوش فرادادن به این واقعیات. دست از لمپنیسم بردارید. برای شما کمی از احساس واقعیت گفتم. دست از این لوس‌بازی، عاطفی بودن و ناامیدی بردارید.

واقعیات، انقلابی‌ترین‌هایند، به آنها گوش بدهید. چیزی زیادی نمی‌خواهیم و در اینجا یک دادگاهی قطعی انجام نخواهیم داد. اگر اصرار نمی‌شد لزوم انجام این بررسی‌ها را نمی‌دیدم. لزوم وجود اصرار و تهدیدات به‌میان آمده‌اش بسیار دقت‌برانگیز است. تخلیه‌ی منطقه‌ی مدیرانه را اینقدر مهم نمی‌بینیم. تلاش کرده و تلافی می‌نماییم. این دین گردن ماست، به خود باورم. من همچنان می‌توانم به‌تنهایی از پس این کار برآیم. ولی دست کم این را رشد نداده و همه‌گیر نکنید. از همه مهم‌تر به‌صورت تئوری درنیارید. تئوری انقلاب PKK بسیار مهم می‌باشد، به‌طور مکرر فرا بگیرید. تاریخ تحقق PKK بسیار مهم است. آن را آموخته و ارزش دهید. تنها منبع تغذیه‌ی شما این است.

بر این اساس به‌سوی کنگره‌ی ششم می‌رویم. احتمالاً آن را در سال آینده برگزار خواهیم کرد. مرکز و کادرش را نیز به کادر واقعی PKK در سطحی عالی تبدیل خواهیم کرد. این تلاش‌ها در این راستا گام‌هایی جدی می‌باشند. نمی‌دانم این عملکردهایم در اینجا در مورد فلان شخص و یا فلان منطقه کاملاً صحیح است ولی نشانه‌های فراوانی وجود دارند؛ همچنین خود رفتارها فرا خواننده و حوادث سیاسی و اجتماعی به‌طور قسمی بر آن صحنه می‌گذارند. نمی‌توان گفت که به‌طور کامل صحیح است. برای همین هیچ‌کس نگوید «من اصلاً این‌طور نبودم.»؛ در واقعیات اجتماعی و سیاسی، آن هم در وقایع و پدیده‌های متغیر هر روز ما هیچ‌کسی نگوید: «من اصلاً این‌گونه نبودم» و یا «چنین بودم». این کار را نکنید. این‌ها اشتباهات راهکاری هستند. دارای تأثیراتی غیرمستقیم بوده و خودبه‌خود صورت می‌گیرد. به‌دلیل آنکه فرهنگ سیاسی ندارید، این سوژکتیویسم و دگماتیسم را از حالت زندگی راهکاری در نمی‌آورید. اگر ذهن درک صحیح سیاست وجود داشته باشد، به‌من توجه کنید، زیرا من این را از علم آموخته‌ام. پراکتیکش را هم سال‌ها انجام می‌دهم. کمی جدی بگیرید. روش‌های سوژکتیو و دگماتیک خود - که راهکار هم نبوده و چیزی هستند خودبه‌خودی - و هر چه را که از معده‌تان درمی‌آید به‌عنوان تئوری پخش نکنید، این کار را نکنید.

قابلیت تحقیق جدی داشته باشید؛ مخصوصاً در رابطه با علوم سیاسی و علوم اجتماعی. آگاه باشید، به‌خودباور باشید، از علمی بودن نترسید. کسی که بزرگ‌ترین عیب را هم دارد نترسد. اگر جاسوس آگاهانه دشمن باشد آشکار می‌شود که در تاریخ، در هر حزب و هر دولتی رخ داده است. در KGB (سازمان جاسوسی روسیه) جاسوسان CIA وجود داشته‌اند؛ در عالی‌ترین سطح وجود داشته‌اند. اگر یکی در حزب وجود داشته باشد ما توسط او شکست نخواهیم خورد. خواهیم گفت «انجام داد، به اندازه‌ی که توانست ضرر رساند. رفت، فرار کرد، برملا شد، روشن شدیم» این‌ها زیاد نمی‌ترساند؛ این‌ها هم‌را ناراحت نمی‌کند که «نگرش طبقاتی بود، موفق نشد، انتحار کرد»؛ «آخرین نماینده خاموش شده آریستوکراتی شد.» چه ربطی به من دارد؟ من می‌خواستم او را زندگی و تحول ببخشم، ولی او نمی‌خواهد زندگی کند.

من در فاطمه واقعاً هم آن درخشش خاموش‌شده‌ی آریستوکراسی را تا حدودی می‌دیدم. می‌گفتم «زندگی بخشیدن به این دختر در هوای آزاد و خوب صورت خواهد گرفت.» حتی در مورد فرزندان فنودال‌های زیادی چنین کردم؛ مردها هم در میان آنها بودند. من وقتی که شروع کردم گفتم «آخرین کودک اصیل‌زاده در مشکل به‌سر می‌برد. مردبودنش را هم لکه‌دار نکنیم.» همیشه از آنها حمایت کرده و در آغوش‌شان می‌گرفتم، ولی نمی‌توانستند تحمل کنند. یعنی در مورد جذب آنها قلبم صددرصد نیرومند بود. به‌رغم آنکه فرزند خلقیم؛ به‌حاکمان و درخشش بی‌فروغ‌گشته‌ی آریستوکراسی ارزش می‌نهم. حال آنکه ما را به اندازه‌ی پشیری، باارزش نمی‌بینند و تاکنون هم به‌اندازه‌ی که فهمیده‌ام برخی‌های‌شان اینگونه‌اند. اما ما همچنان ارزش خواهیم نهاد. همچون به‌کارگیری ما از طرف شما، ما شما را به‌کار نخواهیم گرفت. ولی شما نیز لطفاً کم‌کم درک کنید که ما نیز ارزشی داریم. در اینجا دقت کنید خشونت به‌کار نمی‌گیرم. شما را به [داشتن] بینش صحیح فرا می‌خوانم. بایستی آن جدیت و تواضع را نشان دهید و و این را برای هر کسی می‌گویم. خود را اصلاح کنید. چیز زیادی نمی‌خواهم. سلامت و غذا و آب‌تان را تأمین می‌کنم. حتی اگر نمی‌خواهید بجنگید تنها کافی است صاحب یک گرایش کنتراپی نشوید. اگر بخواهید مانند یک دهاتی و رنجکش با رنج‌تان زندگی کنید؛ مانند یک طرفدار برای آن نیز راه وجود دارد. این نیز چیز خوبی است، ولی می‌توانید سرباز شدن را هم بخواهید. به‌شما راه‌های آن را نیز خواهیم آموخت. اگر می‌خواهید یک قهرمان واقعی باشرف و معتبر شوید برای این نیز راه‌ها تا به‌آخر باز است.

پس نبایستی به‌شکلی دگماتیک با این تحلیلات برخورد کرد. مرکزمان و کسانی مانند شم‌دین نیز برخوردی دگماتیک و سوژکتیو نداشته باشند. بایستی با گفته‌های فروتانه و با حس مسوولیت بزرگی برخورد کنند. اگر به‌خودباور بوده و می‌گویند که «ما PKK‌یی هستیم و پایبندی‌مان را به ارزش‌های PKK به‌اثبات خواهیم رساند» از ما تنها راحتی خواهند دید و از همه مهم‌تر اگر می‌خواهند تحلیل بزرگی صورت داده و یک‌بار دیگر در نزد تاریخ رویت موفقیت‌آمیزی داشته باشند، البته این نیز بسیار لایق خودشان نیز خواهد بود. ولی نه اگر بگویند «تو یک هیچی، دعوی خلق یک هیچ است در PKK فرصت زیستن وجود ندارد»، دشمن هم که هر روز این‌ها را می‌گوید. نباید در درون ما برخی‌ها این

سخنان را تکرار کنند. شاید مشکل داشته باشیم؛ شاید زندگی شاهان را نداشته باشیم؛ ولی ما اکنون نیز به خلق مان و به حقیقت مان نیز اعتقاد داریم. مطمئنیم که راه زندگی از این مبارزه می گذرد. شک هم نداریم. ولی نمی خواهیم این را با زور با شما قسمت کنیم.

آزادیی را که دختران جوان پیش شوهران و یا محبوب ترین کسان شان پیدا نمی کنند در اینجا می بینند. به این اعتراف کنید. در میان خود بحث کنید. اگر این آزادی را نزد عزیزترین کسان تان دیده باشید، می توانید به من "دیکتاتور" بگویید. حق آزادیی که در هیچ حزب و ارتشی یافت نمی شود، مخصوصاً شما که از درون بدترین وضعیت بردگی به اینجا آمده اید هرگز چنین حقی را ندیده اید. ما واقعاً هم باور داریم که آن را اعطا کرده ایم. به عنوان جنگجوی آزادی هم با زن و هم با مرد تقسیم می کنیم. این بسیار آشکار است، ولی یک جنگ بزرگ در حال تحقق است.

هر یک از ما ممکن است به طور کامل شکل نگرفته باشیم. شاید هنوز کاملاً به نتیجه نرسیده ایم ولی جوهر، قصد و تلاش مان حتمی است. پس آنگاه بایستی تحلیل گسترده یی را از عرصه ی نظامی تا عرصه ی دیپلماتیک انجام داد. باید شخص از خود بپرسد که «من در کجای این تحلیل قرار دارم؟ من در کجای این جنگ هستم؟ در کجای این خط مشی سیاسی- نظامی جای دارم؟ من در کجای این ایدئولوژی قرار دارم؟» این پرسش ها را از خود بپرسید که در چپ، راست و در خارج و داخل باید چگونه باشی؟ یاد گرفته و تحلیل کنید.

این انقلاب پیشه بوده و ما منصرف نخواهیم شد. به لزوماتش، همانگونه که دیده ایم، تا به آخر پایبند هستیم. همچون گذشته هیچ چیزی ما را نمی بخشد. برای همین کمی بیشتر به خودتان مطمئن باشید، شما که در حقیقت بیش از من حیات خود را به میان گذاشته اید. قطعاً کوچک نپنداشته، تمام رفت و آمدها به این کشور، ارزش بسیار بزرگی حاصل شده، اما نباید سطح ایدئولوژیک - سیاسی خودتان را در شکلی واپس مانده تنزل دهید. شما باید که به پراکتیک مرگ می روید. حال آنکه طرز ما واقعاً هم شیوه ی پیروزی است. ضربه زدن ره پیمایان در این طرز پیروزی، همچون یک ورزش از باد می باشد. می گوید معلوم نیست در کجا و چگونه می زد. مرگ نزد ما را چنین درک خواهید کرد. در واقع مرگ وجود ندارد. نزد ما یک ورزش مسابقه دهندگان در برابر باد است. تا این اندازه سبک است. از این لحاظ اگر می خواهید زندگی را درک کنی، زیستن نزد ما یک عشق بزرگ است. بزرگ ترین پایبندی به زندگی، نزد ما به واقعیت می پیوندد. آزادانه و زیباگونه! این را چنین به ارزانی به دهان نگرفته، نجویده و لمپنازه نیز خراب نکنیم.

پس در این چارچوب، مطابق در نظر گرفتن ارزشی که به مانند زندگی مقدس است و یا فدا کردن هر آنچه را که لازم باشد و حتی این زندگی را در راه آن؛ متلاشی کردن زنجیر اسیری که بر سر راه آن قرار گرفته، روشن کردن نقاط ناآگاه و تاریک آن، مصمم کردن روح، اراده و آگاهی گشایش وطن و خلقش؛ یعنی اصلی ترین کار ما جنگجویان تحقق پیروزی است. همچنان بیان می دارم؛ شاید اشتباه و ضعف هم داشته باشید، ولی تلاش کنید. هیچ کس شما را به این متهم نمی کند که «چرا شما به موفقیت مکملی دست نیافتید؟»

به‌طور صحیح بکشید. هر آنچه را که از دست‌مان برمی‌آید تا به آخر انجام دهیم. امکانات را بسیار مطلوب در نظر بگیریم، ارزیابی کنیم. اگر پس آن پیروزی باشد خوش‌به‌حال ما و اگر شکست هم بخوریم خواهند گفت «در راه شرف و نام خود کشته شدند» که فکر کنم به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین مقام‌ها محسوب خواهد شد. واقعیت PKK این‌گونه آغاز شده؛ این چنین جهانی شده و در حال رفتن به سوی پیروزی است. بیش از همیشه با نگرشی عمیق‌تر و با پایبندی مصمم، شجاعانه، آگاهانه‌تر همراه با رفع کمبودها، تصمیم اشتباه را اصلاح کرده و پیروزی را حتماً به ارمغان خواهد آورد.

۱۱ نوامبر ۱۹۹۷

بزرگ‌ترین عملیات، زیستن مطابق با آزادی است

در مقابل هر نوع گرایش نامناسب، تصفیه‌گری و راست‌گرایی که بر خط‌مشی نظامی حزب تحمیل می‌شود مقتضیات خط‌مشی‌مان را از اعماق آن درک نموده و آنها را تا سطح تحقق آن، در برابر تمام موانع و نواقص به‌جای بیاوریم.

درحالی که وارد بیستمین سالگرد تأسیس حزب‌مان می‌شویم، تمام واحدهای جنگی‌مان و در رأس تمام رفقای فرماندهی‌مان، با ارزیابی همه‌جانبه‌ی واقعیت اصلی‌ترین مقاومت و خط‌مشی مسلحانه انقلاب‌مان همچون شکل پیشرفته‌تر آن که تمام تحولات با آن در ارتباط بوده و با اتکا بر تجارب نیز، به‌جای آوردن مطلق لزومات خط‌مشی به اساس تمام پیشرفت‌ها درآمده است. برانگیختن نامحدود حس مسوولیت‌تان، تمام برخوردهایی که جوابگوی چه معضلات عمومی و چه مشکلات نشأت‌گرفته از خود شما نبوده و سطح اجرایی‌تان را مورد بازنگری قرار داده و ایجاد تحولاتی که دیگر امکانات را از لحاظ مفهومی و عملی مشخص ساخته و بدین ترتیب، بتواند جوابگوی مقتضیات ارتش و جنگ باشد، اساس تمام پیشرفت‌هاست. اگر خیلی دیر هم شده باشد به‌کارگیری متمادی این در تحلیلات دارای دلایل خاصی می‌باشد.

شاید صبر کردن‌مان تاکنون در بسیاری از شما عادی شدن ایجاد کرده باشد. شاید راه را بر چنین موضعی گشوده که «اینگونه آمده و اینگونه خواهد رفت»، ولی اذعان می‌کنم خطرناک‌ترین و نابخشودنی‌ترین برخورد این است. صبر کردنم تا بحال دلایل بسیار مهم تاریخی داشت. بایستی حتماً قادر باشید این را درک کرده و بشنوید. سرکوب مبارزه‌یی که در حال انجام آن هستیم؛ صبر کردن جهت جلوگیری تحمیلات تصفیه‌گیری‌های داخلی و خارجی که واقعاً بسیار پیچیده بوده، مجبور بودیم موضعی را نشان دهیم که بدان صبر می‌گویند، ولی انسان را بسیار با سختی روبه‌رو می‌کند. اکنون می‌بینم که تمام رفقا و مخصوصاً فرماندهان و در رأس آن مرکزمان این را درک نکرده و یا با تنگ‌بندی چشمگیر و یا سوپزکتیویسم، اهمیت و معنای تاریخی آن را به هیچ‌وجه درک نکرده و حتی با تکیه بر این، بستر برخوردها، مفاهیم و مواضع بسیار خطرناکی می‌شود. به‌طور فشرده در تلاشم که لزوم صورت‌نگرفتن

قطعی چنین برخوردی را با این به‌جای آورم. حال آنکه به عنوان یک لازمه‌ی علنیت تاریخی حزب، دلایل قابل فهم به کارگیری راهکارهای سرکوبگرانه، یک برخورد دگماتیک مطلق و یا اداره‌ی کارها با تعلیمات وجود دارند. این راهکارمان از لحاظ روشن ساختن بسیاری شخصیت‌ها و هویت‌ها دارای علل مفیدی می‌باشد. صبری که نشان دادیم و واقعیاتی که آشکار شد دیگر به ما این را امر می‌کند که "بدین موضع تان پایان داده و به‌جای آن، موضع صحیحی را اخذ کنید".

بسیاری هدردهی‌های ارزش‌ها در سطح اجرایی که به صورت ناشناخته‌یی درآمده و در بیرون از خط‌مشی قرار گرفته در هر جایی و در رأس آن، در پراتیک جنگی مان در بوتان، راه را بر روی وضعیت‌های ناگوارتری گشوده است. تقریباً می‌توان گفت شاید بزرگ‌ترین بدیی که می‌توانیم در حق خود انجام دهیم این است که هر کس طبق خود دارای خط‌مشی، نگرش و قوانین ارتش شدن باشد. همراه با اطمینان از تلاش بزرگ‌مان و واقعاً هم نشان‌دادن فداکاری‌های بزرگ، دردناک‌ترین خبری که شنیده‌ایم عدم ادای حق این‌ها و به‌جای‌نیارودن لزوماتش است؛ به‌همین دلیل نیز ناراحت می‌شویم. در اینجا بایستی انتقاد را اشتباه درک نکنید. چرا این همه عقب‌ماندگی را برای خود و خط‌مشی لایق دیدید؟ از این قدر نادیده گرفتن این همه امکان موفقیت در جنگ و یک طرز صحیح آن را به حالتی ناشناخته درآورده‌اید، چرا برای این همه مخالفت با جهات بسیار آشکار و صحیح آن زمینه‌ساز شدید؟ مگر ما تا این اندازه انسان‌های سطحی و بی‌استعداد هستیم؟ انسان‌هایی که مشکل هوش داشته و کم‌مسوولیت هستیم که؛ هر روز این امکانات پیروزی تاریخی را که نمونه‌های زیادی دارد با دست خود نابود کرده و بی‌تأثیر می‌کنیم. کدام دل و حس مسوولیت می‌تواند این را تحمل کند؟ و چگونه بی‌صدا و با به‌سازش‌افتادن و سرکوب می‌توانید به تأخیر بیندازید؟

اگر خیلی دوباره هم باشد یک‌بار دیگر بیان تاریخ جنگ گریلایی مان مخصوصاً مفاهیمی را که خواهان تحمیل خود برآند مفید می‌بینم. آن‌هم از این مقطع به بعد هنگامی که طی یک مقاومت بزرگ، به حد کافی تجربه کسب نموده، فرصتی که بتواند نیروی تحقق راستی‌ها باشد به‌وجود آمده و نباید معطوف شدن به حقایق را به تاخیر انداخت. لذا هر چیزمان را روشن خواهیم نمود. آشکارا بگویم؛ اگر باعث نابودی نیم هم شود، واقعیات را به نیروی اعمالی مشخص، تبدیل خواهیم کرد. بایستی تا به آخر، کار درک صحیح را آموخته و در زندگی و عمل تان لحظه‌به‌لحظه به اثبات برسانید که گریلای آزادی هستید.

لزوم به‌میان آمدن و یا نیامدن هر چیز مخالف با این را در محیط ما همچون یک اقتضای دیسیپلین اساسی باید به‌جای آورده شود. با شرح گام ۱۵ آگوست حمله‌یی تاریخی بوده و به‌عنوان خلق شاید تنها چاره موجودیت و نفس آخرمان بود. از هر جایی که بدان بنگریم؛ امروزه دوست و دشمن می‌داند که این گام، ارزش‌رهایی ملی و شاید رادیکال‌ترین اپراسیونی بوده که برای یک مریض داخل "کوما" که نفس آخرش را می‌کشد در جا و زمان مناسب خود صورت گرفته و نماینده‌ی نتیجه موفقیت‌آمیزش شده است. هیچکس این را به بحث نمی‌گذارد. در پراکتیک ۱۴ ساله جنگی مان می‌بینیم که این گام معجزه‌آسا بوده و برای واقعیت‌مان در کیفیت گشایش عصری بوده است. بایستی مشاهده شود که بر سر این گام چه آمده

است؟ در این مورد زیاد بحث نخواهیم کرد. موضوعی است که می‌توان در تاریخ جنگ و حزب‌مان مورد بررسی قرار داد.

همانگونه که می‌دانید در آغاز رفیق عگید اگر ناکافی هم باشد در پی آن بود که این گام با شخصیت موجود حزب برداشته شود. حتی اگر خیلی هم مشکل باشد ما با بکارگیری همه نیروی مان، جهت سرپا نگه‌داشتن این گام در سال اول برداشتن گام و درآوردن به وضعیت دائمی کردن یک گام گریلا در سال دوم، هر چیزمان را به میدان آوردیم. با رسیدن به سال ۱۹۸۵ مخصوصاً فرماندهی که بایستی مسوول دانست، مساله‌ی که بایستی به عنوان نیروی بنیانگذار درک کرد و بی‌مسوولیتی فرماندهان رده‌بالا که لزومات نقشه و کنترل را به‌جای نیاوردند در کنگره‌ی سوم مورد بحث و بررسی قرار گرفت. نمایندگان این نگرش در پیشبرد این جنگ هیچ‌گونه ادعایی نداشته و دست آنها باشد، همانگونه که در تاریخ خود و بسیاری احزاب دیده می‌شود با گفتن "اینقدر از ما" آشکار است که می‌خواستند آن را بی‌تأثیر سازند. همانگونه که می‌دانید این موضوعات را به‌طور گسترده‌ی تحلیل کرده و حرکت کردن واحدهای گریلابی در عرصه‌های اصلی در سطح بازسازی یگان‌ها را به‌عنوان هدف پیش روی خود قرار دادیم. با آغاز سال ۱۹۸۷ گامی جدی را برداشته و سیستم با اعلام وضعیت اضطراری به این جواب داد. همراه با شهادت رفیق عگید که هنوز مشخص نشده بود دشمن با برداشتن این گام بسیاری تحولات تازه را با خود به‌همراه آورد.

در این تاریخ می‌توانستیم سیستم جاش را که تازه تشکیل شده به راحتی به نفع خود درآورده و بی‌تأثیر سازیم. اما برخی روش‌های وحشیانه به اجرا درآمدند که هیچ ارتباطی با طرز حزب‌مان نداشت. در ماردین و شرناخ بدون در نظر گرفتن زن و کودک ده‌ها انسان را به قتل رساندند. در حالی که تا آن روز خلق منطقه کمک فراوانی صورت می‌دادند. از آن زمان به بعد در برابر حزب یک عقب‌نشینی جدی آغاز شد. به دلیل وجود ساختار عشیره‌ی آشکار بود که چنین خواهد شد. دشمن این را در برابر ما بسیار به کار گرفته و مرحله‌ی که بدان هوگر شدن می‌گویم آغاز شد. نه تنها زن و بچه‌ی بی‌گناه، بلکه بسیاری انسان‌هایی که خدمت کرده، هدایای باارزشی داده و می‌توانستند هنوز هم دوست باشند، توسط افرادی که صاحب این بینش بودند، با نام برخوردهای ملی به شکلی درک‌ناشدنی کشته شدند. در این باره از "ژیریکی"‌ها گرفته تا اشخاص شناخته‌شده در عشیره‌های جداگانه، به‌طور قطع در وضعیت به کارگیری اسلحه در برابر ما نبودند. اگر با زور هم اسلحه قبول کرده باشند در وضعیتی بودند که می‌توانستند به شکلی، یاری‌رسان باشند. اما این نگرش، مصرانه بر این‌ها هجوم آورد. با قتل عام‌هایی که انجام شد گویی از طرف دولت ترکیه به صورت اجزایی برای اشرارگری تازه درآمدند. حتی به این بسنده نکرده و جوانان بسیاری را که در آن زمان به صفوف مان ملحق می‌شدند تنها با عنوان اینکه طبق دل آنها نیست به دلیل کوچک‌ترین اشتباهی به جاسوس بودن متهم کرده و ده‌ها تن از آنها را به قتل رساندند. گرایشاتی که بعدها به وجود آمد بسیار خوب می‌دانیم که بدین شکل بوده است: «کسی که از او خوش‌تان نیاید حتی اگر با ارزش‌ترین فرزند حزب هم باشد، می‌توانید تحت عنوان درگیری از میان بردارید.» در عملکردهای

هوگر و کورجمال این‌ها به شکلی واضح آشکار شد. این را به‌عنوان رویدادی تلخ و ناگوار ارزیابی نمودیم. دیدیم که به‌عنوان یک بلا بر ما تحمیل شد.

گریلا بر این اساس، انحرافی بزرگ و شکستی را تجربه نمود که لایقش نبود. جدای این، ما در اینجا گروه‌های گریلا را در نتیجه‌ی یک فعالیت بسیار فوق‌العاده، شاید چهار دوره در سال را تشکیل داده که در هر دوره سیصد تا چهارصد نفر هستند از موی سر تا ناخن مجهز کرده، با یک جانی بودن و گرایش شرور عاصی آواره رودرو ماندند. نه تنها رواج و نهادینه شدن در گریلا بلکه از طرفی در برابر خلق و از طرفی در درون خود یک مفهوم اشراگری را تعمق بخشیده و این را تا نابود کردن خلق به پیش بردند. اکنون در نتیجه‌ی برخی تحقیقات آشکار می‌شود که در آن زمان تیپ‌های متین، هوگر و مشابه آنان و در رأس شمدین ساکیک، مخصوصاً بعد از شهادت رفیق عگید گفتند که روشنفکران رفتند. مقصودشان از این، کادریایی بود که از سیاست و ایدئولوژی حزب آگاهی داشتند. مثلاً در آن زمان جلسه تشکیل داده و این شخصیت‌ها "بوزو حسین" یعنی "سلیمان ارسلان" که یک رفیق مرکزی است می‌تواند تا صدور حکم اعدام گام به جلو بردارد که بعدها این موضوعات آشکار می‌شوند. در این‌ها کورجمال نیز دخیل است. در برابر این مفاهیم رفیق "ب" نیز دارای جایگاهی بود. به‌رغم شناخت محدود از حزب با آن لیبرالیسم مشهور، حزب را به این‌ها تسلیم می‌کند.

چنین درک می‌شود که از آن روز به‌بعد یعنی از سال ۱۹۸۷ در خط‌مشی سیاسی - ایدئولوژیک حزب و طرز زندگی آن با روشی مخرب، اشراگری و کنترایی یک گسست به‌وجود می‌آید. همراه با اینکه کاملاً نمی‌دانیم این‌ها با دشمن در چه سطحی رابطه دارند در اصل پس‌مانده‌های PDK که در ایدئولوژی دهاتی عاصی آواره نقش مهمی ایفا کرده و شخصیتی که هیچ آموزش ندیده با دیدن امکانات باارزش حزب، زمینه‌ساز این هم شده است؛ و چنین یک دسته شرور این را تا گفتن «رهبری را هم تصاحب کردیم» به پیش می‌برد که در آن زمان این نگرش در زیر گفته‌ی "قدرت شدیم" پنهان بوده و رفته‌رفته عمیق‌تر گشت. می‌دانیم که تاریخی طولانی دارد.

به‌رغم تمام تلاش‌های مان در سال ۸۹ - ۱۹۸۸ نتوانستیم از اشراگری ممانعت به‌عمل آوریم. در محیط کمپ‌مان، نزدیک‌ترین رفقای متین که تحت نام تظاهرسازی به تصادف به قتل دست زده بودند ما را بیدار کرده و دادگاهی انجام دادیم. همچنین دادگاهی کورجمال انجام گرفته و آشکار گشت که بسیاری از رفقای ارزشمند مانند رفیق "مصطفی یوندم" - که به‌تنهایی جلوی هوس‌های قدرت و فرمانده شدن‌شان ممانعت می‌کند - با عبارت «جلوی‌مان را می‌گیرند» تحت عنوان تصادف، کشته می‌شوند.

اگر توجه شود موضوع مهم در اینجا برخورد دهاتی عاصی - آواره در برابر خط‌مشی حزب وارد جنگ شده است. در اینجا برخی شخصیت‌ها که نقش مهمی ایفا کرده‌اند در زندگی گذشته‌ی خود راهزن بوده‌اند. پراکتیک زندگی شاهین بالیچ به‌تمامی یک پراکتیک راهزنی است. می‌دانیم که با کشتن بی‌گناه‌ترین انسان‌ها خرج زندگی‌اش را در آورده است. در واقع، این ناشی از یک پراکتیک جانی است. شمدین ساکیک نیز وضعیت مشابهی دارد. می‌دانیم که کورجمال نیز با بریدن راه انسان‌های بی‌گناه و

دزدی زندگی کرده. دچار شدن این‌ها به چنین وضعیت تک‌گروهی مبارزه را به مرحله‌ی بسیار سخت وارد می‌سازد. البته در آن زمان "ب" و "ا" و سلیمان اصلان که بایستی نقش‌شان را ایفا می‌کردند وظایف‌شان را به‌جای نمی‌آورند. همانگونه که گفتیم این رفقا با تهدید روبه‌رو مانده و با مجازاتی از روی میل مواجه شده‌اند. در کل اگر از ما نمی‌ترسیدند این رفقا که مسوول حزب‌اند به شکلی سنگین مجازات می‌کردند. بر بازی کردن فوق‌العاده‌ی "ب" با لیبرالیسم و خط‌مشی و ایفای نقش مهمش در عدم نهادینه‌نشدن خط‌مشی ارتش شدن تأکید کرده بودم.

به‌طور خلاصه تا سال ۱۹۹۰ امکانات بزرگی که گام غرور آمیز ۱۵ آگوست ایجاد کرده بود و همراه با کمک بزرگ خلق برای اینکه بتوان به طرز گریلا رسید؛ به‌تمامی یک ارتش خلق را تشکیل داده و در حالی که امکانات ظهور جنگجویی شکست‌ناپذیر یک خلق وجود داشت، این گرایش تبه‌کار و توطئه‌گر در برابر این امر بزرگ‌ترین مانع را ایجاد کرد. اگر به تحلیلات سال آن مرحله نگاه شود در واقع نه اینکه ما این را نمی‌دیدیم و به‌رغم کشیدن درد، برای نهادینه کردن خط‌مشی‌مان هیچ‌گونه فرصتی را نیافتیم. تمام تلاش‌مان به این دیوارهای سخت، نگرش شرویت و بی‌بینی‌های مبتنی بر مخالفت خورده حتی شکسته و نابود شدند.

همانگونه که می‌دانیم با آغاز سال ۱۹۹۰ قیام بزرگ مردمی یک وضعیت تازه را به‌وجود آورد. مخصوصاً ارتش شدن خلق، سطحی که جنگ گریلایی فراهم نمود، کم مانده بود تا جایی که بتواند به یک قدرت برسد، تحول یابد، این نگرش خود را کمی باجرات کرده حتی دچار نگرشی ساخت که به‌وجود آمدن این تحولات را به‌عنوان یک نتیجه‌ی عملکرد خود ببینند. مخصوصاً قیام بزرگ مردمی در آمد از سوی این شخص به صورت فرصتی ارزیابی شد که نمی‌توانست در رویاهایش هم ببیند.

به‌طور خلاصه این را بگویم همراه با وضعیت فوق‌العاده در پراکتیک زندان آمد به‌جای امحای آشکاری که خواهان تحمیل آن بر مظلوم، خیری و کمال بودند، در سال ۱۹۸۷ شاهین آشکارانه گفت: «یک برخورد نرم‌تر نتیجه بهتری به دست خواهد آورد» و این را در زندان همچون نقشه‌ی جدید بسط می‌دهد. از راه شنر، در داخل از مقاومت رویگردان شده، سیستم را با گندترین طرز زندگی مرتبط ساخته یعنی با سیاست توان‌بخشی همخوان گشته و یک رهبری زندان را به‌وجود آورد. تصفیه‌گری شنر در زندان بسیار آشکار است. مثلاً واقعیت تونل را در نظر بگیریم؛ اگر باران، کانال را پر نمی‌کرد در هنگام فرار، چهل ملتان با ارزش تصفیه شده و مابقیه با این نگرش ترک می‌شدند؛ می‌خواستند یک PKK یی که در زندان موفقیت به‌دست آورده، تصفیه و به‌تمامی از جوهر انقلابی خود خارج گشته، به بیرون انعکاس دهد.

همان‌گونه که می‌دانیم شنر این را به‌طور دیوانه‌وار تعقیب کرده و در کنگره‌ی چهارم ادامه داد. مخصوصاً در دادرسی گرایش‌اشرازی، این پراکتیک را که در واقع به طرز یک هویت مشابه خلق شده فرصت شمرده، به گریلا حمله‌ور گشته و خواهان دست‌یابی به نتیجه‌ی طبق خود بود. در این کنگره برای دست‌یابی به موفقیت و به‌طوری دیوانه‌وار با بکارگیری هر راهکاری به‌تمامی توانش را رو نمود. البته در آن زمان به دلیل توانمندی رفقای ملتان و در هر چهار طرف با اخذ تدابیر در برابر این گرایش او را به

وضعیتی درآورد که نتواند نفس بکشد. علاوه بر این به آن خیانتی که می‌دانید پناه برده و در آنجا به فعالیت‌هایی روی آورد که ادامه دارد.

همچنین در این مرحله بر خورد‌های دقت‌برانگیز اوزال وجود داشت. جهت نیرومند کردن این خط‌مشی در صورت لزوم، روزنه‌ی کوچکی باز کرده و حتی "PKK ی قانونی" که به تمامی دست از انقلاب و مقاومت مسلحانه بردارد، مورد بحث قرار گرفت. برای این نیز همانگونه که در زندان یک سیاست‌توان بخشی به نتیجه رسیده و برای منحرف کردن و به انحطاط کشاندن و مخصوصاً راست‌گرا کردن گریلا و در رأس آن، آمد، کوشش‌های متعددی صورت گرفت؛ البته به عنوان بخشی از این نیز، جنگ جنوب را تحمیل کرد. اپراسیون سال ۱۹۹۲ بسیار گسترده بوده و همانگونه که می‌دانید با آغاز ۹۴-۱۹۹۳ گریلائی که گفته می‌شد "یک‌بار دیگر پشت خود را راست نمی‌کند" همچنانکه در پراکتیک کمپ زلزله مشاهده شد، بخشی مهم می‌خواست تحت یک رهبری مشابه عرفات و یونیتا آن را به‌جز یک نیروی درمانده ارزیابی نکرده و با تکیه بر این، در چارچوب خودمختاری فرهنگی تحت کنترل امپریالیسم به نتیجه‌ی دست یابد. همانگونه که می‌دانید به شکل گسترده آن را مورد انتقاد قرار داده و با فعالیت‌های صبورانه و چاره‌ساز آن را پشت‌سر نهاده‌یم.

نگرش حاکم در آمد با عنوان «جنوب شکست خورد، بوتان شکست خورد، آمد سرپا ماند» مقصودش موفقیت گریلا نبود. بر روی امکانات بزرگ مثلاً در شهر آمد رییس شهرداری از سوی همان طرز نگرش انتخاب شده و از طرز زندگی گرفته تا روی آوردن به ارتباط آشکار با نظام تلاش‌های گسترده‌ی صورت گرفتند. حتی همانگونه که می‌دانید برادرش سری ساکیک در رسمیت با گفتن «ما اینجایم، آپو هم بیاید» از خود بی‌خود شده بود. البته اکنون درک می‌شود که این گفته، متکی بر زمینه‌ی بسیار گسترده گفته شده بود. به‌جز این، در تشدید تبلیغات طرفداران امپریالیسم هنوز هم امر بازخواست در جریان است. این گونه بسیار آشکار تحمیل گشت که «از سرمایه‌های متکی بر آمد باخبریم. اینقدر سرمایه‌گذاری شده است. می‌توان منتظر یک تغییر در PKK بود.» مداخله‌ی دشمن در طرز زندگی گریلا که بعدها آشکار شد، فرستادن برخی زنان، کنترل کامل شخصیت شم‌دین و تحمیل به‌عنوان روابط و نگرشی تماماً با ماهیت روابط نظام و بی‌تأثیر کردن نیروی فرماندهی بر این اساس، موردی است که هنوز هم به‌پیش‌نکشیده‌ایم. زندگی کردن این چنین گریلا بر روی امکانات فراوان به‌کناری، حاکم‌شدن یک طرز زندگی بر محیط که حتی مشهورترین آغا هم نمی‌تواند آن را پیاده کند، تبدیل به تحولی شده که هر کس از آن آگاه بوده و هنوز هم جلوی آن گرفته نشده است.

فکر کنم بررسی وجود ارتباط شهادت برخی رفقای ارزشمند با این نگرش دارای ارزش باشد. بسیاری شخصیت‌های بارز فرماندهی؛ "آیهان چیفچی"، "دکتر چتو" و برخی رفقای مانند آنها، همچنانکه در پراکتیک بوتان وجود داشت، هدف قراردادن درازمدت برخی اشخاص همچون مجازات کردن، به اصطلاح به‌عنوان مانع رسیدن به قدرت ارزیابی شده بودند. شم‌دین به‌عنوان رهبر دوم رسمیت خود را بر تمام رفقای آنجا تحمیل کرده و از آنها قول می‌گیرد. البته این مساله‌ی است در سطح ایالت. با به‌راه‌افتادن از اینجا در گارزان، درسیم حتی تا جنوب غربی با کادرهایی که آماده کرده بود به

تلاشی همچون وسیع کردن عرصه دست می‌زند. و در این مرحله هنگامی که به عرصه مان فرا خواندیم به‌عنوان حاکم کامل خط‌مشی و رده‌بالاترین حاکم گریلا خود را تا نزد ما تحمیل کرده که با تحلیلات ۱۹۹۴ کوشید تا توضیحاتی را ارایه دهد. با جدی‌نگرفتن مرکز و وارد کردن اتهامات سنگین به تمام رفقای مرکز با قصد نابودی آنها؛ با گفتن «هیچکس را نمی‌شناسم» از خود بی‌خود شده بود.

این نگرش، نه تنها یک عرصه‌ی قدرت، بلکه به‌اندازه‌ی ارتباط با عموم و حکمرانی بر کل، دید به‌خودباوری را تحمیل می‌کرد. اکنون آخرین حلقه آن این بود؛ با چنین ادعایی: «مبارزه» گریلا در کوردستان به بن‌بست رسیده و در بیچارگی به‌سر می‌برد، می‌توان به عرصه‌هایی مانند توروس گام برداشت» این بار تحت عنوان «نخواهم گذاشت که در آنکارا ژنرال باقی بماند، نمی‌گذارم بروکرات باقی بماند» با یک پیشنهاد به‌رغم فرستادن به آمانوس همراه با یک گروه مهم در آنجا به شکلی دقت‌برانگیز یک پراکتیک منحنی را به‌جای گذاشتند. همچنانکه می‌دانید بعد از پراکتیک قرارگاه مرکزی زاپ نیز طی یک عملکرد خشونت‌آمیز به بوتان حمله‌ور شده بود. با سعی و تلاش فراوان، فعالیت‌های شکست‌آور را در بوتان متوقف نمودیم. بسیاری از رفقا این را می‌دانند. در مدت کوتاهی جوانب وحشتناک تصفیه‌گری در میان بود. پراکتیک آخر آمانوس این را بهتر افشا ساخت.

به‌رغم اینکه خودش پیشنهاد کرده می‌گوید: «آمانوس یک توپنه است، هر کس که بگوید که در اینجا امکان [مبارزه] گریلا وجود دارد یک دروغ بزرگ است». آنها می‌توانند وجود را نیز پراکنده ساخته، به شکلی باورنکردنی اطرافیان و هر کسی را از هدف جنگ و اعتقادش دور گردانده و بدون مشخص بودن اینکه به کجاها می‌توانند پخش شوند، با وضعیتی بی‌باورانه؛ ما را با این نتیجه رها کرد: "به تسلیم درآوردن و نابود کردن نیمی از آنها در اینجا و آنجا و سربر کردن مابقیه برای حزب". به‌جز این از لحاظ تئوریک، جهت جلب توجه به گفته‌ی که در گزارش آخرش آمده است بیان می‌دارد؛ «آنها و در رأس‌شان چگوارا زندگی را درک نمی‌کنند، ما مرگ آنها را برای خود نمونه نمی‌دانیم. مال ما بسیار باارزش‌تر است. ما خواهان زندگی کردن هستیم» این را نوشته و بی‌پروا وارد موضع‌گیری شده است. به‌جز از این، قبل از آن نیز کم تا زیاد گفته‌ی «مرحله‌ی گریلا به پایان رسیده، مرحله‌ی سیاست آغاز شده است» را به شکلی باجرات بر محیط ما تحمیل می‌کند.

ما اکنون که این را آشکار می‌کنیم، نمی‌گوییم که تازه متوجه شده‌ایم. زمانی طولانی است همان‌گونه که گرایش‌های زیادی وجود دارند، این را نیز تعقیب می‌کردیم. اگر عمومیت ببخشیم نتیجه این است؛ "تقریباً تخریبات پراکتیک ۱۵ ساله را در این پنج سال آخر تئوریزه و کادر درست می‌کند." به‌تمامی بر یک گرایش راست‌گرا، بینش طبقه‌ی میانی، مفهوم کادر و طرز فعالیت و زندگی در حزب مداخله می‌کند. در پراکتیک ده سال اول که خط‌مشی انقلاب را آشفته ساخته، اگر به‌عنوان نیم‌کنترل‌شدن در نظر بگیریم، می‌توانیم پراکتیک یکی دو سال اخیر را همچون ایجاد تئوری، خط‌مشی و کادر آن و رفته‌رفته تحمیل آن بر کل حزب ارزیابی نماییم. به‌تمامی از [مبارزه] گریلابی منصرف و به وضعیتی حتی واپس‌مانده‌تر از درماندگی دچار شده است. چشمش را به آنکارا می‌دوزد؛ زمینه‌ی این در نهادهای

رسمی رشد می‌یابد. نظام نیز این را تحت نظر می‌گیرد. به گمانم برای ایجاد ارتباط از طریق برخی اشخاص تلاش می‌کند.

اکنون این را تشخیص می‌دهیم. یک میراث بزرگ گریلا وجود دارد. علاوه بر این، آفریدن یک بینش سیاسی برای ترکیه گران تمام خواهد شد. نه تنها یک خانواده بلکه یک شخص می‌تواند طبقه‌یی را احیا کند که نمونه‌های آن را در گذشته دیده بودیم. در سال ۱۹۸۵ رویداد صلاح‌الدین چلیک بر خوردی مشابه بوده ولی زود خود را لو داده و نتوانسته بود به نتیجه برسد. همچنین پراکتیک زله نیز دچار همین سرنوشت می‌گشت. در کنار این، در بسیاری از ایالت‌ها فرماندهی را مشخص کرده، از کلکتیویسم خارج ساخته، به سرعت به سوی فردیت کشانده و به تدریج، آن را بر حزب و خط‌مشی تحمیل کرده که در واقع نیرو گرفتن مفاهیم مشابه بود. ولی منشأ اصلی خود را از اینجا می‌گیرد. صاحب اصلی آن، این نگرش و این شخصیت است.

از این‌ها بسیار خوب بهره می‌برد؛ وجود دشواری‌ها، ناآگاهی و بی‌سازمانی همچنین دشواری‌های شرایط گریلا و زندگی. به جای این گویا زندگی راحت عرضه می‌دارد. با گفتن «به میل خود می‌توانید زندگی کنید» به دخترها و پسران، این را به عنوان یک ابزار بسیار مؤثر سازماندهی به کار می‌گیرد. تا ایجاد این نظریه پیش رفته است که «هر چقدر دشمن فشار آورد آنقدر بگریزد، فرار، بهترین طرز گریلاست.» عاقبت اینکه این گرایش که از آغاز تاکنون بر خط‌مشی گریلایی مان حاکم شده و بسیاری اشخاص متکی بر آن، متأسفانه این را بر بزرگ‌ترین فعالیت‌های تاریخی، مقاومت‌گرترین حزب تاریخ و بزرگ‌ترین قهرمانی‌ها تحمیل می‌کنند. اگر دست او باشد، هنگامی که تمام شهادت‌ها مرگ را انتخاب کرده و بدین ترتیب کم‌عقلی کنند، اگر خود را در زیر پوتین دشمن بکشی، ترجیح زیستن بسیار مهم‌تر است.

البته این را بهتر شرح خواهیم داد. در درون یک مرحله‌ی بازخواست مفصل قرار داریم؛ همچون مؤاخذه‌ی تاریخ ۱۰ساله و یا ۱۵ساله‌ی تاریخ جنگ گریلا به پیش خواهد رفت. در اینجا بیش از تلاش‌های ناآگاهانه یک شخص، به طور قطع، مفاهیم و گرایشات مبتنی بر یک طبقه، ظهور متکی بر عملکردهای دهاتی، نیم‌راهزنی، شخصیت و هویت عاصی آواره‌یی، رسیدن به پراکتیک اشراری عاصی آواره و رفته‌رفته تبدیل شدن این به نگرش فرماندهی مطرح است. بوتان مرکز مهم این بوده و اساسی‌ترین عرصه‌ی جنگی ما و عرصه‌یی است که این نگرش را ریشه داده. به همین دلیل، به این نمونه اشاره می‌کنم. اگر یک‌بار دیگر به طور خلاصه بیان کرد، در واقع این سردرگمی و انحراف از خط‌مشی و این تصفیه‌گری یک قدر نیست. بلکه تحولی است که زمان و نگرش و تلاش آن نیز مشخص می‌باشد. هنگامی که با دقت تعقیب شود برای جلوگیری از عدم موفقیت دیدگاه و خط‌مشی ما، با به کارگیری تمامی توان‌مان؛ جهت پیشگیری از شکست خود و موفقیت این نگرش، یک واقعیت است که مبارزه‌ی ما این نگرش را تحت کنترل و نظارت قرار داده و تلاش‌های بزرگی را از آغاز تاکنون در برابر چنین برخوردهایی انجام داده است. در شکل مستحق دیدن و تصفیه کردن تصفیه‌گری برخی‌ها بسیاری تلاش‌ها صورت گرفته بودند.

به شما پیشنهاد می‌کنیم که تاریخ حزب را به دقت مورد بررسی قرار دهید. در آغاز نیز تصفیه‌گران بسیاری وجود داشته‌اند. برای همین، بایستی به‌طور بسیار مطلوبی تصفیه‌ی تصفیه‌گری را مورد بررسی قرار دهیم. در اینجا موضوع مهم، تصفیه کردن تصفیه‌گری درون گریلا بوده و این تحولی است که می‌تواند وضعیت کنونی دشمن را درهم کوبیده و طرز واقعی جنگ‌مان را آشکار سازد. هرچه می‌خواهند بگویند؛ واقعیت این است که؛ اگر اکنون به‌تمامی به یک پیروزی دست نیافته‌ایم دلیل آن، صاحبان این نگرش بودند که خود را بر جنگ گریلابی مان تحمیل می‌ساختند. در این نمونه‌ها کوشیدیم تا حدودی این را نشان داده و وجود این نگرش را در بسیاری از شخصیت‌های فرماندهی افشا سازیم. در اینجا به علاوه نیت خوب و رنج‌خشن، این اشخاص نیز در آن ضرر رسانده‌اند.

سربازبودن یک هنر بوده ولی خط‌مشی سیاسی برای پیروزی جنگ نظامی اساس بوده و طبق این اگر سازماندهی، ارتش شدن و طرز جنگ نهادینه نشود، این یک حقیقت کلی است که نمی‌توان از اشتباه نجات یافت. در اینجا نه تنها اقدامی برای استقرار گریلا صورت نگرفته، بلکه هر نوع تلاشی جهت مارژینال کردن آن انجام شده است. این بیماری به‌تمامی به سطح فرماندهی سرایت کرده و به اندازه‌ی پیش رفته که اگر سرش را ببری از آن حذر نکرده و در وضعیت از خودبی‌خودشدن به‌سر می‌برد. البته وضعیت دماغوژیک مسوولان خط‌مشی سیاسی-ایدئولوژیک حزب، در نظرنگرفتن مسوولیتی بزرگ در برابر پراکتیک، به‌جای‌نیاموردن وظیفه‌ی نظارتی و برخورد‌های دگماتیک و دماغوژیک، نیروی بزرگی را به تخریب این پراکتیک بخشیده است. تحت عنوان درگیری ساختگی دهاتی - روشنفکر که رقفا نیز آگاهانه یا ناآگاهانه به‌صورتی فشرده عامل آن شدند با ازبین‌بردن هم خط‌مشی حزب و هم کادر و ارزش‌های جنگجوی بزرگ، وارد یک جنگ جهالت‌بی‌معنا گشتند. بی‌احترامی بزرگ و تخریباتی که در زندگی گسترش می‌یافت رفته‌رفته به جایی رسیدند که ساده‌ترین واقعیت‌ها در خط‌مشی جنگ نیز در نظر گرفته نشوند. حزب‌مان هم در کنگره‌ی سوم و هم کنگره‌های چهارم و پنجم تحلیلات برجانبه و عمیقی را در این خصوص داشته است.

مجبوریم به‌تمامی این مفهوم را به‌طوری که برای خط‌مشی مانع ایجاد نکرده، ریشه‌کن ساخته و از آن گذار کنیم. این تنها یک مسوولیت نظامی نیست بلکه به خط‌مشی سیاسی-ایدئولوژیک مخصوصاً به مفهوم رفاقت معنا بخشیده و اینکه تحقق‌بخشیدن است. وگرنه امکان دفاع از این همه ارزش و راهیابی به پیروزی وجود ندارد. در صورت عدم گذار از نگرش‌هایی که خود را هم در داخل حزب‌مان و هم در درون خط‌مشی نظامی و ارتش شدن آشکار می‌کنند، گریزی نیست که تلاش همه‌ی شما به‌هدر می‌رود. برای تمام آنهایی که در سطح فرماندهی جای دارند، اذعان می‌کنم که شما به‌دلیل آنکه با خط‌مشی صحیح جنگی و طبق هنر جنگ در برابر این تصفیه‌گری که تاریخچه‌ی آن اینگونه است جوابگو نبوده‌اید با مشکل روبه‌رو شده و امروز نمی‌توانید خود را از فرماندهی منحن نجات دهید. به کم و زیادبودن درستی و تلاش بزرگ‌تان نمی‌توان تردید نمود. از همه مهم‌تر این تحمل و مقاومت به‌تنهایی یک ارزش بزرگ بوده و حتی می‌توانیم بگوییم که در سطح دنیا صاحب معنا می‌باشد. مشکل؛ ظاهرشدن یک شخصیت فرماندهی است که این کار را به‌عنوان یک کار هنری در نظر نگرفته، تصفیه‌بودن زندگی‌مان را

جدی نگرفته، مقررات را رعایت نکرده، هم به اهداف لازمه خط‌مشی و هم به طرز زندگی دقت نکرده، بالعکس از این رنج دیده و آن را به‌طور مداوم تخریب کرده و به بلای سر تبدیل شده است.

در زمان گذشته و در سال اخیر اشرار بسیاری افشا شدند. بسیاری از فرماندهان از به‌کارگیری اختیارات مبنی بر فرار گرفته تا هر نوع زندگی دل‌به‌خواه به استثمار پرداخته که همانطور که می‌دانیم این طرز فرماندهی موجب هزاران شهادت گشت. چیزی باورنکردنی! این یک ضایعه‌ی بزرگ فرماندهی است و نمی‌توان آن را بخشود. آشکارانه بگویم که در اینجا نیت‌شان هر چه باشد و شاید تمام این رفقا هم صاحب تلاشی با ارزش باشند، ولی هنگامی که فرماندهی را به‌عنوان یک کار آموزشی، تربیتی و هنری در نظر بگیریم، وضعیت بسیار وخیمی رخ می‌دهد. مخصوصاً هنگامی که از رتبه‌ی بالا تا سطح یک واحد را در نظر می‌گیریم درمی‌یابیم که فرماندهی‌شان یک بلاست. شخصیت‌های فرماندهی در این سطح آگاهانه یا ناآگاهانه بزرگ‌ترین انحراف را با انتخاب راحت‌ترین راه تحقق می‌بخشند. رابطه‌ی این با خارج‌بودن از خط‌مشی بسیار واضح بوده و این برخورد فرماندهی، یک برخورد تصفیه‌گرانه است.

تو یک کار را نه طبق هنر آن بلکه اگر بخواهی با خشن‌بودن انجام دهی، هیچ نوع ارزشی را نیافریده، در جنگ پیشرفتی را ایجاد نکرده و راهی جدی را برای موفقیت فراهم نمی‌سازد. مثلاً هزاران گریلای فدایی وجود دارند. تاکنون این‌ها وارد یک جنگ جدی نگردانیده شده‌اند. حتی در برخی عرصه‌ها آنها را در پوچ شدن رها کرده‌اند. چرا که با دیدی روزانه به انسان‌ها می‌نگری. چیزی به فرمانده نمی‌آید ولی بدون اینکه نیمی از نیرویش را صرف یک عملیات موفق کند، دارای خسران‌هایی بوده و هنوز هم دست از فرماندهی بر نمی‌دارند. در حالی که خودشان هر روز انسان‌ها را به مرگ می‌فرستند اگر به خوشگذرانی آنها در زندگی بنگریم، جرم‌هایی در میان هستند که حق آنها اعدام است. حتی سه ماه بدون لازم‌دیدن واحدهای‌شان به آموزشی که ما روزانه صورت می‌دهیم، آنها را به جنگ می‌فرستند. به جای مشغول شدن با رفقا با سرکوب و یا پخش برخی هدايا می‌خواهند به فرماندهی‌شان تداوم ببخشند. این یک وضعیت بسیار پست است! یک آموزش را که با بکارگیری تمام فیزیک‌مان حداقل روزانه ۱۵ ساعت انجام می‌دهیم، صورت‌ندادن آن در طول ماه‌ها از هیچ جنبه‌ی قابل عفو نیست. از آموزش انسان و احترام گذاشتن به وی به‌تمامی بی‌حوصله شده‌اند. عدم رسیدگی، وحشت‌زده و وابسته کردن آنها به خود، راه را بر روی پست‌ترین نوع زندگی گشوده و به‌صورت یک طرز درآمدی که یک وضعیت باورنکردنی است؛ فراتر از غفلت و وضعیت بدتر از خیانت است. البته این نگرش، خط‌مشی آن را نیز گسترش می‌دهد.

این تیپ شخصیت‌ها و طرز زندگی را خوب بشناسید. شخصیت‌هایی که تحت تأثیر نظام و طرز زندگی آن قرار گرفته مشخص نیست که به‌دنبال چه هستند! خوب تحت نظر بوده و خط‌مشی و رهبری مناسب با این طرز زندگی را تشکیل می‌دهند. نتیجه؛ در حالی که ما را از سویی تا سطح پیغمبر تعالی می‌بخشد از سوی دیگر هم حساب این را می‌کنند که چه وقت با فشار روبه‌رو شده و بی‌تأثیر می‌شویم. دشمن نیز این حساب را می‌کند. در درون ما نیز بسیاری شخصیت منتظر، این کار را انجام می‌دهند. این یک وضعیت خطرناک است. انتظار سرایت‌شده به شخصیت فرماندهی نیز این است. در گزارش بسیاری

از شماها این را دیدیم که گفته می‌شود؛ «رهبری پول، کادر و جنگجو فرستاده، توازنات را هم برقرار ساخته و این زندگی را که در رویاهایم نمی‌بینم نیز برای من کافی است.» دوباره بیان می‌کنم. این وضعیت از خیانت و غفلت بدتر است. شگفت‌نشدن در مورد اینکه این‌ها چگونه مفهوم مسوولیت و وجدان داشته و چگونه بدین جسارت می‌ورزند، در دست انسان نیست. مخصوصاً هیچ ارزش نوآوری هم ندارند. این تنها به خط‌مشی فرماندهی ضرر رسانده است.

مقاومت ملیتانی PKK در سطح دنیا مطرح بوده و با فدایی بودن جنگجویانش شناخته می‌شود. تا این اندازه تحمل دشواری‌های کوهستان، پراکتیک‌هایی هستند که موجب موفقیت حتمی در این کوه‌ها حتی در صورت تحقق چند حقیقت ساده شده‌اند. ولی این طرز زندگی، سازماندهی، نگرش مدیریت و یا عدم مدیریت، بی‌تأثیر کردن مدیریت، عدم به‌کارگیری نیروی عالی جنگجویان؛ وضعیتی است که دشمن در این اواخر آن را بسیار تحت نظر گرفته و بدان امید بسته است. اکنون رفته‌رفته این تحمیل، ناامیدی و بی‌اعتمادی به خود را بیشتر شدت بخشیده، با ایجاد آن به‌عنوان خط‌مشی خواهان حق بوده و به‌اندازه‌ی بی‌خودبی خود شده که می‌تواند بگوید: «این شکل و آن شکل زندگی حق من است.» هنگامی که معنای تمام شهادت‌های PKK را به یاد می‌آوریم، شهدا و مقاومت‌گران را نیز در برابر خود به‌عنوان خطری بزرگ می‌بینند. به وجود چنین فرماندهی در میان خود اجازه نخواهیم داد. چنین خیانتی امکان‌ناپذیر است. چنین منتظرانه و شخصیت‌هایی که می‌گویند: «شاید فردا روزهای احیای مان برسد و یا یک روز زندگی کردن مانند پادشاه، بدل یک عمر است» در میان ما جایی ندارند.

اکنون می‌خواهم به شما رفقای بارز در این مورد بیشتر تذکر بدهم؛ موضوعاتی‌اند که می‌دانید. به‌عنوان کسانی که این همه سختی دیده‌اید مجبورید که به خط‌مشی نظامی که آن هم مبتنی بر خط‌مشی حزب است معنا دهید. به‌طور مطلق، می‌جنگید. مثلاً اگر همراه با اپراسیون اخیر در بوتان تقسیمات مهمی صورت بگیرد، دشمن هر اندازه هم که حمله‌ی نیرومندی را انجام دهد آشکار است که چقدر می‌تواند به موفقیت دست یابد. اگر توجه کنید علاوه بر اپراسیون اخیر، در اپراسیون‌های قبلی موفقیتی را که به‌دست آورد، به‌دلیل نتیجه‌ی عملی کردن چند واقعیت محدود به‌وجود آمد. حال آنکه قبل از آن نیرو و امکانات مان خیلی بیشتر بود اگر طبق قوانین حرکت می‌کردیم این دشمن نمی‌توانست چنین حمله‌ور شود.

به پراکتیک اخیر زاپ نگاه کنید. آن نیروی گریلای بزرگ که با هزار و یک بلا وقتی که گفتیم کمی اینگونه کار کنید، دشمن نتوانست یک هفته تحمل کند؛ در نتیجه عقب‌نشینی کرد. ولی کم مانده با مسوولیتی که جنگجوی تحت اختیار تسلیم کند به سنگربندی بپردازند. مدیریت کلکتیو وجود ندارد. مثلاً اگر در سطح یگان، به ۲۰ الی ۳۰ نقطه نیرو فرستاده شود و مطابق با آن تکنیک و لجستیک که در سطح بسیار بالایی قرار دارد توزیع شود منطقه‌ی است که هیچ دشمنی نمی‌تواند پای به آن بگذارد. ولی فردیت، بیش موجود بی‌تدبیری و به‌هیچ‌وجه محقق‌نساختن حقیقت‌ها نیز به دشمن جرأت داده است. به اندازه‌ی بی‌مسوولیت است که می‌تواند آخر و عاقبت یک خلق را به ناگواری بکشاند. در رویداد اخیر نیز به‌دلیل انجام‌ندادن یک تقسیمات صحیح در یک راهپیمایی عادی ده‌ها رفیق شهید شدند.

این شهادت‌ها در آن کوهستان‌ها و ورود آنچنان دشمن به این کوهستان‌ها عادی نیست. به اصطلاح تحت عنوان فرماندهی گردان و یگان، کشاندن نیرو از جنگ و برخی اوقات حرکت دادن انتحارواری تیم‌ها به راست و چپ فرمانده بودن نیست. این، هنر جنگ نیست. این بزرگ‌ترین بدیی است که می‌توان انجام داد. با اخذ تدابیر عمومی می‌توانیم این خط‌مشی را سرپا نگه داریم. مثلاً اکنون خود را با گرسنگی روبه‌رو ساخته‌اند. تن‌ها شکر، روغن و مواد غذایی را برای دشمن به‌جای گذاشته‌اند. گرسنه‌ماندن‌شان از هر لحاظ نشان می‌دهد طرز این مدیریت دارای چه معنایی است؟ همچنین این‌ها تقدیر نیستند. اوضاعی هستند که در محیط‌های بی‌مسئولیتی سنگین به‌میان آمده‌اند. نتیجه؛ خط‌مشی در طرفی، میل خودش در طرفی! حتی اکثراً خواهان فرماندهی یگان و اگر یگان نباشد فرماندهی گردان بوده و چیزی هم که از وظایف درک می‌کنند، هیچ خسته‌نکردن خود، از بین بردن جنگجویی که واقعاً با هزار و یک رنج و در نتیجه تلاش و حشمت‌نکی آماده شده‌اند و نابود کردن تیم‌ها در اینجا و آنجاست. تمام کارها را با تیم‌ها انجام داده اما حتی روحیه آنها را بالا نبرده و هیچ احترامی هم قابل نباش. اینگونه فرماندهی نمی‌شود! بایستی به این رذالت پایان دهید. به شما گفتم که چنین فرماندهی را نابود می‌کنید. کسانی که فرماندهی را بدین شکل درمی‌یابند، نه تنها یک فرمانده، بلکه مجبورید که آشکار سازید یک سرباز صفر هم نمی‌شوید. اکنون من هیچ وظیفه‌یی همچون تبلیغ کردن را ندارم. ولی دوباره می‌گویم به دلیل شرایطی که در آن به‌سر می‌برید چرا ۱۵ ساعت به تبلیغ و آموزش می‌پردازم؟ چرا برای برانگیختن روحیه و باوری ساده‌ترین انسان این همه انتقاد می‌کنم؟ در عوض این، صاحبان این نگرش تنها روحیه و باوری را خراب می‌کنند. چرا این انسان‌ها را که به ارزش طلا هستند یکی‌یکی و دو دو از بین می‌برید؟ بدی از این بزرگ‌تر نمی‌شود. فرمانده به این جنگجویان چه چیزی را یاد می‌دهد؟ کدام نقشه را برای آنها حاضر می‌کند؟ نقشه هم وجود ندارد. تنها با گفتن «برو کار کن» به جایی می‌فرستد که پر از کمین‌های دشمن است؛ یعنی آگاهانه به نابودی می‌فرستد. این چه دلی است؟ این چه بی‌مسئولیتی است؟ مگر هیچ فرماندهی می‌تواند بدیل این را پرداخت کند؟ حال آنکه پیشاهنگی نامحدود برای اجرای نقشه‌ی موفقیت و رسیدن به پیروزی کجاست؟ حتی یک گروه‌بان در ارتش ترک نیز اگر دکمه‌ی سربازش کنده شده باشد این را تبدیل به مشکل می‌کند. این، بسیار آشکار است. اکنون درک و عدم درک و به‌جای‌نیابردن لزومات آن فراتر از جرم به معنی فعالیت مخالف می‌آید.

دلیل ذکر این موضوعات، این است که دیگر کاسه صبر لبریز شده. در حالی که مفهوم خط‌مشی مان شفاف می‌باشد، آشکار است که رفتار و مواضع تحت عنوان فرماندهی در نمونه‌ی این اشخاص می‌خواهد به کجا برود. هیچ‌کس نمی‌تواند این تصفیه‌گری را آشکارانه تحمیل کرده و به صورت یک خط‌مشی درآورد. این سنگین‌ترین جرم بوده و نابخشودنی است. در اینجا نیست خوب، نمی‌تواند به هیچ دردی بخورد. تو خط‌مشی نظامی مان را به ظریفی هنر به اجرا درخواهی آورد یا نه؟ به پیروزی جنگ باور داری یا نه؟ حاضر به چنین مسوولیت‌پذیری هستی یا نه؟ دیگر از مفت‌خوری بر روی امکانات، به‌بازی گرفتن زندگی جنگجویان و شخصی کردن امکانات حذر کن. آیا نقشه‌ی پیروزی داری؟ به پیروزی باور داری؟ مطابق پیروزی فعالیت انجام می‌دهی؟ کسانی که به این سوالات جواب ندهند حق طلب مسوولیت از ما را

نداشته و هیچ جنگجویی وظیفه‌ی تقبل چنین فرماندهی را ندارد. این موضعی است که زیاد دیده نمی‌شود ولی خطرناک‌ترین نوع آن است. بایستی صددرصد از آن گذار کرد. تحمل مان تاکنون به دلیل آشکار کردن آن بود. با منحرف و بی‌تأثیرسازی طرز درازمدت جنگ و حرکت ما بدین شکل مدارا کرده است. ولی آشکارانه می‌بینید که عفو نکرده و فریب نمی‌خوریم. ما به جنگیدن مان اطمینان داشته و بسیار خوب می‌دانیم که برای جنگ چه کرده‌ایم.

نمی‌توان پذیرفت که با اتکای بر ما طرزت را همچون نگرشی به حالت فرماندهی درآوری. ما انسان‌هایی هستیم که برای مادرمان چهار متر پارچه نخریده‌ایم. این جنگجویان مان که هر کدامشان قسمتی از دل ما هستند، هیچ کس نمی‌تواند بر روی ارزش‌های مادی - معنوی آنها تصرف کرده و به خدمت خود درآورد. کسانی را می‌بینید که به اندازه طلا ارزش دارند. حال آنکه ما با هزار و یک بلا شروع به جنگ نمودیم. تاریخ PKK را می‌دانید. در آن، یک تاریخ جنگ باورنکردنی در میان است. تاریخ آفریدن بی‌امان ارزش وجود دارد و ما را هم می‌شناسید. یک مفهوم مسولیت‌پذیری غیرقابل باور داریم. ما انسانی هستیم که می‌آفرینیم. شما نیز مجبورید که بدانید چگونه آفریده شده، بدان احترام گذاشته و مشارکت جوید. مسولیت مبتنی بر این است. ارزش‌هایی که تحت فرمان شما داده می‌شود بر این مبنا هستند.

به عنوان نتیجه، تمام یگان‌های جنگی مان و در رأس آنها فرماندهی در عرصه بوتان را بایستی به‌عنوان مسول اصلی این کار دید. باید تمام یگان‌ها در تمام عرصه‌های وطن این را بازسازی کرده و قبل از هر چیز بدان اهمیت داده و با اصلاحی که انسان را ارضا کند و با عشقی بزرگ، مسولیت‌پذیری و مهارت را به کار بگیرید. فراموش نکنیم که همانگونه که این عملیات اصلاح، مارژینال‌کردنی را که دشمن این همه بدان اعتقاد دارد بی‌تأثیر ساخته، می‌توانیم آن را با تکیه بر فعالیت‌های مان که محصول یک تلاش بزرگ و شرایط مساعد امروز، به‌طور قطع به نتیجه برسانیم.

گریلا در وضعیت پیروزی قرار دارد. تنها مانع، این نگرش‌ها و موضع‌گیری‌ها بوده که خود را به شکلی بی‌پروا و دیوانه‌وار تحمیل می‌کنند. دیگر به این پایان می‌دهیم. با نمایندگی در سطح فرماندهی و به‌جای آوردن ارزش‌های خلق مان که به‌طور قطع به مبارزه مان باور دارند همچنین بایستی بر چگونگی کسب موفقیتی که ما با صبری بزرگ به‌دست آورده‌ایم، آگاه باشید. هم تجربه و هم بیش‌تان به این راه می‌دهد؛ با یک نگرش صحیح فرماندهی و تقسیمات صحیح گردان به‌ویژه پیشبرد نقشه‌های جنگ؛ اگر به پیروزی اطمینان داشته و نیرویت را با مهارت به‌طوری که بتوانی انجام دهی، نه کمتر نه بیشتر، در خط اوپتیمال (متعادل) به کار آوری، به‌معنای کار کردن، زندگی بخشیدن و جنگاندن است. در نتیجه نیز این خط‌مشی شرط اساسی فرمانده بودن است؛ شرط گریزناپذیر مدیریت است. ما از این به‌بعد در این چارچوب اگر باورمند و داوطلب وجود داشته باشد، می‌گوییم که راهی شوید. به‌رفقایی که در سطح مسولیت با ما در ارتباط‌اند می‌گوییم که اگر کسی که بگوید «در این چارچوب تا به آخر آماده‌ام با جوهری‌بودنی بزرگ و مهارت هر چه از عهده‌ام برآید برای انجام آن حاضریم، از باشرف‌ترین گریلا شدن گرفته تا بالاترین سطح شخصیت فرماندهی، مسولیت‌م را به اندازه توانم انجام خواهیم داد» چنین کاری را

عده‌دار خواهد شد. کسانی که می‌گویند درک نکرده، با بحران روبه‌رو شده و مریضی‌های مختلفی داریم این مسوولیت‌ها را قبول نکنند. کسانی که چنین پیشنهادی را کنند و از ما کمک بخواهند ما نیز او را به‌جای مورد نظرش خواهیم فرستاد.

این خط‌مشی، خط‌مشی قهرمانان است. این خط‌مشی، خط‌مشی شهادت است. خط‌مشی پیروزی بوده و این همه روشن است. کسی که بگوید "آماده‌ام" وارد کار می‌شود و کسی که بگوید "نمی‌توانم" برکنار خواهد شد. بر این اساس، در تقسیمات دخیل هستید. بر این اساس، در حال پیمودن راه بوده و می‌توانید به پیروزی برسید. در فعالیت‌های آینده‌تان با بحث فراوان و تفکر و انتخابی جوهری، همچنین همراه با باوری کامل در مورد رسیدن به این می‌گویم که امکانات و فرصت‌های مان، بیش از اندازه کافی است. با درک اخیر مسوولیت‌تان مطمئنیم که دست به حمله زده و پیروزی لازمه را نیز به‌دست خواهید آورد. بر این اساس سلام تقدیم داشته و محبت‌هایم را ابراز می‌کنم.

۲۰ نوامبر ۱۹۹۲

گفتگوی تلفنی با ایالت آمد

سرنوشت رهایی ملی و سوسیالیسم را جنگ طبقاتی درون حزب مشخص خواهد کرد

سرنوشت رهایی ملی و سوسیالیسم را جنگ طبقاتی درون حزب مشخص خواهد کرد. جنگی را که در جبهه آشکار حزبی‌شدن، سربازشدن و ارتش‌شدن انجام داده‌ایم، اگر مزدوری و خیانت که در برابر حزب مان، همچون تقدیری تحمیل می‌شوند در تمام عصیان‌های تاریخ خلق مان و مراحلی که برای امروز اهمیت بیشتری را کسب کرده‌اند، به موفقیت دست نیافته‌اند، با مبارزه‌ی سوسیالیسم که در اساس در شخص رهبری صورت می‌گیرد هم انعکاس مؤثر ایدئولوژیک و هم پراکتیک آن چه در رهایی ملی و چه در جنگ طبقاتی و بنابراین با بازگوه کردن این تاریخ تحقق یافته است.

همراه با پیشرفتی که واقعاً هم به‌طور بسیار فوق‌العاده‌یی در چارچوب حزب و ارتش‌شدن مان وسعت بخشیده‌ایم؛ زمینه‌ی طبقاتی به‌طور پررنگ‌تر و هر نوع کردار و رفتار افراد با تکیه بر آن، به موفقیت در برابر جنگ روانی مقابل مان و یا به انجام ناموفق آن بسته است. اگر این را حل کنیم جنگ روانی را برطرف ساخته‌ایم. در غیر این صورت، شکست خواهیم خورد. حال آنکه در جنگ خلق‌های خاورمیانه، عشیره‌یی، قبیله‌یی و یا هر نوع جنگ شخصی، خیانت بسیار مؤثر بوده و نمی‌توان آن را تنها با نیروهای خارجی توجیه کرد.

زمینه‌ی اجتماعی آن صدها و حتی هزاران سال است که برای خیانت بسیار مناسب می‌باشد. خیانتی که همراه با عصیان خود را نشان داده از چیزی که تصور می‌شود گسترده‌تر است. فرد و جامعه در سطح ایدئولوژیکی و سازمانی برای این کار بسیار مساعد است. چیزی که در اصل باعث تجزیه‌ی شوروی شده این خیانت می‌باشد، ولی آن خیانت تا مرکز حزب حتی در سطح دیرکل و مکتب سیاسی ظاهر گشته و

چیزی را که خیال آن تقریباً غیرممکن است هنگامی درک خواهیم کرد که این سطح را در نظر گرفته و به اهمیت کارها بیندیشیم. سیستم شوروی با مدیریت‌های ویژه، یک سیستمی دفاعی بود با اطلاعات مداوم داخلی و خارجی و شاید هم کم‌نمونه. ولی به‌تمامی نیز در درون این سیستم دفاعی؛ در شکلی بدتر از خیانت و مرتدی تجزیه شده و از بین رفت. جالب‌ترین آن را نیز تمام جامعه و در رأس آن، زمینه‌ی حزب تجربه نمود؛ دچار شدن به وضعیتی است که خیانت را تشویق می‌کند. حزب در آزمون شوروی، صاحب عنوان حزبی است که به راحت‌ترین شکل تجزیه می‌شود. چگونگی به واقعیت پیوستن این، موضوعی است که بایستی بر روی آن کار کرده و ما نیز با در نظر گرفتن این به عنوان یک نمونه در تلاش برای تحلیل و آشکارسازی سطح خود هستیم.

لازم است زبان این جنگ را بیاموزیم. برای جوانی‌تان بسیار نگرانم. زیرا از زبان دعوا برخوردار نمی‌شوید. به تدریج تحول یافته و نمونه‌ی آخر دادگاهی‌ای که برای شما بسیار تعجب‌برانگیز بوده و شاید هم شوکه کرده باشد، نشان می‌دهد که یک دزد با تکیه بر نیت خوب می‌تواند همه‌ی شما و حتی تمام تلاش‌های فداکارانه شما را با دشمن یکی ساخته و بدون جنگ رها کند؛ شما را به سر چشمه برده و تشنه برگرداند. مجبورید که صد درصد پاسخگوی این باشید. دلیل تذکر در این مورد، نه برای آنکه واقعیه‌ی یگانه در سطح دنیا می‌باشد، بلکه حتی برای درک منطق تمام شکست‌ها در طول تاریخ است. برای همین مثال "سزار" را دادم. بزرگ‌ترین سخنان را گفته، خود را با درخشان‌ترین ستاره مقایسه کرده، از هر طرفش خنجر خورده و تراژدی‌ک‌ترین خیانت تاریخ به میان آمد. سزار شخصی بود که خود را به اندازه‌ی خداوندان نیرومند می‌دید و هنگامی که به قتل رسید اطرافیانش فرمانده‌اش بودند. در برابرش برادرزاده و سناتورهایش وجود داشتند. با گفتن «تو هم پروتوس» هنوز درک نکرده که چگونه از پشت خنجر خورده است. این نمونه برای آزمون شوروی و استالین نیز مصداق دارد.

بیان نمونه‌های بی‌شمار به همین دلیل است. در جامعه‌ی ما هر کس مادرزاد خائن به دنیا می‌آید. خائنه بزرگ می‌شود؛ در بن‌مایه‌اش این وجود دارد. شاید خیانت در واقعیت جامعه‌ی کورد فراتر از این، معنای دیگری داشته باشد. یعنی بر خیانت نام نگذاشته‌اند. به این دلیل خائنی آگاهانه را به عنوان پیشرفت ارزیابی می‌کنم. هنگامی که به نمونه‌های دشمن درونی‌مان نگاه می‌کنیم، من برخی از آنها را ده سال تغذیه کرده‌ام. این یک پیشرفت است؛ به کارگیری تمام جزئیات دیالکتیکی، سرپا نگاه داشتن یک خائن در طول ده سال با تلاشی عالی و آشکار کردن آن، یک موفقیت بسیار بزرگ است.

در اینجا شما نیز خود را لو می‌دهید. یعنی شما را هم آشکار می‌کنیم. چگونه می‌شود که یک خائن را نمی‌شناسید؟ در شما احترام به خود وجود ندارد؟ در حالی که او (شم‌دین ساکیک) تمام ارزش‌های آزادی را دچار چالش نموده، به تمام هسته‌های نیروی حزب ضربه زده و با تمام تاکتیک‌های صحیح نظامی آشکارانه به مخالفت پرداخته است؛ شما کی هستید و چگونه خود را نامگذاری می‌کنید؟ با سکوت و "من از این چیزها حالی‌ام نمی‌شود" نمی‌توان در میدان نظامی مبارزه کرده و به چیزی دست دراز کنید. حتی تحت عنوان زندگی آن هم زندگی انسانی باسرف، چشم خود را باز نکرده و نگاه نمی‌کند.

وضعیت شما حداقل به اندازه وضعیت یک خائن لازم است که واضح شود. چرا وضعیت مزدوری در جامعه تا این اندازه قوی و خائنان باشرف‌ترین انسان‌ها پنداشته می‌شوند؟ مزدوران به حاکمان مطلق جامعه درمی‌آیند. چرا تنها یک شخص باشرف و ناموس ظاهر نمی‌گردد؟ برای زندگی از تقسیمات در جامعه‌ی ابتدایی کمونال گرفته تا از لحاظ تکنیک، مجهزترین جوامع قانونی وجود دارد؛ اتحاد صحیح، سنگی که یک نفر نتوانسته بلند کند، بلند کردن آن با اتحاد دو سه نفر، ساده‌ترین قانون معلوم جامعه‌شدن است. ولی شما با این قانون نیز در تضاد هستید.

به عملکردهای صورت گرفته در حزب مان بنگریم؛ تمام کاری که انجام داده‌اید، تجزیه و تضعیف و یا از میان برداشتن تمام متعلقات حزب است. اگر با بستن چشم، آلت این کار نشوید، شاید خودتان شخصیت تجزیه‌گر شوید. گوش دادن ناشنویان به حرف خیلی دشوار است؛ نشان دادن حس عظمت یک انقلاب به کسانی که توان درک کردن و بنابراین عواطف‌شان بسیار ضعیف و فلج است، بسیار سخت می‌باشد.

این به نظر من بزرگ‌ترین بی‌احترامی به زندگی است. شما را همیشه به احترام گذاشتن به زندگی فرا می‌خوانم ولی موفق نمی‌شوم. نه تنها کسب حق زندگی مان بعد از آنکه حتی احترام به زندگی را ندانسته‌اید؛ چگونه پیشه‌بی مانند جنگ را که برای اصیل‌ها خاندانی‌ها و خداوندان خاص است درک خواهید کرد؟ در واقع از لحاظ نظامی، تکنیک فراوان و معلومات زیاد نظری اساس نیست. مساله‌ی اصلی در هر خط‌مشی، درک و فراگیری مفهوم و اهمیت سرباز بودن تا سلول‌هایش می‌باشد. اگر توجه شود حتی نمی‌گویم دانستن. زیرا اگر این تحقق یابد، چیزهای دیگری خودبه‌خود می‌آیند. شرط اول این، وجود یک هدف است. اگر لزومات این کمی ژرف باشد صد درصد می‌توانید مابقیه را نیز انجام دهید. در صورت لزوم، زبان تبلیغ را به‌طور عالی به کار برده و می‌توانید مثل من عمل کنید. وقتی که روابط سازمانی سالمی ایجاد نمایید، هیچ مشکلی به‌وجود نخواهد آمد، چه برسد به موقعیت از هم‌پاشیده و پراکنده‌ی کنونی شما حتی بتوان فکر نمود.

اگر افشا کردن یک خائن و یا یک مزدور سال‌هایم را می‌گیرد، می‌کوشم در روشن ساختن وضعیت شما همچون یک مسوولیت مهم به موفقیت دست یابم. خیلی بد شما را با زندگی آشنا کرده‌اند؛ مثل آشنایی با جنگ. برای این وضع تان ناراحت می‌شوم. دست از جنگ و فرماندهی برداریم؛ رفقای که هر روز در نیمه‌ی راه فلج و گروه‌هایی که امحا می‌شوند وجود دارند. **اسلحه‌ی دشمن هیچ‌گاه به اندازه‌ی این بیچارگی‌ای که شما در آن وامانده‌اید، دارای تأثیر کشنده نبوده است.** در فلسفه‌ی ما یافتن یک جنبه‌ی امکان یک زندگی بدون جنگ، حتی بعدی که انسان بتواند احترام قایل باشد، غیرممکن است. تمام راه و روش‌هایی که آزموده‌اید به وضعیتی بدتر و مشکل‌تر از تدابیری که دشمن اخذ کرده دچار شده‌اند. بازخواست‌های اخیر بسیار جالب توجه هستند. به‌طور ژرف‌تری انجام خواهیم داد. در حالی که دشمن به ما حمله کرده و برخی‌ها نیز ضربه وارد می‌کنند، شما نیز یاری‌رسان این امر می‌شوید. جنگجویی شما همین است؛ ضربه‌زدن به خط‌مشی و سازمان و انجام کاری که دشمن هم نتوانسته انجام دهد و یا زدن شاه‌رگ‌ها.

از بیجگی‌ام تاکنون یک موضوع را بسیار خوب دریافته‌ام؛ و آن اینکه، ایستادگی در برابر قوانین ظالم جامعه‌مان با یک سازماندهی عاقلانه ممکن است. در اولین سازماندهی کودکی‌ام آن هم با عملی مخفیانه موفق شدم و برای همین به جاست که کمی به خود افتخار کنم. در برابر قوانین ظالم این جامعه که هیچ درک نشده و برای زندگی مناسب نیستند، یک کودک چگونه امکان دارد با عقل بزرگی بیندیشد. تدبیرش را اخذ کرده، به خودم آفرین می‌گفتم و این نیز اکنون در من ادامه دارد؛ زندگی با سازماندهی امکان دارد ولی همیشه سازماندهی‌ای که بتواند در برابر خطراتی که به نقاط مرگ‌بار می‌زند قرار گیرد. هنگام پایمال شدن خط‌مشی سازمانی و به قتل رساندن رفاقتی که بر این اساس صورت گرفته؛ شما ساکت مانده حتی نقشی فراتر از یک مزدور را بازی نمی‌کنید. با تحیر و بیچارگی و مثل آنکه تقدیر است برخورد می‌کنید. بعد از آن هم می‌خواهید زندگی کنید. بایستی این دورویی را تحلیل کنیم.

(...)

هنگامی که PKK برای اولین بار وارد بوتان شد، در روبه‌روماندن با خیانت و مزدوری یک جامعه دهاتی همچین از اولین روزهای سازمان‌مان تا به حال، من این را هم از راه تاکتیک و کمی هم احساس متوجه شدم؛ مادام که خائنان اینقدر نیرومندند، خیانت حتی فراتر از خیانت، گسست از ارزش‌های ملی اینقدر به میان آمده و هنگامی که دیدم کسی که این را انجام داده، دارای اجداد و سلاله‌ی مشخصی است با آن مشغول شدم و گفتم که "اگر مساله را حل خواهم کرد، با این حل کنم." در طرز رهبری برخی ظرافت‌ها وجود دارد. دشمن این‌قدر نزدیک شده، حتی تو را به این اندازه قورت داده، هضم کرده، به تو نه اجازتی تحقیق عرصه‌ی دیگری را خواهد داد و نه این ممکن است. یعنی تو بایستی در معده و دهان او بجنگی. این یک واقعیت آشکار ماست. اگر جنگ خیانت را در دل، معده و دهانش انجام ندهی، دست کم تبدیل به خودفربی می‌شود. این را بیهوده نگفتم. اکنون نیز خود را در وضعیت نجات یافته نمی‌بینم. هنگامی که اولین گام را برای این کار برمی‌داری، مارها را دیدم که برخی جوجه‌ها را برای خوردن در دهان‌شان له می‌کردند؛ من هم با گفتن "آیا من نیز له می‌شوم" خودم را با آن مقایسه نمودم. البته که این موجب ایجاد یک دهشت شد؛ یعنی له شدن در دهان مار آن‌هم زنده‌زنده. نبایستی این را با پایمال شدن ساختار اجتماعی و شخصیت ما از سوی استعمارگری مقایسه کنید. اگر این را روشن‌تر سازیم، در درون هم بودن آن با خیانت و گریزناپذیریش به میان می‌آید. ما مارمان را نکشتیم حتی ما آن را از خود دور نساختیم. مار در درون ما بوده و اکنون نیز می‌خورد.

در اینجا داستان کوتاه جوانمردی چیست؟ در تاریخ این‌ها کم آشکار می‌شوند. ولی اگر داستان با نام خلق باشد بزرگ بوده و جواب پرسش "چگونه خورده نشوم" است. پس اگر یک جوجه باشی خورده خواهی شد. اگر جوجه‌ی کیوتر و یا پرنده‌ی دیگری باشی در آشیانه خورده خواهی شد. اگر نجات از دست آن دشوار هم باشد اینگونه استثناها دیده می‌شود. مثلاً برخی پرنده‌ها شاید شاهین می‌توانند این چنین خود را از دهان شیر نجات دهند.

دشمن برای ما اینگونه جملات و ضرب‌المثل‌هایی به کار می‌برد. از دشمن خارجی سخن می‌گویم. مخصوصاً هنگامی که به فعالیت‌های این عرصه روی آوردیم می‌گفتیم بازمانده‌ی شمشیر است؛ که

صحیح بود؛ در سال ۱۹۷۰ خودم نیز بیان کرده بودم. گفته بودم «شمشیر کمی به سرم نزدیک شده، موهای دراز سرم را از بالا بریده و رفت.» در ۱۲ سپتامبر نیز گفتم «صحیح است به جامانده‌های شمشیریم.» این‌ها چیستند؟ «اینگونه با یکی دو پراکنداندیدن می‌زند، پرت و پلا کرده و یکی دو نفر نیز باقی می‌ماند. در واقع او در آنجا جدا و دور شده بود. اگر از روی تصادف، چند تن باقی مانده باشند، آن نیز به جای مانده‌ی شمشیرند. ما به‌طور مداوم، چنین درس‌هایی را بی‌امان از تاریخ فرا گرفتیم.

اگر اکنون نیز نشانه‌های زنده‌بودن را داشته باشید، روحیه‌ی جنگی را که برای شما شرح می‌دهد بایستی صددرصد در دل‌تان حک کنید. با هر نوع روحیه‌ی، جنگ ممکن نیست. حتی نمی‌توان برخورد کرد. مگر می‌توان بر روی ساج سوزان ایستاد؟ مار برای خوردن شما همیشه حمله کرده و هنگامی که گرگ به بزغاله هجوم می‌آورد مگر می‌توان چنین برخورد کرد؟ ولی شما اینگونه‌اید؛ حتی از نوع خوشگذران روی سر مایید. خانواده‌ها و واقعیت اجتماعی‌تان، شما را به اندازه یک جوجه ناآماده پرورش داده است. حال آنکه وضعیت من بسیار متفاوت است. آن دیالوگی را که با مادرم صورت دادم اکنون نیز به یاد دارم. هنگامی که در مورد من برخی چیزها می‌گفت با نشان دادن جوجه گفتم "نگاه کن قدر جوجه و من یکی است." مرغ را هم نشان داده و گفته بودم "تو نمی‌توانی به اندازه‌ی مرغ و هم مواظب جوجه باشی." حیرت! چه عاقل بوده‌ام. به آنها نگاه کرده و درسم را می‌آموزم. حتی هنگامی که ده ساله بودم از جوجه‌یی که فردا پس فردا سرش بریده می‌شد، با یک تحلیل صحیح دریافتم که زندگی چقدر لخت و عریان است.

اکنون در تمام تحلیلات نشان می‌دهیم که مار تنها می‌خورد. حتی انسانیت می‌گوید، تمام دنیا به‌پا خاست، اروپا هم می‌گوید. طبق طرز زندگی ما ترکیه این‌گونه نمی‌شود و این واضح است. ما در کودکی مان این را حس کردیم و حال به خود بنگرید. با پرورش حیوان‌های خانگی برخی به شکل گاوها و گوسفندها و پرنده‌های تخمی، برخی‌ها هم گاهگاهی برای خوردن و یا برای هر نوع کاری نگاه داشته شده‌اند. در چنین وضعیت ناگواری به‌سر می‌برید. مگر اکنون فرهنگ ما این نیست؟ چیزی که ما به‌عنوان زیستن پنداشته‌ایم مگر همین نیست؟ در قفس و آخور چه کسی زندگی می‌کند؟ مگر نمی‌توانید این را انکار کنید؟ برخی اوقات که به جوجه‌های این کبوترها نگاه می‌کنم نقاط مشترک آنها را با شما مقایسه می‌کنم. می‌گویم که افراد ما چگونه در محیط خانگی دشمن پرورش می‌یابند؛ مثل این بچه‌های کبوتر ما. حال آنکه ما سر کبوترها را نبریده و نمی‌خوریم. ولی کسانی که شما را در آن شرایط خانگی پرورش می‌دهند خواهند خورد. اگر دارای بال باشید، شاید چاره‌ی داشته باشید. در غیر این صورت خورده خواهید شد.

این برای اثبات چه بود؟ دوباره بیان کنم. صاحب حتی او را در قفس گذاشته، گرفته و می‌زند. بایستی این را سطحی در نظر نگرفت. هنگامی که یک اسلحه به دست‌تان رسیده باید بگویید صاحب یک بال عقاب شدم؛ هنگامی که به کوهستان رسیدید خواهید گفت به یک کوهستان عقاب رسیدم که هیچ‌کس نمی‌تواند به اینجا دست یابد. خواهید گفت «من با نقطه‌ی استراتژیک، رابطه‌ی سازمانی و قله‌ی یک کوه از خود محافظت می‌کنم.»

اگر زیر بینی دشمن را ببینند، اگر یکی دو امکان جنگ با دشمن را به دست بیاورند آفرین به فرماندهی داوطلب ما. ولی نخیر! اکنون از بالا تا پایین هر کس این جنگ را انجام می دهد. مثلاً نگوییم یک دولت تو؛ آیا در زاپ امکان دارد، در متینا یا در بوتان و یا در آمد اگر یک زمینه ی زندگی فراهم بود، یک زمینه ی زیستن تا جایی که ایجاد گردد، به دست می آوردند، برای فردا باشد نیز تا جنگ بر سر آن صورت بگیرد؛ حال آنکه آن هم نیست. لحظه به لحظه دشمن در برابرش ظاهر گشته و ضربه وارد می کند. از تفکر به این هم ناتوانند. جنگ «فرمانده تو هستی یا من؟» در میان شما جار کرده و صورت می گیرد. خب این حس چیست؟

دوباره با ساده ترین چیزها مقایسه می کنم؛ این یک طعمه است. دشمن یک طعمه انداخته است. در آخرین دادگاهی هم آشکار می شود که در آمد برای گرفتن ماهی با قلاب، طعمه انداخته می شود. با پول از راه مافیا علاوه بر زندگی، زن هم به پیش شان انداخته شده است. اگر افراد ما را ماهی بزرگ فرض کنیم؛ به آن طعمه حمله ور شده و اکنون نیز تحت عنوان "زندگی"، "حقوق فرد" در واقع، همه به طعمه ی قلاب روی آورده اند. هر روز گروهی امحا می شود. ماهی هیچ نباشد یکی در قلاب گیر می کند ولی افراد ما یگان یگان گیر می افتند.

این وضعیت تان مشابه چیست؟ و باز هم ماجرای جوجه. دانه جلویش بریز، استعداد و یا سطح درکش، هجوم به آن غذاست. جوجه مهرتی به جز این ندارد. طعمه را خورده، بزرگ شده و بعد هم خورده می شود. آری، وضعیتی که رفقای مان، ما را بدان مبتلا کرده اند مساله یی است که ما بدان زندگی راحت می گوئیم؛ "مدل آمد و بوتان و یا هر جای دیگر، زندگی ای که به خاطر آن سرتان را بلند نکرده اید داستان جوجه است. به دام انداختن و گرفتن جوجه؛ کسی برای بزرگ کردن و کمی گوشه تالو شدن طعمه می اندازد. غذای گوشت دار چیست؟ نه تنها برای یک بلکه جهت خوردن یک گردان. زیرا اینگونه کرده است. "دشمن حتی این را نیز می گوید: «یکی را ول کن» برای همین به طرف سپرده است. به کوهستان و جاهای مهم مداخله نمی کند، مثل بذر می گوید: «به دنبال او خواهم افتاد؛ گروه را دستگیر خواهم کرد.» این، وضعیتی است که روی می دهد.

از طرفی هم کسانی را دیدیم که برای دشمن بذر می کارند. در نتیجه واقعه یی روی داد که در دادگاهی خود را آشکار ساخت. محیط درونی حزب را به جوجه ها تشبیه کرده و بسیار خوب می داند با چه فرییش دهد. همیشه طعمه می اندازد. حتی در ابتدا جوجه ها را گرسنه نگه داشته آنگاه برای رفتن پیش صاحبش طعمه می اندازد. یک داستان باور نکردنی است اما واقعی. چند نفر در میان شما وجود دارد که این طعمه را نخورده باشد؟ کمی درست باشید. جسور باشید. می گویند هر طعمه خورده نمی شود! این یعنی چه؟ سخن و برخوردی که صحیح نیست قبول نمی شود. ولی کجاست این نیرو در شما؟

آموزش نظامی در جایی این است؛ یعنی هر طعمه را نخور، به هر حرفی باور نکن، بال درست کن و کمی برای پرواز تلاش کن، جا تنظیم کن؛ بگذار دشمن راحت دست نیابد. برای این قیامت به پا کن. آموزشی که می دهیم این است. ولی چگونه به شما می توانیم توضیح بدهیم؟ در این موضوع به اندازه ی جنگ درونی و بیرونی حزب - که بسیار با هم مرتبط بوده و تقریباً مانند گوشت و ناخن در درون هم اند-

اگر در خود نیروی موفقیت در برخی کارها را نمی‌بینید با تکیه بر امکانات هم حرکت نکرده و یا نجنبید. در غیر این صورت با این حال حیف است. هر روزه از دست رفتن گروهی از شما چیزی نیست که هر دلی بتواند تحملش کند.

می‌بینم که بسیار در تلاش برای زندگی هستید. نمی‌توانم برای شما چاره‌ی دیگری بیابم. من به آسانی نمی‌بازم. عناد من پیشرفته‌ترین حالت آن در میان بنی‌بشر است. ولی به‌رغم این در برابر شما تحمل نمی‌کند. امیدوارم که باز هم کمی وجدان در شما باقی مانده باشد. خواستیم که شما را به جنگ بفرستیم. تا اینجا آوردیم ولی دیگر برای هیچ چیز کفایت نمی‌کنید. اگر عیب نمی‌بود دست از شما می‌شستم. فکر نکنم که شخص ظالمی باشم. زیرا می‌خواهم هر چیزی را که بایستی از دست ظالمان گرفته شود تا آخرین قسمتش نجات دهم.

تا به آخر آزادید، بروید؛ هر که می‌خواهد طبق خواسته‌تان شما را زندگی دهد، در این مورد تا به آخر آزادید. حتی می‌توانید اعتراف هم کنید. طبق اخباری که گرفته‌ایم، اعتراف کنندگان آمد خیلی نگرانند. حتی گفته‌اند؛ «ما را تک‌تک گرفته و می‌کشند. هر جنایتی را که می‌خواستند ما را مجبور بدان کردند. در آخر اگر کوچک‌ترین ناراحتی داشته باشیم ما را می‌کشند.» یکی هم می‌خواهد به ما پناه ببرد. موضوع توجه‌برانگیز این است اعتراف کنندگان نیز پی برده‌اند که دیگر به درد چیزی نمی‌خورند. حال آنکه قبلاً می‌گفتند: «می‌کشم و زندگی خواهم کرد.» جنایت‌هایی که فاشیست‌ها هم مرتکب نمی‌شوند، توسط مزدوران و خائنان ما انجام می‌دهند. اکنون آن انتظارشان هم تمام شده و در درون بی‌روحیه‌گی بزرگی به‌سر می‌برند. اگر مزدور هم شوید، نمی‌توانید از وجدان‌های بزرگ خود را نجات دهید. بهترین فائلان (کسانی که موسی آتور^{۶۱} و ودات آیدن^{۶۲} را شهید کردند) حتی کسانی که می‌پندارند، بزرگ‌ترین عملیات را انجام داده‌اند، بیچاره و ناگوار می‌میرند. این وضعیت وحشتناک را چگونه درک خواهید کرد؟

زندگی را حل نمی‌کنید. در اصل، در برخی چاره‌ها که من طبق خودم یافته‌ام وجود دارد. هر چیزی را با مبارزه‌ی فوق‌العاده متحول ساخته و همانگونه که می‌بینید هنوز سرپا هستیم. من بیهوده مادرم را در مقابل خود قرار ندادم. به او می‌گفتم "ای مادر تو با به دنیا آوردن من می‌دانی که مرتکب چه گناه بزرگی شده‌ی؟" این را بدین دلیل می‌گفتم؛ چونکه هیچ امکان زندگی که من می‌خواستم وجود نداشت. بزرگ‌ترین عملیات آن‌زمانم را اکنون نیز به یاد دارم؛ آن‌هم ماجرای گرفتن یکی از نان‌هایی بود که مادرم می‌پخت. آن صحنه‌ها هنوز هم در مُخَم باقی مانده‌اند. خودم را به این سرگرم می‌کردم که چگونه نانی را از او بگیرم. خواهید گفت این به ما چه ربطی دارد؟ ولی شما حتی متوجه نیستید که در این موضوع چقدر بیچاره‌اید. اگر وحشت آن جنگ نان وجود نداشت من هیچ‌گاه نمی‌توانستم این سیستم مالی را تشکیل

^{۶۱} یکی از روزنامه‌نگاران کورد است که در سال ۱۹۹۳ با نقشه‌ی پشیل به دست توطئه‌گران ترکیه به شهادت رسید.

^{۶۲} یک سیاستمدار کورد است که در سال ۱۹۹۱ از طرف رژیم ربوده شد و انقاض گردید. خلق با صیانت از جنازه‌ی

دهم. تمام احزاب ورشکست شده‌اند. حال آنکه اکنون گفته می‌شود حزب ما ثروتمندترین حزب است که این نیز با آن جنگ نان مرتبط است. من هنوز هم یک ذره نان را دور نمی‌ریزم. اگر دور ریخته شود، همچون جرم و خیانت می‌بینم. تنها برای نان، بلکه در تمام واقعه‌های مرتبط با زندگی این مهم چنین است.

می‌گویم تنها [فرزند] پدر و مادرتان شوید در آن موضوع نمی‌خواهید هیچ چیزی را درک کنید. اگر چنین است می‌گویم چرا جوانمردانه زندگی نمی‌کنید؟ در این مورد هم برخی امکانات در اختیاران می‌گذارم، کاری که از دستم برمی‌آید این است. آن را هم نابجا به کار برده و حتی به خائن و مزدور می‌دهید. آن وقت واقعاً هم خواهان زیستن هستید؛ آن هم با جنگیدن؟ جوانمردانی مانند شما اگر نمی‌توانند هیچ چیزی را عملی کنند چرا دختران را مورد انتقاد قرار دهیم. فکر کنید ولی به جز آن به هیچ چیز دیگری فرصت نمی‌دهید. مگر عیب نیست؟ اگر قوانین این عرصه‌ی جنگ این همه به بازی گرفته نشود، کفر شاید کوچک‌ترین جرم باشد. برای نکشتن در جایی، کفر، تخلیه است، اینگونه پدید آمده است. در سیاست و نظامی‌گری وقتی که کفر صورت نگیرد جنایت آغاز می‌شود. از این لحاظ ما در برابر بی‌قانونی و ناموفقیت‌های شما چکار کنیم؟ شما جنگ را چه می‌پندارید؟

من مجبور نیستم که یک خائن، مزدور، بدنیت و یا اگر ناآگاهانه هم باشد را این همه تغذیه کنم. به عالی‌ترین افرادمان می‌گویم زود برو فرماندهی کن، اما حتی علاقه هم نشان نمی‌دهند. آری، بی‌امانی شخصیتی که دادگاهی می‌کردیم مشخص شد. بسیاری از شما با چشمان خود دیده است. باشد فرماندهی‌ای که او می‌خواست چه بود؟

در تاریخ این خلق با اولین و آخرین غیرت، آیا خیلی تیزهوشانه شکل گرفته؛ خیلی تصادفی و یا شانس یاور بوده که اینگونه با مهارتی بزرگ برخی چیزها را جمع و جور کرده و تا اینجا آورده است؛ واقعاً هم تحت نام اولین و آخرین امکان زندگی و دچار نشدن به سرنوشت یک مرگ پست، با تلاشی بی‌وقفه کمی این را احیا نمودیم. در واقع هم، این یک امکان بارزش است. همراه با یک داستان همچون "داستان دوباره زیستن"، با احیای این ارزش به اینجا رسانده شده و پیش‌روی‌تان گذاشته شد. دزدی که در اینجا خانه درست کرده، دزدی اجتماعی است که آنقدر مغز و دلش گرسنه بوده که یک مزدوری و حشنتاک را می‌پذیرد. به‌طور قطع، به اندازه‌ی که یک جاسوس دشمن ممکن نیست دشمن باشد مغزش گرسنه است. ولی هنگامی که فرصت به‌دست آورد و حشنتاک می‌شود؛ گویی شخصیتی که تا سلول‌هایش برانگیخته شده، می‌گوید: «من هم می‌خواهم». درست است من هم گرسنه بودم. جنگ نام را به شما گفتم. چیز دیگری در میان است. برای آنکه داستان را از مغز خود نگذرانده‌اید بایستی مثال‌های زیادی زد.

برای اینکه صاحب یک سخن معتبر در یک جامعه شوم سال‌ها کار کردم. جماعت‌های روستایی، جماعت‌هایی بسیار سطحی هستند. هنگامی که پیش آنها می‌رفتم برای آنکه به من شوخی نکنند خود را مرتب می‌کردم، لباس اضافی نداشتم و برخی جاهایش پاره بود. می‌خواستم هر جایش را پوشانم. برای آنکه بگویند کودک عاقل آمد و نشست. همچنین به سختی موفق می‌شدم که مرا مسخره نکنند. این‌ها

مهم هستند. برای هر کاری که بر عهده می‌گیرید احترام قابل شوید. فکر کنید؛ تنها برای نجات از تمسخر روستایی‌ها سال‌ها مجادله کردم. برای این تا دانشگاه خواندم. برای ازمیان برداشتن آن تمسخر ساده‌لوحانه روستایی بود، و گرنه برای ارضای خودم نبود. واقعاً هم هنگامی که بعدها در برابر من، خود را مثل بت نشان دادند تنها عصبانی شدم و اکنون در برابر شما تا زمانی که دهاتی بمانید عصبانی خواهم شد.

نه من را به شوخی بگیرید و نه اینگونه که انگار به اصطلاح عاقلانه گوش می‌دهید برخورد کنید. در بچگی‌ام تا آن زمان‌ها خواهان چیزی بودم. انسان‌ها بایستی رفیق خوبی برای همدیگر شوند. در هر موقعیتی که باشد؛ پیری، جوانی و یا دوران بچگی، بایستی همه با هم مشورت کرده و با هم خوب حرف بزنند؛ همدیگر را راهنمایی کنند. هر کس باید به اندازه رنجش، مزدش را بگیرد. تمام خواسته و دلنگی‌ام این بود، ولی برای این فرصت را نیافتم. حتی در این محیط ساده روستاییان فقیر نیز این را ندیده و برایش جنگیدم. بزرگ‌ترین عصیان‌هایم را در کودکی بر این اساس انجام دادم. این را به این دلیل می‌گویم، چون شما خلق و تشکیلاتش را نمی‌پسندید، حال آنکه همه‌ی آنها به صورت فدایی درآمده‌اند. کسی که نقشش را ایفا نمی‌کند شما می‌پسندید. من شخصی هستم که این قدر جنگ قبولاندم خود را انجام داده‌ام. آنگاه چگونه فکر می‌کنید که من شما را می‌پذیرم؟ این جوامع خودبه‌خود تشکیل نمی‌شوند. این خلق بیجا به شما گوش نمی‌دهد. همه با چنین تلاشی در ارتباطند. جهت آشکار ساختن حرف صحیحی که درک و سخنی که گوش داده شود این خلق با گفتن "چه بود؟"، در مورد تاریخ سر خود را به طور فوق‌العاده‌ی به‌درد آورده و این برای ما بدین معناست که باید اجرای تمام اصولی که عملی شود، درک گردد. هیچکدام‌شان از این هم خبر ندارند. ولی این با رنج به‌دست آمد.

خواستم برای شما توضیح دهم که نیروی سازماندهی شده و مسلح چیست و چگونه ایجاد می‌گردد. بسیار شرح دادم ولی باز هم ارزش قابل نیستید. به جای درک این امر، چیزی که روی داد چه بود؛ در تحلیلات، دزد بزرگ، خسیس و مزدور آشکار شد که؛ من مثل پرومئوس عملیات دزدیدن آتش را انجام داده و هنگامی که ما را گرفته و آوردند، از من دزدیده و کم‌کم ریزه‌های آن را می‌پاشانند. شما با این خط‌مشی به سازش می‌پردازید، ولی این آتش را ندزدیده‌اید؛ این امکانات آزادی را شما نیافتید. در اینجا یک تراژدی در میان است. آتش بیهوده دزدیده نمی‌شود. آتش واقعی بزرگ است. آتش آزادی نیز از آتش دیگر سوزاننده‌تر است. این شخصیت یخی شما را به تنگنا می‌اندازد. این شاید مدت دیگری هم بسوزاند.

(...)

در خط‌مشی ما؛ خط‌مشی مقاومت و آفریننده‌ی ما چیزی به نام مرگ وجود ندارد؛ در جایی که زندگی وجود دارد جنگ بزرگ و برحق آن در میان است. در آن داستان کهن آفرینش، هر چیز مرگ‌بار با جنگ بزرگ نابود می‌شود و این در عین حال، هنر بزرگی است. در اینجا از سخن‌راندن گرفته تا برقراری ارتباطات، این دشمن خشن شما نه با جنگ‌تان بلکه با این دردآورترین طرز جلو آمده است. اکنون نیز می‌جنگیم، اما دشمن حتی به من هم نزدیک نشده است. صحیح‌تر بگویم آنچه‌ی واقع‌بی است؛ به‌طور آنی ضربه می‌زنم. در واقع هر روز به مغزش ضربه وارد می‌سازم. تلقی شما از آغاز و تداوم جنگ

صحیح نیست. جنگیدن تان را با نام چه کسی در شخصیت کنتررا تحلیل کردید. کمی صحیح اعتراف کنید؛ درست اعتراف کنید که چه کسی را با مشکل مواجه کرده و کار چه کسی را آسان کرده‌اید. مطبوعات TC برای من می گوید؛ مثل اینکه با فلان کس به [جنگ] مقام پرداخته‌ام، این را لایق می بیند. می دانید که احتیاجی نداشته‌ام که با هیچ کس مقابل خود به موقعیت طلبی پردازم. بنابراین رتبه‌خواهی و جنگ حزبی در میان نیست. بایستی این را صحیح عنوان کرد. ای کاش شخص مقام طلبی در برابر من قرار می گرفت. ای کاش کسی وجود داشت که به‌پا خاسته و از خود دفاع کند. اکنون به اصطلاح در خط‌مشی رهبری بسیار شفاف و همراه با او هستید. ولی این دیده شد که راهی را که دربر گرفته‌اید، دشمن موفق شد و یا در حال موفق شدن است یعنی شخصیت و یا سیاست مزدوران می باشد. این به نظر شما بسیار راحت است. حال آنکه جای گرفتن در داستان دوباره زیستن بسیار مشکل است.

به این مرد بی شرم می گویم؛ اگر می تواند انجام دهد، بیاید از شما حمایت کند. در عرصه‌های مختلف مدت زمان بسیاری است سرباز این نگرش بوده و به اصطلاح در برابر او مجادله کردید. خب پس این بیچارگی چیست؟ من اینقدر بی اهمیت هستم که یکی آمده با من بحث کرده و بگوید: «این جنگ زیاد ممکن نیست.» و یا زندگی مان را به بحث گذاشته و بگوید: «این طرز زندگی تو زیاد امکان پذیر نیست!» البته این را با اعتماد به شما و یا جهت فریب تان انجام می دهد. بایستی قابل درک باشد که در چنین وضعیتی یک کلمه حرف نمی زنم.

من در این موضوع آن هم با ذکر دوباره‌ی "من" می گویم همانگونه که خوب می دانم با چه کسی بحث می کنم، مرگ را نیز در نظر می گیرم. ولی اگر توجه کنید اگر بگویم می خواهد در مورد مقدس ترین چیز با من گفتگو کند، به عقل ابلیس هم نمی آید. در واقع، این واقعیت بیانگر امر دیگری است. در وضعیت "گما" بیش آمده و در اینجا به من تحمیل کند، اگر زنده اش هم نباشد می خواهد مرده اش را به بلای سر ما تبدیل کند. مادام که سال‌هاست جنگجوی کوهستان هستی، پرو و در آنجا برای خود گوری درست کن. من تو را نمی خواهم؛ در اینجا قبری برای به خاک سپاری کسی ندارم. زندگی طبق طرز خود را از من نخواهید. من در اینجا این طور زندگی می کنم. اگر می توانید در اینجا به سطح جنگیدن من دست بیاید بیاید. اگر این سطح را ندارید، آنگاه در اینجا به دنبال چه هستید؟

نه مرده و نه زنده تان را در اینجا نگه ندارید. حوزه‌ی من یعنی تنها این حصار نیست. من در وطن نیز در محاصره‌ام. چرا این را درک نمی کنید؟ با تنگ نظری و حيله بازی دهاتی شاید بتوانید امثال شهید عگید را فریب دهید ولی وضع من متفاوت است. من یک نیروی فوق العاده‌ی تحلیل زندگی هستم. راهکارهای من به اندازه‌ی که با تفکری بزرگ همراه باشد دارای تدبیر نیز می باشند. محاصره‌ی من هم بسیار مشکل است. برای من نیز مرگ فیزیکی همیشه وجود دارد، ولی از لحاظ مفهومی تا زمانی که بجنگم واقعاً هم درگیر شدن با من همچون راهکار بسیار مشکل است.

کسی که می خواهد مرکز PKK را بی اهمیت سازد من نیستم. مرکز شدن در کنار من بسیار سخت است. اگر می خواهید با من ملتتان شوید این را در قوانین حقوقی عادی نیز درک خواهید کرد از قوانین دولت که از آنها می ترسید بی امان تراست. حيله بازترین کس را هم دیدید، ولی قانون را درک نکرده.

کسی که می‌گوید PKK بی‌ام تمام حزب را با لگدی تنزل می‌دهد. همه را بی‌تأثیر کرده و بعد هم حق‌به‌جانب می‌گوید که «من می‌روم با او نیز جنگ را حل خواهم کرد و هم چگونگی محقق ساختن زندگی را به او نشان خواهم داد.» اگر توجه شود در اینجا بسیاری از شما نیز زیر نظر گرفتید، یکی از اشخاصی بود که تلاش نمودم با احترام‌ترین باشد. اکنون نیز با بسیاری از شما چنین برخورد می‌کنم. اما این نه بدین معناست که من شخصی هستم که مقدس‌ترین ارزش‌ها را به بحث می‌گذارم. این یک فکر اشتباه است! من به تاکتیک هم روی نمی‌آورم. تنها دارای هدف هستم. یعنی از خیلی قبل تابحال، کاری که چهل سال است خواهان انجام آن هستم؛ هر کس که به اینجا بیاید با او انسانی برخورد خواهم کرد و واقعاً هم ارزش قایلیم. با هم غذا، فکر و نیرو را قسمت می‌کنیم، ولی این نه بدین معناست که یک دزد مرا خواهد دزدید.

کسی وجود ندارد که به اندازه‌ی من، جنگ خلق را بی‌امان انجام دهد. ممکن نیست به اندازه‌ی من جنگ زیبایی را محقق ساخت. در کنار کسی چون من حيله کار، حيله بازی دهاتی ابلهی است، ولی باز هم این موضوعی است که بیش از همه به کار گرفته می‌شود. هر کاری را انجام دهید ولی در درون حزب و در محیط جنگ فریب‌دادن من از طریق فریبکاری فرماندهی، حيله بازی دهاتی و بازی‌های قدرت غیرممکن است. آنهایی که این برخورد را نشان می‌دهند که تا حد آخرمان، ما را عصبانی کنند برخی شخص و افراد نیستند، بلکه اکثریت آن را انجام می‌دهند. گویی آنکه به چشم فرو می‌رود. چیزی که از من می‌خواهند اکثراً فرماندهی است. دختر روستایی که الفبا را هم نمی‌داند خواهان فرماندهی است. احترام قایلیم، انجام هم می‌دهیم ولی این‌ها شرایط اجباری دارد که باید بر روی این شروط فکر کرد. روشنفکر خوشگذران نیز، یکی دو حرف یاد گرفته و همیشه بالا و پایین می‌گیرند. نه روشنفکران با افکارشان به اینکه چقدر کار می‌توانند انجام دهند می‌اندیشند و نه اقشار دیگر.

طبق خود جنگ روستایی- روشنفکری انجام می‌دهند. ایجادنشدن خط‌مشی پرولتار تنها در خط‌مشی دهاتی ممکن است؛ روشنفکر هم به‌جز دماغ‌کوژی چیز دیگری به فکرش خطور نمی‌کند. متوجه نیست که جنگ‌جو چیست. این را حساب می‌کند که «آیا می‌تواند با اتکای بر رتبه کمی بیشتر زندگی کند یا نه؟» روستایی نیز کمی می‌کوشد و حق‌به‌جانب می‌گوید: «در برابرت خواهان حقم هستم.» در این میان، از همه مهم‌تر با این برخوردها در عرصه‌ی نظامی در برابر دشمن، عمر یک‌ساعته هم ندارد. حال آنکه این فریبکار که در این آخر آشکار شد با پشت‌سرگذاشتن عگید و بنابراین از همه‌ی شما به من رسید. با گفتن اینکه «من قوانین جنگ را مشخص کرده‌ام» گویا مرا فریب داده و می‌خواهد به نتیجه برسد.

به‌جای کلمه‌ی الله کلمه‌ی سیاست را جایگزین کرده‌اید؛ چه از خودبی‌خودشدن دهاتی‌ها با کلمه الله، چه مدهوش شدن شما با کلمه سیاست؛ در میان آنها هیچ فرقی وجود ندارد. روستایی‌ها الله را همچون اصطلاح نمی‌دانند. تنها به‌عنوان واکنش خیالی هم باشد می‌خواهند با آن برخی چیزها را به‌دست بیاورند. اکنون سطح سیاست در ما این‌گونه است؛ یعنی با سیاست داخلی و خارجی حزب برخوردی کورکورانه صورت می‌گیرد. یک روستایی چقدر شب و روز با نام الله در کارش کوشیده و به نتیجه می‌رسد، وضعیت ملیتان‌های حزب‌مان نیز چنین است. البته نتیجه‌ی سیاست به شیوه‌ی الله روستایی صفر است. بعد

از آن می‌گویید "به بن بست رسیدیم، تنگ شدیم". سیاست در نزد ما ظریف‌ترین هنر است. ما این را کمی صحیح درک کرده انجام داده و می‌بینید که به نتیجه بخش است. در حالی که شما به غیر از حفظ کردن نام دیگری بر روی آن نگذاشته‌اید چگونه سیاست مدار خواهید شد؟

هر کس و در رأس مرکزمان به تنگ آمده و به بن بست رسیده است. یک عضو مرکز بدون یادگیری سیاست، تنها می‌تواند در مرکز PKK جای بگیرد؟ چه کسی به شما گفته مرکز PKK شدن راحت است؟ من سیاست را نه در سخن بلکه واقعاً معتقدم که آن را فرا گرفته و به منصفی عمل رسانده‌ام. سیاست برای من جذاب‌ترین و باذوق‌ترین هنر بوده و بدون آن غیر ممکن است. حتی هنری است که بدون آن نمی‌توانم نفس بکشم. در عرصه‌ی بین‌المللی نتایج مؤثر زیادی کسب می‌کنیم. اگر این صحیح باشد، پس چرا تلاش‌های شما اینقدر عاری از ذوق بوده و در داخل یا خارج حزب و مخصوصاً در میان خلق از شما نفرت می‌کنند؟ خلق چرا شما را دوست ندارد؟ شما در درون حزب نمی‌توانید حتی یک هسته را هم ایجاد کنید؟ ولی من به کجا بروم؟ به اندازه‌ی بی که علاقه‌ی دوست و دشمن زیاد است خلق نیز پایبندی فوق‌العاده دارد. خلق نادان است. شاید اینگونه مانند شما امکان خواندن و آموزش کادر را نداشته باشند. اما زبان سیاست ما را فهمیده و خود را فدا هم می‌کند.

سیاست حزب‌مان را نه مانند پایبندی به خدا و دینداری دروغین دهاتی حیل‌باز، بلکه واقعاً هم به اندازه‌ی بی که می‌دانید بدان مشغول شده و باثبات و درست باشید. در فیلمی که شرح حال سزار و اینکه کالیوس و پروتوس او را کشتند می‌باشد، هنگامی که جنگ روبه پایان می‌رود شکست می‌خورند. پروتوس در واقع شخص بسیار باارزشی است. می‌گوید: «برای نجات ناموس روم، سزار را کشتم». یک برده داشته با گفتن «تو تاکنون تمام دستوراتم را به‌جای آورده‌ی بی. به تو آخرین دستورم را می‌دهم.»؛ هنگامی که خواهان کشتن خود به دست اوست برده‌اش بسیار ناراحت می‌شود. زیرا کسی است که تا پایان مرگ پایبند اوست ولی اعتراضی نمی‌کند. بعد از مرگش نیز آنتونوس آمده و می‌گوید: «بسیار حیف شد. نبایستی اینگونه می‌مرد.»

این‌ها را به‌همین دلیل بیان می‌کنم. او نیز یک فرمانده بود. توطئه‌اش را عملی نمود ولی بی‌ثمر بود. اما حداقل مرگی بلندمرتبه داشت. پیش افراد ما این هم وجود ندارد. انسان بایستی کمی هم بداند که چه می‌کند. من نمی‌گویم در جنگ نمیرید اما می‌گویم مرگ‌تان در جنگ بایستی معنادار باشد. اگر می‌خواهید راه را بر روی یک مرگ با معنا هموار سازید، تلاش بزرگی را به خرج دهید. این نیز بخشی از آن است. این چنین با حیل‌بازی دهاتی می‌توانید در کدام جنگ برنده باشید؟

من نگفتم که خود را در این وضعیت دشوار دچار کنید. هنگامی آمدن شما به این حوزه و رفتن‌تان از اینجا مگر دعوت‌های من چنین هستند؟ اگر جدی نمی‌گیرید دست کم خوب اعتراف‌گری کنید. اعتراف کاران هم کم مانده است از ما ببخشش بخواهند؛ حال آنکه هر روز هم می‌خواهند. در این صورت شما چرا اینقدر بازی می‌کنید؟ اگر هیچ‌قدر نیستید، حداقل به‌مانند من به جنگ نان بپردازید؟ اکنون تمام اساس مادی دعوی من به‌خاطری ساده‌ترین نوع زندگی است. حداقل نیز اینقدر هم حق دارم. مگر نه؟

این قدرت و شرف همه‌اش مال شما. من برای خودم هیچ چیزی نمی‌خواهم. مساله ناموس بسیار مشکل است، اگر ناموس و غرور و شرف خلق نباشد انسان با شما یک روز هم نمی‌ماند که! از رفاقت و از این گذشته از صفات عظیمی همچون فرماندهی هیچ چیزی درک نمی‌کنید. آن وقت با شما چه کنم؟ شما را به جنگ می‌فرستم نمی‌شود پس به کجا بفرستم؟ دزد چه می‌گوید: «زمینه را یافته است.» پس زمینه‌یی که از آن بحث می‌کند چیست؟ تنها در داستان دوباره زیستن می‌توان به جنگ شرف، هویت و رهایی خلق چشم دوخت. انسان هر چیزی را می‌دزدد ولی آیا به خاطر گذشته و آینده‌ی یک خلق، به هر چیزی چشم می‌دوزد؟ مگر انسان با این‌ها این همه بازی می‌کند.

جوهر سوسیالیسم جنگجویی رنج است

طبقه‌ی مزدور به طوری وحشتناک درگیر دام است. برای این نیز گویی خائن به دنیا آمده؛ مزدوری و حتی فراتر از آن هوسرانی تا گلوش و سلول‌هایش رسوخ کرده است. هوسران‌ها هم ارزشی ندارند. حتی اگر فرومایه‌ترین انسان‌ها را نزد خود آورده، آموزش داده و با آنها کمی تلاش به‌خرج دهم واقعاً هم بسیار باارزش خواهند شد. قطعاً نتیجه‌بخش خواهد بود. من به این نتیجه رسیدم. اکنون اگر کسانی را که در کاباره بوده و یا به دلیل بیچارگی در خیابان‌ها به این وضعیت افتاده‌اند بیاورید؛ کمی شرف داده و موجب شوید که راه زندگی را در پیش بگیرند، مطمئنم به شکلی باورنکردنی تنظیم خواهند شد. برای همین، با گفتن "آیا اگر اعضای حزب را از دورریخته‌های جامعه و از میان اقتشاری که بسیاری از آنها را هوسران می‌نامیم بگیریم؟" فکری به نظرم می‌آید؛ به دلیل این شخصیت‌های موجود و از به‌بازی گرفتن ارزش‌هایی که هیچ نمی‌توان با آنها بازی کرد. اگر آن فرومایه‌ها را آموزش بدهی هرگز به بازی نخواهند گرفت، بلکه تا به آخر صادقانه بایند خواهند بود. ولی در میان ما کسانی که به بازی می‌پردازند بسیارند.

هنر جنگ را به‌طور قطع در مقابل پول و یا از راهی دزدانه تحقق نمی‌بخشیم. در PKK یک جوانمردی وجود دارد؛ در جنگ، شربت شهادت را نوشانیده است. ما صد درصد مجبور به درک آن هستیم. خیانت، دزدی و بدون ادای حق آن فرماندهی غیرممکن است. ولی شما خیلی راحت معنایش را با زمین یکی می‌کنید. می‌گویید: «ممکن است انجام گیرد.» حتی به فرماندهی که به اصطلاح نامش مشهور شده بنگریم. ما در برابر دولت ترکیه جنگیده و خواهان برخی حقوق خود هستیم. این حق ما بوده و به طور مطلق باید بگیریم. اگر نگیریم نخواهند گفت که انسان هستند. پس دزدیدن ما از خودمان و رسانیدن به دولت به چه معناست؟ هموار کردن این راه آگاهانه یا ناآگاهانه یعنی چه؟ اگر بگویید: «به این هم فکر نمی‌کنیم» پس به‌جا و مناسب است گفته شود "دزد و آن فرومایه‌ی توی خیابان از شما باارزش‌تر است".

اگر وجدان داشته باشی، با رنج‌های من در PKK حتی با ما چه می‌کنید بکنید، اما به نظر من شهدا بر من مقدم‌تر هستند. یعنی وصیت‌های آنها و برخی ارزش‌های پرمفهوم آنها وجود دارند. شاید ضعیف

هم بوده و به تمامی حق زندگی را ادا نکرده باشد ولی در نزد ما می‌تواند با نام مزار شهیدان در درون یک اصطلاح جای بگیرد. در صورت زیر پا گذاشتن این‌ها در دست‌مان چه چیز سالمی باقی خواهد ماند؟

اگر بر اساس این‌ها می‌خواهیم کمی صحیح‌تر زندگی کنیم این ادراک به‌میان‌آمده نایستی وجود داشته باشد؛ جنگیدن با این همه ارزش، انحطاط ارزش‌ها، دزدیدن رتبه! هم فرمانده می‌شوی و هم اینکه لزوم‌اتش را هیچ‌به‌جای نمی‌آوری؟ خب جواب مرکزمان را داده، شما را هم با هر شیوه‌یی به‌کار گرفته و اکنون آمده با من این موضوع را به بحث می‌گذارید که "جنگ را به نتیجه برسانید". انسان مجرم، فریبکار و فاسد می‌شود ولی به‌جای انجام این کارها اگر توطئه‌چینی خوبی می‌کردی بسیار بهتر بود. بحث کردن این موضوعات با من؛ یعنی گفتن شهادت‌ده‌ها هزار انسان بی‌فایده بوده است. مگر بزرگ‌ترین ادعای دشمن این نیست که "بیهوده مریدید؟" مگر گرفتن هر چیزمان از دشمن بر این مبنا نیست؟

به‌علاوه با ما بحث زندگی و به اصطلاح نگرش زندگی را خود انجام خواهد داد. زندگی‌ای که تنظیم می‌کند چیست؟ در شهر آمد چند زن را که پلیس ارزان به‌کار می‌گرفت به پیشش فرستاده‌اند، آن را هم تحت عنوان "زندگی جدید" به زیباترین دختران و یادمان آزادی PKK و به جوانمردانش تحمیل می‌کند. مگر گناهی بزرگ‌تر از این وجود دارد. من این را به‌عنوان یک موضوع عادی هم در نظر نمی‌گیرم. این در تمام کتاب‌های مقدس [بزرگ‌ترین گناه است. مگر در سیاست از این پست‌تر و کیفیت‌تر ابزار فرومایگی وجود دارد؟ اما به شما ارایه شده و به‌راحتی پذیرفته‌اید.

فرمانده‌ی مشهورمان با گفتن «تو زیستن را نمی‌دانی» گویا در این مورد با من بحث خواهد کرد؛ حیرت‌زده خواهیم شد! که "من زندگی کردن را نمی‌دانم؛ من زندگی با دختران را نمی‌دانم." یک افترای باورنکردنی! در دنیا شاید تحت عنوان خدایان، سیاستمداران و فیلسوفان، بزرگ‌ترین دروغ و ناحقی است که می‌توان انجام داد. آن هم ای کاش واقعاً هم کسانی می‌بودید که زیستن را می‌دانستید. آنگاه به این سخنان‌تان معنی داده و شاید خیال‌م راحت می‌شد. نه تنها زندگی با زن بلکه اکنون نفس کشیدن و زندگی در وطن‌تان را نمی‌دانید. کمی کوشیدم این را به شما یاد بدهم ولی اکنون تمام بازی بر روی این است. فروتن باشید؛ نگاه کنید آیا در میان‌تان پیرترین و زحمتکش‌ترین فرد هم جسارت چنین زیستنی را داراست؟

باشد تمام ترسوها و رفرمیست‌ها را به کناری بزنید. شب و روز میکروفون در دست، کسی که با اعلامیه‌هایی که از هلی‌کوپترها پخش می‌شوند می‌گوید "جوانان بیهوده می‌میرید جان خود را تلف نکنید" مگر آن زبان رژیم جنگ و ویژه نیست؟ این یواش یواش و بدون آنکه احساس کنید به شما قبولانده می‌شود. یکی از موضوعاتی هم که بیش از همه عصبانی‌ام می‌کند این است. یک جنگجوی عاقل نمی‌آید و نمی‌گوید تو ما را فریب دادی تو چگونه با واقعیت جنگ‌مان بازی می‌کنی؟ تنها یک فرمانده مشهور و با‌بهرت PKK توانست این تحلیل را انجام دهد. بالعکس اگر من نباشم اکنون مدت زیادی بود که همه‌ی شما سر‌باز او شده بودید.

آن دزد چیزهایی را که از PKK گرفته تحت عنوان برخی خرده‌پاره‌های زندگی می‌پاشاند؛ در صورتی که یک ذره رنج هم نکشیده است. در واقع تمام رنجش این است؛ تمام اندوخته‌ها را دزدیده و

برای خود در میان سلاله و احباب گروه خود پخش می‌کند. دزدان هم فوق‌العاده‌اند ولی رنج دزد در نتیجه در حوزه‌ی اجتماعی به‌عنوان دزدی تحلیل می‌شود. ولی این حلال‌بودن و برحق‌بودنش را نشان نمی‌دهد. می‌توان گفت یک دزد بسیار با استعداد، تیز و حيله‌باز است. ممکن است بتواند مرا هم از من بدزدد. ولی این بزرگ‌بودن دزد را نشان نمی‌دهد.

می‌توانیم در مورد کلمه‌ی دزدی اندکی تأمل کنیم؛ تمام جامعه‌ی طبقاتی با دزدی آغاز شده است. تمام ظلم‌ها، شکنجه‌ها و بی‌رحمی‌ها در تحلیل آخر بر اساس دزدی به‌وجود آمده‌اند. به‌عنوان ملت و خلق تمام امکانات ما از طرف دزدان ربوده شده و امروز آنها به‌عنوان یک نیروی ظالم در برابرمان قد علم کرده‌اند. از دزدان و ظالمان چیزهایی گرفتیم. یکی از دزدان داخل ما در مقام رییس این‌ها با نام مدیر اختیارات می‌گوید: «برو تو را از تو دزدیدم». حتی در بازی که بدان «علی چنگیز» می‌گویند هنگامی که از او حساب خواستیم که چگونه دزدی کرده است ناگهان به زمین افتاد. در واقع، دزدها اینگونه‌اند. وقتی که در حین ارتکاب جرم دستگیر شدند هر چیزشان تمام می‌شود. مگر تو جانور نبودی؟ هر کسی را به سزای اعمالش رسانیدیم؛ چرا حتی با یک کلمه توان دفاع کردن از خود را نمی‌بینی؟

برای همین گفتم جوهر سوسیالیسم جنگجویی رنج است. هنگامی که گفتم PKK نیز یک جنبش سوسیالیستی است بیهوده این کلمات را به کار نبردم. رهبری سوسیالیستی من یک رهبری مافیایی نیست. بایستی به این‌ها را پی می‌بردید، ولی اکنون نیز ۹۵ درصد شما این را درک نمی‌کند. حيله‌بازی‌های دهاتی با نیت خوب نیز ریشه دوانده است. مطمئنم که این‌ها با این وضع‌شان بسیار ارزان خواهند مرد. در جامعه‌ی ما تمامی جنگ‌ها و دعوای روستا بر محور خانواده بود. و همه‌اش بر سر مال و ملک و حتی گربه و سگ بود؛ یعنی بر سر یک سبب دزدی بود. حال نیز این را بر ما تحمیل می‌کنند. شاید هم خوشش می‌آید که با من جنگ را به بحث بگذارد، مرا عصبانی کند، بگویم که جنگ نکن، آن را به اجرا درخواهم آورد و حتی از رشته‌خواهم انداخت. من نیز دچار این بازی نمی‌شوم.

در فلسفه‌ی جنگ من، یک قطره خون، بیجا و یا خارج از قوانین ریخته نخواهد شد. اگر خون ریخته شود در جای مناسب ریخته خواهد شد. کسی که بخواهد جنگ خود را تحمیل کند من نیز امکان ندارد که او و خواسته‌هایش را بپذیرم. من جنگ خود را خودم تعیین می‌نمایم؛ قوانین پیشرفت جنگ و تمام اعمالش را من تعیین می‌کنم. حال آنکه لازم نیست تمام این جنگ را به وسیله شما انجام دهم.

پیشبرد جنگ آزادی در کوردستان، از این گذشته در آوردن آن به سطح تصمیم به چه منجر شد. حقی قرار چرا به من ارزش بسیاری می‌داد. او یک پراکتیک مرا دیده بود. در آنکارا حتی خانه‌اش را هم می‌دانستم، در «باهجلی اولر»^{۶۳} بود. روزهایی بود که تصمیم این مبارزه را گرفته بودم. روزهایی بود که فکر می‌کردم انگار تمام مشکلات بر سرم ریخته شده‌اند. اگر این مثال را به یاد بیاورم شاید بهتر درک کنید. هنگامی که با دو کلمه دست به تبلیغات زده بودم - خانه‌ی دو درب بود - هر دو درب را گرفتیم و تا نزدیک گوشش خم شدم؛ «من به تو چند کلمه را خواهم گفت.» چیزهایی که امروز دنیا و عالم

^{۶۳} نام یکی از محله‌های قدیمی آنکارای ترکیه

می‌داند، در آن زمان کسی نمی‌دانست. اولین عملیات بزرگم این است. با عنوان اینکه اگر باد این کلمه‌ها را از خانه خارج کرده و دشمن بشنود، زره ترک می‌شد.

در آن روزها به یکی دو نفر یکی دو چیز را گفتم. روز دیگر متوجه شدم که نمی‌توانم تحمل کنم. توجه کنید این عملیاتی آنچنان بزرگ نیست؛ بسیار عادی و سطحی بوده و شاید امروز دیگر بدان بخندید. ولی تحمل نکردم. دیدم نمی‌توانم سرپای خودم بایستم، به لرزه می‌افتادم. در آن وقت حقی قرار در آن خانه بود. به تمامی یک کابوس بر رویم سایه گسترانیده بود. درب را باز کردم. دو متر جلوتر تاخت‌و‌خواب وجود داشت. با تمام نیرویم خواستم به تاخت‌و‌خوابم برسم. در آن وقت قبل از برداشتن یکی دو گام به فکر فرو رفتم. حقی آمد مرا به تاخت‌و‌خوابم برد. ولی این، اولین و آخرین افتادنم بود. بعد از آن نیفتادم، ولی این با مبارزه مرتبط بود.

برای اینکه معنی این تصمیم جنگ در زندگی ما چیست؟ را تا حدودی نشان دهم، بیان می‌کنم. یعنی گفتن دو کلمه و گرفتن تصمیم یک مبارزه ساده، گویی مرا به سنگ تبدیل کرد؛ آنقدر مشکل بود. بعد از آن جنگ، رنج و رنج نیز جنگ را تعیین کرد. تلاش‌های باورنکردنی این طرز و رویه به آن روزها مربوط است. با وحشت کار اهمیت و معنی آن مستقیماً رابطه دارد. ما این جنگ را از آنجا شروع کردیم؛ و این چنین تا به اینجا رساندیم. در جایی که به سوی موفقیت‌های مهم حرکت می‌کردیم؛ در مهم‌ترین مرحله‌ی یک خلق، مرحله‌ی بی که یک مادر حتی چند فرزندش را داده و لهله سر می‌دهد و جنگ را این قدر نهاده‌ی نه کرده‌ایم، شخصی که دادرسی او را انجام دادیم، به من حمله‌ور شده و می‌خواهد این تئوری را به بحث بگذارد که: «در این جنگ خطا وجود دارد در واقع این جنگ نمی‌شود!»

صد در صد از ما یاد گرفته که می‌گوید «هر چیزم را از حزب آموختم» هر چیز را از ما فرا گرفته‌اند که تمام فرماندهان‌مان اینگونه‌اند؛ کسی که نمی‌تواند حتی یک میخ را هم بکوبد، یک دو کلمه حرف هم بزند، اکنون فرمانده شده است. با من بحث جنگ نکردن و پایان دادن به جنگ را انجام می‌دهد. پس در این سال‌های اخیر آمریکا جنگی که به گفته‌ی خود بیشتر بدان مشغول شده یعنی این جنگ ضدانقلاب، جنگی که جمهوری ترکیه به لحاظ تاریخ خود می‌گوید: «۳۰۰ سال است که این قدر با مشکل مواجه نشده‌ایم.» چگونه ممکن است این جنگ را آن هم گویا با فرماندهی نظامی متوقف کنی.

به او سر به هوا هم نمی‌گویند. در واقع طبقه و هوسران هم نمی‌گویند؛ آنها در کنار او مثل فرشته‌اند. اگر شما از یک چیز یاد گرفته‌اید؛ ارزشش را تقدیر کنید. خود را همچون نیرویی تلقی کرده و دوباره بیان می‌کنم که هیچ کس از قدرتمند شدن شما نمی‌هراسد. ولی در جنگ قوانین وجود دارد. همیشه از قرون اولیه و وسطا برای شما مثال می‌زنم. کار شما همیشه حمله‌بازی دهاتی است. حتی بدتر از آن حمله‌بازی پیرزانه با این نمی‌توانید خواهان فرماندهی و جنگجویی شوید. مگر ممکن است که با یکی دو کلمه برای من توجیه کنید؟ صد در صد خواهید گفت که توان‌مان را از شما گرفتیم؛ اسلحه و هر چیز را می‌گیریم. هنگامی که کمی پرواز هم نمودیم خواهید گفت که من خیلی بزرگ شدم!

کسانی که مانند یک بدبخت پیشم می‌آیند بعد از مدت کوتاهی می‌گفتند؛ «ما مستقیماً در حال درآمدن به شکل شخص دوم هستیم ولی برای اینکه به شخص اول تبدیل شویم، این رهبری می‌کوشد که

جلوی مان مانع ایجاد کند.» مثلاً ده سال قبل کورجمال آمده بود. در مکان آموزش در لبنان در حال گردش بودیم. هوا خوب بود. بهار هم فرا رسیده بود. وقتی که من او را دیدم گفتم "چقدر کودک زیبایی! این چنین بچه روستایی محروم را پرورش می‌دهیم." حال آنکه فریب حماقت رفقا را خورده بودم. بعدها فهمیدم یک حيله باز دهاتی و دزد است. به او هر چیزی را یاد می‌دادم. می‌گفتم "اگر این به میهن برود حتماً به خط‌مشی جنگی مان فایده خواهد رساند." مگر او نیز به این سطح رسیده است که بعدها می‌نویسد و می‌گوید: «من به‌طور قطع قانع شده‌ام که شخص دوم باشم.» تمایل مرا چنین درک کرده است. بعدها در درون پراتز نوشته بود که «کشتن رهبری از روی نزاکت.» من نیز با تعجب گفتم این جمله یعنی چه! کشتن با نزاکت این است؛ با حيله‌بازی دهاتی کارهای مان را به تصرف درمی‌آورد. بعدها متوجه شدم که سر راه اروه-شمزینان خود را مخفی کرده است. وقتی آن بیچاره‌ها می‌آیند بدان‌ها حمله کرده و وسایل شان را از آنها می‌گیرد. احتمالاً چنین زندگی‌ای را پسندیده و هنگامی که ما امکانات زیادی را به بوتان فرستادیم چنین به شکل مهاجم درآمد است. عاقل بودن او از روز اول تصاحب PKK بوده است. سپس هم اینگونه شد. یکی دو بار دادگاهی شد، خواست فرار کند. بعد هم به‌طرز بسیار ناگواری کشته شد؛ در هنگامی که به تمامی فرمانروایی دهاتیانه‌ی خود را اعلام و فرار کرد کشته شد. می‌گویم به چنین قدرتی تبدیل نمی‌شود. به کارگیری این کلمات در درون ما اشتباه است. این را هم نوشته بود: «برای ما یک روز پادشاهی از تمام زندگی بارزش تر است.» چگونه یک روز پادشاه شدی؟ آن را نیز مبالغه نکن. این تنها یک مثال است. کسانی مانند تریزی جمال بسیارند.

می‌آیند با دزدیدن نیرو می‌خواهند بر هر چیز حاکم شوند. به‌خصوص هیچ کاری هم انجام نمی‌دهند. حتی یک تنظیمات و عملیات هم وجود ندارد؛ «بگذار نوبت به ما برسد.» چه شده که می‌خواهد رهبر شود! بچه‌ها هم فکر نمی‌کنند که اینگونه راحت رهبر شوند. متوجه بچه‌ها باشید. بچه‌ها به کسانی که به آنها چیزی داده و می‌آموزند فوق‌العاده پایند می‌شوند. اکنون داستان ما اینقدر عجیب است. حواس‌تان را جمع کنید. از این هوس‌ها دست بردارید. تمام این‌ها بدنیت و جاسوس نبودند. جنگ درون حزب، جنگ رنج ما و از این گذشته، سوسیالیسم را هیچ درک نکردند.

امروز، بارزانی عمل دزدی را انجام می‌دهد؛ استاد فکری و آخرین رهبر بزرگ آن بارزانی است. سال‌های زیادی است به آنجا می‌رود. رهبران دهاتی که در بوتان نمی‌توانند کاری کوچکی از پیش ببرند، برای رهبری به آنجا می‌روند. در کوردستان چهل سال است که تمام خیانتکاران بدانجا می‌روند. اما مساله‌ی در میان است؛ جنگ ادامه دارد. صدها سال است چیزهایی را از خلق دزدیده‌اند، ایجادهایی وجود دارند که خائنان و با‌پست‌فطرتانه‌ترین شکل مزدوری بر روی خلق به‌وجود آورده‌اند، لذا این قرارگاه را کمی به خود نزدیک کردیم.

آخرین مزدور داخل ما در این جنگ به دولت ترکیه اعتماد کرد. اکنون دولت مثل آنکه چیز بارزانی پیدا کرده می‌گوید که: «امان! این‌ها PKK را نابود می‌کنند.» این‌ها نیز می‌گویند: «امان! اگر دولت نباشد ما نمی‌توانیم یک ساعت هم بمانیم.» به‌طور متقابل به این نتیجه رسیده‌اند. بنگریم شاید ما را هم شکست دهند. ولی دزدی این (بارزانی) روشن است. وضعیت جمهوری ترکیه در دنیا و این خائنان در

خاورمیانه آشکار است. در حالی که چنین خیانتی را هیچ کس و هیچ بک از ملل خاورمیانه نمی پذیرند، این ها چگونه قبول می کنند.

تنها اسراییل وضعیت دولت ترکیه را می پذیرد. او نیز به این دلیل قبول می کند، چونکه چالش هایی با عالم اسلام دارد و برای گسترش خیانت در آن، او را به کار می گیرد. همین قدر ارزش دارد؛ یعنی نقش یک خائن؛ ایفای نقش خیانت در برابر خلق ها و ملل مسلمان! در دنیا برای ترکیه یک وام دوریالی باقی نمانده است. به بارزانی نگاه کنید. تمام شکرش قتل چند PKK یی است. دیگر به جز این هیچ مهارتی برایش باقی نمانده است.

پس قدرت دهاتی درون ما یا دارای صاحبان و یا آگاهی می باشند. مثلاً؛ کسی مثل "سادات اوجاق" می گوید: «اگر دولت مرا اعلام کند تشویق خواهم کرد.» می گوید: «مجلس در مورد من تصمیم لغو مصون از دست یازی را صادر کرده، آن را هم تشویق می کنم.» مگر بتوان به این اندازه خائن بود. بارزانی می گوید "بڑی (زنده باد) جمهوری ترکیه". مایه شگفت است! این شعارهایش را تلویزیون هم پخش می کند. فکر نکنم که در هیچ یک از احزاب ترکیه این شعار را سر داده باشند. من حتی در میان آنها نیز به چنین چیزی برخوردیم. واقعه یی که روی داده نشانگر سطح این خیانت است.

جنگجویان دهاتی در میان ما آنقدر زیادند که روستایی-روشنفکر آنقدر مهم نیستند؛ بدتر و بدتر همدیگر را دیده و متحد شدند. به غیر از اشتباه چیزی دیگری را درک نکرده اند. وقتی این ها را می گویم منظورم این نیست که شما بددینت بوده و یا هیچ چیزی نمی دانید و یا در معنای کلی و یا درستی کار نمی گویم. من در اینجا از هنر قدرت و جنگ بحث می نمایم. می دانید که سیاست یک هنر است. جنگ نیز یک هنر است؛ آنها جزو ظریف ترین هنرهایند. از همه مهم تر هنر جنگ در نزد ما شاید طبق خود یک هنر باشد؛ بی نمونه است. این قدر ظرافت می خواهد. بدون به جای آوری لزومات این مهم، همراه با آن به اصطلاح حيله بازی دهاتی و دماغوژی روشنفکری پای به این عرصه نگذارد.

می توانید خودانتقادی کنید. این کلاهبردار هم بک اعتراف صمیمی کند. در حالی که این همه از ما دزدی کرده و هر چیز را زیر و رو ساخته، تنها چیزی که من می خواهم یک اعتراف صمیمی است. ما انتقام جو نیستیم. ما نمی خواهیم با هیچ کس هم شوخی کنیم. دختران هم می توانند به شخصیت های شرافتمندی تبدیل شوند. ولی به قانون، راه و نقشه ی آن توجه کنید. اولاً تربیت را پذیرفته و بایستی متواضع باشید. مثلاً به برخی تلاش های سیاسی-نظامی و... بایستی از جان و دل ارزش بنهید.

(...)

برخی ها اینجا و حتی مدیریت مان را نمی پسندد. هر چیز طبق میلش نیست، ولی فکر کنید وضعیت ما از وضعیت فرزندان یک کشور مستعمره بدتر است. زیر قتل عام بر روی ما انجام گرفته. می توانید نپسندید ولی چه از دست مان برمی آید؟ من حتی با یک نان و پلو جشن می گیرم و اگر یک امکان کار کردن بیابم مگر دیگر چه بخواهم؟ تمام این ها مثل آنکه یک هیچ است؛ با زد و خورد با همدیگر، کسی کسی را نمی پسندد. آیا یکی دو احساس سرپوش گذاشته شده و چند غریزه ی کهنه و بو گرفته وجود دارند که به دنبال ارضای آنهاست. وقتی که آن هم ممکن نبود، در پی با مشکل سازی برای تمام کادرها و حتی من

می‌باشد. بایستی از این وضعیت روحی ساده‌لوحانه بیرون آمد. این با جنگ قدرت، فرمانده شدن و مدیریت هیچ ربطی ندارد.

اینقدر مرتکب خطای سطحی می‌شوید. حتی بزرگ‌ترین مرتکب شده را هم می‌بینید. آمده و با من جنگ را به بحث گذاشته و می‌خواهد به پایان برساند. از همه مهم‌تر، این را در مورد صدها و هزاران نفر به اجرا درآورده است؛ به بدترین شکل از جنگ به در آورده و دشمن را به بلای سرمان تبدیل کرده است. در آخر به آمانوس رفته و گفت؛ «من می‌روم به آنکارا هجوم خواهم کرد. نه بروکرات باقی می‌ماند نه ژنرال. حتی کسانی را هم که در دریا هستند خواهم کشت». من هم از این ترسیدم که شاید بسیار ضربه وارد کند و اینکه نتایجش را چگونه تحمل خواهم کرد. بعد هم می‌رود و می‌گوید؛ «اگر دشمن آمد فرار کن. نبایستی تنها یک سرباز و جاش کشته شود». خب تو می‌خواهی ما را در کدام بن بست رها کنی؟ حال آنکه سال‌ها این کار را عملی کرده است. این یک شخص است ولی در این آینده، خود را ببینید.

وقتی که تحت عنوان حزب اولین بار دو کلمه را بر زبان آوردم آنقدر سختی دیدم که انگار دچار افتان و خیران می‌شوم. حقی که بجهی دریای سیاه است، وقتی که آن وضع مرا دید تصمیم گرفت و به عنوان فداکارترین و پر تلاش‌ترین رفیق با ما کار کرد.

یک هفته قبل از شهادتش من به پیشش رفتم. اگر چگونگی زندگی‌اش را به یاد بیاورم شاید بهای ارزش‌ها را بدانید. یک خانه‌ی حلبی را با یک اتاق پیدا کرده که نیمی از آن سرپوشیده بود. بر روی آنجا که بی‌صاحب بود نایلون کشیده بود. پنج ده جوان را پیش خود آورده بود. هم صبح و شب، غذا، جای و زیتون بود. حقی به آن جوانان آموزش می‌داد. اولین گروه‌شدن ما در عنتاب این‌گونه آغاز شد. حقی همانگونه که می‌دانید بعدها چند عملیات هم انجام داده و اولین کسی است که از طرف دشمن مورد هدف قرار گرفت. او اینگونه با من رفیق شد؛ برای حزب چنین تلاش کرده و شهید گشت.

جنگ و رنج PKK این است. شما جنگ رنج PKK را به کناری وامی‌گذارید. بدون هیچ تلاش و جنگی خواهان فرمانده شدن است. حتی در بالاترین سطح موجب تباهی جنگ گشته و به این هم فلسفه زندگی می‌گوید. تمام سلاله‌اش در آنکارا خودش هم در آمد؛ انگار یکی در پایتخت ترکیه و یکی هم در پایتخت کوردستان. آغایی و پادشاهی را اعلام می‌کند که من مانع شده‌ام! این (شمو) در موارد سیاسی و نظامی با من بحث کرده و احتمالاً به من ذره‌یی را هم خواهد داد. مساله‌یی باورنکردنی ولی حقیقت این است.

بارزانی خود را چه می‌پندارد؟ ملک است؟ "حکم‌دار هر چهار بخش کوردستان." ولی حاکم یک بخش هم نیست. اگر تمام نهادهای استعمار از او حمایت نکنند، ممکن نیست ۲۴ ساعت تحمل کند. مگر تنها امروز؟ از زمانی که آنها را می‌شناسم اینگونه‌اند. بزرگ‌ترین خانواده‌ی دزد هستند. خانواده‌یی که صدها هزار کس را خائنه به قتل رسانده و میلیاردها و تریلیون‌ها را از فقیرترین و گرسنه‌ترین انسان‌ها چاییده‌اند. یک سلاله‌ی بی‌کفایت است. می‌خواهند در درون ما نیز یک سلاله تشکیل دهند. در این پیش‌نویس چه آمده بود؟ هر چند پیش‌نویس مزدوران هم ممکن نیست؛ می‌گوید: «هنگامی که در

روستای مان بودم پدرم حتی نمی‌توانست برایم تکه‌های نانم را از زباله جمع کند. زیرا من چرکین و کثیف بوده و اخراجم کرده بودند.» مادام که زندگی‌ات را اینگونه شرح می‌دهی، چرا این ارزش‌هایی را که در داستان دوباره زیستن به وجود آمده این چنین و حشیاانه به هدر می‌دهی؟ مساله چیست؟ انتقام می‌گیری. عکید به احتمال زیاد با توطئه او شهید گشت. او همچون یکی از زیباترین انسان‌های دنیا تنها به دلیل اینکه گفته بود «حیله‌بازی دهاتی را به کناری بگذار؛ با خط‌مشی این حزب بازی نکن» نابود شد. این موردی و حشتناک است. بعد از آن نیز صدها و هزاران کس را به کشتن می‌دهد؛ آگاهانه و یا ناآگاهانه مهم نیست. پس از آنکه سیستم، روح و شخصیت این باشد هر چیز به شکل مدل بارزانی و یا با مدلی مشابه محقق خواهد شد.

شما از من زندگی می‌خواهید؛ از من توان و رتبه می‌خواهید؛ می‌دهیم ولی نمی‌توانید نقش‌تان را بازی کنید. حتی توان درک کردن‌تان نیز پیشرفت نکرده است. روشنفکر کورد از من توان می‌خواهد؛ مزدور هم می‌خواهد؛ اعتراف کننده هم می‌خواهد؛ چگونه به شما توان بدهیم؟ ما هم یک انسانیم؛ صاحب رنج هستیم. کسی که می‌خواهد ای کاش خواسته‌اش را درک کرده و لزومات به‌جای آوردن آن را می‌داند. آری موضوعی است که برای دیوانه‌نشدن ما را با مشکل روبه‌رو می‌سازد.

اگر رهایی ملی و سوسیالیسم تحقق یابد، با چنین جنگی در درون حزب‌مان رابطه دارد. هر سازمانی که این جنگ را انجام ندهد اگر قدرتمندترین دولت دنیا هم باشد به تجزیه و شکست محکوم است. من نبود نشدم، آن را تابع تحلیل قرار دادیم. نه تنها دشمن روبه‌روی مان، بلکه آمریکا، امپراطور دنیا و خائن را هم تحلیل نمودیم. تمام شما را نیز تحلیل کرده و از نیروی مان دفاع خواهیم کرد.

این‌ها یک داده‌اند، بایستی اساس بگیرید. تجزیه نشدیم، تحلیل کردیم. مقاومت، عدم تسلیمت، برحذر نشدن از جنگ و گسترش آن اساس است. این‌ها را نمی‌توان به بحث گذاشت. در این موضوعات اصلی مرتکب خطا نشوید و با این ارزش‌ها بازی نکنید.

نباید هیچ‌یک از ارزش‌های کادرهای رده‌بالا و رده‌پایین را که مقاومت‌گر، جنگجو و سازمانده هستند به بازی بگیرید. می‌خواهید فرمانده شوید؛ علاوه بر برداشتن یک گام به پیش، باید قول بدهید. می‌خواهید در مدیریت جای بگیرید، باید بگویید: «من نخواهم گذاشت که این ارزش‌ها کوچک‌ترین لطمه‌یی بخورند. هر چیزی که از دستم برآید، برای افزودن ارزش به ارزش‌ها تلاش خواهم کرد.» ولی اگر این‌ها را انجام نداده و با شکست‌های جدی مواجه شوید قبل از آنکه حزب تو را دادگاهی کند خودت، خودت را دادگاهی کن. اگر شخصی درست و باثبات هستی، بایستی به‌جز این به چیز دیگری فکر نکنی.

ما در برابر شما احترام و دوست داشتن بزرگی قایل می‌شویم. می‌خواهیم به‌طور حتم، شما را به رده‌ی شخصی باناموس و باشراف ارتقا دهیم. این جنگ بدین دلیل است. هنگامی که آغاز شد نیز اینگونه بوده و در زمان پایان نیز این امر صورت خواهد گرفت. یا هیچ زندگی نخواهیم کرد یا به‌طور قطع، زندگی را اینگونه تحقق خواهیم بخشید. راه میانبر این وجود ندارد. راه میانی به دلیل شرایط نامناسب از بدترین راه‌ها هم بدتر است. این را به‌شیوه‌ی علمی به اثبات رسانده‌ام. شدت جنگ بدین دلیل است. بدتر شدن از

کسانی که هزار بار به دام افتاده‌اند مگر چیزی است که بتوان تحمل کرد؟ دلیل برپا کردن قیامت از طرف من، بازی شما با ارزش‌های جنگ و حزب است. کمی تلاش کنید که با احترام به من گوش دهید. من هیچ‌یک از ارزش‌های شما را اسراف نمی‌کنم، واقعاً هم به دست می‌آورم. برای من یک ذره نان هم بسیار با ارزش است، دور نمی‌اندازم. یک دستمال کاغذی را با یک بار استفاده به دور نمی‌اندازم. شاید شما یک بار از آن استفاده کنید ولی من ده بار از آن استفاده می‌کنم.

حال شلیک کردن صدها گلوله بدون اینکه به هدف بزنید، برای من از هوسرانی هم بدتر است. به نظر من دادن آن سلاح‌ها به دست دشمن جرمی است که نمی‌توان بدان فکر نمود. از دید من، بدون صرف هیچ رنجی به کارگیری آن انسان‌های بزرگ جرم و حشتناکی است. تمام این‌ها را مرتکب شدید. باشد، به شما چه کنم؟ این‌ها مهم هستند. این فلسفه‌ی زندگی من است. ولی برای شما عجیب می‌باشد. باشد، من چنین هستم. اگر به کارتان می‌آید تلاش کرده که با من حرکت کنید. اگر نمی‌توانید تحمل کنید، جنگ را با من به بحث نگذارید. مثلاً این پست فطرت می‌توانست چه کار کند؟ می‌توانست خواهش کند؛ بگوید که نمی‌تواند تحمل کند؛ بگوید؛ «شدت این جنگ شما به من نمی‌آید. کمی هم تلاش کنم، می‌توانم درست‌بودنم را نیز به اثبات برسانم.» و بدون آنکه هیچکس متوجه شود به من می‌گفت: «می‌خواهم کمی هم زندگی کنم. مگر چه کسی نمی‌خواهد اینگونه و آنگونه با زنی بخوابد.» شاید زمینه چنین زندگی‌ای را هم فراهم می‌کردم. در درون شما کسانی با چنین خواسته‌هایی وجود دارند.

در چارچوبی که من مشخص کردم کسانی که به جنگ به‌عنوان مقدس‌ترین شغل نگاه نمی‌کنند و توان به‌جای آوردن آن را در خود نمی‌بینند، می‌توانند بیابند و به من بگویند؛ «من می‌خواهم مثل یک روستایی عادی خارج از جنگ و سیاست زندگی کنم.» مثلاً بگوید: «کار ساختمانی خواهم کرد.» اگر یک روستایی است می‌تواند بگوید «مزرعه‌داری کنم. یعنی با رنجی بسیار خود را اداره کرده و برای حزب هم دعا خواهم کرد.» در این مورد ما هم کمک خواهیم نمود. اگر توان داشته باشم آن را هم برای افراد لایق به کار خواهم برد. این نیز برای شما یک راه‌حل است. واقعاً هم می‌توانید مانند یک روستایی زندگی کنید. ولی تنها یک شرط دارد؛ نمی‌توان این را تحت عنوان «بیا جنگ را به بحث بگذاریم؛ PKK را به بحث بگذاریم» انجام دهید. بایستی از به‌بحث گذاشتن این موضوع دست بردارید. این کار ماست. حزب به تو آب و غذا می‌دهد ولی تو هم تخریبات نکن. به‌گمانم در این وضعیت، این شرط معقولی است. روستایی‌ها جهت کسب ثمر زندگی، روزانه ۱۸ ساعت مشغول کارند، اما بدون آنکه کار هم کنید ما این امکان را به شما می‌دهیم.

(...)

مطمئنناً برای یاد جنگجوی بزرگ، می‌دانم که چگونه احترام قایل باشم. از همه مهم‌تر این لزوم احترام به شهدا، انجام جنگ با کمی لیاقت است. مقصودم از جنگ، کلیه‌ی اشکال مبارزه می‌باشد. کسانی که نیروی‌شان کافی نیست و یا دیگر بی‌حوصله شده و به‌بست رسیده‌اند، کمک‌های در حد یک روستایی را بخواهند تا ما آن را به‌جای بیاوریم. ولی بحث را به اینجا نخواهیم کشاند که «بیا باهم برای

چنین زندگی ای جنگ را به اتمام برسانیم.» چیزی که تو می خواهی زندگی ای است که حتی پیشیزی هم نمی آرزد.

از تمام ارزش ها خود را تهی ساخته ای، فرار کرده ای، آنچه را که در جامعه به دست نیآورده برای تشکیل زندگی کم ارزش در PKK می خواهی. وقتی این امکان هم از دست گرفته می شود به تخریبات می پردازد. به هر جا که بروی ما باز هم، زندگی ای را که ندیده ای به تو بدهم. حزب مان در این مورد دارای برخی امکانات می باشد. بایستی این موقعیت را بپذیری. این موقعیت چیست؟ موقعیت زندگی سطحی مانند یک روستایی بدون تخریبات در درون PKK. توجه کنید این یک بردگی نیست. یک صرف بودن نیست؛ موقعیت آزادی یک زحمتکش آزادی است. حتی در TC چنین امکانی وجود ندارد. ولی اگر می گویی؛ «من این ستاتو را نمی پذیرم» آنگاه شغل جنگجوی واقعی و واقعیت سازمان دارای لزوماتی هستند. همچون آفریدن برخی مجسمه ها و اثرات هنری زیبا، جنگ نیز هنری است که بیشتر از آن خواهان ظرافت، ذوق، مهارت و نوآوری است. چیز حاضر وجود ندارد، بایستی ایجاد کنی. با خشن بودن ممکن نیست. ظریف ترینش را بایستی بیافرینی! از همه مهم تر اگر فرمانده باشی، در این کار بایستی هم از همه ماهر تر باشی و هم عملی کنی. نه تنها مثل کسی که تنها تئوری و آموزشش را انجام می دهد، بلکه بایستی هم عملی کردن و هم آگاه بودن را باهم انجام دهی.

فرماندهان واقعی در میان ما انسان های باارزشی هستند. تقدس بخشیدن امثال عکید بر این اساس است. کم تا زیاد زیستن و موفق یا ناموفق شدن اهمیت زیادی ندارد موضوع مهم چگونگی انجام پیشه اش است. دیگر معنا و لزومات این را درک کردید. شکل دیگر آن، شکل منحنی و مخربش می باشد. نمی توان این را پذیرفت. در درون این هر چیزی وجود دارد. از جاسوسی آگاهانه گرفته تا هر نوع رفتارهای نابودگر و تجزیه گر جامعه را دارا بوده و این ها خطرناک می باشند.

می دانید که برای جامعه ای ما می گویند جامعه ای جاسوسان عینی. به جاسوس آگاه پول می دهند، به افراد ما پول هم نمی دهند. هر کس خود به خود جاسوس است. خب جامعه را درک کردیم ولی در درون حزب امکان پذیر است که جاسوسی ای بر اساس غریزه ای که پیشیزی هم نمی آرزد و تا مرکز و تمام رتبه های فرماندهی، نمی دانم تا سطح بازی با رهبری اش کشیده شده باشد؟ در این موضوع، شما نمی توانید آزادی بخواهید؛ من اجازه نمی دهم. در این طرز، آزادی وجود ندارد. بن بست و بی کفایتی یک خصوصیت جاسوس عینی بوده؛ احباب گری، همشهری گری، منطقه گری، هر نوع عدم کفایت و بن بست در مدیریت و بردگی و رنج خشن در تحتانی ترین ناحیه نیز، همه این ها ویژگی های جاسوس عینی است. دیگر بایستی این ها را چنین نامگذاری کرد.

اگر توجه کنید شخصیت های تان را هم تفکیک داده و به سه بخش تقسیم بندی کردیم؛ اول؛ روستاییان باناموس و یا اتحاد کارگران که از جنبه ی سیاسی و نظامی گسسته و تنها مشغول به تولید است. دومین؛ اتحاد خرابکاران و سومین؛ اتحاد جنگجویان واقعی. بایستی در درون این سه طبقه جایی برای خود بیابید. تصمیم با شماست. اگر در اولین آن جای بگیرید؛ باید همچون فعالان در کاتاگوری روستاییان رنجبر قطعاً زندگی کنید و برخی اوقات، حزب کمک هایش را از شما دریغ نخواهد کرد. ولی

اگر در ارتش خرابکاران جای بگیرید به این، حزب طبقه‌ی میانی هم می‌گوییم که ما با این جنگ خواهیم کرد. زیرا از جاسوسی عینی بسیار خطرناک‌تر بوده و دیده شده که خیانت را در جامعه‌ی ما به چه سطحی کشانده‌اند؛ این طبقه زمین‌ساز آن بوده و بدان نیرو می‌دهد.

سربازی مقدس‌ترین شغل است؛ حتی چهل سالی که من برای جنگجویان و فرماندهان بزرگ دادم یعنی مسلک الهه و الهه‌هاست. همچنانکه من هم این همه برای آن رنج کشیده‌ام شما نیز بایستی حداقل، احترام گذاردن بدان را بدانید. من کمی انجام دادم؛ شما نیز بیشترش را انجام دهید. راه این کار را هموار ساختم؛ شما نیز عهده‌دار شوید. سلاح این مبارزه را آماده کرده، سوار اسب شده و به پرواز درآیید. ما این را به شما دادیم. ارزشش را تقدیر کرده و قبل از هر چیز به‌طور صحیح درک نمایید.

اگر به‌رغم تمام این‌ها درک نکنید، زندگی امکان‌پذیر نیست؛ جنگ هم همین‌طور. طلب حق و شرف برای زندگی به‌طور قطع غیرممکن است. پیش‌روی تان برخی راه‌ها وجود دارد. همانگونه که به دفعات امتحان کرده‌اید می‌توانید بگریزید؛ تسلیم شوید. امکان زیادی برای جلوگیری از آن ندارید ولی بایستی نتایجش را تحمل کنید. وقتی که دشمن به شما اجازه زندگی ندهد، با گفتن «امان، چرا به این راه افتادم» مرا به یاد خواهید آورد. پیشنهاد من این است که به آن روزهای دشوار دچار نشوید. مشخص نیست که آن رنج‌دهاتی ساده است، تبهکار می‌باشد و یا قهرمان جنگ است. شاید هم یک سردرگمی کامل که این هم حالتی تازه بوده و یا ایجاد شماست. من صددرصد این را هم بی‌معنی می‌بینم. به عنوان سردرگمی‌ای می‌بینم که ضعیف‌ها و کسانی به‌وجود آورده‌اند که توان‌شان کفایت نمی‌کند. به گمانم حق انجام چنین اعمالی را ندارید. بایستی این هوای غیرشفاف، مه‌آلود و سردرگم را تحلیل کرده و راه‌حلی را بیابید. مگر در صورتی که این را فراهم کنید، زندگی از دست‌تان نرفته و با مشکل مواجه نمی‌شوید.

به‌نظر من تصمیم بخش اعظمی از شما شغل مقدس را انتخاب خواهد کرد. حال آنکه آن توان و استعداد را کمی کسب کرده‌ایم. دیگر این سردرگمی فکری، عدم شفافیت در فکر، اراده و مواردی را که گرایش‌های مختلف به‌نبیست رسانیده‌اند از خود دور سازیم. همچنانکه همیشه می‌گوییم، برای ما مرگی که تنها شرایط بر ما محکوم ساخته بد است؛ پس از گذار از آن نیز، دیگر بحث بر سر زندگی همراه با مرگ نباید صورت گیرد. بعد از شکستن این مرگ بد، هیچ‌کس نمی‌تواند مرگ و زندگی را به‌عنوان مشکل در نظر بگیرد. هر دو هم خوش آمدند؛ روی چشم. مشکل شما مگر اینگونه حل شود. برای این کمی بیشتر به خود اعتماد کنید. سعی نمایید که محترم باشید.

دوباره ذکر می‌کنم در وضعیت تراژدیک به‌سر می‌برید. برای جنگ تصمیم گرفته‌اید ولی با اصلی‌ترین بخش‌های آن بازی می‌کنید. دیگر این را متوقف کنید. جوانید، برخوردهای آموزنده بسیار ما و سطح جنگیدن من، می‌تواند شما را در سطح یک جنگجوی واقعی نگه دارد. ابعاد ایدئولوژیک و سیاسی جنگ اساس بوده و جنگجویی در معنای خشن خطرناک است.

در بیستین سال جنگ حزب‌مان به‌سر می‌بریم. هر یک از این سال‌های جنگ پیش هر فردی سال پیروزی است. ولی بیش از جنگ خارجی، با انجام جنگ داخلی به امروز رسیدیم و می‌خواهیم این سال بیستم را به سال موفقیت تبدیل کنیم. نیمی از پایه‌های سال پیروزی به‌وجود آمده‌اند. مابقیه را نیز

می‌خواهیم به عنوان فینال در نظر بگیریم. معنای این امر این است. جنگ تمام نمی‌شود؛ بلکه در عرصه‌ی نظامی به پایان می‌رسد. در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تداوم می‌یابد؛ اینگونه تداوم خواهد داشت. ولی ممکن است یک مرحله‌ی بسیار مهم جنگ از لحاظ کیفیتی کسب شود. به همین دلیل، این همه در مورد بیست سال اخیر بحث به میان می‌آوریم. دلیل اهمیت دادن به طرز گریلا، وجهه توده‌یی و حتی دیپلماسی، قوی بودن احتمال پیروزی است.

نقشه و برنامه‌ی مارژینال کردن جنگ ویژه می‌گوید: «بایستی در این چارچوب پایان یابد.» برای این اساس از هر طرف حمله‌ور شده و می‌گوید: «PKK یی، گریلا و توده‌یی که تحت کنترل قرار گرفته است.» جهت اجرای آن، بر سیستم توافقی فاشیست و واپس‌گرای بین‌المللی و به تخریب‌ات داخلی و تمام نقاط ضعف ما پشت بست. با خیانتی واضح، دارای اتحادی فوق‌العاده بود. آنها نیز می‌خواهند بیستمین سال حزب‌مان را از منظر خود به سال فینال تبدیل کنند؛ تمام سعی ژنرال‌ها نیز در این جهت است. تلاش حکومت موجود نیز در همین راستا می‌باشد. دمیرل با مدیریت‌های ویژه‌ی وحشتناک روزانه مشغول است. اجویت چپ‌گرا و مسعود لیبرال همچنین اقشار چپ و راست دیگر نیز بسیار بدان مشغول می‌شوند. می‌خواهند سال فینال را بر این اساس برای خود به پایان برسانند.

یک جنگ بزرگ؛ شاید هم شاهد مهم‌ترین جنگ در آخرین سال‌های عصرمان و با تاریخ حکمرانان هستیم. ولی نزد ما نیز عهده‌دار شدن به‌روزترین امر در تاریخ خلق‌ها دارای اهمیت می‌باشد. ما به صورتی واقع‌گرا اینکه توانستیم این جنگ را تا اینجا رسانده و تا بیستمین سال به پیش ببریم، به‌عنوان رویدادی بزرگ ارزیابی می‌کنیم. اینک هنگامی که در این نقطه تحت کنترل در آورده و رفته‌رفته نقشه‌های ذوب تماماً در داخل ما جوابی را خواهید دید؛ نمونه دادگاهی آخر این‌ها را از تمام جهات آشکار ساخت. در حالی که دشمن می‌خواهد از لحاظ خود سال فینال را با موفقیت به پایان برساند ما نیز لحظه لحظه در درون جنگ قرار داریم؛ ما نیز دارای فینال و یک سطح اجرا هستیم. دشمن با در دست گرفتن نقطه کلیدی نقشه، در جایی که می‌گوید: «مرد، در حال مردن است؛ آپو هم رفت، در حال مردن است» ما آنها را نقش بر آب نمودیم.

در مراحل آخر می‌خواهند بحثی را به شکل «چه کسی عرفات کورد و یا ماندلای کورد خواهد شد؟» مطرح کنند. برای ماندلا و عرفات احترام قایلیم. چیزی نمی‌گوییم ولی جنگ امپریالیسم ما را دچار ساخته است. می‌خواهند همیشه مرا به عرفات تشبیه کنند. حال آنکه من از لحاظ شخصی هیچ شباهتی به عرفات ندارم. ولی به‌طور قطع می‌خواهند لایق سازند. چیزهای مشابه برای ماندلا نیز صورت می‌گیرد. برای ماندلا نیز احترام قایلیم ولی هدف این تشبیه‌سازی چیز دیگری است.

به این نقشه امید زیادی ندارند، به جای من به مرد بزرگ دوم فکر می‌کنند. با اتمام این نقشه در گریلا می‌خواهند خط‌مشی نظامی را از میان بردارند. مگر "ک" بیچاره‌ی ما را به همین دلیل در اروپا سه سال نگرفتند. در واقع، اگر گریلا نبود شود در خارج نیز - به‌گمانم دیگر برای ما عمر تعیین می‌کنند، یا ما را بی‌تأثیر کرده یا نیز عرفات‌گری و یا مثل ماندلا شدن را نمی‌پذیریم - ک منتظر چه روزی است؟ داستان ک نیز بسیار عجیب است. رفیق ارزشمندی است. اگر این را بشنود، کسانی را که این را برای او بافته‌اند،

آشفته خواهد کرد. ولی نقشه‌ی بسیار جدی و عجیبی است. خواسته‌اند آن بیچاره را به وسیله زن، دل‌وابسته کنند. یک روستایی بسیار صاف است. برای عشق‌ها احترام مشخصی قایلیم ولی این نوع عشق‌ها بسیار خطرناک‌اند. ک شخص بسیار منظمی است. اگر بگوییم رها کن بلافاصله رها خواهد کرد.

ولی ک وضعیتی برای ماندلاگری ندارد. گویا در این سه چهار سال آخر در زمان اشرارگری قبولانده‌اند. در حقیقت، قراری هم که ناتو گرفته این است. صددرصد تصفیه خواهند کرد. در این راستا انسان‌هایی را تعیین کرده‌اند که بتوانند به کار بگیرند. سه چهار سال است که در حال ایجاد تشکیلات هستند. در خارج هم آن رفیق‌مان وجود دارد.

شم‌دین پست مثل آمریکایی‌ها می‌گوید «انسان درست می‌کنم.» بالعکس در سناریوی آمریکایی‌ها خودشان جای فوق‌العاده‌یی دارند و برهم‌زدن این سناریوها نیز بر گردن من می‌افتد. تا به امروز ما با این کارها مشغول شده‌ایم. من به کارهایی که بزرگان هم انجام می‌دهند کمی با شبهه نگاه می‌کنم. برخی اوقات هم خراب کردن را دوست دارم. جهت درک حزب و پلوتیک، سیاست را به کار گرفتم. هر اندازه هم که بدان‌ها مشغول می‌شوم این بازی‌ها آشکار می‌شود. برهم‌زدن کارهای موجود برای من خوشایند است.

بعد از ضربه‌ی ۱۹۹۲ دشمن و گذار از گریلا در آخر به PKK گری مزدور احتیاج پیدا می‌کردم. پس از تصفیه‌ی گریلا هم یک رهبری مزدور را تحمیل می‌کردند. حتی طالبانی مرا بسیار امتحان کرد. به دلیل آنکه در وضعیتی بودم که به دام هیچکسی نمی‌افتم، اعتماد صددرصدشان به من غیرممکن بود. یعنی احتمالاً افراد داخل ما را مناسب‌تر می‌بینند. البته من هم به اعمال سیاست پرداختم. نشان دادم که چه کسی به کار گرفته می‌شود.

من هر چقدر که زیاد صبر و تلاش کردم همانگونه که سازمان را از دست TC نجات دادم گریلا را نیز رهایی بخشیدم. ولی خب، تخریبات‌شان اکنون نیز ادامه دارد. نتایج وخیم این نیز معلوم‌اند. اکنون از این‌ها گذار کرده و دیگر به مرحله‌ی جدیدی پای نهادیم. ده سال است که صبر می‌کنم. هوگرها درست شدند، خلق را زدند؛ تخم کثافت‌های بسیاری را در PKK کاشتند که نابود کردن‌شان غیرممکن بود؛ کارهای بزرگی صورت گرفتند که کتترا و اشرارگری را زیر و رو کرد. با نام زندگی، به ارزش‌های اساسی آزادی حمله کردند. صبر کردیم، گفتیم ببینید. برای اینکه این خرابکاران تربیت حزب را بگیرند و خود را منزه گردانند، آنها را دوسه بار پیش خود آوردیم.

با آغاز سال ۱۹۹۵ نقشه‌ی جنگ و ویژه فرماندهی کل ترک، مرحله‌ی نابودشدن گریلا و مارژینال کردن مابقیه بود. در درون گریلا آدم‌هایی مانند زکی وجود داشتند که می‌گفت: «هر کسی که بخواهد در برابر این نقشه مقاومت کند کشته خواهد شد.» بخش نقشه مارژینال کردن گریلا این بود. زکی در درون ما بازیگر اصلی اجرای این نقشه است. در اول چنین برخورد نمودیم که انگار نشنیده‌ایم. ولی او به ما می‌گوید: «گریلا را متوقف کن. عضوگیری جنگجو متوقف خواهد شد. گریلا کوچک‌تر خواهد شد.» این جملات، گفته‌های خودش است: «حتی نباید یک عملیات انجام شود. هیچ سربازی و جاشی کشته شوند.» که این‌ها واضح هستند. دستورات روزانه‌ی ستوان دشمن است. به این‌ها کفایت نکرده، کار

را بیشتر گسترش می‌دهد. این ادعاها را تحت عنوان "دیدگاه‌های جدید نظامی" به یک کتاب تبدیل کرد. این نیز کفاف نبوده یکی دیگر می‌نویسد. زیرا دیدگاه متفاوتی دارد. با بیان عملکردهای یک نقشه‌ی جنگ ویژه همراه با حال و وضع ناجور دهاتی تحت عنوان "دیدگاه‌های جدید نظامی" برخی نوجوان را هم فریب داده و تنها من مانده‌ام. فرماندهی کل نیز منتظر بوده و می‌گوید «ناپود شد، در حال نابودی است. شکست خورد، در حال شکست خوردن است. زود باش آپو را نابود کن. زود باش حزب را تجزیه کردیم. آخرین ضربه را هم بزَن.» صبر کردیم. گفتیم دست از این کارها بردار و در آخر می‌آید و جبهه آمانوس را خالی می‌کند.

یکی از اشتباهات جدی فرماندهی کل در مورد من آشکار شد. در مورد من بایستی به موضوعی بسیار توجه کند. هنگامی که در آنکارا بودم وقتی که حمله‌ی بسیاری را متوجه من کردند تاکتیک این بود؛ «یک احمق دیگر را دیدیم. فکر می‌کند رهبری گروه است. در حقیقت، منطقتش معلوم است؛ آرزو و اهدافش نیز همین طور. با نام کوردگرایی برخی کارهای خطرناک را انجام داده همچنین تحت عنوان سوسیالیسم برخی چیزها می‌گوید. ولی نیرویی مانند دولت وجود دارد که از سال‌های ۱۹۲۰ تاکنون هم کمونیسم، هم کوردبودن و حتی بهترین دینداران را به کار گرفته است.» وقتی که بره‌یی مثل من یتیم و یا کبکی را در قفس ببینند هر وقت بخواهند سرش را بریده می‌خورند؛ سخت نیست. اگر در تصمیماتی که اخذ کرده‌اند ترددهایی هم وجود داشته باشد، اکنون نیز در درون جمهوری ترکیه به شکل دو گرایش ادامه دارد.

واداشتن من از سیاست در وضعیت آن‌زمان، چگونه می‌خواست صورت بگیرد؛ نام PKK هم که در میان نبوده و شانس زندگی گروه هم زیاد نیست. طی تنظیماتی از طریق یک خانواده‌ی کوچک و زن می‌خواستند مرا به درون سیستم دولت بکشانند. برای اینکه در گروه کمی در جلو بوده و دارای موقعیتی بودم که معلوم نبود چه زمانی چه کاری را انجام خواهم داد، حساب جداگانه‌یی را در مورد من صورت دادند. چه بود؛ پول بسیاری را خرج کرده و بهترین پسر و دختر آموزش دیده‌اش در کنارم قرار دادند. در آن مرحله حس‌هایم بسیار مهم بودند. در روستا نیز برای اینکه به‌دام زندگی خانواده نیفتم کاری را انجام دادم که به ذهن ابلیس هم خطور نمی‌کند. سازمان کوچک کودک خود را مخفیانه درست کردم و بازی‌های خانواده را برهم زدم. در آنکارا نیز تهدیدی مشابهی را احساس نمودم. با نشان دادن اینکه مثل آنها حرکت می‌کنم، تا زمانی که از آنکارا و حتی از مرز دولت ترکیه خارج شدم به‌طور کامل مثل آنها عمل نمودم. قطعاً اینگونه موافقت‌شان را به‌دست آوردم.

در آن زمان طرف مقابل مان فرماندهی کل نبود. ارتش و یا فرماندهی ژاندارمری هم نبود. یک سازمان مخفی MIT وجود داشت که احتمالاً از راه دایره‌ی جنگ ویژه می‌خواست با این نقشه ما را به پایان برساند. شاید با چند مأمور و پرداخت چند صد هزار لیره این نقشه را به انجام می‌رسانند. قبل از سال ۱۹۸۰ چنین بوده و بایستی خوب درک شود. ما این را با چه نقش برآب ساختیم؟ به اندازه‌ی کینه‌یی وحشتناک، سودايم نیز در درون هم بودند؛ و دشمن را اینچنین به اشتباه کشاندم؛ در آنجا مرتکب خطا شد. این با خصوصیت شخصی من ارتباط دارد که در شما وجود ندارد. در نتیجه، کاملاً عکس

انتظاراتشان؛ با محاسبه، نقشه‌های متمادی، اشتباه‌نکردن به اندازه سر سوزنی و با تثبیت موقعیت خودم عمل نمودم. در حقیقت هیچگاه نمی‌دانستند من چه موقع موضع‌گیری خواهم کرد و نشیندند. مثل کشیدن مواز ماست خودم را به راهی سالم کشاندم. آنچنان که نفهمیدند چه وقتی دستگیر شده‌اند. اکنون نیز درک نکرده‌اند. اعتراف کردن‌شان هم بسیار مشکل است؛ مثل اعتراف نکردن این اشخاص در داخل ما. اگر اعتراف هم نکنند واقعیت این است که من زنده بوده و مرده، آنها خودشان‌اند؛ بازنده‌ها آشکار هستند.

در چارچوب آن نقشه موضع اروپا را خطرناک نمی‌بینند. در ۱۹۹۲ تصمیم یک قتل عام گرفته شده بود که لندن نیز در آن مشارکت داشت. ژنرال گورش این را خودش گفت که: «ابتدا از لندن چراغ سبز برای مان روشن شد.» معنی این گفته این است؛ «می‌توان عصیان کورد را فرو نشانند.» دمیرل نیز می‌گفت؛ «بیست و هشتمین عصیان است. آن را نیز نابود خواهیم کرد.» از طرف تمام امپریالیست‌ها چراغ سبز روشن شده و مابقیه راحت است.

انگلیسی‌ها انسان‌های عاقلی هستند؛ آلمانی‌ها نیز همین‌طور. همچون حزب کمی مقاومت کرده و مقاومت‌های ۹۳-۱۹۹۲ واکنشی در برابر این بود. شاید حقوق و دموکراسی بورژوازی آنها را کمی با مشکل مواجه کرد؛ افراد ما مثل همیشه در اینجا نیز گستاخانه برخورد کردند. تبدیل به آلت شدند ولی در اصل، پروتستویی برحق بود. ولی می‌توانستند جمع‌وجورتر انجام دهند. با بهانه‌تراشی چند خطای مرتکب شده و در آنجا دوباره دستگیری آغاز شد. مرحله‌ی ۱۹۹۲ را می‌دانید. قبل از آن در اروپا در جریان بود. باز هم آلمان‌ها در این کار جای داشتند. جنایت پالما، دستگیری رفقایی مانند "ع" و "ف" یعنی مرحله‌ی را متحول کردند. حتی در آن زمان رفیق "م" هم وجود داشت. به همه آنها پیشنهاد دیرکل داده شد. این مرحله تا سال ۱۹۹۰ ادامه داشت. گفته می‌شود؛ «تنها کافی است که شما قبول کنید. برخی چیزها در برابر آپو بر زبان بیاورید. تنها یک مرد آپو هم نمی‌تواند به اروپا بیاید. ما تدبیر آن را اخذ کرده‌ایم» ولی افراد ما حال نیز این را درک نکرده‌اند.

(...)

موضوع مهم در آن مرحله این بود که اروپا وظیفه‌اش را انجام داده و بسیاری از رفقا را دستگیر کرد. حتی هنگام دستگیری، بنا به ضعف‌های‌شان برخورد کرده و می‌گویند؛ «به تو فلان نوع زندگی را ارایه می‌کنیم. به تو این را می‌دهیم. از آپو هم هیچ نترسید. نابود کرده‌ایم.» نقشه‌ی آن زمان در آن چارچوب بود. در آن موقع، شعارهایی مانند "PKK نرم" و "PKK دموکراتیک" را داشتند. تنها یک رییس لازم است. برخی افراد وجود داشتند. به احتمال قوی کسی به نام "دلاور" تا آن زمان برای آن نقشه او را مخصوصاً آزاد گذاشته بودند. رویدادهای بعد از ۱۹۹۰، نابود کردن اوزال در واقع، شکست آن نقشه است. مقاومت ما تا سال‌های ۱۹۹۱ شکست این جنگ متکی بر وضعیت فوق‌العاده است. بعد از آن کاملاً یک جنگ سرتاسری تحمیل می‌شود. دولت در درون خود تقسیماتی انجام داد، تقسیمات دیگر نیز؛ اولین آن را تحمیلات بر گریلا تشکیل داده و دومی نیز "PKK" در اروپا یک نیروی بسیار مهم و بانقشه بوده

که احتمالاً سازمان از اینجا تدابیر بر سرپاماندن را اخذ می‌کند؛ برای همین متناسب با آنجا بایستی دارای نقشه‌ی بود. بر روی عرصه‌ی که ما یافته بودیم، حملات بی‌امانی صورت می‌گرفت.

این عرصه خصوصیتی دارد؛ جایی است که تاکنون امپریالیست‌ها نتوانسته‌اند آن را تحت کنترل خود در آورده و در آنجا چالش‌ها به گسترده‌ترین شکل به وجود می‌آیند. به اعمال فشار پرداختند. در نزدیکی جایی که می‌مانیم، یک بمب هزار کیلویی را جاسازی کردند. طی ملاقات‌های نامحدود، تمام بازی‌های دیپلماتیک به نمایش درآمدند. نتیجه‌ی گرفته نشد. سنگری است که ما به طور مهمی از آن دفاع می‌کنیم. بازی بر روی هر نوع نفوذهای دیپلماتیک و نظامی نیز دایر بر آن، بسیار بزرگ است. ولی سنگری است که بسیار تنگ شده است. بنا به خود می‌توانستند زیاد ترسند. در واقع می‌ترسند، زیرا ابتکارهایی که ما در اینجا نشان می‌دهیم برای آنها بحث‌برانگیز بود. ولی ما در اینجا ارباب کار خود هستیم. ما می‌دانیم که فعالیت چه بوده، چرا، چگونه و در کجا مجبور به بررسی آن هستیم. یک مقاومت سیاسی به اندازه یک سر سوزن را مداوماً مورد ارزیابی قرار می‌دهیم. در نتیجه اینجا تعیین کننده شده بود. مهم‌تر از آن نیز، در گریلا بعد از سال ۱۹۹۰ انفجاری بزرگ به وجود آمد. در مرحله‌ی ظهور ۹۳-۱۹۹۱ یک ارتش ۵۰ هزار نفری تشکیل شده بود. تنها کافی بود که دوسه فرمانده‌ی که جوابگوی تاریخ باشند وجود داشته باشند. به قول دشمن، از این لحاظ کم مانده بود کوردستان آزاد شود. عدم استفاده از این از سوی فرمانده‌ی کل، حتی امپریالیسم، ناتو و گلا دیو به عنوان خطرناک‌ترین قیام غیرممکن است.

حال آنکه جنگ خلیج در میان است که آمریکا درگیر آن می‌باشد. در دنیا برای دست‌یابی به اولین منطقه، عراق، خاورمیانه و بنابراین کوردستان را هدف کرده است. پس قیام را به عنوان یک خطر در برابر خود دیده و برای حل آن تلاش خواهند کرد. همراه با شروع سال ۱۹۹۲ که به طوری وحشتناک هجوم آوردند در پی آن بودند که با مزدوران یک مجلس ساختگی فدرال تأسیس کنند. ولی در عوض این، اولین تصمیم؛ تصمیم جنگ در برابر PKK بود. PKK یا تسلیمیت را قبول می‌کند یا جنگ! با نیرویی بزرگ به ما حمله کردند که این جنگ بی‌وقفه ادامه داشت. بعدها در شیوه جنگ تغییراتی به وجود آمد. به‌رغم کنترل گریلا در طول مدت‌زمان درازی، یک نوع جنگ در میان بود که افراد ما نتوانستند به هیچ شکلی آن را به پیش ببرند. ولی در عوض این، آنها کنتراگریلا را گسترش دادند. در سال ۱۹۹۵ می‌گفتند؛ «این نقشه تا این حد امکان‌پذیر است. شاید نتوانست به تمامی نابودش کرد ولی ماندن در حالت یگان‌های مارژینال شده را به عنوان موفقیت، باید قبول کنی.» در اینجا با دادگاهی شما تلاش خواهیم کرد که همراه با تشریح واقعیت تاریخی، آن را به نتیجه برسانیم.

در نیکاراگوئه چنین چیزی در جریان بوده است. فکر کنم در آفریقای جنوبی، در آنگولا یونیتا وجود دارد. ریسی به نام «ساونینی» داشتند و به‌وضوح کار میلا را بسیار با مشکل روبه‌رو کردند. در یکی از تحلیلات میلا آمده است: «استعمارگری پرتغال، یک‌دهم به ما ضربه زد، نه‌دهم آن را یونیتا وارد ساخت.» در بسیاری از حرکت‌های رهایی ملی این وجود دارد. ابتدا مارژینال ساخته و بعدها به شکل ادامه خط‌مشی تکیه بر راست، امپریالیسم و استعمار درمی‌آورند. در هر جنبش گریلا این وجود دارد. در کتاب

سرکوب قیام از طرف آمریکا مشاهده همه این‌ها ممکن است. این، در ترکیه دارای تاریخ بزرگی است. از همه مهم‌تر جوهر جنبش کمونیست از بین رفته و قلابی‌اش اعلان می‌گردد؛ حزب کمونیست تقلبی بعد از نابودی حزب کمونیست واقعی اعلان می‌شود. تاریخ هفتادساله‌ی جمهوری ترکیه مملو است از این‌گونه مثال‌ها.

این عصیان بزرگ اخیر، در برابر چنین عصبیانی ترسناک، نمی‌توانستند چنین نقشه‌یی را در سر نپروراندند. اکنون بهتر درک می‌شود که نقشه تا چه اندازه گسترده بوده است. وقتی ابعاد آن را که قسمت قسمت بوده یکی ساخته و سناریو را تکمیل کرده، مشاهده می‌کنیم که این نقشه تا چه اندازه حساب‌شده بوده است. آنچه که سهم گریلاست واضح است، تصمیم بر این است؛ این رهبری به‌طور حتم رفتنی است، اما کسی که به جای آن خواهند نشاند، نمی‌توانند مشخص کنند. در سال ۱۹۹۲ در جنوب نیز آزمودند ولی ما آن را بی‌تأثیر ساختیم.

فکر کنم زکی که بیشتر پشت خود را به آن گرم کرده بودند در بوتان شکست خورد. در جنوب دچار شکست شد ولی در آمد پیروز گشت. در آن زمان به این فکر می‌کردم که "چرا اینگونه شد". بعدها یک سری معلومات دیگر آمدند. خبری منوط به منابع اطلاعاتی فرانسه می‌گفت: «در آمد از راه مافیا و این کانال، به سازمان شما چند میلیارد پول واریز شده است.» در خبری که از راه یونان و از طرف آمریکا آمد گفته می‌شود: «به زکی دست نزنند. اگر زندگی کند خوب می‌شود.» من تعجب کردم. حال آنکه یونانی‌ها را دوست می‌دانستم. این واقعه را به همین دلیل صحیح ندیدم. به گمانم مضمونش چنین بود. با عنوان اینکه "شاید به یونانی‌ها گوش بدهیم" آنها را میانجی کردند. من هم گفتم که چنین چیزی وجود نداشته و به چنین چیزی نیاز نداریم.

پس آمریکا کمی متوجه شده است. روزنامه‌های ترکیه هر روز با انتشار «یک جنگ بزرگ مقام وجود دارد. افراد زکی در کوهستان جمع شده‌اند.» به اینکه زکی در خطر قرار دارد اشاره می‌کردند. در بسیاری سرتیترها نوشته می‌شدند؛ «بسیاری نیروهای آپو ذوب گشته و به سرعت تجزیه می‌شوند. ولی به دلیل آنکه زکی بیمار است قادر نیست کار را تمام کند. دیگران نیز افراد او هستند.» افرادی که از آنها بحث می‌شود چه کسانی هستند؟ آن‌های دیگر هم که ثبت شده‌اند. برادر دیگرش در آنکارا با آماده کردن نقشه جهت وابسته‌سازی کامل HADEP به دنبال فرصت بود. به تمامی طبق خواسته‌ی فرماندهی کل حرکت می‌کنند. ترکیه چگونه احزاب را به کنترل درمی‌آورد، به اصطلاح آن را نیز به کار خواهد گرفت. زندگی‌اش را خوب تشریح می‌کند؛ مقدم‌تر از یک وزیر؛ مثل وضعیت چاتلی.

برادر دیگرش نیز در قرارگاه PDK است. دیگری نیز به اصطلاح در PNRK (حزب ملی رهایی کوردستان) جای می‌گیرد. در آنجا صدها نفر فراری از میان ما را تنظیم می‌کند. می‌گوید «آخر اگر آن "ج" نباشد.» کسی که بدان ج می‌گویند رفیق ماست که اکنون نیز مقاومت می‌کند. اگر اشتباهاتی هم داشته باشد فداکارترین و مقاومت‌گرتترین رفیق ماست. می‌گوید: «او این‌ها را بر سر ما آورد.» معلوم می‌شود که بسیاری از اعتراف‌کنندگان را که در بوتان و هفتانین گریخته‌اند تنظیم کرده است. می‌گویند: «بزرگ‌ترین دشمن ج است.» در ۱۴می ضربه مرگ‌بار را به ما خواهد زد. این را سامی عبدالرحمان

می‌گوید: «فکر کنم سری بدانجا رفته، باشد یک هفته از عمرشان باقی مانده است.» بعد از آن جبهه ما در شمال هم حاکم خواهد شد. کسانی مثل شراف‌الدین الچی و احمد ترک را راهی اروپا کرده‌اند. بدین ترتیب این بار کار PKK و گریلا به پایان خواهد رسید. به عضو اینجای ما (شمدین ساکیک) بنگریم. با هر کارش می‌خواهد جنگ را به بحث بگذارد. می‌خواهد این تئوری را به اثبات برساند که «این کار نمی‌شود». در حقیقت، عدم امکان این امر را در تمام ایالت‌ها و عرصه‌ها به اثبات رسانده است؛ بنا به آنکه [مبارزه] گریلا ممکن نیست، می‌خواهد تمام حزب را به کنسپت آخر فرماندهی کل ضمیمه کند.

یک‌دهم کارهایی که ما در MEDTV انجام می‌دهیم می‌خواهند به عنوان آزادی به درخور ما بدهند. تمام آزادی را که به ما می‌دهند، قشر محدودی را دربر می‌گیرد. مریض‌ها وجود دارند. گویا نخواهند کشت، عفو صادر خواهند کرد. اشبر یاغمور دره‌لی و «لیلا زانا» - استخوان‌هایش تحلیل رفته‌اند - را [به اصطلاح] می‌خواستند آزاد کنند. نهادهای حقوق بشر آزاد برقرار خواهند شد. اینگونه برخی گشایش‌های دموکراتیک را گسترش خواهند داد. این پیام به من هم رسید. بحث با من در مورد انصراف از جنگ هیچ لزومی ندارد.

در حالی که برخی از این نقشه‌ها به شکلی بی‌معنی و رذیلانه طرح‌ریزی می‌شوند در اروپا سه سال است که «ک» را پرورش می‌دهند. چه به سر ما خواهد آمد، معلوم نیست. مبارزه سال‌هاست که بی‌وقفه ادامه دارد. شاید امحا بشویم. به اصطلاح فرماندهی بزرگ گریلا به خط‌مشی خیانت و چپ نزدیک است. بعد از انجام توافق با دولت ترکیه از طرفی نیز، نیروی‌مان در اروپا وجود دارد. در آنجا نیز با کسی مثل «ک» مدل ماندلا را گسترش خواهند داد. ک واقعاً هم فردی نرم‌خوی است. از لحاظ قلب و فکر ممکن است به‌راحتی منحرف شود. ما هم مدت زیادی است از میدان به‌در آمده‌ایم و نتیجه؛ یکی از مهم‌ترین نقشه‌های امپریالیسم در این سال‌ها و روزها به نتیجه خواهد رسید. آری ماجرا این است.

این یک سناریوی آمریکاست. من مثل آمریکا سناریو درست نمی‌کنم. ولی سناریویی به پیشاهنگی آمریکا را بر سر این‌ها خراب کردم. مگر همیشه نمی‌گویم آلت نشوید؟ آمریکا همیشه سناریو درست می‌کند. فیلم‌های باورنکردنی می‌سازد. در این حوزه، تجربه‌ی لندن و اروپا هم زیاد است. خیانت و مزدوری‌مان نیز وحشتناک است ولی شما گریلاهای آزادی هستید. شاید حیل‌بازی دهاتی داشته باشید ولی می‌خواهید حتماً از سناریوی ما بحث به‌میان آورید. آن یک سناریوی بزرگ آزادی است. البته که استاد بزرگ این خواهیم بود. می‌گوید: «ای داد، چرا ما را به این وضعیت دچار می‌سازد؟ سناریوهای هستند که برای آمریکا سنگ در خواهند آورد.» ما نیز به آزادی خلق و دست‌یابی به برخی ارزش‌های تاریخی چشم دوخته‌ایم. حق و مسولیت‌مان است. اگر شارلاتان، هوسران، پست‌فطرت و بدبختی مثل تو جسارت چنین حرکتی را در خود می‌بیند کسی مانند من که چهل سال است خود را برای این راه فدا کرده چگونه احتیاج دفاع از خود را نبیند؟ می‌گویم هم حق‌مان و هم مسولیت‌مان است.

همانگونه که دیده شد در برابر گرایشات [مختلف]، جنگ بزرگی به پیش بردیم. با رشد تعمق سیاسی و اخذ تدابیر سازمانی در قالب نقشه‌های جدید، مبارزه فشرده‌ی را صورت دادیم. برای کسانی که می‌خواهند همراه با خیال‌ها و تلاش‌های‌شان بجنگند این پیشرفت بزرگی است. می‌خواهیم سناریوها،

نقشه‌ها، کنسپت‌ها و پروژه‌های مقابل‌مان را بی‌تأثیر سازیم. شما نیز بایستی در راستای چنین پیشرفت‌هایی، نقشه‌هایی داشته باشید. در حالی که در این عرصه جنگ در تلاش هستیم که آنها را به حقیقت درآورم، متأسفانه رفقای بدبخت و درست‌دهاتی‌مان و روشنفکران کوچک که برخی چیزها را نیمه و ناتمام درک کرده‌اند ژرفای این را زیاد درک نکرده، خسته شده و به بن‌بست رسیدند. اگر ما فرماندهی این کار را برعهده بگیریم، بایستی دریابید که واقعیت‌ها را اینگونه در نظر می‌گیریم.

هر چقدر که به شما هم نگفته باشیم در واقع داستانی طولانی است. شما که برای یادگیری این‌ها آمده‌اید بدون یادگیری شان جنگ PKK امکان‌ناپذیر است. من این بوده و مرا به شکل دیگری در نظر نگیرید. دولت با مغز شما بازی کرده و خانواده‌های تان نیز شما را بسیار بی‌مسئولیت و غلط بزرگ کرده‌اند. داستان را برای شما بیان نمودم. بایستی هم آن تولد و هم آن بزرگ‌شدن را رد کنید. در داستان آزادی و دوباره‌زیستن، تولد تازه را مشروط می‌سازد. نگویید که نمی‌دانستیم اینگونه است. اگر نمی‌دانید، یاد بگیرید. اگر خواهان یادگیری و جنگ هستید، خود داستان چنین نوشته می‌شود. در حقیقت، داستان با هزاران شهادت و ارزش‌های مقاومت فوق‌العاده به رشته تحریر درآمده است. مگر می‌توان به این شک کرد؟ از همه مهم‌تر، اگر مسوول این باشم مگر می‌توان در فکر نارسایی داشت؟ البته برای سازماندهی و بسیاری فعالیت‌های داخلی و خارجی، هر کاری که از دستم برآید به‌طور مستمر انجام خواهم داد.

این را به این دلیل می‌گویم که شاید برخی افراد هوشیار دیگر ظاهر شوند. خرابکاران که زیاد هستند. رفقای شیفته‌ی رتبه و آنهایی که در هوس فرمانده‌شدن به‌سر می‌برند بایستی توجه کنند. کارها جدی هستند. این به معنی پایبندی کورکورانه به من نیست. بالعکس، می‌گویم همچون گرگ شوید. در برابر نیروهای جنگ مقابل تان در داخل و خارج، شما نیز حداقل به اندازه من حتی مجبورید که بیشتر از من بی‌امان باشید. اگر چنین نمی‌کنید دور شوید. می‌گوید: «شما خواستید. من این جنگ را بزرگ کردم. اگر نمی‌خواهید کنار بکشید من کوچکش کنم.» البته طرفی که این کار را انجام می‌دهد صاحب تئوری کوچک کردن است. می‌توانید کوچک کنید، نیروی تان برای این کافی است؟ دولت در پیام آخرش می‌گوید: «با تو اصلاً نمی‌توان حرف زد. دست‌دادن‌مان با تو به معنای تجزیه‌شدن یک دولت است. به تو پیام کوچکی می‌دهیم. ما می‌کوشیم [جنگ را] سرد کنیم. ولی تو وحشتناک گرم می‌کنی.» پس تاکنون توان هیچ کسی برای سرد کردن و کوچک‌نمودن کافی نبوده است.

بایستی از این‌ها نتیجه کسب کنید. فردا نمی‌توانید دوباره بگویید؛ «ما در هنر جنگ خود را مؤثر، بانفوذ و توانمند نشان دادیم.» اگر ارتش شدن در میان است، مؤثرترین و صلاحیت‌دارترین امر، فرماندهی جمعی است که ما نمایندگی آن را برعهده داریم. به اندازه پایبندی بی‌امان به فرماندهی، اگر معجزی عالی آن شوید این ممکن است از طبقه بگذرد؛ می‌توانید سرباز و فرمانده این کار شوید. برای آنکه به وضعیت ناگواری دچار نشوید دوباره بیان می‌کنم که در غیر این صورت، اجازه دارید که کارگری عادی شوید. اگر از سن تان گذشته؛ که دختران و پسرانی این‌گونه زیادند حتی می‌توانیم آنها را طبق اصول روستایی ازدواج دهیم. ولی کسانی که با وجدان وارد جنگ می‌شوند به تمامی شخصیت‌های متفاوتی هستند.

در روم گلا دیاتورها از بردگان انتخاب می شدند. صرف برای تماشا کردن، آنها را با شیرها می جنگانند. فرماندهان گلا دیاتورها بی امان ترند. هنر جنگ چنین است. زد و خورد با شیرها! لازم است انصاف گفت. به میان شما یک خرابکار نفوذ کرده و هر چیز را زیر و رو خواهد کرد. دیگر این ها را به پایان برسانید.

جنگ یعنی شغلی لایق خدایان. رهبرانی مانند ماهر چایان و دنیز گزمیش که از درون جنبش های انقلابی ترکیه ظهور کردند برای من مثل خدای جنگ اند. آنها ابتدا فرا خواندند. من اکنون نیز بنا به تعلیمات آنها جنگ را به پیش می برم. از این لحاظ فراموش نکنید که من یک سرباز هستم. آنها نیز دلاور بودند. خوانده بودند ولی نتوانستند دو ماه تحمل کنند. حال من بیست سال است تحمل می کنم. زیرا به اثبات رساندم که سرباز خوبی هستم. من خود را فرمانده بزرگ اعلام نمی کنم ولی می گویم ملتتان خوبی هستم. حال آنکه کارهایی که تاکنون انجام داده ام کافی نیست. می بینید که برای انجام کارهای بیشتر هیچ گاه میدان را خالی نکردم.

تمام نتایجی که این ها موجب شدند در میان هستند. وقتی که برای یک نقشه و بحث جدید اقدام می کنیم، تمام این ها را مبنا قرار می دهیم. نقشه، چنین زمینه ی بزرگی دارد. دارای واقعیاتی است؛ تلاش هایی که طی سال ها صورت گرفته اند. مگر تنها بتوانید بر این اساس سرباز شوید. می توانیم شما را اینگونه مؤظف کنیم. اگر مغزتان کوچک است کمی بزرگش کنید. اگر کار نمی کند سرعت دهید. اینکه نیت خوبی دارید، خود را بی کفایت نگه ندارید. اگر گروه تازه به سر کار رفته و فایده رسان باشد و تنها چارچوب سخنان امروز را اساس بگیرد، واقعاً هم می تواند راه را بر روی پیشرفت بزرگی بگشاید. اگر تصادفی که هیچ انتظار آن را نداریم از بین نرفته و به عرصه ی فعالیت مهم رسیده، روزانه تنها تحلیلات امروز را بررسی کرده و هر چیز و دل و روح شان را به مورد بحث قرار دهند، می توانند به نیروی تشکیل قرارگاه در هفته اول و ایجاد قرارگاهی دیگر در هفته دوم دست یابند. در هفته سوم اگر دشمن مثل سال گذشته یک اپراسیون به راه انداخته و وارد ما شود، می توانیم از شما خبر یک موفقیت قابل توجه را دریافت کنیم. در حقیقت، در شرایط کنونی مان خائنان نمی توانند گام زیادی بردارند.

این ها امکان پذیرند. ولی گروهی که می رود بایستی متوجه باشد که این یک هنر است. بایستی متوجه تمام اشتباهات و ناکفایتی های جنگ تاکنون باشد. با معنادی به جزییات هنر جنگ، به مانند عشق یک مجسمه ساز مبتکر باشید. بایستی قبل از رسیدن به پیروزی و شکست دادن دشمن، نفس کشیدن را برای خود حرام تلقی کنید. اگر فرماندهی مرحله ی نو برای خود چنین نقشی را تعیین کند، این فرمانده برنده می شود. من پیش روی موفقیتش مانعی نمی بینم. طبق نگرش سربازی من این امکان پذیر است ولی مطابق نگرش شما غیرممکن است.

در نظامی گری قوانین وجود دارد. ملاک های سرفرماندهی و یا ملتتان اساس گرفته می شود. اولین تعلیمات کمال پیر در مارس ۱۹۸۰ را به یاد می آورم. در حالی که در آن زمان تکمیل (گزارش) نظامی را نمی دانستم دیدم که کمال پیر از فلسطینی ها آموخته است. اکنون همانگونه که اکنون در میان گریلا هر کسی انجام می دهد، همچون دادن امر از طرف شما روبه رویم قرار گرفت، گفت «گروه تحت فرمان شما

آماده است، مانور انجام خواهد داد.» من هم گفتم خب باشد. حقی قرار و کمال پیر، کرد هم نبودند. ولی برای حزبی شدن و رفاقت، معلومات ساده سوسیالیستی برای آنها کافی بود. زیرا این‌ها انسان‌هایی جدی بودند. مثلاً کمال پیر به شرف و کمال فرماندهی همیشه پایبند بود. زمانی که در زندان فرهاد کورتای‌ها؛ چهاریاران^{۶۴} عملیات خودسوزی را انجام دادند، کمال پیر ناراحت شده می‌گوید: «این کار وظیفه‌ی ما بود. این مقاومت اگر به این شکل هم نباشد، ما بایستی چاره‌ی جهت [جلوگیری از] تضعیف و کاهش اعضای مان در زندان می‌دیدیم. نبایستی کار را برای فرهاد کورتای و سه رفیق دیگر وامی گذاشتیم.» و بعد از آن شروع به روزه مرگ می‌کند. همانگونه که می‌دانید کسی است که با قهرمانانه‌ترین شکل سرنوشت خود را پایان می‌دهد. آری، این سخن فرمانده است؛ شرف فرمانده است.

با شرح کامل این‌ها برای شما مجدداً تذکر می‌دهیم. هیچ‌یک از شما نباید از آن ضعیف‌تر باشد و نمی‌تواند با شأن و شرف فرمانده بازی کند. من نیز رفیق آنها و ادامه‌بخش راه تمام ملت‌هایی هستم که جان خود را فدا کرده‌اند. مگر می‌توانیم بر روی هیچ کدام از این‌ها مفت‌خوری کنیم؟ چه در پای دارهای اعدام و چه در زندان، مقاومت گران بزرگ هم پیام رسانده و هم برای ما وصیت به جای گذاشتند. بر این اساس فعالیت نموده و شما را متحد کردیم. در جایی با آغاز [مبارزه] گریلا و از طرفی دیگر، این را گسترش دادیم. با این بازی نمی‌شود. زیرا ارزش‌های بسیار بزرگی در میان هستند. تمام امید ده‌هزاران شهید، آه هزاران مقاومت‌گر زندان و رنج میلیون‌ها خلق در این است. از سویی دیگر نیز، سوسیالیسم دنیا و خاطره مبارزه تمام سرکوب‌شدگان تاریخ وجود دارد. اگر حتماً برای ما یک نقش رهبری تعیین می‌شود برای این است که کم تا زیاد این‌ها را درک کرده و تا جایی که توانم کفایت کند، می‌خواهیم به حقیقت برسانم.

من به شما نمی‌گویم حماسه بنویسید، پیروزی بزرگ به دست بیاورید. بلکه تا جایی که از دست‌تان می‌آید محترم باشید. این کافی است. هزاران شهادت مظلوم‌ها، کمال‌ها، ماهرها، کاپیبا کاپاها که نام و نشان‌شان شنیده شده وجود دارند؛ شما از این‌ها باارزش‌تر هستید؟ مگر هزاران شهید ما فرماندهان واقعی معنوی ما نشدند؟ به ارزشی که تجلی‌گر آن هستند کمی معنا بدهید. به دنبال مسوولیت‌تان باشید. اگر تمام این‌ها صحیح است آیا کسی می‌تواند مرتکب این همه اشتباه شده و با شغل اصلی‌اش یعنی سرباز بودن بازی کند؟ مگر می‌توان از وضعیتی به‌مانند آموزش‌ندادن، عدم سازماندهی و اگر بی‌پر و بال هم باشد از حاکم‌نشدن طرزی گریلا بحث نمود؟ نخیر! به نظر من با یک موضع عادی و صحیح، اگر برنامه‌ریزی تا به آخر اجرا گردد، یک آموزش لازمه‌ی صحیح در عرض یک هفته می‌تواند سطح معنویات تمام نیروهای آنجا را بالا برده و این را تا سطح آموزش پیشرفته تکنیک رساند.

(...)

^{۶۴} فرهاد کورتای، اشرف آینک، نجمی اوتر و محمود زنگین در سال ۱۹۸۳ در زندان دیاربکر برای محکوم‌سازی شکنجه‌های دولت دست به خودسوزی زدند.

از سال‌ها قبل با اندوختن آزمون‌های مان و تحمل در برابر سختی‌ها، مقاومت، تجزیه و تحلیل به اینجا رسیدیم. کسی که می‌خواهد با من در مورد برنامه‌ریزی بحث کند، رفقایی که می‌خواهند فرمانده شده و جنگ کنند بسیار زیاد هستند. واضح است که زمینه بحث من با آنها این مهم می‌باشد. برای هر کسی آشکار، برای یک دختر دهاتی عادی نیز آشکار است. او نیز می‌تواند فرمانده شود ولی ابتدا بایستی مرا درک کند. روستایی بودن، تحمل حماقت و کودنی نیست. کار روشنفکری به معنای عوام‌فریبی نمی‌آید. بایستی همدیگر را تمام کنید. یکی اشتباه دیگری را رفع خواهد کرد. بر خورد، موضع و نقشه‌های ساختگی دیگری را نشان ندهد. اگر در پیش بگیرند، بایستی به نتایج آن نیز راضی باشند. در نتیجه، وضعیت برخی‌ها را دیدید. می‌خواهید بدتر از این به سرتان بیاید. زیرا در تمام ارتش‌های دنیا حکم تیرباران در همان لحظه اجرا می‌شود. در مراحل جنگ گرم فرصت داد گاهی هم وجود ندارد.

به شما دوباره تذکر می‌دهم. با عنوان اینکه تاکنون این روش را به کار نبردیم، خود را فریب ندهیم؛ زیرا ما تعیین کننده هستیم. زمان‌بندی هر کاری را خوب انجام می‌دهم. حتی در زمانی که بخواهید مفت خوری کنید، من اگر مرده یا زنده باشم، احتمال اجرای برخی چیزها و نتایج احتمالی آن را همیشه در نظر بگیرد. اگر زندگی کرده و سر کار باشم بایستی بسیار بادقت حرکت کنید. بایستی بگویند این مرد که در ده سالگی مادرش را در جنگ شکست داده و از مراحل که هیچ‌امیدی نداشت با موفقیت بیرون آمده، مگر نمی‌تواند جنگجویی مثل من را تحلیل کند. بایستی همیشه این چنین فکر و بر روی کارتان تمرکز کنید. در نتیجه، گردان و فرماندهی شکل خواهد گرفت که آگاه بر جنگیدن و موفقیت است.

گریلای مرحله‌ی تازه PKK بر این اساس شکل خواهد گرفت. فرمانده‌اش به‌تمامی فرمانده و سربازش کاملاً سرباز خواهد بود. حال آنکه همه ما سربازیم. در واقع تفاوتی زیادی قایل نمی‌شویم. چیزی با عنوان مدیریت و کارکنان وجود ندارد. من فرق قایل شدن میان مدیریت و کارکنان را خطرناک می‌بینم. رهبری عقل است، دل است. من در میان شما هستم. شما دست‌ها، پاها و هیكل من هستید. این قدر در درون هم قرار داریم. تمایزات صورت گرفته همه ساختگی می‌باشند. در واقع، همدیگر را کامل می‌کنیم. اگر زندگی کرده با هم بوده و یا نیز اگر بمیریم با هم خواهیم مرد. مثل آنکه مرگ هم وجود ندارد آزادانه خواهیم زیست. برای این نیز بایستی بهتر از من بجنجید.

علاوه بر پیلان‌نامه، گروه آمانوس ما نیز وجود دارد. زیرا در این بازی آخر، خود را در آنجا به دست داد. ولی ما اکنون در آمانوس صاحب ادعاییم. مخصوصاً در انتقال گریلا به ترکیه این گام را بر خواهیم داشت. اگر می‌خواهند نگاه کنند مهم نیست. اگر قضا و بلایی به‌وجود نیاید، یافتن راه برای گروه‌های کوچک گریلا تا درون آناتولی امکان‌پذیر است. در اینجا نیز اولین راهپیمایی گریلا تعیین کننده است. آمانوس جایی است که نه تنها جنگ و یژه‌ی دشمن بلکه هنوز تدبیر آن اخذ نشده است. اگر گریلا با ابتکاری بزرگ و واقعاً با دست‌وپنجه نرم کردن با مشکلات خود را در سلسله کوه‌های دریای مدیترانه مستقر نماید، به‌طور قطع، نیروی موجود حاکم ترک برای کنترل آنجا هم کافی نخواهد بود. زیرا اگر در این کوه‌ها یک ارتش صدهزار نفری هم جای دهیم، مثل یک قطره در دریاست. یعنی کنترل کردن آن

بسیار مشکل و این نه تنها با تکیه بر جغرافیا گام برداشته خواهد شد بلکه در آنجا یک جنگ اراده را انجام خواهی داد و ابتکار بزرگ گریلا را نشان دهید.

راه حل این را در اینجا دوباره می‌کنم. چگوارا به بولیوی رفت. پست فطرت درون ما آن را در زبانش چرخانده و گفت؛ «من نمی‌خواهم همانند چگوارا به سرنوشتم پایان دهم.» اکنون نیز بزرگ‌ترین شرف و حیثیت نزد چگواراست. آن هم در شهادتش در بولیوی است. نمی‌توان این را کوچک پنداشت؛ و یا مسخره کرد. این، بزرگ‌ترین اسلحه مقاومت در دست تمام خلق‌های دنیا و گروه‌های گریلایی است. همانگونه که صد درصد بی‌معنا نبوده، تاج پیروزی خلق‌ها، لباس تن و شرف به دست می‌آید.

این را نیز بر این اساس به ترکیه انتقال خواهیم داد. وظیفه‌ی عالی، جذاب و تا حد زیادی پر معناست. با چنین گریلایی سلام‌دادن به آناتولی قطعاً معنایش را بزرگ‌تر خواهد کرد. با یاد جنگ و فرهنگ خلق‌ها در اینجا بزرگ‌ترین ایستاری است که می‌توانیم به‌جای آوریم. لکه‌دار کردن این با گزینه‌های سطحی و تنگ کردن آن، در توان هیچ نیروی جنگ ویژه‌ی نیست. مرگ همیشه وجود دارد، ولی مرگ در چنین راهی، واقعاً افتخارآمیز است.

در راستای تمام این‌ها به اندازه درس گرفتن از تجربیات جنگی‌مان، با بررسی فوق‌العاده درون خود و جنگ ویژه مقابل‌مان؛ با واقعیت سربازانی که شکست نخورده و تشنه پیروزی‌اند و ملت‌های حقیقی راه را در بر می‌گیریم. بر این اساس می‌گوییم اگر بعد از انجام هر کاری، اگر شهادت هم آمده باشد، واقعاً هم خوش آمد، صفا آورد؛ نخیر، اگر پیروزی بیاید، آن نیز، زیباترین پرچم استقبالی است که می‌توانیم مشاهده کنیم. لایق دیدن خود برای این عظمت‌ها چقدر باارزش است. حتی اگر احتمال یک‌هزارم هم باشد، با چنین زندگی و مرگی، ضمانت پیروزی در جنگ چقدر گرانبه‌است. مثل ما کوچک‌شده‌ها آن هم با بازی که فاشیسم بر روی خلق‌ها انجام می‌دهد کوچک و کوچک‌تر ساخته، آنقدر که تقریباً روح یک انسان را خشکانیده؛ چنین گریلاشدنی چه شرفی است. بر این اساس کسب دوباره چیزهایی که خلق از دست داده‌اند، چقدر مقدس است.

این جنگ از این لحاظ، در زمان جوانی ما آغاز شد و تداوم آن به شیوه کنونی اصیل‌ترین عملیات بوده و شکست نخورده است. برخورداری از موفقیتی که از هر زمان به پیروزی نزدیک‌تر است هم باارزش‌ترین و هم برای شما لایق‌ترین چیز است.

وصال جوهرین با رهبری، شیوه زندگی ایدئولوژیک است

چنین دیداری با واقعیت رهبری را به کناری بگذاریم، به وصال جوهرین اهمیت زیادی بدهیم! در صورتی که مبارزه‌مان را با تلاش‌های بسیار بزرگ، فعالیت‌های مان برای پیشرفت طبق انسانی‌ترین خصوصیات، تمام عظمت بخشیدن، آزاد کردن، اهمیت‌دهی بزرگ مان بر بنیان ارزش‌های اجتماعی - ملی - طبقاتی و حتی این را از لحاظ نظامی در نظر بگیریم؛ اکنون نیز بسیاری از خصوصیات شما را که از جامعه به‌جای مانده و فسیلی شده به‌طور صحیح تحلیل نکرده و عدم پیشبرد استعداد‌های فکری و پیشرفت اراده‌تان به اندازه‌ی که چالش‌های موجود را حل کند، روسیاهی است. این وضعیت، جوهر ضعیف و بیچارگی شما را تشکیل می‌دهد. با حیل‌بازی دهاتی، زبانی که از نگرفته‌اید، سرپوش گذاشتن بر این‌ها، اصرار بر تأخیر انداختن که مثل جوچه‌شدن بوده و ارزش زیادی ندارد و اصرار بر موضع‌گیری که مگر انقلابی‌گری را در سخن عملی کند آشکار است که چیزی زیادی به‌دست نمی‌دهد.

یعنی اصرار بر شخصیتی همچون مثال "نه روستا می‌شود نه قصبه" هیچ ارزشی ندارد. این را در وضع یک مریضی خفیف، هنوز هم ادامه می‌دهید. بی‌شک مبتنی بر قصد و نیت بد نیست. به دلیل شخصیتی است که به دنبال حساب‌های کوچک و ناتوانی عمیق می‌باشد. یک دهاتی که در جامعه چه بیند با آن [زندگی‌اش را] می‌گذراند و شخصی که مانند یک اصناف به دنبال رساندن روز به شب است، همانگونه که جوابگوی تحولات انقلابی نیست، نمی‌تواند خود را از مانع بودن رها سازد. اکثراً در چنین واقعیتی به سر می‌برید. این با نیت خوب و بد ربطی ندارد. در یک جا بیچارگی شما، قرار نگرفتن در [مسیر] اعتلای انقلابی‌گری، نشان‌دادن تمایل به کارهای عظیم و فرار از کار با دلایل مختلف در این امر نقش بازی می‌کنند. برای همین، پیشرفتی را که انتظار می‌رود به هیچ‌وجه به‌دست نمی‌آورد.

با ما چنین دیداری ظاهری خوب نیست. ما از این بی‌حوصله شده و جدی نمی‌گیریم. مثل دهاتی‌ها با وراجی بیهوده به شکل «حال‌تان چطور» آغام قربان، خوشحال شدیم، خوش آمدید» و روش‌هایی خودفربانه، ممکن نیست کادری انقلابی شد. در واقع، این زندگی‌تان یک تقدیر هم نیست. فقط شما بسیار اصرار می‌کنید. تاکنون یک فعالیت انقلابی را درک نکرده‌اید. از لحاظ مشارکت با دل و جان در آن بسیار بیچاره‌اید. نمی‌توانید حتی از یک امکان حاضر بهره بگیرید. این را نیز مثل یک مشکل بزرگ بر حزب تحمیل می‌کنید. به شکل یک مرده درمی‌آیید. برای شما حیف است و طبعاً مسوول آن نیز شما هستید. در حالی که ما هر روز مشغول هستیم، شما حتی نمی‌توانید برای یک تحول عادی پیش‌روی‌تان تبدیل به نیروی چاره‌یابی شوید. مشکلاتی را که می‌توانید حل کنید هنوز هم مشاهده نکرده و برای برخورد با آن علاقه نشان نمی‌دهید. شخصیتی بسیار متفاوت، حزب را با نیروی بزرگش، برای خود منحرف ساخته و از طرفی دیگر مشکلات او را گمراه کرده و در نهایت همچون اعجوبه‌یی ظاهر می‌شود.

با این وضعیت تان می توانیم با شما چه کنیم. به این انقلاب به تمامی باور کرده و کمی حق آن را ادا خواهید کرد در غیر این صورت، نمی توانید این کار را با طرزی دهاتی و اصناف به شکلی روزانه، ظاهری و خودفریبانه به پیش ببرید. شاید بدان عادت کرده و یا عادت داده شده باشید. ولی زندگی اینگونه نمی شود. من می توانم چه کاری برای شما انجام دهم؟ طبق خود زندگی تشکیل داده، آمریکای کوچک شده و دارای ملاک است. می گوید: «یا چنین خواهی شد یا تو را بکشم.» شما به هیچ وجه نمی خواهید این را درک کنید.

در ایدئولوژی دهاتی، حتی همچون اصطلاح نیز خدایش را هیچ درک نکرده و دارای یک فرهنگ بسیار واپس مانده‌ی خانواده گری است. در واقع، یک بیچارگی بزرگ و منبع مشکل است. در حالی که خوب نیست می گوید: «خوبم، شکر امروز را هم گذراندم.» شکل کمی سازمانی ترین، مغازه داری و اصناف خرده بورژوازی است. وقتی که به عاقل ترین آن هم می رسیم، او نیز خود را فریب می دهد. در حقیقت، با نظام به صورتی آگاهانه تر یکی شده و از هر نوع تهاجم فاشیستی حمایت می کند. اگر بازتاب آن در شخصیت تان غیرمستقیم باشد یک گره کور است. این با تضادهای گره مانند، تحولات را با دشواری روبه رو می کند. بر روی این یک سری حیل‌های آگاهانه و یا از روی نیت خوب هم انجام می دهید. به نظر شما زندگی این است، شاید چنین باشد. با این، نه می توان به آزادی بیشتری دست یافت و نه جنگ را به پیش برد. همچنین به سازماندهی زیادی احتیاج ندارد.

با نگاهی به تاریخ؛ اصول برجای مانده کسانی وجود دارد که خالقان بزرگ تاریخ اند. از طرفی هم، جوامع عقب مانده‌ی وجود دارند که هیچ چیزشان باقی نمانده است. آنها در حقیقت اصلاً وجود ندارند؛ پاک شده اند. عاقل‌ها کسانی هستند که اثر به جای گذاشته اند. نمی توان به کسانی که حتی نام‌های شان هم باقی نمانده دانا گفت. مکان شما جوامع واپس مانده‌ی را بر زبان می آورد که حتی اسامی شان هم برجای نمانده است. آنها نیز در گذشته خسته نشده اند؛ زیاد به خود سختی ندادند. برای همین، هیچ چیزشان باقی نمانده است. شاید به اصطلاح روزشان را می گذرانیدند. طبق ملاک‌های ملیتانی ما کارها در PKK در مسیر خود قرار ندارد. یک شکل نامشخص را به وجود می آوردید. با گذاز از این وضعیت بد، اگر بانبات، درست و نیز واقعاً می خواهید برخی چیزها را از ما یاد بگیرید دیگر این‌ها را حل کنید. حق یک فعالیت را ادا کنید. ادا حق آن و رسیدن به واقعیت موفقیت، با نشان دادن پررنگ توان مشارکت در جنگ و خط‌مشی انقلابی میسر است. در میان ما دهاتی‌های افراطی زیاد شده اند. حتی راه رفتن مثل انسان را هم نمی داند. موقعیت یک غافل و حتی یک خائن را نشان می دهید. در حالی که ساده ترین وظایف به جای آورده نمی شود، هیچ کس نمی گوید اینجوری نکن و نیز موضع گیری نمی کند. کسی که دارای خوب ترین نیت است، در وضعیتی آشفته به سرنوشت خود پایان می دهد. نمی تواند دو کلمه حسابی حرف بزند. نمی دانید که می خواهید چکار کنید. هر کاری از شما سر می زند. ایستارتان غافلانه است.

علاوه بر این منتظرید که حزب به شما زندگی بدهد. حزب نخواهد گذاشت که زندگی کنید شما به حزب، زندگی خواهید بخشید. خلق به شما زندگی نخواهد داد شما به خلق زندگی اعطا خواهید کرد. بایستی روح، اراده و شرف آن شوید. بسیاری از شما روی دست مان مثل یک بیچاره مانده اید. "حزب

کمی بیشتر زندگی بدهد! این از همان آغاز اشتباه است. بدتر از این تمام این‌ها را تحت عنوان تلاش‌های بانیت خوب انجام می‌دهد.

اراده‌ی انقلابی فعالیت متفاوتی انجام می‌دهد. در جایی که اراده‌ی انقلابی وجود داشته باشد مشکلات بدین شکل در نمی‌آیند. از همه مهم‌تر در جایی که یک ملتبان وجود داشته باشد کارها درهم‌ریخته نمی‌شوند. یک تدارک جدی جنگ و عشق به زندگی آزاد وجود ندارد. معلوم نیست هر کدام به دنبال چه هستند! حتی در کنار این، یک پراکتیک کثرتا عملی می‌شود. حتی آن را درک نکرده و نمی‌تواند حل کند. مثلاً فرمانده‌های قلابی فراوانی به‌وجود آمده‌اند. در پی آن بوده که شما را تا نزد دشمن ببرد. شما چگونه گریلایی هستید؟ چگونه جنگجوی آزادی هستید؟ تمام اسلحه‌تان؟ "نمی‌دانم، نمی‌بینم، نمی‌شنوم" است؛ اینچنین بر بی‌مسئولیتی خویش پرده می‌کشید.

اگر انسان بخواهد خود را فریب دهد، یک موجود وحشتناک است. هیچ موجودی به اندازه‌ی انسان خود را گول نمی‌زند. واقعیت ما توجه‌برانگیزترین شکل این امر است. انسان‌ها زمانی خود را به طور جدی می‌فریبند که احساس نماید در درگیری با تضادها و دشمن واقعیش، توانش کافی نیست و این به نظر من، آن انسان، انسان وحشتناک و دروغگوست. زندگی برای او عبارت است از یک دروغ و کلک. مثل آفتاب‌پرست، تغییر رنگ می‌دهد. حرف و عملش همیشه متضاد هم هستند. به اندازه‌ی بی که در واقعیت اجتماعی ما دیده می‌شود، در درون این واقعیت شخصی شما نیز وجود دارد. یعنی نیرویش برای حل تضاد کفایت نمی‌کند. چشم خود را به یک زندگی نمی‌دوزد. نتیجه؛ انقلابی‌ای بر اساس دروغ و کلک شکل می‌یابد؛ انقلابی‌ای شعاری. انقلابی‌گری که شما انجام می‌دهید، واقعیت را نشناخته، پیشرفت نکرده و ناموفق می‌شود.

نمی‌توانید این را بر من تحمیل کنید و یا من با این مسامحه نمی‌کنم. شما بایستی کمی به خود اعتماد کنید. سخن و تصمیم شما برای انقلاب است و برای دست‌یابی به هویت جدی انقلابی در اراده و فکر آماده‌اید. در غیر این صورت، برای تحمیل شخصیتی پایان‌یافته بر من نیامده‌اید. در اینجا حل یک تضاد بزرگ به معنای درونی کردن هویت خویش است. سهم‌گیری، کار طبقات حاکم است. در اینجا اینکه از من نیرو بگیرد و بر روی آن زندگی کنی، آموخته نمی‌شود. به این منافی بودن می‌گویند. یعنی سخن و جوهرش متفاوت است. کسی که برای منافع دیگران و خود توان بخواهد، اپورتونیست است. معنای این برخورد این است.

چیزی که شما در اصل بایستی در اینجا حل کنید؛ اکنون در هر عرصه‌ی از لحاظ سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی یک جنگ گسترده عملی می‌شود. این امر را در اینجا و آنجا مشارکت خواهید داد. مشکلاتی دارد ولی زبان چاره‌یابی آن موردی است که بایستی قبل از هر چیز آموخت. اگر لازم باشد با چهل سال صبر کردن، حمله کردن مانند گرگ یا عقاب را بایستی بدانید. خصوصیت این جنگ کسب هویت خود طبق خصوصیات بسیار گسترده را امر می‌کند. برای این نیز فکر نکنم که خصوصیات مورد نیاز ملتانی را از هویت خود به‌در آورده‌اید. بخش زیادی از شما جوابگوی مشکلاتی نشد که به‌وجود

آمدند. بالعکس با حادثر کردن مشکلات و اضافه کردن بهانه‌های زیادی، زمینه‌ی غیرمستقیم برای ضد انقلاب فراهم ساخته یعنی در غفلت حرکت کرد.

در حالی که لازم است وصالی جوهرین با رهبری داشت، شما خواهان انجام برخی کارهای شکلی هستید. ما با هیچ کس پیوند غیرسیاسی ایجاد نمی‌کنیم. با شما وارد چنین جدالی بی‌معنایی نمی‌شویم. این تنها در شکل و برخی اهداف کوچک را تحقق می‌بخشد. ولی صددرصد وصلتی جوهرین نیست. در پیوند جوهرین با رهبری وقتی که تمرکز فکری وجود نداشته باشد، قوانین جنگ شما را از بین خواهد برد. این گفته‌ی ضدانقلاب به من؛ «موفق نشدی، خود را خوب تحلیل نکردی، خوب سنگربندی نکردی، خوب به حرکت درنیوردی» چیزی متفاوت است. ما تاکنون با او زد و خورد می‌کنیم.

در این وضعیت شماها تحلیلاتی بدین شکل انجام خواهید داد: «اشتباه کردم، خود را فریفتیم، زمینه‌ی برای دشمن شدم، چگونه ضربه خوردم و برای چه آلت شدم را ندانستم، با تصادف راه را بر روی مرگ گشودم، برای یک پیشرفت جدی متمرکز نشدم، به کار گرفته شدم، سرکوب شدم.» می‌توانیم این را چه بنامیم؟ همانگونه که برخی از شماها از زیر بار این در نمی‌آید حتی ممکن است گریخته و یا تماماً مثل یک بلا رفتار کنید. اکنون ما در برابر تمام این مواضع تان می‌توانیم چکار کنیم؟ در اینجا کسی که ناحق خود را تحمیل کرده و به تمامی تصمیم انقلاب را نگرفته کیست؟ این همه زمان گذشت، چرا از آن استفاده نکردید؟

در برابرمان یک جنگ قاطع طبقاتی وجود دارد. بایستی این را قبلاً حساب می‌کردید. این حزب در عین حال یک حزب طبقاتی است. تاکتیک و استراتژی این حزب، علاوه بر مقابله با امپریالیسم جهانی گرفته تا جنگ با هرگونه مزدوری آن، اشکال متفاوت مبارزه را اساس می‌گیرد. با امکاناتی به اندازه سر سوزن، در تلاش جهت سازماندهی و جنگیدن است. با دانستن این‌ها قبل از هر چیز خود را فداکارترین رده رسانده و برای مشارکتی ملیتانی تلاش نمایید. در اینجا چنین حسابی وجود ندارد که "یک چیز بدهم یک چیز بگیرم". فداکاری و مشارکتی بدون مرز مینا بوده و تشکیل این حزب نیز چنین است. خواهان شخصیتی در مرتبه قهرمانی است. با قناعت و تصمیم‌گیری خود بر این اساس، باید یک پیشرفت سالم را به‌وجود آورید.

عقب‌نشینی و فرار جرم است. رفتن به نزد دشمن نیز راه را برای بدترین نتیجه خواهد گشود. چرا خود را به این وضعیت گرفتار می‌کنید؟ بایستی تصمیم جدی سازمانی بگیرید. اینجا مکان دارالعاجز (بیمارستان) یعنی جایی نیست که ورشکست‌شدگان جامعه بیابند. اینجا جای تجمع سالم‌ترین کسانی است که چشم خود را به اهداف والا دوخته‌اند. ولی چنین درک می‌شود که افراد بسیاری که در جامعه نمی‌تواند هیچ کاری کند با عنوان "بروم PKK مرا مداوا کند" به اینجا آمده‌اند. باشد، پیشرفت، مساله‌ی جدا و آموزش نیز چیز دیگری است. ولی صحیح نیست در اینجا خود را به مریضی بزنی.

عرصه‌ی ما جای آماده کردن خود برای مشکل‌ترین کارهاست. در واقع، آموزش از جنگ هم سخت‌تر است. انسانی که برای جنگ خود را صحیح آموزش نمی‌دهد، در جنگ دچار وضعیتی ناگوار و خطرناک خواهد شد. در نتیجه می‌دانید که آمده‌اید. اگر امروز واقعه PKK هر چقدر هم که در شکل،

آموزش سختی نداشته باشد اما صاحب خصوصیتی است که در جوهر، انسان را برای تحمل دشوارترین مرحله‌ی حاضر می‌کند. شاید سخت‌ترین عرصه تغییر و تحول در عصر ما باشد.

در تلاش برای جوابگویی به سوالات "باید چگونه باشد، چگونه باید زیست، چگونه باید آموزش داد، چگونه باید مبارزه کرد" هشتم. این‌ها برای شماها حیاتی‌اند. زیرا هنگامی که به وضعیت بسیاری از شماها نگاه می‌کنم «این چی کسی است؟ این بیچاره چرا آمده؟ این غافل چرا اینگونه ایستاده؟ با این می‌توان چکار کرد؟ چه وقت فرار می‌کنند؟ کی خیانت خواهد کرد؟» همیشه اینگونه تابلویی به نمایش می‌گذارید. البته از طرفی با عنوان "رفیق است بسیار خوب است" سال‌های درازی است که خودمان را فریب می‌دهیم. بایستی این‌ها را پشت‌سر بگذارید. شما به من چقدر اعتماد می‌کنید من نیز باید یواش یواش به شما اعتماد کنم. انسان هستید چرا به شما اطمینان نخواهیم کرد؟

من یک قهرمان و موجودی خدایی نیستم. من نیز یک جنگجوی رنج هستم. برای این خلق شاید کسی باشم که بیشتر از همه در سختی به سر می‌برم. یعنی با جوهری شدن، کردار درست، گفتن حرف‌های خوب برای انسان‌های خوب، انجام برخوردهای خوب و به‌طور خلاصه در تلاش برای داشتن ثبات می‌باشم. من فرق زیادی ندارم. برای این البته بامبدأ هستم. سازمان‌یافته بوده و مسوول می‌باشم. بنا به هوس‌ها و فردیتم خود را ارزیابی نمی‌کنم. به حرکت طبق مبادی، منافع اصلی خلق و ارزش‌های اساسی‌ای که بدن‌ها آگاهی داشته و باوری داریم اولویت می‌دهم.

ولی به شما که می‌نگرم، در یک لحظه با دچار شدن به وضعیتی مغایر مقدس‌ترین منافع خلق و با انجام هرگونه دیوانگی در راه کوچک‌ترین فردیتی می‌توانید خود را عقب بکشید. فرق شما این است که با تربیت، منظم و صبور نیستید، زیرا بیچاره و درمانده‌اید. تفاوت‌مان این است. حال آنکه در اینجا در تلاش برای پرورش رهبران واقعی خلق هستیم. ما نمی‌توانیم دورویی کنیم. نام اینجا؟ می‌توان به‌عنوان مکانی نیز شناخت که بایستی رهبران و ملیتان‌های خلق در آن پرورش یابند. شما برای این به اینجا آمده‌اید. رهبران خلق چگونه‌اند چه کسی هستند؛ بایستی این‌ها را یاد بگیرید. به‌نظر شما در اینجا می‌توان هر نوع واپس‌گرایی را انجام دهید که چنین افرادی نیز آشکار شده‌اند. یعنی کمی لمپنانه، ولگردانه و وقتی که اسلحه هم به دست گرفت، نیروی و منافع شخصی متفاوتی که در شما وجود داشت بسیار آشکار شد. در حالی که برخی‌ها بسیار ساختگی خود را ژنرال می‌پندارد، برخی‌ها متوجه نیستند که یک وظیفه‌ی مهم تاریخی را برعهده گرفته‌اند. مانند یک روستایی سطحی و ساده‌لوح باقی می‌ماند. تمام این‌ها مرا به وحشت می‌اندازد.

مکرراً ده سالگی‌ام را همچون مثال بر زبان می‌آورم. هنگامی که شما را با این مقایسه می‌کنم، حس مسوولیت در سطح آن سن را نیز نشان نمی‌دهید. مثلاً ما در آن زمان چه می‌کردیم؟ وقتی که می‌گفتیم به کوه برویم، با اشتیاق و برخاستی بزرگ به‌راه می‌افتادیم. کار کوچکی بود که انجام می‌دادیم ولی جدی بودیم. حال آنکه شما به جنگی بزرگ می‌روید. به‌تمامی مثل یک گروه غافل هستید. برخی‌ها از روی بیچارگی در راه می‌میرند. برخی‌ها هم درست و حسابی روبه‌روی‌شان را نمی‌بینند. حتی کسانی وجود دارند که به اندازه‌ی یک کاروان توریست جدی نیستند. می‌بینم افرادی وجود ندارند که تاکتیک‌هایی

عالی به راه ببرند. به طور یقین، در اینجا به دنبال قصد و نیت بد نیستیم ولی انجام نمی دهند. زمانی که لازم است جنگ از دید ما به عنوان یک هنر فوق العاده تلقی شود، اما هنوز هم نه تنها مبتکر یک طرز و تاکتیک جنگی در کوهستان بوده، حتی بلند خود را مخفی کند؛ حتی نمی تواند از اسلحه اش هم استفاده کند. همانگونه دیده شد در آخر خود را به کشتن می دهد. حال آنکه در آن کوهها مگر انسان خود را می کشد؟ در آن کوهستانها انسان با طرز گریلابی که بتواند آماده کند، دشمن را از پای درمی آورد. گرسنه ماندن و دادن وسایل خود به دست دشمن نشانه‌ی چیست؟ در واقع، نشان دهنده‌ی این است که از جنگ چیزی نمی فهمد.

تا اینجا می آید ولی توان استراحت کردن را هم ندارید. مطمئنم کسی نیست که با من در مورد گریلا بحث کند. کم مانده که در برابرمان خواب تان بگیرد. با این حال تان بایستی با شما چه کنم؟ من نه تنها [مبارزه] گریلا بلکه در تلاش برای انجام هزار و یک کار هستم. یعنی تصور کنید که حتی پر کردن شکم این همه انسان و تأمین امنیت شان مساله‌ی بزرگی است. هزاران کار مثل این وجود دارد. می توانم جوابگوی همه‌ی این کارها باشم. حتی در مورد یک گردان گریلا که بایستی اساسی ترین کاری باشد که انجام دهید بهتر از شما بحث کنم. آن وقت من چگونه انسانی هستم؟ من از طرف خدا آمده‌ام؟ نخیر! تنها پیگیر وظایف خود هستم؛ اثبات می باشم؛ با دورویی کردن نمی خواهم خودم را گول بزنم؛ جدی‌ام، درست‌م و در راستای هدف، زندگی می کنم؛ نمی خوابم؛ یعنی غافلانه خود را فریب نمی دهم. این کمی موجب می شود که مفید باشیم. حداقل مانند شما بیچاره و بدبخت مان نمی کند. بالعکس اکنون نیز مرا به شکلی با ادعا سرپا نگه می دارد.

خب بر سر شما چه خواهد آمد؟ دیگر از این وضعیت تان ترسیده و ناراحت می شود از اینکه شما را به کجا بفرستیم. شما را زیاد کوچک نمی پندارم ولی دشمنی که هر روز با آن روبه‌رو می شوید وحشی است؛ این یک جنگ است. مادام که تصمیم گرفتیم مجبور به حل آن هستیم. حال آنکه شما قبیل از من سلاح را در آغوش گرفتید. گفتید که گریلاییم، عاشق کوهها شدید. سلاح‌های زیادی را شلیک کردید. مدتی طولانی است که مشغول این کارید و اکنون تصمیم جنگیدن دارید. یعنی از این لحاظ، از من باجرات‌ترید. ولی در اصل یک چیز کم است؛ این کار را تحلیل نکرده‌اید. اکنون در حیرت به سر می برید، دشمن هر لحظه با گفتن «تجزیه شدن»، در حال تجزیه شدن هستند» مرا می ترساند. زیرا نواقص سالها، ممکن است شما را از بین ببرد. حال آنکه اگر طبق نظر شما صورت می گرفت، زمان درازی بود که تجزیه شده، ضربه خورده و نابود شده بودید.

ما در مبارزه‌مان، استمرار دایمی را اساس می گیریم. نگرانی اصلی ما درازتر کردن عمر گریلاست. از این لحاظ نیز کارمان وجهی خطرناکی به خود می گیرد. یعنی دشمن با تمام توانش به ما هجوم می آورد. اگر یک حوزه‌ی فرماندهی گریلا تشکیل می شد که می شد و در بهترین جغرافیا یک اجتماع جنگجوی مکمل با یک تاکتیک خوب گریلا گرد هم می آمدند، در یک عرصه می توانست جنگ خوبی انجام دهد. در بسیاری جاها این امکان وجود داشت اما مرد کار وجود ندارد. کار همه شده پنهان شدن و سپردن

کار به همدیگر. چیزی که به عنوان بهترین فرماندهی تعبیر می‌شود، در بسیاری از عرصه‌ها به اندازه‌ی که یک کنترا هم نتواند خراب کند به تخریبات می‌پردازد. لازم نیست که بدنیت هم باشد.

مثلاً در سال اخیر در تلاش برای حل [مسأله‌ی] هفتانین هستم. گفته بودم که در این کار کاسه‌یی زیر نیم کاسه وجود دارد. مسوول آن عرصه یک پست فطرت به نام متین بود که در اپراسیون "جاروونی" در ماه آوریل فرار کرده. در سال آخر در هفتانین روشن شد کسی که هزاران اسلحه را به دست دشمن داده، ده‌ها ملیتان فدایی را با بی‌قانون‌ترین شکل بر روی مین‌ها و به‌سوی دشمن فرستاده و امحا کرده این عنصر بوده است. در همین مکان کوشیدیم این شخص را مورد تحلیل قرار دهیم. برای این نیز گفتیم "دارای نیت خوبی است، معقول است". حال آنکه یک شکل ساختگی نشان داده است. تمام نشانه‌ها نشان می‌دهد که این یک خائن است. شاید خائن عشیره‌یی باشد. از عشیره "گویی" افرادی درست و جنگجویان نیز وجود دارند. ولی قشری است که بسیار به دام افتاده. از عراق تا موصل گرفته صدها سال است با هر نوع کلاهبرداری و وحشتناک تجارت می‌کنند. در آنجا با دولت ترکیه و PDK هر نوع رابطه‌ی پلیدی را برقرار کرده‌اند. "بابات‌ها" از این عشیره هستند. اکنون قشری است که بیش از همه رفقای‌مان را به قتل می‌رسانند. قشری است که در برابر مبارزه‌مان در بوتان به‌وضوح دست به پلیدترین بازی زده‌اند.

در واقع من می‌توانستم این‌ها را قبلاً نیز حل کنم. ولی به رفقایم اعتماد کردم. با گفتن حداقل از میان آن عشیره، هم خوب و هم خطرناک‌شان ظهور کند، منتظر ماندیم که تدبیر اخذ کنند. اگر در خط‌مشی PKK حساسیت نشان می‌دادند، می‌توانستند بگویند این‌ها می‌خواهند چکار کنند. زیرا در کنار مشکلات فراوان، نشانه‌هایی مبنی بر بازی‌های زیاد آنها در داخل ما نیز وجود داشتند. هنگامی که [نیروی] حزب به بوتان رفت برخی از افراد آن عشیره، قاچاقچی‌هایی بودند که دولت محکوم کرده بود. اولین رفیق در این ایالت، "اورهان ساری چیچک" را کشت و با بردن سرش برای دشمن، موجب عفو خود شد و اکنون نیز یکی از جاش‌های درجه یک است. بعد از آن در جنوب گریلا را به بازی گرفتند. با کسب جایگاهی در درون PDK با ترکیه ارتباط بهتری برقرار کردند. زیرا منتطقه را بلد بودند. طرف، برای انجام تخریبات، پولی را می‌گیرد که در رویایش هم ندیده است. با این، به صورت نیرویی درمی‌آید؛ اجتماعات هزاران نفری جاش را تشکیل می‌دهد.

کسی هم مانند متین به‌راحتی می‌تواند این حساب را کند که: «من نیز می‌توانم در درون PKK یک آغای بوتان شوم» را انجام دهد. تمام حساب طرف، با چنین ظاهری، تأثیر گذاری بر بوتان و بر روی خون هزاران شهید بود. این را بدین شکل آشکارانه بر زبان می‌آورد که: «ما چرا مرکز نمی‌شویم؟ چرا نمی‌توانیم قدرت شویم؟» البته درد این‌ها چیز دیگری بود. بعد از امحای آن همه جنگجو و امکانات‌مان فرار کرد. بیدارشدن بعد از این واقعه، بیداری خوبی نیست.

شاید این‌ها بدنیت هم نباشند ولی از لحاظ شخصیتی کسانی هستند که به باد انتقاد گرفته‌ایم. تمام کار این شخصیت، محاسبه‌ی منفعتش بر اساس ذهنیتی دهاتی و عشیره‌یی بود. دنیای دیگری نداشته و تمام خواسته‌اش این بود که با تکیه بر امکانات، کاری را که در گذشته با جمهوری ترکیه و از راه راهزنی انجام می‌داد، اکنون برای انجام آن در PKK تلاش کند. ایدئولوژی و حسابش بر این اساس ایجاد

شده‌اند. ولی در زمان خود تحلیل و تشخیص داده نشده است. آیا مرز واقعی ضررهایی که این‌ها رسانده‌اند چیست؟

حال آنکه بسیاری از شما به طوری عینی و غافلانه زمینه‌ساز این می‌شوید. به نظر شما این شخصیت عشیره‌یی، یک قدرت بوده، گذارناپذیر است. طبق ملاک‌های شما خوب است. زیرا آن مرد به درگیری‌ها رفته و خود را به اثبات رسانده. به اثبات رساندن مگر اینگونه عملی می‌شود؟ سطح ایدئولوژیکی و سیاسی این مرد چیست؟ این سازمانی است یا میهن‌پرورانه؟ حتی مگر از سوسیالیسم چیزی درک کرده؟ در حالی که بایستی ملاک‌هایش پایبند ارزش‌های مقدس‌مان بماند، ملاک این است که "در فلان‌جا در چند درگیری جای گرفته". در واقع جای نگرفته، رفقایش را به قتل رسانده است. در میدان، یک ملیتان جدی و مسوول PKK وجود ندارد. کی چکار می‌کند سطح و مشارکتش چیست؟ حساب این را هم نمی‌کند. بعد از آن نیز، غافلانه خود را فریب می‌دهد.

دست آخر، پست فطرت شمدین ظاهر گشت. می‌خواست تمام گریلای PKK را به فرماندهی کل ترک تقدیم کند. آن هم در برابر چه؟ برای ارضای آن غرایز پست خود. تصور کنید که یک فعالیت مقدس تاریخی را برداشته و با دستان خود تسلیم می‌کند. این را نیز به سایه‌ی عقب‌افتادگی‌های شما انجام می‌دهد. برای این هم در فکر و هم در دل نمی‌توانید جوابگو شوید. متین و "فیدل" کسانی که معلوم نیست چه هستند؛ شخصیت‌هایی جاهل. شمدین نیز جهت‌نمایش، چند گلوله شلیک کرده است. این را هر روستایی انجام می‌دهد. حال آنکه همه‌ی آنها با رساندن ضرر، هزاران ارزش‌مان را بر این اساس ضایع ساختند. برخی از فرماندهان ما نیز گفتند؛ این‌ها پراکتیکی هستند، کار می‌کنند و این چنین امتیاز دادند؛ به آموزش نیز نپرداختند. در نتیجه، مشکلاتی را به اندازه‌ی کوه‌ها پیش رویم قرار دادید. شما وجدان ندارید؟ آن بازی مشهور «ندیدم، نشنیدم نمی‌دانم» را به اجرا درمی‌آوردید. این مواضع‌تان راه به جایی نخواهد برد.

این همه ارزش را بی‌سبب هدر دادید. هیچ عذاب وجدان ندارید؟ مگر من، مسوول این هستم؟ علتش در آنجاست. بایستی جوهر کار را حل کنید. چرا بدون انجام هیچ کاری آنقدر شهید دادید؟ به دلیل نبود آموزش ایدئولوژیکی است. کسی که مغزش کار نکند، نمی‌تواند جنگ را به پیش ببرد. کسی که سازمانی نباشد نمی‌تواند ارتشی شود. اگر با دقت فراوانی در این کار موفق نشوید در برابر این دشمن نمی‌توانید هیچ کاری انجام دهید. یک ارزش درست و حسابی چگونه کسب شده است؟ تاریخ PKK چیست؟ بدون دانستن این‌ها تنها می‌توانید به ارزش‌ها خیانت کنید. بعد از این نمی‌توانید بگویید «چرا اینگونه می‌شود؟» نیت تو خوب است ولی بسیار غافل. واقعیت جدی رهبری تو این است؛ در PKK ملیتان کیست؟ ملیتان واقعی چه کسی است؟ PKK بر چه اساسی ملیتانی می‌شود؟ هدف اصلی PKK بی‌شدن چیست؟ برای نمونه؛ وقتی به تاریخ آن می‌نگریم، از مظلوم تا عکید این‌ها چگونه PKK بی‌هستند؟ در این موضوعات، فکر و احساس وجود ندارد. با معطوف شدن به رتبه و یک نام ساختگی بر روی امکانات، نمی‌توانید هیچ کاری از پیش ببرید. جنگجویی در میدان جنگ را راحت

می‌بندارید؟ با سرپوش گذاشتن نمی‌شود. اینجا میدان جنگ است. اگر جوابگوی تمام قوانین جنگ نشوید رسوا خواهید شد.

بعد هم با گریه و زاری، پایان خود را رقم می‌زنید. در واقع، ما طبق قوانین جنگ، خیلی نرم رفتار می‌کنیم. در جاهای دیگر چنین کسانی را با یک کلمه به زندان می‌اندازند. اشتباه است، جنگجو خودش را به چنین وضعی دچار نمی‌کند. تمامی این‌ها را بدین جهت می‌گویم که طبق معیارهای ملیتانی، واقعه‌ی PKK بی‌بودن و لازمی جنگ PKK به تصمیم و مشارکتی صحیحی رسیده و خودتان را مطابق با کارها آموزش دهید.

فراتر از این؛ PKK یک تمامیت معنوی ارزش‌هاست. یک فرهنگ است. یک طرز زندگی ایدئولوژیکی است. به PKK و ارزش‌های ایدئولوژیکی آن تمایلی ندارید. همیشه در تلاش برای فریفتن من هستید. کسانی که به آنها رتبه داده‌ام برخی‌ها در اروپا و برخی‌ها در گریلا فرمانده هستند. همه‌ی آنها مرا گول می‌زنند. وقتی که می‌گویم "حساب پس بده"، خارج از اینکه خود را به زمین می‌زنید، هیچ چیز دیگری برای گفتن ندارید. شخصیت‌تان این قدر بیچاره است. من نیز در حال حاضر به کجا بروم. دارای یک وضعیت مشخص حساب‌دهی هستم. از راه کار کردن همیشه در تلاش برای پیشبرد برخی چیزها هستم. هر روز به خلق، دوست و دشمن حساب پس می‌دهم. اگر یک محیط شکنجه سنگین وجود نداشته باشد، در برابر دشمن نیز به شکلی مکمل از خود دفاع می‌کنم.

کسانی که پیوندی جوهرین با رهبری نداشته باشند، قوانین جنگ آنها را از بین خواهد برد

عنصر زکی وقتی که در PKK بود، بدون اینکه معلوم باشد به اصطلاح چرا می‌کشد و خراب می‌کند، تمام مواردی را در برابر دشمن مانند بلبل به زبان می‌آورد که انسان حتی با فکر کردن به آنها دچار مشکل می‌شود. در برابر خلق بسیار اخمو و زبانش درست و حسابی کار نمی‌کند. ولی در برابر یک ژاندارم دشمن، نظم فوق‌العاده‌یی را نشان می‌دهد. آنها حتی در کنارمان راست نمی‌ایستادند، بلکه همیشه گوشت می‌ایستادند. یعنی این‌ها در حالی که در برابر ژاندارمری هر نوع نظمی را رعایت می‌کنند اکنون در برابر ارزش‌های خود بی‌احترام‌اند. بسیاری از خائنان و کسانی که اعتراف‌کننده بودند اینگونه‌اند. حتی به آغای کورد و بسیاری از شخصیت‌های کورد بنگرید؛ در برابر ژاندارمری به حرف‌زدن زیبا و کاربرد بهترین کلمات حساسیت نشان می‌دهند. وقتی کارهای انقلابی‌ای که من به آنها "کارهای طلایی" می‌گویم مطرح می‌شود زبان‌شان لال شده و آهنگ کلمات را تغییر می‌دهند. در برابر وظایف حیاتی خود خوابیده اما حال در ارتش ترک بسیار عالی است.

این‌ها چیزهای بد بوده و باید این‌ها را حل کنید. با عنوان اینکه به شما کتک نمی‌زنیم، حق ندارید که چنین ایستاری غیرجدی نشان دهید. حال آنکه شما می‌خواهید آزاد زیسته و باناموس باشید. آنگاه لزومات این، چگونه به جای خواهد آمد؟ وقتی این‌ها گفته می‌شود متأسفانه زبان بسیاری از شما لال

می‌شود. سرپا می‌لرزید. به تمام رفتارمان می‌گویید که «این طبق ما نیست». باشد چیزی که طبق شماست چیست؟ مثلاً ما خواستیم که این پست فطرت را به‌مانند یک ژنرال درآوریم. اگر توجه کنید؛ انسانی را که در گرفتارترین وضعیت یعنی کسی که در زباله، یک تکه استخوان هم پیدا نمی‌کرد، ۱۰-۱۳ سال به‌شکلی عالی زندگی عرضه داشته ولی ارضا نشد، به هیچ‌وجه ارضا نگشت. صاحب این [نگرش] انحرافی بود که: «در من برخی نیروها وجود دارد. این توان‌ها نشان‌دهنده‌ی این است که من بسیار بزرگ هستم». حال آنکه واقعیت اصلاً چنین نیست. کوشید که برای خود، خداها و فرماندهان قلبی را لایق ببیند، باز هم ارضا نشد. چیزی که بدان واقعیت پادشاهی قرچی^{۶۵} می‌گوییم این است. ولی رفت و اکنون در برابر یک پلیس، به‌طور مکملی ظاهر می‌شود. آری این یک خصوصیت شخصیتی بوده و جای اصلی‌اش آنجاست. از ارزش‌هایی که اعتلا می‌بخشد، نتیجه نمی‌گیرد. اگر محترم نمی‌شود ما چکار کنیم؟ طرف در زندان در تیمارستان و یا در ارتش ترک گویی مکمل است. یا در جایی با او معامله غیرانسانی یا با گرسنگی تربیت و یا در آخر یک مستخدم خواهند کرد. در میان مستخدم‌ها کوردها بسیارند. همه‌ی آنها وظیفه‌شان را بسیار خوب انجام می‌دهند. او را نیز چنین تربیت کرده‌اند.

این‌ها چیزهای خوبی نیست. انقلابی هستید برای ازین‌بردن این‌ها آمده‌اید. وقتی که نابود نکردید نمی‌توانید با فرهنگ ساختگی خود از پس این کار برآید. ما برای از میان برداشتن این‌ها کنار هم می‌آیم ولی شما تحت عنوان به اصطلاح "خصوصیت شخصیت" مواضع دشمن و نظام را که حيله‌هایی که بر روی هر نوع زشتی بنا نهاده بر من تحمیل می‌کنید. در حالی که ارزش‌های متعالی به اندازه‌ی کوه‌ها وجود دارند. با این مواضع‌تان خود را به وضعیتی ناشناخته درمی‌آورید. چیزی که از دست گریلای ما برمی‌آید این است. بایستی این روح اعتراف‌چی را بکشید. اولین وظیفه‌ی بی‌بایستی به‌جای آوردن این است. بایستی بگویید "اولاً شخصیتیم را که به دشمن خدمت می‌کند از هر لحاظ خواهم کشت". دوماً "شخصیتی را که بتوان با آن زیست، به‌دست خواهم آورد؛ این بسیار روشن است. برای همین می‌گوییم جهت آنکه مثل انسان با شما برخورد کنیم، بایستی برخی موارد را به‌جای بیاورید که غیر قابل چشم‌پوشی است.

این‌ها برای من نیز صادق است. من نیز خود را بر این اساس تحلیل کرده و می‌خواهم کمی بدان حیات بیخشم. PKK چنین واقعیه‌ی است. به PKK چیزهای خارج از طبقه و حتی جامعه را انتقال دادند. همانطور که با این نمونه‌ها نشان دادیم بسیار فشار آورده و مضر است. بایستی این‌ها را از ریشه حل کنیم. عیب است بگویید: "کار از من گذشت و یا من تازه‌ام، درک نمی‌کنم"؛ کلاهبرداری است. نباید این کار را انجام دهید. در اینجا درس‌ها تا به آخر واضح و واقعیت حزب‌مان بسیار آشکار و قابل درک‌اند. به نظر من هیچ معنایی ندارد این همه کار را با مشکل دچار می‌سازید. برای گریلا نیز کارهایی وجود دارند که بتوان بسیار راحت و روشن انجام دهید. استقرار و تأمین لجستیک یک گروه گریلا هیچ مشکل نیست. سخت هم نیست؛ درونی کردن زندگی PKK هیچ مشکل نیست. بالعکس جذاب است. خصوصیات که

^{۶۵} به کسی گفته می‌شود که بعد از به‌قدرت‌رسیدن اولین کاری که می‌کند کشتن یکی از بستگان و نزدیکانش است. ضرب‌المثلی در این باره هست که می‌گوید: "کولی را پادشاه کردند، پدرش را به‌دار آویخت."

شما از دشمن گرفته و علاوه بر این از جامعه سنتی به عنوان مساله ناموس شخصی پنداشته‌اید، این‌ها صحیح نیستند.

طبق فلسفه‌ی ما انسان بزرگ‌ترین واقعه است. زندگی انسان رویدادی خارق‌العاده است. زندگی آزاد بزرگ‌ترین عشق است. بشریت تمام پیشرفت‌ها را برای این انجام داده است که کمی آزادتر شود. مثلاً بزرگ‌ترین انقلابات در راستای آزادی انجام شده است. برای ما نیز از آب و نان بیشتر در اولویت بوده، مشکل انقلابی وجود دارد که نان و آب نیز بدان وابسته است. برای زندگی تان نانی می‌خواهید، این مگر با انقلاب میسر باشد. یعنی حتی یافتن نان با سازماندهی انقلاب امکان‌پذیر است. هویت ندارید، دشمن حتی به شما هویت هم نمی‌دهد. انسان بی‌هویت، انسانی بی‌شرف و بی‌حیثیت است. یک خلق بسیار بزرگ چهل میلیونی است. بنابراین هیچ کدام تان نام و هویت ندارید. انسان این همه بی‌ناموسی را نمی‌تواند تحمل کند.

اگر من شما را به‌طور مداوم به باد انتقاد نمی‌گیرم، به دلیل شخصیت سوسیالیستی و روش‌های قانع‌کننده‌ی ما جهت جلب انسان است؛ و گرنه بسیار عصبانی هستیم. ولی ما سوسیالیست هستیم. نمی‌خواهیم با اعمال فشار شما را سرکوب کنیم. بدون سوءاستفاده از این، بایستی صحیح درک کرده و اگر طبق شما نیست آن را ترک کنید. به خاطر یادبود این همه شهیدمان و جوابگویی به برخی خواسته‌های اساسی خلق اینجا هستیم. اینجا جای تجمع شجاع‌ترین کسانی است که می‌گویند: «برای این امر، من هم حاضرم». من اگر در این سن و سالم خود را سرزنده نگه داشته و به اندازه‌ی مشارکت می‌کنم که چیزهایی هم عرضه دارم، شما نیز بایستی حداقل به اندازه‌ی من خود را با یک انرژی، باثباتی و احساس مسوولیت مشارکت دهید. تا چه وقت؟ تا زمانی که حل شده، این کار سالم انجام گرفته، سازمان‌یافته شده و در صورت لزوم تا جایی که با مناسب‌ترین تاکتیک‌ها بتوان جوابگوی جنگ بود. در این راستا اول بایستی آموزش ببینیم. آزمون و امتحان هم انجام می‌دهیم. زیرا نمی‌توان یک‌باره وارد جنگ شد. می‌توانید با آزمون خود را به سطح تحمل هر نوع پراکتیکی در آورید. چیزهایی که همیشه به شما ارایه می‌کنیم این امکانات خوب است. در گذشته این‌ها به این اندازه پیشرفته نبود. بایستی این‌ها را تقدیر کنید.

در نتیجه، ارتباط قولی را که به خلق مان داده‌اید با اهداف اتحاد در پراکتیک، باید با گفتن این جملات نشان دهید: «من نیز در جنگ شرف و هویت برنده خواهم شد، به زندگی زیبا دست خواهم یافت» و با آن احساس غرور کنید. بایستی بگویید: «با آن خود را به اثبات رسانده، آشکارانه و یا از راه مخفی از دشمن انتقام گرفته، عهدی را که با خود بسته‌ام عملی ساخته و حق اصلی انسان شدن، خلق شدن و ملت شدن را صحیح به کار می‌گیرم. این البته که شرف و ناموس و مقدس‌ترین وظیفه‌ی من است. بر انسان شدن اصرار می‌ورزم. به جز این اجازه نمی‌دهم به خودم چیز دیگری بگویم.» واقعیت رهبری و حزب‌مان نیز همین است.

با شما بر این اساس وصال خواهیم یافت. به اندازه‌ی بی‌که لازم باشد متحول خواهیم شد. به اندازه‌ی بی‌که بتوانم شکست داده نیرومند شده و همیشه حتی زمانی که تنها هم بودیم در جایی که هیچ امکانی وجود

نداشت آغاز نمودیم. نگفتیم؛ «نمی‌توانیم، نخواهیم توانست»، ولی طبق موارد مشخص، آنچه را لازم بود انجام دادیم. امروز نیز همان موضع را تداوم می‌بخشیم. خب در نتیجه چه شد؛ پیشرفت کردیم؛ نوآور شدیم؛ اگر مصر هم باشیم برنده خواهیم شد! این بسیار واضح است. من اگر اکنون نیز این همه مصرم و به کوچک‌ترین موفقیت و پیروزی شک ندارم چرا در شما [شبهه] وجود داشته باشد؟ طبق این همه بزرگ‌شدن شما به وسیله ارزش‌های آفریده‌شده، چرا با یک احساس قابل تقدیر و نظمی عالی آن را برای خود لایق نمی‌بینید؟ شما وظیفه دارید که دین‌هایی ادا کرده و حتی خود را از نو بسازید. با این امکاناتی که نمی‌توان کوچک شمرد، چیزی که بسیار بدان محتاج هستید این است که چرا از حق زندگی باسرف، باناموس و آزاد استفاده نمی‌کنید؟ این را به شکلی نامحدود، برای خود حق محسوب کنید. چرا که شما را از حق حیوانات هم محروم کرده‌اند. یعنی از دشمنی که حقی برای شما نمی‌شناسد، حساب خواسته و با جنگ خود همچون انسان بدان جواب داده و با رساندن آن تا به آخر پیروز خواهید گشت.

نهم می ۱۹۹۸

یاد شهدای مان را می‌توانیم با شیوهی زندگی حزبی و ارتشی شکست‌ناپذیر

گرامی‌بداریم

کسی که خواهان زندگی در راه وطن و خلقتش است و از همه مهم‌تر کسانی که خواهان جنگیدن هستند بایستی به این تحلیلات مان بسیار توجه کنند. موضوعات مورد نیاز اصلی را مصرانه آموزش می‌دهیم و این فعالیتی نیست که تنها با کارهای یک دبستان تحقق یابد. از لحاظ ملی، سوسیالیستی و مخصوصاً از لحاظ طرز جنگ، فعالیت بسیار مهمی است که آموزش داده می‌شود. به هیچ شیوه‌یی، توجه‌تان را جمع‌جور نکرده و متمرکز نگشتید و این، سطح مرا تنزل می‌دهد. حال آنکه اخلاص‌گراان هم کم نیستند. مخصوصاً با نام نیت خوب و حتی کسانی وجود دارند که با فریفتن خود این فعالیت‌های مان را که دارای معنای بسیار والایی بوده و بایستی به‌طور مطلق به موفقیت دست یابد مختل می‌کنند. ضعف شخصیتی عمیق‌تان را آشکار ساختیم. اهمیتی ندارد که تأثیر آگاهانه در دچار شدن شما به این وضعیت به چه میزان است. ولی هر روز رویدادهای قابل توجهی روی می‌دهند که در کانال‌های دولتی پخش می‌شوند.

در زندان برای کسانی که فرماندهی کل بدن‌ها پشت بسته، قرارگاه ایجاد کرده و در تلویزیون آنها را بر علیه خلق و شما به کار می‌گیرد. با استفاده از این راهکار که در زندان زیاد نتیجه نمی‌گیرد، با فرستادن پیام به برخی شخصیت‌های ضعیف در داخل مان خواهان گسترش تخریبات در میان آنهاست. بایستی بدانید در میان شما برخی افراد وجود دارند که در کمین نشسته‌اند. در نتیجه اینکه خیلی تعیین‌کننده نیست

که دارای نیت خوب و یا ذهنی باشد یا نباشد. حتی نیت خوب بیشتر به نتیجه‌ی بد کشانده شده و فرماندهی کل بیشتر بر این اتکا داشته است.

همانگونه که می‌دانید در این مرحله‌ی منفعت شخصی کفه‌ی سنگین را تشکیل می‌دهد. موفقیت شخصیت‌هایی که خود را پرورش نداده مخصوصاً با اهداف سیاسی، میهن‌پروری و از همه مهم‌تر با مفهوم سوسیالیستی تربیت نکرده و با تکیه بر برخی امکانات حزب و تحت عنوان تجربه با فرماندهی ارزان، مانند دزد در پی فرصت برای دزدیدن رنج جمعی از راه غصب و با سوءاستفاده از رتبه فرماندهی در این امر نتیجه زیادی دربر نخواهد داشت. یک لحظه قبل، با استراحت کردن در قرارگاه‌های دولت ترکیه، خیانت دیوانه‌وارشان را مشاهده می‌کنیم. در تاریخ‌مان و بدون شک در شکست تمام انقلاب‌ها و قیام‌ها این یک پایان بسیار خطرناک است. نه تنها از انجام یک ضد قیام؛ بلکه از به‌باددادن ارزش‌های ملی و اجتماعی یک خلق، هیچ ترددی نشان نداده‌اند. در این امر، رهبران بی‌کفایت، مهم‌ترین نقش را بازی کرده‌اند. برای اینکه راه‌حلی نیافته‌اند، در زمان کوتاهی پایان خود را در جوغ‌هی اعدام دیده و یا با فرورفتن در لاک خود میدان را برای دشمن‌ها کرده‌اند. جنگ از این لحاظ در داخل ما نیز شدیداً در حال انجام است. لذا خواهان جلوگیری از این هستیم.

نمی‌خواهیم یک‌بار دیگر اجازه دهیم که تاریخ تکرار شود ولی هنگامی که به نام‌ها و روش‌هایی که فرماندهی کل به کار می‌گیرد می‌نگریم؛ کاری را که ارتش صدها هزار نفری انجام نداده بی‌شک و بدون بحث، خواهان انجام آن با این پست فطرت‌هایی است که نام‌شان را برده و زمینه‌ساز آن شده‌اند. جهت ظاهرگشتن آن تاریخ منفوری که می‌دانید، با تکیه بر شخصیت‌های ضعیف؛ اشخاصی که در راه سطحی‌ترین غرایز و عواطف خود، هر ارزشی را زیر پا می‌گذارند به اصطلاح خواهان موفقیت هستند. البته که جنگ است و دشمن هر نوع تاکتیکی را امتحان خواهد کرد. از همه مهم‌تر، اگر نیروی مقابل‌مان راهکاری چنگیزخان را اساس می‌گیرد دست به هر نوع فریبی خواهد زد. گمان نکنم که برای حقوق جنگ طرف مقابل هم ارزش زیادی قایل شود. در جنگ دارای یک راهکار نیست. حال آنکه جنگ را به عنوان ابزاری در خدمت سیاست در نظر نمی‌گیرند، بلکه تنها برای منفعت شخصی‌شان است. بعد از آنکه نیرویی از هر جهت از جلب شدن دیوانه‌وار به امپریالیسم حتی شناختن قانون و اخلاق صهیونیست و خدمتگزاری بدون شرط منافع‌شان ایجاد گشت، انتظار جنگیدن این ارتش طبق حقوق جنگ و یا حتی جنگیدن طبق یک سیاست مشخص، بسیار واقع‌بینانه نخواهد بود. بنابراین بسیار خوب دیده می‌شود که با حيله، فریب‌دادن، قانون‌شکنی و به‌خصوص سطح واپس‌مانده‌ی اخلاقی جامعه و از همه مهم‌تر به کارگیری ضعف انسان‌های درون ما خواهان رسیدن به نتیجه است. اگر توان جوا بگویی به این مهم را داشته باشید بایستی آن را قطعیت ببخشید.

دلیل مطرح کردن همیشگی این نکات، تا جایی که دیده می‌شود وجود قشری است که در درون حزب، در برابر من مقاومت کرده و بدون هیچ لغزشی، هوسرانی و موفقیت خود را تداوم می‌بخشند. ضعف شدید شخصیت‌شان بسیار قطعی است. بدون اینکه هدفی داشته باشند، شخصیت‌هایی هستند که روزانه زندگی کرده و در راه برخی هوس‌ها و به‌دلیل برخی ضروریات، حتی شاید به بازی گرفته شده و

اینگونه در صفوف حزب مشارکت می‌کنند. با باور کردن به "اراده‌های‌شان دزدیده شده" که یک سخن دشمن است می‌تواند در درون حزب، خودبه‌خود به یک شخصیت انتقام‌جو تبدیل شود. تمام این‌ها وجود دارند. در این جامعه هر چیزی قابل پیشرفت است. زیرا از اشکال عادی تفکر برخوردار نیستند. بر اساس هر یک از ارزش‌های ملی، سیاسی، اجتماعی برای آموزش و حتی یک کلمه جا ندارد. بنابراین هر کس از هرگونه اهداف منحط گرفته تا مغز استخوان بی‌هدفی، می‌تواند زندگی و در نتیجه این، هر نوع راهکار و رشکستگی و بی‌تأثیر کردن را آزموده و تمام تلاش‌هایش را برای برخوردهای بی‌تأثیرسازی به کار گیرد. این نیز جامعه و شخصیت ورشکسته است. این احتمالاً به میزانی که در هیچ خلق و جامعه‌ی دیده نمی‌شود نزد ما فراوان است.

احتمالاً در میان شما برخی‌ها جهت تحول اجتماعی خلق و برخی منافع اصلی در سطح ملی، ممکن است بخواهد وارد میدان شود. این اشخاص بایستی با دقت به ما گوش فرا دهند ولی نه با ورشکستگی و هر بار با استفاده از من؛ این گفته به‌طور یقین اشتباه است که: "خود را به هیچ نحوی پرورش و از زمینه‌سازی برای اشتباهات نجات نداده‌ام". بیان این سخنان یعنی "من شکست خوردم؛ پایان یافتم" یعنی چنین مشارکتی نه در حزب ممکن است نه در ارتش. شما یا اشتباه آموزش دیده و یا در راهی غلط نگاه می‌دارند. من این‌ها را هزار بار است تکرار می‌کنم. می‌گویم که این‌طور نباشید. ایدئولوژی حزب، خط‌مشی جنگ، طرز و مفهوم سازمان وجود دارند. تقریباً در هر موضوع، ملاک‌های مشخصی در میان هستند. اکنون در اینجا باد این را یاد بگیرید. متأسفانه اجرا بسیار ضعیف می‌ماند.

مخصوصاً جهت یاد و درک صحیح جنگجویان‌مان به‌ویژه جنگجویان جوان کم‌تجربه‌ی که تا بی‌نهایت به فداکردن خود تکیه کرده و فداکاری بدون مرز حزب‌مان را اساس گرفته؛ ولی به دلیل نرسیدن به یک مدیریت و فرماندهی از دست رفتند و به‌جای آوردن مقتضیات آن به هر قیمتی که باشد، تلاش خواهم کرد که تشریح کنم. این از موضوعات دیگر و تمام تشکلات و اوضاع صاحبان رنج مستقل نیست و همه با هم در ارتباط‌اند. ولی به دلیل اینکه توجه‌برانگیزترین نکته است آن را شرح خواهم داد. زیرا فرماندهی جنگی‌ای که بی‌کفایت بوده، اشتباه داشته و طبق واقعیت حرکت نکرده و تحت امر این فرماندهی، عملیات‌هایی صورت گرفته‌اند که راه را بر روی تلفات و شهادت‌ها هموار کرده امر می‌کند که با اهمیت بسیار زیادی در نظر بگیریم. ما در این مورد مسوولیت‌مان را بسیار خوب دانسته و باز هم تاکید خواهیم کرد که مصرانه پیگیر آن خواهیم بود. به دلیل آنکه موضوعی است که از همه بیشتر سروش گذاشته شده، صددرصد توضیح داده و لزوم دفاع از حق شهدا را به عنوان یک وظیفه‌ی مهم ارزیابی می‌کنیم. از همه مهم‌تر، این جنگجویان جوان را که برای وظایف مقدس انقلاب مؤظف شده‌اند بر اساس یک اشتباه بسیار آشکار، صحیح‌ننگانیده و حتی به عنوان قربانیان یک طرز بسیار اشتباه در درون اعمالی جنایت‌وارانه رها گذاشته شده، دردش را خلق‌مان از ته دل حس کرده و بازتاب مشکلی که پیش از همه به‌میان آمده همچون مساله‌ی بسیار عادی، به عنوان موضعی در درون حزب، به نظر من خطرناک‌ترین نوع اپورتونیزم است. حتی از آن بسیار خطرناک‌تر شده مخصوصاً دادگاهی اشخاصی که رفته‌رفته به غفلت و خیانت می‌گرایند یک موضوع ضروری است. تحلیل شخصیت فرماندهی که درست

و حسابی وظایف خود را به جای نمی‌آورد نیز موضوعی است که بایستی بیش از همه روشن گردد. آنقدر شهدای بی‌نام مخصوصاً آنقدر جنگجویان جوان وجود دارند که بایستی به‌خاطر گرامیداشت نام‌شان، حساب‌خواهی صورت بگیرد. در واقع، برای یابودشان نه تنها تحلیل تک‌تک آنها بلکه خواستیم که آنها را متعلق به یک خلق سازم. برای درک این مدت کوتاه زندگی‌شان، وظایفی را که بر عهده ماست به‌طور قطع انجام خواهیم داد. البته در این خصوص کارهایی وجود دارند که بایستی انجام دهیم.

به‌رغم تمامی زحماتی که بر ما تحمیل می‌شود برای اینکه بتوانیم چشم‌مان را باز کنیم، عقب‌نشستن از طلب حق تمام شهدا و انجام لزومات آن، تبدیل به فعالیت مهمی خواهد شد که مینا قرار دهیم. در اینجا به اندازه‌ی عدم درک تمامی آن نمی‌توان به عدم گردآوری نتایج آن در پراکتیک نیز تامل نمود. بنابراین درک اشتباه شهید ممکن نیست. آری، این یکی از مهم‌ترین خصوصیات PKK ما می‌باشد. برای آنکه با حقی قرار، درک و تحقق صحیح وی را مینا قرار دادیم، این PKK را به‌وجود آوردیم، تا بدینجا رسانده و این طرز ادامه خواهد داشت. در این راستا حمله‌ی بی‌وقفه وجود دارد. برای جداکردن این مهم از خصوصیت PKK تلاش‌هایی باورنکردنی صورت می‌گیرند. ولی شخصاً بدان‌ها اجازه نخواهم داد. انگار که گرامیداشت یاد شهدا بسیار عادی بوده و سرپوش گذاشته می‌شود. خصوصاً این موضع از طرف کسانی نشان داده می‌شود که وظیفه‌ی فرماندهی را با کوچک‌ترین پایبندی به‌جای نمی‌آورند. با این مبارزه خواهیم کرد؛ رودررو هم می‌شویم؛ بسیار گسترده‌تر هم انجام خواهیم داد. این‌ها بدون به‌جای آوردن حداقل وظایف‌شان به شیوه‌ی زندگی می‌کنند که در انقلاب‌ها می‌توان آن را خیانت نام نهاد. باید به آنها نشان داد که فرماندهی چگونه اجرا می‌شود.

یکی دیگر از ابزارهای ضدیت‌شان، تحمیل کردن تهدید دشمن بر ماست. بر این واقفم که اکثر کسانی که این‌همه همراهانش را قتل کرده، نزد دشمن و خائنان گریخته‌اند؛ برخی از روی کین و نفرت، بعضی‌ها به‌علت واپس‌گرایی‌شان و برخی‌ها نیز جهت نجات زندگی قلابی و تهوع‌آورشان. بایستی گفته شود که برای غرایز ابتدایی و رتبه‌طلبی، صرف جهت آنکه نامش فرمانده باشد، سراپا بماند و بدون دادن رنجی، مفت‌خوری کند، ده‌ها رفیق را به‌سوی شهادت سوق داده و صدها ارزش را از بین برده است. آری، آنها پیروان راه شهید نبوده و از مفهوم آن دورند. مهم است که در این موضوع، خطا نکرده و به بازی گرفته نشوی. به‌خصوص در زمانی که در کمین دشمن قرار گرفته، با این برخوردها به دشمن امتیاز می‌دهد.

تمام موفقیت این پست فطرت آخر (زکی) ضرررساندن به فرماندهی بوده و می‌گوید: «به‌طور قطع یک عفو ویژه صادر کنید.» در توضیحاتی که به دشمن داده می‌گوید: «این‌ها در صفوف بسیار گسترده‌اند. اگر عفو ویژه‌ی صادر کنید قسمت کثیری از آنها خواهند آمد. پراکتیک من بسیار واضح است. تنها کافی‌ست که به اندازه روشنی یک شمع، روشنایی بدهید.» در زندان قبلاً هم این کار را انجام داده بودند. شاهین و شتر هم می‌گفتند: «تنها کافی‌ست که شما به اندازه‌ی روشنایی یک شمع، امید و روشنایی ببخشید، از هم پاشیده خواهند شد.» مقاومت بزرگ مظلوم‌ها، کمال‌ها و خیری‌ها در برابر این خیانت تاریخی است.

اکنون خواهان آزمودن این در گریلا هستند. گریلا البته که مقاومت می‌کند و مقاومت هم خواهیم نمود. ولی تشخیص دادن آن هم بسیار مشکل است. سال قبل، عنصر متین، عضو فرماندهی مرکزی قرارگاه هفتانین، بدون به‌جای آوردن کوچک‌ترین وظیفه‌ی فرماندهی، ده‌ها رفیق باارزش را به سوی امحا فرستاده و صدها فقره اسلحه را به دست دشمن داده است و بعدها برای آنکه اعتبار و محیطی را برای به‌کارگیری هوسرانی شخصی، آبا و اجدادی و عشیره‌ی خود نیافت فرار کرد. چند شخص مشابه این وجود دارند. شخصی که در تحلیلات به‌نام "قرسان (راهزن) سُهات" ذکر می‌شود نیز در "کوره‌ژرو" از طرفی روان‌پیشانه و با هوسرانی به جنگجویان جوان می‌گوید "برو از این روستا انگور بیار، این و آن را بیار" آنها را گروه گروه تصفیه کرده و به عنوان موفق‌ترین فرمانده اعلام می‌شود. این طرز تحمیل می‌گشت. البته با پیشرفت مکانیسم حساب‌خواهی حزب دید که اینگونه نمی‌شود و گریخت. اهمیتی ندارد که این کارها با روش کنتراپی و برقراری ارتباط آگاهانه با دشمن صورت گرفته باشد. هر چه باشد سال‌هاست که در برابر این‌ها مبارزه می‌کنیم.

جنگی که انجام می‌دهیم، نمی‌خواهیم آن را تنها با خطای شکلی محدود نماییم. برای آنکه یک قانون را به‌جای نیاورده، دادرسی او کمی شبیه روش استالین است. شاید با این (روش) برخی مانع برخی چیزها شد ولی در پر اکتیک استالین آشکار شد که این شخصیت‌ها در بعد وسیعی خود را پنهان کردند. این اشخاصی که مخفی شدند، سوسیالیست ۷۵ ساله را که در یک سوم دنیا تأثیرگذار بود فرو ریختند. پس یعنی این راهکار بسیار نتیجه‌آور نیست. شاید به صورت روزانه برخی موفقیت‌ها را کسب کند ولی برای سیستم کاری به پیش نمی‌برد. هر لحظه امکان مجازات سخت برخی از افراد ما را به دلیل برخی جرم‌های نادر را اشتباه درک نکنید. عدم مجازات با روش استالین بدین معنا نیست که آنها را اصلاً مجازات نمی‌کنیم. حتی ما برای جلوگیری از منقلب‌ساختن کامل سیستم، یک سیستم مجازاتی ایجاد می‌کنیم. زیرا راه دیگری نداریم. در ظاهر، جرم‌ها بسیار زیادند، اگر راهکار استالین را به کار ببریم که هر جا پاک و بی‌لکه شود، ولی شخص‌ها در مقیاس وسیعی پنهان می‌شوند.

از همه مهم‌تر، شخصیت‌هایی که از جامعه بسیار ضعیفی مانند جامعه‌ی ما پیدا شده‌اند، به دلیل تعداد فراوان‌شان که کم مانده حزب را به نابودی بکشاند، شانس موفقیت زیادی برای این روش نمی‌شناسد. صدام که همان راهکار را آزمون و وضعیتش آشکار است. به‌رغم اینکه ارتش بزرگی هم تشکیل داده ولی چیزی که با این روش درست شده و در نهایت به کجا می‌کشد، به اشکال زیادی برای درس گرفتن واضح است. حال آنکه هنگامی که این در درون ما آموخته شده و نتیجه آن را یعنی سودرسانی به دشمن را ملاحظه کردیم، احتیاج به راهکاری داریم که تا به آخر مبتکر و نتیجه‌بخش بوده و تمام بازی‌ها را خراب کند. بنابراین، کسانی که از لحاظ علمی این همه با برنامه‌ی ارتش و حزب ما مخالفت کرده و حتی لزومات آن را اصلاً به‌جای نمی‌آورند، آیا می‌توانیم بگوییم که در مبارزه طبقاتی موفق شده و همچون شخص، پست فرماندهی را اشغال کرده‌اند.

در ظاهر می‌تواند اختلال ایجاد کرده، خود را به جای سازمان گذاشته، از این منفعت برده و به‌تمامی ناشافی را عمق ببخشد. ولی همیشه موضوعی که ذکر می‌کنم؛ نزد ما اگر به شکل دیگری هم باشد، به

اندازه‌یی که مناسب با سیستم، مقررات سازمانی و هدف ما باشد می‌تواند حرکت کند. هم متناسب با حساب هم به شکلی که کمترین ضرر را برساند مطابق با نگرشی که داریم اگر لازم باشد در قبر هم حساب خواهیم پرسید. هر کس می‌تواند انجام ندهد ولی من به سهم خود با آگاهی بزرگ پایبند بوده، توجه کرده و انجام می‌دهم. اگر تنها بر عهده‌ی من باشد، به‌طور محدود جلوگیری خواهد شد. مشکل این است که از طرف تمام ملیتان‌های حزب انجام گیرد.

هنگامی که تمام ملیتان‌ها و حتی تمام خلق لزومات آن را به‌جای آوردند، این راهکار به‌طور قطع، موفقیت‌های بزرگی به ارمغان خواهد آورد. در این مورد، هر کس به تفکر محض احتیاج دارد. به‌طور طبیعی تنها دادگاهی مدیریت و فرماندهی برای شهادت‌ها کافی نیست. لازم است هم در مورد اسلحه، هم برای عملیاتی که به راحتی می‌توانست انجام دهد، عدم آموزش و سازماندهی صحیح زندگی و حتی برای از یک جبهه‌گیری و استقرار سالم گرفته تا به‌جای‌نیاموردن بسیاری وظایف که جنگ لحظه به لحظه ضروری ساخته است نیز بازخواست صورت گیرد. این وظایف چیستند؟ در کنار هر فعالیت آموزشی، سازمانی، از لحاظ حساسیت و به‌جای‌آوردن طرز، اسلوب و توجه نیز مؤاخذه و دادگاهی کردن شرط است. ولی نزد ما وضعیت آنقدر پیچیده است که به‌وضوح مانند مثال شتر می‌گوییم "اینجایت خم است" او نیز می‌گوید: «مگر کجای من راست است؟» به‌خصوص این شخصیت نزد ما بسیار فراوان است. بنابراین، تعجب نکرده و جهت اینکه به دست این شخصیت‌ها که خودش تنها از بازی تشکیل شده به بازی گرفته نشده و تشنه هم نماند، بایستی از چهل دره آب آورد. چرا که [همه را] خشک خواهد کرد. هر کدام‌شان بسیار حریص و [از لحاظ رفتار و حرکات] متعادل و اگر ملاک‌های عادل به کار نگیری، مانند جانور قورتن خواهند داد. این موضوعی نیست که ساده و سطحی در نظر گرفت.

شخصی هستم که در سن کمتر از شماها نه به ارزش‌های خانواده بلکه به ارزش‌های مناسبات اجتماعی در درجه‌ی اول اولویت داده‌ام. چه چیزهایی برای زندگی جامعه صحیح و مناسب بوده، ملاک‌های مورد پسندم مطابق آنها می‌باشد. در وضعیت شخصی هستم که در برابر ارزش‌های سنتی خانواده و قبیله عصیان کرده‌ام. ما واقعیت رهبری را همیشه بر این اساس به‌پیش برده‌ایم. شخصی هستم که حتی در کم سن و سالگی با رفاقتی عمیق، عقل‌فروریزی تضادهای درون خلق را که از طرف دشمن آگاهانه ژرف‌تر شده به‌دست آورده‌ام. این هم برای ارزیابی و حل صحیح تضادهای درون خلق، هم امروز به سطح اتحادی ملی - که نمی‌توان آن را کوچک پنداشت - و هم اتحاد انقلابیون رسیده است. بحث در مورد هوس‌های شخصی و حتی خانوادگی، احتمالاً برای هر کس مطرح است ولی برای من اینچنین نیست. ملاک‌ها بسیار شفاف هستند. از لحاظ سیاسی، سازمانی و ایدئولوژیک هم راهکاری بسیار نزدیک به سوسیالیسم وجود دارد. هنگامی که هنر و ادبیات را موضوع بحث قرار دهیم؛ برای پیشرفت ملاک‌های جمال و زیبایی داستان‌وارانه بسیار توجه می‌کنم.

دشمن مخصوصاً مکانیسم‌های تبلیغات خود را بسیار به کار می‌بندد. از راه این پست‌فطرت آخر، خصوصیات و افسرگرای اجتماعی را که اکنون نیز تأثیرگذار است برمی‌انگیزاند. به عنوان شخص و از لحاظ توان شخصی برای دگرگون‌ساختن این‌ها هیچ مشکلی ندارم. راحتی زندگی برای من بسیار متفاوت

است. حال چیزی که آنها راحتی می‌نامند، از من بسیار دور است. فکر نکنم که این اشخاص بدانند چیزی که من به‌عنوان راحتی تحلیل می‌کنم چیست.

به میزان رهایی یک خلق، رهایی زن نیز غیر قابل چشم‌پوشی است

در اشغالگری ترک و خیانت کورد؛ دست‌یازی به ارزش‌ها، پول و زن بسیار رایج است. آنها را بر روی هم انباشته و از آنها قصرها و حرمسراها درست می‌کنند. این چه در سلطان‌های عثمانی و چه در زمان اقتدار مصطفی کمال نیز چشمگیر است. من می‌توانم گرایش خود را همچون شخص و راهکار به‌عنوان انتقام از این‌ها ارزیابی نمایم. از زندگی مبتنی بر پول و لوکس یعنی از زندگی‌ای که این‌ها چنین درمی‌یابند اجتناب می‌ورزم. من بسیار تمیز زندگی خواهم نمود. کسی که اثر بزرگ هنری را آفریده اگر فرعون هم باشد، برای من، او به‌مانند کعبه است. می‌خواهم هر روز زیارت کنم. اگر کسی که یک اثر هنری با بهت می‌سازد، حتی برده هم باشد بایستی برای رنج وی احترام قایل شد، ولی صاحبان آن اثر هنری، سلطان برده‌ها و شاه برده‌ها هستند. در انجام این تحلیل دچار مشکل نمی‌شوم.

اهداف ما نیز ایجاد یک اثر هنری بزرگ، یک کشور زیبا و کشوری است که پیشرفت یابد. حاکمان این را نیز برای زندگی تهوع‌آور، خودم‌کزبین و خودخواه خود می‌خواهند. ولی ما باز هم خواهان زندگی عادل به میزان رنج خود هستیم. در سبقت‌گیری برای ایجاد زیباترین آن هم تردید نخواهیم کرد. بعد از آشکار کردن این تفاوت، به طور طبیعی نیرو را ذخیره خواهیم کرد. سازمان مرا نیرومند کرده و اگر بسیار مهم و ضروری هم باشد، توان زن را نیز اعتلا خواهیم بخشید. هنگامی که در مورد رانت‌گرایان ترکیه فکر می‌کنیم، غضب و خیم و وحشتناک رنج و استعمار جنس و جنسیت انسان دیده خواهد شد. به رغم این خودشان با گفتن "آپو پول دارد، نیرو دارد" می‌توانند با این چشم به ما بنگرند. می‌گویند: «می‌تواند در یک روز یک میلیون دلار خرج کند. حرمسراها درست کند و به راحتی در آنها زندگی کند.» به اصطلاح خلق نادان را به بیراهه خواهند کشاند. اگر لازم باشد می‌توانم این موضوعات را برای آموزش خلق به‌شکلی توجه‌برانگیز به پیش بکشیم. می‌خواهم بگویم که یعنی دشمن است و می‌تواند تبلیغات خود را انجام دهد. ولی در میان ما نیز کسانی که مقلد این هستند کم نیستند. کسی که این را گفته در میان ما بوده شخصی است که برای بسیاری از شما در سطح بالا فرماندهی کرده است.

بایستی علامت پرسش و نقطه‌ی این مهم را خوب گذاشت. اگر در میان ما دوست، خائن و قاتل پیگیری می‌شود، اگر غضب رنج، زشتی و زیبایی واقعی زن پیگیری می‌شود، بایستی در این عنصر و کسانی که اینگونه سخن می‌گویند پیگیری شود. واقعاً در تلاشم که با دخترها بسیار صمیمی باشم ولی آشکار است که با این، می‌خواهند چه چیزی را هدف بگیرند. همیشه در کنار هم هستیم. این هیچ جای مخفی و

آشکاری ندارد. صحیح است که حزب پول دارد، ولی در گذشته در حالی که در جیبم چند قران پول وجود نداشت شخصاً به‌ویژه بعد از آمدن به این عرصه و با پیشرفت مسایل پولی حزب، تنها یک فروش پول در جیبم نگذاشتم. شاید شکلی هم باشد لازم است که وجود داشته باشد. شاید انسان بی‌هوش شود و رفتن به بیمارستان ضروری شود و یا احتیاجی به وجود آید. ولی آشکار است که آن را نیز بر نداشته‌ام. در واقع، چنین مشکلی وجود ندارد و از لحاظ ما ذکر آن برای درک واقعیت داخلی ما و این‌ها احتمالاً مفید باشد. زیرا متأسفانه کسانی هستند که اینگونه مثل دزد، چشم به پول دوخته‌اند. کسی که مدعی است که ما بسیار پول خرج می‌کنیم اگر مغزش همیشه با این‌ها پر نباشد، اگر فرماندهی نباشد که بر این اساس، همیشه پول به جیبش می‌اندازد، احتمالاً این را بر زبان نمی‌آورد.

این پست فطرت که زن را به‌طور بسیار زشتی تحت تأثیر خود قرار داده آشکار است که چگونه این کار را انجام داده. حال آنکه شخص واقعی PKK حتی اگر یک شخص هم باشد تنها برای یک لحظه هم به او متمایل نخواهد شد. اگر باشد مگر برای آنکه خود را به‌عنوان فرماندهی PKK تحمیل کند، صورت خواهد گرفت. دختر PKK آن هم اگر واقعاً PKK‌یی باشد نباید با غریزش با یک مرد برخورد نماید. شاید مرد بسیار جسورانه برخورد کند، ولی این، هرگز دختر PKK نمی‌شود. بایستی این را صحیح بیان کرد. استثناها ممکن است و یا اشخاصی که سطح‌شان متفاوت باشد شاید وجود داشته باشند ولی کفهی ترازو در این مورد به‌طور سالمی به‌طرف زن سنگینی می‌کند.

نکته‌ی بسیار مهمی است که در واقعه‌ی رهبری هر بار به کار می‌گیرم ولی به‌رغم مباحث بسیار در این مورد، فکر نکنم که هنوز هم درک شده باشد. جایگیری در مسیر رهایی زن، وظیفه‌ی بسیار مهم و مقدسی بوده و تا به آخر تداوم خواهد داشت. نه تنها در چارچوب YAJK (اتحادیه‌ی آزادی زنان کوردستان) به مرحله‌ی بزرگ‌تر آن توجه خواهد شد یا به پیشرفت این معتقدیم. قبل از هر چیز بدون تفهم این و به‌جای آوردن لزوماتش، هیچ کس حق بحث در مورد زندگی را ندارد. به‌عنوان مبدأ هم قبول می‌کنید ولی می‌بایستی در عمل تان دورو نباشید. بر اساس این مبادی لزوم مشارکت در رهایی زن که در عین حال، رهایی مرد هم می‌باشد، بدون بحث است. بدون دست‌یابی به قوانین، اهداف و طرز آن، زندگی غیرممکن است و رهایی امکان‌ناپذیر.

از وجهه‌ی جنس‌ها بنگریم؛ هنگامی که حاکمان ترک وارد آناتولی و بیزناس شده‌اند، مردها را کشته، زنان را در حرمسراها به جابه‌جایی تبدیل کرده‌اند. به همین دلیل به‌گمان‌شان ما نیز چنین می‌جنگیم، حال آنکه کسانی که واپسگرایی هزاران ساله زنان را به کار گرفته و واقعاً هم با اشغال کردن، سرکوب، در بدترین کارها با پلیدترین اشکال به کار گرفته و زن را به حالتی که غیرقابل شناخت درآورده خودشان هستند. کاری که ما در اینجا انجام می‌دهیم در خدمت پیشرفت زن قرار می‌گیرد. سخنی دارم که همیشه بر زبان می‌آورم. به مردی که می‌گویید "شوهر و یا عشق دوست‌داشتنی‌ام" آیا خدمتی را که من انجام داده‌ام و یا برخوردی را که نشان داده‌ام، او نشان داده است؟ این بایستی به‌خصوص از طرف زن به شکلی عادل و با مفهوم جواب داده شود. زیرا اگر این نباشد، معنای آزادی درک نخواهد شد. چرا که به‌شکل محتاج به هر چیز و سرخم‌کنان در مقابل هر چیز باقی خواهد ماند.

اکنون این زن را تحلیل کرده و به خودش شناسانده‌ایم. رساندن خود به ملاک‌های صحیح زندگی بسیار مهم است. پس برخورداران با زن و یا با حرمسرا هیچ ربطی ندارد. حال آنکه بالعکس از این جهت، کشاندن زن به حرمسرا، فاحشه‌خانه و یا زندگی زناشویی، پست فطرتی است. به جز این‌ها، رابطه با زن برای‌شان غیرممکن است. برخورداران بر اساس آزادی، احترام و برابری ممکن نیست. اشتباه جنسی‌شان بسیار زشت و بر مبنای تحکم است. به همین دلیل نیرومند کردن زن در این مورد برای من وظیفه‌ی بسیار مهم است. اگر لازم باشد با تمام زنان دنیا رابطه برقرار خواهیم کرد. ما جنگ را بر این اساس در نظر می‌گیریم. ادعای دیگر شمو، به اصطلاح همشهری‌بازی است. به اصطلاح بسیاری اورفایی را وظیفه‌دار کرده‌ام. ای کاش چنین اورفایی‌هایی وجود می‌داشتند! یکی از وظایف بسیار مهمی که برای خودم تعیین کرده‌ام اگر روزی به اورفا برسم، طرح این سوال است که "چگونه و چرا چیزها را خراب کرد". هم در سطح فرد، هم با توجه به مکان، آن چیزهایی که خراب خواهیم کرد و حق زندگی را ادا خواهیم کرد چه چیزهایی هستند و چگونه ممکن است همیشه برای من زنده باشند؟ حال آنکه این ادعا برای من اهمیتی ندارد؛ از همشهری‌بازی و رفاقت‌اجبایی متنفرم. ولی قبل از هر چیز، همچون یک شیخ سهمگین تعقیب‌گربودن کسانی که در اطرافم آموزش دیدند، اگر جوابگوی رفاقت نبوده‌اند با سرکوب و از بین بردن، بلکه بی‌نفس گذاشتن او تا جایی که خود بتواند خود را اداره کند، یک وظیفه‌ی طبیعی فعالیت ماست. تا زمانی که من زنده هستم، اگر دستم را هم دراز نکنم، کسانی که لازم است بمیرند خواهند مرد. کسانی که بایستی شکسته شوند شکسته خواهند شد. این با توانم نیز در ارتباط است. در واقع کمی هم انجام می‌دهم. هر روز شکنانده و حساب می‌پرسم. به همین دلیل، در درون ترسی هستند که امکان انفجار آن در آغاز فردا وجود دارد.

شاید برخی‌ها بگویند «انسان بایستی اینچنین هم باشد. در برابر مادرش اینقدر حرف می‌زند. این لایق نیست.» مادام که دشمن از هم اکنون در مورد ما این حرف‌ها را بر زبان می‌آورد این تحلیلات به این دلیل مهم است. بله به‌رغم تمام انتقاداتم از مادر، در نتیجه رساندن مادرمان به وضعیتی که می‌تواند نشانه‌های پیروزی را قبل از مرگ ایجاد کند نیز به گمانم نشان‌دهنده‌ی رابطه‌ی خوب مادر-فرزند است. این تحول را در مادری بسیار عقب‌مانده آن هم به وسیله تلاش بسیار خاص انجام دادیم. پس بایستی انتقادات ما صحیح درک شود. ما نه به مادر بی‌احترامی می‌کنیم و نه تحت عنوان عقب‌ماندگی مادر، خود را محکوم به تمام واپس‌گرایی‌ها می‌کنیم. برای تمام رفقای درست‌مان مشکلی نیست و نخواهند گفت «چرا رهبر اینگونه حرف می‌زند؟» ولی اگر دیالکتیک درون حزب و پیشرفت را بسیار خوب درونی ساخته و این سخنانم از راه تفکر درک نشود نمی‌توانیم وضعیت کمین دشمن را هم درک کنیم. بنابراین با این ساختار فکری‌تان و شخصیت واپس‌گرای‌تان که فرهنگی عقب‌افتاده ایجاد کرده می‌تواند شما را به اشتباه بکشاند.

وجود اشخاصی که در درون دل انسان‌ها جای مخصوصی دارند بد نیست. ممکن است نزدیکش، برادرش، مادرش و یا دوستش باشد. من آگاهانه با این موضوعات برخورد می‌کنم. دیدن هر کسی به

مانند یک ربات، قطعاً متناسب با ما نیست. ما بالعکس برای جای دادن بهترین‌ها در دل‌شان، ابدی بودن‌شان و زندگی دادن به آنها ظرافت نشان داده و حتی این را نیز ممکن می‌سازیم.

من نه برای هرگونه ارزش که خود را متفاوت و بزرگ‌تر ببینم، بلکه در درون یک یادآوری و زندگی بخشیدن متفاوت هستم. همیشه به رفتاری زیبایی که خود را محسوس نگردانیده، شخصیت ناتمامی که خود را بیان نکرده در گلوی هوس‌ها مانده، ولی توجه و آموزش به صاحبان رفتار و موضعی که با ارزش و بایستی حل شوند و تلاش جهت جوابگویی به آنها همیشه جزو مواردی بوده که ارایه نموده‌ام. شاید بسیاری از رفقای مان ممکن است بگویند «تو چقدر به من فکر می‌کنی؟ دانستی‌های تو بسیار کم است» ولی چیز مهم در اینجا تحلیل جمع در شخص یک نفر؛ تحلیل تمام کودکان با یک کودک، تمام شهیدان با یک شهید و تمام انسان‌های فداکار و با ارزش در یک شخص فداکار و با ارزش است. این کار را انجام داده و به‌گمانم نتیجه‌ی بی‌گانه‌ای که آشکار شده چندان بد نباشد. البته نمی‌خواهم زیاد این‌ها را تبدیل به موضوع ادبیات سازم. برای آنکه بهتر درک کنید به‌عنوان مثال بیان می‌کنم.

خواه شخصی که بسیار از او ناراحت شده و بر سرش عصبانی شده، خواه شخصی که بسیار دوستش می‌دارم باشد؛ به‌طور قطع به بحث گذاشتن او چیزی است که در من وجود ندارد. دقت می‌کنم که راهکار سیاسی، سازمانی و رسمی باشد. بایستی طرز تشکیل نیرو از طرف مرا بسیار خوب تجزیه کرده و اگر ممکن باشد آن را موبه‌مو تحلیل کنید. این بسیار مهم و فعالیتی است که بایستی بدان اهمیت زیادی بدهید. ای کاش می‌توانستید انجام داده و کارهایی را که انجام می‌دهم با عقل و دلی سرشار درک نموده و آنها را از آن خود می‌کردید. اگر می‌توانستید بدون انحراف و مخصوصاً غرق‌نکردن در خودمرکزینی این را انجام دهید بسیار خوب می‌شد. زیرا این نیاز اصلی شما هم می‌باشد.

به‌کاربردن تمام روابط پدر-مادری و در رأس مادرم، روابط برادری، همشهری‌بازی و تمام روابط واپسگرا را در راستای اهداف سیاسی به‌عنوان شرف می‌دانم. در این موضوع، دارای بزرگ‌ترین تلاش هم می‌باشم. همانگونه که می‌دانید اگر در چالش قرار گرفته و یا ملزومات را به‌جای نیاورد، اگر مادرم هم باشد از آن‌روز تاکنون بی‌امان در فراوری خود قرار داده و این مبارزه را به پیش بردیم. فکر نکنم کسی به این بیندیشد که در روابط من معنی همشهری‌بازی و برادری وجود دارد. در این موضوع، به خود بی‌نان‌ونمک نمی‌گویم زیرا این روابط را تغییر داده و شخصی هستم که خواهان با ارزش‌تر کردن آنها هستم. با این‌ها نیاز چندانی برای دفاع از خود ندارم ولی احتیاج می‌بینم که وضعیت واپس‌مانده‌تان را روشن کرده و لزوم دگرگون‌شدن‌تان را آشکار کنم. زیرا در بسیاری از گزارشات رسیده گریلای آمد بسیار بسته بوده و در برابر کل باز نوده، گریلای درسم بیشتر بسته بوده و از درون از علویت گذار نکرده، از طرف دیگر وضعیت سنی‌ها متفاوت بوده و گریلای بوتان از مساله‌ی بی‌دانشی که می‌دانید یک سانتی‌متر هم رویگردان نشده است. این‌ها تقریباً یک وجهی واقعیت شما را آشکار می‌کند. این‌ها برای ملت شدن و حتی اجتماعی‌شدنی پیشرفته موانعی جدی تشکیل خواهند داد. من شخصی هستم که این‌ها را بهتر از هر کس دانسته و با تلاشی بزرگ، جنگ تحول این‌ها را انجام می‌دهم. اگر اکنون نیز این را درک نکرده‌اید، این یک بعد واپسگرای شماس است.

ولی درک کردن و مشارکت در تحول آن، هم اصل اساسی حزبی شدن و هم یکی از لزومات غیر قابل چشم‌پوشی اصل رهایی ملی است. برای تشکیل سازمان تخصصی اصلی حذرناشدنی است. هم اعضا و هم مخصوصاً مدیریت طبق لزومات آن سطح تفکر و نیازها، از آن فرصت بزرگ استفاده نکرده و یا در این مورد، حس مسوولیت به‌طور کافی نشان داده نشده است. در واقع، در میان مدیریت و اعضا تفاوت قایل نمی‌شویم. زیرا بزرگ‌ترین نیروی مدیریت ما هستیم. عدم پاسخگویی، انسان را به فکر وامی‌دارد. بدون شک، اگر مسوولیت هم قبول کرده باشد، بایستی در اینجا به نحو احسنند و از راه رفاقت نقشش را ایفا کند. متأسفانه برخی‌ها این را انجام نداده‌اند. به اندازه‌ی بی‌عملی کرده‌اند، مانع شدنشان - هر چقدر هم که ناآگاهانه باشد- نیز تشریح شده و بایستی در بازپرسی‌ها جواب بدهند. به گمانم بی‌تأثیرسازی انجام گرفته از طرف همه‌ی شما کم تا زیاد درک شده است. حال آنکه در تبلیغات دشمن، این امر در درجه‌ی اول اهمیت قرار دارد. در اینجا شاید در مقابل موقعیت من تعجب کنید. اگر توجه شود راحت‌بودن در میان نیست. ارزش فعالیت‌های من در اینجا در حقیقت در تبلیغات دشمن مشخص می‌شود. فرماندهی کل برای تجزیه اینجا در رأس راهکارهای غیرقانونی و غیرحقوقی را در درون خود اجرا می‌کند. یعنی بلند شده و سربازان مدنی و بدون سلاح را کشته، به شخصی که نمی‌دانم چند صد عملیات انجام داده و این را خودشان اعلام می‌کنند در کنار ژنرال جای داده و اگر مانند یک فرمانده قرارگاه به کار می‌گیرند، نشان‌دهنده‌ی اهمیت اینجا از نظر آنهاست. اگر اهمیت اینجا را در نظر نگرفته و کیفیت فعالیت‌های اینجا و از لحاظ مرحله، اهمیت آن را تا سلول‌های تان حس نکنید، آشکار می‌شود که در وضعیت غافل‌ی به‌سر می‌برید که از دشمن هم بی‌خبر است.

بدون شک، همه‌ی شما وظایفی دارید. عدم استفاده از سطح برخورد و تفکر به اندازه‌ی بی‌گمانی که شما را به سطح موفقیت می‌رساند و به‌جای‌نیاموردن لزومات و کارهایی که از شما توقع می‌رود، یک بی‌مسوولیتی جدی است. در حالی که به خودتان قول داده که حتی در برابر همه مشکلات مقاومت کرده و واقعاً هم زندگی‌تان را در این راه تقدیم کرده‌اید. بنابراین، حق ندارید در برابر خود بی‌احترامی کنید. مادام که دشمن تان را به‌عنوان دشمن دانسته و تشنه‌ی آزادی هستید، آنگاه به‌طور قطع بایستی امکانات آموزشی آن را فراهم کنید. اگر خودتان مانع هستید بایستی با سرکوب کردن خودتان و انجام تغییر و تحول، خود را به ملاک‌های موفقیت برسانید. خارج از این، هیچ چیز ما را نخواهد بخشید. به نظر من این، یک فرصت است و من نیز از ته دل مشارکت می‌کنم. شما نیز مشارکت اراده‌مندان را اساس بگیرید.

به گمانم چیزهایی را که بایستی از من گرفته شود عرضه داشته‌ایم؛ امنیت، به اندازه‌ی بی‌گمانی که گرسنه نمانید، غذا و زیرینا تأمین شده است. مابقیه از آب و غذا برای ما مهم‌تر است؛ یعنی تفکر و تمرکز در ایدئولوژی، سازمان و سربازی. خارج از دشمن چه کسی می‌تواند برای شما مانع ایجاد کند؟ آنگاه چگونه می‌توانید به یک شخص و یا برخوردی که در داخل و یا خارج دشمن کمک می‌کند "حتی اگر شما هم باشید" بپذیرید؟ اگر قبول کنید یعنی اپورتونیست بوده، برای اهداف کوچک آمده و در اصل نه برای چیز مورد نیاز ملتتان، بلکه جهت چیزی فعالیت می‌کند که لازم نیست. این نیز اشتباه است. زیرا در اینجا چیزی که می‌تواند جوابگوی مرگ و زندگی برای ما باشد تسلط بر ایدئولوژی است.

این مکان آموزشی که عالی‌ترین عرصه حزب‌مان می‌باشد جایی است که می‌توانید جوابگوی مشکلات جنگ در وهله‌ی نخست باشد. شماها که از جنگ می‌آیید، چیزهایی را که در اینجا نفس به نفس شرح داده می‌شود گوش داده و بایستی به مقتضیات آن دست یابید. در واقع، حتی این بحث، مسخره است. نه تنها کشاندن ما به بحث، تلاش برای خنثی کردن فعالیت‌های ما در این و یا آن سطح در تمام شما برخوردارهای ناکافی دیده می‌شود. متأسفانه برخی‌ها مثل اینکه اینجا آخر کار است، به‌جای آوری حداقل مسوولیت‌های‌شان به‌کناری، برخی برخوردارها و مواضع فردی را [از خود] نشان می‌دهند که مشخص نیست چه بوده و خواهان چه هستند! این برخوردارهای افراطی را به دلیل غفلت خود نشان می‌دهند. نایستی اینگونه باشد. اگر به دلیل برخی حساب‌های شخصی انجام می‌گیرد باز هم نایستی اینچنین باشد. فکر نکنم که بدنیت باشید ولی اگر اینگونه است جرم بسیار سنگینی است.

ممکن است که مشکلات داخلی و شخصی داشته باشید. هزاران مشکل وجود دارد که من هر روز با آنها روبه‌رو می‌شوم ولی هیچ کدام‌شان را با عنوان "مشکل" بر شما تحمیل و در مقابل تان گریه و زاری نکردم. همانگونه که روحیه‌ام را هیچ خراب نکرده هیچ‌گاه نظم را نیز با مشکل مواجه نساختم. من هر اندازه که به رسمیت عمومی پایبندم بدون شک شما نیز بایستی کم تا زیاد لزومات آن را به‌جای آورید. در اسلوب دریغ نکردم؛ در طرز و رویه هیچ موضعی نشان ندادم که راه را بر روی غیرجدیت باز کند. اگر اینگونه است پس چیزی که برای من برقرار است، برای تمام شما نیز همین‌طور. با واردشدن به حساب و دردهای شخصی و با دنیای درونی‌تان از انجام برخوردارهایی که ارزش زیادی ندارند خودداری کنید. شهید هر روز با عنوان شهید خود را متجلی می‌نماید. حال آنکه شما زندگی کرده و اگر وضعیت آشفته‌یی ندارید اولین کاری که بایستی انجام دهید نشان دادن موضعی طبق اهداف و ملاک‌هاست. کسی که مصرا نه به اینجا می‌آید شما می‌آید. شروط و ملاک‌های اینجا در این چارچوب است. ما در تحقق ملاک‌های‌مان بسیار ناتوان بوده و فکر نکنم که برخوردارهای رفاقت‌مان به عنوان ضعف ارزیابی شود. همچنین از ژرف‌بودن بسیار آن شکی نداریم. اینجا عرصه‌یی شده که در آنجا در سطح بالایی فعالیت انجام گرفته و به رفیق‌هایی هم تنزل نمی‌کند. در سطح حرف‌زدن نیز بحث در مورد حساب‌های کوچک شخصی و نداشتن روحیه مناسب نیست. جایی که نبض‌رهای خلق‌مان می‌زند جایی است که ملت‌ان بودن خودمان را می‌بینیم. با آمدن هر باره و درس دادن، شوق آن به مرتبه‌ی والای خود رسیده و این بدون شک برای شما نیز اینچنین است. در واقع نه همه‌ی شما بلکه بیشتر انتقادات برای کسانی است که در ظاهر بیش از همه پایبند من هستند. این را به‌همین دلیل انجام دادم؛ برای آنکه وظایف‌شان را به‌طور صحیح تعیین کرده، به‌جای آورده و اگر نمی‌توانند انجام دهند، به تمامی خود را آشکار کنند. البته هنگامی که می‌بینم زیاد تحت تأثیر قرار ننگرفته‌اند دوری‌گزیدن از عصبانیت در دست خودم نیست.

شفافیت در هر موضوع، نزد ما جوهر کار است. همانگونه که در آغاز بیان نمودم برخی‌ها مصرا نه با انجام برخی برخوردارها به‌گمان‌شان با مشکل مواجه کردن نظمی که در حال تحقق آن هستیم به نتیجه خواهد رسید. این‌طور شاید صحیح و یا در اشتباه باشند ولی با این طرز فردیت ممکن نیست. حال از همه مهم‌تر اگر در رده‌ی بالا و با مسوولیت حزب مؤظف شده باشد به هیچ شکل نمی‌تواند آن را به‌جای

بیاورد. یعنی اگر مریضی عادی هم داشته باشد، تا زمانی که وظیفه‌دار است بایستی لزومات رسمیت را به‌جای آورد. هنگامی که به کتاب‌های تاریخ می‌نگریم این همیشه چنین بوده است. ولی اکنون با عنوان اینکه زیاد رسمی نشده، ملاک‌های مسوولیت زیاد مشخص نشده و محیط کمی ناشفاف است. اگر با حيله‌بازی دهاتی ارزیابی کرده و خود را همچون یک شیوه تحمیل کنید، نمی‌توانید از زیر باز این نجات یابید. کسانی را که به جایی رسیده‌اند ما را با دشمن تهدید می‌کنند رها می‌کنیم بروند. من در برابر آنها سال‌هاست با عنوان اینکه وظایف‌شان را به‌جای نمی‌آورند، نمی‌توانم از روی انتقام برخورد کنم. شما برای آنکه با وابستگی اشخاص، حزبی شده‌اید، "او نیز رفت آیا وضع مشکوک است؟" از میان‌مان بروید. ما بر این اساس تکوین حزبی را انجام نمی‌دهیم.

کسانی که جوهر نداشته و در برابر هم به این و آن شکل با منافع و غرایز پایبندند، به‌طور قطع در میان ما جایی ندارند. کسانی که با پایبندی‌های ویژه و منافع سطحی در میان‌مان مانده و سطح فکر بزرگ و جوهر بزرگ حزب را نتوانسته‌اند درک کنند، اگر ما مزد هم داده و مانند پادشاه زندگی‌شان ببخشیم، آنها خواهان آمریکا خواهند شد. در واقع چرخ دنیا کمی هم توسط امپریالیسم در حال گردش است. خود جمهوری ترکیه این مکانیسم را بسیار خوب ایجاد کرده است. اکنون ما با این دشمن می‌جنگیم. مجازات کردن یک راهکار است؛ "امکان دارد؟" این را بسیار مهم نمی‌بینیم. زیرا بسیار بدبخت‌اند. همیشه خواهان مرحمت‌اند. مگر آن پست‌فطرت (زکی) اینچنین نبود؟ هر چیزی بامدرک است. اکنون شیر شده چرا؟ در زندان دشمن! چنین کسانی در برابر وظایف و خلق نیرومند نخواهند شد.

اگر کسی ملاک‌های سازمانی را خوب رعایت کرده و بتواند متحقق تمام ملاک‌های داخلی و خارجی آن باشد، آن شخص نزد ما شجاع و باارزش است. اکنون به جای این بلند شده، به‌کارگیری آنگاهانه و یا ناآگاهانه، با نیت خود و یا بد ملاک‌های دیگر ارزش زیادی نداشته و به نتیجه نخواهد رسید. اگر به نتیجه هم برسد طبق خود یک روز عمرش را بیشتر می‌کند. اگر فرصت پیدا کند، خواهد گریخت و یا با اتکای بر رتبه، مفت‌خوری خواهد کرد. ما بسیاری از این‌ها را تحلیل کرده و اکنون در صفوف‌مان عملی می‌شود. من این را بی‌معنی دیده و با شدیدتر کردن جنگ ادامه می‌دهم. ممکن است برخی‌های‌تان بگویند: «من نیز توان دارم، من در داخل خیابان بزرگ نشده‌ام»، حیات برای شما ولی سازمانی هست که مال همه‌ی ماست.

تقبل سازماندهی یعنی انصراف از فردیت و زندگی با هدف کوچک در سطحی مهم. حتی اگر این وظیفه‌ی مهم رهبری باشد، در مرحله‌ی که بایستی به‌طور یقین، لزومات قطعی تاریخی را به‌جای آورید؛ شهادت نیز همین است، به‌جای آوردن لزومات این وظایف است. به‌طور حتم، حزب و جنگجویی واقعی چنین است. شاید تو کسی باشی که هنرهای زیاد و گذشته‌ی بسیار موفق داشته باشی ولی چیزی که در این لحظه لازم است رسمیت و ملاک‌های حزب است. هیچ چیز نمی‌تواند به اندازه این ملاک‌ها باارزش باشد و به نتیجه برسد. چارچوبی که مصرانه خواهان ترسیم آن در PKK هستیم چنین می‌باشد. اگر مفهوم، "بگذار انسان‌ها با خصوصیات شخصی خودشان زندگی کنند" صحیح باشد، باید آن خصوصیات با خصوصیات حزب یکی شود. در این موضوع خوشبینی‌ای که در هیچ حزبی نشان داده نمی‌شود، نزد ما

وجود دارد. نزد تمام احزاب دیگر، رسمیت و به اصطلاح زندگی خصوصی متفاوت است. ولی این پایان رئال سوسیالیسم را با خود به همراه آورد.

در عین حال، این مفهوم بر سر بشریت باعث پیشرفت دورترین دیکتاتوریت‌ها شده است. چیز ویژه و عمومی که در PKK تحقق یافته؛ جنبشی است که در میان منافع عمومی و شخصی به بهترین نحو توازن ایجاد کرده. این صحیح است و مبتکرترین شکل سوسیالیسم است. حتی مهم‌ترین درسی که از تجربه رئال سوسیالیسم گرفته‌ایم، خصوصیتی است که بایستی حزب‌مان بیشتر مطرح سازد. آشکارانه بگوییم که می‌توانید هر کسی را [برای منافع خود] به کار بگیرید ولی بایستی بدانید که در این دنیا و این کشور، نمی‌توانید مرا به کار آورید. می‌توانید از PKK آفریده‌شده و جنگ و هر چیزی که به میان آمده، پی ببرید که چقدر خودم را تنظیم کرده‌ام. نه برای توان گرفتن از من، بلکه برای افزایش نیرو بایستی بیابید. نیروگیری از من بر این اساس صحیح است که می‌خواهم نیرو بدهم. آن هم لحظه به لحظه، با به‌اثبات‌رساندن. مگر اینگونه باشد که فوق‌العاده نیرومند کنم. در حقیقت، نیروی سازمانی را از اینجا گرفته و به کار می‌گیریم. نیرومند کردن انسان ضعیف و آماده کردن برای نوآوری یک قانون کلی ماست.

همانگونه که موفقیت کاپیتالیسم از اینجا می‌گذرد، موفقیت سوسیالیسم نیز از اینجا می‌گذرد. یعنی زندگی دادن و جنگاندن انسان‌ها با خلق‌کارترین شکل. نیرومندشدن رهبری نیز از قبول و به‌جای آوردن این قانون می‌آید. یعنی بسیار آشکار است که میراث پخش نمی‌کند. کسی نیست که ایجاد نکرده و با استفاده از رتبه‌اش، رنج دیگران را به غارت ببرد. هنگامی که در مورد واقعیت رهبری PKK تحقیق می‌کنید، باید حتماً تمام این‌ها را بسیار خوب درک کنید. تو را با یک شرط نیرومند می‌سازد؛ برای لحظه به لحظه مبتکر بودن. به تو فکر کردن را یاد می‌دهد؛ نیروی عظیم فکری خواهید شد. با تمنا تنظیمات را یاد می‌دهد؛ بایستی با ملاک‌های خوب سازمانی زندگی کنید. به تو جنگ را نشان می‌دهد. جنگ‌جوی خوبی خواهید شد. به تو زیبایی را یاد می‌دهد. یک زیبای واقعی خواهید شد.

از طرفی دیگر، همیشه از خود (چیز) می‌بخشی، آن‌هم به شکل قهرمان سوسیالیست. چگونه؟ بسیار کم گرفته ولی بسیار معظم می‌بخشد. ملاک‌های ملتانی PKK اینگونه شکل می‌گیرد. اکنون می‌توانید طبق این ملاک‌ها به هم ببخشید. از من گرفته و به من اعطا کنید. من تنها به شما عرضه نمی‌دارم، شما نیز به من می‌بخشید. چگونه؟ با ملاک‌های ملتانی و یا حداقل با گفتن "من نیز برای PKK وجود دارم". اگر وجوه بسیار ناکامل و ارتجاعی هم داشته باشید، خواهم گفت سنگ خوبی است برای PKK. اگر سنگ ناکامل باشد، کاملش خواهم کرد. اگر به درد این گوشه نمی‌خورد، به درد آن گوشه خواهد خورد، در آنجا قرار خواهم داد. اگر وسیله‌ی خوبی درست کند، این نیز به من نیرو می‌دهد. یعنی جوابی برای معماربودن است. شما نیز در حقیقت با عنوان اینکه "این رفیق یک استاد است مرا سنگ گوشه یک ساختمان سالم تبدیل خواهد کرد" اندیشیده و به اینجا آمده‌اید. در غیر این صورت برای این به اینجا نیامده‌اید که: "ساختمان را خراب کنم، در ریشه آن دینامیت جاسازی کنم". شاید چنین کسانی وجود داشته باشند، ولی آنها فرق دارند. قابل بحث نیست که بخش بزرگی از شما برای سنگ گوشه‌شدن

ساختمان حزب و یا سنگ اصلی آن آمده‌اید ولی جهات خوبی که به کار گرفته شود وجود دارد؛ آری آن را نیز با آموزش انجام می‌دهیم. می‌بینید که من نیز می‌خواهم خود را به‌عنوان یک مهندس، به‌خوبی به این کار پردازم که به‌گمان خطاهای ملاکی زیادی وجود ندارد.

شما نیز به همین دلیل بایستی صحیح برخورد کنید. اگر واقعاً هم بایند اهداف هستید، باور دارید که می‌توانید برخی چیزها از من بگیرید، این‌ها همیشه تعیین‌کننده و جالب توجه هستند. با هیچ خصوصیتی شخصی تحمل طرزهایی به شکل "من از جایی که آمده‌ام، اینچنین سختی کشیده‌ام، می‌خواهم در اینجا خود را رها کنم؛ در کوهستان سختی دیده‌ام، می‌خواهم به اروپا بروم" و یا "به‌طوری که می‌خواستم فرمانده نشدم، ولی می‌خواهم فرمانده بودم را در اینجا با کمی گریه و با مشکل مواجه‌ساختن مورد تأیید قرار دهم، ناراحت‌م ولی می‌خواهم کمی زندگی کنم" به‌طور قطع، بی‌معنی بوده و آشکار است که با این اهداف بایستی به اینجا بیاید. حال آنکه من با عنوان اینکه به آنها برخی چیزها بدهم آمدنم را اساس می‌گیرم. تنها یک آموزش را روزانه مگر بتوانید چهار پنج ساعت انجام دهید. من در این مکان یازده سال است که ساعت‌ها بر سر پا به آموزش می‌پردازم. این نشان‌دهنده‌ی طرز برخورد من است. درون آن‌هم همیشه مملو از نوآوری است. حال آنکه شما از ته دل به اینجا آمده‌اید. اگر چنین است آنگاه بایستی انسان با خود و اهداف اصلی‌اش در تضاد قرار گیرد. برای این بهانه و روپوش درست نکنید. از هر جایی که به فعالیت‌های اینجا و به ما نگاه شود؛ با کیفیت تاریخی بزرگ، برخوردی به‌تمامی بر اساس ملاک‌های حزبی و جنگ‌مان و برخوردی با عنوان امردادن به جوهر و شکل آن غیر قابل بحث است و هیچ‌کس نمی‌تواند اینجا را به شکلی دیگر ارزیابی نماید. اگر من هم باشم، نمی‌توانم بر کوچک‌ترین اشتباهی اصرار ورزم؛ حق این را ندارم.

عرضه‌نداشتن خود با زیباترین افکار و برخوردها به اعضای مدیریت غیر ممکن است. نمی‌توانم حتی در این مورد بحث کنم. من هم نشان می‌دهم که چگونه با خوردنی‌ترین و هضم‌شدنی‌ترین شکل به شما ارایه دهم. این نیز یک لازمه‌ی مسولیت است. وگرنه یک خواسته خاص من نیست. وظیفه‌ی بی است که باید در رأس بدان جای بدهم. مجبوری انجام‌دادن آن را حس می‌کنم. با بهانه قرارندادن هیچ‌یک از دلایل عاطفی و خاص، فعالیت خود را بدین شکل اهمال نکرده و با مشکل روبه‌رو نساختم. یعنی در آنجا دشمن وجود دارد. با من چه می‌کند، هیچ باکی ندارم. چیز مهم در اینجا درس‌دادنم به‌طور صحیح است. هر چیزم را طبق آن تنظیم کرده‌ام. ولی شما با تکیه بر رهنمون‌های اصلی‌ای که می‌دهیم هم می‌گویید مسولیت انجام می‌دهیم و هم به این فعالیت گسترده نیرو نمی‌دهید.

اگر حتی هنوز توان این فعالیت را نداشته باشیم، هنگامی که مظلوم‌ها، کمال‌ها، حقی‌ها و خیری‌ها چیزی از ما شنیدند، حقی را به‌یاد دارم، یک کوله‌پشتی داشت. به پشت کرده و در حالی که زبان (کوردی) نمی‌دانست سر از آگری درآورد؛ مظلوم از باتمان؛ کمال پیر از عتاب؛ خیری از الازک، بینگول سر در آورد. با گفتن "این چیزهایی که فراگرفتم زیاد است". با عنوان اینکه یکی دو چیز صحیح می‌گویم بیشتر از من فداکاری کرده، دست از مدرسه‌های‌شان برداشته و به خاطر این واقعیت به راه افتادند. داستان واقعی چنین است.

در حالی که به اندازه‌ی کوه‌ها ارزش قابلمیم، حوصله‌ی افراد ما سر می‌رود. یک سختی، حمله و شرح بزرگ چیست؟ خود را به ندانم‌کاری می‌زند. شما می‌گویید؛ "دردها و خصوصیات من"؛ پیرزنان پرحرف نیز چنین نمی‌کنند. ضعیف‌ترین انسان‌ها را گرفته و در اینجا از کمی دیالوگ با من بگذرانید. به‌طور قطع به شکلی مقدس جدا شده و طبق توانش، چقدر در ذهنش باقی بماند، رفته و آن را شرح خواهد داد. این یک واقعیت است. اگر این را انجام نمی‌دهید، درد شما چیز دیگری است. ولی با عنوان اینکه درد شما متفاوت است، ما نمی‌توانیم با حسرت اصلی این رفقا در تضاد قرار بگیریم. ممکن است که برخی خواسته‌های شخصی من هم وجود داشته باشد ولی چیزی که در اول بدان جواب می‌دهم، خواسته‌ها و امیدهای کل رفقا است. مشکلات و مریضی‌هایم هر چقدر هم که باشد، فداکارانه خودم را تا نفس آخر برای جنگی که تمام شهادت‌ها در راه آن، خود را فدا کرده‌اند ادا خواهم کرد. بسیار آشکار است که به هیچ شکل دیگر انجام نخواهم داد.

۱۰ ژوئن ۱۹۹۸

ظهور حزب‌مان دوباره زیستن بود، اکنون نوبت به رهایی است.

در هنگامی که گردهمایی شورای فرماندهی قرارگاه مرکزی را به نتیجه می‌رسانیم، نه تنها مشکلات این اواخر را، بلکه بیشتر در مورد گریلا و در ارتباط با آن مشکلات خط‌مشی حزب‌مان را یک‌بار دیگر مورد ارزیابی قرار داده و اشتباهات را آشکار می‌نماییم، یک مرحله‌ی پراکتیک دردناک با تصمیم، موفقیت، عشق و تلاشی بزرگ در انتظار ماست!

رفقای ارزشمند!

در حال برگزاری یکی از گردهمایی‌هایی هستیم که در تاریخ حزب‌مان شاید چاره‌سازترین بوده و در آن هر کس خود را به حد کافی به وضوح ببیند. امیدوارم که برای آنکه عاقبتی که بر سر تمام جلسات دیگر آمد بر سر این گردهمایی نیاید. همچون گذاشتن نقطه [پایان] و آغازی نو می‌بینید که با یک مرحله‌ی تاریخی قابل توجه روبه‌رو هستید.

شاید در گذشته به دلایل مختلف تشخیص نداده، لزوماتش را به‌جای نیاورده، توان‌تان کافی نبوده و دفاع از خود در برخی ملاک‌های مشخص با دلیلی که بتوان با آن توجیه کرد، بدون شک، اگر با همه‌اش هم نباشد شاید تا درجه‌ی ممکن بود مورد قبول گیرد. ولی از این به‌بعد تا زمان درک چیزهایی که دور آنها خط کشیده‌اید، قرار گرفتن در وضعیت مدیریت را نیز با سطح تصمیمی بسیار قاطع دیده و در حال مشاهده‌ی آن هستید.

همیشه در عرصه‌های جنگی‌تان با نام قرارداد، خواهان توان‌بخشیدن به شما بوده و خواستیم با شما بزرگ‌ترین تمرکز فکری را قسمت کنیم. به گمانم انجام تحلیل کوتاهی در این مورد با نزاکت مورد استقبال قرار گیرد.

هنگامی که گام ۱۵ آگوست آغاز شد در واقع هستی و نیستی‌مان را به میهن انتقال دادیم. اکنون نیز به یاد می‌آورم در دست‌مان نیرویی مانده بود که شاید در حد یک گردان هم نبود. هر چیز را به میهن سپرده بودیم. معتقد بودیم که ما نقش اصلی خود را بازی کرده و مابقیه در وطن به نحو احسن انجام خواهد شد. در واقع خودتان نیز بررسی نمودید که این نقش اجرا نشده و به دلایلش پی بردید. سال بعد یعنی اواخر سال ۱۹۸۵ حتی اوایل سال ۱۹۸۶ مخصوصاً مصادف با شهادت رفیق‌مان عگید برخی از نیروهای‌مان در درون خود با یک تصفیه روبه‌رو شده و در کنگره‌ی سال ۱۹۸۶ نیز این را تحمیل کردند. برخی از رفقای‌مان که شاهد آن روزها بودند بسیار خوب واقف‌اند. این واقعاً هم مشکل بزرگی بود. یک گام عقب‌نشینی خطرناک‌تر از ۱۲ سپتامبر بود که هیچ مستحق آن نبودیم. این خطر به اندازه‌ی بی که با برخورد تصفیه‌گری در ارتباط بود، به‌خصوص همانگونه که رفیق‌مان عگید گفته بود پذیرفتن وظایف روزانه گریلا مشکل اساسی‌مان است. مشکلات مدیریت‌مان در آموزش کادر و در ارتباط با این موضوع برخوردهای ناکافی با خلق و در تاکتیک نیز عملکردهای گریلابی را که از طرز جبهه گذار نکرده ذکر کرده بودیم که در آن زمان این‌ها به‌جای نیامده بودند. حتی ذکر شده بود که بدون گذار از این، بن‌بست به‌وجود خواهد آمد. این موضوعاتی است که اکنون نیز بحث اصلی ماست. تحلیل نکردن پراکتیک ۱۴ سال قبل، امروز نیز به شکلی سرسختانه خود را در روبه‌روی‌مان آشکار می‌کند.

رفیق‌مان عگید سخن دیگری داشت که آن را در آغاز به شما گفتم. مخصوصاً در مورد شمدین پست‌فطرت می‌گوید: «تو با حيله‌بازی دهاتی می‌خواهی زندگی این حزب را خراب کنی ما این فرصت را به تو نخواهیم داد.» ولی بعد از شهادت رفیق عگید فرصت این کار را بیش از حد به‌دست آورده و رفته‌رفته تخریبات بزرگ در زندگی حزب با آشکارشدن مخالفت و به دلیل عملی کردن در خط‌مشی نظامی و تاکتیک دست‌بردارمان نبود. آنچنان‌که کنگره‌ی سال ۱۹۸۶ که با زحمت بسیار بزرگی تدارک دیده شده بود و با تلاشی بزرگ هر چیز را به‌عنوان وظیفه خود قبول کرده بودیم و حمله ۱۹۸۷ را که در تلاش تدارک کادر می‌خواستیم به‌پیش ببریم بی‌تأثیر کرد. اکنون به شکلی که بهتر درک می‌کنیم این گرایش اشرارگری در سال‌های بعد و در نتیجه تسلیمیت‌خواهی و این نگرشی که بسیار آماده مزدوری برای دشمن بود، به اندازه‌ی بی که حزبی شدن را برهم زد خط‌مشی نظامی‌مان را به شکلی ناشناخته درآورد. حال آنکه مستقیماً همراه با فعالیت خودم هر سال چهار دوره بزرگ [آموزشی] را برگزار می‌نمودم. حداقل نیروی ۳۰۰-۴۰۰ نفری را با بهترین آموزش ایدئولوژیکی و حتی عملی به وطن می‌فرستادم. تنها برگزاری یک دوره برای آزادی وطن کافی بود ولی ما هر چه ارزش عرضه می‌داشتیم مثل چاهی بی‌پایان قورت داده می‌شدند. چیزی که امروزه به‌طور آشکار در برابرمان قدعلم می‌کند در نهایت از طرف اشخاصی که صاحب نگرش تسلیم کردن گریلا به دشمن بودند - که به آن پراکتیک کنترا می‌گویید- آری از طرف این شخصیت کنتراپی امکانات همه از میان رفت. و گرنه صاحب تدارکاتی بودیم که در آن

سال‌ها دشمن را آشفته ساخته و هر سال چهار برابر آن را عملی می‌کردیم. غضب بزرگ ما به دلیل این است که چرا این‌ها مورد استفاده قرار نگرفته و در حالی که با صبری بسیار بزرگ در تلاش برای تقسیم این امکانات با شما بودیم چرا درک نکرده و به‌نظر من با اینکه می‌توانستید با تلاشی عادی، لزومات آن را به‌جای آورید چرا نتوانستید انجام دهید؟ [بالعکس] بر روی این، بدترین حساب‌ها صورت می‌گیرد.

بزرگ‌ترین حساب را آن پست فطرت انجام داد؛ چهار اشرار انجام دادند. اکنون دردمندانه می‌گوییم این‌ها تصمیم گرفته‌اند. با تصمیم تصفیه کردن کادرهای سالم حزب، به احتمال زیاد باارزش‌ترین رفقای مان را تحت عنوان درگیری به قتل رسانده‌اند. به اصطلاح این نگرش شرویت به قدرت رسیده و واقعاً هم رشد یافته بود. نتایجی که این گرایش از خود بر جای خواهد گذاشت برخورد عکس با عادی‌ترین تاکتیک است. و امروز این اشخاص به پست فطرتانه شکل نزد دشمن استراحت می‌کنند. این صحیح نیست. لایق حزب و خط‌مشی نظامی مان نبود ولی تمام این‌ها پیش چشم مان انجام شد. تماشاگر ماندید و اگر شما را قورت نداد به‌گمانم به دلیل اخذ تدابیر عمومی از طرف ما بود. خود این پراکتیک شرویر- کتورا برای نابودی تمام شما کافی بود. ما جلوگیری کردیم. عدم تحلیل ژرف این موضوع تاکنون برای تان نقص بزرگی است.

عدم تحقیق درست و حسابی مشکلات از بعد خط‌مشی تاریخی جنگ مان و حتی زمینه‌دهی شما سبب اصلی شکست تان است. ما سال‌هاست می‌کوشیم این را به شما نشان دهیم. واکنشی که در برابر شما صورت می‌گیرد، من نمی‌گویم بی‌شرم است ولی به اصطلاح مثل آنکه می‌جنگد خود را نشان داده در حالی که به شکلی بسیار بی‌معنا خودتان را به خنگی می‌زنید. این نتیجه‌ی دردناک عدم ایفای نقش خود در جنگ خط‌مشی است. سازماندهی راه و روش خط‌مشی را نمی‌توان اهمال کرد. در صورت اهمال آن، به چنین وضعیتی درمی‌افتید که گیر کرده‌اید. در اینجا نقش من کمی به شکل حمایت بود. از دور هر چقدر که این‌ها خواستند ما را بیچاره نشان دهند، ما نتوانستیم که در درون خود با امکانات بسیار محدود چاره را یافته و در این مورد هم موفق شدیم. آموزشی را که می‌توانستید بسیار خوب برگزار کنید، انجام ندادید؛ ما عملی ساختیم. ما جنگجویان را آموزش دادیم. لجستیک و تکنیکش را ما تدارک دیدیم. ما احتیاجات دیپلماتیکی‌اش را برطرف ساختیم. معنویات‌شان را همیشه سرپا نگه داشته ولی مثل آنکه از این‌ها هیچ آگاهی‌ای ندارید ماندید و گفتید "هرچه باشد امکانات حاضر می‌آید". بر روی آن نیز یک مدیریت بسیار محدود را به‌جای نیاوردید. متوجه نشدید که این دشمنان خط‌مشی شما را منحرف و یا شوکه کرده‌اند.

اگر با این سال‌ها برخوردی صحیح می‌کردید می‌توانستید راه را برای یکی از موفقیت‌های تاریخی بگشایید؛ به‌طور قطع قادر به گشایش آن بودید. به اوایل سال ۱۹۹۰ فکر کنید. می‌توانستید ارتش پنجاه هزار نفری گریلا را تشکیل دهید. حتی تانسو چیلر و دوغان گورش می‌گویند «در واقع ما شکست خورده بودیم» و این را در مباحث خود بر زبان می‌آورند. می‌گویند: «از دست مان رفته بود ولی ما جمع‌وجور کردیم. با آن حمله‌یی که می‌دانید موفق شدیم.» شکست‌های فاتح نیز شکست‌های آتاترک دوم بر این اساس روی داده‌اند. کسی که راه را بر آن باز کرد، شما بودید. شم‌دین مزدور پست فطرت با گفتن

«امکانات به وجود آمد» و «دولت شدم» چنین برخورد کرد. امروزه حتی متوجه نیست که چگونه تسلیم دولت شده است. می‌خواهد قرارداد سیاسی انعقاد کند. خط‌مشی مزدور فتودال تا این اندازه جسور است. کور کورانه فکر می‌کنند. ممکن است به سازش بیفتند. در جنوب تحت عنوان به اصطلاح کورد گرای با بزرگی خیانت چگونه بازی می‌کنند؟ در حالی که یک طرف اینگونه به لغزش درآمده شماها تنها ناظر شده‌اید. این‌ها بیشتر جسارت گرفتند. بر روی زندگی تان بازی کردند. موضوعی که متحیر می‌مانم این است که حتی یک کار کوچک هم صورت نگرفت. حتی توانستید «ایست» بگویید. ما گفتیم کمی صبر کرده و یا کوشیدیم مدارا نماییم. آشکارانه بگویم می‌توانستیم بگویم بس است. ولی به دلیل مسامحه‌ی شما امکان این از دست‌مان گرفته شد.

به هیچ‌وجه لازمی یک رهنمون تاریخی و معنابخشی بدان را درک نکردند و بسیاری از رفقای‌مان بسیاری از رهنمون‌ها را زیر سنگ گذاشتند؛ بی‌حوصله شدند؛ خواهان زندگی بودند. ولی هنگامی که با فشار روبه‌رو شدند نیز خود را به بدترین وضعیت درآوردند. تاریخی‌ترین فرصت‌ها را از دست دادند. در یک عملیات بر علیه پایگاه با روشی که حتی دن کیشوت هم نمی‌آزماید ۳۰-۴۰ شهید دادند. در آن کوه‌ها مگر این کار عقل است؟ جنگجویانی را که مثل آب می‌آمدند حتی در مورد خط‌مشی حزب آموزش دیده و یا ندیده، با طرز امحا و بی‌تمایلی آن شاخه‌های بزرگ شکسته شد. در نتیجه دشمن خود را جمع‌وجور و بیشتر حمله کرد.

واضح بگویم سال ۱۹۹۴-۹۵ سالی بود که شما در جنگ شکست خوردید. سالی که شمدین پست‌فطرت تصمیم به تسلیم گرفته و خودش با برقرار کردن رابطه با دشمن، کوشید این را گام به گام عملی کند. ولی شما بی‌صدما مانده گفتید؛ «من هم می‌توانم یک سهم برای خود بگیرم.» آن خرده‌ریزه‌های قدرت که به دنبال آن بودید در واقع یک وضعیت غفلت بود. چیزی که زود قدرت شود در میان نبود. یک فرصت خوب تاریخی به دست آمده بود. چنین شکست خوردید. در جنوب نیز اینگونه بود.

ما می‌توانستیم انقلاب ۱۹۹۰ در جنوب را به نفع خود برگردانیم و وقتی که به‌وضوح مانند آب، سلاح و جنگجو می‌آمد به این نیز میل نشان نداده با حساب‌های کوچک تلاش شد که بر روی آن مفت‌خوری شود. در این امر شما مسوول هستید. استفاده از این در آن سال‌ها مشکل نبود ولی کجاست به‌جای آوری مسوولیت طبق تاریخ و صاحب یک وجدان آینده‌نگر؟ کجاست ایفای نقش بزرگ؟ با باوری به یک زندگی راحت و بدون سختی و آموزش درست و حسابی به سازماندهی نپرداخته و به جنگجویانی که پیش‌روی‌شان نقشه‌بی‌نگذاشته گفته شد: «برو به آن پادگان حمله کن. برو در آنجا عملیات انجام بده.» نقطه‌بی که این گرایش بدانجا رسید بدین صورت درآمد: «برو و اینگونه مفت‌خوری کن.» یک رویداد باورنکردنی بود ولی همه‌ی شما اینگونه عمل کرده و موجب تداوم آن شدید. بدین ترتیب وقتی که آن سال‌های عالی، مورد استفاده قرار نگرفت، طرف مقابل بهره گرفته و به شما سال ۱۹۹۲ را تحمیل کرد. در جنوب وضعیت را از بحرانی‌ترین شرایط نجات دادیم.

در ۱۹۹۵ تمام عرصه‌ها و در رأس آن بوتان را نیز از وضعیتی بسیار بحرانی به‌در آوردیم. بازهم فعالیت بزرگ هزارنفری کادر و جنگجو بر عهده ما گذاشته شد. جبهه‌های‌مان نخواستند حتی

کوچک‌ترین فایده‌یی هم داشته باشد. هر کس با عطف به فردیت به حساب این افتاد که: «آیا من هم ذره‌یی به دست خواهم آورد.» هر کس راحت‌ترین وظیفه‌یی را که می‌توانست به‌جای بیاورد بر دوش دیگری گذاشت. [شرایط را] بسیار محدود کردند. دشمن نیز از این استفاده کرد. خط‌مشی خیانت‌کار مزدور در جنوب رفته‌رفته سازمان‌یافته‌تر شده و دست به حمله زد. زمانی که در شمال مارژینال کردن به صورت خط‌مشی درآمد، فرماندهی کل اعلان کرد که «این کار تمام شد.» در واقع این صحیح بود. به‌هر حال اگر پایان نیافت به دلیل عملکردتان نبود. بسیار خوب می‌بینید به علت اخذ تدابیری بود که تا پای مرگ برای آن تلاش نمودیم.

من در این موضوع اغراق نمی‌کنم. شمدین پست‌فطرت در اعترافاتش و فکرها‌یی که به دشمن داده این را بر زبان آورده است: «در واقع شما موفق شده‌اید. بعد از سال‌های ۱۹۹۵ هر اپراسیون می‌توانست به نتیجه برسد. من باور نمی‌کنم در فلان عرصه و یا فلان ایالت با تلاش‌های فلان کس اپراسیون‌های شما بی‌تأثیر شده باشد.» در آنجا آن آدم با اشاره به ما می‌گوید: «با آماده‌کردن ۳۰۰ الی ۴۰۰ نفر در هر دوره به شکلی بی‌امان و رویه‌یی فوق‌العاده این اپراسیون‌های شما را بی‌تأثیر کرد.» این را می‌دانید، همان چیز را شاهین دونمز در زندان دیاربکر گفته است. ما از فعالیت خسته نمی‌شویم. به یک پیشرفت و موفقیت نیاز دارید. آری عدم مشاهده و ارزیابی این در آن سال‌ها شما را تنگ و کوچک کرده و برخی‌ها را به‌کنترا تبدیل ساخت. دردناک است!

کنتراهایی ظاهر شدند که می‌خواستند در یک روز قرارگاه‌ها را به‌دست بیاورند. لازم نیست که نام‌شان را هیچ بر زبان بیاورم و پست‌فطرت تا اینجا آمد و گفت «ول کن این کار اینقدر امکان‌پذیر نیست.» خوب بود که ما باتدبیر هستیم. توان دفاع از خود و جوابگویی را داریم. ولی شما این را حتی اکنون نیز درک نکرده‌اید. حتی تازه بررسی می‌کنید که تا چه اندازه به آلت تبدیل شده‌اید. برخی‌ها ناراحت می‌شوند. برخی‌ها نیز خود را چنین می‌بینند که انگار حقش خورده شده است. این واقعاً هم یک غفلت و ناحقی است. کمی با خودسازی و دیدن واقعیات درک کنید که چه روی می‌دهد.

این روزها و اپراسیون آخر جنوب را خوب ارزیابی کرده‌اید. در گرماگرم آن قرار دارید. در اپراسیون آخر برخی قوانین را به شما یادآوری کردیم. آیا بدان عمل کردید که نتیجه بدی بدهد؟ اگر زیاد عمیق هم نباشد به برخی از قوانین و به احمقی برخی ولگرد‌ها که باعث از دست‌رفتن ارزش‌ها شدند توجه شده و هیچ با سختی روبه‌رو نشدید. اگر کمی بیشتر دقت می‌کردید، تقریباً بدون هیچ شهادتی و با موفقیت‌های مهم می‌توانستید به پیروزی برسید. توجه کنید این دشمن همان دشمن است. حتی از لحاظ تعداد، بیشتر هم آمد ولی چرا به نتیجه نرسید؟ دیدید که کمی مربوط به طرز است. تصفیه کردن خود به دست خود سال قبل در قرارگاه مرکزی مگر کار عقل است؟ در نتیجه بعد از آن، همه‌شان با مشکل روبه‌رو شدند، قهر کردند. اگر اینگونه باشد در اینجا احمقی وجود دارد. احمق‌ترین طرز جنگ این طرز است. می‌خواهم گفته‌های سنگین‌تری را به کار ببرم. به اصطلاح تحت عنوان راحتی و خسته‌نکردن زیاد خود تا جهنم خود را به دست خود خسته کردند. اگر کمی ژرفای تاکتیک دریافته شده و مطابق با این تدارکاتی صورت گیرد، شما برنده گشته، اینقدر خسته نشده و این همه درد را نمی‌کشیدید. ولی احمقی

در شخصیت کورد بدان سطح رسیده که؛ مثل یک حیوان سواری بی وقفه می کشد و می کشد؛ به شما می گویم این صحیح نیست. اگر در آنجا چند گروه و گردان پخش می کردید، دشمن به راحتی وارد آنجا نشده و شما نیز آنقدر سختی نمی دیدید. اکنون این فرماندهی ساختگی و درنیامدن به شکل مدیریت، بر عقب ماندگی های و طرز تحمیل خود پافشاری می کند. این چه فایده یی دارد؟ این یک گناه و جرم بزرگ و بزرگ ترین بدیی است که می توان به خود کرد. من باور نمی کنم که تا این اندازه باشد و امروز آشکار شده که ادعای من صحیح است.

در آغاز می گفتم وقتی که به جاهای خود برسند اگر کمی مقررات را رعایت کنند این دشمن نمی تواند به آن کوه ها قدم بگذارد. ادعای من این بود. دشمن را می شناسیم. با فداکاری و جسارت PKK حتی اگر یک تیم نیز کمی به طرز خود توجه داشته باشد دشمن نمی تواند وارد آنجاها شود. ولی در برابر این چه کردید؟ در اراضی آشکار با طرز دن کیشوت «زود باش به این تپه حمله کن زود باش به این پایگاه حمله کن» برخورد کردید. دشمن نیز رفت و تکنیکش را پیدا و کمبودش را از راه اسرائیل برطرف کرد، آن هم با دوربین و دید از زمین و آسمان. حتی به سربازش احتیاج نیست. اکنون نیز افراد ما بر طرز جنگ آشکار اصرار می کنند. پادگان ها تا به آخر با تانک و بتون ها درست شده اند. آنها هنوز هم رفته و بدانجا هجوم می آورند، در تپه سنگرهای جنگی می زنند، مگر دیوانه ها هم این کار را انجام می دهند؟ نزد ما دردناک ترین شهادت ها بر این اساس روی دادند. مگر این طرز است؟ یک رفیق که صاحب نگرشی نظامی باشد، نیامد و نگفت که این با عقل و منطق ربطی ندارد. و چیزهای زیادی مثل این. در کنارتان صدها جنگجو گریخت. چرا؟ اکنون نیز این برای من یک راز است. ما کسانی را که به نقطه مرگ رسیده بودند به عنوان فدایی برای شما فرستادیم؛ رساندیم. مگر چه می شد که کمی علاقه نشان می دادید، محبوب می شدید؟ هر یک از آن انسان ها یک قهرمان بودند ولی شما کسانی را که به فراری دادید از هزار گذشته و به دلیل مدیر نشدید، با گفتن «برو به اینجا حمله کن به آنجا حمله کن» هزاران نفر را به قتل رساندید. من نمی توان به این جنگجویی و فرماندهی بگویم. این ارزش ها در درون ما زخم بوده و همیشه خواهد ماند. مگر شاید در صورت تلافی کردن بتوان آن را پشت سر گذاشت.

دیگر بایستی در اینجا به خود بنگرید. این ها چیزهایی نیست که نتوان از آنها گذار کرد. طرزی نیست که نتوان به دست آورد. در دشوارترین جاهایی که نمی توان جنگید، چرا می پذیرید که بجنگید؟ اکنون نیز در بوتان ادامه دارد. این چه معنایی دارد؟ هرگونه آموزش ندادن و عملیات هایی را تحمیل کردید که دارای هیچ منطقی نیست. حال آنکه هر کدام شان یک فدایی بودند. این انسان ها هیچ وجهه یی نداشتند که واکنش نشان دهند. می بایستی با این ها گرم و صمیمی برخورد می کردید. اگر به یک آموزش احتیاج داشتند چرا رغبت نشان ندادید؟ مگر حساب تحمیل فرماندهی واپس گرا این است؟ با این ممکن است به کجا رسید؟ می توان با این انسان ها حماسه نوشت. طرزی انتخاب کردید که رنج های ما را نیز به هدر دادید.

از شما می پرسم؛ می توانید تنها یک جنگجو را جذب کنید؟ اگر ما این جسارت و فداکاری را نبخشیم، آیا می توانید تنها یک نفر را پیدا کنید که از شما دفاع کند؟ همچنین امکانات مادی، وسایل و

ماشین‌ها مثل آب به دست‌تان رسید و اکنون نیز گفته می‌شود: «ده‌هزار دلار را این‌برد؛ صدها اسلحه به‌هدر رفت». حال آنکه ما تنها برای یک اسلحه با در نظر گرفتن سی سال مجازات کوشیدیم اولین گروه‌های مان را مسلح کنیم. این چه ربطی به وجدان و مسوولیت‌پذیری دارد؟ تصور کنید که دیروز به خاطر یک هیچ، اسلحه‌های مان را در قرارگاه مرکزی بردند. در برخی جاها صدها! و ارزش‌های مادی مان به‌هدر رفت. کم مانده که ساده‌لوح‌ترین تاجران نیز به‌دنبال فریفتن رفقای ما باشند. مگر مسوولیت‌پذیری این است؟ نمی‌خواهم این‌ها را زیاد شرح بدهم. باور دارم که مورد ارزیابی قرار داده‌اید. به‌طور حتم، هر کس برای خود درس گرفته است.

بایستی موضوع دیگری را اضافه کنم. در این سال‌ها ملیتان‌های زن زیادی آمدند، که هنگام آمدن بخشی از جامعه هستند. تا آخر با فداکاری و جسارت گروه‌گروه آمدند. در اول گفته شد که همه بار می‌باشند. با فتودال‌ترین پیش‌داوری‌ها نگرانی آغاز شد و گفتند: «با این‌ها چکار کنیم؟ اگر ممکن باشد، استفاده کنیم. در غیر این صورت چگونه این بار را از خود دور کنیم.» این اشتباه بود و با مفهوم آزادی ارتباطی نداشت. با استفاده صحیح از این انسان‌ها در جنگ و زندگی معلوم بود که به شکل یاری‌رسان‌ترین در خواهند آمد. در نتیجه، این تراژیک‌ترین عملیات‌ها را انجام دادند. خواستند که عملیات‌های انتحاری انجام دهند؛ خود را سوزانند. مسوول این کمی هم طرز خودتان است. صد درصد بایستی به این نتیجه برسید. راه و روش شما بیش از حد مردانه بوده و طرزی است که با آزادی و رفاقت ارتباط چندانی ندارد. حال آنکه می‌بینید ممکن است. صحیح‌تر آنکه، می‌تواند تحقق پذیرد.

مخصوصاً چه در خود این گردهمایی و بدون شک چه در هنگام آغاز کنگره‌ی ششم به این‌ها پرداخته و صد درصد به نتایجی دست خواهیم یافت که لایق حزب‌مان باشد. حال آنکه تصمیمات مان در این چارچوب است. رفتنی رفت. دردهای بزرگی همراه با هم در دل مان ماند ولی از این به‌بعد به یک مرحله‌ی حمله پای خواهیم گذاشت. آشکارانه بگویم که در من چیزی وجود ندارد که تغییر یافته باشد. چه از لحاظ خط‌مشی PKK و چه تمام گام‌های سیاسی و تئوریک آن، همچنان طرز حاکم بر من در رابطه با سطح تاکتیک و پراکتیک ادامه دارد.

به عنوان رهبری خواستم که شما نیز واقعاً همچون قرارگاه در درون وطن جای داشته و به مانند یک نیروی فرماندهی واقعی حرکت کنید. این در واقع برای من تقسیم یک بار هم نیست. من می‌خواستم این شرف را به دست بیاورید. می‌بینید در صورتی که با موفقیت نمایندگی آن را بر عهده نگیرید، من آماده بوده و این مسوولیت را انجام می‌دهم. گفتیم که قرارگاه‌های مرکزی بسیاری تشکیل دهید. همانگونه که این انجام نشد، نقش‌ها نیز ایفا نگشتند. ولی من قرارگاه خود را مدیریت کردم. چیزی که اکنون بدان عمل می‌شود چیست؛ مسوولیت فرماندهی کل را من انجام می‌دهم. نمی‌خواهم این را زیاد بیان کنم. ولی این امر چنین به نتیجه رسید. پیشاهنگ نظامی‌ای که از اوایل ۱۹۸۰ به شما شناساندیم، از زمان رفیق بارز شمان محمد قره‌سونگور تابحال، در سیرک گفتیم انجام بده، انجام نشد؛ در جنوب گفتیم عملی کن، عملی نشد؛ رفت و به سطحی‌ترین شکل به سرنوشت خود پایان داد. به رفیق "ع" نیز در سال ۱۹۸۲ نیز نقش قرارگاه مرکزی را تعریف کرده حتی نتوانست بفهمد. حتی خواستیم در بوتان بسیاری نقش‌های

قرارگاه را بشناسانیم ولی بازهم نشد. سال‌هاست که می‌خواهیم این نقش را در جنوب تعریف کنیم، اما صورت نمی‌گیرد. ولی ما نیز دست از سر این موضوع برنخواهیم داشت. برای من هم [شناساندن] نقش قرارگاه مرکزی و هم انجام نقش فرماندهی کل نیز لزوم جوهر کار است. نمی‌گویم که اینگونه خسته شده سختی کشیدم. بیانگر کاری از عهده‌ام برمی‌آید بوده و به گمانم به نشان‌دادن بیشتر آن نیز ادامه خواهم داد.

نتایجی هست که بایستی بدان‌ها دست یابید؛ مخصوصاً رفقایی که مدت زمان درازی است با ما هستند باید از این به بعد بدانند که مرحله را ارزیابی کنند. توجیه تصفیه کردن یک قرارگاه به دست خود امکان‌پذیر نیست. نمی‌گویم از این قهر کرده و لعنت بفرستید؛ بلکه نتیجه بگیرید. چرا؟ از همه شما می‌خواهم که از این، یک ارزیابی واقع‌گرا انجام دهید. به بسیاری از شخصیت‌های عادی فرماندهی‌مان می‌گویم که با این همه تصمیمات میلی، قابل قبول نیست که ارزش‌های‌مان را به‌هدر بدهید. بایستی دلیل این را توضیح دهید. شاید تاکنون نشان نداده‌ام فرماندهی چیست؟ ولی از این به بعد بهتر نشان خواهم داد. کمی نشان دادم، رفته‌رفته بیشتر نشان خواهم داد. فرماندهی قابل انجام است، از شما نیز خواهان فرماندهی بودم. دیگر انجام قطعی هر چیز به دست ما یک عادت شده است. باشد، من هم انجام خواهم داد. ولی شما آماده‌اید؟ کمی شما را رنجاندم. می‌گویم اگر آماده نیستید اقدام نکنید. چرا با عنوان فرمانده اینجا و آنجا و فرمانده این گردان و آن گردان به انجام وظیفه می‌پردازید؟ باشد، آماده هستید. حقش را ادا خواهید کرد.

فراموش نکنید که شماها تا دیروز در وضعیتی به‌سر می‌بردید که نمی‌توانستید دو گوسفند را هم بچرانید. این امکانات، بی‌صاحب نیستند. امکانات پدر من هم نیست. کمک والای خلق‌مان و در رأس آنها شهدا، دوستان، البته کمی هم با تلاش ما و حتی من شما را انکار نمی‌کنم. اگر هم بسیار انتقاد کنم به سایه‌ی تلاش‌های شماست ولی کسی که موجبات گردآوری و به‌هم‌رسانیدن فرماندهی را انجام داد، تا حدودی من بودم، به‌رغم شما شماها را تا به اینجا رساندم. بایستی این را درک کنید. این بدان معنا نیست که به‌تمامی شماها را تأیید کرده‌ام. انتقادها هم بسیار واضح‌اند که به‌معنی ترسیدم از شما و یا دوست‌نداشتن‌تان نمی‌آید. این تنها بدین معنی است که شما واقعاً برای اینکار آماده‌اید؟ به راستی هم می‌خواهید کاری انجام دهید؟ آخرین چاره‌ی که دیدم این بود. رفقای باارزش، دوستان می‌خواهید چه کنید؟ آن را به من بگویید؟ در این گرده‌هایی چیزی که مخصوصاً می‌خواهم سوال کنم و به پرسیدن آن ادامه دهم این است.

کاری را از من بخواهید که بتوانید انجام دهید. چنان وظایف و رتبه‌هایی را نخواهید که نتوانید به‌جای آورید. وقتی می‌گویم صلاحیت، حتی متوجه معنای آن هم نیستید. وقتی می‌گویم وظیفه، چرا ارزیابی نمی‌کنید؟ آن وقت من همه این‌ها را بر دوش خود می‌گیرم. وظیفه فرماندهی کل را خودم به‌طور کامل انجام می‌دهم. در حقیقت، تاکنون انجام داده‌ام. از این به بعد هم انجام خواهم داد. شما نیز اگر داوطلبانه بیش از هر زمانی می‌گویید که آماده‌اید، آن‌وقت کمی جدی باشید! برای همین، چارچوب را به‌طوری صحیح کشیدم. من فرماندهی را معنادار انجام می‌دهم و شما نیز مجبورید که چگونگی انجام آن

را بدانید. همانگونه که می‌بینید، وضعیت تان را آشکار ساخته و آنچنان بیچاره و محتاج شما نیستیم؛ شما محتاج هستید.

می‌خواهم این را نیز به شما بگویم که؛ این کارها با زور نمی‌شود. با هوس‌های کوچک و گفتن «حکم است اهتمام به خرج می‌دهم» این کار امکان‌پذیر است؛ دارای چند شرطی است که اگر نشود نمی‌شود؛ اهداف والا و عشق به زندگی والا شرط است. بایستی بگویید اگر این دنیا را هم بدهید ما خارج از این اهداف مقدس مان چیز دیگری را نمی‌خواهیم. شرط دوم؛ این کار کمی کار هنر و ادب است. کار تربیت سیاسی و نظامی می‌باشد. فعالیت هنری است که حتی خطای کلمه را هم قبول نمی‌پذیرد. کاری است که هر گام و هر گفته با تربیت تحقق می‌یابد. به اینکه این چنین هستم باور دارم. یقیناً این مرحله را از ته دل و با باهوشی به‌صورتی قابل توجه به شما نشان داده‌ام. مجبورید که بر این مبنا حرکت کنید. این امری است غیر قابل چشم‌پوشی. تربیت کافی نیست. مواضع و عواطف زیبا کافی نیست. حزب خواهان تلاش عالی است. بایستی تلاش لازمه برای یک جنگ را آن هم به‌صورتی که دشمن بدان نرسیده و نتواند امحا کند، داشته باشید. جملاتی مثل «مرا باز داشتند، می‌خواهم عصبانی شوم، استعفا می‌کنم» را به کار می‌برید. اگر انسان کمی شعور تاریخی و کین در برابر قتل عام را داشته باشد آی روز گفتن این کلمه‌ها امروز است؟ آموزش می‌خواهد، نیمی از این کار آموزش است. انسان بدون آموزش یک هیچ است ولی شما از آن فرار کردید. کاری را که در تاریخ هیچ کس انجام نداده انجام دادیم. چونکه لازم بود، آموزش یک خلق را بر عهده گرفتیم. هر هفته به خلق آموزش می‌دهم. هر روز به شما آموزش می‌دهم. چه شد قیامت برپا شد؟ اگر شما نیز کمی جوابگو می‌شدید به پیروزی رسیده بودیم.

تمام این‌ها نشان‌دهنده هیچ‌بودن نیست. بالعکس در سخت‌ترین مرحله‌ی فعالیت به‌سر بردیم. سخت‌ترین فداکاری و جسارت را نشان دادید. ولی به دلیل این مواردی که برشمردم خود را بی‌نتیجه گذاشتید. به خود ناحقی کردید. به گمانم اکنون می‌خواهید این‌ها را رفع کنید. مجبورم به شما اعتماد کنم. کسی که می‌گوید تا آخر برای این کار آماده‌ام شما باید. آن وقت بیاید این کار را یک‌بار دیگر واقعاً هم با عملی کردن این چارچوب انجام دهیم. دوباره می‌گویم؛ چاره دیگری ندارد. اگر دنیا را بدهند، ما نوع [زندگی] دیگری را نمی‌خواهیم. این‌ها فرامین شهدا، جنگ شرف و در عین حال برای ما اولین گام برای انسان‌شدن است. تعریف مجدد این‌ها برای شما لازم نیست؛ بایستی با این شناخت مشارکت کرده و تحقق ببخشید. به صورت دیگری نمی‌توان وارد این جنگ شده و به شما می‌گویم وارد نشوید. اگر این‌گونه تعریف و مطابق با این در مغز و قلب تان تحلیل نکرده و طبق این آموزش نمی‌دهید به شما می‌گویم در جنگ مشارکت نکنید. افراد دیگری شما را مشارکت داده‌اند. ولی اشتباه ملحق کرده‌اند؛ فرماندهی انجام داده‌اید ولی اشتباه کرده‌اید. صحیح آن، طبق گفته‌هایم است. نمی‌خواهم دوباره شما را با سختی مواجه کنم. ولی این چنین نیز فرماندهی نمی‌شود.

اگر توجه شود تاکنون به هیچ کدام تان وظیفه‌ی را نداده‌ام که نتواند از زیر بار آن خارج شود. تمام وظایفی که داده‌ام همانگونه که شرایط آن از طرف من آماده شده وظایفی است که می‌توان با موفقیت انجام داد. آن را با مشکل روبه‌رو ساخته و با منحرف کردن آن، به چپ و راست کشانید. بنابراین در

مواجه کردن آن با شکست سهم بزرگی دارید. از طرفی هم، طرز ساختگی این امر صورت گرفت. در حالی که فرمانده نشده و هیچ‌یک از مقتضیات آن را به‌جای نیاورده به‌جای آن، خود را به‌شکلی ساختگی، بزرگ قلمداد کردید. این‌ها به‌طور مطلق مجبور به دگرگونی هستند. در وضعیتی که به قدرت نرسیده، هم در سطح شخص و هم قدرت خلق، تلقی خود همچون قدرت در موضوع سیاست خلق پررنگ می‌باشد. از مردانگی مان گرفته تا قدرت خلق مان در این موضوع بسیار نیرومند نیستیم. مجبوریم که قدرت خود را ایجاد و این را با دارا بودن بیش استقبال نماییم.

قدرت شدن صحیح دردناک‌ترین خصوصیت رهبری است. ولی باید ببینید که این هنری بزرگ بوده همراه با مفهومی بزرگ لازم به یک تلاش بزرگ است. نه اینکه تمام این‌ها را هم نمی‌بینید بلکه می‌بایستی آموزش داده و کمی در تاکتیک به اجرا می‌گذاشتید. اگر این کار را انجام می‌دادید مگر قیامت برپا می‌شد؟ نخیر، شما فرمودید بدشکل هستید، زیبا می‌شوید؛ در اشتباه هستید، تصحیح می‌کنید؛ ناموفقید به سوی موفقیت گام برخواهید داشت. اگر چنین است چرا متردید؟ مگر چیز زیباتری از این وجود دارد که انسان خود را با آموزش و جنگ به قدرت تبدیل کند؟ مگر برای ما نان و آب نیز با این در ارتباط نیست؟ آنگاه چرا این را با سختی مواجه ساختید؟

یکبار دیگر بدان برمی‌گردم؛ منحرف کنندگان به‌وجود آمدند، تا خط‌مشی کنترا کشیده شدند، خائنان آشکار شدند ولی جنگجویان خلق کسانی هستند که این‌ها را دیده و از پای درمی‌آورند. خطاها و اشتباهات و حتی پراکتیک کنترا مثل نیزه در چشم‌تان فرو رفت. شما اکنون نیز می‌گویید «به سازش افتادم، سرکوب کردم» از ترس‌ها و اخم‌های‌تان بحث می‌کنید. آیا این شایسته است، چرا بدان حمله نکردید؟ مگر دیدن این‌ها مشکل بود؟ البته که مشکل نبود. به همین دلیل، کین‌مان بزرگ است. واقعیت‌تان این است. برای مداخله در واقعیت‌ها این قدر ترسوید؟ کار عمیق کردن یک طرز را اگر به یک چوپان عادی بدهید انجام خواهد داد. همانگونه که گفتم کسانی وجود داشتند که کار را منحرف کردند و مثل یک بیماری به همه‌ی شما سرایت کرد. به‌طور قطع از این به بعد می‌خواهم به این باور کنم که آن را پشت‌سر خواهید گذاشت و یا با چنین تقبلی، مسوولیت‌تان را برعهده می‌گیرم.

من شیوه‌ی رهبری‌مان را ایجاد نکرده‌ام بلکه در سایه‌ی این خلق می‌باشد. حتی نمی‌توانید انکار کنید که با رنج شما به‌وجود آمده؛ نمی‌توانید خود را انکار کنید. در آن صورت، قسمت خواهید کرد. اگر من متواضع هستم برای این نیست که به شما بسیار محتاجم. بر اساس لزومات رفاقت این را انجام می‌دهم. ولی در عین حال نیاز دارم. زیرا این کار همراه با سازمان صورت می‌پذیرد. این کار با کادرهایی انجام می‌گیرد که بسیار تامل نموده‌اند. این برای شما نیز صدق می‌کند. شما نیز دست از تفکر برداشته و تحت عنوان فرمانده شدن، یک وضعیت ساختگی را به‌وجود آورده‌اید. اگر سر و بدن اینقدر از هم جدا باشد این کار انجام خواهد شد. حتی شاید حال کنونی‌تان این است؛ یک بدن بسیار چاق بر روی پاهای ضعیف یعنی فرماندهان تیم بر روی بدن چاق، یک سر کوچک پیاز هستند. این واقعیت فرماندهی شماست! شما می‌توانید با این جنگ را به پیش ببرید؛ بایستی از این گذار کنید.

شاید عواطف میهن دوستی تان کم باشد. این عواطف را به دست آورید. علاقه مندی به عواطف میهن دوستی و تاریخ بشریت علاقه مندی انسان به خود است. چیز زیبایی بوده و زیباترین فعالیت پیشرفت دادن انسان است. این خاک‌ها خاک‌هایی است که شاید گهواره‌ی بشریت بوده‌اند. آن کوهستان‌ها واقعاً هم با بهت هستند. تنها با عواطفی که آنها می‌بخشند، انسان می‌تواند یک قهرمان بزرگ شود. من داستان گل‌گامیش را خواندم. داستان این خاک‌هاست. گفتم چگونه می‌توان اصلی‌ترین خصوصیت آن شخصیت را با من مقایسه کرد؟ ارزیابی‌ها نیز بسیار شبیه به هم بودند. حتی می‌خواهم بخش کوتاهی از آن را برای شما بخوانم. یعنی قدیمی‌ترین شخصیت جنگ چگونه شخصیت زندگی را می‌یابد. نویسنده اینگونه بحث می‌کند.

« برای ارضانکردن خواسته‌های آفریدگاران پایان‌ناپذیر و ابدی نیم‌خدا و ندیدن هم‌مطراز خود در عشق و جنگ در آشفته‌حالی به سر می‌برد.»

اولین رفیقی بر این خاک، رفاقت گل‌گامیش با انکیدو است. می‌توانیم به این آغاز جامعه‌ی متمدن نیز بگوییم؛ همان‌گونه که جنگ با وحشیان از اینجا آغاز شده جنگ میان فانی و ازلی راه را بر روی این می‌گشاید؛ همان‌گونه که تنها عواطف ازلی‌بودن راه را بر جنگ متعالی باز کرده در اینجا راه را بر روی اساسی‌ترین تمدنی که می‌دانید هموار ساخته. این فرهنگ در آنجا شکل گرفته است. همه جنگجویان، سیاست‌مداران و افراد بزرگی که قانون ایجاد می‌کنند و صاحبان دین و هنر، در آنجا به وجود می‌آیند. طوفان زندگی نوح در آنجاست. این‌ها را برای این می‌گوییم که بدانید این خاک‌ها خواهان چگونه انسانی هستند. برای مدح خودم بر زبان نمی‌آورم. ما نیز در چنین محیطی وحشی مجبوریم که اینگونه انسان این خاک باشیم.

طبق این و بر این اساس اگر دیر هم باشد، این همه تهدید بزرگ متوجه زندگی باشد در برابر این تهدید، یک جنگ خودجوش بزرگ رخ می‌دهد. اگر این همه پستی وجود دارد به همان اندازه نیز گرایش عشق می‌تواند نیرومند پیشرفت کند. با این سخنان بازی نکنید. بر روی تمام این گفته‌هایم روپوش‌های بد پوشانید. یکبار دیگر این کار را انجام ندهید. من واقعیات را به شکلی واضح و درک‌شدنی به شما می‌گویم و به این هم باور دارم. با این اعتقاد توانستیم تا به امروز بیایم و شما را هم به عنوان رفیق برگزیدیم. از این سوءاستفاده نکنید. در غیر این صورت، خداوندان، چگونه گل‌گامیش را به شکلی بسیار عجیب زدند شما را نیز خواهند زد. در حقیقت، به اندازه کافی هم زده است. این به معنای ترساندن شما نمی‌آید. من خودم را هم آنگونه نمی‌بینم. ما سوسیالیست هستیم. ما بر این اساس می‌خواهیم که رنج آزاد هم به خلق و هم به بشریت تعلق گیرد. این نیز حداقل به اندازه آن رمان‌های افسانه‌یی دردناک بوده، جنگیدن ملزوم گردانیده و این شانس پیش‌روی تان است. چیزی خارج از این خواسته نمی‌شود. گل‌گامیش در آن زمان یک پادشاه بود و اینقدر جنگجوی بزرگی بوده است. شما از هر چیز محروم و انسان‌های بیچاره‌ی هستید ولی قطعاً خواهان زندگی سوسیالیستی هم هستید. آنگاه مجبورید که هم جنگ و هم زندگی تان را عظمت ببخشید. در آن زمان چاره‌اش از نیستی آفریده شد ولی در دست

شما اکنون چاره‌ها وجود دارد. چاره‌ی ایدئولوژیک، ماشین‌آلات پراتیکی و کوه‌ها؛ یعنی هر چیز وجود دارد و به شکل دیگری نمی‌توانید زندگی کنید.

به‌طور خلاصه از این به‌بعد تحلیلاتی که انجام دادیم تحلیلاتی است که بایستی رفته رفته از آن حزب و ارتش‌مان گردد. من بر این اساس، فرماندهی ایدئولوژیک، سیاسی و نظامی را توانمندتر از همیشه انجام خواهم داد. آشکار است که شماها نیز می‌خواهید بجنگید؛ مخصوصاً خواهان سربازشدن و گریلاشدن هستید. به این اعتقاد دارم که به شما زیربنای آن معنویات آن و چگونگی و طرز عملی کردن آن را نشان داده‌ام. اگر در اینجا چهل برابر شما بهتر تحلیل می‌کنم شما نیز کمی قسمت کنید. اگر موجب پیشرفت‌های قابل توجهی شوید، بدون شک زندگی می‌خواهد با شما سالم راه بیاید. اگر نشان هم ندهید در حقیقت، زندگی شما را مجازات خواهد کرد. اگر در سخت‌ترین وضعیت هم بمانید تسلیمیت و مزدوری را انتخاب نکنید. حتی در این وضعیت سخت نیز بیایید این حزب شما را تغذیه خواهد کرد. ولی گامی را برندارید که نتوانید از زیر بار آن نجات یافته و آن را تحلیل نکرده باشید. همه با آگاهی و نقشه انجام خواهند شد و این مطمئناً شما را به پیروزی خواهد رساند. اگر فرمانده‌ام، حزب‌مان می‌داند که چگونه پشتیبان شما باشد.

طرز حرکت‌مان در درون تمام این چارچوب‌ها همراه با تلاش‌های بزرگی به مرتبه‌ی نیز ارتقا یافته است. می‌گویم؛ ظهور حزب‌مان دوباره زیستن بود، اکنون نوبت رهایی است. در هر حال، حاصل آن را با زندگی و جنگ ارزان نخواهیم گرفت. بر طرز پیروزی که حق‌مان است مصریم. بر زندگی والای آزادی نیز اصرار می‌ورزیم.

بدین وسیله در آخر، شهدای بزرگ آزادی، سما یوجه همراه با زیلان را به یاد آوردیم. این‌ها نیز ارزش‌های سمبلیک ما هستند. به عنوان لزوم پابندی به خاطر این ارزش‌های مقدس‌مان و با آرزوی موفقیت عالی در مشی آزادی، سلام و محبت‌هایم را تقدیم می‌دارم.

هفتم جولای ۱۹۹۸



محققان PKK از یک پایگاه توده‌ای برخوردار است، قهرمانی‌های عظیمی از خود نشان داده است، شهدای نخستین روزه‌های مرگ را تقدیم نموده و در سخت‌ترین شرایط، حیثیت خود را حفظ نموده‌اند. اما هم در زندان، هم در کوه و در اروپا، برخی‌ها که به‌گونه‌ای دیگر بودند، جهت ارضای غرایز بسیار پست طبقه حاکم خود، دست به حمله بزرگی زده بودند. هر نوع بازی و جنایت برای‌شان مهارت به حساب می‌آمد.